نورفاطمه زهرا سلام الله علیها

کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

چشمه در بستر

مسعود پورسید آقایی

www.noorfatemah.org

www.noorfatemah.org

چشمه در بستر

نویسنده:

پورسیدآقایی

ناشر چاپی:

حضور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

www.noorfatemah.org

فهرست

فهرست ----- ۵
چشمه در بستر ----- ۱۵
مشخصات کتاب ----- ۱۵
مطلع ----- ۱۵
متن ----- ۱۶
تصویر صحنه ----- ۱۶
زهرا و زمان‌شناسی ----- ۱۷
اشاره ----- ۱۷
گام‌های زهرا (اثنتا عشره عینا) ----- ۱۷
اسرا (دعوت‌های شبانه) ----- ۱۷
حصن (دفاع) ----- ۱۷
فدک (افشاگری) ----- ۱۷
سکوت ----- ۱۷
انذار (هشدار) ----- ۱۸
اذان ----- ۱۸
سرشک ----- ۱۸
سایبان ----- ۱۸
اقرار ----- ۱۸
وصیت ----- ۱۸
آیه ----- ۱۸
تسلیت ----- ۱۸
شرح ----- ۱۹
اوضاع مدینه ----- ۱۹

اشاره ----- ۱۹
حیرت و نگرانی ----- ۱۹
کمبود یاران توانمند و مخلص ----- ۲۰
نظام قبیلگی ----- ۲۱
کینه از علی ----- ۲۲
نوپا بودن اسلام ----- ۲۳
باند نفاق ----- ۲۴
ترور ناکام ----- ۲۵
انکار فوت رسول ----- ۲۵
زمینه‌چینی‌ها و اقدامات رسول برای جانشینی علی ----- ۲۵
چرا انصار در سقیفه گرد آمدند؟ ----- ۲۶
تغییر نقشه ----- ۲۸
سخنرانی ابوبکر در سقیفه ----- ۲۸
حیله ----- ۲۹
کودتا ----- ۲۹
میاندار ----- ۲۹
اولین نفر ----- ۲۹
سلمان و سقیفه ----- ۲۹
اقدامات کودتاگران ----- ۳۰
اشاره ----- ۳۰
قدرت نظامی ----- ۳۰
توده مردم ----- ۳۰
مخالفان ----- ۳۱
اشاره ----- ۳۱

تطمیع ---- ۳۱
تهدید ---- ۳۱
حصر ---- ۳۲
تزویر و دروغ ---- ۳۲
ترور و کشتار ---- ۳۲
خلفا و علی ---- ۳۶
همراهی قرآن و عترت ---- ۳۶
سفارش‌ها و تجلیل‌های رسول از زهرا ---- ۳۶
گام‌های زهرا ---- ۳۸
اسراء ---- ۳۸
بیعت عقبه ---- ۳۹
غدیر ---- ۳۹
حدیث منزلت ---- ۴۱
مباهله ---- ۴۱
حدیث ثقلین ---- ۴۳
سد ابواب ---- ۴۳
علی در روایات اهل سنت ---- ۴۳
چلچراغ ---- ۴۷
حصن ---- ۴۷
فدک ---- ۵۰
سکوت ---- ۵۶
انذار ---- ۵۷
اذان ---- ۶۰
سرشک ---- ۶۱

سایبان ---- ۶۲
اقرار ---- ۶۲
وصیت ---- ۶۳
آیه ---- ۶۴
تسلیت ---- ۶۴
تکیه گاه ---- ۶۶
علم زهرا ---- ۶۶
ایمان زهرا ---- ۶۷
عبادت و انس زهرا با قرآن ---- ۶۷
زهد زهرا ---- ۶۸
ورع زهرا ---- ۷۱
اخلاص زهرا ---- ۷۱
عصمت زهرا ---- ۷۲
آیات نازله در شأن زهرا ---- ۷۲
سوره‌های نازله در شأن زهرا ---- ۷۲
زهرا و رسول ---- ۷۴
زهرا و مادر ---- ۷۴
زهرا و علی ---- ۷۵
زهرا و فرزندانش ---- ۷۶
انفاق زهرا ---- ۷۷
ایثار زهرا ---- ۷۷
کرامات زهرا ---- ۷۹
انصاف زهرا ---- ۸۱
پوشیدگی زهرا ---- ۸۲

اشتیاق زهرا به شهادت ----- ۸۵
راستگویی زهرا ----- ۸۵
خشیت زهرا ----- ۸۶
سازندگی و تربیت زهرا ----- ۸۶
اشاره ----- ۸۶
فضه ----- ۸۷
امایمن ----- ۸۹
اسماء ----- ۹۰
شفاعت زهرا ----- ۹۱
رضای زهرا ----- ۹۱
ادب زهرا ----- ۹۲
مصحف زهرا ----- ۹۳
شکوه‌های زهرا ----- ۹۴
خطبه‌ی زهرا ----- ۹۶
اشاره ----- ۹۶
خطبه هنگام هجوم به خانه‌اش ----- ۹۶
خطبه‌ی حضرت زهرا در مسجد مدینه ----- ۹۷
سند خطبه ----- ۹۷
متن خطبه‌ی حضرت زهرا ----- ۹۷
الزهراء انت انهٔ فی المسجد ----- ۹۷
الحمد و الثناء ----- ۹۸
الشهادهٔ علی التوحید و حقیقتها ----- ۹۹
الشهادهٔ علی رسالهٔ الرسول الاعظم (و کیفیهٔ اصطفائه و سر بعثته و اوضاع العالم فی عصره و هدایته) ----- ۹۹
خطابها لاهل المجلس: القرآن و العترهٔ ----- ۱۰۰

حکمهٔ احکام الالهی ----- ۱۰۱
اعلموا انی فاطمهٔ ----- ۱۰۲
استقامهٔ الرسول فی تبلیغ الرسالهٔ و اوضاع العرب حین البعثهٔ ----- ۱۰۲
علی اخ الرسول و مجاهداته ----- ۱۰۴
فوت الرسول الاعظم و ظهور حسکهٔ النفاق ----- ۱۰۵
الارث (فقه الزهرا) ----- ۱۰۷
شکواها الی رسول‌الله ----- ۱۰۸
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (تکریم الانصار و توبیخهم و مصیبهٔ فوت الرسول و اخبار القرآن عنه) ----- ۱۰۹
تحریک الانصار ----- ۱۱۰
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ----- ۱۱۱
اشاره ----- ۱۱۱
پاسخ خلیفه (ابوبکر) ----- ۱۱۲
فی جواب ابی‌بکر ----- ۱۱۲
اشاره ----- ۱۱۲
جواب ابوبکر ----- ۱۱۳
افلا تتدبرون القرآن... ----- ۱۱۳
خطبه‌ی حضرت زهرا در بستر بیماری در جمع زنان مهاجر و انصار ----- ۱۱۴
سند خطبه ----- ۱۱۴
متن خطبه ----- ۱۱۴
اشاره ----- ۱۱۴
قسمت ۰۱ ----- ۱۱۵
قسمت ۰۲ ----- ۱۱۵
قسمت ۰۳ ----- ۱۱۶
مواعظ زهرا ----- ۱۱۷

احادیث زهرا ----- ۱۱۹
اشعار زهرا ----- ۱۲۳
دعاهای زهرا ----- ۱۲۵
مجاهدت زهرا ----- ۱۲۹
وفای زهرا ----- ۱۲۹
ولای زهرا ----- ۱۳۱
توسل به ساحت قدس زهرا ----- ۱۳۱
اشاره ----- ۱۳۱
بی کوثر طلوع را سلامی نیست ----- ۱۳۴
پیوست‌ها ----- ۱۳۵
اشاره ----- ۱۳۵
پیوست ۱: حور در آتش (حدیث الباب) ----- ۱۳۵
اشاره ----- ۱۳۵
هجوم ----- ۱۳۵
منابع شیعه ----- ۱۳۵
منابع اهل سنت ----- ۱۳۸
تهدید ----- ۱۴۱
منابع شیعه ----- ۱۴۱
منابع اهل سنت ----- ۱۴۷
احراق ----- ۱۵۰
منابع شیعه ----- ۱۵۰
منابع اهل سنت ----- ۱۵۳
مضروبه ----- ۱۵۳
برای پس گرفتن فدک ----- ۱۵۳

منابع شیعه ----- ۱۵۳
منابع اهل سنت ----- ۱۵۵
برای دفاع از علی (هنگام هجوم به خانواده‌اش به آنگاه که علی را به زور برای بیعت می‌بردند) ----- ۱۵۵
صورت و سینه ----- ۱۵۵
منابع شیعه ----- ۱۵۵
منابع اهل سنت ----- ۱۵۶
دست و بازو ----- ۱۵۷
منابع شیعه ----- ۱۵۷
منابع اهل سنت ----- ۱۵۸
شکستن پهلو ----- ۱۵۸
منابع شیعه ----- ۱۵۸
منابع اهل سنت ----- ۱۵۹
پشت و شکم ----- ۱۶۰
منابع شیعه ----- ۱۶۰
منابع اهل سنت ----- ۱۶۱
روایات مطلقه‌ی «ضرب» ----- ۱۶۱
منابع شیعه ----- ۱۶۱
منابع اهل سنت ----- ۱۶۳
سقط ----- ۱۶۳
منابع شیعه ----- ۱۶۳
منابع اهل سنت ----- ۱۶۸
مقتوله‌ی شهیده ----- ۱۷۰
منابع شیعه ----- ۱۷۰
منابع اهل سنت ----- ۱۷۲

پیوست ۲: دعا ----- ۱۷۴
اشاره ----- ۱۷۴
حقیقت ----- ۱۷۵
ضرورت ----- ۱۷۵
گونه‌ها ----- ۱۷۵
زمینه‌ها ----- ۱۷۵
آداب ----- ۱۷۵
موانع ----- ۱۷۶
آثار ----- ۱۷۶
روش بهره بردن ----- ۱۷۶
تسلط ----- ۱۷۶
سؤال ----- ۱۷۶
نیاز ----- ۱۷۷
عمل ----- ۱۷۷
پیوست ۳: توسل ----- ۱۷۷
اشاره ----- ۱۷۷
مفهوم ----- ۱۷۸
ضرورت ----- ۱۷۸
زمینه‌ها ----- ۱۷۸
آثار ----- ۱۷۸
دلائل ----- ۱۷۸
اشاره ----- ۱۷۸
آیات ----- ۱۷۸
احادیث ----- ۱۷۹

اشاره ----- ۱۷۹
شیعه ----- ۱۷۹
اهل سنت ----- ۱۸۰
سیره‌ی مسلمین ----- ۱۸۰
از طریق شیعه ----- ۱۸۰
از طریق اهل سنت ----- ۱۸۰
ادعیه ----- ۱۸۰
وقوع (مشاهدات) ----- ۱۸۱
پاورقی ----- ۱۸۱

چشمه در بستر

مشخصات کتاب

سرشناسه : پورسیدآقائی مسعود، ، ۱۳۳۸- عنوان و نام پدیدآور : چشمه در بستر: تحلیلی از زمان‌شناسی حضرت زهرا علیهاالسلام مسعود پورسیدآقایی وضعیت ویراست : [ویراست۲]. مشخصات نشر : قم حضور ۱۳۷۵. مشخصات ظاهری : [۵۱۱] ص. شابک : ۱۱۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۰۴۳۴-۱-۱ وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری. یادداشت : چاپ قبلی: حضور ۱۳۸۱ (۷۰۴ ص). یادداشت : چاپ دوم. یادداشت : کتابنامه ص [۴۵۳] - ۴۶۸؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت : نمایه. موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/پ۹چ۵ ۱۳۷۵ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۵۶۸۷۱

مطلع

زهرا علیهاالسلام، کوثر خداست. لیلةالقدر خداست. جلوه‌ی جمال خداست و تفسیر جلال خدا. زهرا علیهاالسلام، ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله است و همتای علی علیه‌السلام. زهرا علیهاالسلام، حصن حصین ولایت است و آموزگار متین شهادت. زهرا علیهاالسلام، تلاوت بیداری است. سایبان شوق است. تولد بالغ تاریخ است و بهار سرشار دل‌های آشنا. زهرا علیهاالسلام، معرف نهایت کمال زن است و اوج عروج یک انسان. چشمه‌ی غدیر در باغ دستان پر توان او به بلوغی رسید، و غدیریان از دامان عصمت او به رویشی رسیدند. ما درباره‌ی زهرا علیهاالسلام بیشتر به توصیف پرداخته‌ایم و نه تبیین. و آن‌چه نیاز نسل معاصر ماست، تبیین است، نه توصیف. تطبیق است، نه توجیه. پیچیدگی برخورد و عمق نگاه زهرا علیهاالسلام همچون دشت نیست که نشسته تا آخرش را ببینی و کرانه‌هایش را در آغوش نگاهت بنشانی. دریایی است بی‌کرانه، کوهی است به بلندای تاریخ. و همین است که هر چه به قله‌اش نزدیک‌تر شوی، چشم‌انداز بیشتری می‌بینی، در حالی که بیش از یک سویش را ندیده‌ای. [صفحه ۱۲] پیچش گام‌های زهرا علیهاالسلام چنان منشوری است که ابعادش به عدد زاویه‌ی دیدها و حوادث روزهاست. من می‌خواهم از این بی‌کران بلند بی‌نهایت، سطری بنویسم. آیا توانی هست؟ من می‌خواهم به عشق نوشیدن قطره‌ای از جام ولایش و برگرفتن نَمی از یَم صفایش، جلوه‌ای که جلوات و شمه‌ای از ملکاتش را بنگارم. آیا رخصتی هست؟ چگونه می‌توان سوزش شمع، خیزش موج، غرش رعد، ریزش ابر، صبوری سرو و ایستادگی نخل را نوشت؟ به راستی مگر می شود آن را که آسمان و خورشید و ماه، وسعت و نور و زیبایی را، اقاقی‌ها عطر را، کبوتران پرواز را و چشمه‌ها طهارت را از او، به عاریت گرفته‌اند، به تحلیل نشست؟ به راستی مگر می شود آن را که با خط خود، غزل آفتاب را بر پوست هر ستاره می‌نوشت، تحلیل کرد؟ همو که طنین فریادش، همپای ضربت خندق است. مگر می‌شود آن را که در جغرافیای خانه‌ی گلی‌اش، تاریخ رنج‌ها و رنج‌های تاریخ جا گرفته به تحلیل نشست؟ همو که دشمن در وسعت سینه‌ی سبزش، برای شمارشِ دسته دسته‌ی دردهایش، عمری به درازای زمان می‌خواهد. چگونه می‌شود آن را که خورشید در تابوت او غروب کرد و ملایک به عشق دیدار او، به سجده درافتادند و با اشک‌هاشان راهش را تا به خدا علامت گذاردند، تحلیل کرد؟ کسی که فرشته‌ها هم اقرار دارند که هنوز تمامی او بر آنان نیز نامکشوف مانده. [صفحه ۱۳] چگونه می شود آن را که در درنگ کوتاهش، به کوتاهی فرود شتابان فواره تا خاک، تمامی بار امانت خود را گذارد و رفت، به تحلیل نشست؟ کسی که پایانی به قشنگی گُل داشت. چگونه می‌شود آن را که بر کف، عصای موسی و بر لب، دم مسیحا و بر دوش، ردای محمد صلی الله علیه و آله دارد، تحلیل کرد؟ کسی که کوثر و لیلةالقدر خدا و سبزترین پاسخ به روح تشنه‌ی انسان‌ها در تمامی عصرها و نسل‌هاست. مگر آن که «منّا» شد و از در، درآمد و آن‌گاه از دور تحلیلش کرد و از سایه‌اش اندازه‌اش گرفت و از

نشانه‌ها و علامت‌ها تخمینش زد، که دورهای نزدیک و بزرگ‌های فشرده را این گونه می‌توان فهمید. من از دیرباز مشتاق قلم زدن در این وادی بودم، اما، هر بار اشک‌ها راه را می‌بست و سیلاب‌ها، مشق‌ها را می‌شست و نفَس‌ها را به شماره می‌انداخت. تا این بار که در روز تولد زهرا علیهاالسلام، بر سر راه این همه- با خون دل- سدی کشیدم و به عشق تولد دوباره‌ی خودم، قلم به سراغم آمد. [صفحه ۱۷]

متن

تصویر صحنه

آسمان گرفت خورشید غروب کرد و رسول بزرگ صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و غمی جانکاه بر سینه تمامی کسانی که به عمق حادثه و وسعت فاجعه پی برده بودند، خیمه زد! هر چه وسعت وجودی تو بیشتر، و معرفتت به عجز بشر و عظمت وحی و رسول صلی الله علیه و آله افزون‌تر، این غم جانکاه‌تر. و زهرا علیهاالسلام در اوج بود و عظمت حادثه و عمق فاجعه محرمیت تمامی انسان‌ها را در این سوگ به نظاره نشست. خورشید غروب کرد. همه در حیرت، یاران اندک، نظام قبیلگی، کینه‌ها سرشار، اسلام نوپا، گله‌ی گرگ‌ها این است اوضاع. [۱] . زوزه‌ی گرگ‌ها بلند شد گرگ‌هایی گرسنه برای تقسیم غنیمتی که ثمره‌ی تمامی نسل‌ها بود و از آن همه‌ی انسان‌ها تا همیشه‌ی تاریخ حمله بردند. به عنوان آخرین حربه- پس از [صفحه ۱۸] رسوای در ترور ناکام رسول صلی الله علیه و آله در تبوک- منکر فوت رسول صلی الله علیه و آله شدند و این که او زنده است و بازمی‌گردد. تا وصی او را خلع سلاح کنند، که زنده جانشین نمی خواهد. چرا که رسول بزرگ صلی الله علیه و آله آن قدر بر خط وصایت تاکید کرده بود، که گرگ‌ها گمان ربودنش را هم نمی‌بردند، تا شنیدند در سقیفه جماعتی برای تعیین خلیفه گرد آمده‌اند، پس می توان ربود!! با علامتی (انک میت و انهم میتون) نقشه را تغییر دادند، مثلثی شوم، خود را به معرکه رساند و از درگیری و حسادت بین «اوس» و «خزرج» سود برد، و علم اختلاف بین آن‌ها را برافراشت و ادعاهای مرده را زنده کرد. و با شیطنت، آن چه را که در آن هیچ سهمی نداشت، به یکدیگر حوالت نمودند. آسمان تپید و رعدی غرید و ناگهان آتشی بر خرمن‌ها افتاد، پیری میانداری آتش می‌کرد، پیری دیگر گوی سبقت را ربود. کردند و نکردند و ندانند که چه کردند؟ همه در حیرت، یاران اندک، نظام قبیلگی، کینه سرشار، اسلام نوپا، گله‌ی گرگ‌ها همراه حامی شمشیر و جماعت مرعوب و ترور مخالفان تنها یکی بود، آن هم زهرا علیهاالسلام بود [صفحه ۱۹] تنها یک راه بود، راه علی علیه‌السلام بود؛ که جز در لاـک تقیه فرورفتن راهی نبود؛ که با گرگ‌ها و با دستی خالی و بی‌همراه جز پیچیدگی تقیه، گریزی نیست. علی علیه‌السلام سکوت کرد، اما سکون هرگز؛ که آن عهد نبی بود و این، دور از شان ولی. آن جا که یاوری هست، باید رفت و آن جا که نیست باید یاوری ساخت ورنه دم زدن از ولایت، رسالت را هم نابود می‌کند گرگ‌های گرسنه‌تری هم، در دو طرف جزیره در کمین بودند. پس باید با استخوانی در گلو و خاری نه در پا که در چشم در این میدان گوی زد و یار گرفت. و از دل دشمنان دیروز، یاران فردا را بیرون کشید، که کشید. و در متن بحران‌ها و حادثه‌ها چلچراغی برافروخت، که افروخت. و او، اویی که نباید امروز- به گمان منافقان- حتی نشانی هم از او باقی بماند، نامش بر تارک همیشه‌ی تاریخی می‌درخشد (والله متم نوره). دشمن می‌پنداشت: با گرفتن امکانات اقتصادی؛ و به تاراج بردن القاب؛ و تحقیر شخصیت؛ و برکناری و تبعید و کشتن یاران؛ و محصور کردن صحابه در مدینه؛ و منع کردن موالی از ورود به مدینه؛ و سوزاندن احادیث رسول صلی الله علیه و آله و نشر احادیث دروغ؛ [صفحه ۲۰] و ایجاد بدعت‌ها تبعیض‌ها؛ و تراشیدن رقیب با تشکیل شورا؛ و پرورش باندهایی پر قدرت (معاویه‌ها و عایشه‌ها)؛ و... می‌توان این قله‌ی بلند و وارث فرهنگ وحی را از نظرها دور داشت و می‌توان فوران سبز چشمه‌ی غدیر را از اذهان زدود و چه واهی! ... و او، او که به راه‌های آسمان آگاه‌تر بود به زمین و نخل پرداخت تا راه گم

کند و دشمن را در سطح نگه دارد. دشمن خوابید اما چشم علی بیدار بود. همه در حیرت یاران اندک، نظام قبیلگی، کینه‌ها سرشار اسلام نوپا، گله‌ی گرگ‌ها همراه حامی شمشیر و جماعت مرعوب و ترور مخالفان تنها یکی بود، آن هم زهرا علیهاالسلام بود. تنها یک راه بود راه علی علیه‌السلام بود. [صفحه ۲۱]

زهرا و زمان‌شناسی

اشاره

بالاترین ظلم‌ها غصب وصایت علیهاالسلام است و مهم‌ترین اقدام احقاق این حق که هدایت بی‌همرهی عترت محال است، محال. زهرا علیهاالسلام این اسوه‌ی همیشه بیدار و هشیار، گرچه با آن همه تاکیدها و سفارش‌های رسول صلی الله علیه و آله وجودش نشانه‌ی راه است و با علی علیه‌السلام بودنش علامت همه چیز اما به همین قناعت نمی‌کند، که اقدام‌ها می‌کند و گام‌ها برمی‌دارد.

گام‌های زهرا (اثنا عشره عینا)

اسرا (دعوت‌های شبانه)

«چه زود روز پرشکوه غدیر و خاطره‌ی بیعت‌تان را از یاد بردید؟!». شب‌ها با علی علیه‌السلام و حسنین علیهماالسلام بر در خانه‌های مهاجران و انصار می‌رفت و آن‌ها را به یاد بیعت‌شان در عقبه و غدیر و دریای فضایل علی علیه‌السلام از واقعه‌ی تبوک و مباهله گرفته تا احادیث ثقلین و سد ابوب و... می‌انداخت تا شاید چلچراغی برافروزد. هیچ دری بر پاشنه نچرخید که از شمشیر علی علیه‌السلام کینه‌ها داشتند و از بدر و احد خاطره‌ها [صفحه ۲۲] هنوز هم تاریخ در انتظار لبیک می‌سوزد.

حصن (دفاع)

«آیا به راستی بیت وحی را به آتش کشی و مرا با علی و فرزندانم بسوزانی؟» زهرا علیهاالسلام را، زخمی به کناری افکندند و علی علیه‌السلام را به مسجد کشاندند با شمشیرهای آخته، درب خانه در آتش کینه‌ها می‌سوخت. زهرا علیهاالسلام با بالی شکسته، خود را به مسجد رساند و با تهدید نفرین، علی علیه‌السلام- امامش- را رهانید و دست در دست، آرام به خانه‌اش برد. هیچ کس به پا نخاست، هیچ کس آبی نریخت آه، آه چه غربتی!!

فدک (افشاگری)

«آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری اما من به ارث نبرم؟ چه سخن ناروایی!» به بهانه‌ی غصب فدک در مسجد به افشاگری پرداخت. خصم می‌پنداشت که او بر زمین از دست رفته می‌نالد و تو نگو تنها اشارتی به زمین است و تمامی از آسمان ولایت، تحریک و حمایت، افشا و شماتت. نزدیک بود که کار تمام شود، آه در حسرت غیرتی!

سکوت

«دیگر هرگز با شما دو تن سخن نخواهم گفت.» گاهی رساترین فریادها را از دهان سکوت باید شنید همه می‌پرسیدند: [صفحه ۲۳] کز چه روی خورشید در چنبره‌ی کسوف فرورفت؟!

انذار (هشدار)

شمشیر آخته هرج کامل استبداری همواره، ذلتی فراگیر جمعی پراکنده فتنه‌ای کور بشارتتان باد! اگر... اگر این آب رفته به جوی بازنگردد و صدف خزف ننشیند.» این‌ها انذارهای بلند منذری بیدار و فوران سبز کوثری زخمی، در بستری دردآلود بر زنانی مقهور بود.

اذان

«بلال! بار دگر اذان بگو این طنین بیدار چشمه‌ی آفتاب بود. شاید که با احیای خاطرات دوران رسول صلی الله علیه و آله، سوالی در اذهان این جماعت مفلوک شکل گیرد که: گلدسته از جلوت بلال چرا تهی ماند؟

سرشک

«شب و روز اشک خواهم ریخت تا به ملاقات خدایم رسم و شکایت بر او برم.» آن جا که فریادها کارساز نیست، شاید اشک‌ها از دل سنگ‌ها، چشمه‌ای جاری کند و در اذهان فسرده‌ی این توده‌ی مرعوب، سوالی را به تصویر کشد. کز چه روی خورشید را خونابه می‌بارد؟

سایبان

«چند روزی بیش مهمان شما نخواهم بود.» کشتی شکسته‌ی ما در سایبان بقیع در کناره‌ی قافله‌ها پهلو گرفت. بگذار فریاد [صفحه ۲۴] مظلومیت ولی غریب، به آفاق پر کشد. شاید همتی بیدار، ساحت رفعت او را پاسخ گوید. آیا امید لبیکی هست؟ ای تولد بالغ تاریخ! ای بلوغ بیداری!

اقرار

«همه شاهد باشید این دو تن مرا آزردند، هرگز از آنان نخواهم گذشت.» با خود می‌پنداشتند که می‌توان قبل از افول زهره، سند مظلومیت را ربود. این اوج تزویر بود. اما زهرا علیهاالسلام بیدار، روی بر دیوار، تا بگیرند اقرار. در شهر هو افتاد...

وصیت

«نماز و تشییعم بر تبار قابیل حرام.» همه جا همهمه شد! این هم تیری دیگر از چله‌ی بیداری!

آیه

«قبر من پنهان؛ نشانش بی نشانی است.» اگر قبرت را نشانی نیست جه باک هر سنگ نبشته‌ای حکایت تو را دارد. [صفحه ۲۵]

تسلیت

«خداحافظ علی جان! خدایا به سوی تو و در جوار کوی تو.» مرد خیبر، مرد احزاب، تا شنید، از پای افتاد. آبی بیاورید... در کنارش می‌گفت: «ای کوثر خدا، ای دختر رسول، ای انس مهربان، این دل رمیده‌ی ما را دیگر چه کسی انیس و مونس باشد؟» آبی بیاورید... ... یکبار دیگر آسمان گرفت و خنجر تبار قابیل، خورشیدی دیگر را که در ابتدای طلوع خود بود، بر سجاده‌ی خون از پای انداخت. رسول صلی الله علیه و آله از تنهایی درآمد، و علی علیه‌السلام، غربت خود را به سوگ نشست و حرامیان سرمست، که علی علیه‌السلام تنها شد، چون بی‌همتا شد. می‌توان از ابعاد مختلف این منشور خدایی و اسوه‌ی الهی سخن گفت: علم، ایمان و عبادتش؛ زهد، ورع و اخلاصش؛ [صفحه ۲۶] عصمت، آیات، و سور نازله در شانش؛ برخورد با پدر، مادر، همسر و فرزندانش؛ انفاق‌ها، ایثارها و کراماتش؛ انصاف، پوشیدگی و عشق به شهادتش؛ راستگویی، خشیت، سازندگی و تربیتش؛ شفاعت، رضا، ادب و مصحفش؛ شکوه‌ها، خطبه‌ها، مواعظ و احادیثش؛ شعرها، دعاها و مجاهدت‌هایش؛ وفاء، ولاء و توسل به ساحت قدسش؛ ... و... و... و یا از همه‌ی این‌ها گذشته از هشیاری و بیداری و زمان‌شناسی‌اش. و من تنها از همین زمان‌شناسی او- همان مدافعات او از مقام ولایت و ولی الله زمانه‌ی خود- گفتم و شمه‌ای از دقت و پیچیدگی برخوردهای او را در راه احقاق این حق عظیم- همان اصیل‌ترین و مهم‌ترین نیاز امروز و هر روزمان- آوردم تا صدق سخن صادق علیه‌السلام روشن شود که: (عرفان فاطمه علیهاالسلام ادراک شب قدر است و شناخت فاطمه نجات از یک عمر- هزار ماه- سردرگمی.» [۴] . [صفحه ۲۷] و همین کمال زهرا علیهاالسلام‌ست که او را محور قرار داده. [۴] . و همین بلوغ بیداری اوست که از او اسوه ساخته. [۴] . برادر! این‌ها تنها اشارتی بود به کارنامه‌ی دو ماهه‌ی زهرا علیهاالسلام. اکنون تو نیک بنگر در کجای راهی و در کدامین کلاس. که تا رسیدن به او، جز توسل به او راهی نیست. باید مستانه و دامن کشان هویی کشید. یا زهرا! علیهاالسلام. [صفحه ۳۱]

شرح

اوضاع مدینه

اشاره

وضعیت داخلی مدینه پس از فوت رسول بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را می‌توان در شش ویژگی خلاصه کرد:

حیرت و نگرانی

حیرت به سبب بحران‌های فردی و اجتماعی برخاسته از عظمت مصیبت فقدان رسول صلی الله علیه و آله و شدت تاثر و اندوه از دست دادن آن پیام‌آور بزرگ و رهبر آگاه و توانا و نگرانی به سبب ترس از آینده و این که سرانجام چه پیش خواهد آمد و چه اتفاقی خواهد افتاد، [۱۷] و آن چه بر این نگرانی می‌افزود، علاوه بر وجود و ابرقدرت مترصد در دو سوی جزیره و سر برداشتن پیامبران دروغین، اختلاف و درگیری منافقین از صحابه با اهل‌بیت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه‌السلام بود تا آن که همگان شنیدند که به [صفحه ۳۲] هنگام فوت رسول صلی الله علیه و آله و در کنار بستر او، عده‌ای در مقابل آخرین درخواست وی ایستادند و از آوردن قلم و کاغذ سر باز زدند و فریاد «دعوا الرجل فانه لیهجر، حسبنا کتاب الله» [۱۸] سر دادند. و بهترین گواه بر عظمت این مصیبت، شدن تاثر و اندوه توده‌ی مردم [۱۹] . [صفحه ۳۳] مرثیه‌های جان‌سوز علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام [۱۶] و دیگر شاعران [۱۷] است. درک عظمت این مصیبت در گرو درک عظمت رسول صلی الله علیه و آله است و بر عظمت رسول صلی الله علیه و آله همین بس که خدا او را در نوشیدن (بلی) از جام (الست)، اول قرار داد [۱۸] و به عنوان «حبیب الله» مفتخرش

ساخت و به همراه ملایکه‌اش مدام بر او درود می فرستد [۱۹] و مشتاق دیدار اوست. [۱۶] . آن جا که مرگ عالمی، شکافی در اسلام به وجود می‌آورد که هیچ چیز حتی وجود عالمی دیگر هم نمی‌تواند آن را جبران کند، [۱۷] . فقدان رسول بزرگ صلی الله علیه و آله را چه می‌تواند جبران کند؟ آن جا که زهرا علیهاالسلام، حجم مصیبت و عظمت حادثه را این گونه ترسیم می‌کند «مصیبتی است بزرگ و اندوهی است سترگ. شکافی که هر دم فراخ‌تر و گسستگی‌اش دامنه‌دارتر و وسعتش فزون‌تر گردد. در نبودش زمین تاریک و [صفحه ۳۴] در مصیبتش خورشید و ماه بی‌فروغ و ستاره‌ها پراکنده شد. هنگام مرگش امیدها منقطع، و کوه‌ها منهدم، حریم‌ها ضایع و حرمت‌ها زایل شد. به خدا سوگند! مرگ او فاجعه‌ای بس بزرگ و مصیبتش بس دهشتناک بود. رخدادی که بسانش همتایی و در دنیا برایش جبرانی نیست». [۱۸] . پس در سوگ و تسلیت رسول بزرگ صلی الله علیه و آله چه می‌توان گفت و به راستی، چه می‌توان گفت؟ جز همان که زهرا علیهاالسلام گفت و علی علیه‌السلام گفت و رسول صلی الله علیه و آله گفت و خدا گفت. یا ابتاه جنه الخلد یا ابتاه عند ذی العرش ماواه، یا ابتاه کان جبرائیل یغشاه، یا ابتاه لست بعد الیوم اراه. [۱۹] . و لولا انک امرت بالصبر عن الجزع لانفدنا عیلک ماء الشوون و مکان الداء مماطلا و الکمد محالفا و قلا لک. [۱۶] . [صفحه ۳۵] من اصیب بمصیبه فیلذکر مصیبه بی فانها من اعظم المصائب. [۱۷] . السلام علیکم اهل البیت و رحمه الله و برکاته، ربکم عز و جل یقرئکم السلام و یقول لکم ان فی الله خلفا من کل مصیبه و عزاءا من کل هالک و درکا من کل فوت فتعزوا و بعزاء الله واعلموا ان اهل الارض یموتون و ان اهل السماء لا یبقون والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. [۱۸] . و نکته‌ی آخر این که هر دو- حیرت و نگرانی- هم چنان که می‌توانست با توجه به راهنمایی‌های و هشدارهای مدام و اقدامات سیاسی رسول صلی الله علیه و آله، زمینه‌ی پیوند با علی علیه‌السلام و اهل‌بیت رسول صلی الله علیه و آله باشد، همچنین می‌توانست زمینه‌ساز بهره‌برداری کسانی نیز باشد که این شرایط و بحران‌های را برای رسیدن به مقاصد خویش، مطلوب می‌دانستند و از سال‌ها پیش، حتی از نخستین روزهای گرایش خود، مترصد چنین فرصتی بودند. اگر چه رسول بیدار و آگاه از پیش‌تر، هم به رسوا کردن خط نفاق و هم به این دو زمینه پرداخته بود، و فقدان خود را بارها با آیات مختلف (افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؛ انک میت و انهم میتون) گوشزد کرده بود و آن را امری قطعی و طبیعی نشان داده بود و با تاکید و سفارش مدام و نشان دادن کفایت و شایستگی‌های او هیچ جایی برای نگرانی باقی نگذاشته بود؛ اما، به هر حال این خود مردم‌اند که می‌توانند روشن‌گری‌ها و فرامین رسول صلی الله علیه و آله را [صفحه ۳۶] بپذیرند و بهره‌مند شوند و یا پشت کنند و در محرومیت بمانند که: (من شاء اتخذ الی ربه سبیلا) و (لیقوم الناس بالقسط). [۱۹] .

کمبود یاران توانمند و مخلص

یاران پر توان و مخلص به شهادت رسیده‌اند و فراری‌های احد و... میان دارند. رسول صلی الله علیه و آله هر چه به پایان عمرش نزدیک می‌شد، با دو مساله‌ی متضاد بیشتر مواجه می‌شد: «کمبود یاران توانمند و مخلص» و «وسعت قلمرو». تنها در جنگ احد بیش از هفتاد تن از بهترین یاران او به شهادت رسیدند و خلیفه‌ی اول و دوم و سوم تا آن سوی کوه‌های مدینه فرار کردند. [۲۰] . امام باقر علیه‌السلام در تحلیلی از وقایع پس از فوت رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید: «به خدا قسم! اگر علی علیه‌السلام به جای عقیل و عباس، «جعفر» و «حمزه» را داشت، هرگز در خانه نمی‌نشست.» [۲۱] . امام علی علیه‌السلام هم خود می‌فرمود. «اگر چهل یاور داشتم در خانه نمی‌نشستم»؛ «لو وجدت اربعین ذوی عزم لناهضت القوم». [۲۲] ابوهیثم نقل می‌کند. پس از آن که امام را با آن وضع به مسجد کشاندند، امام در بازگشت در سر راه خود، سی عدد گوسفند مشاهده کرد و فرمود: «والله لو ان رجالا ینحصون لله عز و جل و لرسوله بعدد هذه الشیاه لاذلت ابن اکله الذبان عن ملکه». [۲۳] . «به خدا سوگند! اگر به اندازه‌ی این گوسفندان، مردانی خیرخواه خدا و رسول صلی الله علیه و آله می‌داشتم، ابوبکر را از حکومت خلع می‌کردم). و در جای دیگر نقل است که پس از کودتای سقیفه، علی علیه‌السلام سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو خود می دانی که پیامبر به من فرمود اگر بیست یاور

داشتی جهاد کن، و این همان گفته‌ی تو در قرآن است. «اگر بیست نفر باشید و صبر کنید، بر دویست نفر غلبه می کنید.» بار خدایا! بیست نفر هم پیدا نشد و این را سه مرتبه تکرار کرد. آن گاه به خانه بازگشت. [۲۴] . امام خود در نهج‌البلاغه در تحلیلی از اوضاع پس از مرگ پیامبر می گوید: «پس در کار خود اندیشیدم و دیدم که به غیر از اهل‌بیت خود یاوری ندارم و راضی نشدم که آنان کشته شوند. و با تیغی در چشم و استخوانی در گلو صبر کردم». [۲۵] . می‌توان به نهایت غربت اهل‌بیت پی برد، آن جا که درب خانه زهرا علیهاالسلام در آتش [صفحه ۳۸] می‌سوخت و هیچ مدافعی و علی علیه‌السلام را با ریسمان به مسجد کشاندند و فریاد اعتراضی بلند نشد. به زهرا علیهاالسلام در مسجد اهانت‌ها شد و هیچ کس به پا نخاست، تنها «ام‌سلمه» برآشفت و او هم تا یک سال سهمیه‌اش از بیت‌المال قطع شد. [۲۶] . خود رسول صلی الله علیه و آله نیز پیشین‌تر به علی علیه‌السلام فرموده بود: «به زودی از قریش به سبب قیام‌هایی که علیه تو می کنند و ظلم‌هایی که نسبت به تو انجام می‌دهند. فشار خواهی دید. اگر یارانی پیدا کردی با آنان جهاد کن و اگر یاوری نداشتی، صبر کن و دست نگهدار». [۲۷] . در روایت دیگر هم آمده است: «ارتد الناس بعد النبی صلی الله علیه و آله الا ثلاثه نفر:...، ثم ان الناس عرفوا ولحقوا بعد». [۲۸] .

نظام قبیلگی

نظام حاکم، قبیله‌ای بود و افراد، تابع محض رییس قبیله بودند و در هر راهی که او قدم می‌نهاد از او پیروی می کردند. این رییس قبیله بود که الگوی مردم قبیله بود. [صفحه ۳۹] می‌توان او را تطمیع کرد و تمامی قبیله را با خود داشت، و در یک کلام نظام قبیله‌ای در اطاعت افراد قبیله از رییس خلاصه می‌شد. و این وضعیت به همان اندازه که در پذیرش اسلام مردم تاثیر داشت، می‌توانست در جدایی آن‌ها نیز موثر باشد. این روسا بودند که مسئول تصمیم گیری در امور مهم قبیله، مانند استقبال از سفیران قبایل، تصمیم گیری در مورد جنگ و صلح و بستن پیمان با قبایل دیگر بودند [۲۹] و آنان بودند که مسئولیت حمایت از افراد قبیله را به عهده داشتند و در این میان آن چه مهم بود قبیله بود، نه حق و باطل و یا ظالم و مظلوم. معروف است که رسول صلی الله علیه و آله آن گاه که به شعب رفت، عده‌ای از بنی‌هاشم مؤمن و کافر به او پیوستند. [۳۰] . هنوز افراد قبیله در پذیرش یا رد اسلام بیشتر به رییس یا روسای قبیله‌ی خود توجه داشتند و تا آنان در مورد مساله‌ای نظر نمی‌دادند و یا موضعی نمی گرفتند، افراد عادی قبیله میلی از خود نشان نمی‌دادند. هنور هم در میان بسیاری از قبایل، حمیت و تعصبی، عامل اصلی وحدت قبیله بود و افراد با شنیدن فریاد استغاثه یکی از افراد قبیله به حمایت او می‌شتافتند. [۳۱] و در این میان آن چه مهم نبود ظالم بودن [صفحه ۴۰] و یا مظلومیت بود. علاوه بر این‌ها در بین قبایل رقابت، شدیدی وجود داشت و همین رقابت باعث اولین گام انحراف در سقیفه شد و موجب گردید خشت بنا کج نهاده شود. بسیاری از این قبایل هیچ بهره‌ای از اسلام نداشتند [۳۲] به طوری که امیرالمومنین نقل است که روزی فرمود:«قبیله‌ی غنی و باهله- و چند قبیله‌ی دیگر که نامشان را برد- نزد من فراخوانید تا سهمیه‌ی خود را بگیرند. سوگند به آن که دانه شکافت و جانداران را آفرید! آنان هیچ بهره‌ای از اسلام ندارند و من در جایگاه خودم سر حوض کوثر و مقام محمود (مقام شفاعت) گواهی می‌دهم که اینان دشمنانی بودند در دنیا و آخرت، و چنان قبیله‌ی غنیث را کیفر دهم که قبیله‌ی باهله بر خود بهراسد و وحشت کند. و اگر حکومتم پا بگیرد همانا قبایلی را به قبایل دیگر، و قبایل دیگر را به قبایل دیگری بر هم زنم و خون شصت قبیله را هدر دهم که هیچ بهره‌ای از اسلام ندارند». [۳۳] . گرچه رسول صلی الله علیه و آله در مدت محدود عمر خود توانست بسیاری از ارزش‌های جاهلی را از میان بردارد و ملاکهای و معیارهای جدیدی بیاورد و نیز توانست [صفحه ۴۱] دست مایه و زمینه‌های تحولی دیگر ارزش‌ها را هم فراهم کند، اما از بین رفتن تمامی ارزش‌های جاهلی و جایگزین شدن و رسوخ ارزش‌های الهی، آن هم در میان تمامی قبایل و تمامی عالم، فرصتی دراز می‌خواهد؛ فرصتی به درازای تاریخ امامت شیعه، و همین است که پس از رسول صلی الله علیه و آله، همواره باید امامی باشد، که امامت ادامه رسالت است و ضرورت آن، همان ضرورت رسالت و

ملاک انتخاب آن نیز همان ملاک انتخاب رسول است و چاره‌ای جز عصمت و تنصیص رسول صلی الله علیه و آله نیست.

کینه از علی

بدون تردید شجاعت علی علیه‌السلام و کشته‌های او در حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله اساسی‌ترین علت در کینه به دل گرفتن از آن حضرت می‌باشد. امام خود در نهج‌البلاغه می‌گوید: «انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون ربیعه و مضره». [۳۴] . «من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و پهلوانان قبیله‌ی ربیعه و مضر را در هم شکستم». کینه داشتن از علی علیه‌السلام آن هم از مردمی که هنوز اسلام در دل‌های‌شان رسوخ نکرده، طبیعی است. در جنگ بدر هفتاد نفر از سپاه مشرکان کشته شدند که بیش از سی نفر از آنان را علی علیه‌السلام کشته و در احزاب، پهلوان بزرگ عرب؛ عمرو بن عبدود را با شمشیر دیگران در راه رسول ریخته شده باشد، انتقامش را تنها از علی می‌گرفتند چون عادت عرب‌ها بر این بود که اگر خونی از آنان ریخته می‌شد، انتقامش را از قاتل می‌گرفتند و اگر او می‌مرد و یا توان انتقام از او را نداشتند، انتقامش را از نزدیک‌ترین [صفحه ۴۲] خویش او می‌گفتند و کسی که در داستان‌ها و جنگ‌های عرب مطالعه کند، آن چه گفتیم می‌یابد. [۳۵] . این علی علیه‌السلام بود که در لیله المبیت به جای رسول صلی الله علیه و آله در بستر او خوابید و با یک شجاعت بی‌نظیر [۳۶] و ایثار جان خود، دشمنان پیامبر و سران قریش را رسوا و مفتضح نمود. [۳۷] . زهرا علیهاالسلام نیز در جمع زنان مهاجر و انصار فرمود: «و ما لذی نقموا من ابی الحسن؟ نقموا منه والله نکیر سیفه و قله مبالاته بحتفه و شده و طاته و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله». [۳۸] . «چه باعث شده که با کینه‌توزی از علی علیه‌السلام انتقام بگیرند؟ آری، او را سرزنش کردند، چون شمشیر علی علیه‌السلام در راه خدا، خودی و بیگانه و شجاع و ترسو نمی‌شناخت و چون علی علیه‌السلام در برابر مرگ بی‌اعتنا بود و ترسی نداشت.» و نیز هم او فرمود: «و لکنها احقاد بدریه، و تراث احدیه، کانت علیها قلوب النفاق مکتمنه لامکان الوشاه فلما استهدف الامر ارسلت علینا شابیب الاثار من مخیله الشقاق» [۳۹] . «این برخورد شما با علی علیه‌السلام به سبب کینه‌های بدر و انتقام‌جویی احد است. این کینه‌ها در قلوب منافقان مخفی بود و جرات اظهار آن را نداشتند؛ اما، روزی که [صفحه ۴۳] حکومت را غصب کردند و ما را منزوی نمودند، تمام کینه‌ها و حسادت‌ها را بر ما فروریختند.» و باز خود علی علیه‌السلام می‌گوید: «و لقد کنا مع رسول‌الله صلی الله علیه و آله؛ نقتل آبائنا و اخواننا و اعمامنا». [۴۰] . «از موقعی که همواهی رسول صلی الله علیه و آله را پذیرفتیم هر کسی که مخالف با او بود حتی اگر پدران و فرزندان و برادران و عموهایمان بودند از دم تیغ می گذراندیم». و در نامه‌ای به معاویه نوشت: «و قد دعوت الی الحرب... فانا ابوالحسن قاتل جدک و اخیک و خالک». [۴۱] . «ای معاویه! تو مرا به جنگ می‌خوانی... منم ابوالحسن، قاتل جد و برادر و دایی تو». این بغض‌ها و کینه‌ها تا آن اندازه بود که معاویه گروهی از صحابه و تابعین را گمارد تا اخبار زشتی را درباره‌ی علی علیه‌السلام که موجب طعن و برائت از وی می‌شد روایت کنند [۴۲] و به کارگزاران خود بخش‌نامه کرد که از ذمه‌ی من بری است کسی که درباره‌ی ابوتراب فضیلتی نقل کند و از آن پس خطیبان در هر شهری و بر سر هر منبری، علی علیه‌السلام را دشنام می‌دادند و از او و اهل‌بینش بی‌زاری می‌جستند. [۴۳] . این [صفحه ۴۴] کینه‌ها تا آن جا که هر گاه بنی‌امیه می‌شنیدند بر مولودی نام علی نهاده‌اند، او را می‌کشتند. [۴۴] و آن قدر ادامه داشت که هر روز عاشورا در جواب حسین بن علی علیه‌السلام که پرسید! به چه گناهی ما را می‌کشند؟ گفتند: «نقاتلک بغضا منا لابیک»؛ «به خاطر کینه‌ای که از پدرت به دل داریم». [۴۵] . و دیدیم که هم او با فرزند علی علیه‌السلام چه کرد و چگونه بر خود می‌بالید و می‌گفت: «ای کاش! پدرانم زنده بودند و می‌دیدند که چگونه انتقام بدر و احد را گرفتم.» البته رسول آگاه و بیدار هم از پیش علی را بر این همه ستم آگاه ساخته و آماده‌اش نموده بود. علی علیه‌السلام می‌گوید: «همراه رسول صلی الله علیه و آله از کوچه باغ‌های مدینه می‌گذشتیم. به باغی رسیدیم، عرض کردم: یا رسول‌الله چه باغ زیبایی! فرمود: چه زیباست! در بهشت زیباتر از اینها برای توست. تا به باغ دیگری رسیدیم، گفتم: یا رسول‌الله چه

باغ زیبایی است! فرمود چه زیباست! و زیباتر از این‌ها برای تو در بهشت است. تا چندین باغ امر همین گونه بود. وقتی راهمان خلوت شد، پیامبر مرا در آغوش گرفت و در حال گریه، ناله‌ای زد و فرمود: «پدرم به فدای تو باد ای شهید تنها!». عرض کردم: یا رسول‌الله چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: از کینه‌هایی که در دل گروهی از مردم است و بعد از من آن را ظاهر می‌کنند؛ کینه‌های جنگ بدر [صفحه ۴۵] و خون خواهی‌های جنگ احد. پرسیدم: آیا دینم سلامت خواهد ماند؟ فرمود: دینت در سلامت خواهد بود». [۴۶] . این کینه‌ها همراه با حسادت بود. حسادت به علی علیه‌السلام به سبب محبوبیت او نزد رسول صلی الله علیه و آله [۴۷] و فضایل بی‌حساب او، از سبقت در ایمان و اسلام گرفته تا همسری زهرا علیهاالسلام تا فتح خیبر، قرائت سوره‌ی برائت، جریان مباهله و احادیث منزلت، خلافه، وصیت، ثقلین و خلفای اثنی عشر و سد ابواب و... تا آیات «ولایت»، «تبلیغ»، «تطهیر»، «موده» و... تا سوره‌های «هل اتی»، «والعادیات» و... تا واقعه‌ی غدیر (آن هم هفتاد روز قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله) و جریان قلم و دوات. بی‌دلیل نبودن که رسول صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر خود برای دعوت مردم به اسلام علی علیه‌السلام را دوباره به یمن فرستاد، [۴۸] آن هم پس از خالد بن ولید، [۴۹] و آن هم برای ماه‌ها، تا اهل یمن که از علی علیه‌السلام کینه‌ای و حسادتی نداشتند او را آن گونه که هست ببینند. همین است که بهترین یاران علی علیه‌السلام نیز از یمن بودند [۵۰] و گروهی از آنان بودند که [صفحه ۴۶] بعدها به کوفه آمدند و پس از شهادت امیرالمومنین علیه‌السلام و خانه‌نشین شدن امام حسن علیه‌السلام به قم مهاجرت کردند. [۵۱] . [صفحه ۴۹]

نوپا بودن اسلام

امام علی علیه‌السلام یکی دیگر از ویژگی‌های این دوران را نوپا بودن اسلام می‌داند و می‌گوید: «والناس حدیثو عهد بالاسلام». [۵۲] حقیقت این است که اسلام هنوز در قلوب بسیاری از مردم راه نیافته بود و پس از فتح مکه، تمامی فرصت‌طلبان و محافظه‌کاران در دین داخل شدند و از دین مدخلی ساختند (یدخلون فی دین الله). به جای این که دین در آن‌ها داخل شود، آنان از دین مدخلی ساختند. آیه نمی‌گوید: «یدینون دین الحق»، [۵۳] که می‌گوید: «یدخلون»؛ دین در آن‌ها نفوذ نکرده بلکه آنان از دین مدخلی ساختند. «عمرو بن سلمه الجرمی»می‌گوید: هنگامی که خبر فتح مکه به ما رسید، همه‌ی قبایل به اسلام روی آوردند. [۵۴] . بعضی از قبایل نیز چون هجوم دیگران را به مدینه برای تسلیم شدن دیدند، [صفحه ۵۰] برای این که از قافله عقب نمانند اسلام آوردند. [۵۵] . هجوم همگانی قبایل به سوی مدینه در سال نهم و دهم هجری برای پذیرش اسلام، موجب شد قبایل اگر چه علاقه‌ای به تسلیم شدن نداشتند، اما چاره‌ای نیز جز آن نداشتند و حتی برخی برای کسب فضیلت بیشتر از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. شناخت اندک‌شان از قرآن و اسلام و شخصیت رسول صلی الله علیه و آله، زمینه‌ای بود برای انحراف. انحرافی که اگر زمینه‌های لازم را پیدا می‌کرد، می‌توانست به خوبی وضع موجود را وارونه کند، به همین سبب بسیاری از آنان که ادعای پیامبری کردند، هوادارانی یافتند؛ مانند: «اسود عنسی» در یمن، «مسیلمه» در یمامه، «سجاح» در بنی‌تمیم، «طلیحه» در بنی‌اسد. و سجاح زنی است که در قبیله بنی‌تمیم ادعای نبوت کرد سپاه کثیری نیز فراهم کرد. در جنگ یمامه، مسلمانان نزدیک بود که از مسیلمه- که سجاح را نیز به عقده خود درآورده و همدست خویش نموده بود- شکست بخورند. حتی گروهی از مسلمانان فرار کردند و سرانجام با بیش از هزار شهید توانستند بر آنان غالب شوند. وفود یا هیات‌های نمایندگی پس از فتح مکه راهی مدینه شدند [۵۶] و پس از اسلام آوردن، به نمایندگی از قبیله‌ی خود، اسلام آنان را نیز اعلام می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله از میان خودشان یا افراد دیگری از اصحاب خود، کسی را به عنوان سرپرست آنان تعیین و ایشان را به منطقه‌ی خودشان اعزام می‌کرد. بیشتر آنانی که به نام مسلمان در سال دهم در جزیره العرب زندگی می‌کردند، پس از فتح مکه مسلمان شده بودند و این در حالی بود که اکثر قریب به اتفاق آنها در بادیه‌ها زندگی می‌کردند و بسیاری از [صفحه ۵۱] آنان حتی یک بار نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده

بودنـد. گاهی در مواردی این هیات‌ها، درخواستهای جاهلی، نظیر باقی گـذاردن بت‌ها تا مدتی یا اجازه‌ی شـرب خمر یا ترک نماز و... را مطرح می‌کردنـد. گذشته از این‌ها، مساله‌ی ترس یکی از دلائل عمـده‌ی قبایل برای تسلیم شـدن بود، [۵۷] . چون با سـقوط قریش در سال هشـتم هجری و پس از آن، سقوط طائف، حاکمیت شرک در جزیره به پایان رسید و قبایل مختلف دریافتند که توان مقابله با اسـلام را ندارنـد. آنان بر اساس تصورات جاهلی خود که معمولا برای دفاع از خویش با قبیله‌ای برزگتر هم پیمان می‌شدند (حلف) تا هم خود را از گزند او حفظ کنند و هم یک پشـتوانه و حامی قوی برای خود تدارک ببینند، معمولا وقتی نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله می‌آمدند، از او می‌خواستند تا نوشته‌ای بنویسد تا آن چه از زمین‌ها و مراتع و آب‌ها در دست آنان هست از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله به مالکیت کامل‌شان درآید. [۵۸] . واقعه‌ی تبوک نیز که در سال نهم هجری اتفاق افتاد، نشان داد که بسیاری از آنان که به اسم مسـلمان هستند، ایمان واقعی ندارند؛ زیرا هر کدام سعی داشتند به بهانه‌ای از زیر بار جنگ شانه خالی کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در جمع‌آوری نیرو با مشـکل مواجه سازنـد. [۵۹] . ابن‌هشام در سـیره‌ی خود می‌نویسد: وقتی خبر فوت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به مکه رسـید، بیشتر اهل مکه تصـمیم گرفتنـد از اسـلام بازگشـته و مرتد شوند، تا آن جا که والی مکه از ترس فرار کرد و سـهیل بن عمرو بر در کعبه ایسـتاد و با فریاد همه را گرد خود جمع آورد، آن گاه مردم را برحـذر داشت و آنان را به یاد سـخنان رسول صـلی الله علیه و آله در همان جا انداخت که فرموده بود: «در صورت مسلمان بودن به گنج‌های کسری و قیصر دست [صفحه ۵۲] می‌یابید و...» و بدین وسیله ایشان را از ارتداد بازداشت. [۶۰] .

باند نفاق

و آخرین ویژگی، وجود بانـدی پرقـدرت و منـافق است؛ نفـاقی که از همان دوران مکی [۶۱] شـکل گرفت. برخی از همان ابتـدا به طمع قدرت آمدند، چون از اهل کتاب شنیده بودند که این پیامبر کارش بالا می‌گیرد و بر تمامی جزیره مسلط می‌شود. از امام زمان علیه‌السـلام در روایتی، علت اسلام خلفا این گونه تحلیل شده که آن دو به طمع کسب قدرت اسلام آوردند، چون با یهود مجالست داشـتند و از ایشان راجع به اخبار آینده که در تورات و سایر کتب آمده می‌پرسـیدند... و بیعتشان با پیامبر صلی الله علیه و آله به این سبب بود که هر کـدام به امارت شـهری دست بیابنـد. [۶۲] . زیـد بن علی علیه‌السـلام هم می‌گویـد: «به خـدا قسم! اگر این جماعت می‌توانسـتند حکـومت را بـدون اسـلام به چنـگ آورنـد، بـدون شـک این کـار را می‌کردنـد و از نبـوت رسول صـلی الله علیه و آله برمی‌گشتند». [۶۳] . ابن ابی‌الحدید در شـرح نهج‌البلاغه می‌گوید: کسی از علی علیه‌السلام سوال کرد: اگر [صفحه ۵۳] رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه پسـر بـالغ و رشـیدی داشـت آیـا پس از فـوت رسـول صـلی الله علیـه و آله عرب‌هـا تسـلیم امر وی می‌شدنـد و می‌گذاشـتند او بـه خلافـت برسـد؟ علی علیه‌السـلام فرمـود: هرگز! بلکـه اگر کـاری غیر از آن چـه مـن انجـام دادم می‌کرد، او را می‌کشـتند. تا آن جا که می‌فرماید: اگر قریش اسم رسول صلی الله علیه و آله را وسیله‌ای برای ریاست دنیوی و نردبانی برای رسیدن به قـدرت نمی‌دانسـتند، پس از فوتش حتی یک روز هم خـدا را عبادت نمی‌کردنـد. [۶۴] . و بـاز هم از علی علیه‌السـلام نقل است: «بانـد نفاق هم‌پیمان شدند و طوماری در خانه‌ی کعبه امضا کردند مبنی بر این که اگر خداوند، محمد صـلی الله علیه و آله را به قتل برسانـد!! یا بمیرد، خلافت را از ما اهل‌بیت بگیرند» و علی علیه‌السـلام آنان را نام می‌برد و آن گاه می‌گوید: «این را رسول صـلی الله علیه و آله به من خبر داده است» و سـلمان و ابوذر و مقـداد را هم به شـهادت می‌گیرد. این منافقان پنج نفرند و به اصـحاب صـحیفه معروفنـد همان صـحیفه‌ی ملعونه‌ای که علی علیه‌السـلام دوست داشت با آن خـدا را ملاقات کند تا با همان بر منافقان احتجاج کند. [۶۵] امـام صـادق علیه‌السـلام در مورد آن فرمود: (اذا کتب الکتـاب قتل الحسـین)؛ «هنگامی که آن [صـفحه ۵۴] نوشته (صحیفه‌ی ملعونه) نوشـته شد حسـین علیه‌السـلام به شهادت رسید». [۶۶] و اینـان بـا هفت نفر دیگر همانـانی بودنـد که در بـازگشت از تبوک، نقشه‌ی قتـل پیـامبر صـلی الله علیه و آله را ریختنـد، امـا صاعقه‌ای زد و رسوا شدنـد. این بانـد در حـدیبیه گرچه فریاد می‌کردنـد، اما

کاری از پیش نبردند و در واقعه‌ی تبوک می‌خواستند از زیر جنگ شانه خالی کنند و در همان سال- سال نهم- و سال آخر تعدادشان آن قدر زیاد شد [۶۷] که در واقعه‌ی تبوک، برخی از آنان که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به ساختن مسجد ضرار پرداختند و بسیاری نیز در مدینه ماندند. و پیامبر صلی الله علیه و آله برای این که مبادا اینان در غیاب او دست به توطئه‌ای بزنند، علی علیه‌السلام را در مدینه باقی گذاشت. ولی می‌بینیم در روزهای آخر حیات رسول صلی الله علیه و آله آن قدر قوی شدند که در برابر خواسته و اصرار رسول صلی الله علیه و آله برای آوردن قلم و دوات می‌ایستند و در برابر او فریاد برمی‌دارند: «دعوا الرجل فانه لیهجر، حسبنا کتاب الله». [۶۸] و رسول صلی الله علیه و آله برای افشا کردن این باند و نشان دادن بی‌کفایتی‌شان هیچ کم نگذاشت و حتی در آخرین لحظه می‌خواست مدینه را از نفاق خالی کند و آن همه اصرار می‌کرد که: «انفذوا بعث اسامه لعن الله من تخلف عنه». [۶۹] و حتی جوانی هفده ساله را بر ایشان امیر کرد؛ اما آنان [صفحه ۵۵] نرفتند و ماندند و لعنت خدا را برای همیشه بر خود خریدند. در برابر این همه اقدامات رسول صلی الله علیه و آله، دیگر این خود مردمند که باید گامی بردارند و اقدامی کنند. (لیقوم الناس بالقسط)؛ به پا دارند نه این که به پا داشته شوند «لیقام». [صفحه ۵۶]

ترور ناکام

باند نفاق در مراجعت از تبوک تصمیم گرفتند شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگام عبور از گردنه‌ای، پی کنند تا بدین وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله را کشته و این واقعه را تصادفی جلوه دهند [۷۰] و در همان جا سقیفه‌ای به پا کنند و از سپاه برای ابوبکر بیعت بگیرند و آنگاه وارد مدینه شده علی علیه‌السلام را کنار بزنند و بر اوضاع مسلط شوند، سپاه هم که با آنها بود. اما جبرییل به رسول صلی الله علیه و آله خبر داد و رسول صلی الله علیه و آله با دلی مطمئن با «حذیفه» به طرف گردنه حرکت کرد. آنگاه صاعقه‌ای زد و تمامی‌باند نفاق چهره‌هاشان نمایان شد و در حالی که رسول صلی الله علیه و آله آنان را صدا می‌کرد، پا به فرار نهادند، البته رسول صلی الله علیه و آله به حذیفه امر کرد آنان را تعقیب کند. تعداد اینان که به «اصحاب عقبه» معروف شدند، دوازده نفر است؛ پنج نفر «اصحاب صحیفه»، پنج نفر «اصحاب شوری»، «عمروعاص» و «معاویه». [۷۱] در نقلی دیگر تعدادشان چهارده [۷۲] یا پانزده [۷۳] نفر ذکر شده است. [صفحه ۵۷]

انکار فوت رسول

عمر شمشیر کشیده بود و مدام فریاد می‌زد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده و هر کس مدعی مردن او باشد او را با شمشیر خواهم کشت. او زنده است و مانند موسی برمی‌گردد. [۷۴] او بدین وسیله می‌خواست منکر خلافت علی علیه‌السلام شود، چون آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است و بازمی‌گردد، دیگر علی علیه‌السلام چه کاره است و وصی و جانشین برای چه؟ اگر چه عده‌ای معتقدند وی بدین وسیله می‌خواست تا ابوبکر که در آن هنگام خارج از شهر بود، برسد، [۷۵] ولی من معتقدم که آنان تصمیم خود را گرفته بودند و بر [صفحه ۵۸] همین اساس بود که منکر فوت رسول صلی الله علیه و آله شدند؛ زیرا با آن همه سفارش‌ها و تأکیدهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمان نمی‌کردند بتوان این حق را ربود. و طبیعی جریان این گونه می‌شد که پس از جعل احادیثی، سقیفه را هم در خود مسجد مدینه تشکیل می‌دادند و آن گاه، ابوبکر به عنوان کسی که امور را در دست می‌گیرد تا خود پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد، خلافت را به عهده می‌گرفت. اما خبر دادن دو نفر از انصار و این که عده‌ای در سقیفه گرد آمده‌اند تا خلیفه‌ای تعین کنند، باعث تغییر نقشه شد. [صفحه ۵۹]

زمینه‌چینی‌ها و اقدامات رسول برای جانشینی علی

اگر چه اقدامات رسول صلی الله علیه و آله و جانشینی بعد از خود در نوشته‌ای دیگر به تفصیل آورده شده است، ولی اشاره‌اش خالی از فایده نیست، که گاهی نم بهتر از خشکی است. مسأله‌ی جانشینی علی علیه‌السلام از نخستین روز دعوت علنی مطرح شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جاهای گوناگون و به مناسبت‌های مختلف چه به صورت مستقیم و چه به صورت بیان فضایل علی علیه‌السلام، آن را مطرح می‌کرد و تذکر می‌داد. این همه احادیث، از «منزلت» گرفته تا «ثقلین» و «خلفای اثنی عشر»، «سد الابواب الا بابه»، «انا مدینهٔ العلم»، «الحق مع علی»، «انا علیا منی»، «تزویج علی» و «کساء» و... (نزدیک به ۳۰ حدیث به نقل از اهل سنت) و هم چنین این همه سوره و آیه، از آیه‌ی (انما ولیکم الله) گرفته تا آیات «تبلیغ»، «تطهیر»، «مودهٔ»، «مباهلهٔ»، «السابقون» «من یشری نفسه»، «نجوی» و... (نزدیک به ۹۰ آیه به نقل از اهل سنت) [۷۶] و نیز این همه [صفحه ۶۰] تذکرهای گوناگون از سگ‌های حوأب [۷۷] گرفته تا داستان علی علیه‌السلام [۷۸] و... همه و همه در راستای همین تذکرها و تأکید بر این حق مهم است، تا واقعه‌ی غدیر که هفتاد روز قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست و جمعیتی عظیم در زیر آفتاب نیمروز با علی علیه‌السلام بیعت کردند و دین به اکمال و اتمام رسید و دین مرضی و خداپسند، دین همراه مقام ولایت شد. در آخرین روزها نیز رسول صلی الله علیه و آله در بستر بیماری فرمود: قلم و داتی بیاورید تا چیزی بنویسم که پس از من شما را از گمراهی حفظ کند. آنانی که می‌دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌خواهد بنویسد، فریاد «دعوا الرجل فانه لیهجر، حسبنا کتاب الله» سر دادند. دیگر اقدام رسول، تأکید بر پیوستن به سپاه اسامه بود و این که این سپاه از مدینه خارج شود، آن هم با این تعبیر که «لعن الله من تخلف عنها» و تنها علی علیه‌السلام باید در کنار رسول صلی الله علیه و آله بماند. آنان هم به بهانه‌ی این که ما نگران رسول صلی الله علیه و آله هستیم و چگونه می‌توانیم از مدینه خارج شویم و خبر رسول صلی الله علیه و آله را از کاروانیان سر راه بگیریم، ماندند و لعنت خدا را بر خود خریدند. علاوه بر همه اینها، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بعد از خود نیز نشانه‌ها و علامت‌هایی باقی گذاشت. منافقان هر چند از نوشتن و کتابت او جلوگیری کنند، از نشانه‌ها و علامتهایش نمی‌توانند جلوگیر باشند. این علامتها، انسانهای گویا، فاطمه علیهاالسلام، ابوذر، عمار، و همراهی قرآن روشنگر است. [صفحه ۶۱] زهرا علیهاالسلام، برای دوره‌ی شیخین؛ ابوذر، برای زمان عثمان؛ عمار، در برابر معاویه؛ و همراهی قرآن تا امروز. رسول بارها فرموده بود فاطمه علیهاالسلام پاره‌ی تن من است. هر که او را به خشم آورد، مرا و خدا را به خشم آورده است. و فاطمه علیهاالسلام بر شیخین خشمناک بود و در هر نماز آنان را نفرین می‌کرد. پنهانی قبرش، گواه این خشم است. [۷۹] . و رسول گفته بود آسمان بر راست‌گوتر از ابوذر سایه نیانداخته است. [۸۰] . و این زبان و صادق و برنده، رویاروی عثمان بود. [۸۱] . و رسول گفته بود که عمار را، گروه ستمگر می‌کشند. [۸۲] . و عمار در کنار علی علیه‌السلام بود و شمشیرش بر سینه‌ی معاویه. [۸۳] (همین بود که با شهادت عمار، سپاه شام متزلزل شد و معاویه به دست و پا افتاد و حیله‌ها کرد). [صفحه ۶۲] و رسول در جاجای مختلف اعلام کرده بود که جانشینان من دوازده نفرند، [۸۴] و گفته بود من دو چیز را در میان شما می‌گذارم که چراغ راه و مانع گمراهی شما هستند. این دو از هم جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند. [۸۵] . و امروز جز شیعه کسی با این گفته همراه نیست که دیگران قرآن و عترت را از هم جدا کردند و بین قرآن و خلیفه و وصی رسول، فاصله انداختند در حالی که رسول به همراهی آن‌ها شهادت داده بود. همان گونه که با زبان گویایش از یوم الانذار... و با دست بلندش در غدیر... و با تقاضای قلم در واپسین لحضه‌های زندگی، و با فاطمه علیهاالسلام و ابوذر و عمار در دامن تاریخ، این رهبری و ولایت و این سرپرستی را گواهی داده و راه علی را به نور بسته بود. به راستی که رسول صلی الله علیه و آله هیچ کم نگذاشت و آن قدر بر این حق تأکید و سفارش می‌کرد که بیشتر از آن متصور نبود و این حق تا آن جا پیش رفت که «مزد رسالت»، بل «مکمل و متمم دین» قرار گرفت. و دیگر این خود مردمانند که باید همتی کنند و گامی بردارند. [۸۶] . [صفحه ۶۳]

چرا انصار در سقیفه گرد آمدند؟

این که چرا انصار با آن که یاران فداکاری برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، این گونه با شتاب و دور از چشم مهاجران و قریش برای تعیین خلیفه در سقیفه گرد آمدند، سؤال خوبی است که در تحلیل آن می‌توان به طور خلاصه به عواملی چند اشاره کرد: ۱. ترس از قدرت قریش و انتقام گرفتن آنان از انصار؛ زیرا که قریش که بیشترشان جزو گروه مؤلفهٔ القلوبند، در هر حال انصار را قاتلان خویشان خود می‌دانستند و طبیعی بود که انصار از حاکمیت آنان وحشت داشته باشند. چنان که حباب بن منذر که از بزرگان انصار بود، در سقیفه گفت: ما ترس از آن داریم کسانی از شما بر سر کار آیند که ما، پدران و برادران‌شان را در جنگ کشته‌ایم؛ ترس از این که این افراد از ما انتقام بگیرند. [۸۷] هم او به انصار گفت: اگر با این افراد بیعت کردید پس از چندی خواهید دید که فرزندان شما در درب خانه‌های این افراد به گدایی سرگرم‌اند و حتی از دادن آب نیز به آنان دریغ می‌کنند. [۸۸] چنان چه بعدها حسان بن ثابت به قریش در [صفحه ۶۴] مورد فشارها و آزارهای آنان به انصار گفت: گناه ما این است که ما پدران و برادران شما را کشتیم. [۸۹] . ۲. آگاه بودن از قدرت و نفوذ باند نفاق و دسیسه‌ها و تحرکات آنان در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله برای کنار گذاشتن علی علیه‌السلام و به قدرت رسیدن خود، [۹۰] تا آنجا که شاهد بودند که چگونه منافقان با دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیوستن به سپاه اسامه و یا آوردن قلم و کاغذ، مخالفت می‌کنند. ۳. از رسول صلی الله علیه و آله شنیده بودند که بعد از او به آنان صدماتی می‌رسد و باید بردبار و شکیبا باشند [۹۱] و این هشدار رسول صلی الله علیه و آله و سلم (در صورت صحت خبر) به جای آن که سبب هشیاری آنان گشته و موجب موضع‌گیری صحیح و حمایتشان از علی علیه‌السلام بشود، باعث سوء استفاده‌ی سران آنان شد. ۴. نبود امثال «سعد بن معاذ» در میان آنان؛ همان بزرگ مردی که اگر زنده بود چه بسا هرگز سقیفه‌ای پا نمی‌گرفت. ۵. سران و اشراف انصار خود نیز منافق بودند و همین‌ها توده انصار را هم به دنبال خود می‌کشاندند. حقیقت مطالب این است که نفاق مختص قریش و مهاجران نبوده بلکه در میان انصار هم رواج داشته است و سران انصار با علی علیه‌السلام دشمن بودند. و بسیاری از کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را در لشگر اسامه قرار داده بود از رییس و مرئوس به نظر می‌رسد که منافق بوده و با علی علیه‌السلام دشمنی داشته‌اند و به همین سبب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواسته آنان را روانه کند تا مدینه برای علی علیه‌السلام خالی بماند. [صفحه ۶۵] تعجب نکنید که بزرگان انصار منافق شده باشند. مگر همین‌ها نبودند که در تقسیم غنایم حنین به رسول صلی الله علیه و آله اعتراض کردند؟! [۹۲] آیا اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله با ایمان واقعی جمع می‌شود؟ به گفته امام باقر علیه‌السلام، انصار از همان روز، بی‌نور شدند. «فحط الله نور هم» [۹۳] همین انصار و رییس آنان «سعد» اگر چه در سقیفه شکست خوردن اما باز هم با علی بیعت نکردند. رسول صلی الله علیه و آله از قبل درباره‌ی علی علیه‌السلام گفته بود: دوست نمی‌دارد تو را مگر مؤمن، و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق. سعد می‌توانست با کمک فامیل خود، علی علیه‌السلام را به حق خود برساند، چون علی علیه‌السلام می‌گفت: اگر چهل یاور داشتم در خانه نمی‌نشستم. ولی سعد در عین آنکه با قریش دشمن بود، با علی علیه‌السلام نیز دشمن بود و حاضر نبود که او به خلافت برسد، چون می‌دانست که با وجود علی علیه‌السلام جایی برای امثال او نیست. علی علیه‌السلام می‌فرمود: به جز اهل‌بیت برای من یاوری نبود و من نخواستم آنان را به کشتن دهم. [۹۴] از این کلام چنین برمی‌آید که مهاجر و انصار همگی با علی علیه‌السلام بد بودند و اگر جنگی می‌شد، اهل‌بیت او کشته می‌شدند. ابن ابی‌الحدید از کتاب سقیفه‌ی ابوبکر جوهری نقل می‌کند: پس از قضیه‌ی سقیفه «سعد بن عباد» حکایتی را نقل نمود که موجب خلافت علی علیه‌السلام بود. پسر او «قیس» گفت: تو از پیامبر این سخن را درباره‌ی علی شنیدی و با این حال در صدد گرفتن خلافت برآمدی و اصحاب تو می‌گفتند از ما امیر و از قریش امیری باشد؟! به خدا سوگند پس از این تا زنده‌ام با تو سخن نخواهم گفت. [۹۵] . [صفحه ۶۶] این عوامل باعث شد که انصار بر مهاجران و قریش پیش‌دستی کرده و جلو بیافتند. اگر انصار به جای جمع شدن در سقیفه، همراه سپاه اسامه خارج شده بودند و یا به دفن و تجهیز رسول صلی الله علیه و آله

می‌پرداختند، منافقان به این زودی موفق به غصب خلافت نمی‌شدند و باز، اگر پس از شکست در سقیفه، به دعوت‌های علی علیه‌السلام و استغاثه‌های زهرا علیهاالسلام گوش می‌دادند و به حمایت علی علیه‌السلام برمی‌خاستند، نه خود نابود می‌شدند و نه اهل‌بیت از خلافت کنار گذاشته می‌شدند. آنان به جای بازگشت از اشتباه خویش، در مقام توجیه و در واقع برای قطع کردن رگ غیرت و احساسات مردم می‌گفتند: اگر علی علیه‌السلام زودتر آمده بود، ما با او بیعت می‌کردیم؛ اما، اکنون دیگر بیعت خود را نمی‌شکنیم! [۹۶] غافل از این که این توجیهی بیش نبود، گویا از یاد برده بودند که پیشتر در غدیر با علی علیه‌السلام بیعت کرده بودند و پیش از آن هم در عقبه. [صفحه ۶۷]

تغییر نقشه

به عنوان آخرین حربه قرار بر این شد که با انکار فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع خلافت علی علیه‌السلام شوند تا این که دو نفر از انصار مخفیانه از سقیفه خارج شده و خود را به عمر و ابوبکر رسانده و آن دو را در جریان گذاشتند. [۹۷] ابوبکر که یکی از مغزهای طراح این باند بود متوجه شد که می‌توان خلافت را این گونه هم ربود. این بود که بلافاصله نقشه را تغییر داد و پس از دیدار از جنازه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه خارج شد و عمر را دید که شمشیر کشیده و فریاد می‌زد: «به خدا سوگند! پیامبر نمرده، او زنده است و برمی‌گردد و هر کس که بگوید او مرده، با همین شمشیر او را خواهم کشت». وی را به آرامش دعوت کرد و آنگاه ادامه داد: ای کسی که سوگند یاد می‌کنی، هر کس محمد صلی الله علیه و آله را می‌پرستید پس او مرده است و هر کس خدا را می‌پرستد پس او نمی‌میرد. خداوند فرموده: (انک میت و انهم میتون) و فرموده (افان مات او قتل انقلبتم [صفحه ۶۸] علی اعقابکم). [۹۸] و بدین وسیله او را متوجه ساخت که نقشه عوض شده و این در حالی بود که «عمرو بن زائده» همین آیات را برای عمر خوانده بود، اما او قانع نشده بود. [۹۹] . عمر تا این آیات را از زبان ابوبکر شنید خود را به غش زد، او را به بیرون جمعیت بردند. مردم به عزاداری و علی علیه‌السلام و اهل‌بیت نیز به دفن و تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول گردیدند. مثلث ابوبکر، عمر و ابوعبیده، با شتاب خود را به سقیفه رساندند و در راه قرارها را گذاشتند و اگر ابوعبیده، در زمان عمر به سبب طاعون نمرده بود بدون شک خلافت به عثمان نمی‌رسید، و همین گونه است «سالم مولی حذیفه» این دو نفر از اصحاب صحیفه بودند و عمر خود بارها از مرگ این دو اظهار تأسف می‌کرد. [صفحه ۶۹]

سخنرانی ابوبکر در سقیفه

اشاره است به سخنرانی ابوبکر در سقیفه در جمع انصار. او در قسمتی از خطبه‌ی خود چنین گفت: «اگر خزرج داوطلب این مقام بشود، مسلم است که اوس تن در نخواهد داد و همچنین اگر اوس داوطلب شود، بدیهی است که خزرج تن در نخواهد داد. در نتیجه زد و خورد و کشتاری در میان دو قبیله روی خواهد داد که هیچ گاه فراموش نشود و جراحت‌های علاج ناپذیری وارد خواهد آمد. و اگر کسی از میان شما برخیزد و صدایی بلند کند، مثل این است که در میان چنگال شیری گرفتار شده باشد که مهاجر او را بجود و انصار او را مجروح کند». [۱۰۰] . این سخنان به خوبی نشان می‌دهد که چگونه ابوبکر با مکر و شیطنت بین اوس [صفحه ۷۰] و خزرج اختلاف می‌اندازد و چگونه دو دسته‌ی رقیب را به جان یکدیگر انداخته و رگه‌های تعصب جاهلی را زنده می‌کند و آنچه را که رسول صلی الله علیه و آله سال‌ها برای آن خون‌دل خورده بود بر باد می‌دهد و رگه‌های کهن تعصب جاهلی را از نو رنده می‌کند. این بود که «ابن دأب عیسی بن زید» گفت: «فرماهم بالمسکته!» یعنی ابوبکر آخرین تیری را که در ترکش داشت علیه این جمعیت به کار برد. [۱۰۱] . [صفحه ۷۱]

حیله

ابوبکر بعد از سخنرانی خطاب به انصار گفت: «ای جماعت! من انتخاب یکی از این دو نفر- عمر و ابوعبیده- را به مصلحت شما می‌دانم. با هر یک از این دو که می‌خواهید بیعت کنید». آن دو هم مطابق قرار آنچه ابوبکر به آنان حوالت داده بود، به خودش پاس دادند و گفتند: «نه! به خدا قسم ما هیچ کدام با بودن تو، عهده‌دار این امر نمی‌شویم. تو یار غار پیامبری. دستت را بیش آور تا با تو بیعت کنیم» و آن گاه به طرف ابوبکر حرکت کردند. اوسی‌ها که می‌دیدند نزدیک است سعد بن عبادهٔ؛ رییس خزرج، خلیفه شود و از این امر ناراحت و نگران بود، حال که می‌دیدند خلافت از دست آنان پرید، در دل مسرور شدند. از این رو برای آن که اولین کسانی باشند که با ابوبکر بیعت کنند تا در نتیجه به پست‌های حساس‌تری دست یابند، کوشیدند زودتر از عمر و ابوعبیده خود را به ابوبکر رسانده و با او بیعت کنند. [۱۰۲] . [صفحه ۷۲] خزرجی‌ها نیز برای آنکه عقب نمانند، شتاب کردند و البته حسادت «بشیر بن سعد»خزرجی به پسر عموی خود «سعد» و رقابت بین آن دو بر این شتاب بی‌تأثیر نبود [۱۰۳] و چون او، خود، نیز ادعای ریاست خزرج را داشت، در این میان تنها سعد بن عباده، رییس خزرجی میان دست و پا له شد [۱۰۴] و هر چه فریاد می‌زد، کسی به دادش نمی‌رسید. اولین کسی که از قبیله اوس با ابوبکر بیعت کرد، «اسید بن حضیر» بود. رای همین بود که نیازهای او را بر طرف ساختند و عمر حتی پس از مرگش، تمامی دیون او را پرداخت کرد. [۱۰۵] . کودتای سقیفه به همین سرعت شکل گرفت و به همین دلیل عمر همیشه می‌گفت: «امر ابوبکر در سقیفه ناگهانی شکل گرفت و خدا ما را از شرش حفظ کرد!!». [صفحه ۷۳]

کودتا

اشاره است به «فلتهٔ» و ناگهانی بودن کودتای سقیفه و بیعت با ابوبکر. و اول کسی که به آن اعتراف کرد، خود او بود. [۱۰۶] عمر هم همیشه می‌گفت: «کانت بیعهٔ ابی‌بکر فلتهٔ و قی الله المسلمین شرها و من اتی (اودعاکم الی) مثلها فاقتلوه». [۱۰۷] . بیعت ابوبکر شتاب‌زده و ناگهان (بدون مشورت) بود و خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد و هر کس به این شکل در انتخاب خلیفه عمل کند، او را بکشید. این شتاب و عجله برای تصاحب خلافت تا آن جا بود که هیچ کدام از ابوبکر و عمر و عایشه در دفن رسول خدا شرکت نداشتند. [۱۰۸] عایشه می‌گوید: ما از دفن پیامبر آگاه نشدیم مگر آن گاه که صدای بیل‌ها را شنیدیم. [۱۰۹] زهرا علیهاالسلام نیز در سخنرانی [صفحه ۷۴] کوتاهی در هنگام هجوم به خانه‌اش فرمود: «لا عهد لی بقوم اسوأ محضرا منکم، ترکتم رسول‌الله جنازهٔ بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا حقنا». [۱۱۰] .

میاندار

مراد «اولی» است.

اولین نفر

اشاره به اولین کسی که با ابوبکر در مسجد رسول صلی الله علیه و آله بیعت کرد که به گفته‌ی علی علیه‌السلام آن پیر «شیطان» بود. [۱۱۱] او هنگام بیعت با ابوبکر گفت: مدت‌ها چشم [صفحه ۷۵] انتظار خلافت تو بوده‌ام... و آن گاه پس از بیعت، آهسته زیر لب گفت: «یوم بیوم آدم». یک روز به روز آدم (که سبب گردید با سجده نکردن به او از بهشت رانده شوم. حال امروز با این کار سبب گردیدم که ابنای بشر از بهشت رانده شوند).

سلمان و سقیفه

این کلام سلمان بود به آنانی که شتابان و موفق از سقیفه بازمی‌گشتند و آن را با لحنی گوشه‌دار و تعبیری پرمعنا به زبان فارسی گفت تا عمق احساس و دردش را بهتر بیان کند، او گفت: «کردید و نکردید»!. [۱۱۲] و مقصودش این بود که کردید آن چه خود می‌خواستید و نکردید آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله از شما خواسته بود و با کنار گذاشتن علی علیه‌السلام، هنوز از عمق فاجعه و محرومیت همه انسان‌ها برای همیشه غافلید. [صفحه ۷۶]

اقدامات کودتاگران

اشاره

هر باند کودتاگری با دو گروه درگیر است: «توده» و «مخالفان سرشناس». این باند برای درگیری با آنان، احتیاج به یک حامی مسلح و پشتوانه‌ی نظامی دارد. پس می‌شود سه عنصر: ۱. قدرت نظامی ۲. توده مردم ۳. مخالفان سرشناس.

قدرت نظامی

پشتوانه و حامی مسلح باند کودتا، قبیله‌ی وحشی و بدوی «بنی‌اسلم» است. که به اقرار خود عمر در پیروزی کودتاگران نقش به سزایی داشت. طبری نقل می‌کند که قبیله‌ی «اسلم» پس از ورود به مدینه چنان در کوچه‌ها تجمع کردند که کوچه‌ها جای گنجایش آنان را نداشت. و عمر می‌گفت: همین که قبیله‌ی اسلم را دیدم به پیروزی یقین پیدا کردم. [۱۱۳] . ابن‌اثیر در کامل می‌نویسد: «قبیله‌ی بنی‌اسلم آمدند و بیعت کردند. پس ابوبکر [صفحه ۷۷] قوی شد و آن گاه مردم با ابوبکر بیعت کردند. [۱۱۴] . گویاتر از این دو، بیان شیخ مفید در کتاب (جمل) است. او از قول ابومخنف نقل می‌کند که. گروهی از اعراب بادیه بودند که برای تهیه‌ی آذوقه و خواربار به مدینه داخل شدند، اما مردم مدینه به علت فوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان اعتنایی نکردند. آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او گردن نهادند. آن گاه عمر آنان را طلبید و به ایشان گفت: در ازای بیعت با خلیفه‌ی رسول خدا آن چه نیاز دارید از خواربار و آذوقه- بی هیچ عوضی- برگیرید و به سوی مردم درآیید و آنان را گرد آرید و وادار به بیعت کنید و هر که امتناع کرد، بر سر و پیشانی‌اش بکوبید! راوی می‌گوید. به خدا قسم دیدم که آن قبیله‌ی بدوی در دم، کمربندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمایل نموده و با چوب‌دستی به مردم حمله کردند و با آن محکم به مردم می‌زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می‌کردند. [۱۱۵] . از این رو بعدها برای جبران اولین اقدام بزرگ کوشیدند اینان را از ننگ اعرابی بودن (جاهلیت و بدویت) استثنا کنند؛ عایشه به پاس خدماتی که به پدرش [صفحه ۷۸] کردند، از قول پیامبر در فضیلت آنها روایتی ساخت که آثار کذب بر خواننده‌ی آگاه پوشیده نیست. [۱۱۶] . با توجه به آنچه درباره‌ی بنی‌اسلم نقل شد، و این که آنان در همان بحبوحه‌ی فوت رسول به مدینه می‌آیند دور از ذهن نخواهد بود اگر بگویم ابوبکر از قبل با آنان تماس گرفته و با هم قرارها را گذاشته‌اند به ویژه اگر بپذیریم که در هنگام فوت پیامبر، ابوبکر در خارج از مدینه به سر می‌برده است.

توده مردم

باند کودتا در برابر توده‌ی مردم این اقدامات را انجام دادند. ۱. ایجاد رعب و وحشت با استقرار قبیله مسلح و وحشی بنی‌اسلم در کوچه پس کوچه‌های مدینه و ترور یا ضرب و شتم برخی از سران و مخالفان. به همین سبب بود که خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را به آتش کشیدند، سر «مالک بن نویره» را از تن جدا کردند و «فجائه» را در مدینه، زنده زنده در آتش سوزاندند. ۲. ایجاد تزلزل با پخش شایعات و احادیث جعلی و بی‌اساس؛ مانند آنچه ابوبکر می‌گفت، «ما از پیامبر شنیدیم که فرمود: خلافت و نبوت برای ما

اهل‌بیت جمع نمی‌شود». علی علیه‌السلام در مقابل پرسید، «آیا کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا با تو بود که شهادت بدهد؟» عمر برخاست و با اشاره به ابوبکر گفت: «خلیفه‌ی رسول خدا راست می‌گوید، من این کلام را همان گونه که ابوبکر گفت، از پیامبر شنیدم». بعد از عمر، «ابوعبیده»، «سالم»- مولی ابی‌حذیفه- و «معاذ بن جبل» گفتند، ما [صفحه ۷۹] نیز همین کلام را از پیامبر شنیدیم. [۱۱۷] . ۳. قرار دادن مردم در برابر اهل‌بیت، با جعل حدیث، «انا معاشر الانبیاء لا نورث درهما و لا دینارا»، که تنها عمر و عایشه شهادت دادند و گفتند: ما از پیامبر شنیدیم که این گونه می‌فرمود. درباره‌ی همین شهادت دروغ بود که زهرا علیهاالسلام فرمود: «هذا اول شهادهٔ زور شهدا بها فی الاسلام». این نخستین شهادت باطل در اسلام است که آن دو نفر شهادت دادند». [۱۱۸] . ابوبکر بر پایه‌ی همین حدیث جعلی، فدک را از دست زهرا علیهاالسلام درآورد و به مردم می‌گفت، «فدک از اموال عمومی است، چرا باید در دست فاطمه باشد؟» و برای تحریک بیشتر مردم در جواب حضرت زهرا علیهاالسلام می‌گفت: ما درآمد فدک را صرف سپاه اسلام برای جهاد با دشمنان می‌نماییم «یقاتل بها المسلمون و یجاهدون الکفار». [۱۱۹] . می‌بینی که چگونه هم قدرت اقتصادی را از اهل‌بیت می‌گیرند و مردم را در برابر آنها قرار می‌دهند!. ۴. خریدن مردم به وسیله‌ی پول، تا آن جا که حتی بین مردم پول تقسیم می‌کرد. ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند وقتی ابوبکر بر سر کار آمد پولی در میان مهاجر و انصار تقسیم گردید و در این میان قدری را برای زنی از انصار بردند، وقتی که زن پرسید این پول برای چیست؟ گفتند، پولی است که ابوبکر داده و سهمی نیز به تو رسیده است. زن گفت، آیا می‌خواهید در امر دین به من رشوه دهید. به خدا [صفحه ۸۰] سوگند! هرگز چیزی از آن را نخواهم پذیرفت. [۱۲۰] . ۵. در لباس دلسوزی درآمدن و برای مردم دایه‌های مهربان‌تر از مادر شدن. وقتی به ابوبکر اعتراض می‌شد که با وجود علی علیه‌السلام چرا خلافت را عهده‌دار شدی؟ می‌گفت، «از فتنه ترسیدم» [۱۲۱] و دیگران نیز فریاد می‌زدند اگر با ابوبکر بیعت نشود، فتنه‌ها ایجاد می‌گردد.

مخالفان

اشاره

مخالفت‌ها گاهی از جانب افراد به صورت فردی و گاهی از جانب قبایل به صورت دسته جمعی صورت می‌گرفت و در رابطه با هر یک از اینها از جانب باند کودتا اقدامات متعدد و مزورانه‌ای صورت گرفت.

تطمیع

۱. تطمیع: آن هم با وعده‌ی قدرت و شرکت در حکومت و یا با پول و درهم و دینار. عده‌ای را با وعده‌ی قدرت و حکومت به طمع انداختند و خریدند، و مانند «عثمان». در راستای همین سیاست به نزد «عباس»، عموی علی علیه‌السلام رفتند و به او پیشنهاد شرکت در خلافت را دادند، اما او دست رد به سینه ایشان زد. [۱۲۲] . [صفحه ۸۱] عده‌ای دیگر را نیز با درهم و دینار و بخشش مال و منال، رام ساختند هم چون «ابوسفیان»، «طلحه»، «اسید بن حضیر» و... به ابوسفیان که مأمور جمع‌آوری زکات‌های شهر بزرگ طائف بود، تمامی آنچه را جمع کرده بود به عنوان حق السکوت بخشیدند [۱۲۳] و بعدها هم- پس از فتح شام- حکومت آنجا را به فرزندان وی واگذار کردند.

تهدید

۲. تهدید: عده‌ای را با تهدید به قتل و ضرب و شتم از صحنه خارج کردند و در برابر برخی دیگر، پا را از تهدید فراتر گذاشته، به ضرب و شتم‌شان پرداختند. شمشیر «زبیر» را شکسته و بر سینه‌اش نشستند، [۱۲۴] «ابوذر» و «سلمان» و «مقداد» را آن گونه زدند که سلمان می‌گوید، گردنم هم چون غده‌ای ورم کرد و بالا آمد [۱۲۵] و اگر علی علیه‌السلام به فریادش نرسیده بود، او را کشته بود. «بریده‌ی اسلمی» را به دستور عمر با ضرب و جرح از مسجد بیرون کردند، به سبب این که در مسجد به ابوبکر می‌گفت، این حدیثی که تو از پیامبر نقل می‌کنی که نبوت و خلافت در یک نسل جمع نشود، دروغ است و شما همان دو نفری هستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما فرمود: خدمت علی بروید و به ولایت او بر مؤمنان تسلیم شوید و شما هم گفتید: آیا دستور خدا و رسول است؟ و آن حضرت هم فرمود. آری. بریده‌ی اسلمی می‌گفت: شما دروغ گویید و به خدا قسم در شهری که تو امیر آن باشی سکونت نمی‌کنم. پس آن گاه به دستور عمر او را کتک زدند و بیرونش [صفحه ۸۲] انداختند. [۱۲۶] . «مالک بن نویره» را که به ابوبکر اعتراض می‌کرد که: از منبر رسول خدا پایین بیا؛ زیرا آنجا جایگاه علی علیه‌السلام است؛ زدند و از مسجد بیرون انداختند [۱۲۷] و همین جسارت سبب شد که ابوبکر، «خالد بن ولید» را برای کشتن او مأمور کند. [۱۲۸] . «مقداد» را آن چنان زدند که اگر علی علیه‌السلام به فریادش نرسیده بود و او را از زیر مشت و لگدهای آنان نجات نمی‌داد، جان باخته بود. [۱۲۹] . «حباب بن منذر» آن بزرگ صحابی و مجاهد بدری را با آن همه سابقه درخشان به جرم این که در سقیفه در برابر ابوبکر شمشیر کشیده بود و خلافت او را قبول نکرده بود، در همان سقیفه لگدکوبش کردند و دهانش را پر از خاک نمودند. [۱۳۰] . امایمن (پرستار پیامبر صلی الله علیه و آله) را که به آنان اعتراض می‌کرد، به دستور عمر از مسجد بیرون انداختند. امایمن می‌گفت. ای ابوبکر! چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر کردی! [۱۳۱] .

حصر

۳. حصر: عمر پس از کودتای سقیفه، خروج صحابه را از مدینه ممنوع کرد، به بهانه‌ی این که می‌ترسم اصحاب رسول در میان مردم پراکنده شود و باعث گمراهی مردم شوند. [۱۳۲] . [صفحه ۸۳]

تزویر و دروغ

۴. تزویر و دروغ: این سیاست بر کسانی کارگر افتاد که در عین تقوا، احادیث دروغ و تبلیغات مسموم باند کودتا، بالاخره آنان را نیز به شک و شبهه می‌انداخت. گرچه بعضی از آنان به زودی به اشتباه خود پی برده و برگشتند، اما شد نوشداروی پس از مرگ سهراب. [۱۳۳] .

ترور و کشتار

۵. ترور و کشتار: این خطرناک‌ترین اقدام باند نفاق بود. به عنوان آخرین حربه، آنانی را که قابل تطمیع و خریداری نبودند یا تهدیدهاشان کارگر نمی‌افتاد، ناجوانمردانه ترور می‌کردند یا به جرم ارتداد، به کشتار دسته جمعی آنان می‌پرداختند. آنان با این اقدام علاوه بر این که مخالفان را از سر راه برمی‌داشتند، در دل توده نیز رعب و وحشت ایجاد می‌کردند. سعد بن عبادهٔ، بزرگ قبیله خزرج بود و نه تنها با ابوبکر بیعت نکرد که عمر را هم تهدید کرد. او را شبانه در تاریکی با تیری کشتند و آن گاه اعلان کردند که جن‌ها او را کشتند! و از زبان آنها شعر هم برایش سرودند! [۱۳۴] (این است که به قتیل الجن، معروف شد!) در حالی که همگان از قبل شنیده بودند که عمر در سقیفه فریاد زده بود. «سعد را بکشید، خدا او را بکشد». [۱۳۵] . [صفحه ۸۴] سعد اگر چه از

علی علیه‌السلام طرفداری نکرد، [۱۳۶] اما با ابوبکر هم بیعت نکرد و همین باعث شد که او را تبعید کرده [۱۳۷] و آن گاه ترور کنند [۱۳۸] ، ولی فرزندش «قیس» از یاران مخلص علی علیه‌السلام و تربیت شده‌ی او بود هم چون «محمد» فرزند ابوبکر (یخرج الحی من المیت). علی علیه‌السلام را نیز دو بار تصمیم به ترورش گرفتند؛ یکی در هنگام بیعت که علی علیه‌السلام چندین بار تکرار کرد: اگر بیعت نکنم چه می‌کنید؟ و هر سه بار با قاطعیت گفتند: تو را می‌کشیم. این در حالی بود که عمر و خالد و قنفذ، شمشیرها را برهنه کرده و منتظر اشاره‌ای بودند. [۱۳۹] . و دیگری، بعدها وقتی که به این نتیجه رسیدند که شخصیت و نفوذ علی علیه‌السلام مانع از اقدامات آنان است از این رو به خالد مأموریت دادند هنگام سلام آخر نماز ابوبکر، امام را ترور کند. اما ابوبکر در نماز دچار تردید شد که شاید خالد نتواند مأموریت را به درستی انجام دهد و علاوه بر رسوایی، مردم علیه آنان تحریک شوند، این بود که قبل از سلام نماز گفت: ای خالد! آن چه به تو فرمان داده‌ام، [صفحه ۸۵] اجرا نکن. علی علیه‌السلام پس از نماز، خالد را در دستان و بازوهای پر قدرت خود آن چنان فشرد، که از درد فریاد می‌کشید و با خواهش و وساطت مردم و عموی بزرگوارش او را رها کرد. [۱۴۰] . به هر حال باید علی علیه‌السلام را از سر راه کنار زد و او را کشت. و تنها زهرا علیهاالسلام می‌توانست او را حفظ کند و کرد. همین است که زهرا علیهاالسلام «فدیه» علی علیه‌السلام است. زهرا علیهاالسلام رفت تا علی علیه‌السلام بماند. این را هم اضافه کنم که اگر علی علیه‌السلام بعدها و پس از شهادت زهرا علیهاالسلام توانست از سیاست ترور جان سالم به در برد و به دست جن‌ها کشته نشود!! به علت سیاست تقیه‌ی شدیدی بود که بر اساس وصیت رسول صلی الله علیه و آله، [۱۴۱] در مقابل خلفا در پیش گرفته بود تا آنجا که در راستای همان سیاست، وانمود به گوشه‌گیری و اعراض از خلافت می‌کرد و به عبادت و خواندن قرآن روی آورد، به آباد کردن زمین و کاشتن نخل پرداخت. حتی بر فرزندانش نام خلفا را نهاد و در برابر اجبار آنان، دخترش را به عقد آنان درآورد. [۱۴۲] و نیز به مصاحبت و نصیحت [۱۴۳] و یاری آنان در مشکلات و [صفحه ۸۶] مسایل قضایی، جنگی و بزنگاه‌ها، می‌پرداخت. آن هم بعد از آن که به آنان اطمینان داده بود که به علت سفارش رسول، با آنان درگیر نخواهد شد. [۱۴۴] . ابن ابی‌الحدید نیز از زنده ماندن علی علیه‌السلام و ترور نشدن او، ابراز شگفتی می‌کند و از استاد خود (ابوجعفر نقیب) می‌پرسد که: چگونه علی علیه‌السلام در مدتی طولانی (۲۵ سال) توانسته است از کشته شدن و ترور، جان سالم به در ببرد؟ استاد می‌گوید: اگر نبود که او بینی خود را بر خاک مالیده، و صورت خود را بر خاک نهاد، کشته می‌گردید. اما او، خود را از حضور بازداشت و به عبادت و نماز و قرآن روی آورد و از روش گذشته خود (در زمان رسول) دست برداشته و شمشیری را به کناری نهاده و به فراموشی سپرد،... او خود را سیاح در زمین و راهب در کوه‌ها نشان داد و حتی خلفا را اطاعت می‌کرد... آنان نیز از او دست برداشته و در مورد او سکوت کردند... و انگیزه‌ای برای کشتن نداشتند و اگر غیر از این بود، کشته می‌شد. [۱۴۵] . مالک بن نویره که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از طرف آن حضرت مأمور [صفحه ۸۷] جمع‌آوری زکات بود، از آنجا که سران سقیفه را غاصب می‌دانست [۱۴۶] و زکات را به آنان نداد ناجوانمردانه گردن زدند. [۱۴۷] . پیش از آن نیز به سبب اعتراض به ابوبکر در مورد غصب خلافت، به وسیله‌ی قنفذ کتک خورده و از مسجد بیرون انداخته شده بود. همین اعتراض باعث شد ابوبکر کینه‌ی او را به دل بگیرد و خالد بن ولید- فرمانده‌ی مشرکان دیروز- را برای قتل او اعزام کند. او هم در برخورد با قبیله‌ی مالک، با وجود اعتراضی که به او شد، باز هم به پیش تاخت و با این که قبیله‌ی مالک شهادت دادند، اذان گفتند، نماز خواندند، اما خالد دست از بهانه‌جویی برنداشت تا با حیله، مالک را فریب داد و هر چه مالک و دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که همراه خالد آمده بودند، اصرار کردند تا مالک را نزد ابوبکر بفرست، خالد نپذیرفت [۱۴۸] و سرانجام برای رسیدن به همسر [صفحه ۸۸] زیبای مالک، همان شب او را به همراه چند تن دیگر گردن زد. و به همسر او تجاوز کرد. [۱۴۹] این خالد همان کسی است که ابوبکر او را (سیف الله)می‌نامد [۱۵۰] و اهل سنت او را جزو «عشره‌ی مبشره» می‌دانند!! ابوبکر در مورد این عمل خالد می‌گفت: «اجتهد و اخطا» [۱۵۱] در اجتهاد خود خطا کرده! و می‌گفت که خالد شمشیری است که خدا برافراشته و او فرونخواهد نشاند. [۱۵۲] خالد تا

پایان خلافت ابوبکر به سمت فرماندهی سپاه اسلام باقی ماند و در خلافت عمر، به عنوان معاون (ابوعبیده) در شام فعالیت می کرد و وقتی که مرد، عمر دستور داد زنان قبیله‌اش (بنی‌مخزوم) را آورده تا برای خالد گریه کنند. یک بار نیز گفته بود که اگر خالد بن ولید زنده بود او را بر جای خود می‌نهادم. [۱۵۳] . فجائه «ایاس بن عبدالله»، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله را با برچسب ارتداد در حالی که دست و پایش را بسته بودند به درون آتش انداخته و زنده زنده سوزاندند. [۱۵۴] . بیچاره فجائه هر چه فریاد می‌زد: «انا مسلم»، کسی نبود به فریاد او برسد. ابوبکر در لحظه‌های پایانی عمرش از چندین عمل خود بیش از بقیه اظهار [صفحه ۸۹] پشیمانی می کرد که یکی همین کشتن فجائه بود. او می گفت: «و وددت انی لم أحرق الفجائة». [۱۵۵] ؛ «ای کاش! فجائه را در آتش نمی‌سوزاندم». کشتار دسته جمعی بسیاری از قبایل مخالف به بهانه‌ی نپرداختن زکات یا برچسب ارتداد و قرار دادن آنان در ردیف مسیلمه‌ها و طلیحه‌ها. با وجود این که در کتاب‌های تاریخی سعی شده تا از آن چه نشان دهنده‌ی عدم ارتداد آنان است، ذکری به میان نیاید، با این حال شواهد زیادی در دست است که به یقین اثبات می کند آنان نه مرتد بودند و نه حتی منکر اصل زکات بلکه به علت به رسمیت نشناختن خلیفه، تنها از پرداختن زکات به شخص ابوبکر خودداری می‌ورزیدند. چنانچه برخی از تاریخ‌نگاران و پژوهش گران نیز به این حقیقت تصریح کرده‌اند. ابن کثیر می گوید: قبایل مختلف عرب گروه گروه وارد مدینه می‌شدند و به نماز اقرار می کردند ولی از پرداختن زکات امتناع می‌ورزیدند عده‌ای نیز از پرداختن زکات به شخص ابوبکر امتناع داشتند. بعضی از همان قبایل می گفتند: اطعنا رسول‌الله اذ کان بیننا فوا عجبا ما بال ملك ابی‌بکر [۱۵۶] . و نیز می گوید: ایورثنا بکرا اذا مات بعده و تلك لعمر الله قاصمة الظهر [۱۵۷] . یعقوبی نیز می گوید: گروهی از عرب مدعی پیامبری شدند، و گروهی مرتد [صفحه ۹۰] شدند و تاج‌ها بر سر نهادند، مردمی هم از دادن زکات به ابوبکر امتناع ورزیدند. [۱۵۸] (نه این که مرتد شده باشند). ابن‌حزم در مسأله احکام مرتدان، تصریح می کند که این‌ها مسلمان بودند و هرگز از اسلام خارج نشدند و تنها از پرداخت زکات به ابوبکر امتناع داشتند و به همین دلیل کشته شدند. او می‌افزاید که حنفی‌ها و شافعی‌ها همه متفقند که اینها حکم مرتد را ندارند و نباید آن‌ها را مرتد نامید. آن‌ها همه مخالف این عمل ابوبکر هستند. [۱۵۹] . نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری نیز تصریح می کند که: گروهی تنها از دادن زکات به ابوبکر ابا داشتند و می گفتند آن را به ابوبکر نمی‌پردازیم و بین فقرا و نیازمندان خود تقسیم می کنیم، تا جانشین راستین پیامبر بر ما معلوم شود. [۱۶۰] . طبری نیز از ابومخنف نقل می کند که دو قبیله‌ی اسد و فزاره می گفتند: به خدا قسم! هرگز با ابوفصیل (ابوبکر) بیعت نخواهیم کرد. [۱۶۱] . [صفحه ۹۱] عباس محمود عقاد؛ نویسنده‌ی مشهور مصری در این مورد می گوید. نزدیک‌ترین قبایل به مدینه و مهد اسلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار اخلاص و ارادت می‌نمودند ولی در برابر کسی که پس از وی زمام حکومت را به دست گرفت نافرمانی می کردند و می گفتند از رسول خدا پیروی می کنیم ولی ما را با ابوبکر چه کار؟! عده‌ی دیگری از آنان به اصل زکات مؤمن و معتقد بودند ولی به کسانی که باید زکات را بپردازند، ایمان و اعتقادی نداشتند. [۱۶۲] . محمد حسین هیکل دیگر نویسنده‌ی مصری می گوید: عده‌ی زیادی از صحابه و از جمله عمر با این اقدام ابوبکر مخالف بودند و می گفتند. نباید با مردمی که به خدا و پیامبر ایمان دارند جنگید. [۱۶۳] (و همین نشانگر این است که این افراد در نظر اکثریت آنان، مرتد شناخته نمی‌شدند). دکتر حسن ابراهیم حسن و دکتر سهیل زکار نیز این قبایل را مرتد به معنای بازگشت از اسلام نمی‌دانند بلکه می گویند آنان بر این توهم بودند که پرداخت زکات تنها به پیامبر واجب بوده [۱۶۴] و یا اعتقادی به یک حکومت مرکزی نداشتند، [۱۶۵] و در نظر مردم مدینه (!) این توهم و اعتقاد، ارتداد (!) به حساب می‌آمد. شیخ محمد حسن آل‌یاسین نیز در یک بررسی عالمانه، تمامی نقل‌هایی را که در تاریخ طبری در مورد ارتداد در دوره ابوبکر آمده، به نقد می کشد و آن‌ها را از جهت سند و دلالت مخدوش و مردود می‌داند. [۱۶۶] او می گوید: هیچ نص صریحی که دلالت [صفحه ۹۲] بر انکار تشریع زکات از طرف متهمان کند، در دست نیست هم چنان که هیچ دلیل شرعی نیز وجود ندارد که دلالت بر ارتداد مانع الزکاة نماید. [۱۶۷] . او همچنین در پایان تحقیق خود و به عنوان نتیجه‌گیری تصریح می کند که در پس این کشتارها، حقیقتی

دیگر نهفته است. حقیقت این است که برچسب ارتداد تنها وسیله‌ای بود که خلیفه با توسل به آن می‌توانست هم سرکوبی مخالفان را توجیه شرعی کرده و هم خود را بر حق جلوه دهد. [۱۶۸] . شیخ عبدالرزاق نیز با صراحت می‌گوید. هیچ تردیدی نیست در این که بیشتر آن چه که در دوره‌ی ابوبکر به نام چنگ با مرتدان نامیده شده، تنها جنبه‌ی سیاسی داشته است و هیچ ربطی به دین ندارد. آنان فقط به شخص ابوبکر معترض بودند و مانند دیگر مسلمانان زیربار حکومت او نمی‌رفتند. او برچسب ارتداد به آنان را از نقاط سیاه و جنایت‌های تاریخ می‌داند. [۱۶۹] . علامه‌ی عسکری نیز در تحقیقی مستند در معنا و حکم ارتداد و تفاوت معنای آن از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر در یک نتیجه‌گیری می‌گوید: و از آن چه گفتیم معلوم می‌شود آن کسانی که تحت عنوان مرتد در زمان ابوبکر خوانده می‌شدند، مرتد از اسلام نبودند بلکه مخالف بیعت با ابوبکر بودند و از پرداختن زکات به او امتناع داشتند. [۱۷۰] . [صفحه ۹۳] نویسنده‌ی تاریخ الردهٔ، در مورد مالک بن نویره و قیس بن عاصم و اقرع بن حابس تصریح می‌کند که ایشان زکات را جمع‌آوری و بین قوم خود تقسیم کردند. [۱۷۱] . این عمل قیس آن چنان جنایت بزرگی به حساب آمد که در مثال گفته‌اند جنایت کارتر از قیس بن عاصم. [۱۷۲] . و از همه این‌ها صریح‌تر گفته ابن‌اعثم [۱۷۳] و واقدی است. آنان در نقل ارتداد اهالی «حضر موت» و قبایل «کنده» در چند جا تصریح می‌کنند که برخی از همین قبایل خلافت را حق اهل‌بیت می‌دانستند. «حارثه بن سراقه» یکی از بزرگان کنده به «زیاد بن لبید» که برای جمع‌آوری صدقات آمده بود، گفت. ما هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود او را متابعت می‌کردیم. اکنون نیز اگر کسی از اهل‌بیت او بر سر کار آید، باز او را متابعت خواهیم کرد. اما ابوبکر نه بر ما عهدی دارد و نه اطاعت او بر ما واجب است. سپس در ضمن اشعاری گفت: پیامبر خدا را چندان که در میان ما بود اطاعت کردیم. پس شگفتا از کسی که ابوبکر را اطاعت کند. [۱۷۴] . «اشعث بن قیس» خطاب به اهل کنده گفت: من اطمینان دارم که عرب با بودن [صفحه ۹۴] بنی‌هاشم، هرگز راضی به اطاعت از بنی‌تمیم بن مره (قبیله‌ی ابوبکر) نمی‌شود. [۱۷۵] . «حارث بن معاویه» یکی از بزرگان بنی‌تمیم به «زیاد بن زبید» که برای جمع‌آوری صدقات آمده بود گفت. تو ما را به اطاعت کسی می‌خوانی که از ما و شما نسبت به او هیچ عهد و پیمانی گرفته نشده است. زیاد گفت. راست می‌گویی، اما ما او را برای خود انتخاب کرده‌ایم. حارث گفت: به من بگو چرا خلافت را از اهل‌بیت پیامبر دور کردید؟ در حالی که به گفته‌ی قرآن، آنان به این امر از دیگران سزاوارتر بودند. زیاد گفت: مهاجر و انصار نسبت به امور خود از تو آگاه‌ترند. حارث گفت: نه به خدا قسم! این گونه نیست بلکه شما از روی حسادت نسبت به اهل‌بیت از ایشان عدول کردید و من هرگز نمی‌پذیرم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا برود و کسی را به عنوان جانشین خود منصوب نکند. ای زیاد! برخیز و از این جا دور شو که تو ما را به غیر رضای حق می‌خوانی. در این هنگام «عرفجهٔ بن عبدالله الذهلی» گفت: به خدا قسم! حارث راست می‌گوید. این مرد (زیاد) را از میان خود برانید که رفیق او ابوبکر به هیچ وجه اهلیت خلافت را ندارد و مهاجر و انصار نیز بیناتر از خود پیامبر بر امت خودش نیستند. (این جمله نیز هم چون جملات قبلی می‌تواند اشاره به تعیین شخصی خاص هم چون علی علیه‌السلام از جانب پیامبر داشته باشد). آن گاه زیاد را در حالی که تصمیم به قتل او داشتند از آن جا بیرون راندند، و زیاد [صفحه ۹۵] بر هیچ قبیله‌ای از قبایل کنده نگذشت مگر آن که آنان را به اطاعت از ابوبکر می‌خواند ولی ایشان او را با جواب‌هایی که خوش نداشت از خود می‌راندند. تا بالاخره به مدینه رسید و ابوبکر را در جریان آن چه پیش آمده بود، گذاشت. ابوبکر به شدت ناراحت شد و زیاد را با سپاهی چهار هزار نفری به سوی آنان فرستاد. [۱۷۶] . زیاد با سپاه خود قبایل بنی‌هند، بنی‌عاقل، بنی‌حجر، بنی‌حمیر را قتل عام کرد. [۱۷۷] سپس به دیگر قبایل کنده رو آورد و پس از درگیری‌های زیاد و ریختن خون‌های فراوان و آمدن سپاه «عکرمهٔ بن ابی‌جهل» به کمک او، توانست قبایل کنده را در سرزمین حضرموت سرکوب کند. [۱۷۸] . از این‌ها که بگذریم از دیگر قبایلی که مردانشان قتل عام شدند و اموالشان به غارت رفت و کودکان و نوامیس‌شان به اسارت درآمدند، یکی اهل «یمامه» است که وقتی خلافت ابوبکر را شنید، آن را انکار کردند و از بردن زکات به مدینه امتناع [صفحه ۹۶] ورزیدند. ابوبکر نیز سپاهی را به طرف آنان فرستاد

و به بهانه‌ی ارتداد، همه را از دم تیغ گذراند. [۱۷۹] شاعر در مخالفت اهل یمامه با ابوبکر به این حقیقت که آنان تنها شخص ابوبکر را به رسمیت نمی‌شناختند، تصریح می‌کند: اطعنا رسول‌الله ما کان بیننا فیا عجبا ما کان ملک ابی‌بکر انؤتی ابابکر اذا قام بعده فتلک لعمر الله قاصمهٔ الظهر [۱۸۰] . قبیله‌ی «بنی‌سلیم» نیز از این اتهام و قتل و غارت‌ها در امان نماند و خالد به دستور ابوبکر، مردان آنان را زنده زنده در آتش سوزاند تا آن جا که حتی عمر را به اعتراض علیه ابوبکر واداشت و ابوبکر هم در جواب می‌گفت خالد شمشیر خداست!!. [۱۸۱] . اهل دباء- منطقه‌ای بین عمان و بحرین- نیز به وسیله‌ی «عکرمهٔ بن ابی‌جهل» و به فرمان ابوبکر به خاک و خون کشیده شد و اموالشان به غارت رفت و زندان و کودکان‌شان به اسیری برده شدند. تعدادی از اسرا با اعتراض و وساطت عمر از مرگ رهیدند ولی هم چنان در زندان به سر می‌بردند تا سرانجام در خلافت عمر آزاد شدند. [۱۸۲] . از قبایل و گروه‌هایی دیگر نیز به عنوان مرتد نام برده شده است. طبری در تاریخ خود [۱۸۳] فهرستی مفصل از قبایلی که پس از رحلت پیامبر مرتد شدند ارایه می‌دهد. [صفحه ۹۷] قبایل طی، اسد، غطفان، هوازن، بنی‌سلیم و بنی‌عامر و اهالی یمامه، نجد، بحرین، عمان، تهمامه، یمن، حضرموت و بنی‌تمیم. با توجه به آن چه ذکر شد و این نکته که طبری بیشتر این اخبار از «سیف بن عمر» [۱۸۴] دروغ پرداز بزرگ تاریخ نقل می‌کند و مصدر مهم و اساسی در نزد او، دروغ‌های سیف بوده است [۱۸۵] و نیز به دلیل روشن نبودن معنا و حدود ارتداد در کتاب‌های تاریخی و توضیح ندادن علت ارتداد بسیاری از آنها، در بیشتر این ارتدادها (اگر نگوییم همه) [۱۸۶] جای شک و تردید، بلکه انکار [۱۸۷] است.

خلفا و علی

آن چه اینجا از تاریخ علی علیه‌السلام به مناسبت و به اشاره یاد شده، در نوشته‌ای دیگر «تحلیلی از تاریخ اسلام» فصل اقدامات خلفا علیه علی علیه‌السلام به تفصیل گفت و گو شده است. [صفحه ۹۸]

همراهی قرآن و عترت

به دلیل حدیث ثقلین: «انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما». نکته مهم این است که همراهی این دو با هم مانع از ضلالت است «ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی» و این دو تا روز قیامت با همند، و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند «و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» [۱۸۸] جدا کردن این دو از یکدیگر همان انحراف و انحطاطی را پیش می‌آورد که امروزه به غیر از ایران شیعی در تمامی کشورهای اسلامی شاهد آن هستیم و می‌بینیم که چگونه هنوز هم غرامت سنگین این جدایی را می‌پردازند. و تا به سرچشمه‌های اسلام اصیل که چیزی جز تشیع نیست [۱۸۹] باز [صفحه ۹۹] نگردد و با مقام ولایت [۱۹۰] . پیوند نخواند، به عزت و اقتدار دست نخواهند یافت. این است رمز پیروزی ملت بزرگ ایران شیعی. و همین است مستکبرین و مخالفان این ملت بزرگ تمامی همت خود را با ایجاد شایعات و شبهات مصروف جدایی مردم از مقام ولایت کرده‌اند. چون نیک دریافته‌اند که تنها سد مقاومت در برابر تمامی مستکبرین و ابرقدرت‌ها، و رمز وحدت و مقاومت مردم، پیوند با مقام ولایت و حمایت از این جایگاه رفیع است. که دین بی‌ولایت، دین ناقص است و شیر بی‌یال و دم و اشکم، و از دل آن عثمان‌ها و شاه حسن‌ها و سادات‌ها و صدام‌ها می‌دوید. [صفحه ۱۰۰]

سفارش‌ها و تجلیل‌های رسول از زهرا

با این همه سفارش‌ها و تأکیدها و تجلیل‌هایی که رسول صلی الله علیه و آله از زهرا علیهاالسلام داشت، همین بود زهرا علیهاالسلام

در کنار علی علیه‌السلام خود نشانه‌ای است بر بطلان خلفا و بر حق بودن علی علیه‌السلام. به راستی اگر زهرا علیهاالسلام هیچ اقدامی هم نمی‌کرد، باز هم بر مردم حجت تمام بود؛ چرا که تنها حضور او در کنار علی علیه‌السلام روشن‌گر همه مسایل بود. این سفارش‌ها قبل از تولد زهرا علیهاالسلام و از همان دوران حمل خدیجه علیهاالسلام شروع می‌شد و تا آخرین ساعات عمر رسول صلی الله علیه و آله هم چنان ادامه داشت. از آیات تطهیر، [۱۹۱] مودة، امانت، مباهلة و... و سوره‌های «هل اتی» و «کوثر» گرفته تا احادیث [۱۹۲] ثقلین، کساء، سفینة و «فاطمة خیرة الله»، «انا الفاطر و هذه فاطمة»، «من افتقد القمر فلیتمسک بالزهرة»، «فاهتدوا(فاقتدوا) بالزهرة»، «انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم»، «هذا رکن الثانی الذی قال رسول‌الله»، «غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت [صفحه ۱۰۱] محمد صلی الله علیه و آله و «لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار»، «اول شخص یدخل علی الجنة فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله»، «من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله»، «فاطمة بضعة منی من اغضبها اغضبنی» [۱۹۳] ، «ان الله تبارک و تعالی یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها»، «فاختار فاطمة علی نساء العالمین»، «هی نور عینی و ثمرة فؤادی»، «فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرک لیلة القدر»، «خلقها الله من نوره قبل ان یخلق آدم»، «من صلی علیک یا فاطمة غفر الله له والحقه حیث کنت من الجنة»، «یا خدیجة هذا جبرئیل یخبرنی انها انثی و انها النسلة الطاهرة المیمونة و ان الله تبارک و تعالی سیجعل نسلی منها و سیجعل من نسلها ائمة و یجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه»، «انا و فاطمة و علی والحسن والحسین فی مکان واحد یوم القیامة»، «ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم و عنده علی و فاطمة والحسن والحسین فقال: اللهم انک تعلم ان هؤلاء اهل بیتی و اکرم الناس علی فاحبب من احبهم، و ابغض من ابغضهم، و وال من والاهم و عاد من عاداهم و اعن من اعناهم و اجعلهم مطهرین من کل دنس، معصومین من کل ذنب، و ایدهم بروح القدس منک»، «اللهم انها منی و انا منها»، «فاطمة امابیها»، «کان رسول‌الله لا ینام حتی یضع وجهه الکریم بین ثدیی فاطمة»، «کان النبی لا ینام حتی یقبل عرض و جنة فاطمة او بین ثدییها»، «فان تزویجها نزل من السماء»، «انا اشم منها رائحة الجنة»، «فاذا اشتقت الی الجنة شممت رائحة فاطمة»، «ان فاطمة خلقت حوریة فی صورة انسیة»، «لولاک یا علی لما کان لفاطمة کفو علی وجه الارض» و... [۱۹۴] . [صفحه ۱۰۲] به راستی رسول صلی الله علیه و آله چه مقصودی دارد که دست زهرا علیهاالسلام را گرفته به مردم این گونه معرفی‌اش می‌کند. هر که او را می‌شناسد که می‌شناسد و هر که نمی‌شناسد بداند او فاطمه دختر من است و پاره‌ی تن من و قلب من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است. «خرج رسول‌الله و قد اخذ بید فاطمة و قال: من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد و هی بضعة منی، و هی قلبی الذی بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی و من [صفحه ۱۰۳] آذانی فقد آذی الله». [۱۹۵] . چقدر پر معناست که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه‌ی تطهیر تا آخرین روزهای حیاتش صبح‌ها برای اقامه‌ی نماز صبح بر در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام بایستد و این آیه را با صدای بلند بخواند. (نه نفر از صحابه این جریان را نقل کرده‌اند. یک راوی می‌گوید: من شش ماه در مدینه بودم و این جریان را هر روز مشاهده کردم. راوی دیگری می‌گوید: من نه ماه هر روز ناظر این صحنه بودم). [۱۹۶] . و پرمعناتر احترام و اکرام شگفت‌آور رسول صلی الله علیه و آله است به زهرا علیهاالسلام، تا آن حد که در برابر او می‌ایستد و دست و سینه‌ی او را می‌بوسد و آنگاه می‌گوید: «من از زهرا بوی بهشت استشمام می‌کنم، پدرش فدایش باد». تا آن جا که آخرین خانه‌ای که برای سفر و جنگ از آن خارج می‌شود و نیز نخستین خانه‌ای که پس از مراجعت داخل می‌شود، خانه‌ی زهرا علیهاالسلام است. تعابیری مثل: محبت زهرا علیهاالسلام باعث جدایی از آتش است. زهرا علیهاالسلام ملاک حق و باطل و میزان سلم و حرب است؛ اگر زهرا علیهاالسلام نبود برای علی علیه‌السلام مانندی نبود؛ زهرا علیهاالسلام از نور عظمت خدا آفریده شده است؛ نخستین کسی که در بهشت بر پیامبر وارد می‌شود زهرا علیهاالسلام است زهرا علیهاالسلام سواره بر محشر می‌آید. وجوب اقتدا به او برای هدایت [۱۹۷] فاطمه علیهاالسلام برگزیده‌ی خداست. من از زهرا علیهاالسلام هستم و او از من است؛ خشنودی فاطمه خشنودی من، و خشم او [صفحه ۱۰۴] خشم من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را

آزرده است. به راستی این همه ستایش چرا؟ چرا رسول این همه اسرار دارد که از دختر کوچکش ستایش کند؟ و در برابر مردم او را بستاید و همه را از محبت استثنایی‌اش به وی آگاه کند؟ این گونه تعابیر و ستایش‌ها عادی و معمولی نیست. این گونه رفتار بیش از محبت و نوازش دختری از جانب پدر مهربانش معنی دارد. این که پدری دست دخترش را ببوسد آن هم دست دختر کوچکش را، چنین رفتاری در چنان محیطی، چشم‌های کم سوی بزرگان و سیاست مداران و توده‌ی مردم مسلمان پیرامون پیامبر را به عظمت شگفت پیامبر می‌گشاید. گویی پیامبر نه تنها به نشانه‌ی محبت پدری بلکه هم چون یک وظیفه‌ی خطیر از فاطمه تجلیل می‌کند و این گونه از او سخن می‌گوید تا هم او را بشناساند و اوج عروج یک زن را بنمایاند و هم برای مردم، نشانه‌ی هدایت و حجتی بگذارد و هم برای علی علیه‌السلام، پشتوانه و یاوری بسازد. همین است که تا علی علیه‌السلام- فاتح خیبر و احزاب- خبر شهادت زهرا علیهاالسلام را می‌شنود، از پا می‌افتد و تا آبی به صورتش نمی‌زنند به خود نمی‌آید [۱۹۸] و همین است که بعد از شهادت زهرا علیهاالسلام می‌گوید: «هذا الرکن الثانی الذی قال رسول‌الله» در حالی که رکن و تکیه‌گاه اول او خود رسول صلی الله علیه و آله بود. [۱۹۹] . به هر حال زهرایی که تنها وجودش نشانه است، به همین مقدار قناعت نمی‌کند و دل خوش نمی‌دارد که اقدام‌ها می‌کند و گام‌ها برمی‌دارد و نکته‌ی مهم این که اگر دشمن علی علیه‌السلام ده گام بردارد، او برای اتمام حجت یازده گام برمی‌دارد و اگر یازده [صفحه ۱۰۵] گام بردارد، او برای دفاع دوازده گام برمی‌دارد؛ همیشه چند گام جلوتر از دشمن است. به راستی که زهرا علیهاالسلام «اسوه» است و به راستی که ما از زهرا علیهاالسلام هیچ نیاموختیم. من در جواب آن بی‌خبری که گفته بود فلان زن بیشتر از زهرا علیهاالسلام برای من الگوست، گفته بودم فلانی را خوب شناخته ولی زهرا علیهاالسلام را هیچ و به راستی هیچ نشناخته و به ابعاد عظیم حرکت و عمق لطافت زهرا علیهاالسلام هیچ پی نبرده است. رمز عشق تو به ارباب هوس نتوان گفت سخن از تاب و تب شعله به خس نتوان گفت [۲۰۰] . زهرا علیهاالسلام فدیه‌ی علی علیه‌السلام است. او رفت تا علی علیه‌السلام بماند، آن هم چقدر آگاهانه و بیدار. درد زهرا علیهاالسلام درد خودش و زخم‌هایش نیست. درد محرومیت همه انسان‌ها از وجود علی علیه‌السلام و فقدان ولی الله است. عمق این معانی را هنوز زود است که آن بی‌خبرها بفهمند. بی‌دلیل نیست که معرفت زهرا علیهاالسلام هم چون شب قدر ناشناخته و مجهول است. [صفحه ۱۰۶]

گام‌های زهرا

برداشت شده از آیه‌ی قرآن (و اذا استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل أناس مشربهم...). [۲۰۱] . خداوند به موسی می‌فرماید: عصایت را به سنگ بزن و او می‌زند و دوازده چشمه جاری می‌شود هم برای بنی‌اسراییل حجت است و نیز هر کدامش برای جماعتی از آنان کافی. زهرا علیهاالسلام یک تنه دوازده گام به تعداد تمامی ائمه علیهم‌السلام برداشت و با گام‌های پر صلابتش زمینه را برای همه‌ی آنان فراهم ساخت. هر کدام از اقدامات او مثل یک چشمه است، تا انسان های آزاده‌ای که به دور از تعصب‌اند، بتوانند در آن خود را به طهارت و تطهیری برسانند «السلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم تبعث حیا». [۲۰۲] . [صفحه ۱۰۷]

اسراء

مقصودم دعوت‌های شبانه‌ی زهرا علیهاالسلام است. او پس از کودتای سقیفه، شبها دست حسنین را گرفته و با علی علیه‌السلام بر در خانه‌های مهاجر و انصار [۲۰۳] . می‌برد و از آنان [صفحه ۱۰۸] برای حمایت از علی علیه‌السلام یاری می‌طلبید [۲۰۴] و آن خفتگان را به یاد بیعت‌شان در عقبه و غدیر و دیگر سفارش‌های رسول در حق علی علیه‌السلام و دریای فضایل او می‌انداخت تا شاید بتواند برای علی علیه‌السلام چهل یاور فراهم کند، زیرا از علی علیه‌السلام شنیده بود اگر چهل یاور داشتم در خانه نمی‌نشستم. و آن

نامردمان یا در را بازنمی‌کردند و جواب نمی‌دادند یا وعده می‌دادند اما حاضر نمی‌شدند. زهرا علیهاالسلام تا چندین شب این گونه [صفحه ۱۰۹] عمل کرد، اما تنها چهار نفر بر سر قرار می‌آمدند. اگر می‌بینی که به جای علی علیه‌السلام زهرا علیهاالسلام درها را می‌کوبد و به یاری علی علیه‌السلام می‌خواند، گذشته از پیمان عقبه به خاطر این است که علی علیه‌السلام کینه‌های بدر و احد و احزاب و... را به دل دارند، ولی از او کینه‌ای به دل ندارند. اگر علی علیه‌السلام، او را سوار بر استر می‌نمود- با این که خانه‌ها به یکدیگر نزدیک بوده و مدینه هم وسعتی نداشته- شاید به سبب کسالت و رنجوری او از مصیبت‌هایی بود که بر او وارد آمده است، به گونه‌ای که ناگزیر باید سواره برود. و اما این که چرا حسنین علیهماالسلام را به همراه خود می‌برد، نه به این خاطر که ترحم آنان را برانگیزد، بلکه به خاطر زمینه‌هایی است که رسول صلی الله علیه و آله بیدار و آگاه از پیش برای آن دو فراهم کرده است. تا شاید با حضور این و یادآوری آن زمینه‌ها، احتمال برخاستن اینان از خواب غفلت بیشتر می‌شود. زیرا همه می‌دانستند که این دو در آیات مباهله و تطهیر و آیه‌ی (یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا) داخلند. رسول صلی الله علیه و آله گذشته از احادیث «ثقلین» و «سفینه» و «خلفاء اثنی عشر» و... در مورد این دو مکرر می‌فرمود. «هذا ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما و احب من یحبهما»، «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا»، «الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنه»، انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم» و «احب اهل بیتی الی الحسن و الحسین». و شهادت آنان را در حالی که خردسال بودند، پذیرفت، و نیز در بیعت رضوان (شجره) با آن که هنوز خردسال بودند با آنان بیعت کرد و در هنگام نماز آن قدر در سجده می‌ماند تا آنان خود از شانه‌های رسول صلی الله علیه و آله کنار می‌رفتند و هنوز هم می‌توان جای بوسه‌های رسول صلی الله علیه و آله را که بر گونه‌های آن دو نقش بسته، دید و گرمی آن را [صفحه ۱۱۰] حس کرد. [۲۰۵] . به هر حال این‌ها و جز این‌ها سبب می‌شد که زهرا علیهاالسلام دست حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را بگیرد و به همراه خود ببرد. اما گویا آنان، آن چنان خود را به خواب زده و بلکه مرده‌اند که مسیح که هیچ، حتی دم خدایی فاطمه علیهاالسلام هم نمی‌توانست آنان را زنده کند. (ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه). [صفحه ۱۱۱]

بیعت عقبه

در عقبه‌ی ثانی انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، مبنی بر این که همان گونه که از فرزندان و اهل‌بیت و جان خود دفاع می‌کنند، از رسول صلی الله علیه و آله و فرزندان او نیز دفاع کنند و همواره یاور، مطیع و منقادشان باشند [۲۰۶] و در امر خلافت با اهل رسول صلی الله علیه و آله منازعه نکنند [۲۰۷] و... از این رو زهرا علیهاالسلام شب‌ها بر در خانه‌ی مهاجر و انصار می‌رفت و می‌فرمود: «ای گروه مهاجر و انصار! خدا را یاری کنید و دختر پیامبرتان را یاوری نمایید. در آن روزی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودید بیعت‌تان چنین بود که هم چنان که هر ناراحتی را از خود و فرزندان‌تان بازمی‌دارید، از او و فرزندان او نیز بازدارید. اکنون به عهدی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله بستید، وفا کنید». [۲۰۸] . [صفحه ۱۱۲] ولی هیچ کس جوابی به او نداد و یاریش نکرد و برخی بهانه می‌آوردند که با ابوبکر بیعت کرده‌اند و اگر علی علیه‌السلام زودتر آمده بود با او بیعت می‌کردند!! گویا فراموش کرده بودند که هفتاد روز قبل در غدیر با علی علیه‌السلام بیعت کرده بودند، ولی با این حال علی علیه‌السلام به آنان می‌گفت: آیا من می‌توانستم پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در منزلش رها کرده و با مردم بر سر حکومت نزاع کنم؟ زهرا علیهاالسلام هم می‌فرمود: علی علیه‌السلام آن چه شایسته بود، انجام داد و آنان نیز کارهایی کردند که تنها خدا از آنان حساب خواهد کشید. [۲۰۹] . [صفحه ۱۱۳]

غدیر

واقعه‌ی غدیر یکی از مهمترین وقایع مهم جهان اسلام و زندگی رسول صلی الله علیه و آله است. خداوند در سال دهم هجری- آخرین سال عمر پیامبر صلی الله علیه و آله- رسول خود را مأمور کرد تا پیام مهمی را به مردم ابلاغ کند: (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین). [۲۱۰] . [صفحه ۱۱۴] عده‌ی زیادی از مفسرین، نزول این آیه را درباره‌ی ماجرای غدیر می‌دانند. [۲۱۱] . رسول صلی الله علیه و آله هم پس از انجام اعمال آخرین حج، بر سر چند راهی [۲۱۲] به کاروان‌ها دستور می‌دهد که همه بایستند تا کسانی که نرسیده‌اند برسند و عده‌ای را می‌فرستد تا آنان که جلوتر رفته‌اند، برگردند. جمعیت عظیمی از حجاج را- که در میان آنان پیرمردان، پیرزنان و کودکان زیادی نیز یافت می‌شد- مدت‌ها زیر آفتاب سوزان نگاه می‌دارد. [۲۱۳] همه درمی‌یابند که حادثه‌ای مهم به وقوع خواهد پیوست. سرانجام منادی رسول صلی الله علیه و آله ندا سر می‌دهد: الصلاه جامعه و رسول صلی الله علیه و آله، نماز ظهر را به جماعت خواند، آن گاه در زیر تابش آفتاب و گرمای طاقت فرسا، از جهاز شترها بلندایی درست کرد و بر فراز آن ایستاد و پس از ایراد خطبه‌ای رسا، [۲۱۴] در حالی که دست علی علیه‌السلام را گرفته بود ولایت او را ابلاغ کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه»، [۲۱۵] آن هم بعد از [صفحه ۱۱۷] این که از مردم اقرار گرفت که: «الست اولی بکم من انفسکم»؟ و مردم نیز در جواب گفته بودند: «بلی» و بعد از همین واقعه بود که آیه‌ی «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» نازل شد. [۲۱۶] . [صفحه ۱۱۸] غدیر روز حیات اسلام و ادامه‌ی رسالت است. روز عصمت و حجیت خلافت عترت است. روز راندن شیطان و روشن شدن حق است. روز عهد پیمان و گشایش است. روز برهان و داوری و ارشاد و آزمون است. روز اوصیاء و انبیاء است. [۲۱۷] . در اهمیت همین روز همین بس که زهرا علیهاالسلام و همه ائمه علیهم‌السلام [۲۱۸] به آن احتجاج می‌کردند. زهرا علیهاالسلام در خطاب به مردم می‌فرمود: آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در غدیر فراموش کردید که می‌گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه؟ [۲۱۹] و در برابر عذرتراشی‌های رسوای آنان می‌فرمود: آیا پدرم پس از واقعه‌ی غدیر که علی علیه‌السلام را به امامت منصوب کرد، برای کسی عذری باقی گذاشته است؟ [۲۲۰] و خود علی علیه‌السلام و ائمه‌ی دیگر به همین واقعه استناد می‌کردند. [۲۲۱] . بسیاری از سیره‌نویسان نوشته‌اند که ابوبکر و عمر اولین کسانی بودند که جلو آمدند و دست علی علیه‌السلام را گرفتند و بیعت کردند و گفتند. «بخ بخ لک یا اباالحسن، لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه». [۲۲۲] . [صفحه ۱۱۹] مبارک باد بر تو ای علی علیه‌السلام که مولا و سرپرست ما و هر مرد و زن مؤمن گردیدی. حسان بن ثابت [۲۲۳] هم فرصت را مغتنم شمرد و با کسب اجازه از محضر رسول صلی الله علیه و آله اشعاری چند سرود که دو بیت آن چنین است: فقال لهم قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا [۲۲۴] . در اهمیت این روز تاریخی همین اندازه کافی است که این واقعه را یکصد و ده صحابی نقل کرده‌اند [۲۲۵] و این تعداد در این کتب اهل سنت است در قرن دوم که عصر تابعان است، ۸۹ نفر از آنان به ذکر این حدیث پرداخته‌اند. راویان احادیث غدیر در قرون بعدی از اهل سنت ۳۶۰ تن می‌باشند که این حدیث را در کتاب‌های خود گردآورده‌اند. در قرن سوم، ۹۲ تن از دانشمندان، در قرن چهارم، ۴۳ تن و در قرن پنجم ۲۴، در قرن ششم ۲۰، در قرن هشتم ۱۸، در قرن [صفحه ۱۲۰] نهم ۱۶، در قرن دهم ۱۴، در قرن یازدهم ۱۲، در قرن دوازدهم ۱۳، در قرن سیزدهم ۱۲ و در قرن چهاردهم ۲۰ دانشمند این حدیث را نقل کرده‌اند. هم چنین گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت کتابی مستقل پیرامون آن نوشته‌اند، هم چون «طبری» مورخ بزرگ اسلامی که کتابی به نام «الولایة فی طرق حدیث الغدیر» نوشته و این حدیث را از ۷۵ طریق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و نیز ابن‌عقده‌ی کوفی در «رساله‌ی ولایت» این حدیث را از ۱۰۵ نفر نقل کرده و ابوبکر محمد بن عمر بغدادی معروف به «جمعانی»، این حدیث را از ۲۵ نقل نموده است. از بزرگان حدیث: احمد بن حنبل به ۴۰ سند، ابن‌حجر عسقلانی به ۲۵ سند، جزری شافعی به ۸۰ سند، ابوسعید سجستانی به ۱۲۰ سند، امیر محمد یمنی به ۴۰ سند، نسایی به ۲۵۰ سند، ابوالعلاء همدانی به ۱۰۰ سند و ابوالعرفان حبان به ۳۰ سند

نقـل کرده است. تعـداد کسانی که مستقلا پیرامون این واقعه‌ی تاریخی و بس مهم کتاب نوشـته‌اند ۲۶ نفر می‌رسد و چه بسا بسـیار بیش از این‌هـا باشـند که تاریـخ نام‌شـان را ضـبط نکرده است دانشـمندان شـیعی نیز پیرامون این واقعه‌ی تـاریخی و سـرنوشت سـاز، کتاب‌های ارزنده‌ای نوشته‌اند که جامع‌ترین و بهترین آن‌ها کتاب «الغدیر» نوشته‌ی «علامه‌ی امینی» است. [۲۲۶] . [صفحه ۱۲۱]

حدیث منزلت

در سال نهم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه عظیمی به طرف تبوک که دورترین نقطه در طی غزوات رسول صلی الله علیه و آله بـود حرکت کرد. حضـرتش در این جنـگ به سـبب نگرانی از اوضـاع مـدینه به دلیـل کارشـکنی‌ها و نفوذ منافقـان، علی علیه‌السـلام را در مدینه باقی گذارد به او فرمود: تو سـرپرست اهل‌بیت و خویشان من و گروه مهاجر هستی و برای این کار جز من و تو کس دیگری شایستگی ندارد. منافقان که با وجود علی علیه‌السلام، نقشه‌هایشان نقش بر آب شده بود، شایع کردند پیامبر دوست نداشـته است علی علیه‌السلام را همراه خود ببرد. علی علیه‌السلام به خدمت رسول صلی الله علیه و آله- که هنوز فاصله‌ی زیادی دور نشده بودند- رسید و این شایعه را عرض کرد. رسول صلی الله علیه و آله برای ماندن علی علیه‌السلام در مدینه به او فرمود. برادرم به مدینه برگرد؛ زیرا برای حفظ شؤون و اوضاع مدینه جز من کسـی شایستگی ندارد. تو نماینده‌ی من در میان اهل‌بیت و خویشاوندان من هستی... «اما ترضـی ان تکون منی بمنزلهٔ هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؟» آیا خشنود نمی‌شوی که بگویم مثل تو نسبت به من، ماننـد هارون است [صـفحه ۱۲۲] نسـبت به موسـی، جز این که پس از من پیـامبری نیست، همـان طور که او وصـی و جانشـین بلافصـل موسـی بود، تو نیز جانشـین و خلیفه‌ی پس از من هسـتی. [۲۲۷] . این گـونه برخورد از کیـاست و دقت فوق‌العـاده‌ی رسول صلی الله علیه و آله حکـایت می‌کنـد، چون این طبیعی است که منافقـان آرام نمی‌نشـیند و شایعه‌پراکنی می‌کننـد، مهم این است که رسول صـلی الله علیه و آله از همین شایعات به نفع خود و به ضرر خودشان بهره گیرد که گرفت. این کلام از رسول صلی الله علیه و آله آن هم در سال نهم هجری بسـیار پر اهمیت است و همین برای جانشـینی علی علیه‌السـلام کافی است. حـدیث منزلت از احادیث متواتری است که شـیعه و سـنی آن را نقل کرده‌اند. [۲۲۸] از همین رو زهرا علیهاالسـلام به آن احتجاج می‌کرد و می‌فرمود. «انسـیتم قول رسول‌الله یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه؟ و قوله: انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی»؟ [۲۲۹] . [صفحه ۱۲۳]

مباهله

از غـدیر و عقبه و منزلت که بگذریم چه بسا دیگر در مورد احتجاج زهرا علیهاالسـلام به دیگر فضایل و مناقب علی علیه‌السـلام نص خاصـی نداشته باشیم اما طبیعی است که حضرت به آنها هم اشاره داشته گرچه در اخبار وارده به آنها تصریح نشده باشند. هم چنان که خود حضـرت امیر علیه‌السـلام در جاهای مختلف از سـقیفه گرفته تا شورا، رحبه‌ی کوفه، جمل صـفین و...، به مناسبت از فضایل خود و سـفارش‌های رسول در حق او برمی‌شـمرد تـا آنجـا که گفته شـده در احتجـاجش بـا ابوبکر در یـک مجلس تـا بیش از چهل ویژگی از فضایل و ویژگی‌های خود را بیان کرد [۲۳۰] و در مسـجد پیامبر نیز در هنگام فراخواندن به بیعت، تمامی آنها را برشمرد. [۲۳۱] . از این رو مناسـبت دیدم به بعضـی از فضایل آن حضـرت که خودش هم بسـیار از [صـفحه ۱۲۴] آنهـا نام می‌برد و احتجاج می‌کرد اشاره‌ای داشته باشم. در سال دهم هجرت در پی نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسقف نجران- بخش خوش آب و هوا بـا هفتاد دهکـده در مرز حجاز و یمن و تنها منطقه‌ی مسیحی‌نشـین حجاز- مبنی بر پـذیرش اسـلام یا جزیه یا جنگ، تعـدادی از مسـیحیان نجران، به عنوان هیأت نماینـدگی وارد مدینه شدند و پس از بحثهای فراوان، پیامبر صـلی الله علیه و آله به امر خدا به آنان پیشـنهاد «مباهله» و نفرین بر یکـدیگر را داد. (فمن حاجک فیه من بعـد ما جائک من العلم فقل تعالوا نـدع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسـنا و انفسـکم ثم نبتهل فنجعل لعنهٔ الله علی الکاذبین). [۲۳۲] . به این گونه که دو طرف در صـحرایی گرد آمـده و هر

کدام علیه دیگری نفرین و از بین رفتن آن را که بر باطل است، طلب کنند. آنان پیشنهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پذیرفتند و از آن جا که موضوع مباهله اثبات حقانیت دین اسلام بود، حتما ضرورت داشت افرادی در آن شرکت کنند که ارتباط شدید با خدا داشته از مقربان خاص درگاه الهی باشند و دعای آنان هم چون معجزاتی که رسول صلی الله علیه و آله ربای اثبات رسالت خود ظاهر می‌کرد، در اثبات حقانیت رسول صلی الله علیه و آله مؤثر باشد. به هر حال باید از کسانی باشند که در پیشگاه ربوبی دارای ارزشی خاص بوده و از عزیزترین افراد نزد پروردگار باشند، به طوری که هیچ احتمال رد و ردعی در دعای ایشان نرود. به راستی چه فضیلتی بالاتر از این که رسول صلی الله علیه و آله اینها را واسطه‌ی بین خود و خدا برای استجابت دعایش قرار دهد. روز موعود فرارسید و تمامی مردم برای دیدن آن امر مهم اجتماع کردند. ناگهان منظره‌ی جالب توجهی نظرها را به خود متوجه ساخت. همه دیدند که رسول صلی الله علیه و آله با [صفحه ۱۲۵] علی علیه‌السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام که دستشان در دست رسول صلی الله علیه و آله بود و نیز زهرا علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت سر ایشان از منزل خارج شده و موضعی را به جهت مباهله در نظر گرفتند. به اتفاق تمام مفسریا و محدثان و سیره نویسان، رسول خدا صلی الله علیه و آله جز علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام و حسنین علیهماالسلام، احدی را برای مباهله همراه خود نبرد و این عده همان افرادی بودند که در آیه‌ی مباهله به عنوان ابنائنا (فرزندان) و نسائنا (زنان) و انفسنا (پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام) بیان شده بودند و رسول صلی الله علیه و آله هم بر اساس فرمان الهی رفتار کرد. از آنجا که علی علیه‌السلام داخل در ابناء نیست پس تنها کسی است که به شهادت این سوره، نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده شده است. رهبران نصارا که خیال می‌کردند رسول صلی الله علیه و آله با عده و تشکیلات زیادی برای مباهله بیرون می‌آید، چون این عده‌ی معدود را با دور پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کردند، پرسیدند: اینان چه ارتباطی با محمد دارند؟ گفتند: آنان محبوب‌ترین اشخاص نزد او هستند. این در حالی بود که نصارا از قبل به یکدیگر گفته بودند اگر محمد با یاران و اصحاب خود به میدان مباهله بیاید بر باطل است و اگر با فرزندان و جگرگوشه‌هایش بیاید بر حق؛ زیرا معلوم می‌شود خیلی به خود اطمینان دارد. در این هنگام «شرحبیل بن وداعه» که از دانایان روسای نجران بود، به یاران خود گفت: «به خدا قسم! من صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند بخواهند کوه‌ها را از جای خود برکند، حتما انجام می‌شود. بترسید و مباهله نکنید. هیچ کس با پیامبری از پیامبران مباهله ننمود مگر آن که هلاک شد و اگر مباهله کنیم یک نفر از [صفحه ۱۲۶] نصارای نجران باقی نمی‌ماند، از من بشنوید و این مرتبه مرا اطاعت کنید». این بیانات همراه با هیبت رسول صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت در آنان مؤثر افتاد و اضطراب عجیبی سراپای وجودشان را فراگرفت، فورا کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و تقاضای ترک مباهله و بنای صلح و قبول جزیه را گذاردند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عذاب، سایه‌ی شوم خود را بر نمایندگان مردم نجران گسترده بود و اگر لعن و نفرین می‌کردند، مسخ می‌شدند و در آتشی که در بیابان برافروخته می‌شد، می‌سوختند و دامنه‌ی عذاب به سرزمین «نجران» کشیده می‌شد». از عایشه نقل شده که: روز مباهله، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چهار تن همراه خود را زیر عبای مشکی رنگی وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا). [۲۳۳] . من این داستان را کمی مفصل آوردم چون این سرگذشت و مفاد آیه‌ی مباهله علاوه بر این که سند همیشگی حقانیت اسلام است، گواهی روشن و زنده بر فضیلت «اصحاب کساء» به ویژه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌باشد؛ زیرا در این آیه، علی علیه‌السلام نفس رسول صلی الله علیه و آله خوانده شده است. و به همین دلیل در جریان خواندن سوره‌ی برائت در حج، جبرییل نازل می‌شود و به رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید: این سوره را یا خود باید بخوانی یا کسی که از «نفس» و جان توست. و اگر هیچ فضیلتی نبود مگر همین واقعه، برای عظمت علی علیه‌السلام کافی بود. [۲۳۴] . [صفحه ۱۲۷] اهمیت و فضیلت مباهله تا آنجاست که امام علی علیه‌السلام در احتجاج با ابوبکر به عنوان یکی از مهم‌ترین فضایل خود از آن یاد می‌کند. [۲۳۵] امام رضا علیه‌السلام نیز در برابر مأمون آنجا که از حضرت می‌خواهد تا بزرگترین فضیلتی را که در

قرآن برای علی علیه‌السلام آورده شده است، مطرح کند، آیه‌ی مباهله را قرائت می‌کند. [۲۳۶] . [صفحه ۱۲۸]

حدیث ثقلین

این حدیث از احادیث متواتر و مورد اتفاق محدثان شیعه و سنی است [۲۳۷] و آن را ۳۴ نفر از اصحاب پیامبر به طرق گوناگون روایت کرده‌اند. [۲۳۸] مرحوم میر حامد حسین هندی در کتاب عظیم خود «عبقات الانوار»، بخشی را در مورد اسناد و دلالت این حدیث شریف اختصاص داده که در ۶ مجلد به چاپ رسیده است. وی این حدیث را از ۱۸۷ نفر از علمای بزرگ اهل سنت که آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند نقل می‌کند. [۲۳۹] اخیرا نیز در «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیهٔ» زیر نظر مفتی اعظم مصر و دانشگاه الازهر، رساله‌ای درباره‌ی این حدیث و صحت سند آن منتشر شده است و بر خلاف تصور برخی، در هیچ یک از کتاب‌های معتبر اهل سنت کلمه‌ی «سنتی» وجود ندارد. [صفحه ۱۲۹] ابن‌حجر می‌گوید: پیامبر همواره در جاهای مختلف، نظر مردم را به همبستگی کتاب و عترت جلب می‌نمود. چه در روز «عرفه» و «غدیر» و چه پس از بازگشت از طائف و چه حتی در بستر بیماری در آخرین روزهای حیات مبارکش. [۲۴۰] . حاکم در مستدرک خود نقل می‌کند که پیامبر در روزهای آخر عمرش با حالت تب و بیماری به مسجد آمد و ضمن ایراد خطبه و هشدارهایی، یک بار دیگر حدیث ثقلین را تکرار فرمود. «انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر. کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». [۲۴۱] . [صفحه ۱۳۰]

سد ابواب

حدیث «سد ابواب الا بابه» از احادیث متواتر دیگری است که در فضیلت علی علیه‌السلام است و در همان سال اول هجرت تحقق یافت و تمامی سیره نویسان داستان آن را این گونه نوشته‌اند که. پس از هجرت به مدینه و ساختن مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب، خانه‌های خود را در اطراف آن ساختند و هر کدام از خانه‌ها دری به مسجد داشت که از همان درها وارد مسجد می‌شدند. روزی جبرییل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خدایت امر کرده همگان باید درهای خصوصی به سوی مسجد را ببندند، مگر علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام. سبط الجوزی می‌نویسد: «این عمل سر و صدایی در میان برخی پدید آورد و گمان کردند این استثنا از جنبه‌ی عاطفی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را گرد آورد. آن گاه برای روشن شدن [صفحه ۱۳۱] اذهان خطبه‌ای ایراد نموده و فرمود: من از جانب خود هرگز دستور بازماندن و بسته شدن دری را نداده‌ام، بلکه این امری بود از جانب خدا ومن هم از آن پیروی کردم». [۲۴۲] . این حدیث آن چنان پر اهمیت است که عمار در مسجد پیامبر با بهره جستن از آن بر ابوبکر احتجاج کرد. او سه فضیلت از فضایل علی را برشمرد که نخستین آن همان داستان سد ابواب بود و آن دو دیگر، یکی همسری زهرا و دیگری گفته‌ی رسول «انا مدینهٔ العلم و علی بابها فمن اراد الحکمهٔ فلیأت من بابها». [۲۴۳] . [صفحه ۱۳۲]

علی در روایات اهل سنت

مرادم دیگر فضایل علی علیه‌السلام است از داستان یوم الانذار «هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم» [۲۴۴] گرفته تا جنگ احزاب «ضربهٔ علی یوم الخندق افضل من عبادهٔ الثقلین» [۲۴۵] و خیبر «لا عطین الرایهٔ غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار» [۲۴۶] تا قرائت سوره‌ی برائت «لا ینبغی لاحد ان یبلغ هذا الامر رجل من اهلی» [۲۴۷] و آیات ولایت (انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوهٔ و یؤتون الزکاهٔ و هم راکعون)، [۲۴۸] تطهیر (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل

البیت و یطهرکم تطهیرا)، [۲۴۹] . [صفحه ۱۳۳] تبلیغ (یـا ایها الرسول بلغ ما انزل علیک من ربک) [۲۵۰] و... تا احادیث سفینه «الا ان مثـل اهل بیتی کمثل سـفینهٔنوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»، [۲۵۱] مؤاخاهٔ، [۲۵۲] وصیت، لافتی الا علی، کساء، طیر مشوی، تزویج علی، رد الشـمس، اثنی عشـر خلیفهٔ و... به ناچار از توضـیح این همه می گذرم که توضیح هر یک و ارایه‌ی مصادر و منابع آن‌ها نوشـته‌ی مسـتقلی می‌طلبـد. از این رو تنها به فهرست برخی از آیات و احادیثی که در شأن و فضایل علی علیه‌السـلام تنها در کتب اهل سنت آمده، می‌پردازم چون نقل همه‌ی آن‌ها [۲۵۳] خارج از مقصوداین نوشته است. ۱. آیه‌ی ولایت (انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوهٔ و یؤتون الزکاهٔ و هم راکعون) (مائده، ۵۵) ۲. آیه‌ی تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک) (مائده، ۶۷) ۳. آیه‌ی تطهیر (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) (احزاب، ۳۳) [صفحه ۱۳۴] ۴. آیه‌ی مودهٔ (قـل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی) (شوری، ۲۳) ۵. آیه‌ی (من یشـری نفسه) (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله) (بقره، ۲۰۷) ۶. آیه‌ی مباهله (قل تعالوا ندع أبنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسـنا و انفسـکم ثم نبتهل فنجعل لعنـهٔ الله علی الکـاذبین) (آل‌عمران، ۶۱) ۷. آیـه‌ی (فتلقی آدم) (فتلقی آدم مـن ربه کلمـات) (بقره، ۳۷) ۸. آیه‌ی (انی جاعـل) (انی جاعلـک للنـاس اماما قال و من ذریتی) (بقره، ۳۷) ۹. آیه‌ی ود (ان الـذین امنوا و عملوا الصالحات سـیجعل لهم الرحمن ودا) (مریم، ۹۶) ۱۰. آیه‌ی هادی (انما انت منـذر و لکل قوم هاد) (رعـد، ۷) ۱۱. آیه‌ی سؤال (وقفوهم انهم مسؤولون) (صافـات، ۲۴) ۱۲. آیه‌ی (لحن القول) (محمـد، ۳۰) ۱۳. آیه‌ی مسـابقه (والسـابقون السابقون اولئک المقربون) (واقعه، ۱۰) ۱۴. آیه‌ی (سـقایهٔ الحاج) (اجعلتم سقایـهٔ الحـاج و عمارهٔ المسـجد الحرام... ان الله عنـد اجر عظیم) (توبه، ۱۹) [صـفحه ۱۳۵] ۱۵. آیه‌ی مناجـاهٔ (یا ایها الـذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقـدموا بین یـدی نجویکم صدقهٔ ذلک خیر لکم و اطهر) (مجادله، ۱۲) ۱۶. آیه‌ی (علی مـاذا بعث الانبیا) (و اسأل من ارسـلنا من قبلک من رسـلنا) (زخرف، ۴۵) ۱۷. آیه‌ی (اذن واعیـهٔ) (و تعیهـا اذن واعیـهٔ) (الحاقه، ۱۲) ۱۸. آیه‌ی صـدق (والذی جاء بالصـدق و صـدق به) (زمر، ۳۳) ۱۹. آیه‌ی نصـر (هو الـذی أیدک بنصـره و بالمؤمنین) (انفال، ۶۲) ۲۰. آیه‌ی (من اتبعـک) (یا ایها النـبی حسـبک الله و من اتبعـک) (انفـال، ۶۴) ۲۱. آیـه‌ی محبت (فسـوف یـأتی الله بقـوم یحبهم و یحبـونه) (مائـده، ۵۴) ۲۲. آیه‌ی صـدیقون (والـذین آمنوا بالله و رسـله اولئک هم الصدیقون) (حدید، ۱۹) ۲۳. آیه‌ی (الـذین ینفقون) (والـذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیهٔ) (بقره، ۲۷۴) ۲۴. آیه‌ی (الصلاهٔ علی النبی صلی الله علیه و آله) (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنـوا صـلوا علیه و...) (احزاب، ۵۶) [صـفحه ۱۳۶] ۲۵. آیـه‌ی (مرج البحرین) (مرج البحرین یلتقیـان) (الرحمن، ۱۹) ۲۶.آیه‌ی (علم الکتاب) (و من عنـده علم الکتاب) (رعد، ۴۳) ۲۷. آیه‌ی (یوم لا یخزی) (یوم لا یخزی الله النبی والـذین آمنوا معه) (تحریم، ۸) ۲۸. آیه‌ی (خیر البریه) (ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه) (بینه، ۷) ۲۹. آیه‌ی (هو الذی خلق) (و هو الذی خلق من المـاء بشـرا فجعله نسبا و صـهرا) (فرقان، ۵۴) ۳۰. آیه‌ی (الصـادقین و الراکعین) (کونـوا مع الصـادقین) (توبه، ۱۱۹)، (و راکعـوا مع الراکعیـن) (بقره، ۴۳) ۳۱. آیه‌ی (اخوانـا علی سـرر) (اخوانـا علی سـرر متقابلین) (حجر، ۴۷) ۳۲. آیه‌ی میثـاق (و اذ أخـذ ربـک من بنی‌آدم من ظهـورهم ذریتهم و اشـهدهم علی انفسـهم) (اعراف، ۱۷۲) ۳۳. آیه‌ی (صالـح المؤمنین) (و صالـح المؤمنین) (تحریم، ۴) ۳۴. آیه‌ی اکمال (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی) (مائـده، ۵) ۳۵. آیه‌ی نجم (والنجم اذا هوی) (نجم، ۱) [صفحه ۱۳۷] ۳۶. آیه‌ی (افمن کان مؤمنا) (افمن کان مؤمنا کمن کان فاسـقا لا یسـتوون) (سجده، ۱۸) ۳۷. آیه‌ی شاهد (افمن کان علی بینهٔ من ربه و یتلوه شاهـد منه) (هود، ۱۷) ۳۸. آیه‌ی (الاسـتواء علی السوق) (فاستوا علی سوقه) (فتح، ۲۹) ۳۹. آیه‌ی (یسقی بماء واحد) (یسـقی بماء واحد) (رعد، ۴) ۴۰. آیه‌ی (من المؤمنین الرجـال) (من المؤمنین رجـال صـدقوا مـا عاهـدوا الله علیه) (احزاب، ۲۳) ۴۱. آیه‌ی (ثم اورثنا الکتاب) (ثم اورثنا الکتاب الـذین اصـطفینا من عبادنا) (فاطر، ۳۲) ۴۲. آیه‌ی اتبـاع (انا و من اتبعنی) (یوسف، ۱۰۸) ۴۳. آیه‌ی (من العـالم) (أفمن یعلم ان مـا انزل الیـک من ربـک الحق) (رعـد، ۱۹) ۴۴. آیه‌ی (احسب النـاس) (الم. احسب النـاس ان یترکوا یقولوا آمنـا و هم لا یفتون) (عنکبوت، ۲) ۴۵. آیه‌ی (شاقـهٔ النبی صـلی الله علیه و آله) (و شـاقوا الرسول من بعـد ما تبین لهم

الهدی) (محمد، ۳۲) ۴۶. آیه‌ی (صاحب الفضیلة) (و یؤت کل ذی فضل فضله) (هود، ۳) [صفحه ۱۳۸] ۴۷. آیه‌ی (ذم من کذب النبی فی علی) (فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق) (زمر، ۳۲) ۴۸. آیه‌ی (التوکل علیه تعالی) (و قالوا: حسبنا الله و نعم الوکیل) (العمران، ۱۷۳) ۴۹. آیه‌ی (کفایته تعالی) (و کفی الله المؤمنین القتال) (احزاب، ۲۵) ۵۰. آیه‌ی (لسان الصدق) (و جعل لی لسان صدق فی الاخرین) (شعراء، ۸۴) ۵۱. آیه‌ی (التواصی بالصبر) (و تواصوا بالصبر) (عصر، ۲) ۵۲. آیه‌ی سابقون (والسابقون الاولون) (توبه، ۱۰۰) ۵۳. آیه‌ی بشارة (و بشر المخبتین... و مما رزقناهم ینفقون) (حج، ۳۴) ۵۴. آیه‌ی (من سبقت لهم منا الحسنی) (انبیاء، ۱۰۱) ۵۵. آیه‌ی تأذین (فأذن مؤذن) (اعراف، ۴۳) ۵۶. آیه‌ی (من جاءبالحسنة) (انعام، ۱۶۰) ۵۷. آیه‌ی (الدعوة للولایة) (اذا دعاکم لما یحییکم) (انفال، ۲۴) [صفحه ۱۳۹] ۵۸. آیه‌ی (فی مقعد صدق) (فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر) (قمر، ۵۵) ۵۹. آیه‌ی (کون علی شبیها بعیسی) (و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون) (زخرف، ۵۷) ۶۰. آیه‌ی (الامة الهادیة) (و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون) (اعراف، ۸۱) ۶۱. آیه‌ی (تراهم رکعا) (تراهم رکعا سجدا) (فتح، ۲۹) ۶۲. آیه‌ی (ایذاء المؤمنین) (والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا) (احزاب، ۵۸) ۶۳. آیه‌ی (اولوا الارحام) (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین) (احزاب، ۶) ۶۴. آیه‌ی بشارة (و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق) (یونس، ۲) ۶۵. آیه‌ی اطاعة (اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (نساء، ۵۹) ۶۶. آیه‌ی (الاذان فی یوم الحج الاکبر) (و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر) (توبه، ۲) ۶۷. آیه‌ی (حسن الماب) (طوبی لهم و حسن ماب) (رعد، ۲۹) ۶۸. آیه‌ی انتقام (فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون) (زخرف، ۴۱) [صفحه ۱۴۰] ۶۹. آیه‌ی (الامر بالعدل) (هل یستوی هو و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم) (نحل، ۷۶) ۷۰. آیه‌ی (سلام علی الیاسین) (سلام علی الیاسین) (صافات، ۱۳۰) ۷۱. آیه‌ی (من اوتی کتابه) (فاما من اوتی کتابه بیمینه) (الحاقه، ۱۹) ۷۲. آیه‌ی اخوة (و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین) (حجر، ۴۷) ۷۳. آیه‌ی (لیغیظ بهم الکفار) (یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار) (فتح، ۲۹) ۷۴. آیه‌ی (ام یحسدون) (ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله) (نساء، ۲۹) ۷۵. آیه‌ی نور (کمشکاة فیها مصباح) (نور، ۵۳) ۷۶. آیه‌ی (و لا تقتلوا) (و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما) (نساء، ۲۹) ۷۷. آیه‌ی (وعد الله للمؤمنین) (وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما) (فتح، ۲۹) ۷۸. آیه‌ی استرجاع (الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون، اولئک علیهم صلوات من ربهم و حرمة و اولئک هم المهتدون) (بقره، ۱۵۷) [صفحه ۱۴۱] ۷۹. آیه‌ی (سؤال اهل الذکر) (فاسئلوا اهل الذکر) (نحل، ۴۳) ۸۰. آیه‌ی (عم یتسائلون) (عم یتسائلون عن النبا العظیم) (نبا، ۱ و ۲) ۸۱.سوره‌ی (هل اتی) رجوع شود به ص ۱۸۴ نهج الحق. ۸۲. سوره‌ی والعادیات رجوع شود به ص ۱۹۳ نهج الحق ۸۳. سوره‌ی والعصر رجوع شود به ص ۱۹۹ نهج الحق ۸۴. نزول کرائم القرآن فی علی (علیه‌السلام) (فی مسند احمد بن حنبل قال ابن‌عباس. ما فی القرآن آیة الا و علی رأسها و قائدها و شریفها و امیرها و لقد عاتب الله اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فی القرآن و ما ذکر علیا الا بخیر. و عن ابن‌عباس. ما نزل آیة و فیها (یا ایها الذین آمنوا) الا و علی رأسها و امیرها). این‌ها آیاتی است که فقط از طریق اهل سنت نقل شده و بعضی از آن‌ها متواتر و بعضی دیگر مشهور است و البته همان گونه که اشاره شد، تمامی آیات نیست؛ زیرا تمامی آیات هم چنان که پیش‌تر آوردم، خیلی بیش از این‌ها است. شایسته است به برخی از آن چه در مورد تعیین امامت علی علیه‌السلام در روایت‌ها و کتاب‌های معتبر اهل سنت آمده است، نیز به طور خلاصه اشاره شود. ۱. حدیث (کون علی نورا بین یدی الله تعالی) «قال رسول‌الله. کنت انا و علیا نورا بین یدی الله قبل ان یخلق ادم باربعة عشر الف عام، [صفحه ۱۴۲] فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جز أین فجزءانا و جزء علی». ۲. حدیث خلافة «لما نزل (وانذر عشیرتک الاقربین) جمع النبی صلی الله علیه و آله من اهل بیته ثلاثین... ثم قال لهم... و یکون خلیفتی و یکون معی فی الجنة؟ فقال علی: انا» ۳. حدیث وصیة «قال سلمان یا رسول‌الله من وصیک؟ قال؟... علی ابن ابی‌طالب» ۴. حدیث (من احب اصحابک) «قال ابوذر. دخلنا علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله فقلنا: من احب اصحابک الیک؟ و ان کان امر کنا معه و ان کان نائبة کنا من دونه؟ قال: هذا علی اقدمکم سلما و اسلاما» ۵.

حدیث (لکل نبی وصی و وارث) «قال النبی صلی الله علیه و آله لک نبی وصی، و وارث ان وصیی و وارثی علی بن ابی‌طالب» ۶. حدیث (قرائة سورة برائة) «ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله بعث براءة مع ابی‌بکر الی اهل مکة... ولکن جبرائیل جاءنی و قال: لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک» ۷. حدیث مناجاة «ان فی کتاب الله آیة ما عمل بها احد قبلی و لا یعمل بها احد بعدی و هی (یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول) و بی خفف الله تعالی عن هذه الامة فلم تنزل فی احد من بعدی». ۸. حدیث مباهلة «انه لما اراد المباهله لنصاری نجران احتضن الحسین و اخذ بید الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی یمشی خلفها و هو یقول لهم. اذا دعوت فامنوا» [صفحه ۱۴۳] ۹. حدیث منزلة «قال النبی... اما ترضی ان اکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» ۱۰. حدیث (انی دافع الرایة غدا) «انی دافع الرایة غدا الی رجل یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله له» ۱۱. حدیث (برز الایمان) «لما برز علی الی عمرو بن عبدود فی غزوة الخندق و قد عجز عنه المسلمون قال النبی: برز الایمان کله الی الشرک کله» ۱۲. حدیث (سد الابواب الا بابه) «ان النبی امر بسد الابواب الا باب علی...» ۱۳. حدیث مؤاخاة «... فقال صلی الله علیه و آله انما ترکتک لنفسی انت اخی و انا اخوک فان ذکر احد فقل: انا عبدالله و اخو رسوله لا یدعیها بعدک الا کذاب» ۱۴. حدیث (ان علیا منی) «ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی، لا یؤدی عنی الا انا او علی» ۱۵. حدیث (ان فیک مثلا من عیسی) «ان فیک مثلا من عیسی، ابغضه الیهود حتی اتهموا امه، و احبه النصاری حتی انزلوه المنزل الذی لیس باهل» ۱۶. حدیث (لا یحبک الا مؤمن) «ان النبی قال: لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق» ۱۷. حدیث (خاصف النعل) «ان رسول الله قال: ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله... ولکنه [صفحه ۱۴۴] خاصف النعل و کان علی یخصف نعل رسول‌الله صلی الله علیه و آله فی الحجرة عند فاطمة» ۱۸. حدیث طائر «کان عند النبی صلی الله علیه و آله طائر قد طبخ له، فقال: اللهم ائتنی باحب الناس الیک یأکل معی، فجاء علی فاکل معه» ۱۹. حدیث (انا مدینة العلم) «قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله انا مدینة العلم و علی بابها» ۲۰. حدیث ایذاء «ان النبی صلی الله علیه و آله قال: من آذی علیا فقد آذانی ایها الناس من آذی علیا بعث یوم القیامة یهودیا او نصرانیا» ۲۱. حدیث (تزویج علی صلی الله علیه و آله) «ان ابابکر و عمر خطبا الی رسول‌الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام فقال انها صغیرة فخطبها علی فزوجها منه» ۲۲. حدیث (اجلس یا اباتراب) «ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله دخل علی ابنته فاطمة... و یقول: «اجلس یا اباتراب» مرتین». ۲۳. حدیث کساء (نهج الحق، ص ۲۲۸) ۲۴. حدیث (کسر الاصنام و رد الشمس) «ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله حمل علیا حتی کسر الاصنام من فوق الکعبة» «و انه ردت له الشمس بعد ما غابت حیث کان النبی نائما علی حجره و دعا له بردها لیصلی العصر فردت له» ۲۵. حدیث (الحق مع علی) «عن النبی صلی الله علیه و آله قال: رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار» «و روی عن الجمهور من [صفحه ۱۴۵] عدة طرق عن عایشة: ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال: الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» ۲۶. حدیث ثقلین «خطبنا رسول‌الله... و انی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به، فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال: و اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی» ۲۷. حدیث أمان «قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهل بیتی امان للارض فاذا ذهب اهل بیت ذهب اهل الارض» ۲۸. حدیث (اثنی عشر خلیفة) «قال النبی صلی الله علیه و آله لا یزال امر الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش» ۲۹. حدیث (لافتی الا علی) «ان منادیا من السماء نادی یوم احد: «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی» (و روی انه نادی به یوم بدر) ۳۰. حدیث (لا یزال علی هدی) «قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله یا عمار ان علیا لا یزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی و طاعتی من طاعة الله تعالی» و بسیاری از احادیث دیگر از شمارش خارج است و اگر به این‌ها اضافه کنیم فضایل نفسانی علی علیه‌السلام را از «علم»، «رجوع صحابه به او»، «اخبار از غیب»، «شجاعت»، «کرامت»، «حسن خلق»، «حلم»، «صبر»، «استجابت دعا»، «عبادت»، «جهاد» و نیز روایاتی که دلالت دارد بر «محبت علی» و این که او«صاحب حوض»، [صفحه ۱۴۶] «لواء»، «صراط» و «اذان» است، به راستی که قابل شمارش نخواهد بود. از این رو ابن‌عباس به کسی که از فضایل و

مناقب بی کران علی علیه‌السلام در شگفت بود و مدعی شمارش سه هزار فضیلت برای علی علیه‌السلام بود، گفت: سی هزار به حقیقت نزدیک‌تر است [۲۵۴] و عمر همواره می گفت: «لولا علی لهلک عمر» [۲۵۵] و «ان علیا کما ذکرت و فوق ما وصفت». [۲۵۶] . به هر حال «در خانه اگر کس است یک حرف بس است» [۲۵۷] چه رسد به یک دنیا حرف. (ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید). [۲۵۸] . [صفحه ۱۴۷]

چلچراغ

مقصود این است که شاید بتواند چهل یاور برای علی علیه‌السلام فراهم کند، چون از علی علیه‌السلام شنیده بود که اگر چهل یاور داشتم در خانه نمی‌نشستم و حقم را می گرفتم [۲۵۹] . و ملاک قیام نیز همین وجود ناصر است. «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...». [۲۶۰] . آن جا که یارانی هستند باید قیام کرد و به پا خاست و آن جا که نیستند باید صبر کرد و آنان را ساخت و منتظر فرصت مناسب نشست. از همین رو رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام وصیت کرده بود که: «اگر یارانی یافتی بجنگ و گرنه بیعت کن و جان خود را حفظ کن». [۲۶۱] و در حقیقت با ساختن یارانی، مترصد فرصت باش. [صفحه ۱۴۸] همین جا این را بگویم که اگر علی علیه‌السلام بیعت کرد، دو هدف عمده را تعقیب می‌نمود. یکی حفظ جان خودش به عنوان ولی الله حجت خدا (که قبلا به آن اشاره شد) [۲۶۲] و دیگری، حفظ وحدت مسلمانان و اساس اسلام. در این باره خودش می گوید: قسم به خدا! اگر نمی‌ترسیدم که شکاف عمیق میان مسلمانان ایجاد شود و کفر بازگشت کند و دین ضایع شود، من غیر از این عمل می کردم. [۲۶۳] . و نیز می گوید: خوب می‌دانید که من از همه کس به خلافت شایسته‌ترم و به خدا سوگند تا هنگامی که اوضاع مسلمانان به راه باشد و در هم نریزد و غیر از من به دیگری ستم نشود هم چنان ساکت خواهم بود. [۲۶۴] . در کلام دیگری نیز تصریح می کند به این که: اگر از حقم دست کشیدم به خاطر خوف از ارتداد و بازگشت مردم از دینشان بود [۲۶۵] و کسی که دستی در تاریخ اسلام داشته باشد، می داند که تنها صبر علی علیه‌السلام آن هم با تیغی در چشم و استخوانی در گلو، بود که توانست اسلام را حفظ کند؛ [۲۶۶] زیرا بنای منافقان این بود که به هر قیمتی [صفحه ۱۴۹] به ریاست برسند، دیگر مهم نبود که بر جماعتی مسلم یا کافر، و در این راه با هم، پیمان بسته بودند و از هیچ کاری، و به راستی از هیچ کاری دریغ نداشتند. از قتل و ترور و ضرب و شتم گرفته تا ادعای ارتداد و بازگشت به جاهلیت. آن چه مهم بود ریاست بود و بیرون بردن خلافت از نسل رسول و بیت وحی. با صبر و نرمش بزرگ علی علیه‌السلام، ریاست دینی را که سهل‌تر بود برگزیدند و هر جا که آن را مخالف با اهداف و هوس‌های خود یافتند، به بهانه‌ی اجتهاد در برابر آن می‌ایستادند. و این صبر علی علیه‌السلام چه قدر بزرگ و با شکوه است، صبر با تیغی نه در پا، که در چشم و استخوانی فرورفته در حلق، که با نبود یاور و نبود تحمل در توده و در مقابل نفاقی ریشه‌دار و باندی مسلح و خطرناک، برای حفظ رسالت چاره‌ای جز دست کشیدن ظاهری از خلافت نیست؛ زیرا گره‌های کوررانه با دندان که با حلم می‌توان باز کرد و درهای بسته را نه با مشت که با کلیدش می‌توان گشود. باید صبر کرد و حلیم بود و یار ساخت و به انتظار روز موعود نشست گرچه بیست و پنج سال به طول انجامد. [صفحه ۱۵۰]

حصن

مرادم همان حفظ جان علی علیه‌السلام و دفاع بی‌امان زهرا علیهاالسلام از او است. پس از آن که سران کودتا، علی علیه‌السلام را به بیعت فراخواندند، او خودداری کرد [۲۶۷] و فرمود: «سبحان الله! چه زود به رسول خدا دروغ بستید. ابوبکر و اطرافیانش خوب می‌دانند که خدا و رسولش غیر از من کسی را به جانشینی برنگزیدند و این عنوان تنها زیبنده‌ی من است». [۲۶۸] ابوبکر به اشارت عمر، [۲۶۹] فرمان هجوم به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام- این آخرین سنگر ولایت- را داد و به عمر گفت. با جماعتی به خانه زهرا

علیهاالسلام برو و همه را برای [صفحه ۱۵۱] بیعت به این جا بخوان و چنان چه علی علیه‌السلام سر باز زد با او بجنگ [۲۷۰] و به زور و شدت هر چه تمام، نزد من بیاورش. [۲۷۱] . عمر که مدتها در انتظار چنین روزی بود و بدون کشته شدن علی علیه‌السلام کار را تمام شده نمی‌دید؛ [۲۷۲] بی درنگ با توده‌ای از آتش [۲۷۳] و جماعتی از منافقان و آزاد شده‌های قریش [۲۷۴] به طرف خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام- همان که جبرییل و رسول نیز بدون اذان داخل نمی‌شدند- هجوم [۲۷۵] برد و نعره برآورد. به خدا قسم! اگر برای بیعت بیرون نیایید، خانه را با اهلش به آتش خواهم کشید. یکی باتعجب گفت: فاطمه در خانه است! عمر جواب داد: حتی اگر او باشد. [۲۷۶] . زهرا علیهاالسلام تا صدای نعره شنید، با عجله به طرف درب خانه رفته و آن را محکم بست [۲۷۷] و از همان جا [۲۷۸] به دفاع از علی علیه‌السلام برخاست و بر آن جماعت گمراه [۲۷۹] . [صفحه ۱۵۲] برآشفت و عمر را عتاب کرد: آیا از خدا پروا نداری؟ [۲۸۰] وای بر تو! این چه جرأت و جسارتی است که به خدا و رسولش کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی نسل رسول را نابود و نور خدا را خاموش کنی؟ [۲۸۱] به راستی آیا می‌خواهی خانه‌ی ما را به آتش بکشی [۲۸۲] و فرزندانم را بسوزانی؟ [۲۸۳] . عمر دوباره نعره برآورد: آری! مگر همان کنید که دیگران کردند. یا اطاعت یا آتش، انتخاب با شما است!!. [۲۸۴] . زهرا علیهاالسلام درشگفت از آن همه خباثت و نفاق با چشمی پر اشک ناله برآورد. ای پدر! ای رسول خدا، چه مصیبت‌هایی که از پسر خطاب و پسر ابی‌قحافه به ما نمی‌رسد! [۲۸۵] آن گاه به در تکیه داد و فریاد دادخواهی سر داد. ای مردم شما را به خدا و پدرم سوگند! دست از ما بکشید. آیا کسی نیست که به یاری ما برخیزد. [۲۸۶] . عمر هراسناک از بالا گرفتن احساسات مردم بلافاصله فریاد دادخواهی [صفحه ۱۵۳] زهرا علیهاالسلام را در نعره‌های خود گم کرد و فرمان داد، هیزم بیاورند. در دم بیت وحی در محاصره‌ی آتش درآمد. [۲۸۷] تو گویی هیزم‌ها از قبل گرد آمده بود.! زهرا علیهاالسلام بانگ برداشت: ای دشمن خدا، ای دشمن رسول، ای دشمن امیرالمؤمنین! [۲۸۸] اما گویا گوش‌ها کرند و چشمان کور و دل‌ها سنگ. صدای زهرا علیهاالسلام در سوزش هیزم‌ها و لهیب شراره‌ها گم شد. درب خانه در آتش کینه‌های سرشار می‌سوخت، و نزدیک بود خانه در هجوم شعله‌ها پنهان شود. دود غلیظی تمامی خانه را فراگرفت. [۲۸۹] عمر به درب نیم سوخته لگدی زد [۲۹۰] و زهرا را که سرپوش مناسبی نداشت، [۲۹۱] بین در و دیوار قرار داد [۲۹۲] . ناله‌ای آن چنان جانسوز به آسمان برخاست که عرشیان را به ضجه درآورد. یا ابتاه یا رسول‌الله! بنگر که با دخت محبوب تو چه می‌کنند!! آه ای فضه! مرا دریاب که به خدا سوگند فرزندی که در شکم داشتم کشته شد. [۲۹۳] . صحنه آن قدر دردآور و جانکاه بود که عده‌ای از مهاجمان با همه‌ی بی شرمی و سنگدلی‌شان، بیش از این طاقت نیاوردند و از همان جا بازگشتند. [۲۹۴] اما عمر و قنفذ [صفحه ۱۵۴] با تنی چند ماندند و به طرف علی علیه‌السلام هجوم بردند. [۲۹۵] زهرا علیهاالسلام با تمام توانش باز فریاد برآورد. ای پدر! ای رسول خدا! چه مصیبت‌هایی که از پسر خطاب. پسر ابی‌قحافه نکشیدیم. [۲۹۶] و با این که درد، توانش را برده و رمقش را گرفته بود، باز هم از پا ننشست، چون خوب می‌دانست اگر به علی علیه‌السلام دست بیابند تا خونش را نریزند آرام نمی‌نشینند و برای ریاست دو روزه‌ی دنیااز هیچ اقدامی دریغ ندارند. هنوز چند قدمی برنداشته بود که ناگهان تازیانه‌ای فرارفت و فروآمد و بر سینه‌ی آسمان خطی از خون کشید، و پنجه‌ای، پنجه‌ی آفتاب را به سیاهی کشاند و زمین را گلگون کرد. [۲۹۷] . دو گوشواره‌ای افتاده و یک میخ، بر آن چه گفتیم شاهدند. [۲۹۸] برخی از اصحاب اکنون راز بوسه‌های هماره‌ی رسول را بر سینه و صورت زهرا علیهاالسلام یافتند. [۲۹۹] . علی علیه‌السلام تا حال زهرا علیهاالسلام را این گونه دید، برق غیرت در چشم‌های خشمناکش [صفحه ۱۵۵] درخشید و چونان شیر غرید و خندق‌وار حمله برد. عمر را بلند کرد، بر زمین کوبید و بینی‌اش را به خاک مالید و بر سینه‌اش نشست و خواست کار را تمام کند که به یاد عهدش با رسول و سفارش او به صبر و بردباری افتاد و فرمود: ای زاده‌ی صهاک! قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری گرامی داشت، اگر مأمور به صبر و سکوت نبودم، می‌فهماندم که تو را توان این جسارت‌ها و جرأت این بی حرمتی‌ها نیست. [۳۰۰] عمر زیر پنجه‌های مرد خیبر و خندق دست و پا می‌زد، التماس می‌کرد و کمک می‌طلبید. جماعتی به کمکش شتافتند [۳۰۱] و او را رهانیدند و علی-

ایـن غیرت حـق- را که به گفته‌ی سـلمان می‌تـوانست بـا نیم‌نگـاهی زمین و زمـان را در هم پیچیـد و هستی‌شـان را بگیرد، [۳۰۲] به محاصـره درآوردند و ریسـمان به گردنش انداخته و با شدت هر چه بیشتر می‌کشیدند. [۳۰۳] . زهرا علیهاالسـلام گرچه درد، رمقش را برده و از پـایش انـداخته، امـا او آموزگـار شـهادت بـود، و خود به مـا آموخته بود که حیـات آدمی در گرو انتخـاب اوست و چه انتخابی بالاتر از کشته شدن در راه ولایت؟ [صفحه ۱۵۶] پس باید همین نیم رمق را هم در پای علی ریخت و تمامی هستی خود را با خـدا یک جا معامله کرد. این بود که بی درنگ خود را با همه جراحت و نقاهت از جا کند و بین علی و آن‌ها حائل کرد [۳۰۴] . که: به خـدا قسم! نمی‌گـذارم علی را ببریـد. ای وای بر شـما! چه زود به خـدا و رسولش خیـانت کردیـد. این است معنـای محبت به اهل‌بیت رسول و عمل به آن همه سفارش‌های او؟! [۳۰۵] . به خدا قسم ای زاده‌ی خطاب! اگر بیم این نداشتم که بی گناهان گرفتار بلای الهی شوند، نفرین می‌کردم و آن گاه می‌یافتی که نفرین من تحقق می‌پذیرد. [۳۰۶] . هنوز کلامش را به آخر نرسانده بود که بار دیگر ناگهان صـفیر تازیانه‌ای، سینه‌ی آسمان را شکافت و با هم بر اندام شقایق خطی از خون کشید. [۳۰۷] عرش لرزید. بچه‌ها، زینبین و حسـنین، را می‌گویم، نزدیـک بود جـان دهنـد. خـدایا! فقـط تو می‌دانی بر اهل خانه چه گـذشت آن گاه که بر جای جای بوسه‌های رسول خطی از خون نشـست، که هیـچ زبانی را توان گفتن و هیـچ گوشـی را یارای شـنیدن نیست. زهرا علیهاالسـلام از پا افتاد، آخرین سـنگر ولایت برای دقایقی فروریخت. مشتی رجاله، علی علیه‌السـلام را کشان کشان به مسـجد بردند. هر که می‌دید بر حال علی علیه‌السـلام رقت می‌برد. [۳۰۸] . [صـفحه ۱۵۷] کوچه‌هـا از آدم نماها پر بود [۳۰۹] و همه برای دیدن ریسـمان بر گردن خورشـید و مظلومیت محض، گردن می‌کشـیدند. علی در راه رو به سوی پیـامبر کرد و همان گفت که هارون به برادرش موسـی در مقابل یهود بنی‌اسـرائیل گفت. یابن ام ان القوم استضـعفونی و کادوا یقتلوننی. [۳۱۰] . برادر! این قوم بر من مسـلط شدنـد و نزدیک است مرا بکشند. علی علیه‌السلام را به مسجد بردند. ابوبکر برای ایجاد رعب وهم محافظت از خود، در میان حلقه‌ای از مردان مسلح به سر می‌برد [۳۱۱] و عمر با شمشیر برهنه‌اش در کنار او ایستاده بود. [۳۱۲] علی علیه‌السلام تا چشمش به ابوبکر افتاد، نهیبی سخت برآورد. ای ابوبکر! چه زود کینه‌ات را بر اهـل‌بیت رسول آشـکار کردی؟ اصـلا به چه حقی مردم را به بیعت بـا خود وادار ساختی؟ مگر همین تو نبودی که در غـدیر به امر رسول بـا من بیعت کردی؟ گویا همین دیروز بود. [۳۱۳] به خدا قسم! اگر شمشیر در دستم بود [صفحه ۱۵۸] می‌دانستیـد که شـما را توان این جسارت‌ها نیست و به خدا قسم! اگر چهل یاور داشـتم، شـما را متفرق می‌کردم. خـدا لعنت کند آن جماعتی را که با من بیعت نمودند و آن گاه تنهایم گذاردند. [۳۱۴] . عمر فریاد برآورد از این سخنان بی اساس دست بردار! [۳۱۵] و به شمشیر برهنه‌اش تکیه داد و نعره زد. بیعت کن. علی علیه‌السلام فرمود: اگر نکنم؟ تو را خواهیم کشت! علی فرمود: در این صورت بنـده‌ی خدا و برادر رسول را کشـته‌اید. گفت: بنده‌ی خدا آری، اما برادر رسول را نه!! [۳۱۶] علی علیه‌السلام تا سه بار اقرار گرفت. [۳۱۷] عمر گفت تابیعت نکنی، رهایت نخواهیم کرد. [۳۱۸] علی علیه‌السلام فرمود: ای عمر از پستان خلافت نیک بدوش که سهمی از آن هم از آن خود تو و امروز امارت ابوبکر را محکم کن تا فردا به خودت پس دهد. [۳۱۹] آن گاه ادامه داد و با قاطعیت و صـلابت فرمود. به خدا سوگند! اگر با شـما غاصـبان بیعت کنم. [۳۲۰] . [صفحه ۱۵۹] علی علیه‌السلام در تمامی مدت نگاهش را به در دوخته بود و کلامش را طول می‌داد، گویا منتظر است تا شاید فرشـته‌ی نجاتش زهرا علیهاالسـلام، در رسد و او را از چنگال آنان برهاند. زهرای زخمی، زهرای خسته و تن به تاول نشسته، همین که از فریاد بچه‌ها و اشک‌های زینب و ام‌کلثوم که به صورتش می‌ریخت برای لحظه‌ای به هوش آمـد، بلافاصـله پرسـید: «این علی؟» فضه! علی کجاست و تا شـنید که او را مسـجد برده‌انـد، تـاب نیـاورد. گرچه توان ایسـتادنش نبود امـا علی را هم نمی‌توانست در چنگـال دشـمن تنهـا بگـذارد. بی درنگ به طرف مسـجد شـتافت. نمی‌دانم کدام توان او را این گونه بر پا نگه داشـته بود؟ همه‌ی فکرش علی علیه‌السلام بود، دردش هم درد خودش نبود، درد علی علیه‌السـلام بود. او خوب می‌دانست که اگر دیر برسد چه بسا دیگر هرگز امامش، علی علیه‌السـلام را نبیند. [۳۲۱] در راه نمی‌دانم چند بار، اما بارها از سـردرد نشست! فضه و زنان بنی‌هاشم [۳۲۲] . اطرافش را گرفته بودند. ناگهان تمامی نگاه‌ها به در

دوخته شد. هان، زهرا علیهاالسلام آمد و چه به موقع. با پیراهن رسول صلی الله علیه و آله بر سر، و دست حسنین در دست، [۳۲۳] اما با بالی شکسته و چشمی پر اشک. چندین بار صیحه زد، درد توانش را برده بود و گریه امانش نمی‌داد. دیده‌ها به اشک نشست. صدای هق هق گریه، مسجد را [صفحه ۱۶۰] برداشت. همه بر معصومیت زهرا علیهاالسلام و مظلومیت علی علیه‌السلام می گریستند. در و دیوار هم می گریست. ناگهان طنینی خدایی در فضای مسجد پیچید، گویا پیامبر است که سخن می گوید: «خلوا ان ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لانشرن شعری و لاضعن قمیص رسول‌الله علی رأسی و لاصرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناقة صالح باکرم علی الله منی و لا الفصیل باکرم علی الله من ولدی». [۳۲۴] . «رها کنید پسرعمویم را، قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاد اگر دست از وی برندارید سر خود برهنه کرده و پیراهن رسول خدا را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد برخواهم آورد و همه‌تان را نفرین می کنم. به خدا نه من از شتر صالح کم ارج‌ترم و نه کودکانم از بچه‌ی او کم قدرتر.» آن گاه دست حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را گرفته، به طرف قبر رسول صلی الله علیه و آله رفت تا این قوم پیمان شکن را نفرین کند. علی علیه‌السلام که در محاصره‌ی شمشیرها بود به سلمان گفت فاطمه را دریاب. گویی دو طرف مدینه را می‌نگرم که به لرزه درآمده است. به خدا قسم! اگر فاطمه علیهاالسلام سر خو دبرهنه کند و گریبان چاک دهد و در کنار قبر رسول علیهماالسلام نفرین و ناله کند، دیگر مهلتی برای مردم باقی نمی‌ماند و زمین همه‌ی آنان را در کام خود فرومی‌برد. سلمان سراسیمه خود را به زهرا علیهاالسلام رساند و گفت: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! خداوند پدرت را مایه‌ی رحمت جهانیان قرار داده است. از این مردم درگذر و [صفحه ۱۶۱] نفرین مکن. [۳۲۵] . زهرا علیهاالسلام فرمود: «یا سلمان! یریدون قتل علی و ما علی صبر فدعنی حتی اتی قبر ابی فانشرن شعری، و اشق جیبی و اصیح الی ربی». [۳۲۶] . «سلمان! چه جای صبر است؟! الان است که علی را بکشند! مرا رها کن تا کنار قبر پدرم روم و سر برهنه کرده و گریبان چاک دهم و به درگاه خدا نفرین کنم». دل شوره‌ای همه را گرفت. هنوز هم صدای گریه از هر طرف به گوش می‌رسید. دل‌ها کمی به نرمی گرایید، عاطفه‌هایی جوانه زد، احساساتی سرکشید، می‌رفت که جرقه‌ای احساسات متراکم را به انقلابی بکشاند و هستی منافقان را بسوزاند. ناگهان یکی فریاد زد: «ما ترید الی هذا»؛ [۳۲۷] ای ابوبکر، چه قصدی داری؟ آیا می‌خواهی عذاب نازل شود؟ ابوبکر زود دریافت که الان است که گردبادی برخیزد و طومارشان را درهم پیچد این بود که فورا از در سازش درآمد و تخفیف داد و موقتا از علی علیه‌السلام درگذشت و او را رها کرد، که جزاین چاره ای نداشت. زهرا علیهاالسلام نگاهی به شوی مظلوم خود کرد. کودکان خود را در آغوش پدر انداختند. مرد خیبر و خندق ریسمان را از گردن خود درآورد و نگاهی پر معنی به آن [صفحه ۱۶۲] جماعت مفلوک انداخت. آن گاه به سوی حصن حصین ولایت، و یگانه منجی و فدایی خود رفت. زهرا علیهاالسلام نگاهش را به او انداخت و آهی بلند بر این همه غربت و مظلومیت کشید و در حالی که از صبر او در شگفت بود، گفت: «روحی لروحک الفدا و نفسی لنفسک الوقاء، یا اباالحسن ان کنت فی خیر کنت معک و ان کنت فی شر کنت معک». [۳۲۸] . علی جان ای امامم! جانم فدایت و سپر بلایت. ای اباالحسن! همواره با توام، چه در خوشی‌ها و چه در سختی‌ها. آن گاه دست علی علیه‌السلام را گرفت و او را آرام به خانه برد. [۳۲۹] . «السلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم تبعث حیا». [صفحه ۱۶۳]

فدک

فدک [۳۳۰] . مقصود افشاگری‌های زهرا علیهاالسلام علیه ابوبکر در مسجد و در حضور مهاجران و [صفحه ۱۶۴] انصار است. اگر چه آن را «فدک» نامیدم. اما در این خطبه، فدک بهانه‌ای بیش نیست. همین است که در سراسر خطبه نامی از آن نیست و تمامیش در محکومیت و رسوایی خلفا، عظمت و رنج‌های رسول صلی الله علیه و آله، وصایت و فضایل علی علیه‌السلام، تکریم تحریک انصار و آگاهی و هشدار مردم است. بحث زهرا علیهاالسلام، بحث زمین نبود، که با توجه به پاسخ موسی بن جعفر علیه‌السلام به

مهدی عباسی، خلافت و وصایت رسول بود. [۳۳۱] . فدک؛ سند مظلومیت زهرا علیهاالسلام و اهل‌بیت و رسوایی و ننگ خلفا است. این خطبه معجزه‌ای باقی و نشانی جاوید از علم بی‌کران زهرا علیهاالسلام، و نمونه‌ای گویا و بی‌همتا از هشیاری و بیداری او است. فدک؛ ادعا نامه‌ای علیه همه‌ی نفاق‌ها و سیاسی‌ها و سستی‌ها و غفلت‌ها است. فدک؛ رمز قیام تاریخی شیعه است. فدک؛ درخشش نور در روز سیاهی زمین است. فدک؛ نگاهی بلند از قله‌ای ناپیدا است، آن چنان که حیات این سال‌ها، هنوز هم وام‌دار آن نگاه بلند است. فدک؛ بارش ابری سترگ از ستیغی ستبر است. تو گویی سبزی این سال‌ها هنوز هم [صفحه ۱۶۵] تتمه‌ی آن جویبار بلند است. فدک؛ فریاد العطش از لب‌هایی تشنه و گلویی خسته و پایی به تاول نشسته است. فدک؛ رهایی از قناعت انجمادها و پس کوچه‌های حقیر خلافت‌ها است. فدک؛ آذرخش فریادی است هم پای ضربت خندق. فدک؛ پیام‌آور ستیز و عصیان علیه تمامی تباهی‌ها و کژی‌ها است. فدک؛ پیام‌آور بیداری و سرشاری است. فدک؛ راز گل یاس است، فوران سبزاست، ابی زلال است. فدک؛ راز چشمه‌ی سرخ کربلا است. فدک؛ راز ایستادگی نخل است. فدک؛ ادعایی به وسعت همه‌ی زمین و همه‌ی اعصار است. فدک؛ رمز طهارت چشمه‌ی غدیر است. چشمه‌ای که می‌رفت تا در پس هجوم‌های خشن و پلشتی‌های سرشار، مدفون شود. فدک؛ نه حرف، که پاره‌های جگر سوخته بر مظلومیتی غریب است که بی محابا بر زمین ریخته می‌شود. فدک؛ تبارنامه‌ی قبیله‌ای است که حرف‌شان را با خون امضا کردند. مستانه در راه ولایت از همه چیز خود گذشتند و دامن کشان در راه این حق عظیم، سر باختند. بر سر قرارها و میثاق‌های الهی مردانه ایستادند و رضا و رضوان خدا را بر همه چیز ترجیح دادند. زهرا علیهاالسلام به بهانه‌ی غصب فدک (همان که رسول صلی الله علیه و آله برای تألیف قلوب و گرایش به علی علیه‌السلام، در اختیار بیت عترت قرار داده بود تا مرد میدان و محراب، عدالت و شمشیر، بتواند با آن کینه‌ها را پاک و دل‌ها را شاد گرداند؛ چون هیچ خانه‌ای از [صفحه ۱۶۶] قریش نمانده بود مگر آن که علی علیه‌السلام در راه خدا و رسولش، از آن سری گرفته بود) آن چنان مهیج و کوبنده، و مستدل و مبرهن، و محکم و قاطع، سخن گفت و خلیفه را رسوا، مردم را هشدار و انصار را تحریک کرد و با ناله‌ها و یاد رسول صلی الله علیه و آله از دیده‌ها اشک گرفت که آه از نهادها برآمد و ولوله‌ای در گرفت. جماعتی دست بر قبضه‌ها بردند و خلیفه‌ی بردبار و حلیم!! را واداشت هم چون فرعون در مقابل موسی که پس از گرفته شدن بهانه‌هایش به هوچی‌گری پرداخت، هوچی‌گری کند و هراسان و پریشان، زبان به دشنام گشاید و از بیم قیام مردم، به تهدید و تطمیع روی آورد و سرانجام به ننگ این رسوایی تن دهد. ابوبکر هرگز گمان نمی‌کرد زهرا علیهاالسلام این گونه از محکومیت آنان و اثبات علی علیه‌السلام بگوید و این گونه انصار را تحریک کرده و بر سر غیرت آورد.او گمانش این بود که زهرا علیهاالسلام بر زمین از دست رفته‌اش می‌نالد و این به نفع آنان خواهد بود. زیرا از یک سو، اهل‌بیت را در برابر مردم قرار داده بود- چون گفته بود فدک مال همه‌ی مسلمانان است- و از سوی دیگر سبب می‌شد به خاطر دفاع از این حق اقتصادی، حق مهم‌تر- غصب ولایت و وصایت رسول صلی الله علیه و آله- تحت الشعاع قرار گیرد و این هر دو به نفع آنان بود. اما غافل از این که، زهرای بیدار و مجاهد در آن فضای اختناق و وحشت از همین فرصت اندک، نهایت استفاده را خواهد برد و در حضور آن جماعت مرعوب و مهاجر و انصار، آن گونه او را محکوم و رسوا می‌کند که گرد زمانه هنوز هم نتوانسته آن را بزداید و از ننگ رسوایی آن بکاهد. تا آن جا که خلیفه هراسان به حربه‌ی عاجزان- دشنام و تهدید و تطمیع- متوسل می‌شود و سرانجام به شکست تن می‌دهد. اگر بنای اجمال و خوف اطناب نبود، تمامی آن خطبه را به تفصیل می‌آوردم و [صفحه ۱۶۷] نشان می‌دادم که چگونه زهرا علیهاالسلام با نفوذ معنوی، شخصیت بزرگ انسانی، آگاهی سیاسی و شناخت عمیقی که از روح و آرمان‌های اسلام دارد و نیز قدرت منطق و استدلال استوار خویش، با اثبات حقانیت علی علیه‌السلام، برصحت انتخاباتی که انجام شده است، خط بطلان می‌کشد و ننگ فریب خوردگان را، آشکار می‌سازد. و با برشمردن پیامدهای این شتاب‌زدگی سطحی و غافل‌گیری سیاسی، آنان را از آینده‌ی ناپایدار و تیره‌ی اسلام، بیم می‌دهد. و نشان می‌دهد که باید برای پیروزی- هر چند با امیدی ضعیف- کوشید. باید با نظام حاکم مبارزه کرد. اگر توانست آن را مغلوب سازد و اگر نتوانست، دست

کم محکوم؛ که اگر باطل را نمی‌توان ساقط کرد، می‌توان رسوا ساخت و اگر حق را نمی‌توان استقرار بخشید، می‌توان اثبات کرد، طرح نمود، به زمان شناساند و زنده نگاهداشت. دست کم مردم بدانند آن چه بر سر کار است، ناحق است و ظلم، و آن چه مطرود و شکست خورده و زندانی است، حق است و عدالت. با این حال به اشاره بگویم که برای درک عمیق‌تر و بهره‌ی بیشتر از این خطبه‌ی بلیغ و نورانی و تحلیل آن باید به سه نکته توجه کرد. کلام، مخاطبان و فضای سیاسی. جو حاکم بر مدینه. پیش‌تر از شرایط سیاسی و فضای اختناق پس از فوت رسول صلی الله علیه و آله و توطئه‌های باند نفاق- گرچه بر جمعیتی از مردم پوشیده بود- و... سخن گفتیم. اما مخاطبان چهار [۳۳۲] طیف و گروهند: ابوبکر، مهاجران، انصار و توده‌ی مردم. ابوبکر؛ و به همراه باند نفاق و قدرت. مهاجران؛ گروهی از اینان همراه باند نفاق، حسادت و کینه، گروهی حیران و [صفحه ۱۶۸] متأثر از شایعه‌ها و نیرنگ بازی‌ها و برخی ساده اندیش. انصار. با سابقه‌ای خوب- به همراه بعضی لغزش‌ها- و از دست دادن برخی از بزرگان خود هم چون سعد بن معاذ- که اگر بود چه بسا سقیفه‌ای نبود- اما اکنون نگران ریاست قریش و شکست‌شان در سقیفه- بنابراین زخمی و آماده‌ی انفجار- و دو دستگی- پس از خطبه‌ی ابوبکر در سقیفه- و رقابت و حسادت و سردمدارانی جاه‌طلب، و البته از همین‌ها جماعتی بی‌خبر- از ماهیت برخی مهاجرین- و متحیر- از فوت رسول صلی الله علیه و آله- و متأثر- از شایعات بی‌اساس و جعل احادیث دروغ- و مرعوب از باند کودتا و قبیله مسلح بنی‌اسلم- و با تمام این‌ها علاقه‌مند به اهل‌بیت رسول صلی الله علیه و آله و آماده‌ی روشنگری و انفجار. از همین‌ها چند نفری در سقیفه به حمایت از علی علیه‌السلام برخاستند، اما فریادشان با تزویر کودتاگران و حسادت و دو دستگی بین خودشان در گلو خفه شد. توده مردم؛ متشکل از بقیه‌ی طیف‌ها، اکثریتی بی تفاوت، تماشاگر صحنه، مرعوب، متحیر و بدون احساس مسؤلیت؛ و جماعتی از همین‌ها قریش و مؤلفة القلوبند به همراه حسادت و کینه‌های سرشار. زهرا علیهاالسلام، ابوبکر را رسوا و خوار و ذلیل می‌سازد سه گروه دیگر را علاوه بر آگاهی و بینش، مهاجرین را تذکر و توبیخ می‌دهد. انصار را تکریم و تحریک می‌کند و اکثریت بی تفاوت و خاموش و مؤلفة القلوب را تذکر، شکایت و سرزنش، در آخر هشدار می‌دهد و از غضب خدا و رسوایی آخرت برحذر می‌دارد. برای تحلیل این کلام، باید با توجه به مخاطبان و موانع و نیازهای هر یک و شرایط سیاسی، در نحوه‌ی آغاز و پایان خطبه، نوع گزینش واژگان و ارتباط فقرات آن تأمل و دقت شود. [صفحه ۱۶۹] باید اندیشید چرا زهرا علیهاالسلام طلیعه خطبه‌اش را حمد [۳۳۳] . و آن هم بر انعام [۳۳۴] . قرار می‌دهد و از نعمت‌های بی پایان الهی و عنایت‌های بی دریغ او می‌گوید و از آن چه که باعث دوام و افزونی این نعمت‌ها و عنایت‌ها است- شکر- یاد می‌کند. آن هم پس از آن که از قبل با ناله‌های جان‌سوز زهرا علیهاالسلام و یاد رسول صلی الله علیه و آله هم چون ابر باریده بودند و دل‌هاشان به نرمی گراییده بود و از قساوت‌ها فاصله گرفته بودند. آن گاه شهادت بر توحید و رسالت می‌دهد که ادامه توحید رسالت، است. در توحید، از حقیقت آن و مراتبش و قرار دادن ثواب و عقاب بر طاعت و معصیتش می‌گوید. و در رسالت، از عظمت و هدایت رسول صلی الله علیه و آله و گمراهی و ضلالت مردم می‌گوید و با اشاره به جایگاه ابدی و مقام رفیع او بر وی سلام می‌فرستد. [صفحه ۱۷۰] به راستی چرا شهادتین؟ و چرا بااین توضیحات؟ او چه هدف و مقصدی را در پی دارد که این گونه آغاز می‌کند و زمینه می‌چیند؟ آن گاه زهرا علیهاالسلام از ثقلین و دو امانت گران بهای رسول صلی الله علیه و آله (قرآن و عترت) می‌گوید که ادامه‌ی رسالت، امامت و ولایت است و از مسؤولیت خطیر همگان در قبال آن دو، یاد می‌کند. (انتم عباد الله نصب امره و نهیه و حملة دینه و وحیه و...). از عترت، خلافت، امامت، اطاعت و همراهی آنان با قرآن می‌گوید و با اشاره به عهد و پیمان خدا در حمایت از آنها [۳۳۵] و توضیح بیشتر آن را به ادامه‌ی سخن در هنگام گفت و گو از رسول صلی الله علیه و آله و رنج‌های او وا می‌گذارد، چون تمامی مقصود همین است. از کتاب به عنوان پشتوانه‌ی عترت، [۳۳۶] نور هدایت، راهنمای عمل، در بر گیرنده‌ی دلایل روشن، و حرام و حلال الهی یاد می‌کند. آن گاه به مواردی از آن چه در کتاب آمده، اشاره می‌کند و از پایه‌ها و بنیان‌های [۳۳۷] اسلام شروع می‌کند؛ از توحید، نماز، زکات و روزه برای رهایی از شرک، کبر، آلودگی و ریا، از حج و عدل،

برای تحکیم و استحکام دین و پیوند و ارتباط دل‌ها، از اطاعت و امامت اهل‌بیت برای رشته‌ی وفاق و مانع افتراق امت؛ از جهاد، صبر، امر به معروف، صله رحم و قصاص و... می گوید. و در نهایت به تقوا و خشیت و اطاعت امر و نهی پروردگار سفارش می کند. [صفحه ۱۷۱] تحلیل این گزینش‌های ایمان صلاة و... به همراه حکمت‌های آن و ارتباط و پیوند این همه با هم، به همراه این هشدارها و انذارها، ما را به بهره‌های بیشتری می‌رساند. به راستی چرا زهرا علیهاالسلام از کتاب خدا، این‌ها را برمی گزیند و در ابتدا هم از پایه‌های اسلام نام می‌برد و از کلید و راهنمای این همه- ولایت- این گونه یاد می کند. مگر چه آفت‌ها و موانعی در این جماعت مرعوب شکل گرفته که برای درمان و علاج آنان باید این گونه گزینش کرد و نسخه پیچید و با توضیحاتی آن‌ها را به هم درآمیخت و در سینه‌های بیمارشان ریخت تا شاید شفا یابند؟ آن گاه خطاب به جمعیت به معرفی خود می پردازد «ایها الناس اعلموا انی فاطمة» یعنی همان که قرآن و رسول صلی الله علیه و آله بر عصمت او شهادت داده بودند. تا هم پشتوانه‌ای باشد بر آن چه گفته و آنچه خواهد گفت و هم آنان را به یاد پیمان عقبه ثانی در حمایت از رسول صلی الله علیه و آله و اهل او، [۳۳۸] بیاندازد. از علی علیه‌السلام به (برادر رسول صلی الله علیه و آله) یاد می کند، یعنی همان عنوانی که هنگام بیعت گرفتن از او منکرش بودند؛ زیرا وقتی علی علیه‌السلام را کشان کشان به مسجد بردند و او را وادار به بیعت کردند و گفتند: رهایت نمی کنیم تا بیعت کنی و او را تهدید به قتل کردند، علی علیه‌السلام گفت. در این صورت بنده‌ی خدا و برادر رسول صلی الله علیه و آله را کشته‌اید. آنان گفتند: بنده خدا را قبول داریم، اما برادر رسول صلی الله علیه و آله را نه. [۳۳۹] از سوئی دیگر خلفا در سقیفه با ادعای نزدیکی به رسول صلی الله علیه و آله در برابر انصار استدلال کرده بودند. اگر چنین است، علی علیه‌السلام برادر رسول صلی الله علیه و آله است، پس سزاوارتر از دیگران است. خود علی علیه‌السلام هم در رد خلفا به [صفحه ۱۷۲] همین گونه محاجه می کرد و می‌فرمود: «احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة». [۳۴۰] . آن گاه از تاریخ سیاه گذشته‌ی آنان و از رسالت نور رسول صلی الله علیه و آله و دستاوردهای عظیم آن می گوید تا زمینه‌ای باشد بر طرح وصایت و هشداری باشد بر جدایی از آن. از رسول صلی الله علیه و آله می گوید و از دعوت‌ها و مبارزات بی امانش با شرک و کفر و نفاق و درهم شکستن بت‌ها و جبهه‌های کفر و پرده‌های نفاق. از مرارت‌ها و رنج‌های رسول صلی الله علیه و آله برای رهایی و نجات این جماعت- با تاریخی پر از سیاهی‌ها و حقارت‌ها- از پرتگاه ضلالت و ذلت و اسارت می گوید و به حامی راستین و همراه همیشگی رسول صلی الله علیه و آله و برادر و وصی او، علی علیه‌السلام اشاره می کند که ادامه‌ی رسالت، امامت است. و در این بزنگاه به زمینه‌ای کینه و حسادت از علی علیه‌السلام پرداخته و از شجاعت و ایثار و پایمردی و بزرگی و سخت‌کوشی و خیرخواهی او در راه خدا و نزدیکی و قربش به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید، تا پرده از راز حسادت حاسدان، و کینه‌ی کینه‌توزان، و نفاق منافقان بردارد. سپس مدعیان امروزی را مرفهین بی درد و راحت‌طلبان تن آسا، می‌خواند و به تعریض و کنایه و آشکارا می گوید: «تتربصون بنا الدوائر، تتوکفون الاخبار، تنکصون عند النزال و تفرون من القتال» [۳۴۱] . [صفحه ۱۷۳] سپس توضیح می‌دهد که چگونه با فوت رسول صلی الله علیه و آله اظهار دشمنی و نفاق پنهان آشکار شد- نفاقی که با حضور رسول صلی الله علیه و آله توانایی ابزار آن را نداشتند- و دین‌فروشی رونق یافت و فرصت‌طلب گمراه و یاوه‌گویی زبون، به سخن درآمد و مدعی شد. و دست شیطان از آستین او درآمد و صدای شیطان از حنجره او به گوش رسید، و شما هم چه ساده در دام فریبش خزیدید، و چه راحت در پی او دویدید، و چه خوش به آواز او رقصیدید، و آن چه از آن شما نبود، بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید. در حالی که هنوز از مرگ رسول صلی الله علیه و آله دو روز نگذشته و سوز و سینه‌ی ما خاموش نگشته بود. آن گاه به توجیه پوسیده و عوام فریب آنان اشاره می کند و ترس از فتنه را بی اساس و دروغ می‌داند و خبر از افتادن در فتنه‌ای بزرگ‌تر و فرورفتن در آتش جهنم، می‌دهد و بر پشت سر انداختن قرآن و بازگشت به جاهلیت، هشدار می‌دهد و به حکمیت قرآن فرامی‌خواند. و با سؤال و خطاب به مهاجران و مسلمانان، آنان را به تأمل وامی‌دارد و برای یافتن جوابی مناسب به خودشان وامی گذارد. سپس بلافاصله به تحقیر و محکومیت ابوبکر می‌پردازد و در انظار همگان با «ابن ابی‌قحافه» از او

یاد می‌کند و پرده از راز نفاق و جهل او برمی دارد. تا هم نمونه‌ای از این همه نشان دهد و هم با هجوم به سر کرده‌ی باند نفاق و کودتاگران و شکستن حشمت او، شخصیت و روح تازه‌ای در کالبد آن جماعت مرعوب و خودباخته بدمد. و در این راه با پشتوانه‌ی قرآن، آن چنان از کتاب خدا می‌خواند که گویا محمد صلی الله علیه و آله است که از زبان جبرییل می‌خواند. و آن چنان از اعلمیت علی علیه‌السلام می گوید که همه از جهل خود شرمنده می‌شوند و آن چنان از مظلومیت خود می گوید که همه دل‌ها را آتش می‌زند، تا شاید به انصاف آیند و به ظالم بودن [صفحه ۱۷۴] اذعان کنند. و حال باید حکمیت و دادرسی را به قیامت و در محضر رسول صلی الله علیه و آله واگذارد تا با این تذکر شاید آنان را به خود آورد و به تفکر و تأمل و در نتیجه انصاف و اقدام وادارد، و همین کار را هم کرد. اکنون دیگر شاخ سران شکسته و با جماعت مرعوب اتمام حجت شده و از حق علی علیه‌السلام نیز در حد امکان و مناسب، دفاع و یادآوری شده است. حال با جدایی حق از باطل باید به قدرتی مسلح روی آورد که توان درگیری با باند مسلح و قبیله بنی‌اسلم و تهدید و ارعاب و شایعه پراکنی خلفا را داشته باشد. قدرتی که امتحانات خود را پس داده و در پیمان عقبه بر دفاع از اهل رسول صلی الله علیه و آله میثاق بسته‌اند و چه کسی غیر از انصار. گرچه اینان در سقیفه به خطا رفتند و از چند تن مهاجر منافق شکست خوردند، اما هنوز زمینه‌های توبه و بازگشت در آنان هست. شاید برخیزند و اشتباه گذشته را جبران کنند، زیرا هنوز بودند کسانی که با خلیفه بیعت نکرده و یا در سقیفه از علی علیه‌السلام دم زده بودند. این است که از این پس زهرا علیهاالسلام تمامی هم خود را مصروف به تحریک انصار می‌کند. به آنان رو کرده و با شایستگی هر چه تمام‌تر از آنان یاد می‌کند. آنان را طایفه‌ای نجیب و جوانمرد و حامیان دین و محافظان اسلام می‌خواند و بدین وسیله به تکریم و تحریک و تشجیع آنان می‌پردازد و به ایستادگی در مقابل خلیفه‌ی زورگو می‌خواند و از ارتجاع فوت رسول صلی الله علیه و آله برحذر می‌دارد و با ذکر عظمت مصیبت رسول صلی الله علیه و آله باز همگان را به یاد او می‌اندازد، تا با اشک بر مصیبت فقدان رسول صلی الله علیه و آله باز هم دل‌ها به نرمی گراید و جوانه‌های همت و غیرت آبیاری شود. اکنون دیگر انتهای سخن است و هنگام برداشت محصول و دروی کاشته‌ها [صفحه ۱۷۵] است. باید از این همه سخن و تحریک و اشک ثمر گرفت و آخرین تیر را از چله‌ی بیداری رها کرد تا آنانی که می‌خواهند تا همیشه‌ی تاریخ راه را ببینند و با چشمی باز انتخاب کنند، عذری نداشته باشند. زهرا علیهاالسلام در این آخرین فراز باز هم به تنها امیدش انصار رو می‌آورد، انصاری که با خطبه‌ی ابوبکر در سقیفه دوباره به جاهلیت سابق و دو دستگی روی آوردند، پس از آنکه با هدایت رسول صلی الله علیه و آله متحد شده بودند. از این رو با جد مادری مشترک، آنان را مخاطب قرار می‌دهد و بدین وسیله چاکی که ابوبکر ایجاد کرده بود، رفو می‌کند و دوباره به تحریک و تشجیع آنان می‌پردازد و بر غیرت خفته‌ی آنان می‌نوازد و آنان دارای عده و عده و نفرات و ادوات می‌داند و فریاد استنصار خود را بلند می‌کند و آن‌ها را به یاد بیعتشان می‌اندازد. زهرای بیدار و مجاهد و هشیار و مبارز، تمامی آنچه ابوبکر و همپالگی‌های او در سقیفه و بعد از آن از انصار گرفته و آنان به دو دستگی و اختلاف کشانده بودند از حسادت و رقابت‌شان سود می‌جستند، خنثی می‌کند. وی با یادآوری تاریخ درخشان انصار در دوره‌ی رسول صلی الله علیه و آله و مبارزات و رنج‌های آنان، دو هدف را دنبال می کند؛ آنان را به حفظ آن دستاوردها تشویق و ترغیب می‌کند و هم درباره‌ی آینده، تذکر و هشدارمی‌دهد. و با فراخوانی انصار به اتحاد و یکپارچگی، از آنان می‌خواهد که در برابر ناکثین و مهاجمان به ولایت و غاصبان خلافت، مردانه بایستند و جهاد کنند. «الا تقاتلوا قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول...». آن گاه این فرزند نذیر، همگان را به عذاب شدید، هشدار می‌دهد و بر حذر می‌دارد، آن هم دو هشداری که چکیده‌ی تمامی خطبه و جمع‌بندی روح کلام، و حجتی برای تمامی اعصار است: [صفحه ۱۷۶] آگاه باشید: با دور کردن خلافت از علی علیه‌السلام این شایسته‌ترین و آگاه‌ترین- تمامی زحمات گذشته خود را بر باد داده‌اید. آگاه باشید غصب خلافت ما، ننگش ابدی است و نشان از غضب خدا دارد و سرانجامش آتشی است که هر دم افروخته‌تر گردد و دل و جان را بسوزاند. چه این شتر بی ما پشتش مجروح و پایش به تاول نشسته است و به مقصد نمی‌رسد. دیگر خود دانید. زهر اعلیهاالسلام

سکوت می‌کند و منتظر عکس‌العمل و اقدام مناسب انصار می‌نشیند، اما همین که صدایی بلند می‌شود بلافاصله ابوبکر بر منبر شده. با ترفند و حیله در حالی که با وحشت و عصبانیت درمانده است به جواب می‌پردازد و پیش از همه در برابر استدلال‌های محکم و بیان قاطع و کوبنده زهرا علیهاالسلام مجبور به عقب‌نشینی شده و به فضایل علی علیه‌السلام و زهراعلیهاالسلام اعتراف می‌کند،تا هم دلجویی [۳۴۲] کرده باشد هم با نشان دادن انصاف [۳۴۳] خود به نیرنگ تازه‌ای روی آورد. او مسئله را تنها در بعد زمین و مشکل اقتصادی خلاصه می‌کند وخدا را شاهد گرفته (اتخذوا ایمانهم جنهٔ) و به دروغ متوسل می‌شود تا با شیطنت مردم را در مقابل زهرا علیهاالسلام قرار [صفحه ۱۷۷] دهد و برای عوام فریبی می‌گوید. ما آن چه را تو مطالبه می‌کنی برای تهیه‌ی اسبان و سلاح‌ها قرار داده‌ایم تا مسلمانان به وسیله‌ی آن بجنگند. و باز به فریب، آن را به اجماع مسلمانان نسبت می‌دهد. اما زهرا علیهاالسلام باز هم با قاطعیت به رسوایی و محکومیت هر چه بیشتر آنان می‌پردازد و در جواب، از این همه دروغ و نیرنگ تعجب می‌کند و پرده از حیله آنان و دروغ دیرینه‌ی آنان- حتی در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله- برمی‌دارد. و باز هم دروغ آنان را بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله با استدلال به قرآن به اثبات می‌رساند و به منشأ این همه هوای نفس و تسلط و احاطه‌ی شیطان بر آنان تصریح می‌کند و همان را می‌گوید که بعدها علی علیه‌السلام در شورا، به عبدالرحمن- پس از بیعتش با عثمان- گفت و با آن خود را تسلیت داد. (فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون). ابوبکر سر خورده و رسوا از این همه فضاحت، برای رهایی از این مخمصه که جان او را تهدید می‌کند و نزدیک است ریشه‌ی او و همپالکی‌هایش را بسوزاند، تنها راه چاره را سنگر گرفتن در پشت سر مردم می‌بیند. از این رو با شیطنت، مردم را حکم قرار می‌دهد، تا هم خودش را حامی مردم نشان دهد و هم آنان را در مقابل اهل‌بیت قرار دهد و خدا می‌داند که بر زهرا علیهاالسلام چه گذشت. زهرایی که آسمان‌ها زیر پای اوست و تمامی هستی زیر پایش ریخته شده، غاصب زمین و حق مسلمانان معرفی می‌شود و آنان را رو در روی خود می‌بیند. این ترفند ابوبکر چیزی نبود که بر زهرا علیهاالسلام مخفی باشد. او از ابوبکر غیر از این انتظاری نداشت، اما از مردم انتظار فریب خوردن نبود. با این حال همه‌ی مردم را مخاطب خود قرار داده و آنها را عتاب و توبیخ (و نه تحقیر) می‌کند و از عاقبت این کار بر حذر می‌دارد. [صفحه ۱۷۸] سپس متوجه قبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده و اشعاری [۳۴۴] را زمزمه می‌کند: «قد کان بعدک انباء و هنبثهٔ...» - رفتی وپس از تو فتنه‌ها برخاست، اگر تو بودی آن چنان بزرگ رخ نمی‌نمود. -ما تو را از کف دادیم هم چون زمینی از باران گرفته شده. ارزش‌هادر قومت به هم ریخت. بیا و ببین که چگونه از راه به در شده‌اند. - به راستی ما بلا دیدگان در دام مصیبتی گرفتار آمدیم که هیچ مصیبت زده‌ای در عرب و عجم بدان مبتلا نگردیده بود. و به همراه ناله‌های زهرا علیهاالسلام بر روی قبر پدر، مرد و زن، و بزرگ و کوچک آن قدر گریستند و اشک ریختند که هیچ روزی این چنین دیده نشده بود. [۳۴۵] و بالاخره آن کلام خدایی و اشک‌های الهی کار خود را کرد و مدینه به خروش آمد و در میان مردم همهمه افتاد. ابوبکر دریافت که در برابر دخت رسول صلی الله علیه و آله و زهرای اطهر چه حقیر و زبون شده و حربه‌هایش در برابر استدلال قوی و بیان نافذ زهرا علیهاالسلام چه عقیم و ابتر مانده است. یا باید به انقلاب مدینه تن داد و از دنیاطلبی دست کشید و به پایان خط رسید، و یا باید به درشتی و تهدید و تطمیع روی آورد. و هر کدام می‌شد ابوبکر باخته بود. چه اگر به سخن می‌آمد آن چنان محکوم شده بود که به ناچار درشتی و اهانت می‌کرد و نفاقش آشکار می‌شد، و همین هم شد. ابوبکر سراسیمه و مضطرب به منبر شد و نفاقی که سال‌ها حتی از دوران مکی از مردم پنهان داشته بود، ناخواسته آشکار کرد و پرده از آن چه مدت‌ها در سینه داشت کنار زد و کینه و بغضش [صفحه ۱۷۹] را به علی علیه‌السلام که رسول صلی الله علیه و آله حب و بغض او را نشانه ایمان و نفاق قرار داده بود، رو نمود. خلیفه‌ی بردبار و حلیم [۳۴۶] !!! آن چنان از جوشش مردم، وحشت زده، و از محکومیت و رسوایی خود پریشان بود که نمی‌دانست چه می‌گوید و ندانسته سند کفر و نفاق خود را امضا می‌کند. او به علی علیه‌السلام می‌گوید: «هو ثعالهٔ شهیده ذنبه» و یا «کام طحال احب اهلها الیها البغی». [۳۴۷] . ابوبکر علی علیه‌السلام را روباهی می‌داند که شاهد او دم اوست و یا او را تشبیه نموده به زن بدکاره‌ای معروف به «امطحال»

کـه هر که از فـامیلش زناکـار بـود او را بیشـتر دوست می‌داشت، و در نزد او بـدکاری از همه چیز محبـوب‌تر بـود. و یـا او را کسـی می‌رانـد که می‌خواهـد فتنه‌ی خفته را بیدار کند و از درماندگان و زنان کمک می‌گیرد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «از نقیب ابویحیی بصری پرسیدم. کنایه‌ی ابوبکر با کیست؟ گفت: به کنایه نمی‌گوید، تصریح می‌کند. گفتم: اگر تصریح می‌کرد نمی‌پرسیدم. خندید و گفت: به علی می‌گویـد، سـخنان ابوبکر بـا علی‌است. گفتم: آیـا به راستی تمـام آن چه ابوبکر گفته خطـاب به علی است؟ گفت: آری فرزنـدم، بحث، بحث خلافت و حکومت است. گفتم: انصار چه گفتند؟ [صـفحه ۱۸۰] گفت: از علی طرفـداری کردند. اما او ترسـید فتنه برخیزد و آنان را نهی کرد». [۳۴۸] . آری، این همـان علی علیه‌السـلام است که مولای هر مؤمن و مؤمنه است. این همان علی علیه‌السـلام است که با حق است و حق از او جدا نیست. این همان علی علیه‌السلام است که دوستی و دشمنی با او ملاک ایمان و نفاق است. [۳۴۹] . این همـان علی علیه‌السـلام که رسول صـلی الله علیه و آله از خـدا خواسـته که یاور او را یاری، و دشـمن او را دشـمن بدارد. این همان علی علیه‌السـلام است که اسدالله و اسد رسول اوست و مرد لیلهٔ المبیت، بدر، احد، احزاب و خیبر و... است. این همان علی علیه‌السـلام است که جبرییل در میان آسمان و زمین ندا در داد: «لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار». این همان علی علیه‌السـلام که ضـربتش در خندق از عبادت جن و انس افضل است. این همان علی علیه‌السـلام است که همسر زهرای بتول و محرم اسرار رسول صلی الله علیه و آله است و... ابوبکر آن گاه نخست انصار را تهدید نمود و سپس تمامی مردم را تطمیع [۳۵۰] کرد و از منبر به زیر آمد. [صـفحه ۱۸۱] و این جا دیگر پایان کار زهرا علیهاالسـلام بود و شـروع کار مردم. می‌تواننـد با این اتمام حجت‌ها و براهین آشـکار به پا خیزند و دست بر قبضه‌ها برند و اقدامی کنند و می‌توانند به زمین بچسـبند (اثاقلتم الی الارض) [۳۵۱] و به جای شهـامت اقـدام، به اشـک ریختن و افسوس خوردن قنـاعت کننـد و ذلت ابـدی را بر خود بخرنـد. آنان انتخاب کردنـد و بـد انتخابی کردند و هنوز هم مجازات سـنگینش را می‌کشـند و غرامتش را می‌پردازند. اکنون نوبت ما است تا چه انتخاب کنیم و چگونه بر سر انتخـاب خود بمانیم. [۳۵۲] . من معتقـدم اگر کسـی می‌خواهـد مقام علمی زهرا علیهاالسـلام را درک کنـد،باید در این خطبه خوب بیاندیشد و آن را با برخی خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السـلام در نهج‌البلاغه [صـفحه ۱۸۲] مقایسه کنـد. آن گاه در می‌یابد که این هر دو از نظر فصاحت وبلاغت و عمق معانی و مضامین، عدل یکدیگرند و هم چون سـیبی است که وسط دو نیم شده، به راستی که زهرا علیهاالسـلام، کفو علی علیه‌السلام است. [۳۵۳] و به راستی که مـا از علم زهرا علیهاالسـلام و وجود و حضور زهرا علیهاالسـلام محروم کردنـد. آیا کسـی هست که عمق فاجعه و عظمت حادثه را درک کند؟ اگر چه او در همان هجده سالگی [۳۵۴] . کارش را به اتمـام رسانـد و حجت را بر همه تمـام کرد و بـا حفظ جان علی علیه‌السـلام، و خود را فـدیه‌ی او کردن و نیز دیگر اقـداماتش بر [صفحه ۱۸۳] تمـامی انسان‌هـا تـا قیـامت منـت نهـاد، امـا چه کسـی می‌توانـد محرومیت مـا را از نگـاه زهراعلیهاالسـلام، دعـای زهرا علیهاالسـلام، تربیت و سازندگی زهرا علیهاالسلام، برکات حضور زهرا علیهاالسلام، علم زهرا علیهاالسلام، هدایت زهرا علیهاالسلام، سفینه‌ی نجـات بـودن زهرا علیهاالسـلام و وارث فرهنـگ وحی بودن زهرا علیهاالسـلام و... پاسـخ گویـد. غم مـا غم محرومیت خود ماست. اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل‌محمد و آخر تابع له علی ذلک. اللهم العنهم جمیعا. [صفحه ۱۸۴]

سکوت

دیگر اقدام زهرا علیهاالسـلام برای رسوا کردن باند نفاق و اتمام حجت با مردم، همان سـکوت اوست. او تصمیم گرفت دیگر هرگز با ابوبکر و عمر سـخن نگوید و تا پایان حیاتش هم بر سر تصمیم خود ماند. [۳۵۵] . او به ابوبکر- در حـالیکه حقش را غصب کرده بود- فرمود: «والله لادعون الله علیک والله لا اکلمک بکلمـهٔ ما حییت» [۳۵۶] (به خدا سوگند تو را نفرین می‌کنم و به خدا سوگند تا زنـده‌ام بـا تو کلمه‌ای سـخن نخواهم گفت.) و نیز در حالی که عمر به خانه‌اش حمله برده بود و آن جا را به آتش کشانـده بود به او فرمود: «والله لا اکلم عمر حتی القی الله» [۳۵۷] (به خدا سوگند تا زنده‌ام با عمر سخن نخواهم گفت.) و در هنگام عیادت از او به آن

دو فرمود: «والله لا اکلمکما من رأسی کلمهٔ حتی القی ربی فاشکونکما الیه بما صنعتما به و ما ارتکبتما منی». [۳۵۸] و این مبارزه‌ی منفی و سکوت زهرا علیهاالسلام برای خلفا خیلی سنگین و رسواساز بود. او هر کجا با آنان برخورد می‌کرد از ایشان رو برمی‌گرداند. [۳۵۹] . گاهی بلندترین فریادها را از دهان سکوت باید شنید. [صفحه ۱۸۵]

انذار

مرادم همان هشدارها و انذارهای بلند زهرا علیهاالسلام، آن کوثر و چشمه‌ی خدا و فریادها و ناله‌های جان‌سوز و انسان‌ساز او در آخرین روزهای عمرش در بستر بیماری است. چشمه‌ای که باید فوران کند و انسان‌ها در پرتو طهارت او تا قیامت خود را به تطهیری برسانند، این گونه تیره‌اش کردند و به جای رهیابی در پرتو انوار هدایتش آن را به تاریکی کشاندند، و به جای آن که از جام ولای او بنوشد و شفای سینه‌های خود را از او بگیرند، بر سینه‌اش- این گنجینه‌ی اسرار الهی و جایگاه بوسه‌ی رسول صلی الله علیه و آله- کوفتند و محبوبه‌ی خدا را بین در و دیوار گذاشتند و از کنار فریادش که عرش الهی را لرزاند و ملایکه را به ضجه انداخت، بی اعتنا گذشتند. زهرایی که ملایکه نامش را در آسمان می‌بردند و بر دیده‌های رسول صلی الله علیه و آله جا داشت، این گونه به زیر پا انداختند و خانه‌اش را که مهبط ملایکه و جایگه نزول جبرییل بود، در آتش سوزاندند. به راستی چه کسی می‌تواند حتی یکی از این مصایب را تحمل کند؟ یکی از این [صفحه ۱۸۶] مصایب و ظلم‌ها که بر زهرا علیهاالسلام رفت، برای ایجاد ناامیدی و کاشتن روح یأس در وجود ما کافی بود. به راحتی در خانه می‌خزیدیم و با بستن درها به روی خود در لاک خویش فرومی‌رفتیم و بر همه‌ی عالم و آدم ناسزا می‌گفتیم یا هزاران بهانه می‌آوردیم که بله، نمی‌شود کار کرد!! و یا تکلیف از ما ساقط است و یا مردم ما را درک نمی‌کنند و یا این که چرا سهم انقلابی ما را نمی دهند؟!! و یا از ما دعوتی نمی‌کنند؟ و یا... و یا... به راستی زهرا علیهاالسلام، کوثر خدا و جلوه‌ی جمال و جلال خدا و اسوه‌ی خدا است. و به راستی که هیچ حرمتش را پاس نداشتند. و این درد چه درد جانکاهی است؟ جانکاه‌تر آن که بدانی، از چه کسی و بر چه کسی؟! از کسی که خود را خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند!! بر کسی که بهترین زن عالم است، دختر رسول خدا است غضبش، غضب خدا و سینه‌اش لبریز از خشیت خدا است و خدا بر دوستدار او آتش را حرام کرده است کسی که خدا، خود، عقدش را در آسمان‌ها خوانده و جبراییل و میکاییل را شاهد گرفته و علی علیه‌السلام را از آدم گرفته تا دیگران، تنها کفو و همتای او قرار داده است. کسی که عشق خدا بر روی زمین است و ملایک با نور او راه خود را می‌یابند. کسی که رسول صلی الله علیه و آله، مدام دست و سینه‌اش را بوسه زده و بارها گفته بود. او از من است و من از اویم. او را مادر پدر و پاره‌ی تن خود می‌داند. کسی که بهشت مشتاق اوست و... به راستی که تصورش هم کمرشکن است و تحملش تنها سینه‌ای به عظمت سینه‌ی زهرا علیهاالسلام می‌طلبد. شرممان باد! ادعای پیروی از زهرا علیهاالسلام را داریم، اما آن قدر سینه‌هامان تنگ و [صفحه ۱۸۷] کوچک است که دشمنان که هیچ، حتی که تحمل دوستان خود را نداریم و اگرتحویلمان نگیرند و یا به احترام‌مان نایستند و یا...، از انقلاب که هیچ، از دین هم جدا می‌شویم!. چه شباهتی؟ چه اسوه‌ای؟ زهرا علیهاالسلام در سینه‌اش جز خشیت خدا و بر لبانش جز حمایت ولی چیزی نیست و تمامی هستی خود را با خدا یک جا معامله می‌کند. چه رسد به ما که در سینه‌هامان جز محبت دنیا و بر لب‌هامان جز تضعیف کردن و آیه‌ی یأس خواندن و نق زدن چیزی نیست و تمامی هستی خود را یک جا با شیطان معامله کرده‌ایم. برای مظلومیت زهرا علیهاالسلام، همین بس که مدعیانی چون ما دارد. هر کدام به دنبال کارهای خود هستیم و امر ولایت را زمین گذاشته و رها کرده‌ایم. زهرا علیهاالسلام اسوه و مقتدای آنانی است که هویی کشیدند و از سر هستی خودمستانه و دامن‌کشان به پا خاستند و گامی نهادند. آنانی که حتی برای یک روز خود هم خطی نکشیده‌اند و به غیر از امر ولایت- که هم سخت است و هم سختی آفرین «ان امرنا صعب مستصعب» [۳۶۰] هیچ هم و غمی ندارند. اینان از انقلاب برای خود کلاه و دستاری نبافتند و در برابر حجم عظیم مشکلات و کمبودها، نه تضعیف که به

تکمیل روی؟وردند و رسالت خود را در همین می‌دانند. آن هم بی هیچ مزد و سپاسی «لا نرید منکم جزاءا و لا شکورا» و حتی بالاتر که خائفند. آن هم دو خوف: (انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا) [۳۶۱] (و یخافون یوما کان شره مستطیرا) [۳۶۲] و این [صفحه ۱۸۸] همه را به شهادت سوره‌ی «هل اتی» از زهرا علیهاالسلام آموختند. باید دفاع از ولایت را از زهرا علیهاالسلام آموخت. زهرا علیهاالسلام کوثر خدا، در بستر بیماری آن گاه که درد تازیانه، طاقتش را برده و چشمهایش را به گودی نشسته و واپسین ساعت‌های عمر خود را می گذراند، زنانی چند از مهاجر و انصار به عیادتش می‌آیند و از او یک سؤال، تنها یک سؤال- یک احوال‌پرسی ساده و تکراری- می‌پرسند. حالتان چطور است؟ همین. و با حال زار او حتی توقع یک نیم نگاه را هم ندارند. اما زهرا علیهاالسلام این زنده‌دل بیدار، این تلاوت بیداری و آموزگار ظرافت، این ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و همتای علی علیه‌السلام آن چنان می‌شورد و می‌تازد و بر غیرت‌های مرده‌ی آنان می‌نوازد و آن چنان آگاهی می‌بخشد و به آنان فقدان ولایت و روی کار نیامدن علی علیه‌السلام را هشدار می‌دهد و آن چنان زنان را تحریک می کند که از جا برمی‌خیزند و سراسیمه به خانه‌های خود می‌روند و از همسران خود کمک می‌طلبند و آنان را بر احقاق حق ولایت تشویق و تحریک می کنند، تا آن جا که مردان در اطراف خانه‌ی زهرا علیهاالسلام گرد آمده و اجتماع می کنند، اما کسانی آنان را به یاد بیعت‌شان انداختند و بر این آتش افروخته آبی پاشیدند. آن گاه نزد زهرا علیهاالسلام آمدند و عذر تقصیر آوردند: «که اگر علی هم زودتر آمده بود با او بیعت می کردیم». و زهرا علیهاالسلام آن جا که عذرهای واهی را شنید سخت برآشفت. «الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم و لا أمر بعد تقصیرکم» [۳۶۳] . پی کارتان بروید، دیگر پس از این گونه عذرتراشی‌های دروغین عذری پذیرفته [صفحه ۱۸۹] نمی‌شود، و پس از کوتاهی و بی تفاوتی امری وجود نخواهد داشت. [۳۶۴] . قبل از آن هم گفته بود. «هل ترک ابی یوم غدیر خم لاحد عذرا». [۳۶۵] . آیا پدرم پس از حماسه‌ی باشکوه غدیر که علی علیه‌السلام را به امامت منصوب کرد برای کسی عذری باقی گذاشته است؟ اما افسوس و صد افسوس، در حسرت غیرت و همتی!!. زهرا علیهاالسلام به ما آموخت که دفاع از ولایت حقی نیست که تعطیل بردار باشد. باید در همه حال پشتیبان ولایت بود. حتی در اوج غربت و تنهایی. باید برای پیروزی هر چند با امیدی ضعیف تلاش کرد. باید با نظام ستم پیشه‌ی حاکم مبارزه کرد. اگر توانست آن را مغلوب ساخت و اگر نتوانست دست کم محکوم نمود، که اگر باطل را نمی‌توان ساقط کرد، می‌توان رسوا ساخت. اگر حق را نمی‌توان استقرار بخشید می‌توان اثبات کرد، طرح نمود، به زبان شناساند، زنده نگاهداشت تا دست کم مردم بدانند آن چه بر سر کار است، ناحق است و ظلم، و آن چه مطرود و شکست خورده و زندانی، حق است و عدالت. زهرا علیهاالسلام با این که دردش به نهایت رسیده و آخرین ساعات عمر را می گذراند، اما نمی‌تواند از تکلیف خود چشم بپوشاند. او در برابر سؤالی ساده، گویا به دنبال فرصتی است. تمامی رمق خود را جمع کرده و نفسش را در سینه حبس می کند. آن [صفحه ۱۹۰] گاه مثل رعد می‌غرد و مثل ابر می‌بارد. شاید بتواند غیرتی یا همتی را بیدار کند و برای علی علیه‌السلام- این زنده‌ی پا در رکاب- یار و یاوری فراهم کند او با کلامش هم چون تازیانه‌ای بر روح‌های فرسرده‌ی آنان نواخت. صلابت کلامش یادآور ضربت خندق است. این جوشش نه کلام، که خون زهرا علیهاالسلام است. پس باهم به فرازهایی از آن گوش جان می‌سپاریم. [۳۶۶] به خدا در حالی صبح کردم که از دنیای شما بیزارم و از مردان شما خشمگین. مردانتان را آزمودم، تنفرم را برانگیختند. دینداری و پایمردی‌شان را محک زد، بی دین و ناجوانمردانه از بوته‌ی آزمایش درآمدند و رو سیاهی و جاودانی را برای خود خریدند. مردان شما به شمشیرهای شکسته و تیغ‌های کند و زنگار گرفته می‌مانند و چه زشت است این سستی و مسخرگی و رخوت، بعد از آن همه تلاش و کوشش و جدیت. چه قبیح است این شکاف برداشتن نیزه‌ی مردانگی و خواری و تسلیم در برابر هر کس که بر آنان فرمانروایی کند. و چه دردآور است این لغزش در مسیر و انحراف از هدف و فساد در عقل و اندیشه... وای بر آنان! چرا نگذاشتند حق در مرکز رسالت قرار یابد؟ و چرا پایگاه خلافت نبوی را از منزل وی دور کردند؟ همان منزلی که مهبط جبرییل روح الامین بود و پیکره‌ی رسالت بر پایه‌های آن استوار شده بود. چرا افراد مسلط به امور دنیا و آخرت را

کنار زدند و افراد نالایق را جایگزین کردند؟ این، بی تردید زیانی آشکار و بزرگ است. [صفحه ۱۹۱] چه چیزسبب شد از ابوالحسن کینه به دل بگیرند و او را کنار بگذارند؟ من به شما می گویم. به این دلیل که شمشیر عدالت او خویش و بیگانه نمی‌شناخت. به این دلیل که او از مرگ هراس نداشت. به این دلیل که با یک لبه‌ی شمشیرش، دقیق و خشمگین، ریشه‌ی کفر و شرک و فساد را می‌برید و با لبه‌ی دیگر، بقیه را در سر جای خود می‌نشاند. به این دلیل که در مسیر رضایت خدا از هیچ چیز باک نداشت و به هیچ کس رحم نمی کرد. به این دلیل که در کار خدا، اهل سازش و مداهنه و مدارا نبود. سوگند به خدا! اگر در مقابل دیگران می‌ایستادید و زمام امور خلافت را که رسول‌الله صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام سپرده بود، از دستش نمی‌ربودید، او کارها را سامان می‌بخشد. امت را به سهولت در مسیر هدایت و سعادت قرار می‌داد و به مقصد می‌رساند. کمترین حقی از کسی ضایع نمی‌شد و حرکت این مرکب نیز این قدر رنج‌آور نمی گشت. علی علیه‌السلام در آن صورت مردم را به سرچشمه‌ی صافی و زلال و همیشه جوشانی می‌رساند که کاستی و کدورت در آن راه نداشت، آب از همه سویش سرریز می‌شد و همه سیراب می‌شدند و هیچ کس تشنه نمی‌ماند... اینک این فتنه‌ها و این قلب‌های شما. بشارت بادتان به شمشیرهای آخته و استیلای ستمگران و جبابره. بشارت بادتان به هرج و مرج گسترده و نامحدود و استبدادی ظالمانه و دردآلود. اموال حقوقتان از این پس به غارت خواهد رفت و جمع‌تان پراکنده خواهد شد. [صفحه ۱۹۲] دریغ و حسرت و افسوس بر شما. کارتان به کجا خواهد کشید؟! افسوس که چشم دیدن حقیقت را ندارید و من چگونه می‌توانم شما را به کاری وادارم که از آن کراهت دارید؟. همان طور که دیدی این خطبه‌ی پر بار مقدمه‌ای دارد و متنی. مقدمه‌اش برائت بود و متنش محاکمه و بشارت. محاکمه بر سوء انتخاب مردان آنان، که جای علی علیه‌السلام دیگری را برگزیدند و به جای سر، به دم قانع شدند. و پرده برداشتن از راز این انتخاب شوم به خاطر حسادت و کینه داشتن از علی، به همراه ترسیمی زیبا از مشکل حکومت و عدل و انصاف علی علیه‌السلام و در کنارش، بارش بی‌امان فضل و برکات الهی. بشارت و تحذیر از عواقب سوء و مرگ بار این انتخاب، که شمشیرهای آخته و حکومت ظالم و تاراج اموال و پراکندگی و ذلت است. آن چنان که گویی حره و کربلا و جمل و صفین و امروز عراق و مدینه و حجاج‌ها و صدام‌ها را می‌دید. برائت و بیزاری از این همه دنیاطلبی و سستی. همین است که مثل رعد و طوفان می‌غرد و می‌تازد و هم چون تازیانه‌ی بر غیرت‌های خفته‌ی آنان می‌نوازد. و در این راه از حدود ده آیه از آیات وحی، در نهایت مناسبت و ظرافت بهره می گیرد تا شاید به خود آیند و بیدار شوند. گرچه دم مسیحایی فاطمه علیهاالسلام هم نتوانست آنان را به خود آورد، اما مهم رسیدن نیست که مهم در راه بودن است. مهم، ادای تکلیف است و زهرا علیهاالسلام چه زیبا تکلیف خود را ادا کرد و جانش را بر سر آن گذاشت. به حق حق قسم! باید دفاع از ولایت را از زهرا آموخت. همین است که بارها گفته‌ام که تنها «تحلیل» کارگشا نیست که «تطبیق» نیاز ماست. [صفحه ۱۹۳] گفته‌ام که تنها «تحلیل» کارگشا نیست که «تطبیق» نیاز ماست. باید بر خودمان نهیب زنیم که چرا ماندگاریم و چرا راهی که علی علیه‌السلام با فرق شکافته و حسن علیه‌السلام با جگر پاره پاره و حسین علیه‌السلام با رگهای بریده و زهرا علیهاالسلام با پهلوی شکسته رفت، ما با پای‌مان هم نمی‌رویم؟!. همین تطبیق‌ها و مقایسه‌ها است که هم همت‌ها را بالا می‌برد و هم بدهکارمان می کند و از غرورها می‌رهاند و هم ظرفیت‌ساز و توان‌ساز است. و ما را در برابر ابتلاها و بلاها آماده می کند و به جای دست‌های پر دیگران، از دست‌های خالی خود متوقع می‌سازد. من از آنجا که از انفاق زهرا علیهاالسلام می‌شنوم و می‌بینم که چگونه حتی با پیراهن عروسی‌اش دل‌ها را به اسلام پیوند می‌زند، می‌توانم با خود مقایسه کنم که چگونه به جای سازندگی به دلربایی پرداخته‌ام و با لباس و خانه‌ام هم دل‌هایی را سوزانده‌ام. آن جا که از ایثار زهرا علیهاالسلام می‌شنوم و این که چگونه از طعام خود با همه‌ی نیازی که به آن دارد، می گذرد و نه تنها مغرور نیست که خائف است و آن هم دو خوف، [۳۶۷] می‌توانم بر خودم تطبیق کنم و به استقلال الخیر و استکثار الشر [۳۶۸] برسم. محبت زهرا علیهاالسلام همین اطاعت از زهرا علیهاالسلام است که (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی) [۳۶۹] که تجلی محبت در اطاعت است. محبتی که اطاعت را به دنبال ندارد و تحمل در بلاها و ابتلاها را در من نیاورد، ولایت زهرا

علیهاالسلام نیست، که محبتی غریزی و عاطفی است. [صفحه ۱۹۴] اگر می‌شنوی که دوستدار فاطمه علیهاالسلام از آتش جداست، [۳۷۰] این چنین محبتی است. محبتی برخاسته از معرفت به حق ولایت‌شان که از ما به ما آگاه‌ترند- و محبتی همراه با اطاعت، عمل و تحمل بلاها و ابتلاها که «البلاء للولاء»؛ نه محبت‌های غریزی و عادتی و عاطفی. من از دیرباز در ذکر مصایب اهل‌بیت به همین مقایسه‌ها رو می‌آوردم و آنچه سینه‌ام را می‌فشرد و آه از نهادم برمی‌آورد، همین تطبیق‌ها و مقایسه‌ها بود. می‌دیدم چگونه حسین در راه دین سر می‌دهد، ولی من از گوشه‌ی ناخنم هم نمی‌گذرم. زهرا علیهاالسلام در راه ولایت پرپر می‌شود و تمامی هستی خود را بر سر این راه می‌گذارد اما من تحمل یک سیلی را هم ندارم. او در همان دوران کوتاه عمرش، کارش را به انجام رساند و در پیچش گام‌هایش و عمق نگاهش، امروز ما را در نظر داشت و شاهدی برای همیشه تاریخ و فرقانی برای رسالت رسول صلی الله علیه و آله شد. با این مقایسه‌ها می‌توانستم از خودم فاصله بگیرم و از قناعت‌ها و غرورها و رکودها جدا می‌شوم و از این همه حقارت و کم ظرفیتی شرمم بیاید. و نم‌نم اشکها و زمزمه‌هایی در من شکل بگیرد. زمزمه‌هایی که گاهی نفست را می‌گرفت و شراره‌هایش تو را می‌سوزاند. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتا زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت کانکه شد کشته‌ی او نیک سرانجام افتاد طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم [صفحه ۱۹۵] - الهی اعتذاری الیک. اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذار الیه المسیئون. - الهی کنت بئس العبد و انت نعم الرب. - الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وانر... - الهی لا تکلنی الی نفسی طرفهٔ عین ابدا. - الهی قد تکرر وقوفی لضیافتک فلا تحرمنی ما وعدت المتعرضین لمسئلتک یا معروف العارفین... - الهی حبب الی لقائک و احبب لقایی واجعل لی فی لقائک الراحهٔ والفرج والکرامهٔ. این اشک‌ها، اشک عاطفه نبود. اشک کباب بود که از هر قطره‌اش شعله‌ای قد می‌کشید و شراره‌اش، هستی‌ات را می‌سوزاند و از خاکسترش ققنوس‌وار، تولدی دوباره می‌یافتی و در این تولد دوباره با احساس غربت و ضرورت حرکت، به عهدها و پیمان‌هایی روی می‌آوردی. و به سازندگی و تربیت می‌پردازی و با احساس عجز، به اعتصام و پیوند و توسلی می‌رسی. و از آن پس در هر بار از خودت حساب می‌کشی و از میثاق‌ها و پیمان‌ها سراغ می‌گیری و بازخواست می‌کنی. آن اشکی که ظرفیت‌ساز و توان‌سوز است، اشک عارفی است سوخته که در فقدان ولی محرومیت خود و همه عصرها و نسل‌ها را می‌بیند. محرومیت از مصباح، سفینه، میزان، امین، وارث، حصن و اسوه و... را. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد به راستی که ما را محروم کردند. محروم از علم و کلام زهرا علیهاالسلام، هدایت زهرا علیهاالسلام، نگاه زهرا علیهاالسلام، دعای زهرا علیهاالسلام، و.... اللهم العن قاتلی فاطمهٔالزهراء علیهاالسلام. [صفحه ۱۹۶]

اذان

اقدام دیگر زهرا علیهاالسلام، زنده نگه داشتن خاطرات دوران رسول صلی الله علیه و آله بود. او می‌خواست با احیا و یادآوری آن دوران، در کالبد فسرده‌ی آنان بدمد و دریچه‌ای به سوی نور و نقبی به روشنایی بزند و با طرح سؤالی در اذهان و یادآوری دوران رسول، ابرهای ضخیم و سیاه را از اطراف خورشید ولایت کنار زند. شاید همتی، ساحت رفعت خورشید را لبیک گوید. به راستی زهرا علیهاالسلام آموزگار بیداری و ظرافت است. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و وصی او را کنار نهادند، بلال به عنوان اعتراض دیگر اذان نگفت و هر چه به سراغش می‌آمدند، امتناع می‌کرد و عذر می‌آورد. [۳۷۱] او در ادامه‌ی اعتراض خود به شام تبعید شد. [۳۷۲] . و در آنجا پیامبر را در [صفحه ۱۹۷] خواب دید که از او شکایت می‌کند که چرا به زیارت من نمی‌آیی از این رو برای زیارت پیامبر به مدینه آمد [۳۷۳] و با ورود او به مدینه زهرا علیهاالسلام از او خواست که اذان بگوید، گفت: «بسیار مشتاقم که صدای مؤذن پدرم را بشنوم». بلال بر بالای بام مسجد رفت. آوای گرم بلال در مدینه پیچید. «الله اکبر». همه دست از کار کشیدند. هر کس دست دیگری را می‌کشید و با شتاب به سوی مسجد می‌آورد. همه حتی زنان و کودکان در بیرون مسجد

جمع شدند. مدینه به یکباره تعطیل شد همه به طنین روح‌افزای بلال گوش می‌دادند و به دهان او چشم دوخته بودند. ناگاه به یاد ایام رسول صلی الله علیه و آله افتادند. فریاد های های گریه‌ها در مدینه پیچید. مدینه کمتر این گونه روزهایی به یاد داشت. همه از یکدیگر سؤال می‌کردند، چرا بلال اذان نمی‌گفت؟ چه شده به درخواست زهرا علیهاالسلام اذان می‌گوید؟ چرا زهرا علیهاالسلام گریه می‌کند؟ به یکدیگر نگاه می‌کردند، سپس سرها را به زیر می‌انداختند و از خود و بیعت‌شان با ابوبکر شرمشان می‌آمد. زهرا علیهاالسلام هم همراه جماعت به اذان گوش داده و به یاد دوران پدر و غدیر و... افتاده بود و هم چون باران می‌بارید و اشک می‌ریخت. در فضای مدینه پیچید. «اشهد ان محمدا رسول‌الله». زهرا علیهاالسلام دیگر طاقت نیاورد. فریاد و ناله‌ای زد و از حال رفت. آن چنان که همه گمان کردند از دنیا رفته است. مردم فریاد برآوردند: بلال بس کن. دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله را کشتی!. بلال اذان را نیمه رها کرد و ندانست که چگونه خود را بر بالین زهرا علیهاالسلام رساند. زهرا علیهاالسلام را به هوش آوردند. درخواست اتمام اذان کرد. بلال گفت: از این درگذرید که بر جان شما نگرانم. با اصرار بلال، التماس و گریه‌های مردم، زهرا علیهاالسلام از خواسته [صفحه ۱۹۸] خود درگذشت. [۳۷۴] یکبار دیگر نزدیک بود که کار تمام شود و غیرت‌ها بیدار شود. اما افسوس...! این گریه‌ها مرا به یاد اشک‌های آن جماعتی می‌اندازد که در کربلا در بالای بلندی جمع شده بودند و برای حسین علیه‌السلام و مصایب اهل‌بیت می‌گریستند. به آنان گفتند: «چه جای گریه است. به کمک حسین علیه‌السلام بشتابید» و آنان بی اعتنا تنها به گریه قناعت می‌کردند. من به واقع درشگفتم از خمودگی و سستی آن جماعت. اگر چه باند کودتا و نفاق نفس‌شان را گرفته و با تبلیغات دروغین و احادیث جعلی و ایجاد وحشت و ترور، رمق آنها را برده بود، اما اینها هیچ عذر و توجیهی برای سستی و ننگ ابدی‌شان نیست. اقدامات رسول صلی الله علیه و آله و گامهای عمیق و پیچیده‌ی زهرا علیهاالسلام جای هیچ عذری را باقی نمی‌گذارد. تنها این می‌ماند این که مردم به جای دست بردن بر قبضه‌های شمشیر، به گریه قناعت می‌کردند شرمشان باد!. نگرانی من همیشه این بوده که نکند من نیز همین گونه‌ام و به جای دفاع از انقلاب و مکتب و ولایت، به اشکی قانع شده‌ام و به جای سازندگی و تربیت، تنها به حرف قناعت کرده‌ام. الهی تو از ما بگذر. و ما را رها نکن تو بصیرتی ده تا در جایگاه عمل، به حرف بسنده نکنیم و فرقانی ده تا جایگاه هر یک را بازبشناسیم. [صفحه ۱۹۹]

سرشک

زهرا علیهاالسلام در فقدان علی علیه‌السلام، محرومیت و رنج همه‌ی انسان‌ها را تا قیامت می‌دید و همین بود که شب و روز اشک می‌ریخت و بی‌تابی می‌کرد. زهرا علیهاالسلام به خاطر ستم بزرگی که بر همه‌ی انسان‌ها تا قیام قیامت رفته بود، به اندازه‌ی همه آنان می‌گریست، تا آن که سرآمد همه‌ی گریه کنندهای تاریخ شد و در مقام «رأس البکائین» [۳۷۵] قرار گرفت. او آن قدر می‌گریست که آرامش را از اهل مدینه برده بود، آن چنان که تنها جبرییل می‌توانست او را در فقدان نبی و ظلم بر وصی تسلیت دهد. [۳۷۶] . و تو نگو مگر می‌شود این همه گریست؟ که می‌گویم آیا گریه‌های یعقوب بر فقدان یوسف را از یاد برده‌ای؟ [۳۷۷] و آیا این دو مصیبت‌شان یکسانند؟ او در جواب ام‌سلمه که پرسیده بود: «کیف اصبحت»؟ می‌گوید: «اصبحت بین کمد [صفحه ۲۰۰] و کرب، فقد النبی و ظلم الوصی». [۳۷۸] و نیز- همان طور که گذشت- به آنان مهاجر و انصار می‌گوید: «به جان خودم قسم! فرزندی که از این نطفه‌ی فتنه به دنیا می‌آید باید به جای شیر از پستان روزگار خون بدوشید و قدح‌ها از خون تازه و زهر کشنده پر کنید. مطمئن باشید که بلاها و فتنه‌ها بر شما خواهد بارید. بشارت باد به شمشیرهای بران و قدرت‌های جبار و متجاوز. هرج و مرج کامل بر جامعه سایه اندازد و استبداد خود سری بر مردم حکومت کند. مال‌هایتان را به غارت برند و کشته‌هاتان را به ستم بدروند». رنج زهرا علیهاالسلام، رنج محرومیت انسان تا همیشه‌ی تاریخ است. او به راحتی می‌دید که ادامه‌ی سقیفه، نینواست. او واقعه‌ی حره را می‌دید. او صفین و جمل و خلافت معاویه و... را و خلافت عباسی و عثمانی و... را می‌دید و محرومیت امروز ما را نیز شاهد بود.

در حجم نگاه او انسان امروز نیز جا داشت. او حق داشت این گونه بگرید و ناله کند. آن جا که فریادهایش کارساز نیست. شاید اشک‌هایش بر دل‌های سنگی این جماعت مفلوک نفوذ کند و این سؤال را در اذهان مرده‌شان شکل دهد که براستی چرا زهرا علیهاالسلام، محبوبه‌ی خدا و دخت رسول صلی الله علیه و آله این گونه ضجه می‌زند و اشک می‌ریزد؟ به سبب چه چیزی و کدامین حقی؟ شاید غیرتی بیدار شود و ساحت رفیع خورشید ولایت را لبیک گوید و چهل یاور بر او گرد آیند و همه‌ی انسان‌های تاریخ را از محرومیت و رنج همیشه برهانند و رهین منت خود سازند. اما باز هم افسوس و صد افسوس در حسرت غیرتی!. [صفحه ۲۰۱]

سایبان

زهرا علیهاالسلام پس از پدر آن قدر گریست که آرامش را از اهل مدینه برده بود. همسایگان که از گریه‌هایش بی‌تاب شده بودند، به خدمت علی علیه‌السلام عرضه داشتند. سلام ما را به فاطمه برسان و بگو یا شب گریه کن و روز آرام بگیر، یا روزها گریه کن و شب استراحت کن. فاطمه علیهاالسلام در جوابشان گفت: عمر من به آخر رسیده و دیگر در میان شما چندان توقفی نخواهم داشت. از آن پس روزها دست حسنین علیهم‌السلام را گرفته و بر سر قبر رسول صلی الله علیه و آله می‌رفت و می گریست و به آنها می گفت. «عزیزانم این قبر جد شماست، همو که شما را بر دوش خویش می‌نهاد و بسیار دوستتان می‌داشت». آن گاه عازم بقیع می‌شد و بر سر قبر شهدا به یاد سربازان فداکار صدر اسلام اشک می‌ریخت، علی علیه‌السلام نیز برای آسایش زهرا علیهاالسلام سایبانی در بقیع بنا کرد. [۳۷۹] . بقیع در کناره‌ی کاروان‌هاست، زهرا علیهاالسلام این زنده‌ی بیدار و آموزگار حمایت از ولایت، در آن جا مأوا گرفت. کاروانیانی که از آن جا می گذشتند، بر بقیع سایبانی می‌دیدند و ناله‌هایی را می‌شنیدند. با کنجکاوی نزدیک شده و جویای احوال [صفحه ۲۰۲] می‌شدند. و وقتی می‌شنیدند که این ناله‌ها، ناله‌های زهرا علیهاالسلام، یگانه دخت و بازمانده‌ی رسول صلی الله علیه و آله است، تعجب می کردند و برای دلجویی نزدیک‌تر می‌شدند. در این هنگام زهرای بیدار و هشیار، فرصت را مغتنم شمرده و برای آنان از ظلم بر وصی می گفت. او می‌خواست، اکنون که مدینه را در محاصره قرار داده و از خروج صحابه، به بهانه ایجاد فتنه مانع شده‌اند، این گونه فریاد مظلومیت علی علیه‌السلام را به اطراف برسانند. اگر در مدینه برای علی علیه‌السلام یاوری نیست، شاید بتوان از بیرون حامیانی گرد آورد. محمود بن لبید می گوید: فاطمه علیهاالسلام پس از فوت پدرش می‌آمد سر قبر حمزه گریه می کرد. در یکی از روزها گذرم بر شهدای احد افتاد. فاطمه علیهاالسلام را دیدم که سر قبر حمزه به شدت می گریست. صبر کردم تا آرام شد. پیش رفتم و سلام کردم و عرضه داشتم. ای بانوی من! از این ناله‌های جان‌سوز، رگ‌های دل من پاره می‌شود. فرمود: بر من سزاوار است که گریه و ناله کنم؛ زیرا پدری مهربان و بهترین پیامبران را از دست داده‌ام. چه قدر مشتاق دیدار اویم. گفتم: ای بانوی من! بسیار علاقه‌مندم که سؤالی از شما بپرسم. فرمود: بپرس. گفتم: آیا رسول صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش به امامت علی علیه‌السلام تصریح نمود؟ فرمود: واعجبا! آیا حماسه‌ی غدیر را از یاد بردید؟ گفتم: غدیر خم را می‌دانم، ولی می‌خواهم بدانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما در این باره چه گفت؟ فرمود: خداوند را گواه می گیرم که رسول صلی الله علیه و آله به من فرمود: بعد از من علی علیه‌السلام خلیفه و امام است و دو فرزندم حسن و حسین و نه نفر از ذریه‌ی حسین، امام می‌باشند. اگر از آنان پیروی کنید، هدایت می‌شوید و اگر مخالفت کنید تا قیامت در میان شما اختلاف خواهد بود. [۳۸۰] . [صفحه ۲۰۳]

اقرار

زهرا علیهاالسلام در ادامه‌ی افشاگری‌های خود، دست به یک اقدام ماهرانه و غافل گیر کننده‌ی دیگر می‌زند که برای خلفا، رسوایی

و برای مردم، حجتی دیگر را به همراه داشت. او در ادامه‌ی سیاست مبارزه‌ی منفی خویش، با ابوبکر و عمر هیچ نمی‌گفت و حتی از آنان رو برمی‌گرداند. این سیاست رفته رفته در اذهان جا باز کرد، به گونه‌ای که مردم از یکدیگر می‌پرسیدند. چرا زهرا با این دو سخن نمی‌گوید؟ و این بر خلفا گران می‌آمد، به همین سبب برای جلوگیری بیشتر از رسوایی بنا گذاشتند این حربه را از زهرا علیهاالسلام بگیرند. این بود که چندین بار به عیادت زهرا علیهاالسلام آمدند و اجازه‌ی ورود خواستند، اما هر بار جواب منفی بود. این سیاست زهرا علیهاالسلام می‌رفت که به ثمر بنشیند و مؤثر افتد. پس باید به سرعت اقدامی می‌شد. علی علیه‌السلام را واسطه قرار دادند و او که به سبب [صفحه ۲۰۴] حفظ اساس دین و نیز جان خود، [۳۸۱] سیاست تقیه را در پیش گرفته بود می‌پذیرد. زهرا علیهاالسلام تسلیم علی علیه‌السلام است، که امام اوست. زهرا علیهاالسلام در حالی که خانه از صحابه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم و زنان مهاجر پر بود، به آن دو اجازه‌ی ورود می‌دهد. آن دو داخل می‌شوند و مسرورند که از رسوایی نجات یافته‌اند، غافل از این که در دام رسوایی بزرگتری افتاده‌اند. زهرا علیهاالسلام ملحفی بر رو کشیده، روی خود را به دیوار کرده و حتی جواب سلامشان را هم نمی‌دهد. [۳۸۲] آنان می‌خواهند دل‌جویی و تفقدی کنند، اما زهرا علیهاالسلام می‌گوید، تا جواب سؤالم را ندهید کلامی نخواهم گفت. می‌گویند: بپرس ای دختر رسول خدا. اتاق را سکوت عمیق فراگرفته است. همه یک پارچه گوشند و بی‌صبرانه در انتظار پایان کار. زهرا علیهاالسلام می‌پرسد. آیا شما دو نفر شنیدید که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا اذیت کند، خدا را آزرده است». آن دو گفتند: چه کسی است که نشنیده باشد؟! بله ما هم به دفعات از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله این را شنیده‌ایم. زهرا علیهاالسلام پس از این اقرار، دستان خود را به آسمان برداشت آن گاه بلند و قاطع آن گونه که همه بشنوند، گفت: خدایا شاهد باش که اینان مرا اذیت کردند و شکایتشان را به تو و رسولت خواهم نمود. نه! هرگز از شما راضی نخواهم شد، تا پدرم را ملاقات کنم، و از رفتار زشت شما برایش بگویم تا بین ما قضاوت کند. [۳۸۳] . [صفحه ۲۰۵] و باز افزود. من در هر نماز که بخوانم شما را نفرین می‌کنم. [۳۸۴] و این پایان مجلس بود و شروع رسوایی بزرگ‌تر. عرق رسوایی بر پیشانی آن دو نشست. فکر این را نکرده بودند. سرافکنده و خجل از منزل بیرون رفتند، در حالی که هم چون مار گزیده به خود می‌پیچیدند. صحابه و زنان نیز از خانه خارج شدند و در شهر ولوله افتاد. هرکس را می‌دیدی، از اقرار آن دو و نفرین زهرا علیهاالسلام سخن می‌گفت. این گونه هشیاری و بیداری از دختری جوان، مجروح، خسته و افتاده در بستر، به راستی که نشانی از عظمت خداست. یک زن و این همه بیداری و لطافت، و یک گله مرد و این همه گمراهی و ضلالت. عمیق‌ترین مکاتب تربیتی از داشتن چنین الگوهایی برای همیشه محرومند. من هر وقت در تاریخ زهرا علیهاالسلام تأمل می‌کنم، از این همه بیداری به وجد می‌آیم و بی اختیار بر این همه تحمل، بیداری و ظرافت، درود و سلام می‌فرستم. سلام و درود خدا و ملایکه بر زهرا علیهاالسلام، اسوه، مقتدا و آموزگار همه‌ی زنان و مردان عالم تا همیشه تاریخ. [صفحه ۲۰۶]

وصیت

زهرا علیهاالسلام از هر فرصتی بهره می‌جست تا بتواند در اذهان مردم سؤالی ایجاد کند و سندی بر مظلومیت علی علیه‌السلام و رسوایی خلفا باقی گذارد. او در این فکر بود که شاید این جماعت مرده، حرکتی کنند و بیش از این تن به حقارت و ذلت ندهند و با دست خویش آتش دوزخ خود را فراهم نسازند. و اگر هم به پا نخاستند، دست کم به عنوان گواه و حجتی روشن در تاریخ ثبت و ضبط خواهد شد تا آیندگان آزاداندیش و طالبان حقیقت‌جو بتوانند «اسلام ولایت» را از «اسلام خلافت»، تمیز دهند و سره را از ناسره جدا کنند، و به شهادت «آیه‌ی اکمال» که در غدیر نازل شد، بدانند که دین مرضی و خداپسند، دین همراه ولایت است. او آن گونه زندگی کرد که رفتنش هم ادامه‌ی حیاتش بود. او می‌خواست همان گونه که حیاتش دشمن سوز و بیداری بخش بود،

مرگش نیز همین گونه باشد. از این رو مصیت کرد. علی جان! مرا شبانه غسل بده و کفنم کن و به خاک بسپار و اجازه نده آنان که بر من ستم کردند و آزارم نمودند، در تشییع جنازه‌ام حاضر شوند و [صفحه ۲۰۷] بر من نماز گذارند، زیرا آنان دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و آله می‌باشند. «اذا انامت فادفنی بالیل و لا تؤذنن رجلین ذکرتهما» و «اوصت فاطمهٔ ان لا یعلم اذا ماتت ابوبکر و لا عمر، و لا یصلیا علیها». [۳۸۵] . از علی علیه‌السلام پرسیدند. چرا زهرا علیهاالسلام را شبانه دفن کردی؟ گفت: به خاطر بیزاری و غضب زهرا علیهاالسلام بر آن جماعت. [۳۸۶] . [صفحه ۲۰۸]

آیه

بعد از وفات تربت ما از زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزار ماست [۳۸۷] . به راستی قبر زهرا علیهاالسلام، این ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و کوثر خدا کجاست؟ چه کسی می‌داند؟ قبر بلال، فضه، سلمان، و... را می‌شناسیم، اما قبر زهرا علیهاالسلام پنهان است. به راستی چرا؟ پنهانی قبر زهرا علیهاالسلام نشان مظلومیت و غربت ولایت است و دلیل واضح و برهان قاطعی که شیعه می‌تواند به استناد آن خود را پیرو راستین سنت رسول صلی الله علیه و آله نشان دهد. زهرا علیهاالسلام نشانی بر حقانیت و مظلومیت شیعه، برای همه‌ی آزاد مردان در طول تاریخ به یادگاری گذاشت. [صفحه ۲۰۹] امروز شیعه می‌تواند از اهل سنت بپرسد که چرا زهرا علیهاالسلام وصیت کرد خلفا در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند و چرا وصیت کرد تا قبرش پنهان بماند؟ [۳۸۸] . آری او نمی‌خواست تا دشمنانش- که دشمنان خدا و رسولند- بر سر مزارش با اقامه‌ی عزا، عوام‌فریبی کنند. آن قدر این امر بر خلفا سنگین بود و از عواقبش بیم داشتند که تصمیم گرفتند نبش قبر کنند تا با یافتن قبر زهرا علیهاالسلام، بر جنازه‌اش نماز گزارند؛ [۳۸۹] اما از هیبت [۳۹۰] و تهدید علی علیه‌السلام ترسیدند، [۳۹۱] و از بیم فتنه‌ای [۳۹۲] بزرگ‌تر پا پس نهادند. زهرا علیهاالسلام می‌خواست با طرح سؤال در اذهان مردم- که چرا تنها یادگار رسول قبرش را پنهان کرده- آنان را به فکر وادارد، تا خود به دنبال پاسخ برآیند و مسببین اصلی را بیابند. همین است که می‌بینیم برخی، بعضی دیگر را ملامت می‌کردند که: دردانه‌ی پیامبر و تنها یادگار او از دنیا رفت و هیچ کدام از آنان را اجازه‌ی حضور در دفن و نماز نداد و قبرش را نیز پنهان کرد. [۳۹۳] . [صفحه ۲۱۰] او می‌اندیشید چه بسا با غوغایی که به سبب شهادتش در مدینه ایجاد می‌شود، [۳۹۴] با این اقدام بی‌سابقه و آگاهانه مردم را علیه خلفا به حرکتی وادارد یا دست کم سندی همیشگی بر محکومیت خلفا، از خود به یادگار بگذارد. از این رو حتی امامان بعدی نیز قبر او را آشکار نساختند. اگر آن روز ندای او را لبیک گفته بودند، امروز بر فراز قبرش، چلچراغ‌ها روشن بود و حرمش جایگاه دل‌های مشتاق. به راستی این همه هوشیاری و آگاهی و بیداری از یک زن [۳۹۵] . و این همه سستی و خمودگی و فلاکت از مشتی- به اصطلاح- مرد؟! به راستی زهرا علیهاالسلام فرقان خداست که پیرو راستین سنت را از مدعیان دروغین جدا می‌کند. تنها یکی از این همه اقدامات روشن زهرا علیهاالسلام و فریادهای روشنگرانه‌ی او برای راهنمایی و هدایت مردم و به پا خاستن و حمایت آنان از علی علیه‌السلام کافی بود. اگر آن روز فریاد گرم زهرا علیهاالسلام را پاسخ گفته بودند، صفین، جمل، نهروان و کربلا و حره و... [صفحه ۲۱۱] رخ نمی‌داد. چنان که اگر امروز نیز ندای ولایت را لبیک نگوییم و کوفی‌وار علی زمان را تنها گذاریم، کربلاها و حره‌هایی در پیش است. زهرا علیهاالسلام آن آموزگار شهادت به ما آموخت حیات و ممات ما باید محمدی باشد و نه تنها حیاتمان را مماتمان را نیز باید از آنان بیاموزیم. او آموخت جدایی از ولایت، ذلت تا قیامت را در پی دارد، و حمایت از ولی، عزت همیشگی را. درود و سلام خدا را و ملایکه بر کسی که حقانیت شیعه را به اثبات رساند و به ما آموخت که رمز حیات و بقای اسلام محمدی در برابر تمامی قدرت‌های مستبد و مستکبر، تنها و تنها حمایت از مقام ولایت است. [صفحه ۲۱۲]

تسلیت

زهرا علیهاالسلام، انس علی علیه‌السلام است، تسلی و آرامش علی علیه‌السلام است. اگر به خانه می‌رفت و زهرا علیهاالسلام را نمی‌یافت، دل‌تنگ و بی‌قرار می‌شد. [۳۹۶] . خودش می گوید: نگاه به زهرا، غم‌هایم را از یاد می‌برد. [۳۹۷] . به علی علیه‌السلام خبر دادند. زهرا علیهاالسلام از دنیا رفت. علی علیه لسلام- این مجاهد پا در رکاب و این مرد خیبر و احزاب- تا شنید از پا افتاد. [۳۹۸] . تو گویی مرد لیلهٔ الهریر [۳۹۹] جان باخت!. یکی بانگ برآورد آبی بیاورید. [صفحه ۲۱۳] علی تا به هوش آمد بر صورت خود زد و در حالی که زیر شانه‌هایش را گرفته بودند، اشک می‌ریخت و می گفت: «ای دختر رسول! تو تسلی‌بخش من بودی، حال دیگر از که تسلیت جویم»؟. [۴۰۰] . آن گاه در حالی که می‌سوخت، زیر لب زمزمه می کرد: لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل [۴۰۱] . علی حق داشت این گونه بسوزد، که تکیه‌گاه دیگری را از دست داده بود. [۴۰۲] به راستی زهرا علیهاالسلام، کوثر خدا و ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و تسلای علی علیه‌السلام بود. [صفحه ۲۱۴] او حامی راستین ولایت بود. او دردهای علی علیه‌السلام را درمان بود. او همیشه انیس مهربان علی علیه‌السلام بود. او رنج‌هایش را جرعه جرعه می‌نوشید و در سینه می‌ریخت تا دل علی علیه‌السلام بیش از این به درد نیاید. اگر می‌شنوی زهرا علیهاالسلام در خانه هم از علی علیه‌السلام رو می گرفت، تعجب نکن. زهرا علیهاالسلام نمی‌خواهد علی علیه‌السلام- این غیرت حق- صورت نیلی‌اش را ببینند. آن علی علیه‌السلام که در سقیفه از اوج دست رسول صلی الله علیه و آله در غدیر به پایین کشیده شده، به اندازه‌ی کافی، خود درد دارد. باید آن دردها را درمان بود و آن زخم‌ها را مرهمی. و زهرا علیهاالسلام با همه‌ی غم‌هایش، تسلای علی علیه‌السلام بود. زهرا علیهاالسلام می گوید: در هنگام غسل لباس از بدنم بیرون نیاورید. [۴۰۳] بازویم را برهنه نکید [۴۰۴] و حتی وصیت می کند که او را شبانه غسل دهند و شبانه کفن کنند. [۴۰۵] نکند علی علیه‌السلام جای ضربه‌ها و جراحات [۴۰۶] را ببیند و عنان از کف بدهد. آه خدایا! این چه دلی است که نمی‌خواهد حتی داغ‌های علی علیه‌السلام تازه شود!!. سلام و درود خدا و ملایکه بر بانویی که این گونه کمک و حامی ولی زمانه‌ی خویش بود و در راه حمایت از مقام ولایت به شهادت رسید. [صفحه ۲۱۵] او به راستی لیلهٔ القدر خدا است. مرحوم کلینی در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل نموده که مردی نصرانی و طالب حقیقت، به خدمت آن حضرت می‌رسد و ضمن سؤال‌های از حضرت کاظم علیه‌السلام چنین می‌پرسد: اخبرنی عن کتاب الله تعالی الذی انزل علی محمد و نطق به، ثم وصفه بما وصفه به، فقال حم والکتاب المبین. انا انزلناه فی لیلهٔ مبارکهٔ انا کنا منذرین. فیها یفرق کل امر حکیم). ما تفسیرها فی الباطن؟ فقال: اما (حم) فهو محمد صلی الله علیه و آله و هو فی کتاب هود الذی انزل علیه و هو منقوص الحروف و اما (الکتاب المبین) فهو امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و اما (اللیلهٔ) ففاطمهٔ علیهاالسلام و اما قوله (فیها یفرق کل امر حکیم) یقول: یخرج منها خیر کثیر فرجل حکیم و رجل حکیم و رجل حکیم. [۴۰۷] . «به من خبر دهید از کتاب خدا که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده و به آن گویا گشته و آن را به صفاتی موصوف نموده و در حقش گفته است: «حم. سوگند به کتاب روشن و آشکار به درستی که ما آن را در شب مبارکی فروفرستادیم به درستی که ماییم بیم دهنده. در آن شب جدا می‌شود هر امر محکمی». تفسیر آن در باطن و حقیقت چیست؟ حضرت فرمود: اما «حم» همان محمد صلی الله علیه و آله است که در کتاب هود پیامبر با حروف ناقصه آمده است.- میم اول و دال آخرش حذف شده- و اما «کتاب مبین و آشکار» همان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است و اما مقصود از «لیله و شب» همان فاطمه علیهاالسلام می‌باشد و اما این که فرموده در آن جدا می‌شود هر امر محکمی یعنی برآید از فاطمه علیهاالسلام خیر بسیار و فراوان؛ مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم». مرحوم شریف لاهیجی در تفسیر خود به مناسبت این روایت در ذیل آیات [صفحه ۲۱۶] نخست سوره‌ی دخان، بیان نغز و زیبایی دارد که نقلش مناسب به نظر می‌رسد: «تسمیهٔ سیدهٔ نساء العالمین به لیله بطریق مجاز است. و می‌تواند که علاقه‌ی این مجاز این است که آن حضرت مانند شب به حجاب عصمت مستور و مخفی است...و ضمیر انزلناه، راجع است به امیرالمؤمنین علیه‌السلام. و ظاهرا حاصل معنای آیات این باشد که قسم به محمد و به وصی او امیرالمؤمنین علیه‌السلام که تزویج کردیم

امیرالمؤمنین را به فاطمه‌ی زهرا و به تحقیق ما انذار کننده‌ایم عباد را در باب امامانی که از سیده‌ی نساء العالمین عرصه جهان را منور می‌سازند، زیرا که هر که قبول ولایت ایشان نکند به عذاب ابد معذب خواهد گشت. و در فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام جدا کرده می‌شود هر امام حکیم دانا؛ یعنی از بطن او بیرون می‌آیند از امام حسن تا قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله». [۴۰۸] . مرحوم خاتون آبادی از علمای سده‌ی یازدهم در ساعت متعلقه‌ی به صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام سخنی مناسب با گفتار مذکور دارد: «ساعت آخر شب یعنی یک ساعت قبل از طلوع فجر که بهترین ساعات و محل استجابت است مختص آن حضرت است. و وجه اختصاص او به آن ساعت مستوری اوست از دیده‌ی نامحرمان. و اشاره به این است آیه‌ی مبارکه‌ی (انا انزلناه فی لیلهٔ مبارکهٔ...فیها یفرق کل امر حکیم) پس لیله‌ی مبارکه آن حضرت است و مرجع انا انزلناه، نور امامت است؛ یعنی فروفرستادیم ما گوهر امامت را در درج رحم فاطمه‌ی زهرا که لیله‌ی مبارکه عبارت از اوست». [۴۰۹] . پس باطن لیله‌ی مبارکه، فاطمه‌ی صدیقه علیهاالسلام است که حقایق قرآن در صدف [صفحه ۲۱۷] وجود او تجلی حاص پیدا کرده و جمعی که بیان‌گر معارف و حقایق این کتابند از نسل او به وجود آمده‌اند. [۴۱۰] . خنک آنان که اسوه و مقتداشان زهرای اطهر است. بیچاره ما که اسم پیروی از زهرا علیهاالسلام را یدک می‌کشیم. [صفحه ۲۱۸]

تکیه گاه

رسول صلی الله علیه و آله و زهرا علیهاالسلام دو تکیه‌گاه علی علیه‌السلام و دو بال پرواز او بودند. بنابراین با از دست دادن این دو، علی علیه‌السلام بی بال و پر و تنها شد. علی علیه‌السلام می‌گوید: رسول صلی الله علیه و آله این تنهایی را از قبل به من خبر داده بود. از این رو آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا رفت، علی علیه‌السلام گفت: این یک تکیه‌گاه من بود که فروریخت، و آن گاه که فاطمه علیهاالسلام نیز از دستش رفت، گفت: این هم تکیه‌گاه دیگرم بود. [۴۱۱] . در میان همه‌ی جلوه‌های تابناک روح بلند فاطمه علیهاالسلام، این ویژگی که او تکیه‌گاه و هم پرواز روح بلند علی علیه‌السلام است از همه شگفت‌انگیزتر است. او در کنار علی علیه‌السلام [صفحه ۲۱۹] تنها یک همسر نبود که علی علیه‌السلام پس از او همسران دیگری نیز داشت. علی علیه‌السلام به او به دیده‌ی یک دوست و آشنای دردها و درمان‌های بزرگش و امین خلوت بی‌کرانه و اسرار آمیزش و سرانجام یک همدم و تنها تکیه‌گاهش می‌نگریست. به راستی، تنها خدا می‌داند که در فراق فاطمه علیهاالسلام بر علی علیه‌السلام چه گذشت و تنها علی علیه‌السلام می‌داند که چه کسی را از دست داده است. قدر این یک‌دانه گوهر را علی دانست و بس آری آری، قدر گوهر را که داند؟ گوهری [صفحه ۲۲۰]

علم زهرا

صادق آل‌محمد صلی الله علیه و آله گوید: «لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین لفاطمهٔ ما کان لها کفوا علی ظهر الارض من آدم و من دونه»؛ [۴۱۲] اگر خدای تبارک و تعالی علی را نیافریده بود برای فاطمه هیچ همتا و نظیری نبود، از آدم گرفته تا دیگران. مطابق این حدیث صحیح از امام صادق علیه‌السلام نه تنها هر گونه کمال علمی، بلکه هر گونه کمال عملی نیز که برای علی علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام ثابت شود، [۴۱۳] حضرت فاطمه علیهاالسلام همسان امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشمول آن مقام‌های منیع خواهد بود. علاوه بر این صحیحه- که نه تنها علم بی‌کران زهرا علیهاالسلام که جامع دیگر فضایل او نیز هست- روایات فراوان دیگری هم در خصوص علم زهرا علیهاالسلام وارد شده که با هم به برخی از آنها مرور می‌کنیم، شاید کمی بیشتر با عظمت‌های آن بانوی دو عالم [صفحه ۲۲۱] آشنا شویم. فاطمه علیهاالسلام را از آن رو فاطمه علیهاالسلام نامیدند که پروردگار از دانش خود آن قدر به او نوشاند که از هر استادی بی‌نیاز شد. [۴۱۴] . فاطمه علیهاالسلام به علی علیه‌السلام گفت: نزدیک بیا تا تو را

از آن چه واقع شده و آن چه اکنون می‌شود و آن چه تا روز قیامت واقع خواهد شد، با خبر کنم. [۴۱۵] . فاطمه علیهاالسلام را بدان سبب بتول نامیدند که از نظر فضل و دین و حسب، سرآمد تمامی زنان بود. [۴۱۶] . خداوند ده چیز را به ده زن تفضل کرد و برای فاطمه علیهاالسلام-همسر علی علیه‌السلام- دانش را. [۴۱۷] . روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از یارانش پرسید: خیر زن در چیست؟ یاران در جواب درماندند. علی علیه‌السلام به نزد فاطمه علیهاالسلام آمد و از او پرسید. وی جواب داد. خیر زن در این است که مردان او را نبینند و او هم مردان را نبیند علی علیه‌السلام بازگشت و جواب داد. رسول پرسید:چه کسی تو را آگاه کرد؟ علی علیه‌السلام گفت: فاطمه علیهاالسلام. رسول صلی الله علیه و آله فرمود: او پاره‌ی وجود من است. [۴۱۸] . زنی خدمت زهرا علیهاالسلام رسید و مسایل دینی بسیاری پرسید. زهرا علیهاالسلام همه را [صفحه ۲۲۲] پاسخ داد و در پایان با گشاده‌رویی گفت: هر گاه سؤالاتی داشتی بیا و بپرس. همه را پاسخ خواهم گفت: [۴۱۹] . از برخی روایت‌ها استفاده می‌شود که زهرا علیهاالسلام از سوی پدرش مرجع پاسخ گویی به پرسش‌ها و مسایل زنان بوده است. اما بهترین نمونه و شاهد بر علم بی‌کران زهرا علیهاالسلام همان خطبه‌ها و سخنرانی‌های اوست. به ویژه خطبه‌ی آن حضرت در مسجد مدینه در مقابل مهاجر و انصار، در احتجاج با ابوبکر. این خطبه همتا و هم پای برخی خطبه‌هایی است که امیرالمؤمنین بیست و پنج سال بعد برای اهل کوفه می‌خواند. می‌توان بند بند این خطبه را با فقرات برخی خطبه‌های نهج‌البلاغه مقایسه کرد تا به عمق این معنا و صحت این ادعا پی برد، [۴۲۰] هم چنان که می‌توان دعاهای وارده از زهرا علیهاالسلام و مضامین بلند آن را با ادعیه‌ی وارده از علی علیه‌السلام و دیگر امامان معصوم مقایسه کرد تا باز هم به همین نتیجه رسید. [۴۲۱] بی جهت نیست که آن حضرت را «ام‌الفضایل» و «ام‌العلوم» [۴۲۲] می‌نامند. به راستی که ما را از علوم و فضایل بی کران زهرا علیهاالسلام و از هدایت و معارف بلند او محروم ساختند. [صفحه ۲۲۳]

ایمان زهرا

ایمان [۴۲۳] زهرا علیهاالسلام [صفحه ۲۲۵] ایمان همان عشق است و نفرت [۴۲۴] ؛ عشق در راه خدا و نفرت به خاطر او. ایمان همان رهبری و جهت دادن به عشق و نفرت است. ایمان حد قلبی مذهب است. [۴۲۵] . آنان که ایمان می‌آورند از بزرگترین عشق‌ها برای خدا و از بالاترین کشش‌ها و محبت‌ها برای او برخوردار می‌شوند. [۴۲۶] و زهرا علیهاالسلام در اوج قله ایمان است. و بهترین گواه بر وجود سراسر ایمان او یکی تامل در زندگی و رفتار و حالات خود اوست و دیگری هم شهادت رسول صلی الله علیه و آله: ای سلمان! دخترم فاطمه آن چنان ایمان در اعماق دل و تمامی وجودش نفوذ کرده که برای که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ می‌سازد. [۴۲۷] . خدایا تمامی وجود دخترم فاطمه را از ایمان و یقین لبریز کرده است. [۴۲۸] . [صفحه ۲۲۶]

عبادت و انس زهرا با قرآن

زهرا علیهاالسلام همواره با عبادت و قرآن مأنوس بود. فرزند زهرا علیهاالسلام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌گوید: دیدم مادرم شب جمعه در محراب به عبادت ایستاد و مدام رکوع و سجده می‌کرد تا صبح دمید. [۴۲۹] . او در همه چیز بی‌همتا و بی‌نظیر بود. در عبادت هم بی‌مانند بود. «و سمیت فاطمهٔ بتولا لانها بتلت عن النظیر». [۴۳۰] او سرآمد بکائین و توابین و خائفین قرار داشت [۴۳۱] و خدا دعای او را بهتر از هر کسی استجابت می‌کرد. [۴۳۲] او تا بدانجا رسید که بهترین زنان جهان و سرور زنان بهشت شد. حسن بصری گوید: در دنیا عابدتر از فاطمه نیست. او آن قدر برای نماز سر پا [صفحه ۲۲۷] می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد. [۴۳۳] . رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: وقتی زهرا در محراب عبادت می‌ایستاد، هم چون ستاره‌ای برای ملایکه‌ی آسمان می‌درخشید. خدا به ملایکه‌ی می‌گوید: ای ملایک! بنگرید به بهترین بنده من، فاطمه. او در مقابل من ایستاده و از خوف من تمامی وجودش می‌لرزد و با تمامی حضور قلب خویش به عبادت من روی آورده است. [۴۳۴] . او به هنگام عبادت آن چنان در عظمت

حق غرق می‌گشت و از خود بی خود می‌شد که از فکر عزیزان و فرزندان فرزندان خویش نیز با تمامی علاقه‌ای که به آنان داشت جدا می‌شد، از این رو پروردگار نیز ملایکه‌ای را می‌فرستاد تا گهواره‌ی فرزندان او را حرکت دهند. [۴۳۵] او حتی در شب ازدواج از علی علیه‌السلام می‌خواهد که با هم به نماز بایستند و در این شب خدا را عبادت کنند. [۴۳۶] آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسید: دخترم چه درخواستی داری؟ اکنون فرشته‌ی وحی در کنار من است و از جانب خدا پیام آورده است و هر آن چه بخواهی تحقق می‌پذیرد. او در جواب گفت: «لذتی که از خدمت به خدا می‌برم مرا از هر خواهشی بازداشته است. مرا حاجتی جز این نیست که پیوسته ناظر جمال زیبا و والای حضرت حق در آخرت باشم.» [۴۳۷] . زهرا علیهاالسلام با دعا و مناجات مأنوس بود و دعاهای وارده [۴۳۸] از او گواه این معناست. و [صفحه ۲۲۸] آن جا که رسول صلی الله علیه و آله دعایی را به او می‌آموزد، می‌گوید: «این دعا از دنیا و آن چه در آن است، در نزد من محبوب‌تر است». [۴۳۹] . زهرا علیهاالسلام با قرآن انسی دیرینه داشت. سلمان می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای کاری به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام فرستاد به خانه که رسیدم، صدای زهرا علیهاالسلام را- که در درون خانه قرآن می‌خواند- شنیدم. [۴۴۰] . باز سلمان روایت می‌کند که داخل خانه‌ی زهرا علیهاالسلام شدم دیدم در همان حالی که مشغول کار خود بود و جوها را آسیاب می‌کرد، قرآن می‌خواند. [۴۴۱] . او حتی وصیت می‌کند در شب اول قبر، علی علیه‌السلام بر سر مزارش بسیار قرآن بخواند و دعا کند. [۴۴۲] . از همین انس او با قرآن بود که فضه، خادمه‌ی او پس از شهادت وی تا بیست سال به غیر از قرآن لب نگشود و جز با قرآن پاسخ نداد. [۴۴۳] . باز از همین انس او با قرآن بود که در صحرای محشر هم قرآن را زمزمه می‌کند. [۴۴۴] . تا آن جا که حتی در هنگام داخل شدن به بهشت نیز آیات قرآن را می‌خواند. [۴۴۵] هنوز هم سخنان عمیق و بلند او درباره‌ی قرآن از مسجد مدینه به گوش می‌رسد. آیا گوش شنوایی هست: [صفحه ۲۲۹] قرآن کتابی گویا و راستگو و دارای نور فراوان و روشنی درخشان است. کتابی که بینش‌هایش روشن، نهفته‌ها و لطائفش آشکار، ظواهرش جلوه‌گر، پیروانش مورد رشک دیگران، پیرویش راهبر به بهشت رضوان و شنودنش باعث رستن انسان است. در پرتو آن می‌توان به: دلائل روشن الهی و واجبات بیان شده‌اش و محرمات ممنوعش و روشنگری‌های تابناکش و برهان‌های کافیش و خوبی‌های متحسنش (مستحبات) و رخصت‌های بخشیده‌اش (مباحات) و قوانین واجبش؛ دست یافت. [۴۴۶] . زهرا علیهاالسلام در همین خطبه‌ی غرا و بی‌نظیرش از حدود ۶۰ آیه به صورت نقل و اقتباس و تلمیح [۴۴۷] در نهایت دقت و زیبایی و کاملا- به جا استفاده کرده است. هم چنان که در دیگر خطبه‌اش در بستر بیماری بر زنان مهاجر و انصار به بیش از ۱۰ آیه تمسک نموده است. همین‌ها بهترین گواه و شاهد بر انس زهرا علیهاالسلام با قرآن است. [صفحه ۲۳۰]

زهد زهرا

زهد، آزادی است. آزادی از هر آن چه رنگ تعلق به خود گیرد [۴۴۸] . تا آن جا که «دادن»ها و «گرفتن»ها در وجود تو موجی ایجاد نکند. [۴۴۹] . زهد؛ از امکان کم، برداشت زیاد کردن است. زاهد کسی است که به دنیا قانع نیست، جایگاه بلندتری را طالب است، چون در چشم تیزبین او دنیا مبلغ علمی نیست. همان که قرآن می‌گوید: (فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل). [۴۵۰] و همان که زهرا علیهاالسلام خود می‌گوید. «ذهبت للدنیا و جئت للاخرة». [۴۵۱] . [صفحه ۲۳۱] زهد اسلام زهد ترک نیست، زهد اخذ است. اگر از یهودی بیشتر تلاش کند از درویش کم‌تر نگاه می‌دارد. و دیگران را در درآمد خود سهیم می‌کند. زاهد نمی‌گوید دنیا بد است. که می‌گوید کم است، باید آن را زیاد کرد. راه آن قدر طولانی است [۴۵۲] که آه علی علیه‌السلام- این مرد راه- را درآورده است. [۴۵۳] اگر در این راه دراز همه‌ی آذوقه و توشه را خودت به تنهایی برداری، از سنگینی، توان رفتنت نیست و در راه می‌مانی، و اگر کم برداری، راه طولانی است و از ادامه باز می‌مانی. زاهد این تضاد را همان گونه که مولایش علی علیه‌السلام گفته حل می‌کند. بدین گونه که افرادی را اجیر می‌کند تا آذوقه و بار سفر طولانی‌اش را برایش حمل کنند. و تمامی

انفاق‌ها، اطعام‌ها، احسان‌ها تحمل سختی‌ها و سعی در حوائج مؤمنان و اصلاح ذات البین‌ها و...، همان زاد و توشه‌هایی است که دیگران برای تو حمل می‌کنند و آن جا که توان رفتنت نیست و آذوقه‌ات ته کشید، به تو می‌سپارند تا ادامه‌ی راهی را که باید تا قرب خدا [۴۵۴] با درد و رنج بروی، بپیمایی. برای زهد زهرا علیهاالسلام همین بس که به راحتی از دنیا می‌گذرد و برای رسیدن به قرب خدا از سر تمامی هستی خود برمی‌خیزد و برای رسیدن به خوبی‌ها- همان که به ما رشد می‌دهد- از خوشی‌ها می‌گذرد که: (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون). [۴۵۵] . برای زهد زهرا علیهاالسلام از کجا بگویم. از خانه‌ی ساده‌اش و یا از مهر [۴۵۶] و جهیزه‌ی [۴۵۷] . [صفحه ۲۳۲] اندکش و یا از بخشش لباس عروسی [۴۵۸] و گلوبند با برکتش، همان گلوبندی که گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را پوشاند و فقیری را بی‌نیاز ساخت و بنده‌ای را آزاد کرد و سرانجام دوباره به نزد صاحبش بازگشت تا باز هم به جریان افتد و خیرات و برکات ادامه یابد. [۴۵۹] . زندگی سخت زهرا علیهاالسلام گواه صادقی بر زهد اوست. علی علیه‌السلام آن جا که برای درس گرفتن و عبرت دیگران از سختی‌های زهرا علیهاالسلام در خانه می‌گوید، این گونه توضیح می‌دهد. «او آن قدر از چاه آب کشید که اثر آن بر سینه‌اش باقی ماند و آن قدر با آسیاب آرد کرد که دستهایش پینه بست و آن قدر خانه را رفت و روب می‌کرد که پیراهنش غبارآلود می‌گشت و آن قدر آتش زیر دیگ روشن می‌کرد که لباسش سیاه می‌شد... این کارهای دشوار به او آسیب فراوان وارد می‌کرد. [۴۶۰] . و آن گاه که تصمیم گرفت از پدرش خادمه‌ای بخواهد، وقتی در اطراف پدرش [صفحه ۲۳۳] جماعتی را دید، منصرف شد و برگشت و خدا به وسیله‌ی رسول صلی الله علیه و آله تسبیحات را برای او هدیه فرستاد و زهرا علیهاالسلام از این هدیت الهی آن چنان مسرور گشت که سه بار فرمود: «رضیت عن الله و رسوله». [۴۶۱] سلمان می‌گوید: روزی به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام وارد شدم. دیدم آن قدر دسته‌ی آسیاب را چرخانده که دسته‌ی آن خونی است. [۴۶۲] . زهرا علیهاالسلام بارها شکمش از گرسنگی به پشتش می‌چسبید و چشم‌هایش به گودی می‌نشست و حتی فرزندانش در مقابل چشمانش از شدت گرسنگی هم چون جوجه‌ی کبوتر به خود می‌لرزیدند. [۴۶۳] . حسن بصری می‌گوید: «لم یکن فی الامهٔ ازهد و لا اعبد من فاطمهٔ» [۴۶۴] در امت پیامبر صلی الله علیه و آله، زاهدتر و عابدتر از زهرا علیهاالسلام نبوده است. در زیارتنامه‌ی آن حضرت نیز آمده است: او نه تنها زاهد بود، بلکه بالاتر از آن با زهد همدم و مأنوس بود. (حلیهٔ الورع والزهد). [۴۶۵] او به راستی بریده و منقطع از دنیا و فانی در ذات خدا بود و راستی که بتول زبینده‌ی اوست. [۴۶۶] . در روایتی این گونه آمده. روزی زهرا علیهاالسلام از رسول صلی الله علیه و آله تقاضای انگشتری کرد. رسول صلی الله علیه و آله این مربی بیدار و هشیار،برای آن که به دخترش درسی همیشگی بدهد، در جواب این درخواست عادی او فرمود: نمی‌خواهی تو را به بهتر از انگشتر راهنمایی کنم؟ آن گاه ادامه داد: امشب پس از نماز شب، خواسته‌ات را از خدا [صفحه ۲۳۴] بخواه، انشاءالله به آن خواهی رسید. زهرا علیهاالسلام نیز همان گونه که پدر گفته بود، پس از نماز شب حاجتش را از خدا طلبید. ناگهان هاتفی ندا سر داد. فاطمه! آن چه از من خواستی اجابت شد، سجاده‌ی خود را کنار بزن. زهرا علیهاالسلام در دم، سجاده را کنار زد، انگشتر گران بهایی از یاقوت یافت. بسیار مسرور شد و در حالی که آن را به انگشت خود کرده بود، خوابید. در رؤیا دید در مقابل سه قصر زیبای بهشتی ایستاده است پرسید. این قصرهای بی‌نظیر از آن کیست؟ گفتند: از برای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله. با خوشحالی به یکی از آن قصرها وارد شد. در آن جا تختی دید که تنها سه پایه داشت. با تعجب پرسید: پس پایه‌ی دیگر تخت چه شده؟ گفتند: صاحبش در دنیا از خداوند انگشتری تقاضا کرد، از این رو یکی از این پایه‌ها به صورت انگشتری برای او درآمده است. و این پایان خواب بود و آغاز درسی بزرگ‌تر برای زهرا علیهاالسلام. از این رو اول صبح خود را به پدر رسانید و با حزن و نگرانی خواب‌اش را تعریف کرد. رسول هوشیار و آگاه که از پیش چنین صحنه‌ای را پیش‌بینی می‌کرد و گویا منتظر دخترش بود، فرمود: «دنیا برای شما نیست. آن چه برای شماست سرای دیگری است و وعده‌گاه شما بهشت است. دنیا فریبنده‌ای گذرا بیش نیست.» [۴۶۷] . آن گاه رسول صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه جان! انگشتر را در زیر سجاده بگذار. او نیز همین کار را کرد و همین که بر روی سجاده خوابش برد، در رؤیا دید که

داخل همان قصر در بهشت شده، اما این بار تخت چهار پایه دارد. در حیرت بود که ندا رسید. صاحبش انگشتری را پس فرستاد و پایه‌های تختش کامل شد. زهرا علیهاالسلام از خوشحالی از [صفحه ۲۳۵] خواب بیدار شد. [۴۶۸] . درسی که رسول به زهرا علیهاالسلام داد نه درس دانش که درس شدن است. همین است که رسول بر دخترش- این شاگرد ویژه و صحابیه‌ی استثنایی خویش سخت می‌گیرد. چه او مسؤولیت خطیری در تاریخ آزادی و جهاد و انسانیت دارد. او حلقه‌ی واسطه‌ای است که تسلسل ابراهیم تا محمد صلی الله علیه و آله را به حسین علیه‌السلام تا منجی انتقام‌جوی نجات‌بخش انتهای تاریخ پیوند می‌دهد، واسطهٔ العقد نبوت و امامت. سلمان می‌گوید: «روزی دیدم زهرا علیهاالسلام برای خروج از خانه به خود پارچه‌ای پشمی و کهنه پیچیده که دوازده جای آن وصله شده بود. من از شدت ناراحتی گریستم و گفتم: دختر کسری و قیصر در حریرند و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در چادر شبی پشمینه و کهنه، آن هم با این همه وصله.» آن گاه زهرا علیهاالسلام به نزد رسول صلی الله علیه و آله رفت و عرضه داشت: «پدر جان! سلمان از چادر پر وصله‌ی من درشگفت است، در حالی که به خدا سوگند پنج سال است که من در خانه‌ی علی به سر می‌برم و از مال دنیا تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علوفه می‌خورانیم و شب‌ها خود بر روی آن می‌خوابیم و بالش ما پوستی پر شده از لیف خرما است.» [۴۶۹] این زهرا علیهاالسلام است که این گونه قاطع و صریح می‌گوید: «انی لا احب الدنیا»؛ [۴۷۰] من دنیای «دنیاپرستان» را دوست ندارم. و باز هم اوست که طنین فریادش هنوز از گلدسته‌های مسجد مدینه، آن جا که از [صفحه ۲۳۶] سختی‌های رسول صلی الله علیه و آله در دار دنیامی‌گوید، به گوش می‌رسد: «خداوند او را با رحمت و رأفت خویش به جوار ابدیش قبض روح نمود و از مشقت و رنج و درد این دنیا و تحمل وزر و وبال آن آسوده ساخت و مشمول رضوان و خشنودی خود نمود». [۴۷۱] . آیا گوش شنوایی هست؟ عمران بن حصین می‌گوید: روزی از روزها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا میل داری با هم از فاطمه دیدار کنیم؟ گفتم: بلی. آن گاه به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام رفتیم. پیامبر صلی الله علیه و آله چون به درب خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام رسید برای دخول اجازه خواست. فاطمه علیهاالسلام رخصت داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با کسی که همراه من است وارد شوم؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: به خدا سوگند! لباس مناسبی برای پوشش ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله عبای مندرس خود را به او داد و فرمود: با آن سرت را بپوشان. آنگاه با هم به درون حجره شدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم چگونه‌ای؟ گفت: درد می‌کشم و گرسنه هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خشنود نیستی که بانوی بانوان جهان باشی؟ فرمود: پدر! مگر مریم دختر عمران بانوی بانوان نیست؟ پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: او بانوی بانوان عصر خود بود، اما تو بانوی بانوان همه‌ی تمامی زنانی و شوهرت در دنیا و آخرت بزرگ است. [۴۷۲] . روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زهرا علیهاالسلام وارد شد و حالش را پرسید. جواب داد: حالم این گونه است که می‌نگرید، با عبایی زندگی می‌کنیم که نصف آن زیرانداز ماست [صفحه ۲۳۷] و بر روی آن می‌نشینیم و نصف دیگر آن روانداز ماست که بر روی خود می‌کشیم. [۴۷۳] . در یکی از روزهای گرم، علی علیه‌السلام داخل منزل شد و از زهرا علیهاالسلام غذایی خواست. زهرا علیهاالسلام جواب داد. «در خانه چیزی نداریم و من دو روز است که با بهانه‌های گوناگون فرزندانم- حسن و حسین- را به گونه‌ای سرگرم می‌کنم تا زیاد بی‌تابی نکنند». [۴۷۴] . روزی دیگر فرزندان فاطمه علیهاالسلام همین که چشمشان به پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد به سوی او شتافتند و پس از آن که روی دوش پیامبر صلی الله علیه و آله جای گرفتند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نانی برای خوردن خواستند. پیامبر در همان حال به فاطمه علیهاالسلام فرمود: دخترم به بچه‌ها غذایی بده. زهرا علیهاالسلام گفت: در خانه‌ی ما چیزی جز برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود ندارد. [۴۷۵] . فاطمه علیهاالسلام در جای دیگر می‌گوید: «صبح کردیم در حالی که چیزی در خانه‌ی ما نبود تا رفع گرسنگی کنیم و در همه حال خدای را سپاس گزاریم». [۴۷۶] . گاهی که پدرش وضعیت آنان را سؤال می‌کرد، می‌گفت: پدر جان! سه روز است که غذا نخورده‌ایم و فرزندانم حسن و حسین از شدت گرسنگی بی‌تاب شده و هم اکنون مانند جوجه‌های پر کنده از گرسنگی به

خواب رفته‌اند». [۴۷۷] . او در کلامی دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «ای رسول خدا! به خدا قسم در خانه‌ی علی پنج روز است که صبح کردم بدون غذا، و هیچ غذایی را در دهان [صفحه ۲۳۸] نگذاشته‌ایم. نه گوسفندی داریم نه شتری، نه غذایی و نه آبی». [۴۷۸] روزی علی علیه‌السلام فرمود: «فاطمه جان! آیا غذایی هست که بیاوری؟» پاسخ شنید: «سوگند به آن که حق تو را بزرگ شمرد! سه روز است که غذایی کافی در منزل نداریم و سهم خویش از همان مقدار ناچیز را به شما بخشیدم و خود گرسنگی را تحمل کردم.» [۴۷۹] . علی علیه‌السلام می گوید: چرا به من خبر ندادی؟» زهرا علیهاالسلام می گوید: «رسول خدا مرا از این که چیزی از تو بخواهم نهی و به من سفارش کرد چیزی از پسر عمویت درخواست مکن. اگر چیزی برای تو آورد، بپذیر وگرنه تو درخواست چیزی نداشته باش». [۴۸۰] . و آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دید علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام جز پوستی که شب‌ها بر آن بخوابند و روزها با آن شتر خود را علف دهند، چیزی دیگر ندارند، به دخترش فرمود: «دخترم! شکیبایی و تحمل داشته باش، زیرا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و جز یک قطعه عبای قطوانی فرشی نداشتند». [۴۸۱] . از همه این‌ها که بگذریم فرق نکردن وضعیت زندگی زهرا علیهاالسلام در قبل و بعد از بخشش فدک به او، بهترین گواه زهد اوست. [صفحه ۲۳۹] به راستی زهرا علیهاالسلام آینه‌ی تمام نمای زهد است و هرگز بر کسی شکایت نبرد و خدا را شاکر بود و اگر به رسول صلی الله علیه و آله می گفت، برای تحمل دادن به زنان رسول بود، چنان که دیگران و امروز ما نیز در نظر است. السلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدک و یوم تبعث حیا. اللهم اهل بیت الوحی کما نحب فاجعلنا کما یحبون. [صفحه ۲۴۰]

ورع زهرا

در زیارت آن حضرت آمده است. «حلیفهٔ الورع والزهد». [۴۸۲] او با ورع و زهد مأنوس و همدم بود. در مورد ورع باید بگویم که ورع غیر از تقوا است. اطاعت و انجام اوامر الهی [۴۸۳] و ورع؛ کناره‌گیری و پرهیز از محرمات است، همان پهلو خالی کردن از گناه و محرمات الهی. در روایات نیز این گونه آمده است. الورع اجتناب؛ الورع جنهٔ؛ کف عن محارم الله تکن اورع الناس؛ الذی یتورع عن محارم الله عزوجل، لا ـ ورع کالکف؛ یا موسی ما تقرب الی المتقربون بمثل الورع عن محارمی [۴۸۴] ؛ و... در خطبه‌ی شعبانیه نیز آمده است. «افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله [صفحه ۲۴۱] عزوجل» [۴۸۵] یعنی همان کناره‌گیری و اجتناب از محرمات الهی و آن چه خدا حرام کرده است. در روایتی دیگر آمده که از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال شد: آن مکارم و سجایای اخلاقی که انبیاء دارند، کدام است؟ همان سجایایی که اگر کسی آن را داشت باید شاکر باشد و اگر نداشت باید با تضرع آن را از خدا بخواهد. حضرت در جواب ویژگی‌هایی را برشمردند و در ابتدای آن‌ها ورع را یادآور شدند. [۴۸۶] . از تفسیر و توضیح ورع که بگذریم بحث از مراحل، آثار و موانع آن از بحث‌های لطیفی است [۴۸۷] که در جای دیگر باید از آن گفت و گو کرد. [صفحه ۲۴۲]

اخلاص زهرا

بیچاره بعضی از کلمات! چه بر سرشان که نیامده! بعضی از آن‌ها آن قدر از معنای خود تهی شده‌اند که باید به حال‌شان رقت برد. این تحریف در معنا، هم در مفاهیم سیاسی و اجتماعی هم چون استعمار دموکراسی و آزادی راه پیدا کرده است و هم در مفاهیم و حقایق مذهبی. ما هر آن که صدای خود را آهسته کند، مؤمن می‌دانیم و آن که به کار کسی کاری نداشته باشد، متقی! و هر که کلاه خود کج بگذارد زاهد! و آن که بگوید من به خاطر خدا کار می‌کنم، مخلص. ما این کلمات را آن قدر ساده بکار برده‌ایم و تصورمان درباره‌ی آنها سطحی است که اگر بشنویم معنا و حقیقتی غیر از این که تا حال شنیده‌ایم دارند، باورمان نمی‌شود و چه بسا برآشوبیم یا تصور کنیم که می‌خواهند به کلمات رنگ و لعابی تازه بخشند. بیچاره اخلاص که از اخلاص تهی شده. [صفحه

۲۴۳] اگر بتوان از علایم، عوامل، [۴۸۸] مراحل، [۴۸۹] موانع و آثار اخلاق یا از تفوت مخلص و مخلص به بهانه‌ی این که جای بحث آن این جا نیست، گذشت، اما از توضیح «حقیقت اخلاص» نمی‌توان درگذشت. حقیقت اخلاص، فقط خدا را در نظر داشتن است و فقط برای او کار کردن. [۴۹۰] . اخلاص، آزادی از وابستگی به مدح و ستایش دیگران است [۴۹۱] و خالی بودن از هوای نفس. [۴۹۲] . اخلاص یکی بودن ظاهر است و باطن، درون است و برون. و زهرا علیهاالسلام در اوج قله‌ی اخلاص بود. او در جواب پدرش که می‌فرمود: دخترم! هم اکنون جبرییل در نزد من است و از جانب خدا پیام آورده که هر چه بخواهی تحقق می‌یابد، می‌گوید مرا جز ذات او هیچ تمنایی نیست. [۴۹۳] . او با این که سه روز بود خود و فرزندانش هیچ نخورده بودند، پیراهنش را نزد [صفحه ۲۴۴] یک یهودی گرو می‌گذارد تا سایلی را از خانه‌ی خود نرانند. وقتی سلمان اصرار می‌کند کمی از نان و خرما را خود بردارد، می‌گوید: سلمان! این کار را فقط برای خدا انجام دادم، از این رو از آن هیچ برنخواهم داشت. [۴۹۴] . راوی می‌گوید: از حسین بن روح- یکی از نواب امام زمان علیه‌السلام- پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چند دختر داشت؟ او گفت: چهار دختر. پرسیدم: کدام یک از همه با فضیلت‌ترند؟ جواب داد: فاطمه علیهاالسلام. پرسیدم: با اینکه او از همه‌ی فرزندانش کوچک‌تر بوده و کمتر مصاحبت رسول را درک کرده، چرا او با فضیلت‌تر است؟ حسین بن روح جواب داد: به سبب دو خصلت که خدای سبحان مخصوص او گردانیده بود. یکی این که وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دیگری این که نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذریه‌ی اوست و خداوند سبحان اینها را به او ارزانی نداشت مگر به دلیل اخلاص او در نیت. [۴۹۵] . پس با هم به کلام این عبد مخلص خدا گوش می‌سپاریم. «من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیه افضل مصلحته» [۴۹۶] . کسی که عبادت خالصانه خود را به سوی خدا فرستد، پروردگار بلند مرتبه برترین مصلحت او را به سوی او می‌فرستد. [صفحه ۲۴۵]

عصمت زهرا

عصمت در لغت به معنی مصونیت و محفوظ بودن است و معصوم کسی است که از خطا، اشتباه و گناه در امان باشد. عامل این عصمت، آگاهی و آزادی است، آگاهی از همه‌ی راه‌ها و آزادی از همه‌ی کشش‌ها. معصوم به راه‌های آسمان واردتر از راه‌های زمین است و از همه‌ی هواها و هوس‌ها آزاد است. تلفیق آگاهی و آزادی می‌شود همان عصمت و مبنای ولایت همین عصمت است. ولی معصوم از ما به ما علاقه‌مندتر است. علاقه‌ی ما به خودمان غریزی‌تر است، اما علاقه‌ی ولی به ما بر اساس سعه‌ی وجودی اوست. همین است که آنان از ما به ما مهربان‌ترند و مبنای ولایت هم همین آگاهی و آزادی و مهربانی است که: (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم). [۴۹۷] همین است که از ما بر خودمان اولی‌تر و سزاوارترند و بر ما ولایت دارند. برای اثبات عصمت زهرا علیهاالسلام می‌توان از آیات و احادیث متعددی مدد گرفت. [صفحه ۲۴۶] از آیات به آیه‌ی تطهیر، مباهله و... و از احادیث به روایاتی که غضب او را غضب خدا [۴۹۸] و رسول [۴۹۹] می‌داند، یا او را کفو علی علیه‌السلام می‌نامد و نیز بسیاری از احادیث دیگر. [۵۰۰] .

آیات نازله در شأن زهرا

قریب ۳۰ آیه در شأن حضرت زهرا علیهاالسلام تأویل شده که همه در کتاب «ریاحین الشریعة» گردآوری شده. [۵۰۱] بعضی از آنها عبارتند از: آیه‌ی تطهیر، مباهله، مودت، ابرار و... [صفحه ۲۴۷]

سوره‌های نازله در شأن زهرا

از سوره‌های نازله در شأن زهرا علیهاالسلام می‌توان «دهر» و «کوثر» را نام برد. [۵۰۲] . من از توضیح این سوره‌های پربار و ارتباط

آیات هر کدام با یکدیگر و ارتباط آنها با صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام می‌گذرم. اما از آنجا که در شأن نزول سوره‌ی دهر، در گذشته اشاره‌ای کوتاه شد، بی مناسبت نمی‌دانم در رابطه با سوره‌ی کوثر هم به دو نکته مهم اشاره‌ای داشته باشم. اول درباره‌ی شأن نزول این سوره که در روایاتی آمده است که این سوره پس از مرگ فرزندان رسول و شماتت دشمنان او نازل گشته تا تسلیتی برای رسول و جوابی از آن شماتت‌ها و اعلام بریدگی و شکست عاص بن وائل باشد. در حالی که باید توجه داشت آیا عطای سابق و بخشش قدیم، می‌تواتند جواب این شماتت و تسلیت از این مصیبت باشد؟ آیا این جواب با این مصیبت و با این شماتت هماهنگ است؟ بر فرض کوثر را در گذشته به رسول داده باشند، اکنون در برابر آن چه گرفته‌اند [صفحه ۲۴۸] و مصیبتی که پیش آمده، چه جواب و تسلیتی است؟ برای تسلیت، زبان سوره‌ی انشراح و ضحی مناسب‌تر است تا کوثر چون زبان این سوره با منت گزاری و طلب هماهنگ‌تر است تا تسلیت و دلداری، زیرا برای دلداری رسول باید به آینده‌ی او توجه داد که (و لسوف یعطیک) نه آینده‌ی عاص بن وائل چون شکست و بریدگی و ناتمامی عاص بن وائل، ملازمه‌ای با تمامیت و ادامه‌ی دیگران ندارد. از این‌ها گذشته چون این سوره تنها در مورد شخص رسول نبوده بلکه همان گونه که در روایت نیز آمده است، این کوثر برای رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام و شیعیان او هم هست و تا امروز نیز جریان دارد، [۵۰۳] نمی‌توان تنها جواب شماتتی باشد از واقعه‌ای که گذشته و در سابق واقع شده است. دوم درباره‌ی مفهوم کوثر و خلطی که بین مفهوم و مصداق آن شده است. تا آنجا که عده‌ای را بر آن داشته که بگویند مفهوم کوثر همان فاطمه علیهاالسلام است در حالی که کوثر یک مفهوم دارد و یک مصداق و خلط مفهوم به مصداق بابی گسترده دارد. مفهوم آن خیر کثیر و کثیر الخیر است و مصداق‌های آن زیاد. آن چه از علم، نعمت، ذریه، یاران، نام نیک و حوض کوثر، خدیجه علیهاالسلام و فاطمه علیهاالسلام و... دیگر معانی که در روایت‌ها ویا تفسیرها آمده است، مصادیق کوثر را نشان می‌دهند و نباید در توضیح مفهوم کوثر به آنها روی آورد. همانگونه که اشاره شد مفهوم کوثر، مبالغه در کثرت، خیر کثیر و کثیر الخیر است و این مفهوم با نعمت زیاد و امکانات فراوان، تفاوت دارد. کوثر برداشت و بهره‌برداری زیاد از نعمت‌هاست. خیر کثیر با نعمت کثیر یکسان نیست. خیر [صفحه ۲۴۹] بهره‌برداری مناسب از نعمت است و درست از همین جا، مفهوم کوثر از آن چه در تفاسیر آمده، جدا می‌شود، زیرا آنها به نعمت یا مصداق‌های آن توجه داشته‌اند در حالی که خیر با نعمت تفاوت دارد. و برعکس آن چه همه در نظر دارند، موقعیت‌ها مهم نیست، موضع گیری‌ها مهم است. کمیت‌ها و مقدارها مهم نیست، کیفیت بهره‌برداری و کیفیت برخورد مهم است که در آن آیه آمده است: (ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون). [۵۰۴] . آنان می‌پندارند که با امداد و امکان ثروت و فرزند در خوبی و خیرات آنان شتاب می‌کنیم. اینان نمی‌فهمند. و باز آمده است که: (فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون). [۵۰۵] . موجودی و دارایی و امکانات آنان، تو را شگفت زده نکند، زیرا خدا می‌خواهد در حال یا آینده‌ی [۵۰۶] زندگی دنیا، آنان را به عذاب و شکنجه بیافکند و در هنگام کفر جان‌هاشان را بگیرد. پس باید با دقت در دو نکته به مفهوم صحیح کوثر دست یافت. یکی تفاوت مفهوم و مصداق و دیگری تفاوت خیر و نعمت. با این دید، معانی بیست و چند گانه‌ای که برای کوثر می‌شود، همه مصادیق آن هستند و کوثر مفهومی است که تمامی این وسعت را در بر می‌گیرد و تمامی [صفحه ۲۵۰] نمونه‌ها را شامل می‌شود. از نهر و حوض کوثر گرفته تا علم و رسالت و هدایت، تا یاران و شیعیان، تا خدیجه علیهاالسلام تمامی نمونه‌های کوثر، در این خیر کثیر و بهره‌برداری زیاد از نعمت‌های محدود و موضع گیری مناسب در موقعیت‌های سخت و راحت، خلاصه می‌شود. و تمامی مصداق‌ها در این معنی با هم جمع می‌شوند و تحلیل خود را می‌یابند و مشکلی ایجاد نمی‌شود. در حالی که میان نهر و حوض کوثر آن هم نهری برخاسته از عرش و سدرة المنتهی، با یاران زیاد و نسل زیاد و خدیجه علیهاالسلام و فاطمه علیهاالسلام، فاصله کم نیست. [۵۰۷] . رسول از یک فرزند این همه بهره و انس و نسل به دست می‌آورد که! فاطمة ام ابیها. فاطمه، مقصود و انس رسول است و در مدت کوتاه عمرش، کارش را به انجام رسانید و با گام‌های پر صلابت و محکم خود در حفظ

اساس دین و مقام ولایت، تمامی مسلمانان و شیعیان را تا قیامت وامدار خود کرد. به راستی که فاطمه علیهاالسلام مصداق کوثر است و بهترین مصداق آن. ورسول از خدیجه، همراه و مأنوسی می‌سازد آن چنان که تا پایان عمر هر گاه به یاد او می‌افتد، اشکش جاری می‌شد، و از ثروت خدیجه، آن سال‌های شعب و فقر مسلمانان را تأمین می‌کند و در برابر او کسانی هستند ثروتمند، اما بی‌برداشت و راکد و این است که ادامه ندارند. در اینجا از این سوره به همین اندازه بسنده می‌شود و توضیح بیشتر آن به بحث‌های تفسیری احاله می‌شود. [۵۰۸] . [صفحه ۲۵۱]

زهرا و رسول

اگر هیچ زنی در چشم و دل رسول صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی زهرا علیهاالسلام جا نداشت، [۵۰۹] بی دلیل [صفحه ۲۵۲] نبود؛ که در چشم و دل زهرا علیهاالسلام هیچ کس به اندازه‌ی رسول صلی الله علیه و آله جا نداشت. آن گاه که رسول بر زهرا علیهاالسلام وارد می‌شد، زهرا علیهاالسلام تمام قد می‌ایستاد و مشتاقانه به استقبال پدر می‌شتافت و بر دست او بوسه می‌زد و عبا از دوشش گرفته و نعلین او را به کناری می‌گذارد و آن گاه او را در جای خویش می‌نشاند و خود در پیش روی او مؤدب می‌نشست و هر گاه پدر او را می‌خواند، ندایش را با«لبیک، لبیک» پاسخ می‌داد. [۵۱۰] . او همیشه رسول صلی الله علیه و آله را پدر جان (یا ابه)می‌خواند [۵۱۱] و همیشه او را تصدیق می‌کرد [۵۱۲] و سعی فراوانی در حفظ احادیث پدر داشت. [۵۱۳] . [صفحه ۲۵۳] او همواره رضای رسول صلی الله علیه و آله را بر رضای خود مقدم می‌داشت [۵۱۴] و بارها برای خشنودی او که همان خشنودی خداست، از غذا و لباس و پرده و گردنبند و حتی دست‌بند بچه‌هایش [۵۱۵] و هر آن چه داشت، به راحتی می‌گذشت و ایثار می‌کرد. [۵۱۶] او همه جا پدر را بر خود مقدم می‌داشت. خودش می‌گوید: سوگند به خدا! پیامبر را بر خود و دیگران مقدم می‌دارم. [۵۱۷] . رسول صلی الله علیه و آله، هنگام رفتن به جنگ آخرین خانه‌ای که از آن خارج می‌شد، خانه‌ی زهرا علیهاالسلام بود و پس از مراجعت، نیز نخستین خانه‌ای که وارد می‌شد، خانه‌ی زهرا علیهاالسلام بود و در منزل او زیاد توقف می‌کرد [۵۱۸] و در برابر خیل خواستگاران او تنها [صفحه ۲۵۴] علی علیه‌السلام را برگزید [۵۱۹] هم او بود که همیشه صورت زخمی پدر را مداوا می‌کرد [۵۲۰] و در [صفحه ۲۵۵] هنگام مسافرت، آخرین کسی که در حقش سفارش می‌کرد او بود و پس از مسافرت اولین خانه‌ای که داخل می‌شد، خانه‌ی او بود. [۵۲۱] . زهرا علیهاالسلام آن گاه که پدرش در بستر بیماری بود، از هر کسی محزون‌تر و گریان‌تر بود و تا خبر ملحق شدن به پدر را به عنوان اولین نفر به اهل‌بیتش نشنید، آرام نگرفت و لبخندی از سر شوقش نزد، [۵۲۲] که در حقیقت مژده‌ی وصال را شنیده بود. او در فوت پدر آن قدر گریست [۵۲۳] که آرامش را از اهل مدینه برده بود، تا جایی که پیش او آمدند و از زیادی گریه‌اش شکایت کردند و گفتند: یا روز گریه کن یا شب. او نیز از آن پس برای گریه و ندبه بر فقدان پدر و جفا به همسر به بقیع می‌رفت. به علی علیه‌السلام می‌گفت. به اینان بگو چند روزی بیش میهمان‌شان نخواهم بود. [۵۲۴] . علی علیه‌السلام می‌گوید: زهرا علیهاالسلام از من پیراهنی که رسول صلی الله علیه و آله را در آن غسل داده بودم، خواست و تا چشمش بر آن افتاد، آن را در آغوش گرفت و به سختی گریست. همین که آن را بوییدند، غش کرد من که دیدم این گونه است، پیراهن را از او مخفی کردم. [۵۲۵] . حقیقت و عمق رابطه‌ی بین رسول صلی الله علیه و آله و زهرا علیهاالسلام را باید در «ام أبیها» [۵۲۶] یعنی [صفحه ۲۵۶] همان کنیتی که پدر، دخترش را با آن می‌خواند یا در کلام دیگر رسول صلی الله علیه و آله. «فاطمهٔ بضعهٔ منی و هی نور عینی و ثمرهٔ فؤادی و روحی التی بین جنبی و هی الحوراء الانسیهٔ» [۵۲۷] جستجو کرد. [صفحه ۲۵۷]

زهرا و مادر

او در کوچکی هنگامی که هنوز در شکم خدیجه علیهاالسلام بود، با مادرش مأنوس بود و همان هنگام که زنان مکه، خدیجه را به

سبب ازدواجش با محمد صلی الله علیه و آله تنها گذارده بودند، با مادر به سخن می‌نشست [۵۲۸] و او را به صبر دعوت می‌کرد. و آن گاه که در کودکی مادر را از دست داد، دامان پدر را گرفته و بر گرد او می‌چرخید و می‌پرسید. پدر جان! مادرم کجاست؟ رسول صلی الله علیه و آله مانده بود چه بگوید. جبرییل نازل شد و گفت: «سلام خدایت را به فاطمه برسان و بگو مادرش در قصری از قصرهای بهشتی که پایه‌هایش از طلا و ستون‌هایش از یاقوت سرخ است، در میان آسیه و مریم نشسته است». زهرا علیهاالسلام تا شنید، آرام شد و بر خدا سلام فرستاد. [۵۲۹] . [صفحه ۲۵۸]

زهرا و علی

زیبایی گل در گرو مجموعه‌ی آن است نه وجود یک گلبرگ یا شاخه‌ی آن. شکوه و عظمت انسان کامل نیز در گرو این است که مجموعه‌ی شخصیتش متبلور شود نه یک بعد از ابعاد او. و زهرا مجموعه بود نه یک بعدی. هرگز کاری او را از کار دیگر بازنمی‌داشت؛ [۵۳۰] این طور نبود که عبادت و مراجعاتش او را از اداره‌ی منزل بازدارد و تربیت و سازندگی و مبارزاتش، او را از رسیدگی به فرزندان و همسرش مانع شود. او علی را بهترین همسر می‌دانست [۵۳۱] و همواره به تمامی وظایف همسری خود عمل می‌کرد. از تمیزی و ساده‌پوشی [۵۳۲] و آرایش و عطر زدن [۵۳۳] گرفته تا کارهای منزل [۵۳۴] و [صفحه ۲۵۹] آرد کردن [۵۳۵] و نان پختن [۵۳۶] تا قناعت به یک زندگی ساده [۵۳۷] و گفت و گو و مزاح با همسر [۵۳۸] و ایثار و فدا کردن مال [۵۳۹] و جان [۵۴۰] خود برای همسرش. و سرانجام تحمل تمامی سختی‌ها، مشقت‌ها و فقرها در کنار همسرش [۵۴۱] و شریک بودن با او در تمامی شادی‌ها و رنج‌ها. [۵۴۲] . او هرگز علی علیه‌السلام را عصبانی نکرد [۵۴۳] و هرگز بر خلاف خواسته‌ی او گامی برنداشت [۵۴۴] و همواره مطیع او بود. [۵۴۵] آن جا که علی علیه‌السلام از او خواست که اجازه دهد شیخین به عیادت او بیایند، گفت: خانه خانه‌ی توست و من هم همسر و در اختیار تو. [۵۴۶] . زهرا علیهاالسلام آرامش و انس علی علیه‌السلام بود. علی علیه‌السلام با نگاه به او رنج‌هایش را از یاد [صفحه ۲۶۰] می‌برد. [۵۴۷] تا آنجا که اگر علی علیه‌السلام به خانه می‌آمد و او را نمی‌یافت، غم بر سینه‌اش سنگینی می‌کرد و بر او بسیار سخت می‌گذشت. [۵۴۸] . علی علیه‌السلام خود می‌گوید: زهرا تسلای من بود. [۵۴۹] از این رو تا خبر شهادت او را شنید از پا افتاد و تا آبی به صورتش نزدند به هوش نیامد. [۵۵۰] . زهرا علیهاالسلام دردهایش را از علی علیه‌السلام پنهان می‌کرد تا او را نیازارد و او را تحریکش نکند. زهرا علیهاالسلام آن قدر مهربان و دقیق بود که هرگز از علی علیه‌السلام چیزی نخواست که نکند قدرت بر تهیه‌ی آن نداشته باشد. خودش می‌گوید: «پدرم مرا نهی کرد از این که از علی چیزی بخواهم و می‌فرمود: اگر چیزی به خانه آورد که هیچ و گرنه از او چیزی مخواه». [۵۵۱] . و نیز می‌فرمود: «من از خدا شرم دارم که به تو چیزی را که قدرتش را نداری، تحمیل کنم». [۵۵۲] . کارهای درون خانه را او انجام می‌داد و کارهای بیرون را علی علیه‌السلام و بسیار خوشحال بود که با این تقسیم از برخورد با نامحرم محفوظ مانده است. [۵۵۳] . علی علیه‌السلام هیزم و آب می‌آورد و جارو می‌زد و زهرا علیهاالسلام آرد می‌کرد، خمیر می‌کرد [صفحه ۲۶۱] و نان می‌پخت. [۵۵۴] . راوی می‌گوید: از امام حسن عسگری علیه‌السلام پرسیدم: چرا فاطمه علیهاالسلام را زهرا می‌گویند؟ فرمود: زیرا (نور معنوی) چهره‌اش در سه وقت بر علی علیه‌السلام می‌درخشید. اول روز مثل خورشید و ظهر همچون بدر ماه و در هنگام غروب هم چون ستاره‌ی درخشان. [۵۵۵] . زهرا علیهاالسلام سعادت واقعی را در محبت علی علیه‌السلام می‌دانست. [۵۵۶] از این رو مردم را به یاد روز غدیر و حدیث منزلت می‌انداخت [۵۵۷] او هم چنین راوی بسیاری از فضایل و مناقب علی علیه‌السلام است. [۵۵۸] . زهرا علیهاالسلام فقط به فکر علی و رنج‌ها و دردهای او بود. او در هنگام وفات و در ساعات آخر عمرش می‌گریست. علی علیه‌السلام می‌گفت: زهرا جان! چرا گریه می‌کنی؟ [صفحه ۲۶۲] جواب داد: برای مصیبت‌ها و مرارت‌هایی که بعد از من به تو می‌رسد. [۵۵۹] . او همواره به فکر راحتی و آرامش علی علیه‌السلام بود. از این رو وصیت کرد پس از من ازدواج کن و حتی دختر خواهرش را هم معرفی کرد. او می‌گفت: مرد، زن

می‌خواهد. [۵۶۰] . بـه راسـتی که حـانیه [۵۶۱] زیبنـده‌ی اوسـت. یعنی کسـی که بر همسـر و فرزنـدانش بسـیار مهربـان است. زهرا علیهاالسلام محبوب‌ترین افراد نزد علی علیه‌السلام بود. [۵۶۲] . زهرا علیهاالسلام همواره مایه‌ی افتخار و مباهات علی علیه‌السلام بود. [۵۶۳] . زهرا علیهاالسـلام تکیه‌گـاه علی علیه‌السـلام و یکی از دو بـال پرواز او بود. [۵۶۴] . زهرا علیهاالسـلام فدایی علی علیه‌السلام بود. او رفت تا علی علیه‌السـلام بمانـد. این فقـدان آن قـدر بر علی علیه‌السـلام سـنگین بود و این مصـیبت آن قـدر جانکاه، که زهرا علیهاالسـلام خود از قبل او را به [صفحه ۲۶۳] صبر و آرامش دعوت کرده بود. [۵۶۵] اما با این همه علی علیه‌السـلام ضجه می‌زد و چه پر سوز و جان گـداز می‌خوانـد: لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الـذی دون الممات قلیل و ان افتقادی فاطما بعـد احمـد دلیل علی ان لاـ یـدوم خلیل [۵۶۶] . و هر روز بـه زیـارت آن حضـرت می‌رفت [۵۶۷] و تـا پایـان عمر هر گاه اسم فاطمه علیهاالسـلام را می‌شنید محزون و غمگین می‌شد. [۵۶۸] و در دیوانی که منسوب به اوست، مرثیه‌ای طولانی در رثای زهرا علیهاالسـلام دارد. [۵۶۹] بعضـی دیگر نوشـته‌اند که علی علیه‌السلام این ابیات را زمزمه می‌کرد. نفسی علی زفراتها محبوسهٔ یا لیتها خرجت مع الزفرات لا خیر بعـدک فی الحیـاهٔ و انمـا ابکی مخافـهٔ ان تطول حیـاتی [۵۷۰] . امـا گویـاتر و پرسـوزتر از همه‌ی این‌هـا، همـان روضه و نـاله‌ی علی علیه‌السـلام پس از دفن زهرا علیهاالسـلام بر سر قبر اوست. همان که جان‌ها را آتش می‌زند. پس با علی علیه‌السلام هم ناله می‌شویم و با اشـکمان همراهی‌اش می‌کنیم: [صـفحه ۲۶۴] «السـلام علیک یا رسول‌الله عنی و عن ابنتک النازلـهٔ فی جوارک والسـریعهٔ الحاق بک، قل یا رسول‌الله عن صـفیتک صبری ورق عنها تجلـدی... فلقـد استرجعت الودیعـهٔ و اخذت الرهینهٔ. اما حزنی فسـرمد و اما لیلی فمسـهد الی ان یختار الله لی دارک التی انت بها مقیم و سـتنبئک ابنتک بتضافر امتک علی هضـمها... والسـلام علیکما سلام مودع لا قال و لا سئم...» [۵۷۱] . [صفحه ۲۶۵]

زهرا و فرزندانش

در این قسـمت اگر چه می‌توان از مهربانی زهرا علیهاالسـلام با فرزنـدان خود و نوازش [۵۷۲] آنان سـخن گفت. تا آنجا که حتی به علی علیه‌السـلام وصیت می‌کند که پس از من با دختر خواهرم ازدواج کن که او بر فرزندان من مهربان‌تر است. حتی در وصیتش به علی علیه‌السـلام او را سـفارش می‌کنـد به مهربانی [۵۷۳] و خیر و نیکـویی [۵۷۴] درحق فرزنـدانش. و بـاز تـا آنجا که برای شـفای فرزندانش نذر می‌کند [۵۷۵] و بر مصایب حسین علیه‌السلام می‌گرید [۵۷۶] و حسن علیه‌السلام را به نزد رسول صلی الله علیه و آله می‌آورد تا برای شفایش دعا کند. [۵۷۷] همین است که او را حانیه [۵۷۸] (بسیار مهربان بر همسر و فرزندان) می‌نامند. و یا می‌توان از بازی کردن او با فرزندانش و داسـتان‌ها و شـعرهایی که برای آنان [صـفحه ۲۶۶] می‌خواند [۵۷۹] و یـا از ایجاد رقابت و قضاوت [۵۸۰] بین آنان و... سـخن گفت. بسـیار می‌شـد که با مناجات‌ها و گریه‌های شـبانه‌ی مادر، بچه‌ها از خواب بیـدار می‌شدنـد. حسـن علیه‌السـلام می‌گویـد: در یک شب جمعه دیـدم مادرم در محراب عبادت ایسـتاده و تا طلوع صـبح در رکوع و سـجده بود و همه را دعـامی‌کرد. گفتم: مـا در چرا برای خود چیزی نخواستی؟ گفت: پسـر جـانم اول همسایه بعـد خودت. [۵۸۱] . زهرا علیهاالسـلام در هنگـام غروب نمی‌گـذاشت بچه‌هـا بخوابنـد و اگر در خـواب بودنـد آنـان را بیـدار می‌کرد؛ [۵۸۲] زیرا آن وقت، هنگـام اسـتجابت دعاست. و هم چنین در شب‌های قدر آنان را با غذای سـبک دادن بیدار نگاه می‌داشت. [۵۸۳] . او بچه‌ها را زیاد به یاد رسول صلی الله علیه و آله می‌انداخت [۵۸۴] و به سفارش پدر بچه‌ها را دسته گلی خشبو می‌دانست [۵۸۵] و آنان را برای یاد گرفتن قرآن و دعا به نزد آن [صفحه ۲۶۷] حضرت می‌فرستاد. [۵۸۶] . اما به اعتقاد من مهم‌تر از این همه، ذکر این نکته است که او توانسته خودش را وعـاء و ظرف امامت [۵۸۷] قرار دهـد و بـا اطـاعت و تقوایش توانسـته ادامه‌ی رسول صـلی الله علیه و آله و مـادر تمـامی ائمه و قائم آل‌محمـد صـلی الله علیه و آله مهـدی (عـج) باشـد. «والله مـا ینال احـد عنـدالله عزوجل الا بطاعته» [۵۸۸] . و همیـن است که حسـین علیه‌السـلام در صـحرای تفتیـده‌ی کربلاـ آن گـاه که بر نیزه‌هـا تکیه داده فریـاد می‌زنـد. هیهات که زیر بار ذلت بروم. من شـهامت،

حریت و کرامت خود را مرهون پاکدامنی و طهارت مادرم زهرا می‌دانم. [۵۸۹] . [صفحه ۲۶۸]

انفاق زهرا

زهرا علیهاالسلام به ما آموخت که برای رسیدن به خوبی‌ها باید از خوشی‌ها گذشت. (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون). [۵۹۰] . او به ما آموخت ملاک انفاق، دارایی‌ها نیست که توانایی‌هاست: (لو انتم تملکون خزائن رحمهٔ ربی اذا لامسکتم خشیهٔ الانفاق) [۵۹۱] ؛ اگر شما تمامی گنجینه‌های آسمان و زمین را هم داشتید، باز بخل می‌ورزیدید نه به این که ندارید- که دارید بلکه از انفاق می‌ترسید. او به ما آموخت که می‌توان با گذشتن از پیراهن عروسی [۵۹۲] یا گلوبند [۵۹۳] و حتی طعام و قرصی نان، قلوبی را تألیف کرد و آنها را با اسلام گره زد و آشتی داد. روزی زهرا علیهاالسلام دو دستبند نقره و گوشواره و پرده‌ای را که به تازگی سهم علی علیه‌السلام از غنایم شده بود، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و پیام داد. «تقرأ علیک ابنتک السلام [صفحه ۲۶۹] و تقول اجعل هذا فی سبیل الله»؛ دخترت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید این‌ها را نیز در راه خدا انفاق کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مشاهده‌ی این بخشش سه بار فرمود: (فداها ابوها)؛ [۵۹۴] پدرش به فدای او. او حتی در وصیتش از علی علیه‌السلام می‌خواهد که بخشی از اموال وی را بین زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی‌هاشم تقسیم کند. [۵۹۵] . از این‌ها که بگذریم انفاق درآمد فدک و اختصاص ندادن چیزی از آن را برای خود و خانواده‌اش و تغییر نکردن وضع زندگی‌اش قبل و بعد از بخشش فدک، بهترین شاهد بر وسعت بخشش‌های اوست. همان فدکی که درآمدش را از بیست و چهار هزار دینار تا هفتاد هزار دینار نوشته‌اند. [۵۹۶] . در روایت است که هر ساله حضرت تنها به اندازه‌ی قوت خود از درآمد فدک برمی‌داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می‌کرد و تا هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله این شیوه ادامه داشت. [۵۹۷] چشمان بسیاری از نیازمندان منتظر سر رسیدن درآمد فدک بود تا از بخشش فاطمه علیهاالسلام زندگی خود را به سامانی برسانند. [صفحه ۲۷۰]

ایثار زهرا

اگر سلمان از ایثار زهرا علیهاالسلام در شگفت است، [۵۹۸] تعجبی نیست که خدا هم بر بزرگی این ایثار، رسولش را زیر بارش بی امان وحی می‌گیرد. (و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصهٔ). [۵۹۹] . (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا). [۶۰۰] . روزی مردی گرسنه در مسجد به پا خاست و از گرسنگی به رسول صلی الله علیه و آله شکایت برد. رسول صلی الله علیه و آله به سراغ زنانش فرستاد، جواب دادند. غیر از آب چیزی نداریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند. چه کسی او را امشب میهمانی می‌کند. علی علیه‌السلام گفت: من یا رسول‌الله! و کمی بعد وارد منزل شد و از فاطمه علیهاالسلام پرسید: آیا غذایی در منزل داریم؟ [صفحه ۲۷۱] زهرا علیهاالسلام جواب داد. «ما عندنا الا قوت الصبیهٔ و لکنا نؤثر به ضیفنا»؛ [۶۰۱] . در خانه غذایی نیست مگر به اندازه‌ی خوراک دختر بچه، اما امشب آن را ایثار کرده و گرسنگی را تحمل می‌کنیم و همین مقدار غذا را نیز به میهمان می‌بخشیم. صبح هنگام این آیه بر رسول صلی الله علیه و آله نازل شد: (و یؤثرون علی انفسهم...) و خدا بر این همه ایثار درود فرستاد و آن را ستود. داستان شأن نزول سوره‌ی «دهر» را همه شنیده‌ایم، فرزندانی که مریض‌اند و نذری که به اشاره‌ی رسول صلی الله علیه و آله برای شفای آن دو می‌شود و آن گاه بچه‌ها شفامی‌یابند و خانه‌ای که در آن- جز عشق خدا- هیچ نیست. و هنگام وفای به عهد است. با زحمت زیاد و رنج فراوان تنها قرص نانی تهیه می‌شود و در هنگام افطار- تا سه روز پیاپی- سائلی در خانه‌ی امید را می‌کوبد، نگاه‌ها به هم گره می‌خورد، همه نان‌ها را پس می‌زنند و لحظه‌ای بعد صدای پای عابری خوشحال که گویا چیزی در بغل دارد و دوان دوان و دعا گویان از کوچه می‌گذرد، به گوش می‌رسد. در خانه صدای آشنایی می‌گوید. چراغ‌ها را خاموش کنید شاید بچه‌ها به خواب روند!! خانه در سروری مسرور فرومی‌رود و عطر دل‌انگیزی فضا را پر می‌کند. ملایک بر این

همه ایثار اشک شوق می‌ریزند و خاک خانه را به تبرک برده تا توتیای چشم کنند. و خداوند از این همه ایثار آن چنان مسرور گشته که در دم فرمان چراغانی هفت آسمان را صادر می‌کند و به ملایکه خویش فخر می‌فروشد که نگفتم: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید! و آن گاه بر اهل خانه سلام می‌فرستد و رسولش را به چنین [صفحه ۲۷۲] اهل‌بیتی تبریک [۶۰۲] . گفته و او را زیر بارش وحی می گیرد. (یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا- و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا. انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءا و لا شکورا- انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا...). کسانی که تا سر حد ایثار حرکت کرده‌اند و هیچ مزد و سپاسی نمی‌خواهند، با این همه نه تنها مغرور نیستند که خائفند. آن هم دو خوف؛ خوف از آن روز و خوف از رب. خوف از کوتاهی اعمال و بلندی اهداف. [۶۰۳] . همین است که خدا خود ساقی آنان می‌شود: [۶۰۴] . (و ساقهم ربهم شرابا طهورا). [۶۰۵] . - عرب تازه مسلمانی در مسجد از مردم کمک خواست، پیامبر صلی الله علیه و آله به یاران خود نگریست، سلمان برخاست تا نیاز آن سایل را بر طرف کند. هر جا رفت با دست خالی [صفحه ۲۷۳] بازگشت و به هر جایی سرکشید تا شاید از کسی کمکی بگیرد. هنگامی که با ناامیدی به طرف مسجد می‌آمد، نگاهش به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام افتاد. با خود گفت: خانه‌ی امید همین جاست. درب را کوبید آن گاه داستان عرب مستمند را شرح داد. فاطمه علیهاالسلام فرمود: «یا سلمان والذی بعث محمدا بالحق نبیا ان لنا ثلاثا ما طعمنا و ان الحسن والحسین قد اضطربا علی من شدة الجوع، ثم رقدا کانهما فرخان منتوفان ولکن لا ارد الخیر اذا نزل الخیر ببابی»؛ ای سلمان! سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، سه روز است که غذا نخورده‌ایم و فرزندانم حسن و حسین از شدت گرسنگی بی قراری می‌کنند و خسته و مانده به خواب رفته‌اند، اما من، خیری را که درب منزل مرا کوبیده رد نمی‌کنم. آن گاه پیراهن خود را به سلمان داد تا با گرو گذاشتن در مغازه‌ی شمعون یهودی، مقداری خرما و جو قرض بگیرد. سلمان فارسی می‌گوید: پس از دریافت جو و خرما به طرف منزل فاطمه علیهاالسلام آمدم و گفتم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از این غذاها را برای فرزندان گرسنه‌ات بردار. پاسخ داد: «یا سلمان هذا شیء امضیناه لله عزوجل لسنا ناخذ منه شیئا»، ای سلمان! این کار را فقط برای خدای بزرگ انجام دادیم و هرگز چیزی از آن برنخواهیم داشت. [۶۰۶] . روزی پیری فرتوت با لباسی ژنده به مسجد درآمد و بانگ برآورد. ای رسول خدا! مردی هستم گرسنه، برهنه، فقیر، سیرم کن، بپوشانم بی‌نیازم کن. [صفحه ۲۷۴] رسول صلی الله علیه و آله هیچ نداشت و از طرفی هم نمی‌خواست او را ناامید بازگرداند. به او گفت: تو را به جایی راهنمایی می‌کنم که خدا و رسول را دوست دارند و خدا و رسولش نیز آنان را دوست دارند. آن گاه او را با بلال به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام- این خانه‌ی عشق و امید، این خانه‌ی کوچک اما به وسعت همه‌ی تاریخ- فرستاد. فاطمه علیهاالسلام تنها تکه پوستی که فرش حسن و حسین علیهماالسلام بود به پیرمرد داد. پیر گفت: این زخم مرا درمان نیست. زهرا علیهاالسلام در دم گردن‌بندی که به تازگی دختر عمویش به او هدیه کرده بود و شاید هنوز علی علیه‌السلام بر سینه‌اش ندیده بود به او داد، و گفت: آن را بفروش، ان‌شاءالله کارت سامان یابد. پیر برگشت و شرح داستان به رسول صلی الله علیه و آله گفت. هنوز تمام نشده بود که دیدگان رسول صلی الله علیه و آله به اشک نشست و گفت: آن را بفروش تا خدا به برکت فاطمه علیهاالسلام به تو گشایشی دهد. عمار که گردن‌بند زهرا علیهاالسلام را سند بهشت و خوشحالی او را برتر از آن می‌دانست تمامی هستی خود را با پیر به معامله گذارد و آن گاه گردن‌بند را معطر کرده و در پارچه‌ای یمنی پیچید و با غلامش، هر دو را به رسول صلی الله علیه و آله بخشید. حضرت هم هر دو را به فاطمه علیهاالسلام بخشید. فاطمه علیهاالسلام هم بنده را آزاد کرد و گردن‌بند را نگاه داشت تا روزی دیگر که با آن برهنه‌ای دیگر را بپوشاند و باز هم خیرات ادامه یابد. بنده در تعجب بودم که چه گلوبند پربرکتی، گرسنه‌ای را سیر و برهنه‌ای را پوشش و فقیری را بی‌نیاز و بنده‌ای را آزاد کرد و آخر هم به دست صاحبش رسید. پیر سر خود گرفت و رفت. [صفحه ۲۷۵] در شهر همه جا سخن از گلوبند پربرکت زهرا علیهاالسلام بود. [۶۰۷] . ایثارگری‌های زهرا علیهاالسلام تنها محدود به این‌ها نبود که او از جانش هم مایه می گذاشت. آن جا که وحشیانه به در خانه‌اش هجوم آورده و علی علیه‌السلام را کشان کشان با

ریسمانی بر گردن برای بیعت به سوی مسجد می‌بردند، تنها کسی که از حضرت علی علیه‌السلام دفاع کرد و خالصانه جانش را نثار نمود، زهرا علیهاالسلام بود. اگر چه او را به تازیانه به گوشه‌ای انداختند و فریادش را نشنیدند، اما باز هم از پای ننشست و با بدن مجروح و نالان خود را کشان کشان به مسجد رسانید و تا علی علیه‌السلام را نرهاند آرام نگرفت. [۶۰۸] . [صفحه ۲۷۶]

کرامات زهرا

معجزات و کرامات زهرا علیهاالسلام از هنگامی که در شکم مادر بود آغاز می‌شود. از همان هنگامی که زنان مکه مادرش را که با یتیمی بی چیز ازدواج کرده بود، تنها گذارده بودند. و در همان تنهایی و غربت مادر، مونس او بود و او را تسلی می‌داد. [۶۰۹] . آن گاه که به دنیا آمد، نوری شرق و غرب عالم را فراگرفت و تمامی خانه‌های مکه را پوشانید [۶۱۰] و در هنگام تولد لب به سخن گشود و به وحدانیت خدا و نبوت پدر و امامت شوهر و فرزندانش گواهی داد. [۶۱۱] . [صفحه ۲۷۷] زمخشری [۶۱۲] در تفسیر خود ذیل آیه‌ی (کلما دخل علیها زکریا [۶۱۳] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. در یکی از روزهای قحطی مدینه که گرسنگی طاقتم را ربوده بود، زهرا علیهاالسلام برایم طبقی از غذا فرستاد. غذا را گرفته و به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام رفته، او را صدا زدم، آمد و پارچه از روی طبق کنار زد. دیدم پر از گوشت و نان است. تعجب کردم و دانستم که این از مائده‌های آسمانی است. به زهرا علیهاالسلام گفتم. این از کجاست؟ جواب داد: از خدای سبحان. او هر که را بخواهد بی حساب روزی دهد. اشک شوق بر دیدگان رسول صلی الله علیه و آله نشست. آن گاه فرمود. حمد خدایی را که تو را شبیه مریم قرار داد. و سپس علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و تمامی همسرانش را فراخواند و همه از آن خوردند و سیر شدند، در حالی که هنوز غذاها باقی بود. فاطمه علیهاالسلام برای تمامی همسایگانش هم از آن فرستاد. آن روز گرسنگان مدینه همه به برکت کرامت زهرا علیهاالسلام سیر شدند. در بحارالانوار [۶۱۴] این داستان به صورتهای متعدد و مختلف بیان شده و از جمع‌بندی آنها چه بسا بتوان نتیجه گرفت که این واقعه نه یک بار که چندین مرتبه و آن هم به شکل‌های گوناگون اتفاق افتاده است. بارها اصحاب رسول صلی الله علیه و آله دیدند که آسیاب سنگی خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را می‌گردد، بدون آن که کسی را بر سر آن بیابند. از تعجب نزد رسول صلی الله علیه و آله رفته و داستان را بازمی‌گفتند، اما هر بار رسول صلی الله علیه و آله تبسمی کرده و می‌فرمود. آیا نمی‌دانید که خدا [صفحه ۲۷۸] ملایکه‌ای دارد که به محمد و آل‌محمد علیهم‌السلام تا روز قیامت- کمک می‌کنند؟. [۶۱۵] . روزی علی علیه‌السلام از یک یهودی مقداری جو قرض گرفت و در عوض چادر زهرا علیهاالسلام را گرو گذاشت، یهودی آن را به خانه برد و در اتاقی نهاد. شب هنگام همسر یهودی به همان اتاق رفت. ناگهان دید که نوری خیره کننده تمامی اتاق را روشن کرده است. سراسیمه شوهر خود را صدا زد. شوهر آمد و داستان چادر را به زن باز گفت و آن گاه هر دو به نظاره نشستند. گویا قرص ماه در خانه‌ی این یهودی فرود آمده بود. صبح هر یک خویشان خود را خبر دادند. حدود هشتاد نفر گرد آمدند و همه در پرتو تلألؤ چادر زهرا علیهاالسلام، لباس اسلام به تن کردند. [۶۱۶] . یهودیان مدینه می‌خواستند فاطمه علیهاالسلام دختر رسول صلی الله علیه و آله را تحقیر کنند. از این رو در یک مجلس عروسی، زنان خود را به بهترین زیورها آراستند و بر آنها فاخرترین لباس‌ها را پوشاندند. آن گاه به نزد رسول صلی الله علیه و آله آمده و با اصرار از او اجازه خواستند تا دخترش فاطمه علیهاالسلام به مجلس آنان درآید. رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اجازه‌ی او با علی علیه‌السلام است «انها زوجة علی بن ابی‌طالب و هی بحکمه». از او خواستند تا نزد علی علیه‌السلام شفاعت کند، رسول صلی الله علیه و آله هم شفاعت کرد و بنا شد زهرا علیهاالسلام به مجلس درآید. جبرییل در دم فرود آمد و با خود لباس و عطر و زیورهای بهشتی آورد که هیچ کس نظیرش را ندیده بود. زهرا علیهاالسلام به مجلس درآمد و ماه از شرم پنهان شد. همه‌ی زنان مجلس از بهت انگشت بر دهان گرفته و به وی خیره شدند، زیر لب می‌گفتند. گویا بدر این بار در خانه ما به چله نشسته. آن گاه در دم هم چون سحره‌ی فرعون از پا [صفحه ۲۷۹] افتادند و به سجده درآمدند. جمع زیادی در آن جشن عروسی به

برکت حضور زهرا علیهاالسلام جشن تشرف به اسلام گرفتند. [۶۱۷] ملایکه برای هم سخن شدن با زهرا علیهاالسلام بر هم سبقت می‌گرفتند تا همان گونه که با مریم علیهاالسلام سخن می‌گفتند با زهرا علیهاالسلام نیز به گفت و گو بنشینند. آنان بر زهرا علیهاالسلام فرود آمده و می‌گفتند: ای فاطمه! خدایت تو را برگزیده و مطهرت گردانده و بر همه‌ی زنان عالم برتریت داده است. ای فاطمه! قنوت و سجده و رکوعت برای پروردگار باشد. تنها به درگاه او تضرع کن و قرب او را بخواه. سپس با وی گرم صحبت می‌شدند. زهرا علیهاالسلام شبی به آنان گفت. مگر مریم برگزیده‌ی زنان عالم نیست؟ گفتند: او برگزیده زنان زمانه‌ی خود بود، اما خدا تو را برگزیده‌ی زنان زمانه‌ی خودت و او، و تمامی زنان اولین و آخرین قرار داه است. [۶۱۸] . ابوبصیر از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند. در یکی از شب‌های جمعه هنگام سحر، جبرییل و میکاییل و اسرافیل بر زهرا علیهاالسلام نازل شدند و دیدند او به نماز ایستاده [صفحه ۲۸۰] است. همگی ایستادند تا نمازش تمام شد. آن گاه دسته جمعی بر وی سلام کردند و گفتند. خدایت تو را سلام می‌رساند. آن گاه صحیفه‌ای را در خانه‌اش گذاشتند. زهرا علیهاالسلام در جواب سلام خدایش گفت: «الله السلام و منه السلام و الیه السلام و علیکم یا رسل الله السلام»؛ [۶۱۹] . سلام از آن خداست و از اوست سلام به سوی اوست سلام، و بر شما ای فرستادگان خدا سلام و درود باد. علی علیه‌السلام می‌گوید در آخرین لحظات شهادت زهرا علیهاالسلام و فراق من با او، دیدم نگاهی به اطراف خود کرد و فرمود: «السلام علیکم یابن عم قد أتانی جبرئیل مسلما و قال لی: «السلام یقرأ علیک السلام یا حبیبهٔ حبیب الله و ثمرهٔ فؤاده الیوم تلحقین بالرفیع الاعلی و جنهٔالمأوی»؛ سلام بر شما «ای ملایکه‌ی خدا و ای جبرییل!» ای پسر عمو! جبرییل در حالی که بر من سلام می‌کرد نازل شد و فرمود. خداوند بر تو سلام می‌رساند، ای حبیبه‌ی حبیب خدا و میوه‌ی قلب رسول خدا! امروز به ملکوت اعلی خواهی پیوست و در بهشت برین جای خواهی گرفت. آن گاه فاطمه علیهاالسلام روی از ما گرداند و به گروهی دیگر از ملایکه سلام داد و گفت: «یابن عم هذا والله میکائیل و قال لی کقول صاحبه»؛ ای پسر عمو! به خدا قسم این میکاییل است و هم چون جبرییل بر من سلام کرد و بشارت‌های او را داد. بار دیگر به گروهی دیگر از ملایکه سلام کرد و گفت: [صفحه ۲۸۱] «یابن عم هذا والله الحق و هذا عزرائیل قد نشر جناحه بالمشرق والمغرب و قد وصفه لی أبی و هذه صفته، السلام علیک یا قابض الارواح عجل بی و لا تعذبنی»؛ ای پسر عمو! به خدا قسم این حق است و این عزراییل است گویا بال و پرش، شرق و غرب عالم را فراگرفته. پدرم چنین اوصافی را به من خبر داده بود. سلام بر تو ای قبض کننده‌ی ارواح! در قبض روح من بشتاب (که چه مشتاقم به لقای پروردگار و دیدار رسول صلی الله علیه و آله) و مرا بیش از این در انتظار نگذار. «ثم سمعنا تقول: الیک ربی لا الی النار»؛ در پایان همه شنیدیم که فاطمه علیهاالسلام فرمود: خدایا! به سوی تو می‌آیم نه به سوی آتش. [۶۲۰] . سلمان- این مرید و شیدای رسول صلی الله علیه و آله و پیر فدایی اهل‌بیت و مدافع علی علیه‌السلام، همو که به مقام والای «منا» رسید. [۶۲۱] همو که اگر روزی خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را طواف نمی‌کرد و بر اهل آن سلام نمی‌فرستاد، گویا طاعات خود را مقبول نمی‌دانست- می‌گوید: روزی بعد از فوت رسول صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمدم. علی علیه‌السلام را دیدم، به من فرمود: به خانه‌ی فاطمه برو که مشتاق دیدار توست و می‌خواهد از هدیه‌ای که از بهشت برایش آورده‌اند به تو هم بدهد. ندانستم که چگونه خود را به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام برسانم. سراسیمه در زدم و اذن [صفحه ۲۸۲] خواستم و با اجازه‌ی زهرا علیهاالسلام وارد خانه شده و در پیشگاهش زانوی ادب زدم. آن گاه زهرا علیهاالسلام گفت: دیروز همین جا نشسته بودم و در هم بسته بود. در این فکر بودم که با وفات پدرم وحی الهی از ما قطع شد و از رفت و آمد ملایکه دیگر خبری نیست. بسیار غمگین و محزون بودم و بر فراق رسول صلی الله علیه و آله می‌گریستم که به ناگاه درب باز شد و سه دختر وارد شدند که از نظر زیبایی و شادابی معطر بودن بی مانند بوده و هیچ چشمی به زیبایی آنان ندیده. از جایم برخاسته به سویشان شتافتم. پرسیدم از زنان مکه هستید یا مدینه؟ گفتند ای دختر رسول! ما نه از اهل مکه و مدینه‌ایم و نه از مردم روی زمین. ما از حوریان بهشتی هستیم که بسیار مشتاق و عاشق دیدار شماییم و خدا ما را برای عرض تسلیت خود خدمت شما فرستاده است. از آن یکی که بزرگتر می‌نمود پرسیدم. اسم تو

چیست؟ جواب داد: «مقدودهٔ». گفتم: مقدودهٔ چرا؟ گفت. خدایم مرا برای مقداد بن اسود آفریده. از دیگری پرسیدم نام تو چیست؟ گفت: «ذره». گفتم: تو در دیدگان من بزرگ و نجیب می‌نمایی، چرا ذره؟ گفت: برای همسری با ابوذر غفاری آفریده شده‌ام. از سومی پرسیدم: تو را چه می‌نامند؟ گفت: «سلمی». پرسیدم چرا به این نام؟ [صفحه ۲۸۳] جواب داد. خدا مرا برای سلمان فارسی آفریده است. آن حوریه‌ها برای من خرمای تازه‌ای که خوشبوتر از مشک بود هدیه او کردند. سلمان می گوید: زهرا علیهاالسلام از آن خرماها به من هم داد و فرمود: با اینها افطار کن. خرماها را برداشته در کوچه‌های مدینه به طرف منزل می‌رفتم، به هر کس از اصحاب رسول خدا که می گذشتم، می‌پرسیدم چه بوی عطر دل‌نشینی؟ سلمان! آیا مشک با خود حمل می کنی؟ در جواب می گفتم: آری. در هنگام افطار با همان خرماها افطار کردم، ولی هیچ هسته‌ای در آنها ندیدم. به نزد فاطمه علیهاالسلام رفته، عرض داشتم. با همان خرماها افطار نمودم ولی هیچ هسته‌ای ندیدم. فاطمه علیهاالسلام فرمود: این رطب‌ها از نخلی است که خداوند در بهشت برای من نشانده است. آن هم در اثر دعایی که پدرم به من آموخت و هر صبح و شام بر آن مواظبت دارم. از او درخواست کردم که این دعا را به من هم بیاموزد. فرمود: اگر می‌خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که از تو راضی باشد و اگر می‌خواهی تا زنده هستی درد تب تو را فرانگیرد، بر این دعا مداومت کن. «بسم الله النور، بسم الله نور النور، بسم الله نور علی نور، بسم الله الذی هو مدبر الامور، بسم الله الذی خلق النور من النور، الحمدلله الذی خلق النور من النور، و انزل النور علی الطور فی کتاب المسطور فی رق منشور، بقدر مقدور، علی نبی محبور، الحمدلله الذی هو بالعز مذکور، و بالفخر مشهور، و علی سراء الضراء مشکور، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین». سلمان می گوید: از روزی که این دعا را تعلیم گرفتم، بیشتر از هزار کس از اهل مدینه و مکه را تعلیم دادم و هر کس که تب او را فرامی گرفت چون این دعا را [صفحه ۲۸۴] می‌خواند، به امر خدای سبحان تب از او دور می گشت. [۶۲۲] . - ابوعبیده از امام صادق علیه‌السلام روایت می کند. بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله، زهرا علیهاالسلام بسیار اندوهگین و بی‌تاب بود. از این رو جبرییل هر روز تا هنگام شهادتش به نزد او می‌آمد و او را تسلیت می‌داد و از جایگاه رسول صلی الله علیه و آله و آن چه بر ذریه‌ی او خواهد گذشت و اخبار آینده او را با خبر می کرد. علی علیه‌السلام هم آنها را در صحیفه‌ای که به مصحف فاطمه علیهاالسلام معروف است می‌نوشت. [۶۲۳] . در انتهای این بخش دریغم آمد که کلام بلند عقاد نویسنده و متفکر مشهور مصری، در مورد حضرت زهرا علیهاالسلام را نیاورم. او می گوید: «و فی کل دین صورة للانوثة الکاملة المقدسة یتخشع بتقدیسها المؤمنون کانما هی آیة الله فیما خلق من ذکر و انثی... فاذا تقدست فی المسیحیة صورة مریم العذراء، ففی الاسلام لا- جرم تتقدس صورة فاطمة البتول»، [۶۲۴] در هر دینی تصویر کامل، پاک و مطهر یک زن به عنوان آیت و نشان خداوندگار، برای همگان- اعم از زن و مرد- وجود دارد که مؤمنان با ستایش او به خضوع و خشوع می‌رسند... این زن در مسیحیت مریم عذرا و در اسلام- بدون تردید- فاطمه‌ی بتول (علیهاالسلام) است. [صفحه ۲۸۵]

انصاف زهرا

سلمان می گوید: فاطمه علیهاالسلام را دیدم که با آسیاب دستی گندم را آرد می کند، پیش رفتم و پس از سلام گفتم: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا این قدر خود را به زحمت می‌اندازی، در حالی که خدمتکار منزلتان فضه در کنار شما ایستاده؟ کار منزل را به ایشان واگذارید. زهرا علیهاالسلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده که کارهای خانه را با فضه تقسیم کنم. یک روز او کار کند و روز دیگر من، دیروز نوبت او بود و امروز نوبت من است. [۶۲۵] در روایتی دیگر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی مشاهده کرد که خدمتکار منزل زهرا علیهاالسلام در حال استراحت است و فاطمه علیهاالسلام مشغول کار کردن. زهرا علیهاالسلام وقتی پدر را دید، عرضه داشت. «یا رسول‌الله علی یوم و علیها یوم»؛ [صفحه ۲۸۶] ای رسول خدا کار منزل را عادلانه تقسیم کردم، روزی به عهده‌ی من و روز دیگر به عهده‌ی خدمتکار است. اشک در چشمان پیامبر صلی الله

علیه و آله حلقه زد و فرمود: خدا آگاه‌تر است که رسالت را در کدام خانه قرار دهد. [۶۲۶] . زهرا علیهاالسلام نه تنها در رابطه با دیگران، حتی در رابطه با علی علیه‌السلام نیز کارها را به گونه‌ای عادلانه تقسیم کرده بود. به گونه‌ای که خمیر کردن، نان پختن، تمیز کردن و جارو زدن خانه به عهده‌ی فاطمه علیهاالسلام بود و کارهای بیرون منزل از قبیل جمع‌آوری هیزم و تهیه‌ی هیزم و تهیه‌ی مایحتاج زندگی بر عهده‌ی علی علیه‌السلام. امام صادق علیه‌السلام می‌گویند: این تقسیم کار با رهنمود رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفت. و آن گاه که رسول خدا این تقسیم را قرار داد و بنا شد کارهای داخل منزل را فاطمه علیهاالسلام و کارهای بیرون خانه را علی علیه‌السلام انجام دهد، زهرا علیهاالسلام با خوشحالی گفت. جز خدا کسی نمی‌داند که با این تقسیم کار تا چه اندازه خوشحال شدم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است بازداشت. [۶۲۷] . [صفحه ۲۸۷]

پوشیدگی زهرا

مردی نابینا پس از اجازه گرفتن وارد منزل امام علیه‌السلام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دید که زهرا علیهاالسلام بلافاصله برخاسته و فاصله گرفت و خود را پوشاند. رسول صلی الله علیه و آله گفت: دخترم! این مرد نابیناست. زهرا علیهاالسلام گفت: اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و او بوی مرا استشمام می‌کند. [۶۲۸] رسول صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخنان فرمود: شهادت می‌دهم که تو پاره‌ی تن منی. [۶۲۹] . زهرا علیهاالسلام در وصیتش به علی علیه‌السلام می‌گوید: ای پسر عمو! وصیت می‌کنم که برای من تابوتی درست کنی، همان گونه که ملایکه شکل آن را به من نشان داده‌اند [۶۳۰] . از همین رو در روایاتی دیگر آمده. اولین کسی که برای او تابوت ساخته شد [صفحه ۲۸۸] فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. [۶۳۱] اگر چه در بعضی دیگر از روایات داستان تابوت را به اسماء بنت عمیس نسبت می‌دهند، که پس از ابراز ناراحتی فاطمه علیهاالسلام از این که جنازه‌ی زنان را روی تابوتی سر باز می‌گذارند و حجم بدن‌شان معلوم می‌شود، [۶۳۲] اسماءبه زهرا علیهاالسلام عرضه داشت که در سرزمین حبشه برای مرده‌ها تابوتی می‌سازند که بدن و حجم اندام‌شان را می‌پوشاند و آن گاه که شکل آن را برای زهرا علیهاالسلام ترسیم کرد، و با چوب‌های تر و شاخه‌های نازک درخت شبیه آن را ساخت، زهرا علیهاالسلام با خوشحالی گفت. «اصنعی لی مثله استرینی سترک الله من النار»؛ ای اسماء! برای من تابوتی مثل آن درست کن تا مرا بپوشاند. خداوند تو را از آتش جهنم حفظ کند. [۶۳۳] . آن گاه لبخندی بر چهره‌ی زهرا علیهاالسلام نشست. تو گویی غنچه‌ای برای لحظه‌ای شگفت. پس از فوت رسول صلی الله علیه و آله تنها لبخندی که بر لب‌های زهرا علیهاالسلام نشست، همین جا پس از شنیدن این خبر بود. زهرا علیهاالسلام خود در کلام دیگرش می‌گوید. [صفحه ۲۸۹] «خیر للنساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال»، [۶۳۴] . خیر و خوبی زن در این است که نه او مردان را ببیند و نه مردان او را. و در جایی دیگر می‌گوید: «ادنی ما تکون من ربها ان تلزم قعر بیتها»؛ [۶۳۵] . آن لحظه‌ای که زن در خانه خود می‌ماند به خدا نزدیک‌تر است. و این می‌رساند که ملاک همان قرب و نزدیکی به خداست. همین جا این را هم بگویم که اگر در برابر این سخنان از آن طرف می‌شنوی که زهرا علیهاالسلام آن گونه در مسجد علیه خلفا می‌شود و یا شبانه بر در خانه‌های مهاجر و انصار می‌رود و یا فریاد می‌زند که اگر دست از علی علیه‌السلام برندارید موهایم را پریشان می‌کنم و گریبان چاک می‌زنم، نباید اینها را حمل بر تناقض گویی کنی، که مطابق همین روایت آخر، ملاک، قرب و نزدیکی به خداست و این قرب در گرو اطاعت است و اطاعت در شرایط مختلف و ضرورت‌های متفاوت و با افراد گوناگون، یکسان نیست، که هر شرایطی و زمان و مکانی، حکم خاص خودش را می‌طلبد. آنجا که ضرورتی در کار نیست نمی‌توان با مردها برخوردی داشت و آنجا که حق بزرگتری هم چون حق ولایت و حفظ جان ولی در میان است، جز این گونه برخورد چاره‌ای نیست. زهرایی که می‌گوید خیر زن در این است که مردی او را نبیند و او هم مردی را نبیند یا از یک کور خود را مخفی می‌کند،

در برابر ابوذر و سلمان- که وجودهای سامان گرفته‌ای هستند- به گونه‌ای دیگر برخورد می‌کند و ظاهر می‌شود. به طوری که سلمان می‌گوید داخل خانه زهرا شدم و دیدم صورت زهرا زرد است. یا علی علیه‌السلام به [صفحه ۲۹۰] سلمان می‌گوید: سلمان به خانه‌ی فاطمه برو که فاطمه مشتاق دیدار توست [۶۳۶] !! برخورد با نفوسی سامان گرفته و به تعادل رسیده، با آن کسی که حتی بوی زن و یا حضور زن او را وسوسه و تحریک می‌کند، یکسان نیست. نمی‌توان یک چشمی به مسایل نگاه کرد و یک روایت را خواند و زود نتیجه گرفت، بلکه باید همه‌ی روایت‌ها را دید و مجموعی نگاه کرد. و شرایط و ضرورت‌ها و افراد را در نظر گرفت، و به ملاک‌ها دست یافت که: «أنتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا»؛ [۶۳۷] فقیه‌تر کسی است که مقصود ما را بشناسد، نه «چه گفت» که «چرا گفت» را. در جمعی از رفقا سخن از کم خوردن و چند دفعه در روز غذا خوردن به میان آمد. هر کسی چیزی می‌گفت و برای خود مستندی هم می‌تراشید. یکی می‌گفت: باید دو بار غذا خورد. آن دیگری می‌گفت: نخیر، یک بار کافی است. و سومی می‌گفت: «اکلهم کالمرضی» باید همچون مریض کم خورد. آن گاه مرا به قضاوت خواستند، گفتم: هیچ کدام! با تعجب پرسیدند: پس روایات را منکری؟ گفتم: اتفاقا از همین‌ها به این جمع‌بندی رسیدم. آن گاه توضیح دادم که ملاک همین «اکلهم کالمرضی» است، زیرا مریض کم نمی‌خورد بلکه غذایش مطابق با نیاز بدنش است. سخن از کم خوردن نیست که سخن از مطابق نیاز [صفحه ۲۹۱] خوردن است. گفتم: ملاک نیاز بدن است. کسی که کار سنگینی دارد و هر روز ساعت‌ها در پای کوره عرق می‌ریزد، چه بسا چند وعده هم برایش زیاد باشد و او را به هزار بلا- چربی خون و سوء هاضمه و قند و...- گرفتار کرده و از او کلکسیون مرض بسازد. کسی که بدنش به ویتامین ث نیاز دارد، اگر بهترین کباب را هم به او بدهی، مشکلش را حل نکرده‌ای، در حالی که چند پرتقال و لیمو نیاز او را برطرف می‌کند. در روایتی آمده که یکی از یاران امام کاظم علیه‌السلام چهره‌اش زرد و مزاجش ضعیف شده بود، حضرت به او فرمود. گوشت بخور. پس از مدتی که امام او را دوباره دید او را به همان حالت سابق یافت. فرمود: فلانی مگر گوشت نخوردی؟ گفت: یابن رسول‌الله! چرا، اما خوب نشدم. حضرت فرمود: چگونه درست کردی؟ عرضه داشت: آبگوشت درست کردم. حضرت فرمود: آبگوشت نه، کباب کن. [۶۳۸] . یکی از دوستان ما سینه درد سختی گرفته بود، به او گفتند. دکتر رفتی؟ جواب داد: نه، با تعجب پرسیدند. چرا؟ گفت: مولا اجازه نداد. همه تعجب کردند که چگونه مولا اجازه نداد. گفت: علی علیه‌السلام گفته با زن‌ها مشورت کنید آنگاه برعکس عمل کنید. [۶۳۹] من هم همین کار را کردم!! دیگر از جانم چه می‌خواهید؟ گفته شد اولا این حدیث منسوب به پیامبر است و نه امیرالمؤمنین علیه‌السلام. ثانیا اصلا [صفحه ۲۹۲] سند ندارد. ثالثا بر فرض صحت معنایش این نیست که تو فهمیدی، بلکه روایت با توجه به دیگر روایات و سنت پیامبر و دیگر معصومین در صدد بیان ملاک مشورت است. و اینکه در مشورت باید از عواطف و احساسات پرهیز کرد. به راستی وقتی ملاک‌ها در دست نباشد و مقصود معصوم شناخته نشود، آدمی به چه وضعی می‌افتد. شنیدم آن بیچاره سینه دردش بالا گرفت و به سل سینه انجامید و مدت‌ها در بیمارستان ریوی بستری بود. آیا به راستی رسول صلی الله علیه و آله با خدیجه علیهاالسلام [۶۴۰] و علی علیه‌السلام با فاطمه علیهاالسلام [۶۴۱] و حسین علیه‌السلام با زینب علیهاالسلام مشورت نمی‌کرد و یا آن گاه که مشورت می‌کرد برعکس عمل می‌کرد؟ ملاک در مشورت دوری جستن از احساسات و عواطف است. همین است که علی علیه‌السلام آنگاه که عایشه سر به شورش گذاشته و به سبب احساس خویشاوندیش به طلحه، دریایی از خون به راه انداخته، پس از پایان جنگ جمل و فرونشاندن شورش بصره، در مسجد آن شهر در نکوهش زن آنگونه می‌گوید، [۶۴۲] در حالی که خود با زهرا علیهاالسلام آن گونه رفتار می‌کند (فاعتبروا یا اولی الابصار). [۶۴۳] . دوستی داشتم پرسوز و با حال که گرمی‌بخش مجالس توسل ما بود، اما بسیار ساده و خشک و سطحی. روزی با حالتی که از مباهات و فخر او حکایت داشت، می‌گفت: فلانی من نمی‌گذارم زنم حتی نان بخرد، باور کن حتی نمی‌داند نانوایی کجاست! او حتی اگر [صفحه ۲۹۳] بخواهد اسم بچه‌ها را هم در مدرسه بنویسد نمی‌داند چه بکند و کجا برود! مثلا همین چند روز پیش بود که من مسافرت بودم و حال بچه بد می‌شود، نمی‌داند باید چه بکند و به کجا برود، ولی باز

جای شکرش باقی است که به عقلش رسیده و از پسر همسایه کمک خواسته!! او که مرا گوش خوبی می‌دید بیشتر شور برداشت و مدام از فضایل و مناقب خود برمی‌شمرد. در پایان هم گفت: مردها خیلی بی‌غیرت شده‌اند، راستی که دوره‌ی آخرالزمان است. آخر چه طور بعضی از مردها اجازه می‌دهند زنهایشان بیرون از خانه کار کنند؟ بعد برای این که از من هم تاییدی بگیرید مرا به شهادت طلبید که راستی مگر همین طور نیست؟ گفتم: با زن خود بگونه‌ای باش که اگر مردی یا مسافرت رفتی، بی تو هم بتواند روی پای خود بایستد، تا مجبور نشود به پسر همسایه و یا هر کس و ناکس دیگر رو بیاندازد. این برخورد تو چه بسا برای آن جوامعی خوب است که زن با از دست دادن مرد خود چندین حامی دارد، نه برای جامعه‌ی امروز ما که حتی اقوام از حال یکدیگر بی خبرند و برادرها با هم غریبه‌اند و چه بسا تو در این وضع تحمیلی باید به گونه‌ای دیگر برخورد کنی. آنگاه به او توضیح دادم که عامل تربیتی همواره در گرو محیط تربیتی است. جامعه‌ی باز و متضاد، غیر از جامعه‌ی سنتی است و این هر دو غیر از جامعه‌ی به امن رسیده است. عوامل تربیتی در جامعه‌ای که هر روز یک فکر مطرح می‌شود، با جامعه‌ای که تنها یک فکر حاکم است یکسان نیست. در مورد کار زن در بیرون از خانه هم به او توضیح دادم که من مدافع این وضع آشفته نیستم، که ملاک را نیازها [صفحه ۲۹۴] و ضرورت‌ها می‌دانم. اما جدای از این که بسیاری از کارهای مخصوص زنان را باید به خودشان واگذار نمود، از این واقعیت هم نمی‌توان چشم پوشید که امروزه در بسیاری از خانواده‌ها به ویژه در شهرهای بزرگ اگر زن و مرد هر دو کار نکنند، نمی‌توانند از زیر این خرج‌های کمرشکن زندگی شانه راست کنند. و بگذر از این که بعضی‌ها کارشان از هوسشان مایه می‌گیرد و یا در کارهایشان حدود را رعایت نمی‌کنند. برادر! با همسرت که امانت الهی در دست توست، آن گونه باش که بی تو هم بتواند روی پای خود بایستد و گلیم خود را در این دنیای وانفسا و آشفته بازار از آب بیرون کشد. نمی‌گویم او را بی دلیل در خیابان‌ها رها کن. می‌گویم این آمادگی و توان روحی را در او ایجاد کن و ملاک‌ها را به او بیاموزد و زمینه‌های رشد استعدادهای او را فراهم کن که قوام تویی و بار مسئولیت این همه با توست. دوستی که از امکاناتی هم برخوردار بود، می‌پرسید: خوب است چند فرزند داشته باشیم؟ گفتم: نکات و جهات زیادی را باید توجه کرد، اما یک نکته‌ی عمده- که فراموش شده و بیشتر به کار دوست ما می‌آمد- این است که بتوانی تربیت کنی چند تایش هم کم است و اگر نتوانی نصفش هم زیاد است. یکی از دوستان خیلی خوب ما با این که خود هیچ امکان مالی نداشت، اما به سبب داشتن روح بلند و همت عالی همیشه در کارهای خیر دست گشاده‌ای داشت و به خاطر دیگران و تربیت و سازندگی، میلون‌ها تومان زیر قرض می‌رفت تا آن جا که از فشار همین قرض‌ها خانه‌اش را در معرض فروش قرار داد. و آنگاه که از او سؤال می‌شد که چرا برای تربیت و سازندگی دیگران این قدر به آب و آتش می‌زنی و بیش [صفحه ۲۹۵] از امکاناتت مایه می‌گذاری و این گونه خود را به رنج می‌اندازی؟ می‌گفت: به شهادت آیه‌ی (لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لأمسکتم خشیة الانفاق) ملاک در انفاق نه دارایی‌ها بلکه توانایی‌هاست. تو چه بسا تمامی گنج‌های آسمان و زمین را هم مالک باشی ولی باز هم انفاق نکنی. نه این که نداری، که داری اما به خاطر یک حالت روانی که ترس از فقر است از این کار سر باز می‌زنی و شانه خالی می‌کنی. آنگاه ادامه داد. من آن قدر توانایی دارم که نگذارند آنجا بمانم. اما دوست دیگر ما که به تازگی مشغول درس و بحث شده و یا ازدواج کرده چه بسا تحمل این فقرها و فشارها و در به دری‌ها را نداشته باشد. امر دایر است بین منی، که با این فهم از آیه و این توان روحی هستم، در فشار باشم یا آن دیگری که تازه از راه رسیده و این وسعت‌ها را تحصیل نکرده. بگذر از این که اعتبار ما هم جزو امکانات ماست. چه بسا لازم باشد در جایی از اعتبار خود مایه بگذاری، که وجاهت و اعتبار ما هم جزو امکانات و سرمایه‌های ما است. [۶۴۴] . [صفحه ۲۹۶] از اینها گذشته اگر تو یافتی که با هر سختی و رنج و فشاری، سه راحتی می‌باشد، [۶۴۵] دیگر چه رنجی و چه فشاری؟ ما تا موقعی از پریدن می‌ترسیم و یا پروازمان یک وجود نامحدود است که نامحدودی را جزو امکانات ماست، دیگر چه باک. گفته شد به رسول صلی الله علیه و آله می‌گویند: نه دستت را ببند و نه باز بگذار که (فتقعد ملوما محسورا). [صفحه ۲۹۷] جواب داد: اتفاقا این آیه هم مؤید است، چرا که ملاک همین «ملوما محسورا»

است. دوست دیگرمان گفت: آخر این کارها مزاحم درس و بحث می‌شود و اشتغال ذهنی می‌آورد. گفت: بنا نیست که ما تنها در محدوده‌ی درس و بحث رشد کنیم و در اصطلاح سر بزرگی بشویم. ما باید مجموعه باشیم. باید در تمامی ابعاد وجودمان به رشد و وسعت‌هایی برسیم. ما علاوه بر سر، از دل و دستی هم برخورداریم، می‌توان آن را به کار گل گماشت که باید آنها را هم به کار کشید. او بر همین اساس چه دل‌هایی را که احیا نکرده و چه زندگی‌هایی را که به نورها و وسعت‌ها و گشایش‌هایی نرسانده. جزاه الله خیر جزا ءالعلماء العالمین و کثر الله امثاله. [صفحه ۲۹۸]

اشتیاق زهرا به شهادت

آن گاه که رسول صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود و بی‌تابی زهرا علیهاالسلام را می‌دید، به او مژده‌ی شهادت و وصال را داد و زهرا علیهاالسلام در دم خندید. [۶۴۶] این آخرین لبخند او بود. [صفحه ۲۹۹] آن که با شنیدن مژده‌ی وصال و پیوستن به رسول صلی الله علیه و آله چهره‌اش به لبخند نشست، فقط زهرا علیهاالسلام بود. راستی چه کسی است که با شنیدن خبر درگذشت و شهادتش ذوق کند و هم چون غنچه بشکفد؟ به راستی اگر علی علیه‌السلام نبود برای زهرا علیهاالسلام مانندی نبود، از آدم گرفته تا دیگران. [۶۴۷] اگر علی علیه‌السلام می‌گوید: «والله لابن ابی‌طالب انس بالموت من الطفل بثدی امه» [۶۴۸] زهرا علیهاالسلام هم می‌گفت. «اللهم عجل وفاتی سریعا». [۶۴۹] . و اگر تو می‌بینی آن که بر مرگ زند خنده علی اکبر اوست. و اگر می‌بینی که پیروانش عاشق مرگ و شهادتند، تا آنجا که آن نوجوان بسیجی با فریاد«یا زهرا» خود را به زیر تانک‌های دشمن بعثی می‌اندازد، و آن گونه حماسه می‌آفرینند؛ همه و همه از زهرا علیهاالسلام آموختند. آنان که در کربلا عید خون گرفتند و بر سجاده‌ی سرخ خود عاشقانه نشستند [صفحه ۳۰۰] و عنوان بهترین اصحاب [۶۵۰] . را برای همیشه برخود خریدند، مقتدا و اسوه شان زهرا علیهاالسلام بود. همین است که بارها گفته ام خط سرخ کربلا تداوم خانه سبزی فاطمه علیهاالسلام است. [صفحه ۳۰۱]

راستگویی زهرا

زندگی زهرا علیهاالسلام بهترین گواه بر صداقت و راستگویی اوست. دوست و دشمن بر این معنی هم عقیده‌اند. «قالت عائشة: ما رأیت احدا کان اصدق لهجة منها الا ان یکون الذی ولدها»؛ [۶۵۱] . عایشه می‌گوید: هیچ کس را راستگوتر از زهرا نیافتم، مگر تنها پدرش را. و هنگامی که واقعه‌ای بین عایشه و فاطمه علیهاالسلام پیش آمده بود خود عایشه می‌گوید: «ای رسول خدا! از فاطمه بپرس که او هرگز دروغ نمی‌گوید». [۶۵۲] . از همین روست که نامش را صدیقه نامیدند. یعنی بسیار راستگو و کسی که هرگز دروغ نگفته است. البته صدیق معنای وسیع‌تر از این دارد و به کسی که نیت و قول و عملش با هم تطابق دارند گفته می‌شود و به راستی که زهرا علیهاالسلام همین گونه بود و کامل‌ترین مصداق آن. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام می‌گوید: ای علی به تو سه چیز داده شده که به هیچ کس [صفحه ۳۰۲] حتی به من هم داده نشده. پدر زنی هم چون من و همسری صدیقه و فرزندانی هم چون حسن و حسین، ولی با این همه، شما از من هستید و من از شما. [۶۵۳] . امام صادق علیه‌السلام نیز هر گاه از فاطمه علیهاالسلام یاد می‌کرد با عنوان صدیقة الکبری یاد می‌کرد [۶۵۴] و می‌گفت: صدیقه را جز صدیق غسل نمی‌دهد [۶۵۵] و امام موسی بن جعفر علیه‌السلام هم با عنوان صدیقه‌ی شهیده از فاطمه علیهاالسلام یاد می‌کرد. [۶۵۶] . رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با عنوان صادقه و صدوقه از دختر خود نام می‌برد. [۶۵۷] . خدا نیز آنجا که فاطمه علیهاالسلام برای لباس عید به حسنین علیهماالسلام وعده‌ای می‌دهد و ان‌شاءالله می‌گوید تا آنها را آرام کند، به وعده‌ی او عمل می‌کند و برای حسنین علیهماالسلام لباسی از بهشت می‌فرستد تا فاطمه همیشه صدیقه باشد. [۶۵۸] . [صفحه ۳۰۳] به راستی با این همه جلالت و عظمت چرا در جریان فدک، عمر و ابوبکر، سخنان او را نپذیرفتند و وقاحت را به آنجا رساندند که حتی شهود او را- که علی علیه‌السلام و حسنین

علیه‌السلام و امایمن بودند- تکذیب کردند؟ امایمنی که رسول صلی الله علیه و آله او را مژده بهشت می‌داد و حسنینی که دو سرور جوانان بهشتند و علی علیه‌السلام که به گفته‌ی رسول او با حق است و حق با او است و خدا او را نفس رسول صلی الله علیه و آله می‌خواند. [صفحه ۳۰۴]

خشیت زهرا

خوف، ترس از عقاب و کوتاهی اعمال است و خشیت، ترس از عظمت و هیبت و در زهرا علیهاالسلام این هر دو جمع بود. - آن گاه که آیه‌ی (و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعهٔ ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم) [۶۵۹] بر رسول صلی الله علیه و آله نازل شد، سخت گریست و اصحاب نیز از شدت گریه‌ی او گریستند، اما نمی‌دانستند چه چیزی باعث شده که آن حضرت این گونه می‌گرید و از هیبت رسول صلی الله علیه و آله کسی را جرأت سؤال هم نبود. اصحاب می‌دانستند رسول صلی الله علیه و آله با دیدن زهرا علیهاالسلام شادمان می‌شود؛ از این رو به سراغ فاطمه علیهاالسلام رفتند تا با آوردن او رسول خدا را آرام کنند. زهرا علیهاالسلام آمد و به پدر گفت: فدایتان شوم چه شده است؟ اما همین که رسول صلی الله علیه و آله جریان را گفت و آن آیات را بر او خواند، به یکباره رنگ از رخسار زهرا علیهاالسلام پرید و به روی خود زد و ناله برآورد که «الویل ثم الویل لمن دخل النار»؛ ای وای! وای بر کسی که داخل آتش شود. و علی هم دست بر سر خود [صفحه ۳۰۵] گذاشت و با گریه می‌گفت: «و ابعد سفراه و قلهٔ راده فی سفر القیامهٔ...»، آه از راه طولانی و توشه‌ی کم. سلمان و ابوذر و مقداد نیز می‌گریستند و هر یک با خود کلماتی جانسوز زمزمه می‌کردند. [۶۶۰] . در روایتی دیگر آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد زهرا علیهاالسلام آمد و او را گریان دید، پس گفت: ای نور چشم من! چه چیزی باعث گریه‌ی تو شده است؟ زهرا علیهاالسلام جواب داد: آیه‌ی (و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا). [۶۶۱] . زهرا علیهاالسلام در خشیت خدا تا بدانجا رسید که هر گاه به نماز می‌ایستاد، از عظمت و هیبت خدای سبحان نفس‌هایش به شماره می‌افتاد؛ [۶۶۲] از همین رو رسول صلی الله علیه و آله همیشه سینه‌ی زهرا علیهاالسلام را می‌بویید و می‌بوسید و می‌گفت: بوی بهشت را استشمام می‌کنم، چون در آن سینه جز خشیت خدا چیزی نبود. سینه‌ای که خشیت خدا در آن موج می‌زند، غیر از رایحه‌ی بهشت از آن برنمی‌خیزد. به راستی به چه جرمی این سینه را بین در و دیوار نهادند و به دیوار کوفتند؟ سینه‌ای کز معرفت گنجینه‌ی اسرار بود کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود [۶۶۳] . ولست ادری خبر المسمار سل صدرها خزانه الاسرار [۶۶۴] . [صفحه ۳۰۶]

سازندگی و تربیت زهرا

اشاره

زهرا علیهاالسلام تمامی زندگیش سرشار از سازندگی و تربیت است و در تمامی دوران کوتاه عمر خود لحظه‌ای از آن جدا نشد. او با انفاق و احسانش، اطعام و دعوتش، سلام و ادبش، دعا و قرآنش، راستگویی و محبتش، انصاف و وفایش، فریادها و تبسمش، علم و حلمش، و... خلاصه با تمامی زندگیش درس سرشاری و سازندگی را به ما آموخت. زهرا علیهاالسلام در زمان کوتاه عمر خود آن قدر بلند زیست که اسوه‌ی بلندای قامت ایمان و صاحب الزمان (عج) گشت. [۶۶۵] او لحظه‌ای در کار سازندگی غافل نبود، چه آن گاه که از او سؤال می‌شد و چه آن گاه به عیادتش می‌آمدند و چه آن هنگام که در مسجد علیه جور زمان و ستم خلفا می‌شورید و چه آن دم که در خانه با فضه وام ایمن به سر می‌برد. [صفحه ۳۰۷] او تجلی «اعمالی و اورادی کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا» [۶۶۶] بود. او به ما آموخت که درس تربیت و سازندگی تنها در کلاس درس و بحث و جلسه‌ی

سخنرانی خلاصه نمی‌شود که باید انس گرفت و از تمامی زندگی و همه‌ی وجود مایه گذاشت. و ما امروز محتاج اوییم، همو که با تمامی زندگیش به سازندگی پرداخت و پس از تولد به تولید روی آورد. ما به راحتی از کنار استعدادهای سرشار می گذریم و با هزاران عذر و بهانه به خلوت خود پناه می‌بریم و از مهم‌ترین کارمان که تربیت و سازندگی است چشم می‌پوشیم و اگر هم شوری برداریم و غیرتی پیدا کنیم کار را تا سر حد یک سخنرانی یا نشان دادن یک فیلم و بردن یک اردو پایین می‌آوریم. [۶۶۷] . به راستی ما غافلیم از خودمان و نیازها و استعدادهایمان، از همسر و فرزندانمان و از انسان‌ها و جامعه‌ی‌مان. از همسر و فرزندانمان پادویی برای خود ساخته‌ایم و از دوستانمان دستار و کلاهی برای روز مبادا. شرممان باد که نه ظرفیتی داریم که با مخالفان مدارا کنیم و نه حلمی که دوستان را تحمل، و نه حتی همتی که به تولید و سازندگی رو آوریم. بگذر از این که حرفمان و زندگی‌مان سراسر ضد تبلیغ است و دشمن پرور. همین است که در محشر آن گاه که فاطمه داخل می‌شود همه از شرم باید سرها را پایین افکنیم، [۶۶۸] که یک زن و این همه همت و غیرت و یک دنیا مرد و این همه سستی و ضعف. [صفحه ۳۰۸] بیا با هم به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام- این خانه‌ی عشق و امید، این مهبط ملایکه- سری بزنیم و سراغی از سه دست پرورده و یار و مرید او- فضه و ام‌ایمن و اسماء- بگیریم تا بیاموزیم که او چگونه از دوست و کنیز خود رهرو منزل عشق ساخت و ما از فرزندان و دوستانمان پادو و دستار و کلاه. از فضه، عارفه‌ی حافظ قرآن و ایثارگر مدافع. از ام‌ایمن، محدثه‌ی پیشگام و مجاهد مهاجر. از اسماء عالمه‌ی مادر و همسر شهید و هشیار مبارز.

فضه

فضه پس از آن که مسلمانان به وسعت‌ها و گشایش‌هایی رسیدند و اصحاب صفه و فقرای مدینه از وضع سابق درآمدند، به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام درآمد. او که از ظلم و ستم اربابان، داستان‌ها شنیده بود و بارها خود کنیزکان را از زیر مشت و لگد اربابان، نیمه جان بیرون کشیده بود، چه بسا در دل آرزوی مرگ می‌کرد. او به طرف مولای جدید خود به راه افتاد، اما هنوز هم به یاد روزهای خوش کودکی که مادرش با دستهای مهربان خود، او را روی زانوان خویش می‌نشاند و به آرامی موهایش را شانه می‌کرد، اشک می‌ریخت. او به سرنوشت محتوم خود و دردها و سختی‌هایی که در پیش رو داشت می‌اندیشید و خود را آماده‌ی همه گونه رنجی می‌کرد که ناگاه سلام گرمی رشته‌ی افکارش را از هم گسست. خدایا! چه [صفحه ۳۰۹] می‌شنوم کسی به من سلام کرد؟ مگر به ما کنیزکان هم کسی سلام می‌کند؟ نکند اشتباه شنیدم؟! دوباره صدای آشنا بلند شد. «سلام! من فاطمه‌ام، عزیزم به خانه‌ی خودت خوش آمدی». آن گاه دست او را با مهربانی گرفت و به درون خانه برد و در جای خود نشانید و از او با آن چه در خانه داشت به گرمی پذیرایی کرد. فضه با همان سلام گرم و همان دست‌های مهربان، تمامی ذهنیت‌هایش درهم شکست، اما هنوز متحیر و مبهوت بود و باورش نمی‌شد. ای کاش می‌شنید که ملایک می‌گویند: ای فضه! تو خواب نیستی، این جا خانه‌ی عشق و امید است، این جا خانه‌ی سرور زنان دو عالم است. خانه‌ای گلی، اما به وسعت همه‌ی تاریخ. فضه که در چهره‌ی زیبا و ملکوتی زهرا علیهاالسلام خیره شده بود، با خود می‌گفت. آه! چه نورانیتی، چه شکوه و هیبتی، چه مهربانی و صمیمیتی! گویا سال‌هاست او را می‌شناسم، صدایش چه آشناست... در این اندیشه بود که دوباره همان دست مهربان دستش را فشرد و با صمیمیت گفت: عزیزم در خانه‌ی خودت راحت باش. مرا خواهر خود بدان. چند روزی را استراحت کن، آن گاه یک روز من کارها را انجام می‌دهم و تو استراحت کن و روزی دیگر تو کارها را برعهده بگیر و من عبادت می‌کنم. فضه اولین بار بود که انصاف را تجربه می‌کرد. او بر سر سفره‌ی آنان می‌نشست و از همان غذای آنان می‌خورد. او بارها با ناله‌های شبانه‌ی زهرا علیهاالسلام از خواب بیدار می‌شد. دیری نپایید که از نفس گرم زهرا علیهاالسلام او هم برخاسته و وضو می‌ساخت و در گوشه‌ای به [صفحه ۳۱۰] عبادت می‌نشست. او درس‌های بلند معارف و انسانیت را از زهرا علیهاالسلام آموخت و در خانه‌ی او درس انفاق، ایثار و از خود گذشتگی گرفت. او

می‌دید زهرا علیهاالسلام حتی آنجا که مشغول آسیاب کردن است، زیر لب آیات قرآن را زمزمه می‌کند. همین بود که از زهرا علیهاالسلام انس با قرآن را آموخت تا آنجا که تا پایان عمر به غیر از قرآن سخن نمی‌گفت. آورده‌اند آن گاه که مردی در بیابان حجاز از قافله عقب مانده بود به فضه برخورد. از او پرسید کیستی؟ می‌گوید: (و قل سلام فسوف یعلمون) [۶۶۹] مرد دریافت که ابتدا باید سلام می‌کرد، از این رو سلام می‌کند و آن گاه دوباره می‌پرسد. این جا تک و تنها چه می‌کنی؟ آیا راه گم کرده‌ای؟ - (من یهدی الله فلا مضل له). [۶۷۰] . - آیا از جنی یا از انس؟ - (یا بنی‌آدم خذوا زینتکم). [۶۷۱] . - از کجا آمده‌ای؟ - (ینادون من مکان بعید). [۶۷۲] . - کجا می‌روی؟ - (ولله علی الناس حج البیت). [۶۷۳] . - چند روز است که در راهی؟ [صفحه ۳۱۱] - (و لقد خلقنا السموات والارض فی ستهٔ ایام). [۶۷۴] . - آیا غذا می‌خوری؟ - (و ما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام). [۶۷۵] . - آن گاه مرد به او غذایی می‌دهد و دوباره می‌پرسد: چرا سریع‌تر نمی‌روی؟ - (لا یکلف الله نفسا الا وسعها). [۶۷۶] . - آیا می‌خواهی تو را بر پشت خود بر مرکب سوار کنم؟ - (لو کان فیهما الههٔ الا الله لفسدتا). [۶۷۷] . مرد پایین می‌آید. او را به تنهایی سوار می‌کند و به راه می‌افتد. زن چون سوار می‌شود می‌گوید: (سبحان الذی سخر لنا هذا) [۶۷۸] مرد او را به قافله‌اش می‌رساند و از زن می‌پرسد. آیا در این قافله کسی را داری؟ زن می‌گوید: (یا داود انا جعلناک خلیفهٔ فی الارض)، [۶۷۹] (و ما محمد الا رسول) [۶۸۰] ، (یا یحیی خذ الکتاب) [۶۸۱] (یا موسی اننی انا الله). [۶۸۲] . مرد می‌فهمد این چهار نفر از آشنایان اویند، آنها را صدا می‌زند، چیزی نمی‌گذرد [صفحه ۳۱۲] که چهار جوان به طرف او می‌آیند. مرد رو به زن کرده دوباره می‌پرسد: اینها چه نسبتی با تو دارند؟ زن می‌گوید: (المال والبنون زینهٔ الحیوهٔ الدنیا). [۶۸۳] مرد می‌فهمد که این چهار جوان فرزندان اویند. هنگامی که فرزندانش پیش می‌آیند، زن رو به آنان می‌گوید. (یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین) [۶۸۴] و به آنان می‌فهماند که اجرت آن مرد را بدهند. آنها هم اجرت آن مرد را هم می‌دهند، زن دوباره می‌گوید: (والله یضاعف لمن یشاء) [۶۸۵] و بدین وسیله به فرزندان خود فهماند که این مقدار کم است باز هم بدهید. مرد از این همه تسلط بر قرآن متحیر شده از آن جوان‌ها می‌پرسد! این زن کیست؟ می‌گویند: او مادر ما فضه، کنیز زهرا علیهاالسلام است و بیست سال است که به غیر قرآن لب نگشوده است. [۶۸۶] . مرد در حالی که غرق در تعجب بود و درس‌های زیادی در این مدت کم از فضه کنیز زهرا علیهاالسلام آموخته بود سر خود گرفت و رفت. اما با خود می‌اندیشید. به راستی مگر زهرا علیهاالسلام چگونه رفتار کرده که کنیزش این گونه شده؟ ای کاش فرزندانی این گونه داشتم. این داستان دهان به دهان می‌چرخید و همت‌هایی را سبز می‌کرد. فضه اگر از کیمیاگری دست کشید، چه باک که بیش از آن را به او دادند. او دیگر مس وجود انسان‌ها را زر می‌کرد و اکسیر احمر همین است و همه‌ی هنر [صفحه ۳۱۳] همین جاست. [۶۸۷] . فضه از سابق علم کیمیا می‌دانست و با خود مقداری اکسیر ذخیره داشت. آن گاه که وارد خانه زهرا علیهاالسلام شد بر زندگی محقرانه و زاهدانه او رقت برد و مقداری مس در ظرفی ریخت و آن را به طلا مبدل ساخت و به مولای خود عرضه داشت. علی علیه‌السلام لبخند پر معنایی زد و گفت: اگر این جسد [۶۸۸] را آب می‌کردی رنگ آن نیکوتر و قیمتش بیشتر بود. [صفحه ۳۱۴] فضه با تعجب به علی علیه‌السلام نگاه کرد و پرسید: مگر شما را از این علم بهره‌ای است؟ علی علیه‌السلام اشاره‌ای به فرزند خردسال خود حسین علیه‌السلام کرد و گفت: کودکان ما هم اینها را می‌دانند. حسین علیه‌السلام پیش رفت و بر فضه تمامی آن علم را توضیح داد. فضه سخت در تعجب بود که با این همه علم چرا وضع زندگی آنان این قدر محقرانه است؟ او در این اندیشه بود که علی علیه‌السلام به او گفت: ما آل‌محمد بزرگ‌تر و بالاتر از این را هم می‌دانیم. پس اشاره‌ای کرد و پرده از دیدگان فضه به کنار رفت و او دید که همه‌ی طلاها و گنج‌های زمین از جلو دیدگان او در سیر و حرکتند. علی علیه‌السلام گفت: ای فضه! این قطعه طلا را هم روی آنها بگذار، او هم اطاعت کرد و آن را روی آنها نهاد. [۶۸۹] فضه که مدهوش مقامات اهل‌بیت شده بود، کم‌کم به خود آمد و شنید که علی علیه‌السلام از بی ارزشی دنیا و ارزش آخرت برای او می‌گوید. وی با دیده‌ی روشن بین خود دریافت که هر چه هست در نزد اهل‌بیت به زرناب مبدل ساخت تا آنجا که با تمسک به ثقل اکبر حافظ و حامل قرآن شد و هم به

ثقل اصغر چنگ زد و مرید و شیعه‌ی اهل‌بیت [صفحه ۳۱۵] گردید. او عالمه‌ای شد رسواگر باند نفاق تا بدانجا که عمر را واداشت تا در حضور دیگران اقرار کند. «یک موی از آل‌ابی‌طالب فقیه‌تر است از قبیله‌ی عدی». [۶۹۰] . پیشتر در شأن نزول سوره‌ی «هل اتی» آوردم. آن گاه که حسنین علیهماالسلام مریض شدند. علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام و فضه به درخواست رسول صلی الله علیه و آله نذر می‌کنند چنانچه آنان شفا یابند سه روز روزه بگیرند. پس از شفای حسنین علیهماالسلام در هنگام وفای به عهد در سه روز پیاپی، مسکین و یتیم و اسیری در خانه به امید قرص نانی می‌زنند و در خانه هیچ نیست جز قرصی نان و سبویی آب. همه حتی فضه نان‌ها را پس می‌زنند و با ایثار و از خودگذشتگی در این سه روز تنها با آب افطار می‌کنند و خداوند بر این همه ایثار به ملایکه‌ی خود مباهات می‌کند و به رسولش تهنیت گفته و او را زیر بارش وحی می‌گیرد و خبر ایثارشان را به همه اعلام می‌کند و به آنان مژده می‌دهد که من خود ساقی شما خواهم بود. (سقاهم ربهم شرابا طهورا). نمی‌دانم که تا حال هیچ شاهد بوده‌ای که چگونه برخی وقتی سخن از علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام و ایثارها و انفاق‌های آنان می‌شود با قیافه‌ای حق به جانب برای توجیه خود می‌گویند. آخر آنان معصوم بودند!! آنها گمان می‌کنند که امام و معصوم از دنیای دیگر آمده‌اند و مافوق انسانند، غافل از اینکه آنان انسانی مافوق‌اند. اگر این گونه باشد که این ساده لوحان می‌پندارند، چرا باید آنان برای ما اسوه و حجت باشند و ایشان را میزان اعمال ما قرار دهند؟ من در برابر بعضی از این افراد که حوصله‌ی بحث‌های عریض و طویل را ندارند، می‌گویم: علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام نمی‌توان شد، اما مالک و فضه هم نمی‌توان؟ همین است که بارها گفته‌ام: زهرا علیهاالسلام شدن پیشکش، لااقل کنیز او باشیم. فضه آن قدر [صفحه ۳۱۶] مواسات دارد که اگر زهرا علیهاالسلام گرسنه است او هم گرسنه باشد و اگر اهل‌بیت روزه‌اند او هم روزه باشد و اگر آنان ایثار کردند او هم ایثار کند و در همه حالات، چه شدت و رخا و چه محنت و بلا، سهیم و شریک‌شان باشد. به راستی چه اندازه با امام زمان خود (عج) مواسات داریم و غم او را غم خود می‌دانیم و مشکلات و سختی‌های او را مشکلات و سختی‌های خودمان. نباشیم هم چون کافرانی که می‌گفتند: خدا خود اگر می‌خواست گرسنگان را سیر می‌کرد [۶۹۱] و همه‌ی تکالیف را به عهده‌ی خدا می‌گذاشتند. نباشیم هم چون یهود و اهل کتابی که رسول صلی الله علیه و آله را هم چون فرزندان خود می‌شناختند [۶۹۲] و حتی سال‌ها در انتظارش بودند، اما همین که آمد او را تکذیب کردند و در برابرش ایستادند!! [۶۹۳] . فضه، این کنیز و دست پرورده‌ی زهرا علیهاالسلام، این عالمه‌ی حافظ قرآن و ایثارگر و باوفا، در همه حال مدافع حریم ولایت و اهل‌بیت عصمت و طهارت بود. چه آن گاه که عمر بر در خانه‌ی علی علیه‌السلام فریاد می‌زد و علی علیه‌السلام را به بیعت می‌خواند، نخستین کسی که بر در خانه آمد و صدا به دفاع از علی علیه‌السلام بلند کرد و با عمر احتجاج کرد، فضه بود. [۶۹۴] و چه آن گاه که زهرا علیهاالسلام را زخمی به گوشه‌ای انداختند، کسی که مونس و همدم زهرا علیهاالسلام بود، فضه بود. [۶۹۵] . [صفحه ۳۱۷] و چه آن گاه که در شب دیجور وقتی که فریادها در سینه‌ها گم شده بود و مردان از پای فتاده بودند، آن که مردانه بار سنگین تبلیغ دعوت به اهل‌بیت و رسوایی خلفا را بر دوش می‌کشید، فضه بود. [۶۹۶] و [۶۹۷] . همین است که علی او را «فضتنا» [۶۹۸] می‌خواند و او را هم چون سلمان «منا» می‌داند. [صفحه ۳۱۸] و همین است که علی علیه‌السلام او را در کنار فرزندان خود می‌خواند تا بیاید و برای آخرین بار از زهرا علیهاالسلام توشه برگیرد. [۶۹۹] . و همین است که زهرا علیهاالسلام وصیت می‌کند که تنها فضه و معدودی دیگر در تشییع جنازه‌اش باشند. [۷۰۰] . و همین است که مستجاب الدعوه می‌شود [۷۰۱] و از دامان او عارفه‌ها و صاحب کراماتی سر می‌کشند. [۷۰۲] . [صفحه ۳۱۹]

ام‌ایمن

این پرستار [۷۰۳] مهربان [۷۰۴] هشیار [۷۰۵] محمد صلی الله علیه و آله یتیم؛ [صفحه ۳۲۰] این آزاده‌ی [۷۰۶] پیشگام [۷۰۷] مهاجر؛ [۷۰۸] . این امین [۷۰۹] وارث دو شهید [۷۱۰] مجاهد؛ [۷۱۱] . [صفحه ۳۲۱] این محدثه‌ی [۷۱۲] بهشتی [۷۱۳] . مدافع

[۷۱۴] رسول نبی صلی الله علیه و آله؛ [صفحه ۳۲۲] این همدم باوفای زهرا علیهاالسلام، دخت نبی و مدافع همیشه‌ی فاطمه، زوج وصی. او اگر چه شیفته [۷۱۵] و محب رسول صلی الله علیه و آله بود و رسول صلی الله علیه و آله او را مادر خود [۷۱۶] و باقی [صفحه ۳۲۳] مانده‌ی اهل‌بیت [۷۱۷] می‌خواند و به دیدارش می‌رفت [۷۱۸] و همواره بزرگش [۷۱۹] می‌داشت و لبخند [۷۲۰] بر لبانش می‌آورد، اما اینها به تنهایی کافی نیست، که این همه نیمی از راه است و نیم دیگر راه را باید با ولای اهل‌بیت رفت. که به شهادت قرآن در روز غدیر، دین [۷۲۱] مرضی خدا، دین همراه ولایت است و اکمال و اتمام دین به همین است. و آن چه مانع از گمراهی [۷۲۲] . است، بودن این هر دو با هم است و آن چه باعث هدایت است، تمسک و چنگ زدن به این هر دو است و این دو تا قیامت با هم‌اند [۷۲۳] و هرگز از هم جدا نمی‌شوند. از این رو امایمن اگر چه آزاده بود، اما به خاطر آن همه [صفحه ۳۲۴] سفارش‌هایی که رسول صلی الله علیه و آله در حق زهرا علیهاالسلام داشت، خود به خدمت زهرا علیهاالسلام [۷۲۴] درآمد تا به کمالی رسد. او انصاف و ایثار و شهادت را در این خانه تجربه کرد و در نهایت، عشق و ولاء را از زهرا علیهاالسلام آموخت و از جام ولای او نوشید و هر چه یافت از همین یافت. [۷۲۵] . از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد او درس بلند بیداری و حمایت از ولی زمانه را از زهرا علیهاالسلام آموخت. چه آن گاه علی علیه‌السلام را برای بیعت به مسجد کشاندند، آن که در مسجد در برابر همه فریاد اعتراض سر داد و بی پروا خلفا را اهل نفاق خواند، [۷۲۶] امایمن بود. [صفحه ۳۲۵] چه آن گاه که فدک را غصب کردند، آن که در برابر استبداد خلفا ایستاد و مردانه علیه آنان شهادت داد، امایمن بود. [۷۲۷] . چه آن گاه که همه، زهرا علیهاالسلام را تنها گذارده بودند، آن که همدم باوفای زهرا علیهاالسلام بود تا واپسین دم بر بالینش نشست، امایمن بود. [۷۲۸] . چه آن گاه که هیچ کس را بی اذن زهرا علیهاالسلام اجازه‌ی حضور در تشییع نبود، آن که [صفحه ۳۲۶] با خواست زهرا علیهاالسلام حضور داشت، امایمن بود. [۷۲۹] . و چه آنگاه که زهرا علیهاالسلام از دنیا چشم بربست، آن که از فراق او و هم برای اعتراض به خلفا و رساندن پیام مظلومیت علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام از مدینه هجرت کرد، امایمن بود. [۷۳۰] . او آن قدر بر فراق یار و مظلومیت او سوخت که بیش از چند صباحی دوام نیاورد [۷۳۱] و خیلی زود به معشوق پیوست و از تنهایی درآمد، سلام و رضوان خدا بر او باد.

اسماء

اسماء هم سرگذشت و فضایلی شنیدنی دارد. [صفحه ۳۲۷] او مهاجری [۷۳۲] . عالمه، [۷۳۳] محدثه‌ای [۷۳۴] بهشتی، [۷۳۵] همسر [۷۳۶] و مادر [۷۳۷] دو شهید، بسیار [صفحه ۳۲۸] عاقل [۷۳۸] و مدیر، [۷۳۹] و هشیار [۷۴۰] و نجیب، [۷۴۱] بود. او مطیع و محرم رسول صلی الله علیه و آله؛ مأوس و همراه زهرا علیهاالسلام؛ یار و مدافع علی علیه‌السلام بود. او به امر رسول صلی الله علیه و آله مهاجرت کرد و رسول صلی الله علیه و آله در خلوت، خبر شهادت [صفحه ۳۲۹] حسین علیه‌السلام را به او داد. [۷۴۲] تنها زنی که به وصیت زهرا علیهاالسلام در غسل او شرکت داشت، او بود. [۷۴۳] و همو بود که در واپسین لحظات بر بالین زهرا علیهاالسلام [۷۴۴] و در دوران بیماریش همدم او بود [۷۴۵] و باز همو بود که لبخند بر لب‌های زهرا علیهاالسلام آورد، پس از آن که مدت‌ها از لبانش رخت بربسته بود. [۷۴۶] او در جریان فدک شاهد زهرا بود [۷۴۷] و علیه شوی خود- ابوبکر- شهادت داد و آن گاه که پس از فوت زهرا علیهاالسلام، عایشه می‌خواست به درون خانه بیاید به او اجازه نداد و در جواب اعتراض ابوبکر گفت: زهرا علیهاالسلام خود این گونه خواسته بود. [۷۴۸] . او همواره مدافع و یار علی علیه‌السلام. چه آن گاه که در خانه‌ی او بود و چه وقتی که در خانه‌ی دشمن او. آن گاه که در خانه‌ی ابوبکر بود، در جریان فدک به نفع زهرا علیهاالسلام و علی علیه‌السلام شهادت داد و به عایشه اجازه ورود به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را نداد. و نیز توطئه‌ی خلفا برای کشتن علی علیه‌السلام را به او خبر داد [۷۴۹] و فرزندش محمد را دشمن پدر- ابوبکر- [صفحه ۳۳۰] و محب علی علیه‌السلام پروراند تا آن جا که به علی علیه‌السلام می‌گفت:

شهادت می‌دهم که تو امام بر حقی و پدرم در آتش است. [۷۵۰] . و آن گاه که در خانه‌ی علی علیه‌السلام بود، احادیث و فضایل او را نشر می‌داد [۷۵۱] و از او فرزندی آورد به نام عون که در کربلا در رکاب حسین علیه‌السلام به شهادت رسید. [۷۵۲] در حالی که از قبل هم فرزند دیگرش، محمد در حمایت از علی علیه‌السلام به شهادت رسیده بود. [۷۵۳] . من در سازندگی و تربیت زهرا علیهاالسلام نه از فرزندانش، که از فضه و امایمن و اسماء گفتم، تا با مقایسه با اینها، شاید مردان غیرتی یابند و زنان همتی. این مقایسه‌ها، هم همت‌ها را زودتر سبزمی‌کند و هم عذرها و بهانه‌ها را راحت‌تر می‌ریزد. امید که همتی بیدار، ساحت رفعت زهرا علیهاالسلام را لبیک گوید و هم چون زهرا علیهاالسلام، مردانه پای در وادی تربیت و سازندگی گذارد و پس از تولد به تولید روی آورد که نیاز مهم و اصیل امروز و هر روز ما همین است. خنک آنان که به این مهم پرداختند و بیچاره ما که در کوچه پس کوچه‌های القاب و عناوین و کارهای پراکنده مانده‌ایم. [صفحه ۳۳۱]

شفاعت زهرا

روح‌های پرکشیده و بزرگ‌تر از هستی، هرگز به فکر خود و دردهای خودشان نیستند بلکه همیشه به یاد دیگران و رنج‌هایشان می‌سوزند. و زهرا علیهاالسلام این پرکشیده از تمامی این گونه بود و در اوج بود. او از همان ابتدا به فکر امت رسول صلی الله علیه و آله بود، چه در هنگام عقد و چه در هنگام حشر. در هنگام عقد به پدر می‌گوید: پدر جان همه‌ی دخترها مهریه خود را درهم و دینار قرار می‌دهند، پس چه فرقی بین من با آنهاست، من می‌خواهم مهریه‌ی خود را شفاعت از گنه‌کاران امت شما قرار دهم. این درخواست مورد قبول خدای سبحان واقع شد و جبرییل فرود آمد و ورقه‌ای از حریر آورد که این مهریه در آن نوشته شده بود. چون هنگام مرگش فرارسید وصیت کرد آن ورقه را در کفنش روی سینه‌اش بگذارند و فرمود در هنگامه‌ی حشر این ورقه را به دست گیرم و از گنه کاران امت پدرم شفاعت کنم. [۷۵۴] . [صفحه ۳۳۲] در مورد شفاعت به اختصار باید بگویم که شفاعت و توبه از یک زمینه برخوردارند و در هر کدام گناهی هست و لیاقتی و طلب بازگشتی، با این تفاوت که با توبه، هر سه مرحله، همه‌اش در توست. ولی در شفاعت طلب دیگری با گناه تو و لیاقت تو جفت می‌شود و شفیع و همراه می‌گردد و این جاست که مفهوم شفاعت روشن می‌شود. مادام که لیاقتی نباشد، طلب دیگرانی که تو با آنها رابطه‌ای داری، اثری نخواهد گذاشت. با این دید دیگر شفاعت، پارتی بازی و جرأت دادن بر گناه نیست بلکه روح امید را در گنه کاران دمیدن است و عشق به بازگشت را در آنان نهادن تا بدین وسیله در خود لیاقتی فراهم آرند و آن را با طلب دیگران جفت کنند و شفیع گردانند و به فوزی برسند. بگذر از این که برخی از بزرگان با توجه به ظاهر بعضی روایات معتقدند شفاعت در قیامت است و چه بسا در برزخ از آن خبری نباشد. [۷۵۵] . [صفحه ۳۳۳]

رضای زهرا

در بحثی که امثال محرم با تعدادی از رفقا به مناسبت آخرین کلام حسین علیه‌السلام در مکه «رضی الله رضانا اهل البیت» [۷۵۶] داشتم که در حقیقت ترسیمی از ماهیت قیام و عصاره تمامی زندگی اوست، درباره‌ی «رضا» به تفصیل گفت و گو شد. از آن جا که در جای دیگر به توضیح مفهوم، حقیقت، ضرورت، عوامل، جایگاه، ابعاد، مراتب و آثار رضا، پرداخته‌ایم، در این جا تنها به اشارتی از مفهوم آن قناعت می‌کنم. رضا همان خشنودی است و رضای رب، از رضای نفس درآمدن و در رضای رب [صفحه ۳۳۴] داخل شدن است، همان که بابا طاهر می‌گوید: یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد من از درمان و درد و وصال و هجران پسندم آن چه را جانان پسندد رضا غیر از رضوان است. رضا خشنودی بنده از خدا و رضوان خشنودی خدا از عبد است. و این رضا هدف سالک و غایت عارف است که در آن زیارت آمده است. «واجعل... الرضا بقضائک و قدرک اقصی

عزمی و نهایتی وابعد همی و غایتی». [۷۵۷] . و رسیدن به«حیات طیبه» و «بهشت حضور»، در گرو تحصیل همین رضاست. (یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی). [۷۵۸] . و اگر بر لب‌های خشکیده‌ی حسین علیه‌السلام در صحرای تفتیده‌ی نینوا، شکوفه‌های رضا جوانه زد، تعجبی نیست که او این درس را از مادر گرفته بود. این زمزمه‌ی همیشه زهرا بود. رضیت بما رضیی الله و رسوله. [۷۵۹] . رضیت بالله ربا و بک یا ابتاه نبیا و بابن عمی بعلا و ولیا. [۷۶۰] . یا ابه سلمت و رضیت و توکلت علی الله. [۷۶۱] . سلمان می‌گوید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که به ناگاه زهرا علیهاالسلام با حالتی محزون و گرفته وارد شد و از حسادت و طعنه‌ی زنان قریش و ملاک‌های جاهلی آنان [صفحه ۳۳۵] در ازدواج، به پدر شکایت برد تا بدین وسیله با ارشاد رسول صلی الله علیه و آله آن زنان به هدایتی برسند و از معیارهای جاهلی که دنیاپرستی بود، دست بردارند. پدر حضورش را گرامی داشت و دست لطف و مهربانی بر سر او کشید. آن گاه فرمود: این عقد به امر خدا بوده و شما دو تن برگزیده‌ی خدا و همتای هم هستید. زهرا خوشحال و مسرور سر به آسمان برداشت و گفت: «رضیت ما رضی الله و رسوله». رسول صلی الله علیه و آله که شکوفه‌های خنده را بر لب‌های زهرا علیهاالسلام دید، باز هم ادامه داد و از مقام و منزلت شویش علی علیه‌السلام آن قدر گفت و گفت تا آنجا که زهرا علیهاالسلام از شوق به وجد آمد و در دم ایستاد و بی اختیار چنین بر زبان آورد. «رضیت بالله ربا و بک یا ابتاه نبیا و بابن عمی بعلا و ولیا». آن گاه که علی علیه‌السلام زهرا علیهاالسلام را از رسول صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد، پدر با دخترش به مشورت نشست. زهرا علیهاالسلام به احترام پدر می‌گوید: نظر شما چیست؟ رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اذن الله فیه من السماء»: خدا از آسمان اجازت فرمود. زهرا علیهاالسلام در حالی که تبسمی ملیح بر چهره داشت زیر لب گفت: «رضیت بما رضی الله و رسوله». روزی حسین علیه‌السلام در دامان زهرا علیهاالسلام بود، رسول صلی الله علیه و آله او را آغوش گرفت و آن گاه قاتلینش را لعن کرد. زهرا علیهاالسلام پرسید: پدر جان چه می‌گویید؟ رسول صلی الله علیه و آله گفت: از مصایب او یاد می‌کنم، گویا هم اکنون جایگاه شهادت او و یارانش و سبقت آنان در شهادت را می‌بینم. [صفحه ۳۳۶] زهرا علیهاالسلام از قاتل و مکان شهادت فرزندش پرسید. رسول صلی الله علیه و آله فرمود در کربلا و به دست بدترین افراد. آن گاه رسول صلی الله علیه و آله از عظمت و منزلت حسین علیه‌السلام می‌گوید و وقتی که «اناالله» و گریه‌ی زهرا علیهاالسلام را می‌شنود، باز هم از فضایل حسین علیه‌السلام می‌گوید که دیگر زهرا علیهاالسلام طاقت نمی‌آورد و می‌گوید: «یا ابه سلمت و رضیت و توکلت علی الله». ای پدر جان! در برابر خواست خدا تسلیم و راضی‌ام و بر او توکل می‌کنم. به راستی که ورودیه‌ی «رضا» کم نبود که گذشتن از تمامی هستی بود و زهرا علیهاالسلام گذشت. و اگر میوه‌ی رضا که در صحرای تفتیده‌ی طف، آن گونه بر لبهای خشکیده‌ی حسین علیه‌السلام به چله نشست و فریاد «رضی الله رضانا اهل البیت» را ثمر داد، از آن روی بود که در خانه‌ی سبز فاطمه علیهاالسلام و با دست‌های پر توان باغبانی چون او به غرس نشسته بود. خط سرخ حسین علیه‌السلام تداوم خانه‌ی سبز فاطمه علیهاالسلام است. [صفحه ۳۳۷]

ادب زهرا

برخورد زهرا علیهاالسلام به گونه‌ای بود که همه کس در همان نگاه اول، مجذوب ادب او می‌شد. حسن برخورد و دقت در معاشرت او از همان ابتدا آن چنان محسوس بود که همه به آن اذعان داشتند. این ادب محصول تربیت خداست، که خدا خود به تربیت اینان پرداخته است. «و لکم القلوب التی تولی الله ریاضتها بالخوف والرجا و جعلها اوعیة للشکر والثناء و آمنها من عوارض الغفلة و صفاها من سوء الفترة». [۷۶۲] . متصدی و عهده‌دار تربیت و تزکیه‌ی دل‌های شما- آل‌محمد علیهم‌السلام- به خوف و رجا، خود حضرت ربوبیت است و آن دل‌های پاک را خدا محل شکر و سپاس و حمد و ثنای خود گردانید و ایمن از عوارض غفلت ساخت و از بدی‌های سستی پاکیزه و مصفا کرد. [صفحه ۳۳۸] همین است که علی علیه‌السلام می‌گوید: «مربی ما خداست و ما هم

مربی مردمیم». [۷۶۳] . در قرآن نیز راجع به رسول صلی الله علیه و آله آمده است. (الم یجدک یتیما فاوی و وجدک ضالا فهدی) [۷۶۴] و راجع به موسی آمده. (واصطنعتک لنفسی) [۷۶۵] و یا (و لتصنع علی عینی). [۷۶۶] . و در مورد آدم و یوسف و همه انبیا باز هم این خداست که آنان را برمی‌گزینند و اجتباء و دست چین می‌کند. [۷۶۷] . امسلمه- همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله- می‌گوید: پس از ازدواج با رسول صلی الله علیه و آله من عهده‌دار امور دخترش فاطمه علیهاالسلام شدم، اما به خدا قسم او با ادب‌تر و آگاه‌تر از من به همه‌ی مسایل بود. [۷۶۸] . [صفحه ۳۳۹] زهرا علیهاالسلام می‌گوید: من همیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان «پدر جان» مخاطب قرار می‌دادم. تا آیه‌ی. (لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا) [۷۶۹] نازل شد. پس آن گاه او را «یا رسول‌الله» خواندم، اما دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از من رو برگرداند و سپس فرمود: «فاطمه، دخترکم این آیه در مورد تو و اهلت نیست، «انت منی و انا منک»، من از تو و تو از منی، این آیه در مورد دیگران است. دخترکم مرا همان پدر جان صدا کن که این گونه محبوب من و مرضی خداست. [۷۷۰] . آن گاه که رسول صلی الله علیه و آله با زهرا علیهاالسلام در مورد ازدواجش با علی علیه‌السلام به مشورت نشست، او گفت: «پدر جان! رأی، رأی شماست و شما بر من سزاوارترید». [۷۷۱] . روزی زنی به نزد زهرا علیهاالسلام آمد و گفت: ما در پیری دارم که در مسایل نماز سؤالاتی دارد و مرا فرستاده است تا مسایل شرعی نماز را از شما بپرسم. زهرا علیهاالسلام گفت: بپرس. وی آن گاه مسایل فراوانی را مطرح کرد و یک یک پاسخ شنید. همین که سؤالات به ده رسید، خجالت کشید و آثار شرم و خجلت در چهره‌اش نمایان شد و گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از این نباید شما را به زحمت اندازم. زهرا علیهاالسلام گفت: «باز هم بیا و آن چه سؤال داری بپرس. آیا اگر کسی را اجیر نمایند که بار سنگینی را به بالای بام ببرد و در مقابل صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، چنین کاری برای او دشوار است؟» [صفحه ۳۴۰] زن جواب داد: نه، هرگز! چه کسی است که در مقابل این مبلغ گزاف احساس خستگی کند. آن گاه زهرا علیهاالسلام افزود. «من هر مسئله‌ای را که پاسخ می‌دهم، بیش از فاصله بین زمین و عرش، گوهر و لؤلؤ پاداش و مزد می‌گیرم، پس سزاوار است که بر من سنگین نیاید» [۷۷۲] و سپس حدیثی بسیار شنیدنی از پدر خود در منزلت عالم و علم بیان می‌کند و بدین وسیله زن را غرق در سرور و ابتهاج می‌نماید. [۷۷۳] . [صفحه ۳۴۱]

مصحف زهرا

در روایتی صحیح در اصول کافی از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: زهرا علیهاالسلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، هفتاد و پنج روز بیشتر زنده نبود و به سبب فقدان رسول صلی الله علیه و آله بسیار محزون بود، از این رو جبرییل نزد او می‌آمد و علاوه بر این که او را تسلیت می‌گفت و تسلای او بود، او را از جایگاه رسول صلی الله علیه و آله و اخبار آینده آگاه می‌کرد و از آن چه به ذریه‌ی او خواهد رسید خبر می‌داد و علی علیه‌السلام نیز همه آنها را می‌نوشت که آن را مصحف فاطمه نامیدند. [۷۷۴] . به راستی همین فضیلت برای زهرا علیهاالسلام کافی است. او آن قدر وسعت روحی و مرتبت بالا دارد که می‌تواند مقام جبرییل را تحمل کند. به خاطر دارم در یکی از سال‌های گذشته در ایام شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام که زنان فداکار و بی نظیر ایران اسلامی به خدمت و محضر مبارک امام راحل (قدس الله نفسه الزکیه) رسیده بودند، امام راحل همین روایت صحیحه را بیان کردند و برای [صفحه ۳۴۲] عظمت زهرا علیهاالسلام به آن استشهاد نموده و بعد هم فرمودند: «مسأله‌ی آمدن جبرییل برای کسی یک مسأله‌ی ساده نیست، خیال نشود که جبرییل برای هر کسی می‌آید و امکان دارد بیاید. این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرییل می‌خواهد بیاید و مقام جبرییل که روح اعظم است... و این تناسب بین جبرییل که روح اعظم است و انبیاء درجه‌ی اول بوده است. بعد از این هم بین کسی دیگر نشده است، حتی درباره‌ی ائمه هم من ندیده‌ام که وارد شده باشد. این طور که جبرییل به آن‌ها نازل شده باشد، فقط این است که برای حضرت زهرا سلام الله علیهاست که من دیده‌ام که جبرییل به طور مکرر در

این هفتاد و پنج روز وارد می‌شده و مسایل آتیه‌ای که بر ذریه‌ی او می گذشته است این مسایل را می گفته است و حضرت امیر هم ثبت می کرده است... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایلی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند- با این که آنها هم فضایل بزرگی است- این فضیلت را من بالاتر از همه می‌دانم که برای غیر انبیاء علیهم‌السلام و بعضی از اولیایی که در رتبه‌ی آنها هست، برای کسی دیگر حاصل نشده. و با این تعبیری که مراوده داشته است جبرییل در این هفتاد و چند روز، برای هیچ کس تاکنون واقع نشده و این از فضایلی است که از مختصات حضرت صدیقه سلام الله علیهاست». [۷۷۵] . [صفحه ۳۴۳]

شکوه‌های زهرا

انسان‌های پرکشیده از دنیا، دردشان درد خودشان و دنیایشان نیست، که گریه و ناله‌ی عشاق ز جای دگر است. زهرا علیهاالسلام این پرکشیده از دنیا، این سر برافراشته از افلاک، شکوه و مویه‌اش همه بر فقدان نبی و ظلم بر وصی بود. بیا با هم لختی درنگ کنیم. و شکوه‌های پر مایه‌ی زهرا علیهاالسلام را با شکایه‌های بی‌رمق و بی مایه‌ی خود مقایسه کنیم. پس آن گاه بر این همه حقارت اشک بریزیم. شاید با این توسل راهی به زهرا علیهاالسلام بیابیم، تا بلکه او ما را هم خریدار باشد. این تو و این هم اشک‌های بی قرار زهرا علیهاالسلام. «اللهم الیک نشکو فقد نبیک و رسولک و صفیک وارتداد امته و منعهم ایانا حقنا الذی جعلته لنا فی کتابک المنزل علی نبیک بلسانه»، [۷۷۶] . «خدایا به تو شکایت می کنم از فقدان نبی و رسول و برگزیده‌ات و به تو شکایت می کنم از ارتداد امت پیامبر صلی الله علیه و آله و این که حق ما را از ما بازداشتند، همان حق ولایتی [صفحه ۳۴۴] که در قرآن کریم خود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و با زبان او نازل فرمودی». امسلمه می گوید خدمت زهرا علیهاالسلام رسیدم و پرسیدم: ای دخت پیامبر! چگونه‌ای؟ و شب را چگونه به صبح آوردی؟ فرمود: صبح کردم در میان حزن شدید و اندوه عظیم، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و وصی او مظلوم شده است. سوگند به خدا حشمت و عظمت آن کس دریده و نابود شد، که برخلاف حکم خدا در قرآن و سنت و سفارش خدا در تأویل و تفسیر قرآن، حق امامت او را غصب کرده و به دیگران سپردند. این گونه برخوردهای خصمانه، از کینه‌توزی جنگ بدر و خون خواهی کشتگان آنها در جنگ احد است که در درون قلب آکنده از نفاق و اندیشه‌ی فتنه‌انگیزشان پنهان بوده است. و تاکنون جرأت اظهار و ابراز آن را نداشتند. آری، در آن هنگام که حکومت الهی بازیچه‌ی دست قدرت طلبان گردید و امام حق، منزوی شد، آتش کینه‌های دیرینه‌ی‌شان زبان کشید و باران مصیبت‌ها و مشکلات را بر ما باریدند و رشته‌های ایمان را پاره کردند و به آن چه که خدا واجب کرده بود- از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و دفاع از مؤمنان- بسیار بد و زشت، عمل کردند اما افسوس که برای انتقام گرفتن از پدران مشرک و منافق خود که در جنگ‌های ضد اسلام کشته شده بودند، به دنیا روی آوردند و فریبش را خوردند. [۷۷۷] . فضه می گوید: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، خرد و کلان ضجه زدن و گریه‌ها کردند و این مصیبت بر نزدیکان و اصحاب و دوستان و یاران و خویشان رسول صلی الله علیه و آله بس شدید و تأثر او ربود و هر کس را در آن روز می‌دیدی گریه و ندبه می کرد، ولی هیچ کس از اهل زمین گریان‌تر و نالان‌تر از فاطمه علیهاالسلام نبود که هر آن، [صفحه ۳۴۵] حزن و اندوهش زیادتر و گریه‌اش شدیدتر می گردید. مدت هفت روز از رحلت رسول می گذشت که وی در منزل نشسته و آنی صدای گریه و ندبه‌اش آرام نگرفته بود و هر روز گریه‌اش از روز قبل زیادتر می‌شد. شب روز هشتم که شد حزن و اندوه خود را آشکار نمود، چون دیگر صبری برای او نمانده بود. پس بیرون آمد و فریادی برآورد و ضجه زد و مردم نیز ضجه می‌زدندو زن‌ها با شیون بیرون آمده و چراغ‌ها را خاموش کردند تا چهره آنان مشخص نباشد. زهرا علیهاالسلام این گونه پدر را صدا می‌زد و ناله می کرد: وا ابتاه! وا صفیاه! وا محمداه! وا أباالقاسماه! وا ربیع الارامل والیتامی! من لقبلهٔ والمصلی؟ و من لابنتک الوالهة الثکلی؟ ثم اقبلت تعثر فی اذیالها، و هی لا تبصر شیئا من عبرتها و من تواتر دمعتها، حتی دنت من قبر ابیها رسول‌الله صلی الله علیه و آله فلما نظرت الی الحجرهٔ وقع طرفها علی الماذنهٔ اغمی علیها، فتبادرت

النسوة، فنضحن الماء عليها و على صدرها و جبينها حتى افاقت، فقامت و هى تقول: رفعت قوتى و خاننى جلدى و شمت بى عدوى والكمد قاتلى. يا ابتاه بقيت و الهة وحيدة، و حيرانة فريدة. فقد انخمد صوتى وانقطع ظهرى و تنغض عيشى و تكدر دهرى. فما اجد- يا ابتاه- بعدك انيسا لوحشتى و لاراد لدمعتى و لا معينا لضعفى. فقد فنا بعدك محكم التنزيل و مهبط جبرئيل و محل ميكائيل. انقلبت- بعدك- يا ابتاه الاسباب. و تغلقت دونى الابواب. [صفحه ۳۴۶] فانا للدنيا بعدك قالية، و عليك ما ترددت انفاسى باكية. لا ينفذ شوقى اليك، و لا حزنى عليك. ان حزنى عليك حزن جديد و فؤادى والله صب عنيد كل يوم يزيد فيه شجونى واكتيابى عليك ليس يبيد جل خطبى، فبان عنى عزائى فبكائى فى كل وقت جديد ان قلبا عليك يألف صبرا أو عزاء فانه لجليد ثم نادت. يا ابتاه! انقطعت بك الدنيا بأنوارها و ذوت زهرتها و كانت ببهجتك زاهرة. يا ابتاه! لازلت آسفة عليك الى التلاق. يا ابتاه! زال غمضى منذ حق الفراق. يا ابتاه! من للارامل والمساكين؟ و من للامة الى يوم الدين؟ يا ابتاه! أمسينا بعدك من المستضعفين! يا ابتاه! اصبحت الناس عنا معرضين! و لقد كنا بك معظمين فى الناس غير مستضعفين! فاى دمعة لفراقك لا تنهمل؟ و أى حزن بعدك لا يتصل؟ و أى جفن بعدك بالنوم يكتحل؟ و انت ربيع الدين، و نور النبيين. فكيف بالجبال لا تمور؟ و للبحار بعدك لا تغور؟ والارض كيف لم تتزلزل؟ رميت- يا ابتاه- بالخطب الجليل. [صفحه ۳۴۷] و لم تكن الرزية بالقليل. و طرقت- ياابتاه- بالمصاف العظيم، و بالفادح المهول. بكتبك- يا ابتاه- الاملاك و وقفت الافلاك فمنبرك بعدك مستوحش و محرابك خال من مناجاتك و قبرك فرح بمواراتك والجنة مشتاقة اليك و الى دعائك و صلاتك يا ابتاه! ما اعظم ظلمة مجالسك! فوا أسفاه عليك الى ان أقدم عاجلا عليك و أثكل أبوالحسن المؤتمن، أبو ولديك الحسن والحسين و أخوك و وليك، و حبيبك، و من ربته صغيرا و اخيته كبيرا. وأ حلى أحبابك و أصحابك اليك من كان منهم سابقا و مهاجرا و ناصرا والثكل شاملنا؟ والبكاء قاتلنا! والاسى لازمنا. ثم زفرت، و انت أنينا يخدش القلوب ثم قالت: قل صبرى و بان عنى عزائى بعد فقدى لخاتم الانبياء... [۷۷۸] . [صفحه ۳۴۸] وا ابتاه! وا صفياه! وا محمداه! وا اباالقاسماه! وا ربيع الارامل واليتامى! چه كسى در قبله و نماز گاه پس از شما حاضر خواهد شد. و چه كس به فرياد دختر عزيز از دست داده‌ات خواهد رسيد. آن گاه حركت كرد به گونه‌اى كه دامن پيراهنش به پاى او مى‌پيچيد، به طورى كه بر زمين مى‌افتاد، از شدت گريه و ريزش اشك راه خود را نمى‌يافت تا به قبر پدر نزديك شد، وقتى نگاهش به جايگاه اذان افتاد، بى هوش افتاد. زنان به شتاب به سوى او دويدند و آب بر صورت و سينه و پيشانيش پاشيدند تا به هوش آمد، آن گاه برخاست و چنين گفت: پدر جان! قوتم رفته و خويشتن داريم را از دست داده و دشمن سرزنشم مى‌كند و حزن و اندوه مرا مى‌كشد. پدر جان! يكه و تنها باقى مانده و در كار خويش حيران و سرگردانم. صدايم گرفته و پشتم شكسته و زندگيم درهم ريخته و روزگارم تيره گشته است. پدر جان! پس از تو براى وحشتم انيسى و براى گريه‌ام مانعى و براى ضعفم ياورى مى‌يابم. آرى پدر جان! بعد از تو نزول قرآن و محل هبوط جبرييل و مكان ميكاييل از بين رفت. پدر جان! پس از تو روابط انسان‌ها دگرگون و درها به روى من بسته شد. پدر عزيزم! من بعد از تو از دنيا بيزارم و تا زمانى كه نفسم برآيد بر فقدان تو اشك مى‌ريزم. پدر جان! شوق من به تو، پايانى و حزن من بعد از تو انجامى ندارد. [صفحه ۳۴۹] آن گاه از سر درد چنين سرود: غم و اندوه من بر تو پيوسته تازه است و قلب من به خدا سوگند عاشقى سرسخت است. هر روز حزن و اندوهم بر پدرم در قلبم زياده مى‌شود و گرفتگى و رنج بردن من براى تو هرگز از بين نمى‌رود. فاجعه‌ى فقدان تو بر من بزرگ است و آرامش به كلى از من دور شده است، از اين رو گريه‌ام در هر زمانى تازه و نو است. دلى كه در عزا و مصيبت تو، صبور باشد يا تسليت پذيرد، همانا بسيار شكيبا و پرطاقت است. آن گاه ندا در داد. پدر جان! با رفتن تو نور دنيا رفته و شكوفه‌هايش پژمرده شده است. پدر جان! در فراقت تا روزى كه تو را ملاقات كنم اندوه خواهم خورد. پدر جان! آرميدن و خوابيدن من از وقتى كه از هم جدا شديم غير ممكن است. پدر جان!پس از تو چه كس به فرياد بيوه زنان و يتيمان خواهد رسيد. پدر جان! براى امت چه كسى پس از تو تا قيامت خواهد بود. پدر جان! ما بعد از تو ناتوان شديم. پدر جان! مردم پس از تو از ما روى برگرداندند. پدر جان! وقتى تو بودى ما در ميان مردم جايگاهى بلند و احترام ويژه‌ى خود داشتيم. پدر جان!

چه اشکی است که در فراق تو نریزد؟ پدر جان! چه حزنی است که پس از تو پیوسته نباشد؟ [صفحه ۳۵۰] پدر جان! چه مژه‌ای است که بعد از تو بتواند با خواب آشنا شود؟ پدر جان! تو بهار دین و نور پیامبران بودی. پدر جان! چگونه است که با مرگ تو کوه‌ها از هم نمی‌پاشند و دریاها فرونمی‌روند؟! پدر جان! چرا زمین از مرگت به لرزه درنمی‌آید؟! پدر جان! با مرگ تو من هدف مصیبت و حادثه‌ی بزرگی واقع شدم. پدر جان! به راستی که مصیبت کوچک نبود. پدر جان! مصیبتی عظیم و کمرشکن با مرگ تو در خانه‌ی مرا کوبید. پدر جان! با مرگ تو فرشتگان خدا گریستند. پدر جان! با وفات تو افلاک از حرکت بازماندند. پدر جان! منبر تو در فراغت بسیار اندوهگین است. پدر جان! محراب تو پس از تو از مناجاتت خالی است. پدر جان! قبر تو از این که تو را در بر گرفته، مسرور است و به خود می‌بالد. پدر جان! بهشت مشتاق تو و دعا و نماز تو است. پدر جان! پس از تو جاهایی که می‌نشستی، چه قدر ظلمانی است. پدر جان! من همواره بر مرگ تو متأسف خواهم بود تا این که به زودی به تو ملحق گردم. پدر جان! علی که مورد اطمینان و امین تو و پدر دو فرزند تو بود، اکنون عزیزی از دست داده است، همان که علی برادر و یاور و دوست تو بود، همان کسی که او را در خردی تربیت کردی و در بزرگی برادرش خواندی، [صفحه ۳۵۱] همان علی که بهترین دوستان و نزدیکترین اصحاب بود، همان علی که اولین مؤمن و مهاجر و یاور تو بود. آری، پدر جان، عزیز از دست دادن، ما را نیز فراگرفت و گریه، قاتل ما و تأسف و اندوه، همراه ما گردید. آن گاه ناله‌ای از ته دل برآورد و چنان فریادی جگر خراش برکشید که قلب را پاره پاره می‌کرد. سپس چنین زمزمه کرد: بعد از وفات تو ای خاتم پیامبران! صبرم کم شد و آرامش از من دور گردید...». [صفحه ۳۵۲]

خطبه‌ی زهرا

اشاره

از حضرت زهرا علیهاالسلام در مدت کوتاه حیاتش پس از رحلت رسول صلی الله علیه و آله سه خطبه به دست ما رسیده است: ۱- هنگام هجوم به خانه‌اش. ۲- در مسجد مدینه. ۳- در جمع زنان مهاجر و انصار. بلندترین آن‌ها همان خطبه‌ی حضرت در مسجد مدینه است که در جهت رسوا کردن خلیفه و دفاع از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حق غصب شده‌اش، در برابر مهاجر و انصار ایراد فرمود. من به ناچار از توضیح و تفسیر فقره‌های این خطبه‌ی فصیح و پربار که به راستی چون معجزه‌ای جاوید بر تارک تاریخ می‌درخشد، و مقایسه‌ی آن با فرازهایی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، درمی‌گذرم. زیرا پرداختن به این همه، کتاب جداگانه‌ای می‌طلبد و این از مقصود این نوشته خارج است. اما نقل این خطبه‌ی عمیق و غرا و دیگر خطبه‌ها در حد ترجمه لازم است و ما را با عظمت‌های زهرا علیهاالسلام بیش‌تر آشنا می‌کند. [صفحه ۳۵۳]

خطبه هنگام هجوم به خانه‌اش

خطبه هنگام هجوم به خانه‌اش [۷۷۹] . پس از ارتحال رسول صلی الله علیه و آله و کودتای سقیفه، آن گاه که بعضی از کودتاگران به همراه جماعتی از مردم فریب خورده، برای بیعت گرفتن از حضرت علی علیه‌السلام به خانه‌ی او هجوم بردند و او را به آتش زدن خانه‌اش تهدید کردند، ناگهان حضرت زهرا علیهاالسلام به طرف آنان رفته، پشت در، [۷۸۰] ایستاد و خطاب به آنان و دیگر مردمانی که تسلیم توطئه‌ها شده، به نظاره ایستاده بودند، چنین فرمود: لا عهد لی بقوم أسوء محضرا [۷۸۱] منکم [۷۸۲] ترکتم رسول الله صلی الله علیه و آله جنازة بین أیدینا و قطعتم أمرکم فیما بینکم، لم تؤمرونا [۷۸۳] و لم تروا [۷۸۴] لنا حقا، کانکم لم تعلموا ما قال یوم غدیر خم، والله لقد عقد له یومئذ الولاء لیقطع منکم بذلک منها الرجاء ولکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین [صفحه ۳۵۴]

نبیکم، والله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا و الاخرة. من جماعتی بدتر از شما ندارم. پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را نزد ما رها کرده، پیمان میان خودتان را بریدید. خلافت ما را نخواستید و ما را سزاوار چنین حقی ندانستید. گویا از آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود، آگاهی ندارید؟ به خدا سوگند! پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز برای رهبری علی علیه‌السلام از مردم پیمان گرفت تا امید شما فرصت طلبان تشنه‌ی قدرت را قطع کند، ولی شما پیوند میان پیامبر صلی الله علیه و آله و خود را بریدید (اما بدانید که) خداوند در دنیا و آخرت میان ما و شما داوری خواهد کرد. [صفحه ۳۵۵]

خطبه‌ی حضرت زهرا در مسجد مدینه

سند خطبه

این خطبه، با اختلاف در رعایت کلمات و ترتیب متن، در منابع متعدد از شیعه و سنی و با اسانید مختلف نقل شده است. در برخی از آن‌ها، متن کامل خطبه نیامده، فقط قسمت‌هایی از آن نقل شده است [۷۸۵] این خطبه‌ی درخشان در منابع گوناگونی به صورت کامل ذکر شده است [۷۸۶] که در میان آن‌ها چهار نسخه‌ی مهم و قدیمی را برگزیدیم و نسخه‌ی احتجاج [۷۸۷] را متن قرار داده، اختلافات آن با سه نسخه‌ی دیگر را [صفحه ۳۵۶] (بلاغات النساء، دلائل الامامة و کشف الغمة) در پاورقی موارد آوردیم. مناسب است اشاره‌ای به این چهار منبع اصلی و راویان آن‌ها داشته باشیم. ۱. بلاغات النساء؛ [۷۸۸] ابن‌طیفور (۲۰۴- ۲۸۰ ه، ق) (صص ۲۳- ۳۲). این متن کهن‌ترین سند در دست است. راویان ابن‌طیفور عبارتند از: زید بن علی بن الحسین [۷۸۹] از امام سجاد علیه‌السلام از امام حسین علیه‌السلام و حسن بن علوان از عطیه‌ی عوفی از عبدالله بن الحسن [۷۹۰] از پدرش امام حسن علیه‌السلام و زید بن علی از عمه‌اش زینب علیهاالسلام [۷۹۱] . ۲. کشف الغمة، [۷۹۲] اربلی، (م ۶۹۲ه، ق)، (ج ۲، صص ۱۰۶- ۱۱۸) [صفحه ۳۵۷] محقق اربلی این خطبه را از روی نسخه‌ای قدیمی از کتاب سقیفه‌ی ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفای سال ۳۳۳ه، ق) که در سال ۳۲۲ ه، ق بر مؤلف آن خوانده شده، نوشته است. جوهری از اعاظم علمای اهل سنت و تألیفاتش مورد تأیید و استناد است. [۷۹۳] او راویان جوهری را نقل نمی‌کند، اما ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، راویان خطبه و طرق و اسانید آن را از جوهری ذکر می‌کند. جوهری این خطبه را به اسناد خود از چهار طریق؛ حضرت زینب علیهاالسلام، امام صادق علیه‌السلام، امام باقر علیه‌السلام و عبدالله بن حسن بن الحسن علیه‌السلام روایت می‌کند. [۷۹۴] . ۳. دلائل الامامة؛ [۷۹۵] ابوجعفر طبری (از اعلام قرن پنجم هجری)، (صص ۱۰۹- ۱۲۵). راویان طبری (با حذف اسانید)عبارتند از: ابن‌عباس، زینب علیهاالسلام (از سه طریق)، عبدالله بن الحسن بن الحسن از جمعی از خویشانش، امام باقر علیه‌السلام، هشام بن محمد از پدرش و عوانه [۷۹۶] ابن‌عائشة [۷۹۷] و زید بن علی از پدرانش علیهم‌السلام. ۴. الاحتجاج؛ [۷۹۸] طبرسی (از علمای قرن ششم هجری)، (ج ۱، صص ۲۵۳- ۲۷۹). [صفحه ۳۵۸] طبرسی این خطبه را از عبدالله بن الحسن (حسن مثنی) از پدرانش علیهم‌السلام نقل می‌کند. [۷۹۹] . اکنون به متن عربی خطبه و ترجمه‌ی آن توجه فرمایید. برای سهولت در مراجعه و درک بهتر، خطبه‌ی حضرت را به ۱۷ بخش تقسیم کرده، برای هر یک عنوانی عام و شماره‌ای در نظر گرفته‌ایم و همان گونه که اشاره شد نسخه‌ی احتجاج را متن قرار داده، در پاورقی اختلاف آن را با سه نسخه‌ی دیگر یادآور شده‌ایم. [صفحه ۳۵۹]

متن خطبه‌ی حضرت زهرا

الزهراء انت انة فی المسجد

لما أجمع ابوبکر و عمر [۸۰۰] علی منع فاطمهٔ علیهاالسلام فدکا و بلغها ذلک، [۸۰۱] لاثت خمارها علی رأسها، [۸۰۲] و اشتملت بجلبابها، [۸۰۳] و أقبلت فی لمهٔ من حفدتها و نساء قومها، [۸۰۴] تطا ذیولها، ما تخرم مشیتها مشیهٔ رسول‌الله صلی الله علیه و آله، [۸۰۵] حتی دخلت علی ابی‌بکر و هو فی حشد من المهاجرین [۸۰۶] و الانصار و غیرهم. [۸۰۷] . [صفحه ۳۶۰] فنیطت دونها ملاءهٔ فجلست، [۸۰۸] ثم انت انهٔ أجهش القوم لها بالبکاء فارتج المجلس، ثم أمهلت هنیهٔ [۸۰۹] حتی اذا سکن نشیج القوم و هدات فورتهم، افتتحت [۸۱۰] الکلام بحمد الله و الثناء علیه و الصلاهٔ علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله، فعاد القوم فی بکائهم. فلما أمسکوا عادت فی کلامها، فقالت: لغات أجمع: تصمیم نهایی را گرفت، قصد کرد. لاثت: پیچید، بست جمع کرد. خمار: پارچه‌ای که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند، سرپوش، روسری. جلباب: پارچه‌ی بلندی که زنها بر سر می‌اندازند و سینه و پشت آن‌ها را می‌پوشاند، لباس گشاد، ردای ویژه، چادر. لمهٔ: جماعت، دوستان، مونس و همدم. حفدهٔ: یاران، دوستان، خدمتگزاران. تطاء: گام می‌نهاد. ذیول: لباس‌ها، پیراهن‌ها. تخرم: از الخرم به معنای ترک کردن، کاستن، روی گرداندن. ذیل: ذیل الثوب یعنی دامن لباس بلند شد تا به زمین کشید. تطأذیوها یعنی در هنگام [صفحه ۳۶۱] راه رفتن پایش را روی لباس‌هایش می‌گذاشت و آنها را لگدمال می‌کرد. این یا به خاطر بلند بودن لباس‌های حضرت است و یا کنایه‌ای از شدت ناراحتی و هجوم مصائب بر آن حضرت، به طوری که نمی‌تواند قامت خود را راست کند. حشد: جماعت، گروه، جمعیت. نیطت: آویخته شد. ملاءهٔ: پرده، حجاب. ان: آه کشیدن، نالیدن. أجهش: گریه‌ی سوزآور و هیجان‌انگیز کرد. ارتج: به خروش آورد، به اضطراب و هیجان آورد. هنیهٔ: وقت و زمان اندک. نشیج: صدای همراه با گریه و ناله، زاری. هدأت: آرام گرفت. فورهٔ: جوشش و اضطراب، شدت. ۱. خروش زهرا علیهاالسلام در مسجد آنگاه که ابوبکر و عمر تصمیم نهایی خود را در مورد غصب فدک از حضرت زهرا علیهاالسلام گرفتند و این خبر به آن حضرت رسید، سر خود را پوشاند و لباسی بر تن کرد، و به همراه زنانی از خویشان و یاران خود برای اعتراض به ابوبکر، راه افتاد. هنگام راه رفتن، لباس حضرت به زمین کشیده می‌شد و پایین لباس زیر پایش می‌رفت، راه رفتن وی چنان بود که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رود. [صفحه ۳۶۲] ابوبکر با جمعی از مهاجران و انصار و دیگر افراد نشسته بودند که حضرت وارد شد، با آمدن وی پرده‌ای میان او و مردم آویخته شد. حضرت زهرا علیهاالسلام نشست و چنان ناله از سوز دل سر داد که تمامی مردم را به گریه واداشت و مجلس را به خروش آورد. آنگاه لحظه‌ای درنگ کرد تا صدای ناله‌های مردم به خاموشی گرایید و از جوش و خروش افتاد. با آرامش مجلس، حضرت صحبت خود را با حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر آغاز کرد. مردم (با شنیدن نام پیامبر صلی الله علیه و آله) بار دیگر شروع به گریه کردند، و حضرت برای بار دوم ساکت شد، و هنگامی که مردم آرام گرفتند، صحبت خود را از سر گرفت و چنین فرمود: [صفحه ۳۶۳]

الحمد و الثناء

الحمدلله [۸۱۱] علی ما أنعم، و له الشکر علی ما ألهم، و الثناء بما قدم، من عموم نعم ابتدأها، و سبوغ آلاء أسداها، و تمام منن اولادها. [۸۱۲] جم عن الاحصاء عددها، نأی عن الجزاء أمدها، [۸۱۳] و تفاوت عن الادراک أبدها، [۸۱۴] و ندبهم لاستزدتها بالشکر لاتصالها، [۸۱۵] و استحمد [۸۱۶] الی الخلائق باجزالها، و ثنی [۸۱۷] بالندب الی أمثالها. لغات سبوغ: فراخی و فراوانی نعمت‌ها، کامل کردن نعمت‌ها، سرشار بودن. آلاء: جمع ألی (با فتح و کسر همزه)، نعمت‌ها، رزق و روزی‌ها. أسدی: بخشیدن، نیکی و احسان. اولی: نیکی و احسان کرد. منن: جمع منت، نعمت‌های گرانقدر و سنگین، نیکویی و احسان. [صفحه ۳۶۴] جم: زیاد شد، فراوان گشت. نأی: دور است. أمد: غایت و انتهای یک چیز. تفاوت: دور شدن، دور شدن چیزی از انسان به گونه‌ای که دسترسی به آن ممکن نباشد (مفردات راغب). ابد: ازلی، همیشگی، دائمی، پیوسته، روزگار. ندب: دعوت کرد، فراخواند. اجزال: عطای فراوان،

سرشار گرداندن، زیاد کردن. ثنی: ثنی بالامر یعنی آن کار را دوبار انجام داد یا کاری را انجام داد و کاری دیگر را بر آن افزود، تکرار کرد. ۲. ستایش و سپاس ستایش خدا را بر آن چه ارزانی فرمود، و شکر او را بر آن چه الهام کرد، سپاس بر آنچه از پیش عطا فرمود؛ از نعمت‌های بی منتهایش که بر ما آغازید و عطاهای فراوانی که بخشید، و مواهب کامله‌ای که پیاپی پاشید، نعمت‌هایی که از شمار بیرون، و جبرانش از توان افزون، و درک انتهایش غیر مقدور است. بندگان برای فزونی نعمت‌ها و دوام عطا یا به شکر خویش، [۸۱۸] و بر نعمت‌هایی فراوان و سرشارش به ستایش خویش فراخواند، و درخواست پیاپی را مایه‌ی افزایش بیش‌تر نعمت‌ها قرار داد. [صفحه ۳۶۵]

الشهادة علی التوحید و حقیقتها

و أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، [۸۱۹] کلمهٔ جعل الاخلاص تأویلها، و ضمن القلوب موصولها، و أنار فی التفکر [۸۲۰] معقولها. الممتنع من الابصار رویته، و من الالسن صفته، و من الاوهام کیفیته. [۸۲۱] . ابتدع الاشیاء لا من شیء کان قبلها، و أنشأها بلا احتذاء أمثلهٔ امتثلها، کونها بقدرته، و ذرأهابمشیته من غیر حاجهٔ منه الی تکوینها، و لا فائدهٔ له فی تصویرها، الا تثبیتا لحکمته، و تنبیها علی طاعته، و [۸۲۲] اظهارا لقدرته، و تعبدا لبریته، و اعزازا لدعوته. [۸۲۳] . ثم جعل الثواب علی طاعته، و وضع العقاب علی معصیته، [۸۲۴] ذیادهٔ [۸۲۵] لعباده عن نقمته، و [صفحه ۳۶۶] حیاشهٔ [۸۲۶] لهم الی جنته. لغات تاویل: بازگرداندن، سرانجام مال، واقعیت، حقیقت. ضمن: الشیء الوعاء: آن چیزی را در ظرف گذاشت. موصول: وصل شده، پیوند خورده، نتیجه، سرانجام. انار: روشن کرد، درخشان نمود. معقول: آنچه اندیشه شود. امثلهٔ: نمونه‌ها. امتثلها: نمونه‌گیری کرد. تکوین: پدید آوردن. تصویر: صورت دادن به مواد. حکمت: در برابر عبث. هر کاری که داری هدف صحیح و عقلی باشد. تعبد: خضوع و تذلل. ابتدع: آفریدن، خلق کردن. احتذاء: پیروی کردن، اقتدا کردن. ذرأها: آفرید. اعزاز: گرامی داشتن، استوار و محکم ساختن. ذیادهٔ: (از ذود) راندن، طرد کردن. حیاشهٔ: سوق دادن به طرف چیزی، کشاندن و بردن. [صفحه ۳۶۷] ۳. شهادت بر توحید و حقیقت آن و گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز خدای یگانه‌ی بی انباز، کلمه‌ای که حقیقتش را اخلاص [۸۲۷] قرار داد، و شور وصلش را در دل‌ها نهاد، و عقلا نیتش (یا انتخابش) را در اندیشه گزارد. خدایی که دیدگان را توانایی دیدار، زبان‌ها را یارای گفتار، و کمان‌ها را شایستگی پندار (ذات) او نیست همو که بر نیستی لباس هستی پوشاند و بی هیچ نمونه‌ای آن را آفرید، آن را با قدرتش پدید آورد، و با اراده‌اش ایجاد کرد، بی آن که به آفرینش آنها نیازش افتد، و از این نقش زدن طرفی بندد، جز برای اثبات حکمتش، و هشیاری بر طاعتش، و آشکارکردن قدرتش، و واداشتن بر بندگی‌اش، و ارج نهادن به دعوتش. سپس پاداش را بر طاعتش و کیفر را بر عصیانش نهاد تا بندگانش را از عقوبتش رهاند و به بهشتش کشاند. [صفحه ۳۶۸]

الشهادة علی رسالة الرسول الاعظم (و کیفیة اصطفائه و سر بعثته و اوضاع العالم فی عصره و هدایته)

و أشهد ان ابی‌محمد عبده و رسوله، اختار قبل ان ارسله، و سماه قبل ان اجتباه، واصطفاه قبل ان ابتعثه، [۸۲۸] اذا الخلائق بالغیب [۸۲۹] مکنونهٔ، و بستر الاهاویل مصونهٔ، [۸۳۰] و بنهایهٔ العدم مقرونهٔ علما من الله تعالی بمائل الامور، [۸۳۱] و احاطهٔ به حوادث الدهور، و معرفهٔ بمواقع المقدور. ابتعثهٔ الله اتماما لامره، [۸۳۲] و عزیمهٔ علی امضاء حکمه، و انفاذ المقادیر حتمه. [۸۳۳] فرأی الامم فرقا فی أدیانها، عکفا علی نیرانها، عابدهٔ لاوثانها، منکرهٔ لله مع عرفانها. فأنار الله بابی محمد صلی الله علیه و آله ظلمها، و کشف [۸۳۴] عن القلوب بهمها، و جلاء عن الابصار عمهها، [۸۳۵] و قام فی الناس بالهدایهٔ فانقذهم من الغوایهٔ، و بصرهم من العمایهٔ، و

هداهم الی [صفحه ۳۶۹] الدین القویم، و دعاهم الی الطریق المستقیم [۸۳۶] . ثم قبضه الله الیه قبض رأفهٔ و اختیار [۸۳۷] و رغبهٔ و ایثار، فمحمد [۸۳۸] . من تعب هذه الدار [۸۳۹] فی راحهٔ، قد حف بالملائکهٔ الابرار، [۸۴۰] و رضوان الرب الغفار، و مجاورهٔ [۸۴۱] الملک الجبار صلی الله علی أبی نبیه [۸۴۲] و أمینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه، [۸۴۳] والسلام علیه و رحمهٔ الله و برکاته. لغات اختار: انتخاب نمود. سماه: او را مشخص کرد، او را نشان زد، او را نامید. اصطفاه: برگزید او را. مکنون: مخفی پنهان، دور از دید، دور از دسترس، مستور. ستر: پرده. اهاویل: جمع اهوال و آن جمع هول است، حوادث ترس‌آور، ترس و امر شدید. مصونهٔ: محفوظ، نگهداری شده. [صفحه ۳۷۰] نهایهٔ: حدی که شی در آنجا تمام می‌شود. مائل: جمع مال، عاقبت آخر کارها، فرجام‌ها، سرانجام‌ها. دهور: جمع دهر، روزگاران. مواقع: جمع موقع، محل یا زمان حادثه. مقدور: مقدر شده. عزیمهٔ: اراده‌ی حتمی غیر قابل تخلف، تصمیم جدی. امضاء: گذراندن. انفاذ: اجرا کردن، به انجام رساندن. مقادیر حتمه: مقدرات محتوم و حتمی. فرق: جمع فرقه، گروه، دسته. عکف: جمع عاکف، ماندگار، مقیم، ملازمان، سرنهادگان. نیران: جمع نار، آتش‌ها. اوثان: جمع وثن، بت‌ها. انار: روشن ساخت. کشف: آشکار کردن، کنار زدن، برطرف نمودن. بهم: جمع بهمهٔ، کار مشکل و سردرگم و سخت، مسائل حیرت‌آور و پیچیده، دشواری‌ها سختی‌ها. جلی: روشن ساخت. غمم: تحریر و راه رفتن، حیرت و سرگردانی، مبهم و مشتبه، سردرگم. انقذ: نجات داد. غوایهٔ: گمراهی، ضد رشد، خسران، هلاکت. [صفحه ۳۷۱] عمایهٔ: کوری، گمراهی، سرگردانی. ایثار: ترجیح دادن و برگزیدن دیگری بر خود. حف: فراگرفته شده، احاطه شده. ابرار: جمع بر، نیکوکاران، راستگویان و از خداترسان. رضی: مورد خشنودی. جبار: مقتدر. ۴. شهادت بر رسالت (و چگونگی برگزیدن، سر بعثت، اوضاع جهان در هنگام بعثت و هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله) و گواهی می‌دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی اوست. او را پیش از فرستادنش انتخاب کرد، و قبل از انتخابش نام نهاد (یا نشان زد)، و پیش از بعثتش برگزید. این، هنگامی بود که آفریدگان در پرده‌ی غیبت محجوب و در پوشش ظلمت مستور، و به سر حد عدم، مقرون بودند. (این گزینش در آن وقت پیش از پیدایش عالم) به جهت علم خدای بزرگ بر پایان هر کار، و احاطه‌اش بر رخدادهای روزگار، و آشنایی‌اش به جایگاه مقدرات است. خداوند او را برانگیخت، برای به پایان رساندن اراده‌اش، و تصمیم قطعی بر اجرای فرمانش، و به انجام رساندن مقدورات محتومش. او (پس از بعثت) دید امت‌ها در دین پراکنده‌اند، (برخی) کنج آتشکده‌ها [صفحه ۳۷۲] گزیده، (گروهی) بت‌ها را پرستش کننده و (جماعتی) حتی با شناخت خدا او را منکرند. خداوند با پدرم صلی الله علیه و آله تاریکی‌ها را روشن کرد و از دل‌ها ابهام، و از دیده‌ها تحریر را زدود. او به هدایت مردم ایستاد، و آنان را از گمراهی‌ها و کوری‌ها رهاند و به دین استوار و راه مستقیم فراخواند. تا این که خداوند او را با مهربانی و اختیار و اشتیاق و ایثار (آخرت به دنیا) به سوی خود بازخواند. اکنون محمد صلی الله علیه و آله از رنج این دنیا در آسایش آرمیده، و در احاطه‌ی فرشتگان نیکوکار، خشنودی خدای آمرزگار، و همجواری سلطان با اقتدار درآمده است. درود خدا بر پدرم، پیامبرش و امین وحی، و برگزیده‌ی خلق و پسندیده‌ی حق، و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد. [صفحه ۳۷۳]

خطابها لاهل المجلس: القرآن و العترهٔ

ثم التفتت الی اهل المجلس و قالت [۸۴۴] انتم عباد الله نصب امره و نهیه و حملهٔ دینه [۸۴۵] وحیه، و امناء الله علی انفسکم، و بلغاوه الی الامم [۸۴۶] . زعیم حق له فیکم، و عهد قدمه الیکم، [۸۴۷] و بقیهٔ [۸۴۸] استخلفها علیکم کتاب الله [۸۴۹] الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضیاء اللامع، [۸۵۰] بینهٔ بصائره، منکشفهٔ سرائره، [۸۵۱] منجلیهٔ [۸۵۲] ظواهره، [۸۵۳] مغتبطهٔ به اشیاعه، قائد الی الرضوان اتباعه، مود الی النجاهٔ استماعه، [۸۵۴] به تنال [۸۵۵] حجج الله المنورهٔ [۸۵۶] و [۸۵۷] ، و عزائمه المفسرهٔ [۸۵۸] و [صفحه ۳۷۴] محارمه المحذرهٔ، [۸۵۹] و بیناته الجالیهٔ، و براهینه الکافیهٔ، [۸۶۰] و فضائله المندوبهٔ، و رخصه الموهبهٔ، [۸۶۱] و شرائعه

المکتوبة. [۸۶۲] . لغات نصب یا نصب: علامت‌ها، نشانه‌ها، مرجع‌ها. حملة: برداشتن اشیای سنگین. امناء: جمع امین در مقابل خائن. بلغائه، جمع بلیغ یعنی رسانندگان پیام یا خبر. زعیم: فرمانده، رئیس، سرپرست، ضامن، کفیل، متعهد. عهد: سفارش، توصیه، پیمان، قرارداد. قدم: پیشی گرفت، جلو انداخت. بقیة: باقی مانده، مابقی، بازمانده یادگار. استخلاف: جانشین قرار دادن. ساطع: درخشنده. لامع: اسم فاعل از لمعان به معنی درخشنده، درخشش خیلی زیاد، درخشندگی فوق‌العاده. [صفحه ۳۷۵] بینة: روشن (لازم)، روشنگر، روشن کننده (متعدی). بصائر: جمع بصیرت، بینش‌ها، بیان و حجت واضح. بینة بصائره. دلیل‌های قرآن روشن و یا روشنگر است. منکشفة: ظاهر و آشکار. سرائر: جمع سریره، راز و آنچه پنهان کنند. منکشفة سرائره. رازهای قرآن ظاهر و آشکار است (در نزد اهلش و الا سر و راز نمی‌شد). منجلیة: جلوه‌گر، روشن. ظواهر: جمع ظاهرة، بروز و آشکار شدن. مغتبط: اسم فاعل مصدر آن اغتباط، آرزو بردن به حال کسی بدون آنکه زوال آن را از وی بخواهد. در مقابل حسد که زوال آن را آرزو می‌کند، غبطه، رشک. أشیاعه: جمع شیعه، پیروان. قائد: اسم فاعل از مصدر مقادة و قیادة به معنای کشیدن و سوق دادن. مود: اسم فاعل از ادی به معنای ایصال و رساندن. محارم: جمع محرم به معنای حرام است. ماده حرم و مشتقاتش همه به معنای منع است. محروم یعنی ممنوع. محذرة: تحذیر شده، از تحذیر به معنای ترسانیدن و پرهیز نمودن از چیزی به همراه ترس. محارمه المحذرة: آنچه در قرآن به منع تشریعی از ارتکاب آن تحذیر شده است. براهین: جمع برهان، حجت‌ها و دلائل روشن و استوار. فضائله المندوبة: اعمال خوب و پسندیده که به آن دعوت شده اما واجب نیست. به مستحب نیز مندوب گفته می‌شود زیرا در شرع به آنها دعوت شده است. [صفحه ۳۷۶] رخص: جمع رخصت، آسانی و فراخوانی در کار، اجازه. موهوبة: بخشیده شده، آنچه که خداوند از اعمال آسان گرفته و آنها را به مردم بخشیده است. شرایع: جمع شریعت. اصل آن جای ورود و درآمدن به آب و راه روشن را می‌گویند، طریقه و روش الهی، آیین خداوند. شرایع: واجب شده، حتمی‌شده. ۵. خطاب زهرا علیهاالسلام به اهل مجلس: قرآن و عترت سپس نگاهی به مجلس به مجلسیان انداخت و چنین ادامه داد: ای بندگان خدا! شمائید نمایندگان امر و نهی او، و حاملان دین و وحی او، امین خدا امین خدا بر یکدیگر، و مبلغان [۸۶۳] او به امم دیگر. عهده‌دار [۸۶۴] حق از جانب خدا در میانتان، و پیمانی که پیش فرستاده [صفحه ۳۷۷] به سویتان و یادگاری که جانشین کرد برایتان؛ کتاب گویای الاهی است همان قرآن راستگو، و نور فروزان و روشنی درخشان، (همان کتابی) که بینش‌هایش روشن، نهفته‌ها و لطائفش آشکار (دو راز ابهام)، ظواهرش جلوه‌گر، پیروانش مورد رشک دیگران، پیروش راهبر به بهشت رضوان، شنودش سبب رستن انسان، در پرتو آن می‌توان به دلائل روشن الاهی، و واجبات بیان شده‌اش، و محرمات ممنوعش، و روشنگری‌های تابناکش، و برهان‌های کافیش، و خوبی‌های زیبایش (مستجاب) و رخصت‌های بخشیده‌اش (مباحات) و قوانین واجبش. [صفحه ۳۷۸]

حکمة احکام الالهی

فجعل الله [۸۶۵] الایمان تطهیرا لکم من الشرک، والصلاة تنزیها لکم عن الکبر، والزکاة تزکیة للنفس و نماء فی الرزق، [۸۶۶] والصیام تثبیتا [۸۶۷] للاخلاص، والحج تشییدا [۸۶۸] للدین، والعدل تنسیقا للقلوب، [۸۶۹] و طاعتنا نظاما للملة، و امامتنا امانا للفرقة، [۸۷۰] والجهاد [۸۷۱] عزا للاسلام والصبر معونة علی استیجاب الاجر، [۸۷۲] والامر بالمعروف مصلحة للعامة [۸۷۳] و بر الوالدین [۸۷۴] و قایة من السخط، [۸۷۵] و صلة الارحام منساة فی العمر منماة للعدد، [۸۷۶] و القصاص حقنا [۸۷۷] للدماء والوفاء [صفحه ۳۷۹] بالنذر تعریضا للمغفرة، [۸۷۸] و توفیة المکیال والموازین تغییر للبخس، [۸۷۹] والنهی عن شرب الخمر [۸۸۰] تنزیها عن الرجس، و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة، [۸۸۱] و ترک [۸۸۲] والسرقة ایجابا للعفة [۸۸۳] و حرم الله شرک اخلاصا بالربوبیة. [۸۸۴] (فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون) [۸۸۵] و اطیعوا الله [۸۸۶] فیما امرکم به و نهاکم عنه، فانه (انما یخشی الله

من عباده العلماء). [۸۸۷] . [صفحه ۳۸۰] لغات تنزیها: مصدر نزه: کسی را از کار زشت دور کردن. تثبیت: استوار ساختن. تزکیهٔ: پاک کردن. تشیید: برافراشتن، بلند و مرتفع ساختن، محکم ساختن، استوار گرداندن. تنسیق: نظم و ترتیب دادن، پیوند دادن. نظام: ریسمانی که با آن دندانه‌های مروارید و نظایر آن به رشته می‌کشند، آن چه امری به آن قائم باشد، پیوستن، منظم شدن، سامان یافتن، به قوام و صلاح آمدن. معونهٔ: کمک، مساعدت. استیجاب: شایسته و مستوجب و مستحق چیزی شدن. بر: اطاعت و فرمانبرداری کردن، از صمیم قلب مهربانی و نیکی و خوش رفتاری کردن، نیکی، نیکویی، مهربانی و شفقت. سخط: سخط یا سخط: خشم گرفتن، در مقابل رضا به معنای خشنودی. منسأة: طولانی شدن، به تأخیر انداختن. منماة: صیغه مبالغه از نمو، وسیله‌ی رشد و نمو. حقن: نگهداری و باز نگه داشتن خون از ریختن، پاسداری، حفظ. المکاییل: جمع مکیال، پیمانه‌ها. بخس: کم دادن نقص، کم و ناقص، ناچیز. تغییرا للبخس یعنی به خاطر دگرگونی کم فروشی یا دگرگونی و تبدیل کمی و نقص به افزونی و برکت. قذف: انداختن شی، و در اصطلاح شرعی تهمت زدن مسلمانی به زنا یا لواط یا [صفحه ۳۸۱] مساحقه است. حجاب: پوشاندن، پوشش، حائل و مانع، جلوگیری کردن و مانع شدن. لعنت: دور بودن از رحمت. ایجابا: چیزی را واجب کردن یا واجب شمردن، الزام، قطعی و حتمی کردن. عفهٔ: عفیف و پاکدامن شدن، پارسا و درستکار شدن، امتناع کردن از انجام چیزی. ۶. حکمت دستورات الاهی پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از شرک قرار داد، و نماز را برای دوری از کبر، و زکات را برای پاکی جان و فزونی رزق، و روزه را برای تحکیم اخلاص، و حج را برای رفعت دین، و عدالت را برای پیوند دل‌ها، و پیروی ما را رشته‌ی وفاق، و پیشوایی ما را مانع افتراق، و جهاد را سربلندی اسلام، و صبر را سبب جلب پاداش، و امر به معروف را برای مصلحت همگان، و نیکی به پدر و مادر را مانع از غضب (اله) [۸۸۸] و پیوند (و رسیدگی) به خویشان را فزاینده‌ی عمر و نفرات (و قدرت)، و قصاص را برای حفظ خون‌ها، و وفا به نذر را زمینه‌ی آمرزش، و پر دادن پیمانه‌ها و وزن‌ها را برای دگرگونی (از میان بردن) کم فروشی و کاهش، [۸۸۹] . و نهی از شراب خواری را برای پاکی از پلیدی، و پرهیز از تهمت و ناروا [۸۹۰] را برای [صفحه ۳۸۲] محفوظ مانند از لعنت (الهی) [۸۹۱] و ترک دزدی را برای الزام به پاکی، و تحریم شرک را برای پرستش. بی شائبه‌ی خود قرار داد. «پس پروا پیشه کنید خدا را، آن گونه که شایسته‌ی اوست، و جز مسلمان نمیرید و خدا را در آن چه فرمانتان داده و از آن چه بازتان داشته، پیروی کنید که از میان بندگان تنها دانایان از عظمت او در هراسند». [۸۹۲] .

اعلموا انی فاطمهٔ

ثم قالت علیهاالسلام: أیها الناس، اعلموا انی فاطمهٔ و أبی‌محمد! [۸۹۳] أقول عودا و بدا، [۸۹۴] و لا ـ أقول ما أقول غلطا و لا أفعل ما أفعل شططا. [۸۹۵] . [صفحه ۳۸۳] لغات عودا و بدا: یعنی: اول و آخر. اقول عودا و بدا: حرف اول و آخرم یکی است، آنچه ابتدا گویم همان را در انتها نیز می‌گویم، دوباره می‌گویم و پیش از این هم گفته‌ام، کنایه از این که سخنم را مستمرا می‌گویم یا در آن تغییری راه ندارد. شطط: دوری از حق، از حد هر چیزی تجاوز کردن، ناروا، نادرست. ۷. بدانید من فاطمه‌ام سپس چنین فرمود: ای مردم، بدانید من فاطمه‌ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است. [۸۹۶] این حرف را (که من فاطمه‌ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است) نه یکبار که مستمرا می‌گویم، [۸۹۷] نه اشتباه در گفتارم جا دارد و نه انحراف در کردارم راه. [صفحه ۳۸۴]

استقامهٔ الرسول فی تبلیغ الرسالهٔ و اوضاع العرب حین البعثهٔ

(لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم). [۸۹۸] فان تعزوه و تعرفوه، [۸۹۹] تجدوه

ابی دون نسائکم! [۹۰۰] و أخا ابن عمی دون رجالکم! و لنعم المعزی الیه صلی الله علیه و آله، [۹۰۱] فبلغ الرسالهٔ صادعا بالنذارهٔ، [۹۰۲] مائلا ـ عن مدرجهٔ المشرکین [۹۰۳] ضاربا ثبجهم، [۹۰۴] آخذا بأکظامهم، [۹۰۵] داعیا الی سبیل ربه بالحکمهٔ والموعظهٔ الحسنهٔ. یکسر [۹۰۶] الاصنام و ینکث [۹۰۷] الهام، حتی انهزم [۹۰۸] الجمع ولوا الدبر، حتی تفری [۹۰۹] اللیل عن صبحه و أسفر الحق عن [صفحه ۳۸۵] محضه، و نطق زعیم الدین، [۹۱۰] و خرست شقاشق الشیاطین، و طاح و شیظ النفاق، وانحلت عقد الکفر والشقاق، [۹۱۱] و فهتم بکلمهٔ الاخلاص فی نفر من البیض الخماص. [۹۱۲] (و کنتم علی شفا حفرهٔ من النار)، [۹۱۳] مذقهٔ الشارب و نهزهٔ الطامع و قبسهٔ العجلان و موطیء الاقدام، تشربون الطرق [۹۱۴] و تفتاتون القد، [۹۱۵] أذلهٔ خاشعین [۹۱۶] تخافون أن یتخطکم الناس من حولکم. [۹۱۷] . لغات: عزیز: سخت بودن، دشوار بودن. عنت: مشقت و سختی. رافت: شدت رحمت و مهربانی. معزی الیه: اسم مفعول از عزی به معنای نسبت داده شده، منسوب. تعزو: یاد کنی نسب را. صادع: جدا سازنده، فریاد برآورنده، آشکار کردن. نذاره: به معنای انذار، و آن ابلاغ و اعلام به همراه ترس است، بیم دادن، چیزی را [صفحه ۳۸۶] خبر دادن، از عواقب آن ترساندن. مائلا ـ عن: منحرف بودن، مائلا ـ علی: حمله بردن (ای قائما للرد علیهم) (بنابر نقل «بلاغات النساء»: مائلا ـ علی مدرجهٔ المشرکین: در حالی که بر روش مشرکان حمله می‌برد) مدرجهٔ: راه و روش، طریقه. ثبج: وسط هر چیز و عمده‌ی آن، میان پشت و کتف. اکظام: جمع کظم، گلوها، دهان‌ها، راه‌های تنفس، حلقوم‌ها. حکمت: در را بر جهل و جلالت به معنای فکر محکم و استوار و آن آگاهی به قدر و اندازه‌های وجودی و ارزش انسان است که کفی بالمرء جهلا ـ ان لا ـ یعرف قدره (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶) موعظهٔ: سخنی است که با ترس و عشق همراه باشد و در احساس و عاطفه‌ی انسان اثر بگذارد. و عظ حسن، و عظی است که زمینه‌ای از محبت و ترس را در انسان ایجاد می‌کند. ینکث: از نکث: شکستن، به سر در افکندن. هام: جمع هامهٔ: سرها، کنایه از بزرگان و سران مشرکین. انهزم: شکست خورد. ولوا الدبر: پشت گرداندند، کنایه از شکست خوردن و گریختن. تفری اللیل عن صبحه: شب شکاف صبح را (تفری الیل: انشق، شکافته شدن). اسفر: روشن شد، آشکار شد. محض: خالص. خرست: لال شد، خاموش شد. شقاشق: جمع شقشقهٔ، کیسه‌ای است ریه مانند در گلوی شتر که هنگام مستی و [صفحه ۳۸۷] هیجان آن را از دهان بیرون می‌آورد و می‌غرد، کنایه از سخنوری است. طاح: هلاک شد یا در شرف مرگ و هلاکت قرار گرفت، در زمین گم و سرگردان شد و راه را پیدا نکرد. وشیظ: مردمان رذل و پست، در مقابل وسیط یعنی شریف، پیرو، دنباله‌رو، تابع، پیمان و عهد. انحلت: گشوده شد. عقد: جمع عقده، گره‌ها. شقاق: مخالفت کردن، عداوت و دشمنی ورزیدن. فهتم: به زبان آوردید، سخن گفتید، زبان گشودید. کلمهٔ الاخلاص: کلمه توحید، کلمه لا اله الا الله. نفر: مردم (کمتر از ده نفر، به بیشتر زاده نفر گفته نمی‌شود)، گروه. بیض: به کسر با، جمع ابیض. سفید پوستان، سفید رویان، آنان که صورتهای روشن و منور دارند. خماص: جمع خمیص: گرسنگان، کسانی که شکم آن‌ها بر اثر روزه از کمی طعام به پشتشان چسبیده است، مردمان عفیف. مقصود از بیض خماص یا اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند همانطور که در نقل کشف الغمهٔ نیز آمده است یا کسانی که از ایمان کامل راسخی برخوردارند در برابر آنانی که از ایمان ضعیفی برخوردارند. شفا: لبه، کناره، شفا حفرهٔ: کنار گودال، لبه‌ی پرتگاه. نهزهٔ: فرصت، گویند: «هو نهزیه المحتلس»: او شکار هر شکارچی است، دستاورد. قبسه: یک بار پاره‌ای از آتش گرفتن. قبسهٔ العجلان: شعله‌ای از آتش که شخص با شتاب و عجله بردارد (اضافه‌ی «قبسهٔ العجلان. شبیه کسی که آمده تا آتش ببرد»، کنایه از عجله بسیار است، یعنی: به اندازه‌ای که برای بردن آتش وقت [صفحه ۳۸۸] می‌خواهد (المنجد). موطیء: لگدکوب، «وطیء الاقدام» مثل مشهوری است در مذلت و مغلوبیت و در این جا مراد، لگدکوب ملت‌هاست. جایی که بر آن پای می‌نهند. الطرق: گنداب، آب آمیخته به بول شتر. تقتاتون: از قوت به معنای غذا، یعنی آذوقه‌ی خود قرار می‌دادید. القد: پوست بز دباغی نشده (کنایه از اشیای پست است) و احتمال دارد از قدید، یعنی گوشت خشک شده در آفتاب باشد. تقتاتون القد: قوت قرار می‌دادید و از پوست دباغی نشده چارپایان (کنایه از نهایت وخامت اوضاع اقتصادی است.) أذلهٔ: جمع ذلیل: خوارها و زبون‌ها. خاسئین: جمع خاسیء: سرافکندگان، مطرودان. تخلف: ربودن

با سرعت. ۸. استقامت پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت (به همراه ترسیمی از وضعیت جزیرهٔ العرب در هنگام بعثت) شما را از خودتان رسولی آمد که رنج و محنت شما بر او گران و دشوار است. بر (هدایت تبلیغ، حفظ و...) شما بسیار مشتاق و خواهان، بر مؤمنان غمخوار و مهربان است. اگر نسبت او را بجویید و او را بشناسید، درمی‌یابید که او پدر من [صفحه ۳۸۹] است نه پدر زنان شما، و برادر پسرعموی من است [۹۱۸] نه برادر مردان شما. وه! چه نیکو نسبتی است نسبت با او، درود خدا بر او و خاندانش باد! او رسالت خود را (با نصب امیرالمؤمنین به مقام خلافت و وصایت) به انجام رسانید، [۹۱۹] و در حالی که رسالت خود را با انذار آغازید، [۹۲۰] و از روش مشرکان روی برتافت، شمشیر بر گردهٔ آنان نواخت، حلقومشان را فشرد، و آنان را با حکمت و موعظهٔ نیکو به راه پروردگارش فراخواند. [۹۲۱] بت‌ها را درهم می‌شکست، و سرهای (گردنکشان) را فروریخت (به خاک مذلت فکند) تا این که جمعشان پاشید آنان پشت کردند و گریختند، و [۹۲۲] سینهٔ شب را شکافت و صبح به درآمد و حقیقت ناب جلوه‌گر شد، و زبان رهبر دین گویا شد، و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید، و منافق فرومایه (پیرو نفاق) هلاک شد، و گره‌های کفر و عداوت گشوده گشت، و (سرانجام با مجاهدت‌های جان فرسای پیامبر صلی الله علیه و آله) شما همراه و هم صدا با [صفحه ۳۹۰] جماعتی اندک از سپیدرویان تهی شکم (مجاهدان شب زنده‌دار عفیف) کلمهٔ اخلاص (لا اله الا الله) را بر زبان جاری کردید. [۹۲۳] . (اوضاع عربستان در هنگام بعثت) «شما (در آن هنگام) بر لبهٔ پرتگاهی از آتش (و در آستانهٔ سقوط) بودید». (در حقارت و قلت به مانند) جرعهٔ هر نوشنده، و شکار هر طمع کننده، آتش گیرانهٔ هر شتابنده [۹۲۴] و لگدکوب هر رونده. آب شربتان گنداب و قوتتان پوست جانور و مردار، پیوسته مطرود و خوار، و از هجوم اطراف و اکناف (که مبادا شما را به چشم زدنی بربایند و دست تجاوز بگشایند) همیشه در هول و هراس بودید. [۹۲۵] . [صفحه ۳۹۱]

علی اخ الرسول و مجاهداته

فأنقذکم الله تبارک و تعالی بابی [۹۲۶] محمد صلی الله علیه و آله، بعد اللتیا و التی، و بعد ان منی [۹۲۷] . ببهم الرجال و ذوبان العرب و مردهٔ أهل الکتاب [۹۲۸] (کلما أو قدوا [۹۲۹] نارا للحرب أطفاها الله)، [۹۳۰] أو [۹۳۱] نجم قرن الشیطان [۹۳۲] أو [۹۳۳] فغرت فاغرهٔ من المشرکین [۹۳۴] قذف اخاه [۹۳۵] فی لهواتها، فلا ینکفیء حتی یطا جناحها [۹۳۶] . بأخمصه، و یخمد لهبها بسیفه، [۹۳۷] مکدودا [۹۳۸] فی ذات الله، مجتهدا فی أمر الله، [۹۳۹] قریبا من رسول‌الله سیدا فی أولیاء الله، [۹۴۰] مشمرا ناصحا، مجدا کادحا، لا تأخذه فی الله لومهٔ [صفحه ۳۹۲] لائم، [۹۴۱] و أنتم فی رفاهیهٔ من العیش، وادعون فاکهون آمنون، تتربصون بنا الدوائر، و [۹۴۲] تتوکفون الاخبار، و تنکصون عند [۹۴۳] النزال، و تفرون من القتال. [۹۴۴] . لغات أنقذ: نجات بخشید. بعد اللتیا و التی: ضرب‌المثل است. کنایه از حوادث و رویدادهای بزرگ و کوچک. منی: (به صیغه مجهول) گرفتار شد، مبتلا شد. بهم: جمع بهمهٔ. شجاعان، دلیران. ذوبان: جمع ذئب: گرگان، ذوبان العرب: سرکردگان عرب، دزدان و راهزنان عرب. مردهٔ: جمع مارد، طغیانگران و سرکشان، متکبران متجاوز. أطفا: خاموش کرد. نجم: آشکار شد، سر برآورد، پیدا کرد. قرن: شاخ، قرن الشیطان: پیروان شیطان. فغرت: باز کرد، گشود. فغر فاه: دهانش را گشود. فغر فاغرهٔ: گشوده شد دهانی. الفاغرهٔ من المشرکین: گروهی از مشرکان متجاوز به جهت شباهت به مار یا [صفحه ۳۹۳] حیوان درنده. (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۶۸) لهوات: جمع لهاهٔ زبان کوچک (زبانک) بیخ دهان. (کنایه از محل احاطه و گلوگاه دشمن و وسط معرکه‌ی جنگ). لا ینکفیء: برنمی‌گشت، دست بردار نبود. یطا: از مصدر وطیء، لگدکوب می‌کرد یطاء جناحها (صماخها): کنایه از غلبه و پیروزی بر دشمن به بهترین وجه. أخمص: فرورفتگی کف پا که به زمین نمی‌رسد. یخمد: مصدران اخماد. خاموش می‌کرد. لهب: شعله‌ی آتش که همراه آن دود نباشد. مکدود: اسم مفعول از کد، رنج پذیر، رنج‌بر، کسی که به او سختی و اذیت برسد. شکست خورده، مغلوب شده، ارض مکدودهٔ: زمین لگدکوب شده با سم

ستوران. ذات الله: امر و دین خدا و هر آنچه به او متعلق باشد (بحارالانوار، ج ۲۹. ص ۲۶۹)، راه و اطاعت خدا. انه خشن فی ذات الله (قول پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام) یعنی در راه اطاعت خدا پر صلابت است. مشمرا: اسم فاعل از شمر، «شمر ازاره عن ساقه». بالا زد پیراهن خود را از ساق پا، کنایه از آمادگی کامل و مصمم بودن برای خدمتگزاری، جدیت و کوشش در کار. کادح: رنجبر، زحمتکش، تلاشگر. رفاهیهٔ: زندگی فراخ و مرفه و پر ناز و نعمت. رفاهیهٔ من العیش: در زندگی فراخ و پر ناز و نعمت به سربردن. وادعون: آسوده خیالان، آرامش یافتگان، تن آسایان. [صفحه ۳۹۴] فاکهون: مزاح کنندگان، خوشگذران و شادمان، متنعم. دوائر: جمع دایره، حوادث نامطلوب، گرفتاری‌ها و مصیبت‌های روزگار، فاجعه‌ها تتربصون: انتظار می‌کشید. تتوکفون: از مصدر توکف. توقع داشتید، انتظار می‌کشیدید، آرزو می‌کردید. الاخبار: خبرها، مقصود اخبار ناگوار و بد است. تنکسون: عقب‌نشینی می‌کردید، النکوص: از کاری دست بازداشتن و بازگشتن. نزال: رویارویی دو طرف در جنگ، در برابر یکدیگر ایستادن و جنگیدن. ۹. مجاهدات علی علیه‌السلام برادر پیامبرصلی الله علیه و آله تا آن که خدای متعالی به دست پدرم محمد صلی الله علیه و آله شما را از این همه ذلت رهاند و به رستگاری و نجات رساند، (اما نجاتی) بعد از (تحمل سختی‌های) چنین و چنان، و در پی دست و پنجه نرم کردن با دلیر مردان پهلوان، و درنده خویان و ددان، و سرکشان از جهود و ترسایان. هر گاه آتش جنگی افروخته، خدا خاموشش ساخت، یا هر گاه شاخ شیطان (پیروان گمراهی) سر برمی‌داشت یا مشرکی برای بلعیدنتان (چون اژدها) دهان می‌گشاد، (پدرم) برادرش (علی علیه‌السلام) را در کام آنان می‌انداخت. او هم (از نبرد) دست برنمی‌داشت تا با گام‌های پر صلابتش بر بال و پر مخالفان می‌نواخت، و آتش فتنه را با شمشیرش خاموش می‌ساخت. (علی علیه‌السلام همواره) تن داده به سختی و [صفحه ۳۹۵] مشقت در راه خدا، کوشا در اجرای فرمان خدا، نزدیک به رسول خدا، سرور اولیای خدا، دامن به کمر بسته‌ای خیرخواه و تلاشگری پویا بود. در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش گری او را به خود نمی‌گرفت. در آن روزها شما در زندگی راحت آسوده، و در بستر آسایش و شادمانی و امنیت غنوده بودید، و همواره بر ما مترصد حوادث ناگوار و گوش به زنگ اخبار بودید، و پیوسته از نبرد عقب گرد، و از کارزار فرار می‌کردید. [۹۴۵] . [صفحه ۳۹۶]

فوت الرسول الاعظم و ظهور حسکهٔ النفاق

فلما اختار الله لنبیه دار أنبیائه، و مأوی أصفیائه، [۹۴۶] ظهر فیکم حسکهٔ النفاق [۹۴۷] و سمل [۹۴۸] جلباب الدین، [۹۴۹] و نطق کاظم الغاوین، و نبغ خامل الاقلین، [۹۵۰] و هدر فنیق المبطلین، [۹۵۱] فخطر [۹۵۲] فی عرصاتکم، و اطلع الشیطان راسه من مغرزه، [۹۵۳] هاتفا بکم، فالفاکم لدعوته [۹۵۴] مستجیبین، و للغرهٔ [۹۵۵] فیه ملاحظین. ثم استنهضکم، فوجدکم خفافا، واحمشکم [۹۵۶] فالفاکم [۹۵۷] غضابا، فوسمتم [۹۵۸] . [صفحه ۳۹۷] غیر ابلکم، و وردتم [۹۵۹] غیر مشربکم. [۹۶۰] هذا والعهد قریب، والکلم رحیب، والجرح لما یندمل، والرسول لما یقبر، [۹۶۱] ابتدارا [۹۶۲] زعمتم خوف الفتنهٔ! الا فی الفتنهٔ سقطوا، (و ان جهنم لمحیطهٔ بالکافرین). [۹۶۳] فهیهات منکم و کیف بکم و (انی تؤفکون)؟! و کتاب الله بین اظهرکم، اموره ظاهرهٔ، و احکامه زاهرهٔ، و اعلامه باهرهٔ، و زواجره لائحهٔ، و اوامره واضحهٔ، قد خلفتموه وراء ظهورکم. [۹۶۴] ارغبهٔ عنه تریدون [۹۶۵] ؟ ام بغیره تحکمون؟ (بئس للظالمین بدلا)، [۹۶۶] (و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرهٔ من الخاسرین). [۹۶۷] ثم لم تلبثوا الا ریث [۹۶۸] ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها، ثم اخذتم تورون وقدتها، و تهیجون جمرتها، و تستجیبون لهتاف [صفحه ۳۹۸] الشیطان الغوی، واطفاء انوار الدین الجلی، و اهمال سنن النبی الصفی، [۹۶۹] تسرون حسوا فی ارتغاء، [۹۷۰] . و تمشون لاهله و ولده فی الخمر [۹۷۱] والضراء، [۹۷۲] و نصبر [۹۷۳] منکم علی مثل حز المدی، و وخز السنان فی الحشا. [۹۷۴] . لغات اصفیاء: جمع صفی: برگزیدگان، خالصان و نابان. حسکه: کینه و دشمنی. سمل: پوسید، کهنه شد. جلباب: روپوش. کاظم: ساکت، خاموش، مردی که خشم خود را

فروبرد و از روی خشم کار نکند، حبس کننده و بازدارنده‌ی چیزی. غاوین: گمراهان، کاظم الغاوین: خاموش گمراهان، خشم فروبرنده‌ی گمراهان. نبغ: ظاهر شد، پیدا و آشکار شد، جوشید، سر برآورد. خامل: ساقط، زبون، گمنام، بی شخصیت. هدر: آواز خواندن و صدا را در سینه و گلو چرخاندن. هدر فنیق الباطل: به خروش آمد شتر نر باطل. [صفحه ۳۹۹] فنیق: حیوان نر گرانبها و نازپرورده که اذیتش نمی‌کنند و سوارش نمی‌شوند و فقط برای جفت‌گیری از آن استفاده می‌کنند، شتر فحل. فنق: فراخی در زندگی، نازپرورده. المبطلین: بیهوده گرایان. خطر: دم جنبانیدن حیوان و به راست و چپ زدن آن، خطر فی مشیته: هنگام راه رفتن دست‌ها را بالا و پایین آورد. الخطر: مردی که با ناز و غرور و تبختر می‌خرامد و راه می‌رود. فخطر فی عرصاتکم می‌تواند کنایه از استقلال در تصرف باشد. عرصات: جمع عرصه: حیاط خانه، عرصه‌ی خانه، ساحت‌ها. اطلع: سر زدن، طلوع کردن، بیرون آمدن. مغرزه: جای خزیدن، مخفیگاه، محل و جایگاه فرورفتن چیزی. کنایه از شخص حریصی که به کاری گردن می‌کشد. یا خارپشتی که در هنگام برطرف شدن ترس سرش را آشکار می‌کند (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۳). الفی: یافت. الفاکم: وجدکم. الفاه: به او انس گرفت و او را دوست داشت. هاتف: صدا زنده‌ی کسی، کسی که صدایش شنیده می‌شود و خودش دیده نمی‌شود. الغرة: فریب خوردن نیرنگ. ملاحظین: ملاحظة الشی: آن را زیر نظر گرفتن از او مراقبت به عمل آورد، از گوشه چشم به او گریست، او را کاملا- پایید. الملاحظة: زیر نظر گرفتن (و این در هنگام تعلق قلبی به یک چیز است. بحارالانوار، ج ۲۹ ص ۲۷۳). فیومی می‌گوید: این تعبیر نسبت به «نظرات الیه شرزا» توجه بیشتر را می‌رساند؛ ر. ک: مصباح المنیر، ماده‌ی لحظ. [صفحه ۴۰۰] خفافا: فرز و سبک و چابک در کار و راه رفتن، با سرعت به سوی کاری رفتن. احمش: به خشم آورد. احمش النار. آتش را شعله‌ور کرد. وسم: داغ کرد، علامت زد. ورد: وارد شد، داخل شد. ورد الماء: به آبشخور رفت، به سوی آب رفت. العهد: پیمان، قرارداد، کان ذلک فی (او علی) عهد فلان: آن در زمان فلانی بود، دیدار کردن، ملاقات کردن. الکلم: جراحت و زخم. رحیت: وسیع، گشاد. الجرح: زخم. اندمل: رو به بهبودی گذاشتن. لما یندمل: هنوز جراحت بهبودی نیافته. لما یقبر: هنوز دفن نشده است. هیهات: دور است (اسم فعل) شیخ رضی می‌گوید: به معنای تعجب نیز هست. (شرح الکافیه، ج ۲، ص ۶۴) کیف: از اسمای استفهام به معنای چگونه است و در معنای تعجب نیز به کار می‌رود. انی: ظرف مکان به معنای کجا، برای استفهام یا تعجب و یا هر دو نیز به کار می‌رود. توفکون. فعل مجهول، از افک: از حق منحرف می‌شوید، به بیراهه می‌روید، افکه یا افکه عن الشی: او را از چیزی که داشت منصرف کرد و تغییر داد، هر کاری که از راه صحیح خود منحرف شود. اظهر: میان، وسط. زاهرة: از زهر، به معنای درخشیدن، درخشان اعلام: نشانه‌ها. [صفحه ۴۰۱] باهرة: نور چیره و غالب، نوافشانی کننده، تابان. زواجر: جمع زاجر، به معنای منع و قدغن کردن. یبتغ: طلب کند، بجوید. لم تلبثوا: درنگ نکردید، از لبث، به معنای درنگ نمودن. ریث: به اندازه‌ی چیزی، حد و اندازه، مقداری از زمان. نفر: نفرت الدابة: حیوان رم کرد، گریخت: النفرة: یک بار رمیدن چارپا، یک بار گریختن. یسلس: نرم و آرام شود، فرمانبردار و منقاد شود. السلس: سهل، آسان، نرم، مطیع و منقاد. قیاد: ریسمانی که با آن حیوان را می‌کشند، افسار چارپا. فلان سلس القیاد: فلانی مطیع و فرمانبردار است مطابق میل انسان عمل می‌کند. تورون: آتش جنگ را روشن کردید، می‌افروزید. وقدة: شعله، آتش مایه، چیزهایی که از آن شعله پدید می‌آید. تهیجون: به هیجان درآورید. جمرة: قطعه‌ی شعله‌ور شده از آتش، اخگر. هتاف: بانگ، ندا دادن، فراخواندن. غوی: گمراه. اطفاء: خاموش کردن. اهمال: مهمل گذاشتن، رها کردن، بدون استفاده گذاشتن. ارتغاء: نوشیدن روی شیر. تسرون: پنهانی می‌سازید. [صفحه ۴۰۲] حسو: جرعه جرعه نوشیدن. ارتعاء: نوشیدن کره، سرشیر. تشربون (تسرون) حسوا فی ارتغاء: مثلی است در عرب. ظرف شیری را که بالای آن سرشیر است، در ظاهر نشان بدهد که سرشیر آن را می‌خورد، ولی در واقع خود شیر را بخورد. کنایه از کسی که عملی را انجام می‌دهد که در ظاهر به سود دیگری است، اما در واقع به مصلحت خویش است. (یضرب لمن یظهر امرا و یرید غیره). الخمر: نهانگاه، هر چیزی که انسان و غیره را بپوشاند و استتار کند مثل درخت و غیره. «تواری الصید عنی فی خمر الوادی» یعنی شکار در لابه‌لای درختان دره از دید من پنهان شد. الضراء: درختان

زیاد و درهم پیچیده و درهم رفته، پنهان شدن، استتار کردن، «هو یمشی الضراء» یعنی او در لابه‌لای درختان راه می‌رود و استتار می‌کند تا دیده نشود. عرب به کسی که دوست و همراه خود را فریب بدهد می‌گوید: یدب له الضراء و یمشی له الخمر. حز: بریدن، قطع کردن، بدون جدا کردن. المدی: جمع مدیهٔ: کارد تیز، کارد پهن و بزرگ، کارد سلاخی. وخز: با تیر یا نیزه زدن، اما نه به قدری که بشکافد، فروبردن. سنان: پیکان نیزه. الحشا: دل و روده، شکم، قسمتی از شکم که دنده‌ها بر روی آن قرار دارد. [صفحه ۴۰۳] ۱۰. رحلت رسول صلی الله علیه و آله و آشکار شد کینه‌ی انفاق هنگامی که خداوند بر پیامبرش منزلگاه پیام آورانش و جایگاه برگزیدگانش را برگزیده و وعده‌اش را بر وی به پایان رسانید، کینه‌های نفاق آشکار و ردای دین فرسوده گردید، [۹۷۵] ساکت گمراهان گویا شد، و گمنام ذلیلان سر برآورد، و شتر باطل پیشگان به خروش آمد و در ساحتتان دم برافراشت (و بدین گونه زمینه برای شیطان فراهم شد) و شیطان سر از کمینگاه خود برآورد و شما را فراخواند، دید که دعوتش را خوب پذیرا، و فریبش را نیک خریدارید. سپس به قیامتان واداشت و دید در اطاعتش چالاکید، و شما را برافروخت و دید چه آتشین مزاجید! و سبب شد که بر غیر شتر خود داغ نهید، و در غیر آبشخور خود وارد شوید [۹۷۶] . چنین کردید با آن که هنوز از عهد [۹۷۷] و زمان رحلت پیامبر دیری [صفحه ۴۰۴] نگذشته، و چاک زخم (دل ما در فراق پیامبر صلی الله علیه و آله) درمان نگشته، و جراحت (قلب ما) التیام نیافته، و رسول به خاک نرفته بود. (برای این کار خود) [۹۷۸] به دروغ بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسیدیم، در حالی که به گفته‌ی قرآن. «به آتش فتنه درافتادند و دروغ بر کافران احاطه دارد». چنین کارها از شما دور بود! چگونه از شما رخ نمود؟ چرا راهی جز راه حق می‌روید! با آنکه کتاب خدا در میان شماست، مطالب (موضوعاتش نمایان، و احکامش درخشان، و نشانه‌هایش تابان، و نهی‌هایش فروزان، و فرمان‌هایش هویداست، اما شما آن را پشت سر افکندید، [۹۷۹] آیا از آن گریزانید یا به غیر آن حکم می‌رانید؟ «چه جایگزین بدی است برای ستمکاران» که برگیرند حکمی مخالف قرآن، «و هر کس به جز اسلام دینی پذیرد، از او هرگز نپذیرند، و در آخرت در زمره‌ی زیانکاران نشینید». سپس درنگ نکردید مگر به مقداری که مرکب خلافت آرام یافته، مهارش سهل گشت. (هنگامی که بر آن مسلط شدید) شروع کردید به افروختن شعله‌های فتنه و برانگیختن شراره‌های هیمه، و برای اجابت ندای شیطان گمراه، و خاموش کردن انوار دین تابناک، و از میان بردن سنت‌های پیامبر پاک آماده بودید، زدودن کف از روی شیر را بهانه کرده، آن را پنهانی جرعه جرعه سرکشیدید (به ظاهر طرفداری از دین می‌کنید، در حالی که در باطن به نفع خود عمل می‌کنید)، و برای خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، و ما بر اعمال شما که چون خنجری بر گلو خلیده و نیزه‌ای در دل نشسته است، شکیب می‌ورزیم. [۹۸۰] . [صفحه ۴۰۵]

الارث (فقه الزهرا)

و انتم الان تزعمون [۹۸۱] ان لا ارث لنا! افحکم الجاهلیهٔ تبغون؟ و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون. [۹۸۲] افلا تعلمون؟! بلی قد تجلی لکم کالشمس الضاحیهٔ انی ابنته. [۹۸۳] ایها المسلمون! أاغلب علی ارثی؟ [۹۸۴] . یابن ابی‌قحافهٔ أفی کتاب الله أن ترث اباک و لا ارث ابی؟! [۹۸۵] (لقد جئت شیئا فریا)!. [۹۸۶] . افعلی عمد ترکتم کتاب الله نبذتموه وراء ظهورکم؟ [۹۸۷] اذ یقول: (و ورث سلیمان داود)، [۹۸۸] و قال فیما اقتص [۹۸۹] من خبر یحیی بن [۹۹۰] زکریا اذ قال: «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی [صفحه ۴۰۶] و یرث من آل‌یعقوب»، [۹۹۱] و قال: (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله)، [۹۹۲] و قال: (یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین)، [۹۹۳] و قال: (ان ترک خیرا الوصیهٔ للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین.) [۹۹۴] و زعمتم ان لا حظوهٔ [۹۹۵] . لی و لا ارث من ابی و لا رحم بیننا! [۹۹۶] افخصکم الله بایهٔ اخرج ابی منها؟! ام هل تقولون ان اهل الملتین لا یتوارثان؟ [۹۹۷] او لست انا و ابی من اهل ملهٔ واحدهٔ؟ [۹۹۸] ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی [۹۹۹] و ابن عمی؟!

[۱۰۰۰] فدونکها مخطومهٔ مرحولهٔ [۱۰۰۱] . تلقاک یوم حشرک. فنعم حکم الله، والزعیم محمد و الموعد القیامهٔ، [۱۰۰۲] و عند الساعهٔ یخسر المبطلون، [۱۰۰۳] و لا ینفعکم اذ تندمون، [۱۰۰۴] (و لکل نبا مستقر) [۱۰۰۵] . (فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم). [۱۰۰۶] . [صفحه ۴۰۷] لغات ابوقحافه: پدر ابوبکر است که اسمش عثمان بن عامر بود. فری: تهمت بزرگ و عجیب. حظوهٔ: (به ضم و کسر حاء): محبوبیت و منزلت. فدونکها: اسم فعل، به معنای امر، یعنی: بگیر (مرکب و شتر خلافت را) مخطومهٔ: لگام زده، مهار شده، خطمت البعیر: مهار را بر دماغ شتر زدم. الخطام: آنچه که در بینی شتر می‌نهد تا او را به راه کشند. مرحولهٔ: زین کرده و آماده. رحل برای شتر مثل زین برای اسب است. الحکم: داور، حاکم. ۱۱. ارث (فقاهت حضرت زهرا علیهاالسلام) اکنون شما می‌پندارید که ما را ارثی نیست، آیا حکم جاهلیت را می‌جوئید؟ [۱۰۰۷] برای اهل یقین چه حکمی بهتر از خداست؟ آیا نمی‌دانید (که من دختر پیامبرم)؟ آری برایتان چون روز روشن آشکار است که من دختر اویم. ای مسلمانان، آیا باید میراث مرا به زور بربایند. ای پسر ابی‌قحافه (ابوبکر) آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ پدیده‌ای شگفت [صفحه ۴۰۸] و بدعتی ناروا به وجود آورده‌ای. آیا به عمد، کتاب خدا را وانهاده‌اید و پشت سر انداخته‌اید؟ زیرا خداوند می‌گوید: «و سلیمان از داود ارث برد» و در داستان یحیی بن زکریا فرمود: «زکریا گفت: خدایا از سوی خودت به من وارثی عنایت کن که از من و دودمان یعقوب ارث ببرد» و فرمود: «در کتاب خدا برخی از خویشان (در میراث) بر برخی دیگر سزاوارترند» [۱۰۰۸] و فرمود: «خداوند در مورد فرزندانتان سفارش می‌کند که برای پسر دو برابر بهره‌ی دختر است» و فرمود: «اگر کسی مالی به جا نهد، برای پدر و مادر و خویشان خود به گونه‌ای شایسته وصیت کند و این حقی است بر پرهیزگاران». و گمان کردید مرا هیچ منزلتی، و برایم از پدر هیچ ارث و قرابتی نیست. آیا خدا شما را به آیه‌ای مخصوص داشته که پدرم را از آن بیرون ساخته یا معتقدید که اهل دو کیش را از یکدیگر ارثی نیست یا من و پدرم را اهل یک دین و کیش نمی‌دانید یا شما از پدر و پسرعمویم به عام و خاص قرآن آگاه‌ترید؟ (حال که چنین است) بگیر آن (خلافت) را [۱۰۰۹] که شتری است آماده و مهار زده (و بر آن سوار شو، لیکن بدان) در روز رستاخیز و حشر تو را می‌بینند. (و بازخواستت می‌کند). چه نیکو داوری است خدا، و نیکو دادخواهی است محمد صلی الله علیه و آله، و خوش وعده‌گاهی است قیامت. در آن روز اهل باطل زیانکارانند. و پشیمانی سودی ندارد. «و برای هر خبری قرارگاهی (زمانی معین) است» «به زودی خواهید دانست که چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش می‌آید و (سپس) عذابی پایدار بر او واقع می‌شود.» [صفحه ۴۰۹]

شکواها الی رسول‌الله

ثم عطفت [۱۰۱۰] علی قبر النبی صلی الله علیه و آله و قالت: ۱. قد کان بعدک انباء و هنبثهٔ لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب ۲. انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل قومک فاشهدهم و لا تغب [۱۰۱۱] . ۳. و کل اهل له قربی و منزلهٔ عند الاله علی الادنین مقترب ۴. ابدت رجال لنا نجوی [۱۰۱۲] صدورهم لما مضیت [۱۰۱۳] و حالت دونک الترب [۱۰۱۴] . ۵. تجهمتنا [۱۰۱۵] رجال واستخف بنا لما فقدت و کل الارض مغتصب [۱۰۱۶] . ۶. و کنت بدرا و [۱۰۱۷] نورا یستضاء به علیک ینزل [۱۰۱۸] من ذی العزهٔ الکتب ۷. و کان جبریل بالآیات یونسنا فقد فقدت و کل [۱۰۱۹] الخیر محتجب [صفحه ۴۱۰] ۸. فلیت قبلک کان الموت صادفنا لما مضیت و حالت دونک الکتب [۱۰۲۰] . ۹. انا رزئنا بما لم یرز ذوشجن من البریهٔ لا عجم و لا عرب [۱۰۲۱] . لغات هنبثهٔ: حادثه سخت و دشوار، سخنان درهم و برهم و بی اساس. الخطب: شأن، کار، حال، کار بزرگ و بد و ناپسند. وابل: بارانهای درشت. اختل: تباه و فاسد و خراب شد، مختل شد. اختل عقله: عقلش آشفته و درهم شد. ادنون: خویشاوندان نزدیک. ترب: خاک. تجهم: روی ترش کردن. مغتصب: مغصوب، غصب شده. کثب: جمع کثیب، به تل از شن گفته می‌شود. رزئنا: مصیبت زده شدیم ما، از الرزء: مصیبت

به واسطه‌ی از دست دادن عزیزی. شجن: غم و اندوه. [صفحه ۴۱۱] ۱۲. شکوا به پیامبر صلی الله علیه و آله سپس صدیقه‌ی کبری رو به سوی تربت پاک پیامبر نهاد و چنین گفت: ۱. (ای پیامبر) پس از تو خبرها و سختی بزرگی رخ داد که اگر تو بودی چندان بزرگ نمی‌نمود ۲. ما ترا از دست دادیم، همچون زمینی که باران سرشارش را از دست بدهد و قوم تو پریشان و تباه شدند، پس ایشان را بنگر و جدا مشو ۳. هر خاندانی که برای او قرب و منزلتی بود در نزد خدا، در پیش نزدیکان او محترم بودند (جز ما که) ۴. مردانی اسرار سینه‌هاشان را بر ما آشکار کردند آنگاه که تو رفتی و خاک میانمان جدایی افکند ۵. مردانی چند بر ما یورش آوردند و ما را خوار کردند پس از فقدان تو، همه‌ی زمین را غصب کردند ۶. تو ماه تمام و نوری بودی که روشنی می‌بخشیدی بر تو از جانب خدای عزیز کتاب‌ها (یا احکام و دستورالعمل‌ها) نازل می‌شد ۷. جبرئیل با آیات قرآنی پیوسته مونس ما بود و با از دست دادنت همه‌ی خیرها پوشیده شد ۸. ای کاش پیش از تو مرگ به سراغ ما آمده بود به هنگامی که رخت بربستی و ریگ‌ها میانمان حائل شد ۹. ما به چنان مصیبتی گرفتار آمدیم که هیچ غم زده‌ای از انسانها در عرب و عجم به چنین مصیبتی گرفتار نیاید [صفحه ۴۱۲]

افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (تکریم الانصار و توبیخهم و مصیبهٔ فوت الرسول و اخبار القرآن عنه)

ثم رمت علیه‌السلام بطرفها نحو الانصار [۱۰۲۲] فقالت: یا معشر النقیبهٔ، [۱۰۲۳] و اعضاد الملهٔ، [۱۰۲۴] و حضنهٔ [۱۰۲۵] . الاسلام! ما هذه [۱۰۲۶] الغمیزهٔ [۱۰۲۷] فی حقی السنهٔ عن ضلامتی؟! اما کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله ابی یقول «المرء یحفظ فی ولده»؟ [۱۰۲۸] سرعان ما احدثتم، [۱۰۲۹] و عجلان ذا اهالهٔ! [۱۰۳۰] و لکم طاقهٔ بما احاول، و [صفحه ۴۱۳] قوهٔ علی ما اطلب و ازاول، [۱۰۳۱] اتقولون [۱۰۳۲] مات محمد؟ [۱۰۳۳] فخطب جلیل، استوسع وهنه، [۱۰۳۴] و استنهر [۱۰۳۵] فتقه، وانفتق رتقه، [۱۰۳۶] و اظلمت الارض لغیبته، [۱۰۳۷] و کسفت الشمس والقمر وانتثرت النجوم: [۱۰۳۸] لمصیبته، و اکدت الآمال و خشعت الجبال، واضیع الحریم، و اذیلت الحرمهٔ عند مماته. [۱۰۳۹] فتلک والله النازلهٔ الکبری والمصیبهٔ العظمی لامثلها نازلهٔ و لا باعقهٔ عاجلهٔ، [۱۰۴۰] اعلن بها کتاب الله جل ثناوه فی افنیتکم، فی [۱۰۴۱] ممساکم و مصبحکم یهتف فی افنیتکم هتافا [۱۰۴۲] و صراخا و تلاوهٔ و الحانا، [۱۰۴۳] و لقبله ما حل [۱۰۴۴] بانبیاء الله و رسوله، حکم فصل و قضاء حتم، [۱۰۴۵] (و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم [صفحه ۴۱۴] و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین). [۱۰۴۶] .

لغات رمت: از رمی: انداختن و پرت کردن، در اینجا مراد انداختن نگاه است. طرف: چشم نگاه. معشر: جماعت، گروه. نقیبهٔ: مونث نقیب، جمع آن نقبا. رئیس، سرپرست، طرف مشورت و رایزنی، بزرگ و سرور. اعضاد: جمع عضد: بازوان، یاران. حضنهٔ: جمع حاضن: حافظ و نگهدارنده. غمیزهٔ: سستی در عمل و نادانی در عقل، رجل غمز یعنی مرد ضعیف. سنهٔ: خواب سبک، چرت، غفلت. ظلامهٔ: به معنای مظلمهٔ، آن چیزی که ستمگر از شما گرفته باشد و شما در پی گرفتن آن باشید، چیزی که ظلمانه از انسان گرفته شود، ظلمی که به انسان رسیده است. سرعان، عجلان: هر دو اسم فعل به معنای سرع و عجل و در آن معنای تعجب است. یعنی چه با سرعت و با شتاب. عجلان ذا اهالهٔ: از برای کسی که خبری می‌دهد به بودن چیزی پیش از وقت آن. خطب: امر عظیم، کار، چیز. استوسع: از وسع، گشاد شد، وسیع و جادار شد، گسترش یافت. وهن: ضعف و سستی. استنهر: گشاد شد، وسیع و گشاد شد، گسترش یافت. [صفحه ۴۱۵] فتق: شکاف. اکدت: کم شد، ناکام ماند. نازلهٔ: حادثه، فاجعه. بائقهٔ: بلا، مصیبت، رخداد دردناک. افنیهٔ: جمع فنا، عرصه‌ی گشاد رو به روی منزل، آستانه‌ی خانه‌ها. هتاف: آواز بلند، فریاد زدن. صراخ: صدا، صدای بلند و شدید. تلاوهٔ: خواندن. الحان: فهماندن، الحنه القول: سخن را به او فهماند و او هم آن را فهمید. الحان: جمع لحن و صوت با آهنگ، او از با نظم و ترتیب و آهنگ مخصوص. حکم فصل: حکم قطعی. ۱۳. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود، به گذشته‌ی

خود بازخواهید گشت (بزرگداشت و توبیخ انصار، مصیبت فقدان پیامبر صلی الله علیه و آله و خبر دادن قرآن از آن) آنگاه نگاهی به انصار انداخت و فرمود: ای گروه بزرگان، و یاران دین، و نگهبانان اسلام! چیست این سستی در حقم، و خواب زدگی در مورد دادخواهی‌ام؟ آیا پدرم رسول خدا همواره نمی‌فرمود: حرمت هر کس در فرزندانش پاس داشته می‌شود؟ وه! چه شتابان اوضاع را واژگون کردید و چه زود به آنچه زمانش نرسیده بود، اقدام کردید، با این که شما بر انجام مقصد من توانمند، و برگرفتن آنچه می‌خواهم [صفحه ۴۱۶] نیرومندید. (شما در مبارزه با غاصبان و گرفتن حق من صاحب عده و عده‌اید). آیا می‌گویید محمد صلی الله علیه و آله مرد؟ آری این مصیبتی است بزرگ و اندوهی سترگ، شکافی که هر دم فراخ‌تر، و گسستگی‌اش دامنه‌دارتر و وسعتش فزون‌تر گردد. در نبودش زمین تاریک، و در مصیبتش خورشید و ماه بی فروغ و ستاره‌ها پراکنده شد، و هنگام مرگش امیدها منقطع، کوه‌ها منهدم، حریم‌ها ضایع و حرمت‌ها [۱۰۴۷] زایل شد. به خدا قسم مرگ او فاجعه‌ای بس بزرگ و مصیبتی بس دهشتناک بود. رخدادی که بسانش همتایی و در دار دنیا برایش جبرانی نیست، (اما نه چنان است که شما این تقدیر الاهی را ندانید و از آن بی خبر مانید) کتاب خدای بزرگ که صبح و شام در خانه‌هایتان با صدای بلند و الحان گوناگون (یا با خواندن و فهماندن) خوانده می‌شود (قبلا) از آن خبر داده است، و پیش از آن هم در مورد همه پیامبران اتفاق افتاده است. مرگ حکمی است قطعی و تقدیری است حتمی. «و محمد فقط فرستاده‌ی خداست و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به پیشینه‌ی خود (جاهلیت) برمی‌گردید؟ هرکه واپس گراید، به خدا زیانی نمی‌رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.» [صفحه ۴۱۷]

تحریک الانصار

ایها بنی‌قیلهٔ! أاهضم [۱۰۴۸] تراث ابی؟ [۱۰۴۹] و انتم بمرای منی [۱۰۵۰] و مسمع؟ و منتدی و مجمع؟ [۱۰۵۱] تلبسکم الدعوهٔ و تشملکم الخبرهٔ، [۱۰۵۲] و انتم ذوو العدد والعدهٔ، [۱۰۵۳] والاداهٔ والقوهٔ، و عندکم السلاح والجنهٔ، توافیکم الدعوهٔ فلا تجیبون؟ و تاتیکم الصرخهٔ فلا تغیثون و انتم موصوفون بالکفاح، معروفون بالخیر والصلاح، [۱۰۵۴] والنخبهٔ التی انتخبت، [۱۰۵۵] والخیرهٔ التی اختیرت لنا اهل البیت. قاتلتم العرب، و تحملتم الکد والتعب، [۱۰۵۶] و ناطحتم [۱۰۵۷] الامم و کافحتم البهم، لا نبرح او [صفحه ۴۱۸] تبرحون، نامرکم فتاتمرون، [۱۰۵۸] حتی اذا دارت لکم [۱۰۵۹] بنا رحی الاسلام و در حلب الایام، [۱۰۶۰] و خضعت ثغرهٔ [۱۰۶۱] الشرک، و سکتت فورهٔ الافک، [۱۰۶۲] . و خمدت نیران الکفر، [۱۰۶۳] و هدات دعوهٔ الهرج، [۱۰۶۴] واستوسق نظام الدین. فانی حرتم [۱۰۶۵] بعد البیان؟ و اسررتم بعد الاعلان؟ و نکصتم بعد الاقدام؟ [۱۰۶۶] و اشرکتم بعد الایمان؟، [۱۰۶۷] بوسا لقوم (نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و هموا باخراج الرسول و هم بدووکم اول مرهٔ اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین). [۱۰۶۸] . لغات ایها: اسم فعل است به معنای هیهات یعنی دور است. قیلهٔ: نام زنی که نسبت قبایل انصار (اوس و خزرج) به او می‌رسد. اهضم: به من ظلم می‌شود. از هضم، به معنای شکستن، ظم کردن، بازداشتن و نقص. منتدی: مجلس و مجمع. [صفحه ۴۱۹] تلبسکم: فرامی‌گیرد شما را. دعوهٔ: ندا، فریاد مظلومیت. خبرهٔ: آگاهی، اطلاع. کفاح: بدون زره و سپر به استقبال دشمن رفتن، جنگ رویارویی بی‌باکانه با دشمن. خیرهٔ: نیکان. ناطحتم: (نطح الکبش. شاخ به شاخ شدن) پ. پیکار کردید، با دشمن با نهایت کوشش و جدیت جنگیدید و آنها را دفع کردید. کافحتم: بی‌باکانه درگیر شدید. بهم: جمع بهمهٔ: قهرمانان، دلیران. نبرح: حرکت می‌کنیم، گام برمی‌داریم. دارت: چرخید. در: زیاد و فراوان شد. حلب: دوشیدن، در اینجا کنایه از برکات. ثغرهٔ: گودی زیر گلو. شکاف رخنه، در اینجا مقصود خضوع گردنکشان است. افک: دروغ. فورهٔ: جوشش، خیزش. خمدت: خاموش شد. خبت: فرونشستن شعله‌های آتش. هدات: آرام گرفت، ساکن شد. الهرج: فتنه و آشوب، قتل و کشتار، به هم ریختگی و آشفتگی. استوسق:

به هم پیوست، جمع شد و گرد آمد و فرمانبردار شد، مرتب و منظم شد و [صفحه ۴۲۰] سر و سامان یافت. حرتم: متحیر و حیران شدید. حرتم: رو برگرداندید. نکوص: عقب گرد. نکث: نقض کرد. ۱۴. تحریک انصار شگفتا ای فرزندان قیله! (انصار) پیش چشم شما میراث پدرم به تاراج برند، و حال آنکه دارای انجمن و اجتماعید، و فریاد دادخواهی‌ام می‌شنوید و از احوالم آگاهید، و دارای نفرات و ادوات، آلات و قوات، و سلاح و سپرید. صدایم را پاسخ نمی‌گویید و فریادم را فریادرسی نمی‌کنید. با این که به جنگاوری مشهور و به خیر و صلاح معروفید، و برای ما اهل‌بیت نخبگان منتخب، و خوبان برگزیده‌اید. با عرب درافتادید، و رنج کارزار به جان خریدید، و با امت‌ها به رزم برخاستید و با پهلوانان به نبرد ایستاید، ما حرکت نمی‌کردیم مگر این که شما حرکت می‌کردید، ما فرمان می‌دادیم و شما سر به فرمان ما داشتید. تا اینکه آسیای اسلام با ما به گردش درآمد، و روزگار به کام افتاد، و نعره‌ی شرک فروخفت، و لهیب دروغ فرونشست و آتش کفر بی فروغ گشت، و دعوت به آشفتگی آرام گرفت، و نظام دین سامان یافت. [صفحه ۴۲۱] چگونه پس از روشن شدن سرگردان مانده‌اید و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می‌دارید؟ و پس از شروع به کار سر باز می‌زنید، و پس از ایمان شرک می‌ورزید؟ بدا به حال جماعتی که «پس از پیمان بستن سوگندهایشان را شکستند، و برای اخراج پیامبر کوشیدند، و اینان آغازگر (تجاوز و تعدی)بودند. آیا از اینان می‌هراسید؟ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بهراسید، اگر با ایمان هستید». [صفحه ۴۲۲]

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

اشاره

الا و قد أری [۱۰۶۹] ان قد اخلدتم الی الخفض، و ابعدتم من هو احق بالبسط والقبض، [۱۰۷۰] و خلوتم بالدعة، [۱۰۷۱] و نجوتم بالضیق من السعة، [۱۰۷۲] فمججتم [۱۰۷۳] ما وعیتم، [۱۰۷۴] و دسعتم الذی تسوغتم. [۱۰۷۵] (فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید). [۱۰۷۶] . الا و قد قلت ما قلت هذا [۱۰۷۷] علی معرفة منی بالخذلة التی خامرتکم والغدرة التی استشعرتها قلوبکم [۱۰۷۸] ولکنها [۱۰۷۹] . فیضة النفس و نفثة الغیظ و خور القناة [۱۰۸۰] و بثة الصدر و [صفحه ۴۲۳] تقدمة [۱۰۸۱] الحجة، فدونکموها فاحتقبوها دبرة [۱۰۸۲] الظهر، نقبة الخف [۱۰۸۳] باقیة العار موسومة بغضب الجبار و [۱۰۸۴] شنار الابد، موصولة ب (نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة)، [۱۰۸۵] فبعین الله ما تفعلون (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون). [۱۰۸۶] و انا ابنة [۱۰۸۷] . (نذیر لکم بین یدی عذاب شدید)، [۱۰۸۸] ف (اعلموا... انا عاملون وانتظروا انا منتظرون). [۱۰۸۹] . لغات اری: رویت، این جا به معنای علم است. اخلدتم: مایل شدید، پای‌بند شدید. [صفحه ۴۲۴] خفض. آسایش و فراخی زندگی، زندگی راحت و با رفاه. الدعة: راحتی و آرامش، آسایش. مج: بیرون انداختن. وعیتم: از وعاء به معنای ظرف: در بر گرفتید، حفظ کردید، در خود نگاه داشتید. دسعتم: قی کردید. تسوغتم: از ساغ الشراب، به سهل و آسانی نوشیدید، به راحتی خوردید. خذلة: خوار کردن، یاری نکردن، تنها و بی کس گذاشتن. خامرتکم: با شما مخلوط شد و درآمیخت، با شما آمیخته شده است. غدرة: خیانت، پیمان گسستن. استشعرتها: به تن پوشیده است. فیضة: سر ریز شد، زیاد، فراوان، مراد از فیضة النفس در اینجا عدم تاب و توانایی نفس به ضبط و نگهداری آنچه دارد. نفثة: دم، آه، یک نوع دمیدن، کنایه از آه و نفس بلندی که انسان خشمگین یا اندوهگین می‌کشد تا حرارت قلبش آرامش پیدا کند. خور: ضعف و سستی، ناتوانی. القناة: نیزه. بثة: نشر و اظهار، غمی که انسان توانایی کتمان آنان را ندارد و اظهار می‌کند، اندوه آشکار شده. فاحتقبوها: از حقب، ریسمانی است که رحل را به شکم شتر می‌بندند و آماده‌ی سوار شدن می‌شود. زین کنید، آماده سواری سازید. [صفحه ۴۲۵] دبرة: زخمی که در پشت شتر یا هر مرکبی باشد. نقبة: نازک شدن پای شتر، ساییده. العار: عیبی که در معرض زوال نباشد. الشنار: عیب و عار. المنقلب: برگشت گاه، سرنوشت. ۱۵. و به زودی

ستمکاران می‌دانند که به کجا می‌روند هوشیار باشید! می‌بینم به تن آسایی و پستی دل نهادید، و سزاوار زمامداری را از آن دور ساختید، و به آسودن در خلوت رو کردید، و از تنگی و فراخی زندگی، دل خوش داشتید. در نتیجه، آن چه به جان خریده بودید، بیرون انداختید، و هر چه را به گوارایی فروبرده بودید، بالا آورید؛ لیکن بدانید: «گر جمله‌ی کاینات کافر گردند، بر دامن کبریایش ننشیند گرد». آگاه باشید! من آنچه شرط بلاغ است، با شما گفتم، با آن که می‌دانم خواری با وجودتان سرشته، و نیرنگ بر دل‌هایتان چیره گشته، لیکن این شکوه‌ها جوششی از اندوه نفس و تسکینی بر فوران خشم، و گشایشی بر آلام درون و خروشی بر تنگی دل، و در نهایت اتمام حجتی بر شماست. (تا بعدا عذری بر غفلت و بی خبری نیاورید). اکنون این شماو این مرکب خلافت ارزانی‌تان باد! به آن محکم درآویزید، اما بدانید پشتش زخم و پایش لنگ [۱۰۹۰] و همراهش ننگ است، و داغ خشم الاهی و نشان [صفحه ۴۲۶] عار ابدی با او همراه است، و شما را آسوده نگذارد تا به آتش افروخته دراندازد، آتشی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد. آنچه می‌کنید در محضر خدا حاضر، و ستمکار را به زودی فرجام کار حاصل است. منم فرزند آن پیامبر نذیر، که بیم می‌داد شما را از آنچه پیش رو دارید از عذاب شدید، پس هر چه می‌خواهید بکنید، ما هم کار خویش کنیم، و انتظار کشید ما نیز انتظار می‌کشیم.

پاسخ خلیفه (ابوبکر)

سپس ابوبکر، عبدالله بن عثمان، در پاسخ فاطمه علیهاالسلام چنین گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت به مؤمنان لبریز از عطوفت و کرامت و رأفت و رحمت، و بر کافران عذاب بزرگ و عقاب سترگ بود. اگر نسب او را بخواهیم، او را پدر شما و نه دیگر زنان، و برادر شوهر شما و نه دیگر دوستان می‌یابیم. شویت را بر هر دوستی ترجیح می‌داد، و علی هم بر هر کار سترگی او را مساعد بود. شما را دوست نمی‌دارد مگر خوشبخت، و دشمن نمی‌دارد مگر بدبخت. شما خاندان پاک رسول و برگزیدگان منتخب اویید، راهنمای خوبی و رهنمون بهشتید، و تو ای برگزیده‌ی زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتار راستگو، و در عقل سرآمد همگانی. هرگز در حقت کوتاهی و در راستگویی‌ات مانعی پدید نخواهد آمد. به خدا سوگند! از رای رسول خدا فراتر نرفتم، و بدون اجازه‌اش گام برنداشتم. چون رهرو، به رهروانش دروغ نگوید. خدا را شاهد می‌گیرم و شهادت او بس است. شنیدم از رسول خدا که می‌گفت: ما طایفه‌ی پیامبران طلا و نقره و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم. کتاب و حکمت و دانش و نبوت را به ارث گذاریم، و آنچه از مال دنیا از ما باقی می‌ماند، از آن حاکم پس از ماست، که در آن به نظر خویش حکم کند. آن چه را شما می‌خواهید، آن را برای تهیه‌ی اسب و اسلحه قرار [صفحه ۴۲۷] داریم که مسلمانان با آن به ستیز با دشمنان، و جهاد با کافران و نبرد با گردنکشان بپردازند. این عمل به اجماع و اتفاق مسلمین است، و به تنهایی آن را انجام نداده‌ام و فقط به رای خود عمل نکرده‌ام. اکنون این حال من و این مال من، از آن تو و در اختیار تو. از تو دریغ نورزیم و برای دیگری ذخیره نسازیم. تو سرور بانوان امت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندانت هستی. فضائل تو انکار نشود و مقام اجداد و فرزندانت کم شمرده نگردد، فرمان تو در ملک من مطاع است، آیا می‌خواهی در این مورد با پدرت مخالفت کنم؟ [صفحه ۴۲۸]

فی جواب ابی‌بکر

اشاره

فقالت علیهاالسلام: [۱۰۹۱] سبحان الله! ما کان ابی‌رسول‌الله صلی الله علیه و آله عن کتاب الله صادفا، و ولا لاحکامه مخالفا بل کان یتبع اثره، و یفقو سوره، افتجمعون الی الغدر اعتلالا علیه بالزور؟ و هذا بعد وفاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاته، هذا کتاب الله

حکما عدلا و ناطقا فصلا یقول: [۱۰۹۲] (یرثنی و یرث من آل‌یعقوب)، [۱۰۹۳] و یقول: (و ورث سلیمان داود). [۱۰۹۴] . فبین عزوجل فیما وزع من الاقساط، و شرع من الفرائض والمیراث، و اباح من حظ الذکران و الاناث، ما ازاح به علة المبطلین، و ازال التظنی والشبهات فی الغابرین، (قال بل سؤلت لکم انفسکم امرا، فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون). [۱۰۹۵] . [صفحه ۴۲۹] لغات صادف: اعراض کننده، رویگردان. اثر: جای پا، نشان. یقفو: پیروی می کند. (لا تقف ما لیس لک به علم) (اسراء/ ۳۶) یعنی آنچه را نمی‌توانی، پیروی مکن. سور: جمع سوره است. سوره (غیر مهموز) در لغت به معنای علو و منزلت یا بارو و دیوار است. (در اصطلاح مجموعه‌ای از آیات قرآن است که با «بسملة» آغاز می گردد (به استثنای سوره‌ی توبه). معنای لغوی سوره با معنای اصطلاحی آن کاملا سازگار است. (ر. ک: کتاب‌های علوم قرآنی). افتجمعون: آیا تصمیم گرفته‌اید، آیا اجتماع کرده‌اید. الغدر: خیانت، ضد وفا. اعتدال: بهانه‌جویی و علت تراشیدن، عذرخواهی کردن، جنایتی را به کسی نسبت دادن که آن را نکرده است. الزور: دروغ. بغی: خواسته شد. غوائل: جمع غائله: فاجعه‌ها. حکم: قاضی و داور. ناطقا فصلا: گوینده‌ی قاطع در مباحثه و مخاصمه. وزع: از توزیع، قسمت کرد. اقساط: جمع قسط، بهره و نصیب. [صفحه ۴۳۰] فرائض: جمع فریضه، سهم میراثی که که در قرآن کریم معین شده است؛ مانند نصف، سدس، ثمن، در مقابل میراثی که مطلق ارث است. اباح: تجویز کرد. ازاح: برطرف ساخت و دور کرد، از بین برد. التظنی: گمان بردن. الغابرین: جمع غابر: بازماندگان. کلا: حرف ردع و انکار است، به معنای نه چنین است، چنین نیست. سولت: زینت داد، جلوه داد، آراست. ۱۶. در جواب ابوبکر حضرت در پاسخ ابوبکر چنین فرمود: عجبا از این تهمت! پدرم رسول خدا هیچ گاه از کتاب خدا رویگردان نبود و با احکامش مخالفت نکرد، بلکه پیوسته پیرو قرآن، و تابع سوره‌های آن بود. آیا بر خیانت بر پدرم هم پیمان و (بدین بهانه) بر افترای بر او هم داستان شده‌اید؟ این کارتان پس از وفات او همانند توطئه‌هایی است که برای ترورش در هنگام حیاتش داشتید. [۱۰۹۶] این کتاب خدا، که قضاوتی عادلانه و بیانی قاطعانه دارد می گوید: «زکریا از خدا خواست که فرزندی به او [صفحه ۴۳۱] عنایت شود که از من و از فرزندان یعقوب ارث برد» و نیز می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد». و خدای بزرگ و شکوهمند سهم هر یک از ورثه، و فرائض و میراثی را که معین شده، تشریح و سهم پسران و دختران را توضیح داده است، به گونه‌ای که بهانه‌ی اهل باطل از بین رود، و ریشه‌ی هر شبهه و گمان در بازماندگان برطرف شود. چنین نیست که می‌پندارید! بلکه هوای نفستان این کار را بر شما جلوه داده است. پس شکیبی شایسته پیش گیریم و در مقابل آنچه می گویید، از خدا مدد جویم.

جواب ابوبکر

ابوبکر در پاسخ صدیقه کبری گفت: هم خدا راست گفته، هم رسول خدا، هم دخترش. (چون) تو معدن حکمت، و کانون هدایت و رحمت، و پایه‌ی دین و عین برهان و حجت هستی. نه درستیت را رد کنم، نه گفتارت را انکار، (ولی) این مسلمانان (باید) میان من و تو داوری کنند. زیرا آنان بار خلافت را بر دوش من نهادند، و من آنچه گرفتم، به رای آنان گرفتم، بی هیچ زورگویی، و بدون استبداد و خودخواهی، و ایشان بر آنچه گفته‌ام، شاهد و گواهند. [صفحه ۴۳۲]

افلا تتدبرون القرآن...

فالتفتت فاطمة علیهاالسلام الی الناس و قالت: [۱۰۹۷] . معاشر المسلمین المسرعة الی قیل الباطل، المغضیة علی الفعل القبیح الخاسر، (افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها؟) [۱۰۹۸] کلا- بل ران علی قلوبکم ما اسأتم من اعمالکم، فاخذ بسمعکم و ابصارکم، و لبئس ما تاولتم و ساء ما به اشرتم و شر ما منه اعتضتم. لتجدن والله محمله ثقیلا و غبه وبیلا، اذا کشف لکم الغطاء و بان ما وراءه

الضراء و بدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون (و خسر هنا لك المبطلون). [۱۰۹۹] . لغات المسرعة: شتابنده. قيل الباطل: گفتار بيهوده و گزاف. المغضية: چشم پوشانده. ران: پوشاند، پرده كشيد. [صفحه ۴۳۳] تاولتم: دگرگون كرديد، مصداقش قرار داديد. اشرتم: راهنمايى كرديد. اعتضتم: عوض گرفتيد. محمله: بر دوش گرفتن آن. عبة: عاقبت، سرانجام، فرجام. وبيل: داراى وزر و وبال، دردناك. ضراء: سختى و بلا. ۱۷. آيا در قرآن تدبر نمى‌كنيد...؟ آنگاه فاطمه عليهاالسلام رو به سوى مردم كرده، فرمود: اى جماعت مسلمين كه به گفتار بيهوده مى‌شتابيد، و بر كردار زشت چشم مى‌پوشيد، آيا در قرآن نمى‌انديشيد يا بر دلهايتان قفل نهاده شده است؟ چنين نيست، بلكه اعمال زشتتان دلهاى شما را تيره ساخته، گوش چشمتان را گرفته است، و چه بد مصراقى برايش قرار داديد، و چه بد راهى نشان داديد، و چه بد معاوضه‌اى كرديد. به خدا سوگند! باران را سنگين، و عاقبتش را ننگين خواهيد يافت، آنگاه كه پرده از كار شما كنار رود، و زيان‌هاى پس پرده برايتان آشكار گردد، و از سوى خدا آنچه را (عذابى) كه گمانش نمى‌كرديد، بر شما رخ نمايد، باطل پيشگان زيانكار شوند. [صفحه ۴۳۴]

خطبه‌ى حضرت زهرا در بستر بيمارى در جمع زنان مهاجر و انصار

سند خطبه

اين خطبه در منابع مختلفى از كتب شيعه و سنى نقل شده است، مهمترين آنها عبارت است از: ۱. بلاغات النساء، ابن‌طيفور، صص ۳۲- ۳۳، به سندش از عطيه‌ى عوفى. ۲. معانى الاخبار، شيخ صدوق، صص ۳۵۴- ۳۵۶. با دو سند. يكى به سندش از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه، دختر امام حسين عليه‌السلام و ديگرى به سندش از امام على بن ابى‌طالب عليه‌السلام. ۳. الامالى، شيخ طوسى، ج ۱، ص ۳۷۴- ۳۷۶، به سندش از ابن‌عباس. ۴. دلائل الامامة، طبرى، صص ۱۲۵- ۱۲۹، از دو طريق. يكى به سندش از امام صادق عليه‌السلام از جدش امام سجاد عليه‌السلام و ديگرى به سندش از عبدالله فرزند امام حسن عليه‌السلام از مادرش فاطمه دختر امام حسين عليه‌السلام. ۵. الاحتجاج، طبرسى، ج ۱، صص ۲۸۶- ۲۹۲، به نقل از سويد بن غفلة. ۶. شرح نهج‌البلاغه، ابن ابى‌الحديد، ج ۱۶، صص ۲۳۳- ۲۳۴، به نقل از كتاب [صفحه ۴۳۵] السقيفه به سندش از عبدالله فرزند امام حسن عليه‌السلام از مادرش فاطمة دختر امام حسين عليه‌السلام. ۷. كشف الغمة، اربلى، ج ۲، صص ۱۱۸- ۱۲۰، به نقل از كتاب السقيفه به سندش از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر امام حسين عليه‌السلام. به هر حال اين خطبه با اسناد گوناگونى نقل شده است و تفاوت‌هايى در متون آن ديده مى‌شود. بدين جهت در ذكر متن خطبه چهار مأخذ اصلى (دلائل الامامة، الاحتجاج، كشف الغمة، بلاغات النساء) با يكديگر مقايسه و اختلاف نسخ آنها بررسى شده است. از آنجا كه متن احتجاج كه از سويد بن غفلة نقل شده است، كامل‌تر به نظر مى‌رسد و در ميان مردم از شهرت بيش‌ترى برخوردار است، آن را متن برگزيديم و ساير نسخ را با آن مقابله كرديم. گفتنى است كه سويد بن غفلة به گفته‌ى علامه‌ى حلى در «خلاصه» از دوستان اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوده است و ميرداماد طبق نقل مرحوم مامقانى او را از خواص امام على عليه‌السلام برمى‌شمارد. ذهبى در «مختصر» مى‌گويد. او مردى راستگو، عابد، زاهد و داراى مقام والايى بوده است.

متن خطبه

اشاره

سويد بن غفلة مى‌گويد: در همان بيمارى كه به شهادت حضرت فاطمه عليهاالسلام انجاميد، جماعتى از زنان مهاجر و انصار به

عیادت او آمدند و گفتند: ای دختر رسول خدا! با این بیماری، حال شما چگونه است؟ حضرت فاطمه علیهاالسلام پس از حمد خداوند و درود بر پدرش، چنین فرمود: [صفحه ۴۳۶]

قسمت ۰۱

اصبحت والله عائفة لدنیا کن، [۱۱۰۰] قالیة لرجالکن، لفظتهم بعد ان [۱۱۰۱] عجمتم، و شناتهم بعد ان سبرتهم، [۱۱۰۲] فقبحا لفلول الحد، واللعب بعد الجد، و قرع الصفاة، و صدع القناة، و ختل الاراء و زلل الاهواء، [۱۱۰۳] و (بئس [۱۱۰۴] ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون). [۱۱۰۵] . لا جرم لقد قلدتهم ربقتها، و حملتهم اوقتها، [۱۱۰۶] و شننت [۱۱۰۷] علیهم غاراتها، فجدعا و عقرا [۱۱۰۸] و (بعدا للقوم الظالمین). [۱۱۰۹] . [صفحه ۴۳۷] لغات عائفة: تنفر داشتن، بیزار بودن، کسی که چیزی را خوش ندارد. قالیة: غضب کننده، غضبناک بودن. لفظت: از دهان بیرون افکندنم. عجمت: دندان گرفتم، جویدم. شنئت: دشمن داشتم. سبرت: امتحان کردم، کنه آن را به دست آوردم. (السبر: التجربة و استخراج کنه الامر) (لسان العرب) قبحا: زشت. فلول: جمع فل، شکستگی یا ترک لبه‌ی شمشیر. حد: تیز کردن. الحد من السیف: لبه‌ی شمشیر. (فلول السیف: کسور فی حده) (صحاح). قرع: کوبیدن. الصفاة: صخره، سنگ خیلی بزرگ و سفت و سخت که چیزی در آن نمی‌روید. قرع الصفاة و کنایه از سستی یا تسلیم و خواری می‌تواند باشد. الصدع: شکافی در چیز سخت. قناة: نیزه. خور: ضعف، سستی. ختل الآراء: خطا در نظرها، خطل: فساد و آشفتگی. [صفحه ۴۳۸] ربقة: دستگیره، ریسمانی که برگردن حیوانات ببندند. شن: ریختن آب. «شننت الماء علی التراب»: آب را روی خاک به صورت متفرق پاشیدم. الاوق: سنگینی. جدعا: بریدن گوش و امثال آن مثل: بینی، لب. عقرا: مجروح کردن. العقر: زدن اعضای شتر با شمشیر و مانند آن. قسمت ۱ حالم چنین است که به خدا سوگند از دنیای شما بیزار، و بر مردانتان خشمناکم، آنان را (همچون لقمه‌ای تلخ و ناگوار) پس از آزمودن به دور افکندم، و پس از کاوش در اعماق جانشان، دشمن داشتم، پس چه زشت است شمشیر سرشکسته و نابرا،و بازی و بیهودگی پس از کوشش و تلاش، و کوفتن (سر) بر سنگ خارا، و شکستگی (و از کارافتادگی) نیزه، و نادرستی آرا، و لغزش از هوا و هوس، و «چه بد است آن چه برای خود پیش فرستادند و آن خشم خداوند بر آنان و جاودانگی در عذاب است». ناچار مسئولیت و زمام کار (خلافت) را به گردنشان رها کردم، [۱۱۱۰] و وبال آن را به دوششان نهادم، و ننگ و عار آن را بر خودشان گذاشتم. [۱۱۱۱] پس نابودی و هلاک و نفرین بر گروه ستمکاران باد. [صفحه ۴۳۹]

قسمت ۰۲

ویحهم أنی [۱۱۱۲] زعزعوها [۱۱۱۳] عن رواسی الرسالة و قواعد النبوة والدلالة، [۱۱۱۴] و مهبط الروح الامین، [۱۱۱۵] والطبین [۱۱۱۶] بامور [۱۱۱۷] الدنیا والدین؟ الا (ذلک هو الخسران المبین) [۱۱۱۸] . و [۱۱۱۹] ما الذی نقموا من ابی‌الحسن علیه‌السلام؟! نقموا والله منه، نکیر سیفه، و قله مبالاته لحتفه، و شدة و طاته، و نکال وقعته، و تنمره فی ذات الله. [۱۱۲۰] . و تالله لو مالوا عن المحجة اللایحة، و زالوا عن قبول الحجة الواضحة، لردهم الیها، و حملهم علیها، [۱۱۲۱] و لساربهم سیرا سجحا، لا یکلم خشاشه، و لا یکل سائره، و لا یمل راکبه، و [صفحه ۴۴۰] لاوردهم منهلا نمیرا، صافیا، رؤیا، تطفح ضفتاه، و لا یترنق جانباه، و لا صدرهم بطانا، و نصح لهم سرا و اعلانا، و لم یکن یتحلی من الغنی بطائل، و لا یحظی من الدنیا بنائل، غیر ری الناهل، و شبعة الکافل. و لبان لهم الزاهد من الراغب، و والصادق من الکاذب، (و لو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما

کانوا یکسبون)، [۱۱۲۲] (والذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین). [۱۱۲۳] . لغات ویح: کلمه‌ای است که به هنگام شگفتی یا دردمندی یا جهت ترحم گفته می‌شود. زعزعوها: حرکت داد تا آن از جا کنده شود، دور کردند آن را. رواسی: پایه‌های محکم، کوه‌های ثابت و محکم. قواعد: پایه‌ها. طبین: حاذق، ماهر، عالم به هر چیز. [صفحه ۴۴۱] نقموا: خوش نداشتند، ایراد گرفتند و عیب جویی کردند، عقوبت کردند. نکیر: خشم گرفتن، امر نکیر: کار سخت و دشوار. حصن نکیر: دژ استوار و نفوذ ناپذیر. وطاته: سخت گرفتن، جنگیدن. نکال: عقوبت و جزا، آنچه برای دیگران عبرت شود، کیفری که مجروح سازد. وقعه: ضربه و صدمه زدن در جنگ، ضربه زدن. تنمر: غضبناک می گردید، نمر: شدید الغضب. ذات: خود، حقیقت. سجح: نرم و آسان. کلم: زخم، جراحت. لا یکلم: مجروح نمی کند. خشاش: چوبی که در بینی شتر تا رام گردد. منهل: آبراه. نمیر: سودمند تطفح: لبریز می‌شود، پر می‌شود. ضفتا: دو طرف. الضفة: اطراف جویبار. لا یترنق، از رنق: کدر نمی‌شد. بطان: جمع بطن: بزرگ شکمان. ری: سیرابی. یتحلی: زینت می کند. طائل: نفع و فایده. نائل: کامیاب، آن که به خواسته‌اش برسد. ناهل: عطشان. کافل: عهده‌دار امر یتیم. [صفحه ۴۴۲] قسمت ۲ وای بر آنان! چگونه خلافت و پیشوایی را از بنیان‌های استوار رسالت، پایه‌های نبوت و هدایت، محل نزول جبرئیل امین و دانای آگاه به امور دنیا و دین، دور ساختند. بی شک که این زیانی آشکار است. به چه جرمی از ابوالحسن (علی علیه‌السلام) انتقام گرفتند؟ به خدا سوگند! جرم او در تندی شمشیر، بی اعتنایی به مرگ، سرسختی در سرکوبی دشمن، ستیزندگی در نبرد، و خشمگینی در راه (رضای) خدا بود. به خدا سوگند (اگر رهبری او را می‌پذیرفتند) هر گاه از راه روشن منحرف می‌شدند، و از پذیرش حجت و دلیل واضح می‌لغزیدند، آنان را به راه بازمی گرداند، و به پذیرش آن واداشت، و ایشان را به سهولت راه می‌برد. (آن چنان) که مرکب زخمی و رنجور نشود، و رونده خسته و درمانده نگردد، و سوار آزرده و فرسوده نشود. آنان را به سرچشمه‌ای جوشان و زلال و پر آب به فرود می‌آورد که از آب گوارا لبریز بود، و هیچ ناصافی در آن وجود نداشت، و آنان را سیراب می‌ساخت، و در پنهان و آشکار خیرخواه آنان بود. و از مال دنیا شادخواری نداشت و از آن جز به قدر حاجت برنمی‌داشت، به قدر آب اندکی که عطش را فرونشاند، و طعام کمی که سد جوع نماید. و (بدین سان) زاهد از حریص، و راستگو از دروغگو بازشناخته می‌شد. «اگر اهل آبادی‌های ایمان آورده، پروا پیشه می کردند، برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم، اما آنان تکذیب کردند. پس به جهت اعمالش آنان را فروگرفتیم»، «و ستمگرانشان نتیجه‌ی اعمال زشت خویش را درمی‌یابند و خدا را نمی‌توانند عاجز سازند». [صفحه ۴۴۳]

قسمت ۰۳

الاهلم فاستمع، و ما عشت اراک الدهر عجبا، (و ان تعجب فعجب قولهم) [۱۱۲۴] لیت شعری الی ای سناد استندوا. و الی ای عماد اعتمدوا، و بایة عروة تمسکوا، و علی ایة ذریة اقدموا واحتنکوا؟ [۱۱۲۵] . (لبئس المولی و لبئس العشیر) [۱۱۲۶] ، (و بئس للظالمین بدلا). [۱۱۲۷] . استبدلوا والله الذنابی بالقوادم، والعجز و بالکاهل فرغما لما عطس قوم (یحسبون انهم یحسنون صنعا) [۱۱۲۸] (الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون). [۱۱۲۹] ویحهم [۱۱۳۰] ، (افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی، فما لکم کیف تحکمون). [۱۱۳۱] اما لعمری [۱۱۳۲] لقد لقحت فنظرة [۱۱۳۳] ریثما تنتج ثم احتلبوا ملا القعب [۱۱۳۴] دما عبیطا، و ذعافا [صفحه ۴۴۴] مبیدا، [۱۱۳۵] (هنالک یخسر المبطلون) [۱۱۳۶] و یعرف [۱۱۳۷] التالون غب ما اسس الاولون، ثم طیبوا عن دنیاکم انفسا [۱۱۳۸] . واطمئنوا [۱۱۳۹] للفتنة جاشا، و ابشروا بسیف صارم، و سطوة معتد غاشم، [۱۱۴۰] و بهرج [۱۱۴۱] شامل، و استبداد من الظالمین، یدع فیئکم [۱۱۴۲] زهیدا، و جمعکم حصیدا، فیا حسرة لکم، [۱۱۴۳] و انی بکم [۱۱۴۴] و قد (عمیت علیکم، انلزمکموها و انتم لها کارهون). [۱۱۴۵] . لغات هلم: بیا. سناد: تکیه گاه. عماد: تکیه گاه، ستون، پایه. احتنکه: بر او چیره شد. [صفحه

۴۴۵] عشیر: دوست، رفیق، خویشاوند. ذنابی: دم مرغ، اذناب الناس: مردم فرومایه، پستان. قوادم: آنچه مقدم شده است. پرهای بزرگ پرنده که قوام پرواز به آنها بستگی دارد. عجز: آخر و پایان هر چیز، دم. کاهل: میان دو کتف انسان، کاهل، قوی‌ترین محل در بدن انسان در برابر عجز که ضعیف‌ترین جاست، بزرگ، سرشناس. رغما: به خاک مالیده باد. معاطس: بینی‌ها. لا یهدی: راه نمی‌یابد. عمر: زندگی، جان. لقحت: باردار گردید. حمل کرد. نظرة: تاخیر در کار، مهلت. ریث: کندی، مقدار، درنگی از زمان، اندازه. قعب: قدح بزرگ، کاسه‌ی چوبی. دم عبیط: خون تازه. ذعاف: سم، زهر. غب: عاقبت، فرجام، سرانجام. طیبوا عن دنیاکم نفسا: طاب عن الشیء نفسا: آن چیز را رها و یله کرد و نخواست. طیبوا: خوش دارید. طامنوا: آرام کنید، آماده سازید. جأش: جان و قلب. [صفحه ۴۴۶] صارم: قاطع، برنده. غشم: ظلم و غصب، غاشم: ظالم و غاصب. فیء: غنیمت و خراج، مالیات. زهید: کم، کم ارزش. هرج: فتنه، آشوب. حصید: درو شده. عمیت: مخفی شد، پوشانده شد. قسمت ۳ به هوش باش و بیا بشنو که تا زنده‌ای روزگار به تو شگفتی‌ها نشان خواهد داد، «اما سخن اینان شگفت‌آور است.» ای کاش می‌دانستم چه پناهگاهی جستند؟ به کدامین ستون تکیه زدند؟ به کدام ریسمان آویختند؟ بر کدامین خاندان پیشی گرفتند و چیرگی یافتند؟ «چه سرپرست بد و دوست نابابی برگزیدند» «و چه دستاورد بدی برای ستمکاران است.» به خدا سوگند! به جای شاه پر، پرچه‌ها و به جای شانه، سرین را برگزیدند. به خاک مالیده باد بینی قومی که «گمان می‌کنند کار نیکو می‌کنند» «آگاه باشید که اینان مفسدند، ولی نمی‌فهمند.» وای بر آنان! «چه کسی سزاوار پیروی است؟ کسی که به حق پیروی می‌کند یا آن کس که خود محتاج هدایت است؟ شما را چه شده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟» به جان خودم سوگند! نطفه‌ی فساد بسته شد؛ اندکی مهلت دهید تا این بذر شوم [صفحه ۴۴۷] به ثمر بنشیند و نتایج فسادش آشکار شود. آنگاه به جای شیر، قدحی پر از خون تازه و زهر کشنده بدوشید. «و این جاست که باطل پیشگان زیان می‌کنند» و فرجام آنچه را پیشینیان پایه نهادند آیندگان درمی‌یابند. از این پس باید از دنیای خود دست بشویید و دل به نزول فتنه بسپارید و بشارت بادتان به شمشیر آخته و استیلای متجاوز ستمگر، و هرج و مرج گسترده و استبداد جباران، که غنایم و حقوقتان را (از این پس) اندک دهند و جمعتان را پراکنده سازند. پس دریغ و اندوه بر شما! شما را چه می‌شود؟ حال آن که (امر روشن) بر شما مشتبه شده است. «آیا می‌توان شما را به کاری واداشت، در حالی که آن را خوش ندارید؟» [صفحه ۴۴۸]

مواعظ زهرا

آدمیت آدمی در گرو تحصیل دو دستاورد عظیم است. علم و ذکر. با علم از جهل‌ها جدا می‌شویم و با ذکر از غفلت‌ها. انسان در یک مرحله جاهل است. و محتاج به دانستن، اما پس از یافتن و فهمیدن، خطری دیگر بر سر راه است و آن غفلت و بی خبری است. در این مرحله دیگر علم کارساز نیست که ذکر و تذکر کارساز و چاره‌ی درد است. جوانه‌ی فکر آدمی اگر با آب ذکر آبیاری نشود، خشک شده و از بین خواهد رفت. از آمیختن دو دریای علم و ذکر است که لؤلؤها و مرجان‌ها پدید می‌آیند. و موعظه ذکر است، هم چنان که نماز و دعا و قرآن و زیارت ذکرند. اگر علم و خطابه غذای فکر و احساسند، موعظه غذای قلب است و نیاز روح. آدمی به مقداری که از ذکر بیشتری برخوردار شود، از توانایی‌های روحی و شرح صدر بیشتری بهره‌مند می‌شود که عامل شرح صدر و توانایی روحی همین رفعت [صفحه ۴۴۹] ذکر و بالا رفتن یاد و توجه است. [۱۱۴۶] . با هم پای چند موعظه از مواعظ روح بخش زهرا علیهاالسلام می‌نشینیم، شاید با نفحه‌ی الهی او متذکر شده و از غفلت‌ها جدا شویم: [۱۱۴۷] . من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیه افضل مصلحته. [۱۱۴۸] . کسی که عبادت‌های خالصانه خود را به سوی خدا فرستد پروردگار بزرگ برترین مصلحت او را به سوی او خواهد فرستاد. شرح: در این کلام دقت کنید. می‌شد که خلاصه‌تر می‌فرمود: هر کس خدا را عبادت کند و یا اخلاص در عبادت داشته باشد خداوند صلاح او را، یا بهترین مصلحت را برای او مقدر می‌سازد. ولی این گونه نفرمود، چون عبادت و عبادت خالص می‌تواند که محبوس و زمین‌گیر شود و رفعت و صعودی نداشته باشد، که بعضی از گناهان

دعا را حبس می‌کنند و نمی‌گذارند که از زمین بگذرند که حسد و عجب و کبر مانع از رفعت حتی دعایی است که سالم است و مشکلی ندارد. پس عبادتی که گذشته از خلوص همراه زمینه‌ی مناسب و بدون مانع‌های متعدد نباشد، صعود می‌کند و این کوشش و تلاش، مصلحت بهتر را در دسترس می‌آورد و پایین می‌کشاند که غیرت و کرامت حق این گونه پاداش می‌دهد و یک گام را با هزار، پاسخ [صفحه ۴۵۰] می‌گوید: عمق و عظمت کلام را با این تأمل و این مقایسه‌ها بهتر می‌توانی بشناسی. [۱۱۴۹] . خیارکم الینکم مناکبهٔ- مناکب- و اکرمهم لنسائهم. [۱۱۵۰] بهترین شما کسانی هستند که در برخورد با مردم نرم‌ترند و مهربان‌ترند، و همسرانشان را اکرام کرده و بزرگ می‌دارند. شرح: آدم‌ها به خاطر راحت‌طلبی و برتری طلبی، دیگران را به زیر بار می‌کشند و از نقطه ضعف‌های آنها برای تسخیر آنها استفاده می‌کنند. آنها که زرنگ‌تر هستند بار خود را با منت بر شانه‌های دیگران می‌گذارند و آنها را خام می‌کنند. وقتی آدمی بیش‌تر فهمید، زرنگی را در این می‌بیند که خالی و با ظریف خنثی حرکت نکند، اینجاست که منت می‌پذیرد و بار می‌کشد. با این مهربانی و باربرداری هم خودش دست خالی نمانده و هم درس مهربانی و عهده‌داری را به دیگران داده است. نکته‌ی مهم این است که در این عهده‌داری، تحقیر و منت گذاشتن نباشد، بل کرامت و بزرگواری، در اکرام و بزرگ داشت کسانی است که به خاطر ضعف آنها باران‌ها را برداشته‌ای. با تحقیر، ذلت و نفرت را در دل‌های خسته می‌نشانی. با اکرام، عزت و محبت و سبقت و مسارعت را به آنها منتقل می‌سازی و همکاران و همراهان بیشتری تکثیر و تربیت می‌نمایی و همین تولید و تکثیر علامت خوبی تو و رشد بیشتر توست. [۱۱۵۱] . [صفحه ۴۵۱] البشر فی وجه المؤمن یوجب لصاحبه الجنهٔ، والبشر فی وجه المعادی یقی صاحبه عذاب النار. [۱۱۵۲] . خوشرویی بشاشت با مؤمن موجب می‌شود که صاحب آن را بهشت مأوا باشد، لیکن خوشرویی با دشمنان ما سبب می‌گردد که صاحبش به عذاب دوزخ گرفتار آید. شرح خوشرویی و تندرویی، گاهی در اختیار آدمی هستند و گاهی عادت او و یا حاکم بر او هستند. خوشرویی گاهی از علاقه و محبت و گاهی از حلم و ظرفیت و گاهی از تحلم وعادت و گاهی از تصنع و بازیگری ریشه می‌گیرد. مادام که از نفاق و دورویی نباشد، خوشرویی یک ارزش است. اگر در برابر مؤمن باشد برای او بهشت را می‌سازد و اگر در برابر دشمن باشد و حتی از بازی و تصنع و یا عادت و تحلم باشد، او را از انحراف و فساد و تجاوز و ظلم نجات می‌دهد. تفاوت تصنع و تحلم و نفاق در ریشه‌ها و هدف‌هاست. نفاق از منفعت طلبی ریشه می‌گیرد و تحلم از حسن تربیت و سازندگی. تندخویی اگر عادت و غضب نباشد، و با دل آرام و مسبوق به محبت و یا سرشار از محبت باشد یک ارزش است وگرنه جهنم را می‌سازد و رنج را می‌افزایند. در هر حال خوشرویی در برابر مؤمن بهشت را می‌سازد و در برابر دشمن از عذاب و رنج جلوگیری می‌کند. [۱۱۵۳] . [صفحه ۴۵۲] الویل ثم الویل لمن دخل النار. [۱۱۵۴] . وای، وای بر آنکه داخل آتش دوزخ شود. الزم رجلها فان الجنهٔ تحت اقدامها. [۱۱۵۵] . در خدمت مادر خود باش که بهشت زیر پای مادران است. اذا مرض العبد اوحی الله الی ملائکهٔ ان ارفعوا عن عبدی القلم مادام فی و ثاقی فانی انا حبسته حتی اقبضه او اخلی سبیله. [۱۱۵۶] فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود: زمانی که بنده‌ای مریض می‌شود خداوند به فرشتگان خود فرمان می‌دهد تا زمانی که بنده‌ام در بستر بیماری است از او قلم را بردارید. خیر لهن الا- یرین الرجال، و لا- یرونهن. [۱۱۵۷] . (انس می‌گوید: پیامبر خدا از ما پرسید که چه چیز برای زن خیر است؟ما نمی‌دانستیم که چه پاسخی بدهیم پس به نزد فاطمه رفتیم و او را آگاه ساختیم، او فرمود به پیامبر خدا بگویید:) خیر زنان در این است که نه به مرد نامحرم نگاه کنند و نه مرد نامحرم به آنان نظر بیاندازد. ایاک والبخل فانه عاهۀ لا تکون فی کریم، ایاک والبخل فانه شجرۀ فی النار و اغصانها فی [صفحه ۴۵۳] الدنیا، فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله النار، والسخاء شجرۀ فی الجنهٔ و اغصانها فی الدنیا فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الجنهٔ. [۱۱۵۸] . فاطمه علیهاالسلام می‌گوید: رسول خدا فرمود: از بخل و خست بر حذر باش که آن مرضی است که در شخص کریم نمی‌باشد. از بخل دوری کن چون درختی در آتش دوزخ است که شاخ و برگش در دنیا است که هر کس به آن بیاویزد در آتش داخل می‌گردد. و بر تو باد به سخاوت وجود که سخاوت درختی از درختان بهشت است که شاخ و برگش بر دنیا گسترده است، پس هر

کس به شاخی از شاخه‌های آن آویزان شود آن شاخه او را به بهشت می‌کشاند. ستهٔ من المروهٔ ثلاثهٔ منها فی الحضر و ثلاثهٔ منها فی سفر، فاما التی فی الحضر فتلاوهٔ کتاب الله عزوجل، و عمارهٔ مساجد الله، واتخاذ الاخوان فی الله، و اما التی فی السفر، فبذل الزاد و حسن الخلق، والمزاج فی غیر المعاصی. [۱۱۵۹] . فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند. شش چیز از مروت است، سه تای آن در حضر و سه دیگر در سفر. آن سه که در حضر است تلاوت قرآن، آباد کردن مساجد و معاشرت کردن با برادران دینی برای خدا، اما آن سه که در سفر است بخشیدن توشه، حسن خلق و مزاح در غیر معصیت خداوند. شرار امتی الذین غذوا بالنعیم، الذی یاکلون الوان الطعام، و یلبسون الوان الثیاب، [صفحه ۴۵۴] و یتشدقون فی الکلام. [۱۱۶۰] . فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: بدترین امت من کسانی هستند که در ناز و نعمت و آسودگی پرورش می‌یابند، غذاهای رنگارنگ تناول می‌کنند، لباس‌های رنگارنگ بر تن می‌کنند، و در گفتار با مردم با ریشخند و با دهن کجی سخن می‌گویند. ما التقی جندان ظالمان الا تخلی الله عنهما فلم یبال ایهما غلب، و ما التقی جندان ظالمان الا کانت الدبرهٔ علی اعتاهما. [۱۱۶۱] . فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: دو گروه ظالم با یکدیگر درگیر نمی‌شوند، مگر آن که خداوند از آنان دست می‌کشد. پس مهم نیست که کدام یک از آنان بر دیگری ظفر یابد. هم چنین دو گروه ظالم با یکدیگر برخورد نمی‌کنند مگر آن که ستمکارترین‌شان از بین می‌رود. ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه، و سمعه، و بصره، و جوارحه. [۱۱۶۲] . روزه‌دار به روزه‌داری خود عمل نکرده است اگر زبان و گوش و چشم و جوارح خود را نگاه نداشته باشد. ان علماء شیعتنا یحشرون فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثرهٔ علومهم و جدهم فی ارشاد عباد الله. [۱۱۶۳] . [صفحه ۴۵۵] زهرا علیهاالسلام می‌گوید از پدرم شنیدم: علمای شیعیان ما در محشر به اندازه‌ی کثرت علومشان و سعی و تلاششان در ارشاد بندگان خدا از نعمت‌ها و کرامت‌های الهی برخوردار می‌شوند. ادنی ما تکون من ربها ان تلزم قعر بیتها. [۱۱۶۴] . (پیامبر از یاران خود پرسید: در کدام لحظه زن به خدا نزدیک‌تر است؟ هیچ کدام نمی‌دانستند تا این که زهرا علیهاالسلام سؤال پدر را شنید و در پاسخ گفت:) آن لحظه‌ای که زن در خانه‌ی خود می‌ماند (و به امور زندگی و تربیت فرزند می‌پردازد) به خدا نزدیک‌تر است. الا من مات علی حب آل‌محمد صلی الله علیه و آله مات شهیدا. [۱۱۶۵] . فاطمه علیهاالسلام از رسول صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: هر کس با محبت آل‌محمد از دنیا برود، شهید است. ان کنت تعمل بما امرناک و تنتهی عما زجرناک عنه فانت من شیعتنا و الا فلا. [۱۱۶۶] . اگر به آنچه دستور دادیم، عمل کنی و از آن چه نهی کردیم، اجتناب کنی از شیعیان ما هستی و الا هرگز!! ارضی ابوی دینک، محمدا و علیا، بسخط ابوی نسبک، و لا ترضی ابوی نسبک بسخط ابوی دینک، فان ابوی نسبک ان سخط ارضاهما محمد و علی علیه‌السلام بثواب جزء من الف الف جزء من ساعهٔ من طاعاتهما، و ان ابوی دینک ان سخطاکم یقدر [صفحه ۴۵۶] ابوی نسبک ان یرضیاهما، لان ثواب طاعات اهل الدنیا کلهم لا یفی بسخطهما. [۱۱۶۷] . فاطمه علیهاالسلام به بعضی از زنان فرمود: پدران دینی‌ات- پیامبر و علی علیه‌السلام- را با ناراحتی پدر نسبی‌ات خشنود ساز، ولی پدر نسبی‌ات را با ناراحتی آنها خشنود مکن. چرا که پدر نسبی‌ات اگر ناراحت شود آنان او را با پاداش قسمتی از هزاران قسمت ساعتی از اطاعتشان خشنود می‌سازند، ولی اگر پدران دینی‌ات ناراحت شوند پدر نسبی‌ات قادر نیست که ایشان را خرسند سازد؛ زیرا پاداش طاعت‌های تمامی اهل دنیا با ناراحتی ایشان قابل مقایسه نیست. والله لقد عقد له یومئذ الولاء لیقطع منکم به ذلک الرجاء. [۱۱۶۸] . به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر، عقد ولایت را برای علی علیه‌السلام محکم کرد تا بدین طریق امید شما را از آن قطع کند. [صفحه ۴۵۷]

احادیث زهرا

سرگذشت حدیث- از منع و سوزاندن در زمان خلفا گرفته تا درایت و روایت و کتابت- سرگذشتی شنیدنی و مفصل است که من از آن می‌گذرم. اما همین اندازه بگویم که زهرا علیهاالسلام در حفظ احادیث پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله سعی بلیغ و

وافری داشت، تا آنجا که به اندازه‌ی فرزندانش در حفظ آنها کوشا بود. در روایتی آمده است وقتی یکی از مؤمنان مدینه از زهرا علیهاالسلام روایتی درخواست کرد. حضرت فرمود: «یا جاریت هات تلک الحریرة»، ای کنیز! آن روایت را در پارچه‌ی حریری بسته شده بیاور، اما پس از جستجو روایت مورد نظر پیدا نشد. حضرت ناراحت شده و فرمود: «ویحک اطلبیها تعدل عندی حسنا و حسینا»، [۱۱۶۹] . وای بر تو بگرد و پیدا کن، زیرا آن به اندازه‌ی فرزندانم برای من ارزش دارد. از این حدیث می‌توان به کوشش فراوان زهرا علیهاالسلام در نوشتن و حفظ و ظبط و نشر [صفحه ۴۵۸] احادیث رسول صلی الله علیه و آله پی برد و اگر امروزه از بسیاری از احادیث زهرا علیهاالسلام محرومیم، باید علت را در منع و سوزاندن [۱۱۷۰] احادیث به دست خلفا جستجو کرد. به هر حال اشاره به برخی از آن احادیث [۱۱۷۱] در این مجموعه باعث سازندگی و تذکر است. قالت فاطمة علیهاالسلام: سمعت ابی‌رسول‌الله صلی الله علیه و آله فی مرض الذی قبض فیه یقول- و قد امتلات الحجرة من اصحابه-: ایها الناس یوشک ان اقبض قبضا یسیرا و قد قدمت الیکم القول معذرة الیکم، الا انی مخلف فیکم، کتاب ربی عزوجل و عترتی اهل‌بیتی. ثم اخذ بید علی فقال: هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاسالکم، ما تخلفونی فیهما. (قال القندوزی، فی الصواعق المحرقه: روی هذا الحدیث ثلاثون صحابیا و ان کثیرا من طرقه صحیح و حسن). [۱۱۷۲] . از فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام روایت شده است که فرمود: از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرضی که منجر به رحلتش گردید، در حالی که حجره‌ی او مملو از اصحاب بود شنیدم که فرمود: ای مردم نزدیک است که به زودی از میان شما رخت بربندم. آگاه باشید که در میان شما کتاب پروردگار عزوجل و اهل‌بیتم را به یادگار می‌گذارم. آنگاه دست علی علیه‌السلام را گرفته و فرمودند: این علی با قرآن است و قرآن با علی است. این دو از یکدیگر جدا [صفحه ۴۵۹] نمی‌گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، آنگاه است که از شما سؤال می‌کنم چرا از آن دو سرپیچی کردید؟ قالت: فاطمة علیهاالسلام ابوا هذه الامة محمد و علی علیهماالسلام یقیمان اودهم و ینقذانهم من العذاب الدائم ان اطاعوهما و یبیحانهم النعیم الدائم ان وافقوهما. [۱۱۷۳] . حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام دو پدر این امتند، کژی‌ها را راست و انحرافات را اصلاح می‌نمایند. اگر مردم آن دو را اطاعت کنند، آن‌ها از عذاب همیشگی نجاتشان می‌دهند و اگر همراه و یاورشان باشند، نعمت‌های همیشگی خداوند را ارزانیشان می‌دارند. قالت: فاطمة علیهاالسلام قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: مثل الامام مثل الکعبة اذ توتی و لا تاتی [۱۱۷۴] . زهرا علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. مثل امام مانند کعبه است. مردم باید در اطراف آن طواف کنند، نه آنکه کعبه دور مردم طواف کند. قالت فاطمة علیهاالسلام: و احمدا الذی لعظمته و نوره یبتغی من فی السماوات والارض الیه الوسیله، و نحن وسیلته فی خلقه و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجته فی غیبه و نحن ورثة انبیائه [۱۱۷۵] . حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌فرماید: ستایش کنید خداوندی را که از بزرگی [صفحه ۴۶۰] و نورش هر که را در آسمان‌ها و زمین است، خواهان وسیله‌ای به سوی اوست و ما وسیله‌ی او در میان مردمیم. ماییم از خاصان درگاه و جایگاه قدس او و ماییم حجت و وارث پیامبران او. قالت فاطمة علیهاالسلام: قال ابی- و هو ذا حی-: من سلم علی و علیک ثلاثة ایام فله الجنة. قلت لها: ذا فی حیاته و حیاتک او بعد موته و موتک؟ قالت: فی حیاتنا و بعد وفاتنا. [۱۱۷۶] . از فاطمه علیهاالسلام روایت شده است که فرمود: پدرم در حیات خود فرمود: هر که سه روز بر من و تو سلام کند، بهشت برای اوست. شخصی از حضرت پرسید. در حیات پیامبر و شما یا بعد از مرگتان؟ زهرا علیهاالسلام فرمود: در حیات و ممات ما. جاء رجل الی فاطمة علیهاالسلام فقال، یا بنت رسول‌الله هل ترک رسول‌الله صلی الله علیه و آله عندک شیئا تطرفینیه؟ فقالت: یا جاریه هات تلک الحریة (الجریده)، فطلبتها، فلم تجدها فقالت. ویلک اطلبیها فانها تعدل عندی حسنا و حسینا، فطلبتها، فاذا هی قد قممتها فی قمامتها، فاذا فیها قال محمد النبی صلی الله علیه و آله. لیس من المؤمنین من لم یامن جاره بوائقه، و من کان یؤمن بالله والیوم الآخر، فلا یؤذی جاره، و من کان یؤمن بالله والیوم الآخر، فلیقل خیرا او یسکت، ان الله تعالی یحب الخیر الحلیم المتعفف و یبغض الفاحش الضنین البذاء السائل المحلف، ان الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة، و ان الفحش من البذاء فی

النار. [۱۱۷۷] . شخصی به حضور فاطمه زهرا علیهاالسلام رسید و عرض کرد: ای دختر [صفحه ۴۶۱] رسول خدا! آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یادگاری نزد شما گذاشته که به عنوان هدیه و تحفه به ما عنایت فرمایید؟ فاطمه زهرا علیهاالسلام؟ به کنیزکی که در حضورش بود فرمود: آن پارچه‌ی ابریشمی را بیاور. کنیزک به جستجوی آن پرداخت ولی آن را نیافت. فاطمه علیهاالسلام بسیار ناراحت شد و فرمود: وای بر تو سعی کن آن را پیدا کنی که آن از نظر من به منزله‌ی حسن حسین می‌باشد. کنیزک پس از جستجو پیدا کرد. پارچه‌ای بود که در غلاف مخصوصی قرار گرفته و در آن نوشته بود. محمد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از مؤمنان نیست فردی که همسایگان آزار او در امان نباشند. فردی که به خدا و روز رستاخیز ایمان داشته باشد می‌بایست سخن خوب به زبان آورد یا سکوت اختیار نماید. خداوند انسان نیکوکار بردبار عفیف را دوست می‌دارد و بد زبان و چاپلوس و اصرار کننده‌ی درخواست را دشمن. حیا بخشی از ایمان است و صاحب ایمان در بهشت است و فحش نوعی از بدگویی است و بدگو در آتش است. قالت فاطمهٔ علیهاالسلام: سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: ان فی الجمعهٔ لساعهٔ لا یوافقها رجل مسلم یسال الله عزوجل فیها خیرا الا اعطاه. قالت: فقلت: یارسول‌الله ای ساعهٔ هی؟ قال: اذا تدلی نصب عین الشمس للغروب. قال: و کانت فاطمهٔ علیهاالسلام تقول لغلامها: اسعد علی السطح، فان رأیت عین الشمس قد [صفحه ۴۶۲] تدلی للغروب فاعلمنی حتی ادعوا. [۱۱۷۸] . فاطمه علیهاالسلام فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: همانا در روز جمعه ساعتی است که ممکن نیست شخص مؤمن از خدای عزوجل امر و کار خیری را درخواست کند مگر این که به او ارزانی کند. حضرت زهرا علیهاالسلام می‌فرماید: به پدرم عرض کردم ای رسول خدا! این ساعت چه موقع است؟ فرمود: زمانی که نیمی از خورشید به سمت غروب نزدیک شود. از این رو فاطمه علیهاالسلام به فرزند خود می‌فرمود: بر بام برو و اگر دیدی که نیمی از خورشید به سمت مغرب می‌شود مرا آگاه کن تا دعا کنم. ان فاطمهٔ علیهاالسلام سالت اباها محمدا صلی الله علیه و آله فقالت: ما لمن تهاون بصلاته من الرجال والنساء؟ قال صلی الله علیه و آله من تهاون بصلاته من الرجال والنساء ابتلاه الله بخمس عشرهٔ خصلهٔ: ست منها فی الدنیا، و ثلاث فی القیامهٔ اذا خرج من قبره. فاما اللواتی فی دار الدنیا، فالاولی: یرفع الله البرکهٔ من عمره، و یرفع الله البرکهٔ من رزقه، و یمحو الله عزوجل سیماء الصالحین من وجهه، و کل عمل یعمله لا یوجر علیه و لا یرتفع دعائه الی السماء والسادسهٔ لیس له حظ فی دعاء الصالحین. و اما اللواتی تصیبه عند موته، فاولاهن انه یموت ذلیلا و الثانیهٔ: یموت جائعا والثالثه: یموت عطشانا، فلو سقی من انهار الدنیا لم یرو عطشه. و اما اللواتی تصیبه فی قبره، فاولاهن: یوکل الله ملکا یزعجه فی قبره، والثانیه: یضیق [صفحه ۴۶۳] علیه قبره، والثالثه: تکون الظلمه فی قبره. و اما اللواتی تصیبه یوم القیامه اذا خرج من قبره. فاولاهن: ان یوکل لله به ملکا یسحبه علی وجهه، والخلائق ینظرون الیه، والثانیهٔ: یحاسب حسابا شدیدا والثالثهٔ: لا ینظر الله الیه و لا یزکیه و له عذاب الیم. [۱۱۷۹] . از زهرا علیهاالسلام نقل شده است که از پدر گرامی خود رسول خدا پرسید: پدرم! چگونه است حال آن زنان و مردانی که در نمازشان سستی می‌کنند؟ حضرت فرمود: ای فاطمه! خداوند مردان و زنانی که نماز را سبک بشمارند، به پانزده چیز مبتلا می‌گرداند، شش در دنیا، سه در هنگام مرگ، سه در قبر، و سه دیگر در روز قیامت، آن گاه که از قبر خارج می‌شوند. اما شش چیزی که در این سرا به ایشان می‌رسد عبارت‌اند از این که خداوند برکت را از عمرشان دریغ می‌دارد. روزیشان را بی برکت می‌گرداند و سیمای افراد صالح را از چهره‌ی آنها برمی‌گیرد. و بر عمل شایسته‌ای که انجام می‌دهند، اجر و پاداشی محسوب نمی‌دارد. دعایشان را به آسمان بالا نمی‌برد و ششم این که برای ایشان حظ و بهره‌ای از دعای صالحان نمی‌باشد. اما آن چیزهایی که در هنگام مرگ به ایشان رخ می‌نمایاند: اول این که در حال ذلت و خواری می‌میرند. دوم این که گرسنه دار فانی را وداع می‌گویند. و سوم آن که تشنه از این سرا رخت بربندند و اگر از آب‌های این دنیا به آنها بنوشانند، تشنگی‌شان برطرف نمی‌شود. [صفحه ۴۶۴] اما آن چه در قبر به سراغ آنان می‌آید. اول این که خدا ملکی را در قبر برای آزار و اذیت آنان می‌گمارد. دوم این که قبر را برایشان تنگ می‌گرداند، سوم این که تاریکی گورشان را فرامی‌گیرد. اما آن چه هنگام خروج از قبر در روز قیامت با آن همراه می‌گردد؛ اول: خدا ملکی را مامور می‌کند تا آنان را با صورت روی زمین بکشند،

آن هم در حالی که مردم آنها را نظاره‌گرند. دوم: موقع حساب از آنان به شدت حساب پس می‌گیرد؛ سوم: خداوند نگاه خود را از آنان دریغ می‌دارد و آنان را پاک نمی‌گرداند و برای آنان عذاب دردناک است. عن عبدالعظیم الحسنی، عن محمد بن علی الرضا عن ابیه الرضا، عن آبائه عن امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین، قال: دخلت انا و فاطمة علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله فوجدته یبکی بکائا شدیدا فقلت: فداک ابی و امی یا رسول‌الله صلی الله ماالذی ابکاک؟ فقال: یا علی لیلة اسری بی الی السماء رایت نساء من امتی فی عذاب شدید، فانکرت شانهن فبکیت لما رایت من شدة عذابهن. و رایت امراة معلقة بشعرها یغلی دماغ راسها. و رایت امراة معلقة بلسانها والحمیم یصب فی حلقها. و رایت امراة معلقة بثدییها. و رایت امراة تاکل لحم جسدها والنار توقد من تحتها. و رایت امراة قد شد رجلها الی یدیها و قد سلط علیهاالحیات والعقارب. و رایت امراة صماء عمیاء خرساء فی تابوت من نار یخرج دماغ راسها من منخرها و بدنها متقطع من الجذام والبرص. و رایت امراة معلقة برجلیها فی تنور من نار. [صفحه ۴۶۵] و رایت امراة یقطع لحم جسدها من مقدمها و موخرها بمقاریض من نار. و رایت امرة یحرق وجهها و یداها و هی تاکل امعاءها. و رایت امراة راسها راس خنزیر و بدنها بدن الحمار و علیها الف الف لون من العذاب. و رایت امراة علی صورة الکلب، والنار تدخل فی دبرها و تخرج من فیها، والملائکة یضربون راسها و بدنها بمقامیع النار. فقالت فاطمة علیهاالسلام: حبیبی و قرة عینی اخبرنی ما کان عملهن وسیرتهن حتی وضع الله علیهن، هذا العذاب؟ فقال: یا بنتی، اما المعلقة بشعرها، فانها کانت لا تغطی شعرها من الرجال. و اما المعلقة بلسانها، فانها کانت توذی زوجها. و اما المعلقة بثدییها، فانها کانت تمتنع من فراش زوجها. و اما التی کان تاکل لحم جسدها فانها کانت تزین بدنها للناس. و اما المعلقة برجلیها، فانها کانت تخرج عن بیتها بغیر اذن زوجها. و اما التی شدت یداها الی رجلیها، و سلط علیها الحیات والعقارب، فانها کانت قذرة الوضوء قذرة الثیاب و کانت لا تغتسل من الجنابة والحیض و لا تتنظف و کانت تستهین بالصلاة. و اما العمیاء الصماء الخرساء، فانها کانت تلد من الزنا، فتعلقه فی عنق زوجها. و اما التی تقرض لحمها بالمقاریض، فانها کانت تعرض نفسها علی الرجال. و اما التی کانت یحرق وجهها و بدنها و هی تاکل امعاءها، فانها کانت قواده. و اما التی کان راسها راس خنزیر و بدنها بدن الحمار، ففانها کانت نمامة، کذابه. و اما التی کانت علی صورة الکلب والنار تدخل فی دبرها و تخرج من فیها، فانها کانت مغنیة نواحة حاسدة. [صفحه ۴۶۶] ثم قال: ویل لامراة اغضبت زوجها و طوبی لامراة رضی عنها زوجها. [۱۱۸۰] امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: من و فاطمه علیهاالسلام نزد رسول صلی الله علیه و آله رفتیم در حالی که به شدت می‌گریست، من عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما باد ای رسول خدا! چه باعث گریه‌ی شما شده است؟ حضرت فرمود: ای علی در شبی که مرا به آسمان (معراج) بردند، زنانی از امت خود را در عذابی شدید دیدم و آن چنان سخت و دردناک بود که از شدت عذاب آنها به گریه افتادم. زنی را دیدم که موی سرش آویزان بود و در این حال مغز سر او می‌جوشید و غلیان می‌کرد. و زنی را دیدم از زبان آویزان بود و در حلق او آب داغ و چرک‌آلود ریخته می‌شد. و زنی را دیدم که از سینه‌هایش آویزان بود. و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد در حالی که آتش از زیرش زبانه می‌کشید. و زنی را دیدم که دو دست او به پاهایش بسته شده، مارها و عقربها بر او تسلط دارند. (و او را دم به دم نیش می‌زنند) و زنی را دیدم که کور و کر و گنگ در تابوتی از آتش بود و مغز او از سوراخ‌های بینی او بیرون می‌زند و بدنش بر اثر جذام و پیسی قطعه قطعه شده است. و زنی را دیدم که از دو پای خود در تنوری از آتش آویزان است. زنی را دیدم که گوشت بدنش از جلو و پشت با قیچی‌هایی آتشین [صفحه ۴۶۷] بریده می‌شود. و زنی را دیدم در حالی که صورت و دستان او سوزانده می‌شود، روده‌های خود را می‌خورد. و زنی را دیدم که سرش، سر خوک و بدنش بدن الاغ بود و در هزاران هزار انواع عذاب قرار داشت. و زنی را دیدم که به صورت سگ که آتش از مخرج او وارد و از دهانش خارج می‌شد و در همین حال ملائکه با گرزهایی از آتش بر سر و بدن او می‌کوبیدند. سپس فاطمه علیهاالسلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حبیب من و ای نور چشمانم مرا مطلع ساز که عمل و روش این زنان چه بوده که خداوند بر آنان عذابی قرار داده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم، آن زنی که از موی سر آویزان بود، زنی بود که

موهـایش را از مردان نامحرم نمی‌پوشانـد. و آن زنی که زبانش آویزان بود، زنی بود که (با زبان) شوهر خود را می‌آزرد. و آن زنی که از سینه‌هایش آویزان بود، زنی بود که از همخوابگی بـا شوهرش امتناع می‌کرد. و آن زنی که گوشت بـدنش را می‌خورد، زنی بـود که بـدنش را برای مردم زینت می‌کرد. و آن زنی که از پاهـا آویزان بـود. زنی بود که بـدون اجـازه‌ی همسـرش از خـانه بیرون می‌رفـت. و آن زنی که دست‌هـایش به پاهـایش بسته بـود و مارهـا و عقرب‌هـا بر او [صـفحه ۴۶۸] مسـلط بودنـد، زنی بود که در شسـتشوی خود و لباسـش از آب ناپاک اسـتفاده می‌کرد و از جنابت و حیض غسل نمی‌کرد و اهل نظافت و پاکیزگی نبود و نماز را سبک می‌شـمرد. و آن زنی که کور و گنگ و لال در تابوتی از آتش بود، زنی بود که از زنا حامله شـده و بچه‌ی نامشـروع خود را بچه‌ی شوهر قلمـداد کرده و بر گردن شوهرش می‌گـذاشت. و آن زنی که گوشت‌هایش با قیچی‌های آتشـین چیده می‌شد، زنی بود که خودش را به مردان عرضه می‌کرد. و آن زنی که صورت ودست‌هـایش سوزانـده می‌شـد و روده‌هایش را می‌خورد، زنی بود که واسطه‌گری می‌کرد و زن و مرد نامحرمی‌را به حرام به هم می‌رسانـد. و آن زنی که سـرش سـر خوک و بـدنش، بدن الاغ بود، زنی بـود سـخن‌چین و دروغ‌گو. و آن زنی که به صورت سـگ بود و آتش از مخرج او داخـل و از دهـانش خـارج می‌شـد، زنی بود که آوازه خـوانی و نـوحه‌گری به باطـل می‌کرد و حسـادت می‌ورزیـد. آن گـاه رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود. وای بر زنی که شوهرش را به غضب آورد و خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد. [صفحه ۴۶۹]

اشعار زهرا

چه کسـی است که قصـیده‌ی «میمیه‌ی» فرزدق در سـتایش امام سـجاد علیه‌السـلام را بخوانـد و شوق پرواز به سوی ممـدوح، او را به طیران نیـاورد؟ چـه کسـی از اشـعار«هاشـمیات» کمیت اسـدی را بخوانـد و دلش از لـبریز از دلائـل حـق نشـود؟ چه کسـی است که قصیده‌ی «عینیه‌ی» سید حمیری را ترنم کند و نداند که حق با امام علی علیه‌السلام است؟ چه کسی است که قصیده‌ی «تائیه‌ی» دعبل را بشـنود و قلبش برای شـکنجه حق پرسـتان نسوزد؟ چه کسی است که قصیده‌ی «میمیه‌ی» ابوفراس را بشنود و مو بر اندامش راست نشود؟ [۱۱۸۱] . شـعر فوران فکری بلنـد و متعـالی و روحی پر هیجان و پر درد و حسـی عمیق و تجربه [صـفحه ۴۷۰] شده است در قـالبی از کلمـات به همراه آهنگی مناسب، برای اهـدافی مقـدس. طبع شـعر و لطافت شـعور ودیعه‌ای الهی است. شـعر دانی چیست؟ مرواریـدی از دریای عقل شاعران افسونگری کاین طرفه مروارید سـفت شـعر آن باشـد که خیزد از دل و جوشـد ز لب باز در دل‌ها نشـیند هر کجـا گوشـی شـنفت شـعر نـوعی آفرینش است که در آن شـعر افکـار و احساسـات و تلقی‌هـای خود را به شـکل سـروده می‌تراشـد. «اگر شـعر را بشـکافیم از ذرات آن اضـطراب روح، هیجان خاطر، اشک چشم خون بـدست می‌آید، زیرا شـعر سـخن دل است. دل بایـد آن را بگویـد و دل آن را بفهمد». [۱۱۸۲] . شـعر بیانی نافـذ و گفتاری مؤثر و پر جذبه است و با روح انسان آشـنای صمیمی است و همین یکی از علت‌های جاذبه و نفوذ آن است. شـعر گل سرخ نیست، بلکه عطر آن است. دریا نیست، بلکه خروش آن است. من نیسـتم، بلکه چیزی است که مرا وادار به آن چنـان دیـدن و شـنیدن و احساس کردن می‌کنـد که نثر قادر به آن نیست. شعر اسبی است با شیهه‌ای زیبا. [۱۱۸۳] . شـعر خوب چیزی است که از احساسات و عواطف و انفعالات و حالات صاحب خود و از فکر پر هیجان و لمحه‌ی گرم و تحریک شـده‌ی مغزی پر جوش و خونی پر حرارت حکایت می‌کنـد. [صـفحه ۴۷۱] شعر تجلی آن غوغاهای درون و انفجار آتش فشانی‌هایی است که در دل شاعر درد کشیده، به بند کشیده شده است. «ان من البیان لسحرا و ان من الشعر لحکمهٔ». [۱۱۸۴] . شـعر یک نوع بیان سـحرآساست و اگر عنصـر تعهـد را دارا باشد، حکمت است. و چرا نباید از این وسـیله بیانی مؤثر و نیرومند در تبلیغ مکتب تبیین ایمان و تحول بخشـیدن به روحیات مردم و ایجاد تحول در جامعه اسـتفاده شود؟ اگر شعر عمیق‌ترین و پنهانی‌ترین رابطه را با ضمیر انسان‌ها دارد، چگونه می‌توان از این عامل ارتباط و بیداری به ویژه در نشر ایمان و اندیشه غفلت کرد؟ به راستی چه کسـی است که بتوانـد نقش شـعر را در بیـداری انسان‌ها و تحریک احساسات و عواطف آنان و تلطیف و

طهارت روح آدمی انکار کند؟ اگر حقیقت شعر این باشد که: بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنای بسیار پس با هم پای درد دلها و شعرهای بیداری بخش و رنج‌آلود زهرا علیهاالسلام در فقدان نبی و ظلم بر وصی می‌نشینیم. اذا مات یوما میت قل ذکره و ذکر ابی مذمات والله ازید تذکرت لما فرق الموت بیننا فعزیت نفسی بالنبی محمد فقلت لها: ان الممات سبیانا و من لم یمت فی یومه مات فی غد [۱۱۸۵] . زمانی که کسی می‌میرد یاد او در خاطره‌ها کم رنگ می‌شود. به خدا سوگند! یاد پدرم از هنگامی که درگذشت، افزون‌تر گشته است. [صفحه ۴۷۲] به یاد آوردم زمانی که مرگ میان ما جدایی افکند، پس نفس خود را به پیامبر خدا تسلیت دادم، و به او گفتم: مردان راه ماست و اگر کسی امروز نمیرد، در دیگر روز به یقین جان خواهد داد. قل للمغیب تحت اطباق الثری ان کنت تسمع صرختی و ندائیا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا قد کنت ذات حمی بظل محمد لا اخشی من ضمیم و کان جمالیا فالیوم اخشع للذلیل واتقی ضمیمی وادفع ظالمی بردائیا فاذا بکت قمریهٔ فی لیلها شجنا علی غصن بکیت صباحیا فلا جعلن الحزن بعدک مونسی و لا جعلن الدمع فیک و شاحیا ماذا علی من شم تربهٔ احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا [۱۱۸۶] . به غایبی که در زیر طبقات خاک پنهان است بگو. آیا صدای ناله و فریاد مرا می‌شنوی؟ مصیبت‌هایی بر من باریدن گرفت که اگر بر روزها می‌بارید، روزها چون شب تار می‌شد. من در سایه‌ی حمایت محمد صلی الله علیه و آله به سر می‌برم و از هیچ دشمنی و کینه‌ای واهمه نداشتم و او جمال و جلوه‌ی من بود. اما امروز در مقابل فرومایگان خاضعم و بیم آن دارم که به من تعدی شود که در این صورت ظالم را بارداری خود خواهم راند. [صفحه ۴۷۳] اگر قمری بر شاخه‌ای شب هنگام بگرید، من صبحگاهان می گریم. بعد از تو حزن و اندوه را همدم خود و اشک را اسلحه‌ی خود قرار خواهم داد. چه پروا آن را که خاک مزار احمد صلی الله علیه و آله را بوییده، در تمام زندگی هیچ عطری را نبوید. اغبر افاق السماء و کورت شمس النهار و اظلم العصران والارض من بعد النبی کئیبهٔ اسفا علیه کثیرهٔ الرجفان فلیبکه شرق البلاد و غربها ولیبکه مضر و کل یمان ولیبکه الطور المعظم جوه والبیت ذوالاستار و الارکان یا خاتم الرسل المبارک ضوءه صلی علیک منزل القرآن افق‌های دور دست آسمان‌ها غبارآلود شد و خورشید گرفت و صبح و عصرمان هر دو تاریک گشت و زمین پس از پیامبر اندوهناک است و به نشانه تاسف بر او، سخت بر خود می‌لرزد. شرق و غرب عالم باید در غم فقدان پیامبر بگریند و قبیله‌ی مضر و تمامی اهل یمن سزاوار است که آسمان کوه سر به فلک کشیده‌ی طور و خانه‌ی خدا که دارای پرده‌ها و رکن‌هاست بر رسول خدا بگریند. ای خاتم پیامبران! که روشنایی تو مبارک است، درود خدای فرستنده‌ی قرآن، بر تو باد! ثم اخذت قبضهٔ من تراب القبر فجعلتها علی عینیها و وجهها ثم انشات تقول: [صفحه ۴۷۴] ماذا علی من شم تربهٔ احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا [۱۱۸۷] . آن گاه حضرت دست برده مقداری از خاک قبر را برداشته بر چشم و روی خود نهاد و این چنین سرود. چه پروا آن را که خاک مزار احمد صلی الله علیه و آله را بوییده که در تمام زندگی هیچ عطری را نبوید. مصیبت‌هایی بر من باریدن گرفت که اگر بر روزها می‌بارید، روزها چون شب تار می‌شد. قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی لخاتم الانبیاء عین یا عین اسکبی الدمع سحا ویک لا تبخلی بفیض الدماء یا رسول‌الاله یا خیرهٔ الله و کهف الایتام والضعفاء قد بکتک الجبال والوحش جمعا والطیر والارض بعد بکی السماء و بکاک الحجون والرکن والمشعر یا سیدی مع البطحاء و بکاک محراب والدرس للقرآن فی الصبح معلنا والمساء و بکاک الاسلام اذ صار فی الناس غریبا من سائر الغرباء لو تری المنبر الذی کنت تعلوه علاه الظلام بعد الضیاء یا الهی عجل وفاتی سریعا فلقد تنغصت الحیاهٔ یا مولائی [۱۱۸۸] . بعد از آن که خاتم پیامبران را از دست دادم، بردباری از کف دادم و خاطرم تسلا نمی‌یابد. [صفحه ۴۷۵] چشم، ای چشم! سرشک از دیدگان ببار. و ای بر تو اگر از خون گریستن بخل ورزی. ای رسول خدا! ای بهترین برگزیده‌ی حق! ای پناهگاه یتیمان و ضعیفان! کوه‌ها و حیوانات، پرندگان و زمین در پس گریستن آسمان‌ها بر تو گریستند. ای سرور من! حجون و رکن و مشعر و سرزمین بطحاء بر تو گریستند. محراب و محل درس قرآن، صبحگاه و شامگاه آشکارا بر تو گریستند. و اسلام آنجا که در میان مردم، غریب هم چون دیگر غریبان شد، بر تو گریست. اگر منبری را که از آن بالا- می‌رفتی

نظاره کنی، خواهی دید که پس از روشنایی، تاریکی بر آن مستولی گردیده است. بارالها! سرورا! مرگم را زود برسان. همانا زندگی دنیا تیره و ناگوار شده است. [صفحه ۴۷۶]

دعاهای زهرا

ر. ک: بخش پیوست‌ها (پیوست ۲). دعا تجلی عشق است و فقر، محبت است و نیاز. دعا سرود جاری دل‌های پر کشیده از هستی است. دعا سکوت گویا و فریاد خاموش روح‌های مشتاق است. دعا زمزمه‌ی عشق است در خلوتگه یار. دعا شاعرانه‌ترین پیغام است و رساترین کلام. دعا معراج روح بزرگ تشنه‌ی عاشق است به سوی ابدیت. دعا پرواز به قله‌ی مطلق است و صعود به ماورای آن چه هست. دعا درخواست خواننده‌ی مشتاق و نیازمند تشنه است. دعا مکمل معرفت و بال دیگر پرواز به افق بی کران هستی است. دعا پیام بیداری و سرشاری است. دعا عشق است، تمنی است، دعا سراسر مستی است. [صفحه ۴۷۷] دعا نور است، تجلی است، دعا سراسر هستی است. دعا عشق است و داعی، عاشق و مدعو، معشوق. در اینجا جمع عاشق است و عشق و معشوق. دعا عصاره‌ی عبودیت است و بندگی، پرستش است و ستایش. دعا اذن دخول به حریم حرم کبریایی است. دعا عروج از خاک بر افلاک است. دعا تجلی احساس عرفانی است. دعا خروج روح از بند عینیت مادی پست و ابتذال روز مرگی است. دعا انفجار روح است در ابدیت. دعا موسیقی روح است. دعا و قرآن دو سرچشمه أمن و امانند. دعا درخواست روحی است که فاصله‌ی میان آن چه هست و آن چه باید را یافته. دعا پرواز روح است به مبدا هستی. دعا حضور در برابر خداست. دعا قراست عشق است در لباس فقر. دعا فریاد جدایی و بی اویی است. دعا تمامیت تفسیر زندگی است. روح حیات است. بی او زندگی پوچ و هیچ و سرد و یخ زده است. دعا ناله‌ی نی بریده از نیستان است. دعا ناله‌ی نی سر برافراشته بر افلاک است. دعا طلب روح‌های سترگ و بزرگتر از هستی است. همانانی که زندگیشان را در [صفحه ۴۷۸] رفتن‌ها و حرکت‌ها می‌دانند و ماندن را گندیدن و پوسیدن. دعا منزلگه عشق است وداعی، نزد عشق باخته‌ای رسوا و مدعو، جمال معشوق. دعا پیوند عاشق است و معشوق، رب است و مربوب، عبد است و معبود. دعا پیوند با یار است، نیاز روح است، وسیله نیست، هدف است و مقصد. دعا همنشینی با خداست. دعا حلقه‌ی بین رابطه بین دنیا و آخرت است. دعا کسب قابلیت است برای تحصیل سهم زیادتر از فیض جاری خدا. دعا دمیدن روح امید و حیات است در کالبد انسان و جامعه. دعا ضمانت حیات و رشد فرد و اجتماع است از مرگ و بی هویتی و فساد و زوال. دعا منبع عظیم تربیتی و اعتماد به نفس است. دعا دور کننده‌ی تیرهای بلاست. دعا ذکراست، خروج از غفلت است، نجات از عذاب است، وسیله‌ی جلب برکت و حضور ملایکه و فرار شیطان است. دعا شفای دل‌هاست، بهار روح است. دعا درمان روح‌های مضطرب و متلاطم است. دعا درمان کبر دل‌هاست. دعا تطهیر نفاق قلب‌هاست. دعا نور است، رزق روح است، نشانه‌ی عروج است و علامت حیات قلب. دعا ورد نیست، هوس نیست، بی کاری نیست، زمزمه است، عشق است، عمل است آن هم بهترین عمل. [صفحه ۴۷۹] دعا در چهره‌ی مردانی مثل علی علیه‌السلام زیباست، که از شمشیرش خون و از زبانش ناله و از چشمش اشک می‌بارد. نیایش آشتی با خود است روی آوردن به خویشتن خویش است. نیایش با رقه‌ی عشق است از عمق فطرت انسانی. نیایش کوبیدن درکوب رحمت الهی است. نیایش پاسخ به ندای درون است. نیایش اضطرار انسان است در مسیر خلیفهٔ اللهی. نیایش قرب است، طهارت روح است، صفاست فناست. نیایش عشق و حیرت و گریز و بیتابی یک دور افتاده است برای پیوستن، برای تجدید اتصال. نیایش فریاد خاموش حنجره‌ای خسته و انسانی پا به تاول نشسته است برای قرب، وصول و فنا. نیایش متعالی خواستن نیازهای بالاتر از «زندگی هست» است. نیایش تنها دست مایه‌ی ما برای توجه خدا به ماست. نیایش رمز بین عاشق و معشوق است. نیایش پنهانی‌ترین رابطه با ضمیر انسانی است. نیایش مرز فلاح و رویش و چراغ هدایت شب‌های دیجور است. نیایش کلید خزائن رحمت الهی است. کلید هر خیر است، کلید انس است. نیایش محبوب خداست، مطلوب خداست، مقصود خداست. نیایش خواسته‌ی خداست در هنگامه‌ی هدیت تازیانه‌ی بلا

بر فرد و جامعه. نیایش پیوستن قطره به دریا، هیچ به همه چیز، بی نهایت کوچک به بی نهایت [صفحه ۴۸۰] بزرگ است. نیایش حقیقتی یافتنی است نه گفتنی. جامی است که باید آن را مستانه نوشید. نیایش صلاح انبیا و شیوه‌ی اولیاست. این بابا آدم است: (ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین). این ابراهیم است: (رب اجعل هذا بلد امنا وارزق اهله من الثمرات من امن منهم بالله والیوم الآخر). (ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم). (ربنا واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امهٔ مسلمهٔ لک وارنا مناسکنا...). (ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک). (ربنا و تقبل دعاء). (ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم الحساب). این نوح شیخ الانبیاست... [۱۱۸۹] . این خضر پیر انبیاست... این موسی و این عیساست... و این هم رسول بزرگ صلی الله علیه و آله است... واین هم علی مرد میدان و محراب است... [۱۱۹۰] . این هم ناله‌ها و اشک‌های حسین علیه‌السلام شهید در بیابان عرفه و صحرای تفتیده‌ی [صفحه ۴۸۱] کربلاست... [۱۱۹۱] . این هم سجاد علیه‌السلام تجلی روح نیایش و ستایش و زبور آل‌محمدش... و این هم مولانا المهدی (عج) فرزند رسول صلی الله علیه و آله و زهرا علیهاالسلام و علی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و سجاد علیه‌السلام... و این هم دعاهای زهرا علیهاالسلام است. این کوثر خدا و ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و همتای علی علیه‌السلام و مادر حسین علیه‌السلام و زینب علیهاالسلام و سجاد علیه‌السلام و مهدی علیه‌السلام. پس با او زمزمه می‌کنیم: «... اللهم قد تری مکانی و تسمع کلامی و تطلع علی امری و تعلم ما فی نفسی... و انت الرب الجواد بالمغفرهٔ، تجد من تعذب غیری و لا اجد من یغفر لی غیرک و انت غنی عن عذابی و انا فقیر الی رحمتک فاسالک بفقری الیک و غناک عنی و بقدرتک علی و قلهٔ امتناعی منک، ان تجعل دعایی هذا دعاء او افق منک اجابهٔ... ... اللهم انزع العجب والریاء والکبر والبغی والحسد والضعف والشک والوهن والضر والاسقام والخذلان والمکر والخدیعهٔ والبلهٔ والفساد من سمعی و بصری و جمیع جوارحی، و خذ بناصیتی الی ما تحب و ترضی یا ارحم الراحمین. ... اللهم صل علی محمد و آل‌محمد، واغفر ذنبی واستر عورتی وآمن روعتی واجبر مصیبتی واغن فقری و یسر حاجتی واقلنی عثرتی واجمع شملی واکفنی ما اهمنی و ما غاب عنی و ما حضرنی و ما اتخوفه منک یا ارحم الراحمین. ... اللهم اجعل ثاری علی من ظلمنی، وانصرنی علی من عادانی، اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی و لا تجعل الدنیا اکبر همی و لا مبلغ علمی. [صفحه ۴۸۲] ... اللهم انک عفو تحب العفو، فاعف عنی. ... اللهم عملت سوء و ظلمت نفسی، فاغفر لی، انه لا یغفر الذنوب الا انت. ... اللهم انی اسالک تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیتک و خروجا من الدنیا الی رحمتک... اللهم واجعل صلواتک و برکاتک و منک و مغفرتک و رحمتک و رضوانک و فضلک و سلامتک و ذکرک و نورک و شرفک و نعمتک و خیرتک علی محمد و علی آل‌محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل‌ابراهیم انک حمید مجید. ... اللهم اعط محمدا الوسیلهٔ العظمی و کریم جزائک فی العقبی حتی نشرفه یوم القیامهٔ یا اله الهدی. ... اللهم صل علی محمد و علی آل‌محمد و علی جمیع ملائکتک و رسلک، سلام علی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملهٔ العرش و ملائکتک والکرام الکاتبین والکروبین و سلام علی ملائکتک اجمعین و سلام علی ابینا آدم و علی امنا حواء و سلام علی النبیین اجمعین والصدیقین و علی الشهداء والصالحین و سلام علی المرسلین اجمعین والحمدلله رب العالمین و لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم و حسبی الله و نعم الوکیل و صلی الله علی محمد و آله و سلم کثیرا» [۱۱۹۲] . ... بارالها! جایگاهم را می‌بینی و کلامم را می‌شنوی و بر تمامی کارهایم اشراف داری و بر آن چه در وجودم می‌گذارد آگاهی... و تو پروردگاری هستی که گناهان را می‌بخشی. به غیر از من کسانی را می‌یابی که عذاب کنی ولی من جز تو آمرزنده‌ای را نمی‌یابم و تو از عذاب من بی نیازی و من نیازمند رحمت و لطف تو هستم، پس به [صفحه ۴۸۳] سبب نیازمندیم به تو و بی نیازت از من و قدرت و تسلطت بر من، از تو می‌خواهم که این دعایم را دعایی قرار دهی که مقرون به اجابت باشد... ... بارالها! خودبینی و ریا و تکبر و تجاوز و حسد و ناتوانی و شک و سستی و ناراحتی و انواع بیماری‌ها و نیز خذلان و مکر و حیله و خدعه و نیرنگ و فساد را از گوش و چشم و تمام اندامم دور دار و مرا به سوی آن چه دوست می‌داری و تو را خشنود می‌سازد، راهنمایی کن، ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان! ... بارالها! بر محمد و خاندانش درود فرست و گناهم را ببخش و عیبم را پوشیده

دار و ترسم را ایمنی بخش و گرفتاریم را جبران فرما. فقرم را بی نیازی مبدل و حاجتم را آسان ساز، و از لغزشم درگذر و آن چه را کـه در پی آن هستم و نیز هر آن چه از من پنهـان و آشـکار است و مـواردی را که از تـو در هراسم کفـایت فرمـا، ای بهـترین رحم کنندگان! ... بارالها! از کسی که بر من ستم روا می‌دارد انتقام گیر و مرا بر هر که با من دشمن است یاری فرما. ... خداوندا! مصیبت و گرفتاریم را در دینم مقرر مگردان و دنیا را مهم‌ترین مقصود و نهایت شـناختم قرار مده. ... بار خدایا! تو آمرزنده‌ای و بخشایش را دوست داری، پس از من درگذر. ... بار خدایا! کار زشت انجام داده و به خود ستم کردم، پس از من [صفحه ۴۸۴] درگذر که جز تو کسـی گناهان را نمی‌بخشد. ... بارالها! از تو تعجیل در سلامتی و صبر در مصایب و خروج از دنیا به سوی رحمتت را خواستاریم. ... خداونـدا! درودهـا و برکـات و منت و بخشـش و رحمت و خشـنودی و فضل و سـلامت و ذکر و نور و شـرف و نعمت خود را بر محمد صـلی الله علیه و آله و خاندان قرار ده، چنان که درود و برکت و رحمت خود را بر ابراهیم و خاندان او ارزانی داشتی، زیرا تو همواره ستوده و بزرگواری. ... بارالها! بالاترین مقام و بهترین پاداشت را در قیامت به محمد صلی الله علیه و آله ارزانی دار تا آن که او را در آن روز شـرافت عطـا فرمایی، ای خداونـد هـدایت کننـده! ... بار پروردگارا! بر محمـد و خانـدان او و بر تمامی فرشـتگان و پیـامبران و رسولاـن درود فرست. و سـلام بر جبرییـل و میکاییل و اسـرافیل و حاملان عرش و فرشـتگان مقرب و فرشـتگان بزرگوار، نویسـنده‌ی اعمال مردم و سـلام بر تمامی فرشـتگان و سـلام بر پـدر ما آدم و مادر ما حوا و سـلام بر تمامی پیامبران و راسـتگویان و شهیـدان و صالحان و سـلام بر تمامی رسولان. و تمامی سپاس‌ها و سـتایش‌ها، تنها از آن خداوند جهانیان است. هیچ حول و قوه‌ای نمی‌باشـد مگر از جانب خـدای برتر و والاتر، و خداوند مرا کفایت می کند و او بهترین وکیل و کارگزار است و درود خدا بر محمد و خاندانش باد. «... سبحانک یا ذوالجلال والاکرام ما فعلت بالغریب الفقیر اذا اتاک متحیرا مستغیثا، [صفحه ۴۸۵] ما فعلت بمن اناخ بفنائک و تعرض لرضاک و غـدا الیک فجثابین یدیک یشـکوا الیک ما لا یخفی علیک، فلا یکونن یا رب حظی من دعایی الحرمان و لا نصـیبی مما ارجو منک الخـذلان. ... اللهم اذا ضاق المقام بالناس فنعوذبک من ضـیق المقام. اللهم اذا طال القیامهٔ علی المجرمین فقصـر ذلک الیوم علینا کما بین الصـلوهٔ الی الصـلوهٔ. ... رب ارحم عنـد فراق الاحبـهٔ صـرعتی و عنـد سـکون القبر وحدتی و فی مفاز القیامهٔ غربتی و بین یدیک موقوفا للحساب فاقتی. ... سیدی یا بر یا رحیم استجب بین المتضرعین الیک دعوتی و ارحم بین المنتجبین بالعویـل عبرتی واجعل فی لقائک یوم الخروج من الـدنیا راحتی، واستربین الاموات یا عظیم الرجاء عورتی واعطف علی عنـد التحول وحیـدا الی حفرتی انـک املی و موضع طلبـتی والعـارف بمـا اریـد فی توجیه مسـالتی. ... و یوم القیامـهٔ فبیض وجهی و حسابـا یسـیرا فحـاسبی و بسـرائری فلا تفضـحنی و علی بلائک فصبرنی و کما صـرفت عن یوسف السوء والفحشاء فاصـرفه، و ما لا طاقـهٔ لی به فلا تحملنی». [۱۱۹۳] . ... منزه باد خداونـدی که دارای جلالت و کرم است. خداوندا! در مقابل غریب و نیازمندان گاه که به تو پناهنده شود و از تو یاری جوید چه می کنی؟ در برابر آن که به درگاه تو آمده و خشنودیت را می‌جوید و در پیشگاه تو بر خاک افتاده و از آن چه تو بدان دانایی شـکایت می کند چه می کنی؟ پروردگارا! پس بهره‌ام را از دعایم [صـفحه ۴۸۶] ناامیدی قرار مده و نصیبم را از آن چه از تو امیـد دارم بیچارگی مقرر مفرما. ... پروردگارا! آن گاه که میان مردم بودن دشوار می‌شود، از دشواری و تنگنای آن به تو پنـاه می‌برم. بارالها! آن گاه که روز قیامت بر گناهکاران طولانی می گردد، آن روز را بر ما کوتاه گردان، به کوتاهی فاصـله‌ی بین دو نمـاز. ... بارالهـا! تو بر من رحم کن طاقت از کف دادنم را به هنگام مرگ دوسـتان و تنهاییم را هنگامی که برای حسابرسـی در پیشگاهت قرار می گیرم. ... مولای من، ای نیکوکار، ای مهربان، در میان زاری کنندگان به درگاهت، دعای مرا نیز اجابت کن و در میـان فریـاد زنـان، اشـکم را مورد رحمت خود قرار ده و آسـایشم را هنگام ملاقاتت در زمانی که از این دنیا خارج می‌شوم مقرر سـاز. ای نهـایت امیـد امیـدواران! در میـان مردگـان عیبم را بپوشان و آنگاه که به تنهایی در میان قبر قرار می گیرم بر من لطف فرما. همانا تویی آرزوی من و جایگاه ابراز خواسته‌هایم و دانا به حاجتهایم. ... و در روز قیامت چهره‌ام را درخشان گردان و با محاسبه‌ای آسـان مرا مورد حسابرسـی قرار ده و به عیوبم شـرمگین مسـاز و در بلاهـا صـبورم گردان و آن گونه که از حضـرت یوسف بـدی و

زشتی را دور ساختی، زشتی و بدی را از من دور ساز و آنچه بدان طاقت ندارم بر من تحمیل مکن. [صفحه ۴۸۷] «اللهم اجعلنا ممن کانه یراک الی یوم القیامهٔ الذی قیه یلقاک و لا- تمتنا الا- علی رضاک. اللهم واجعلنا ممن اخلص لک بعمله و احبک فی جمیع خلقک. اللهم صل علی محمد و آل حمد واغفر لنا مغفرهٔ جز ما لا نقترف بعدها ذنب و لا نکتسب خطیئهٔ و لا اثما...» [۱۱۹۴] . بارالها! ما را از کسانی قرار ده که گویا تو را تا روز قیامت که روز دیدار توست می‌بینند و ما را جز بر خشنودی خود ممیران. خداوندا! ما را از کسانی قرار ده که با عمل و اقدامشان به تو اخلاصی ورزیده و در تمامی مخلوقاتت، تو را دوست دارند. پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را مورد بخشایشی قرار ده که بعد از آن گناهی انجام نداده و خطا و اشتباهی را مرتکب نشویم... عن زین‌العابدین علیه‌السلام قال: ضمنی والدی علیه‌السلام الی صدره یوم قتل- والدماء تغلی- و هو یقول: یا بنتی! احفظ عنی دعاء علمتنیه فاطمهٔ علیهاالسلام و علمها رسول‌الله صلی الله علیه و آله و علمه جبرئیل علیه‌السلام فی الحاجهٔ والمهم والغم والنازلهٔ اذا نزلت والامر العظیم الفادح، قال ادع: «بحق یس والقران الکریم و بحق طه والقران العظیم یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من یعلم ما فی الضمیر یا منفسا عن المکروبین یا مفرجا عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یحتاج الی التفسیر صل علی محمد و آل‌محمد وافعل بی...» [۱۱۹۵] . (از امام زین‌العابدین علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: پدرم در روز [صفحه ۴۸۸] شهادتش مرا به سینه‌اش فشرد و گفت: ای فرزندم! دعایی که فاطمه علیهاالسلام مرا تعلیم داد و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفت و رسول خدا هم از جبرییل، مواظبت نما که در هنگام حاجت و وقوع امر بزرگ و به هنگام اندوه و بلا- آن را برخوانی). به حق یس و قرآن کریم و به حق طه و قرآن عظیم، ای آن که بر حاجت‌های نیازمندان قادر است. ای آن که اسرار را می‌داند، ای بر طرف کننده‌ی مشکل مشکل داران، ای گشاینده‌ی غم اندوهگینان، ای رحم کننده‌ی پیران و ای روزی دهنده‌ی طفلان، ای آن که از هر تفسیری بی نیازی، بر محمد و اهل‌بیتش درود فرست و با من آن کن که سزای توست. عن جابر بن عبدالله الانصاری: ان النبی علم علیا و فاطمهٔ علیهاالسلام هذا الدعاء و قال لهما ان نزلت بکما مصیبهٔ او خفتما جور السلطان او ضلت لکما ضالهٔ، فاحسنا الوضوء وصلیا رکعتین وارفعا ایدیکما الی السماء و قولا: «یا عالم الغیب والسرائر یا مطاع، یا علیم یا الله، یا الله، یا الله، یا هازم الاحزاب لمحمد صلی الله علیه و آله یا کائد فرعون لموسی، یا منجی عیسی من الظلمهٔ، یا مخلص قوم نوح من الغرق، یا راحم عبده یعقوب، یا کاشف ضر ایوب، یا منجی ذی النون من الظلمات، یا فاعل کل خیر، یا هادیا الی کل خیر، یا دالا علی کل خیر، یا امر بکل خیر، یا خالق الخیر یا اهل الخیرات، انت الله رغبت الیک فیما قد علمت و انت علام الغیوب اسالک ان تصلی علی محمد و آل محمد». [۱۱۹۶] . ای دانای غیب نهان! ای اطاعت شده! ای دانا! بارالها! بارالها! [صفحه ۴۸۹] بارالها! ای درهم شکننده‌ی گروه‌ها برای پیامبر! ای فریب دهنده‌ی فرعون برای موسی! ای نجات بخش عیسی از تاریکی! ای رهاننده‌ی قوم نوح از غرقاب! ای رحم کننده‌ی بنده‌اش یعقوب! ای برطرف کننده‌ی ناراحتی ایوب! ای نجات دهنده‌ی یونس از شکم ماهی! ای نیکوکارا! ای هدایت‌گر به هر خیر و نیکی! ای رهنمون به کار نیک! ای امر کننده‌ی به کار نیک! ای آفریننده‌ی خیر و نیکی! ای اهل خیر! تو معبودم هستی. در آن چه می‌دانی به سوی تو مشتاق شده‌ام و تو دانای پنهانی‌ها هستی. از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی. اللهم بعلمک الغیب و قدرتک علی الخلق احینی ما علمت الحیاهٔ خیر الی و توفنی اذا کانت وفاهٔ خیر الی. اللهم انی اسالک کلمهٔ الاخلاص و خشیتک فی الرضا والغضب والقصد فی الغنی والفقر و اسالک نعیما لا ینفذ و اسالک النظر الی وجهک والشوق الی لقائک من غیر ضراء مضرهٔ و لا فتنهٔ مظلمهٔ. اللهم زینا بزینهٔ الایمان واجعلنا هدایهٔ المهدیین یا رب العالمین». [۱۱۹۷] . پروردگارا! به حق علم غیبت و قدرتت بر تمامی‌هستی، مرا زنده بدار تا آن هنگام که می‌دانی زندگی برایم نیکوست و بمیران آن زمان که خیر و نیکم را در مرگ می‌دانی. [صفحه ۴۹۰] بارالها! اخلاص و ترس از عظمت خودت را در هنگام خشنودی و غضب، و میانه‌روی در زمان بی نیازی و فقر را از تو خواستارم و از تو نعمتی را می‌خواهم که پایانی ندارد و نیز از تو خواستارم آن چه مرا خشنود می‌سازد و پایان نمی‌پذیرد. بارالها! خشنودی به حکم تو را می‌خواهم و زندگی نیکو بعد از مرگ را از تو

درخواست می‌کنم و نیز دیدار رویت و شوق به دیدارت را بدون آن که پریشان حالی و رنجی در آن باشد، یا در آشوبی فراگیر قرار گیرم از تو خواهانم. بارالها! ما را به زینت ایمان آراسته ساز و ما را هدایت گرانی قرار ده که مشمول هدایت تو قرار گرفته باشیم، ای پروردگار جهانیان! [صفحه ۴۹۱]

مجاهدت زهرا

زهرا این مجاهد پا در رکاب، همیشه هوشیار بود و بیدار، چه در حجر و چه در میدان. دشمنان قسم خوردن رسول صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل، به بت‌ها قسم یاد کردند که هر جا محمد صلی الله علیه و آله را پیدا کردند، با کشتن وی کارش را یکسره کنند. زهرا علیهاالسلام تا این خبر را شنید فورا خود را به پدر رسانید و او را با خبر ساخت تا مراقب خود باشد. [۱۱۹۸] . هر گاه دشمن خاکستر بر سر رسول صلی الله علیه و آله می‌ریخت، زهرا علیهاالسلام با این که کودکی بیش نبود، با شتاب خود را به پدر می‌رسانید و در حالی که چشمان کوچک و مهربانش پر از اشک بود، خاکسترها را از سر و روی پدر می‌سترد. رسول صلی الله علیه و آله نیز او را به سینه می‌چسبانید و اشک‌های او را پاک می‌کرد و برای تسلای او می‌گفت: [صفحه ۴۹۲] دخترک عزیزم، گریه مکن که خدا حافظ و نگهبان پدر توست. [۱۱۹۹] . یک بار که رسول صلی الله علیه و آله در مسجدالحرام مشغول عبادت بود و به سجده رفته بود، مشتی از ارازل مکه به تحریک ابوجهل شکم گوسفند یا شتری را به سر او کشیدند و آن گاه در حالی که می‌خندیدند رسول صلی الله علیه و آله را مسخره می‌کردند و هیچ کس جرات دفاع نداشت، اما همین که این خبر به فاطمه علیهاالسلام رسید دوان دوان خود را به پدر رساند و آن را برداشت و سپس با دست‌های مهربانش سر و رو پدر را پاک کرد و او را نوازش نمود و به خانه بازآورد و بر آنها نفرین فرستاد. [۱۲۰۰] . آن گاه که در احد نائره‌ی جنگ تازه به خاموشی گراییده بود و نفاق پیشگان سپاه رسول صلی الله علیه و آله پا به فرار گذاشتند و یکی از همان شیطان‌ها فریاد برآورد که محمد کشته شد. زهرای نوجوان با تنی چند از زنان دیگر شتابان به سوی معرکه به راه افتادند. او فاصله‌ی میان مدینه و احد را پیاده طی کرد و پدر را با دندانی شکسته و پیشانی مجروح در آنجا یافت، صورت پدر را شستشو داد، اما زخم پیشانی هنوز خونریزی داشت، قطعه‌ی حصیری را سوزاند و خاکسترش را بر روی زخم ریخت و بدین وسیله جراحت پدر را مداوا کرد. در همان جنگ رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام شمشیر خود را به زهرا علیهاالسلام دادند تا خونهایش را بشوید. [۱۲۰۱] . و باز همو برای جنگی که روز بعد ممکن بود اتفاق افتاد (غزوه حمراء الاسد) اسلحه‌ی پدرش را آماده کرد. [صفحه ۴۹۳] در جنگ احزاب که مدینه در محاصره قرار داشت، هر کس به اندازه‌ی توان خود جنگ را پشتیبانی می‌کرد. زهرا علیهاالسلام نیز نان می‌پخت تا بخشی از نیازمندیهای مجاهدان سنگرنشین را تأمین کند. در یکی از روزها که برای فرزندان خود نانی تازه آماده کرده بود نتوانست بدون پدر از آن استفاده کند. از این رو به خط مقدم جبهه نزد پدر شتافت و گفت: «قرصا خبزته و لم تطب نفسی حتی اتیتک بهذه الکسرة؛ قرص نانی پختم اما دلم آرام نگرفت. ناچار آن را برای شما آوردم». پدر نگاه مهربانش را به دخترش دوخت. آن گاه با صدایی آرام و خسته گفت. این اولین غذایی است که پس از سه روز پدرت بر دهان می‌گذارد. [۱۲۰۲] . در هنگام فتح مکه، زهرا علیهاالسلام برای پدر خیمه می‌زد و برای شستشو و غسل او، آب آماده می‌کرد تا گرد و غبار از تنش بشوید و رهسپار مسجد الحرام شود. [۱۲۰۳] . [صفحه ۴۹۴]

وفای زهرا

آنان که به شهادت و حضوری در خود و جامعه رسیده‌اند و از سر هستی خود مستانه به پا خاستند و عاشقانه به سوی معبود پر گشودند، حقشان نه آن چنان است که بتوان بیان کرد و یا از آن خشم پوشید، زیرا ما بر سر گسترده‌ی خوان آنان نشسته و این

درس از زهرا علیهاالسلام آموخته‌ایم. نقل است از جمله کارهایی که زهرا علیهاالسلام- این اسوه‌ی حق شناسی و وفا، سرشاری و کمال- تا پایان عمر بر آن مداومت داشت و هرگز ترک نکرد، زیارت قبور شهدای اسلام بود. او هفته‌ای دو بار- دوشنبه و پنج‌شنبه- به زیارت شهدا می‌رفت. [۱۲۰۴] و در روایتی دیگر آمده است که هر شنبه به زیارت قبر حمزه سیدالشهدا علیه‌السلام می‌رفت. [۱۲۰۵] . او دست فرزندانش را می گرفت و به دیدار حمزه و شهدای احد می‌برد تا [صفحه ۴۹۵] شهد شهادت را به کام آنان ریخته و درس وفا و حق شناسی را به آنان بیاموزد. همین است که گفته‌ام خط سرخ کربلا تداوم خانه‌ی سبز فاطمه علیهاالسلام است. خودش نیز در لحظات واپسین، در وصیتش به علی علیه‌السلام از او می‌خواهد پس از وفاتش همواره به زیارت او بیاید، [۱۲۰۶] و علی علیه‌السلام هم هر روز به زیارتش می‌رفت. [۱۲۰۷] . یکی از برادران می گفت: دوستی مورد وثوق و رزمنده، قصد ازدواج داشت و بسیار علاقه‌مند بود که در جشن ازدواجش حضرت زهرا علیهاالسلام حضور داشته باشد به همین منظور موقع ازدواج یکی از کارت‌های عروسی را برداشته و در آن نام حضرت زهرا علیهاالسلام را نوشت و آن را در حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام انداخت. موقع انداختن از آنها دعوت کرد که حتما در جشن ازدواجش شرکت کنند. بعد از اتمام مراسم خیلی دوست داشت که بداند آیا حضرت زهرا علیهاالسلام در مراسم آنها بوده یا نه؟ تا این که شبی حضرت فاطمه علیهاالسلام را در خواب می‌بیند و از ایشان می‌پرسد که آیا در جشن ما حضور داشتید یا نه؟ حضرت می‌فرماید: «ما اگر به عروسی شما نیاییم پس عروسی چه کسی برویم». یکی از مادران شهدا می گفت: مدتی بود به خاطر بعضی از مشکلات نمی‌توانستم به مزار شهدا رفته و برای پسر شهیدم فاتحه بخوانم. شبی در خواب دیدم از من گله می کند که چرا به سراغم نمی‌آیی؟ گفتم فردا صبح خواهم آمد. صبح آماده رفتن شدم که صدای روضه‌ای مرا متوجه خود کرد، ذکر مصیبت حسین علیه‌السلام بود، با خود گفتم: امروز را می‌روم روضه‌ی فرزند زهرا علیهاالسلام و روز دیگر به [صفحه ۴۹۶] مزار شهدا می‌روم. بالاخره آن روز گذشت وصبح روز بعد رفتم به مزار، دیدم زنی سیاهپوش بر سر قبر پسرم فاتحه می‌خواند. با خود گفتم: شاید قبر پسر مرا با قبر دیگری اشتباه گرفته است. خوب است به او بگویم: جلو رفته از پشت به او گفتم: اشتباه نگرفته‌اید؟ برگشت و نگاهی مهربان و آشنا به من انداخت. صورتش می‌درخشید، آرام گفت: نه همین جاست ما اشتباه نمی کنیم. مگر دیروز به مجلس پسر من حسین نیامدی؟ من هم امروز به دیدار پسر تو آمدم. این را گفت و از نظر ناپدید شد و مرا در حسرت نگاه دوباره‌اش با یک دنیا خاطره تنها گذاشت. یکی از بزرگان و مسئولین که سهم مهمی در انقلاب دارد در مجلسی خصوصی در میان تنی از رفقا، با اصرار آنان داستانی را که برای خودش پیش آمده بود، چنین تعریف کرد: در میان جمعی از دوستان بودم که ناگهان زانوهایم سست شد و به زمین افتادم. محافظانم مرا به بیمارستان رساندند. در طول راه تمام بدنم سست شد به طوری که قادر به حرکت دادن آنها نبودم. در بیمارستان احساس کردم چانه‌ام هم دارد از کار می‌افتد. فرزندم را که به شدت متاثر و پریشان بود با اشاره به سوی خود خواندم و با هر جان کندنی بود به او فهماندم تا فرصت هست همه را خبر کند. ساعات آخر است. آن قدری نگذشت که چانه‌ام قفل شد، چشم‌هایم بسته شد و پلک‌هایم روی هم افتاد. کسانی که در اطرافم بودند صدا به شیون بلند کردند. دیگر چیزی نفهمیدم. ناگهان خود را در عالم دیگری یافتم. فضای عجیبی و غیر قابل توصیفی بود. در آنجا از من پرسیدند فلانی برای خدا چه کردی؟ تأملی کردم و برخی اعمالم را که گمان می کردم کارهای مهمی است برشمردم. هر کدام را که می گفتم در جواب می گفتند: ثبت نشده است. به لوحی که در دست داشتند اشاره کردند و گفتند: به آن نگاه کن. نگاه کردم دیدم [صفحه ۴۹۷] تمامی اعمال و لغزشهایم در آن ثبت است. خیلی شرمنده شدم. دیدم دستم خالی است و هیچ عذری ندارم. پرسیدند حال با تو چه کنیم؟ خیلی وحشت کرده بودم. کاملا خیس عرق شده بودم. زدم زیر گریه. دیدم الان است که ختم دادرسی را اعلام کنند و مرا ببرند. ناگهان با هر چه در رمق داشتم فریاد زدم. همه‌ی اینها که می گویید درست، اما من فاطمه را هم دوست نداشتم؟ علی را هم دوست نداشتم؟ صدای هق هق گریه‌ام همه جا را برداشته بود. و دیگر نتوانستم سخن بگویم. نگاهی کردند و گفتند راست می گویی. نگاهی دوباره به من انداختند

و گفتند: او را بازگردانید، فرصتی دوباره به تو داده شد. از صفر شروع کن و اساس کار خود را قرآن قرار بده. تا سخنانش تمام شد ناگهان پلک چشمم تکانی خورد و باز شد. چانه‌ام هم آزاد شد. دیدم فرزندان و خویشان اطراف تخت من شیون می‌کنند. با سختی به پسرم اشاره کردم که نزدیک بیاید. با صدایی به او گفتم: به برکت فاطمه نجات یافتم، نگران نباشید، فرصتی دوباره به ما دادند. اتاق که خلوت شد از پسرم پرسیدم: آیا من فریاد هم کشیدم؟ گفت: فریادی نزدی، اما مدتی آن چنان تکان می‌خوردی که ما و همه‌ی دکترها دست و پای خود را گم کرده بودیم و آن چنان عرق می‌ریختی که تمام تشک خیس شده بود. دیگر امیدی نداشتیم، که ناگهان آرام شدی و لحظاتی بعد لب‌هایت تکانی خورد و گفتی: به برکت فاطمه نجات یافتم. [صفحه ۴۹۸]

ولای زهرا

از مفهوم، حقیقت، ضرورت زیر بنا و آثار ولایت در نوشته‌ای دیگر به تفصیل گفت و گو شده است. چه کسی گلبرگ‌های شقلیق و عطر گل یاس را نمی‌ستاید؟ چه کسی ترنم باران و بارش آبشاران و جوشش چشمه‌ساران را نمی‌ستاید؟ بهار را همه می‌ستایند و چشم غزال را، و آواز بلبل را و پرواز کبوتر را و صلابت کوه را و درخشش خورشید را. من در تو ای قامت خدائی، عطر و طهارت، زیبایی و لطافت، فریاد و صلابت، پیچیدگی و شهامت، و در انتها عروج سبز را با هم می‌بینم. ای هدیت خدایی [صفحه ۴۹۹] گرچه به کوتاهی شقایق اما به بلندای همه عصرها و نسل‌ها. محبت زهرا علیهاالسلام، زهرا علیهاالسلام را دوست داشتن نیست که فقط زهرا علیهاالسلام را دوست داشتن است! که محبت زهرا علیهاالسلام حتی در دل دشمنان او هم لانه دارد. عمق حرکت زهرا علیهاالسلام و پیچش گامهای او آن قدر پر صلابت و لطیف است که هر بیننده را مسحور و هر شنونده را مبهوت می‌کند. مگر می‌توان در دل، لطافت یاس و صلابت کوه را تحسین نکرد؟! در روایت آمده است که فاطمه علیهاالسلام را فاطمه علیهاالسلام نام نهادند؛ زیرا محبت او باعث جدائی از آتش جهنم است. [۱۲۰۸] . به راستی این کدامین محبت است؟ محبت‌های غریزی؟ یا عاطفی؟ یا محبتهای ما که در صندوقچه‌ی دلمان هزاران بت سر کشیده است؟ یا محبت‌های سلمان و مالک و فضه که در قلب‌شان غیر از محبت علی علیه‌السلام [صفحه ۵۰۰] و فاطمه علیهاالسلام دیگر هیچ نبود؟ محبتی که تبعیت و اطاعت را در پی نیاورد. [۱۲۰۹] . [صفحه ۵۰۱] محبتی که تولی و تبری و عشق به الله و کفر به طاغوت، این هر دو را با هم نداشته باشد. [۱۲۱۰] . محبتی که باعث درگیری من با بت‌های سرکشیده‌ی درونم نشود، محبتی که باعث ذبح چهار الهه‌ی من- نفس دنیا و شیطان و خلق [۱۲۱۱] . [صفحه ۵۰۲] آرزوهایم- منی [۱۲۱۲] - نشود، محبتی که در من تحمل در بلا [۱۲۱۳] را به همراه نیاورد، آن هم تا آن حد که پیمانه‌های بلا را جرعه جرعه، مستانه و دامن کشان سرکشم و بر دشمن که هیچ بر دوست هم ننالم و حتی از این هم فراتر، شاکر و طالب [۱۲۱۴] باشم. محبتی که نتواند مرا رقص کنان در میان آتش و جام‌های بلا ببرد، از این جدایی از آتش هیچ سهمی ندارد. خلاف حکمت باری است، راهی که زهرا علیهاالسلام با پهلوی شکسته و بازوی ورم کرده و صورت نیلی رفته، و علی با فرق شکافته [صفحه ۵۰۳] و حسن با جگر پاره پاره و حسین با رگ‌های بریده من با پایم نروم و توقع جدایی از آتش را هم داشته باشم. آن جا که زهرا علیهاالسلام در راه امام زمان خود و پاسداری از مقام ولایت جان می‌دهد، تو خود ببین در پاسداری از این امانت الهی در کجای راهی، که زهرا علیهاالسلام اسوه است. [۱۲۱۵] . هم چنان که علی علیه‌السلام و رسول صلی الله علیه و آله و حسین علیه‌السلام اسوه‌اند. به امید فلاح و رویشی. [صفحه ۵۰۴]

توسل به ساحت قدس زهرا

اشاره

ر. ک: بخش پیوست‌ها (پیوست ۳). توسل، تقرب است [۱۲۱۶] و اهل‌بیت وسیله‌ی [۱۲۱۷] آن منکران یا جاهل است یا معاند. [صفحه ۵۰۵] اهل‌بیت وسیلهٔ تقرب انبیا [۱۲۱۸] هستند و زهرا علیهاالسلام وسیله‌ی تقرب و توسل اهل‌بیت. اگر ما به زهرا علیهاالسلام متوسل می‌شویم، تعجبی نیست که اهل‌بیت به زهرا علیهاالسلام متوسل می‌شدند. امام باقر علیه‌السلام هر گاه تب طاقتش را می‌ربود، آب خنکی طلب می‌کرد و وقتی آب به دستش می‌رسید و جرعه‌ای از آن را می‌نوشید، لحظه‌ای از نوشیدن بازمی‌ماند و سپس با صدای بلند تا به حدی که در بیرون خانه نیز شنیده می‌شد از ته دل مادرش زهرا علیهاالسلام را صدا می‌کرد و می‌فرمود: «فاطمه ای دختر رسول خدا!» و بدین گونه خود را از سوز تب تشفی می‌داد و بر خود مرهمی می‌نهاد و جان و روح خود را با یاد محبوب و توسل به او آرام و عطرآگین می‌نمود. [۱۲۱۹] . امام جواد علیه‌السلام هر روز هنگام زوال به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و پس از اسلام و صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله به سراغ خانه‌ی مادرش زهرا علیهاالسلام که در همان نزدیکی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است می‌رفت و کفش‌ها را درآورده و با نهایت ادب و خضوع، داخل خانه شده و در آنجا نماز و دعا می‌خواند و دقایقی طولانی به عبادت مشغول می‌شد. و هرگز دیده نشد به یارت رسول صلی الله علیه و آله برود و سراغ مادرش را نگیرد. [۱۲۲۰] هم چنین نقل است آن حضرت در چهار سالگی به شدت در غم و اندوه و غوطه‌ور شده بود، پدر بزرگوارش از سبب آن می‌پرسد. حضرت جواد علیه‌السلام از مصیبت‌های مادرش زهرا علیهاالسلام و انتقام خون محسن در عصر ظهور یاد می‌کند. [۱۲۲۱] . [صفحه ۵۰۶] از اینها که بگذریم زیارت جامعه بهترین گواه بر شدت علاقه و احترام آن حضرت به مادرش فاطمه علیهاالسلام است. قبل از تولد علی علیه‌السلام در مکه زلزله‌ی شدیدی رخ داد، به گونه‌ای که سنگ‌های بزرگ از کوه ابوقبیس جدا شده و به پایین پرتاب می‌شد. حضرت ابوطالب علیه‌السلام بر بلندی برآمد و گفت: «الهی و سیدی اسئلک بالمحمدیهٔ المحمودهٔ وباللویهٔ العالیهٔ و بالفاطمیهٔ البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامهٔ بالرحمهٔ والرافهٔ». همان زمان زمین آرام گرفت و مردم آن کلمات را حفظ کرده و در شدایید و بلاها می‌خواندند ولی جهت آن را نمی‌دانستند. [۱۲۲۲] . یکی از طلاب فاضل و مورد وثوق تعریف می‌کند: زمانی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم، عصر یک روز رمضان، غذایی برای افطار خود تهیه کرده و در حجره گذاردم و بیرون آمده و در را قفل کردم. پس از ادای نماز مغرب و عشا و گذشتن مقداری از شب برای صرف افطار به مدرسه برگشتم. چون به در حجره رسیدم، دست به جیب کردم، اما کلید را نیافتم. داخل صحن مدرسه را خوب گشتم و از بعضی طلاب که در مدرسه بودند سؤال نمودم، اما باز هم کلید پیدا نشد. به علت گرسنگی و نیافتن راه چاره سخت پریشان شدم. از مدرسه بیرون آمده، متحیرانه به سوی حرم مطهر می‌رفتم و به زمین نگاه می‌کردم. ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری [۱۲۲۳] (اعلی الله مقامه) را دیدم. سبب حیرتم را پرسید، مطلب را عرض کردم. [صفحه ۵۰۷] پس با من به مدرسه آمد و نزد حجره‌ام فرمود: «معروف است که نام مادر حضرت موسی کلید قفل‌های بسته است. پس چگونه نام نامی حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام چنین اثری نکند؟» آن گاه دست روی قفل نهاد و ندا کرد: یا فاطمه! که ناگهان قفل باز شد. [۱۲۲۴] . یکی از فضلای حوزه که مشکل بزرگی برایش پیش آمده بود برای زیارت و توسل به حضرت رضا علیه‌السلام عازم حرم می‌شود. از قضا به علامه‌ی طباطبایی برخورد می‌کند که ایشان هم عازم حرم است. بلافاصله به سوی رفته و با چشمی پر اشک و دلی پر سوز از ایشان می‌خواهد تا دعایی به او بیاموزد که حاجتش روا شود. علامه نگاهی مهربان به چهره و حالت او می‌کند. آن گاه می‌گوید فرزندم وقتی وارد حرم مطهر می‌شوی، یکی از مؤثرترین و بهترین دعاها این است که حضرت را به مادرش زهرا علیهاالسلام قسم بدهی که حاجت تو را از خدا بخواهد، زیر احضر به مادرش زهرا علیهاالسلام علاقه‌ی فراوانی و ارادت خاصی دارد و سوگند دادن به مادر محبوبش سخت مؤثر خواهد افتاد. او می‌گوید: با شنیدن این سخن سخت متأثر شدم و رعشه و لرزه‌ای تمامی [صفحه ۵۰۸] وجودم را در برگرفت. این توسل و قسم دادن همان به مقصود رسیدن همان. [۱۲۲۵] . یکی از علما می‌گوید: در حدود بیست سال قبل همسرم به بیماری صعب العلاجی گرفتار شد و سرانجام با مراجعه به اطبا، مرض ریوی تشخیص داده شد. پس از آزمایشات دقیق و عکسبرداری، کسالت را فوق‌العاده

و صعب العلاج دانسته به طوری که نسخه و دارو بی اثر بود و از علاج آن به کلی مأیوس شدیم. بی اندازه مضطرب و ناراحت بودیم. ناچار دست توسل به ذیل عنایت حضرت زهرا علیهاالسلام زده و نماز حضرت فاطمه علیهاالسلام که در کتب ادعیه وارد شده را خواندم، [۱۲۲۶] پس از اتمام اذکار در حالی که متأثر و دل شکسته بودم در همان حال سجده خوابم برد. در خواب حضرت فاطمه علیهاالسلام را به بالین مریضه‌ام دیدم که به او لطف و محبت می‌فرمود. ناگهان از خواب بیدار و یأسم به امید مبدل شد. پس از آن روز حال مریض رو به بهبود گذاشت و پس از چند روزی سلامتی کامل خود را بازیافت. برای معاینه و اطمینان خاطر او را به نزد طبیبی بردم، او بعد از معاینه و دقت کامل با تعجب گفت: هیچ کسالتی در او نمی‌بینم. [۱۲۲۷] یکی از عباد صالح خدا و از یادگاران هشت سال دفاع مقدس برایم می‌گفت. [صفحه ۵۰۹] شب اول عملیات بدر در جزیره‌ی حورالعظیم بودیم. وضو گرفتیم و نماز خواندیم و در پناه خداوند دعا کردیم. سپس سوار بلمهایمان شدیم. بلم‌های ما ظریف چهار نفر را داشت. با نام گردان حضرت رسول صلی الله علیه و آله، جزو لشکر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به راه افتادیم. پانزده کیلومتر را با بلم رفتیم. کمین‌های دشمن را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتیم که الحمدلله دشمن متوجه ما نشد تا رسیدیم به پنجاه متری دشمن، پیش از آن که دشمن متوجه ما شود به پشت سیم خاردار رسیدیم. مسئول دسته به من گفت: برادر سیم‌چین را بده تا سیم‌ها را ببرم. من گفتم: متأسفانه سیم‌چین ندارم. بعد از کمی گفتگو تصمیم گرفتم که پایم را بگذارم روی سیم خاردار و بلم از روی من عبور کند و بگذرد. بلند شدم و ایستادم و از ته دل گفتم: یا فاطمهٔ الزهرا علیهاالسلام و تا آمدم پایم را بگذارم روی سیم خاردار، دیدم که بلم خود به خود از روی سیم خاردار رد شده و ما به راحتی توانستیم ادامه‌ی راه را با سرعت تمام به طرف دشمن طی کنیم. یکی از رفقای بسیجی در جبهه برایم تعریف کرد. در یک عملیات شبانه علیه دشمن متجاوز بعثی هنگام پیشروی به میدانی از مین برخوردیم. این برخورد برای ما غیر منتظره و سنگین بود، چون از طرفی شناسایی نشده بود و شاید هم دشمن آنها را به تازگی کار گذاشته بود. و از طرف دیگر اگر به موقع سر قرار نمی‌رسیدیم، گروهی دیگر از بچه‌ها به وسیله‌ی دشمن قیچی می‌شدند. شرایطی بسیار سخت و جانکاه بود. زمان به کندی می‌گذشت. من فشار سنگینی آن لحظات را هنوز هم بر سینه‌ام حس می‌کنم. سرانجام بنا شد بچه‌ها داوطلبانه روی مین‌هابروند. فرمانده‌ی ما- که هر چه از خوبی‌ها و دلاوری‌ها و کاردانی او [صفحه ۵۱۰] و ایمان و عشقش به فاطمه زهرا علیهاالسلام بگویم، کم گفته‌ام- گفت: بچه‌ها چند دقیقه‌ای صبر کنید، شاید راه دیگری هم باشد. همه با ناباوری به او خیره شدند، چه راهی؟! او این را گفت: و سپس از بچه‌ها فاصله گرفته و کمی آن طرف‌تر به نماز ایستاد و دو رکعت نماز خواند. آن هم چه نمازی، یک پارچه سوز و عشق. رفقای او همه می‌دانستند او نماز توسل به فاطمه زهرا علیهاالسلام می‌خواند. عجب حالی داشت، مثل شمع می‌سوخت. پس از سلام نماز سر بر مهر گذاشته و یا فاطمهٔ اغیثنی می‌گفت و با حالتی پر سوز فاطمه را به کمک می‌طلبید. استغاثه‌ی فاطمه، فاطمه‌ی او تمامی بیابان را پر کرده بود. گویا تمامی هستی هم با او هم نوا بود. شبی فراموش نشدنی بود هر کدام از بچه‌ها در گوشه‌ای اشک می‌ریخت و دعا می‌کرد. کم‌کم بچه‌ها متوجه فرمانده شدند و سعی داشتند به او نزدیک‌تر شوند. طولی نکشید که همه دور او حلقه زدند. دیگر در آن موقع شب و در سکوت و بهت بیابان همراه اشک ماه، تنها ناله‌ی یک نفر به گوش می‌رسید؛ ناله‌ی فرمانده که فاطمه علیهاالسلام را مدام به کمک می‌طلبید. کاش بودی و می‌دیدی که چگونه مثل ابر می‌بارید و چون شمع می‌سوخت. همه به استغاثه‌های او گوش می‌دادند و اشک می‌ریختند، من جلوتر از همه بودم. دیدم گونه‌اش را روی خاک گذاشته و آن قدر اشک ریخته تمامی صورتش غرق گل شده. آن چنان غرق در مناجات و توسل بود که حضور هیچ کس را احساس نمی‌کرد. تو گویی اصلا در این دنیا نیست. کمی آرام‌تر شد. آهسته چیزهایی را زمزمه می‌کرد. ناگهان برای لحظاتی ساکت شد. نگران شدم که نکند از حال رفته است، اما هیبتی داشت که نتوانستم قدم جلو بگذارم. همه محو نگاه او بودیم، به دلمان افتاده بود که خبری می‌شود. قبلا هم از توسلات او به حضرت زهرا علیهاالسلام و حاجت گرفتنش [صفحه ۵۱۱] زیاد شنیده بودم. همین طور هم شد. ناگهان سر از سجده برداشت و فریاد زد بچه‌ها بیایید بی‌بی راه را نشان داد!! بی‌بی راه را

نشان داد!! بغض‌هایی را که برای چند دقیقه‌ای در سینه‌ها متراکم شده بود یک دفعه ترکید، همه زدند زیر گریه. نمی‌توانم حالت خودم و بچه‌ها را در آن لحظه بیان کنم. آن قدر می‌دانم که بی‌درنگ همه به دنبالش حرکت کردیم، من پشت سر او بودم به خدا قسم او آن قدر محکم و با صلابت می‌دوید که گویی روز روشن است و جاده‌ی هموار. طولی نکشید که از میان مین‌ها گذشتیم بدون این که حتی یک نفر از ما خراشی بردارد. بعدها هر بار که از ما می‌پرسیدیم آن شب چه شد و چه دیدی؟ از جواب طفره می‌رفت، اما می گفت: بچه‌ها فاطمه، فاطمه، و دیگر اشک مجالش نمی‌داد. [صفحه ۵۱۲]

بی کوثر طلوع را سلامی نیست

زهرا علیهاالسلام ای کوثر خدا ای ادامه‌ی نبی صلی الله علیه و آله ای همتای علی علیه‌السلام ای حبیبه‌ی خدا ای شب قدر خدا ای مقصود خدا ای مشکاهٔ خدا ای مصباح هدی ای والشمس وضحی ای معنی جمال ای تفسیر جلال ای تأویل کمال ای واژه‌ی وفا ای آیه‌ی صفا ای سوره‌ی اتی [صفحه ۵۱۳] ای خورشید رسالت ای قمر ولایت ای زهره‌ی هدایت ای با عصای موسی ای با دم مسیحا ای با صلای یحیی ای ایوب بلاها ای یعقوب فراق‌ها ای یوسف جفاها ای کوه پر ابهت ای جاری محبت ای چشمه‌ی طهارت ای اسوه‌ی خدایی ای جلوه‌ی الهی ای عشق کبریایی بر ما ببخشای کز تهجدت گفتیم اما از اسرای به تاول نشسته و عمق نگاه و پیچش تدبیر تو هرگز! [صفحه ۵۱۴] ای خانه‌ی گلی تو شنیدیم اما از رنج قرن‌ها و بلوغ بیداری و راز کوفتن در کوب‌هایت هرگز! وصف تو گفتی - و چه بی رمق- که بلندای خورشید را در رعایت ماه تمنا کردیم اما راز گل یاس را فوران سبز را آبی زلال را چه کسی بر ما خواند؟ ای آموزگار ظرافت تو خود به ما بیاموز تلاوت بیداری بلوغ انذار و رنج قرن‌ها را که سخت محتاجیم [صفحه ۵۱۵] دشت را از تدبیر تو نشانی نیست که با نیم نگاهی کرانه‌هایش را در آغوش می‌نشانم پیچش تدبیر و عمق نگاه تو دریایی است، بی کران کوهی است همپای تاریخ که کرانه‌های بکرش آبستن ارتفاع نگاه توست و آن دم که بر قله‌اش عروج کنی دیگر از تو در تو نشانی نیست ای آفتاب سفر کرده! من فریاد سبز تو را که از پشت دیوار قرن‌ها هنوز هم به گوش می‌رسد، شنیدم و شعله‌های کومه‌ات را که در آتش کینه‌های سرشار می‌سوخت، دیدم من سراغ خونین تو را از لاله‌ی سوخته در میان کنده‌ها و دیوارهای تاریخ گرفتم و شاهد تاریکی زمین در روز نفرین تو بر کسانی که آفتاب را به قرص نان فروختند، بودم [صفحه ۵۱۶] من از گلوی تو صدای خدا و بر لب‌های سوخته‌ات، آیه‌ی تشنگی مردم را شنیدم و رسوایی ننگ مشاطگان را در پیچش گام‌های تو یافتم من در جغرافیای خانه‌ی گلی تو تاریخ رنج‌ها و رنج‌های تاریخ را دیدم من در ناله‌های تو بر زمین از دست رفته‌ات طهارت چشمه‌ی غدیر را و در ارتفاع نگاهت، قیام توفان را دیدم من اشک‌های تو را بر در کوب‌های کوچه پس کوچه‌های سرد و خسته‌ی مدینه یافتم و خط تو را که بر پوست هر ستاره غزل آفتاب را می‌نوشتی، خواندم من نشان کبودین تو را از قافله‌هایی که از کناره‌ی بقیع می گذشتند گرفتم من در اشک‌های تو فوران چشمه‌ی غدیر را و در آذرخش فریادت ضربت خندق را دیدم من با اذان بلال تو به قیام و سلامی رسیدم این شعله‌های عشق توست که انسان خسته را به میهمانی آفتاب می‌خواند در حجم نگاه تو افق هم رنگ می‌باخت [صفحه ۵۱۷] سبزی این سال‌ها هنوز هم وامدار آن نگاه بلندی است که از قله‌ی ناپیدای تو سر زد من با نوای آشنای تو از قناعت انجمادها و از پس کوچه‌های حقیر خلافت‌ها رهیدم من بلوغ بیداری را آنجا که سایه‌ی ماه را در پس لایه‌های ابر به خسوف کشاندی تجربه کردم من انذار تو را ای کوثر زخمی! بر زنانی مقهور شنیدم و اوج تسلیت تو را آنجا که مرد راه را از پای انداخت، شناختم من در خاموشی قبرت تابش هزاران خورشید را دیدم اگر قبرت را نشانی نیست چه باک هر سنگ نبشته‌ای حکایت تو را دارد من فریاد سکوت بلوغ بیداری رنج قرن‌ها انس مهربانی و در آخر عروج سبز را از تو آموختم و شب قدرم را با تو به سلامی رساندم که بی کوثر طلوع را سلامی نیست [صفحه ۵۱۸] ای بلوغ انذار! چشمه‌ی غدیر در باغ دستان تو رویید و غدیری‌ها از دامان عصمت تو به بلوغی رسیدند و انسان مانده به انذار تو به رویشی رسید ای آموزگار ظرافت! آنجا که مردان از

پای فتادنـد چگونه رفتن را تو به من آموختی و آن جا که فریادها در سینه‌ها گم شـد فریاد خسته‌ی دردم را تو به بلوغی رساندی و آنجا که حرامیان راه را بستند با اشک‌هایت راهم را تا به خدا تو علامت گذاردی و در باغ شـهادت مرگ را که بار زندگی آورده بود، نشانم دادی خورشـید در تابوت تو غروب کرد و ملائک به عشق دیـدار تو به سـجده درافتادند و عروج خونینت را خدا خود به نظاره نشست تا زخم‌هایت را خود مرهمی گذارد و چشمه‌ی کوثرش را با تو به طهارتی رساند [صفحه ۵۱۹] ای تولد بالغ هستی! ما با چشم اشک و دست تمنا روز تولـد تو را -گرچه این روز هم باید رنج‌هایت را شـماره کنیم- به امید تولد دوباره‌ی خویش جشـن می‌گیریم آیا امید تولدی هست؟ ای کوثر خدا! ای ادامه‌ی نبی! ای همتای علی! زهرا جان! شب میلاد فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام آذر ماه ۱۳۷۱ [صفحه ۵۲۱]

پیوست‌ها

اشاره

پیوست ۱: حور در آتش پیوست ۲: دعا پیوست ۳: توسل [صفحه ۵۲۳]

پیوست ۱: حور در آتش (حدیث الباب)

اشاره

قال رسول‌الله صـلی الله علیه و آله: «ان ابنتی فاطمـهٔ حورا آدمیت (انسـیه)»؛ پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه، فرشـته‌ای است، در سیمای انسان. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۶، و ج ۱۲، ص ۳۳۱؛ کنزالعمال، ج ۱۲، و ص ۱۰۹؛ فراید السمطین، ج ۲، ص ۴۸؛ منـاقب ابن مغازلی، ص ۳۶۹؛ ینـابیع المودهٔ، ج ۱، ص ۲۳۰، (به نقـل از نسـایی)؛ ذخائر العقبی، ص ۲۶؛ نزهت المجـالس، ج ۲، ص ۲۲۷؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۵؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۴- ۷؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۷۲؛ اهل البیت ص ۱۱۳؛ مقتل خوارزمی، ص ۶۴؛ المعجم الکـبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲. حمله به خانه‌ی زهرا علیهاالسـلام- بیت وحی [۱۲۲۸] - و آتش کشیدن آن و در نتیجه مجروح و بستری شدن و سرانجام و شهادت آن حضرت، موضوعی تاریخی است که باید آن را [صفحه ۵۲۴] به دور از بعضـی سوء استفاده‌ها و تعصب‌ها و با توجه به منابع و ماخذ معتبر شیعی و سنی، بررسی کرد. در این زمینه چنـد عنوان زیر جای تحقیق و تفحص بیش‌تری دارد. [۱۲۲۹] . هجوم (به خانه‌ی زهرا علیهاالسـلام) تهدید (به سوزاندن و آوردن هیزم و آتش زدن) احراق (آتش زدن خـانه) مضـروبه: الف. برای بـاز پس گرفتن فـدک. ب. برای دفـاع از علی علیه‌السـلام (هنگام هجوم به خانه‌اش و آن گاه که علی علیه‌السـلام را به زور برای بیعت‌گیری به مسـجد بردنـد). ۱. صورت و سینه. ۲. دست و بازو. ۳. شکستن پهلو. ۴. شکم و پشت. ۵. مطلق ضرب (بدون ذکر محل ضرب). سقط مقتوله‌ی شهیده [صفحه ۵۲۵]

هجوم

منابع شیعه

۱. حـدثنی محمـد بن عبـدالله الحمیری عن ابیه عن علی محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله ابن حماد البصـری عن عبدالله بن عبـدالرحمان الاـصم عن حمـاد بن عثمـان عن ابن عبـدالله علیه‌السـلام قال: لما اسـری بالنبی صـلی الله علیه و آله الی السـماء... اما ابنتک فتظلم... و یدخل علیها و علی حریمها و منزلها به غیر اذن...، امام صادق علیه‌السـلام فرمودند: هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه

و آله به معراج رفت... (به او گفته شد.: بر دخترت ستم خواهد شد... حرمتش شکسته می‌شود و بی اجازه وارد منزلش می‌شوند. کامل الزیارات، ص ۳۳۲. ۲.... وظنت فاطمة علیهاالسلام ان لا تدخل بیتها الی باذنها، فاجافت الباب و اغلقته، فلما انتهوا الی الباب، ضرب عمر الباب برجله فکسره و کان من سعف- فدخلوا علی علی علیه‌السلام و اخرجوه ملبیا...؛ فاطمه علیهاالسلام می‌پنداشت بدون اذن او وارد خانه‌اش نخواهد شد، پس در را محکم کرد و آن را بست. چون به در خانه‌اش رسیدند عمر لگدی به در زد، (در از شاخه‌ی خرما بود) و آن را شکست. پس سراغ علی علیه‌السلام آمدند و او را به زور برای بیعت‌گیری بیرون بردند. الاختصاص (منسوب به شیخ مفید)، ص ۱۸۶، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷. ۳. فقالت (فاطمة): یا عمر، اما تتقی الله عزوجل تدخل علی بیتی و تهجم علی داری؟؛ [صفحه ۵۲۶] فاطمه فرمود: ای عمر از خدا پروا نمی‌کنی؟ هجوم آورده به خانه‌ام درآیی؟ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۹، ج ۴۳، ص ۱۹۷. ۴. قلت لسلمان: ادخلوا علی فاطمة علیهاالسلام بغیر اذن؟ قال: ای والله و ما علیها من خمار، فنادت: واابتاه، وارسول‌الله، یا ابتاه فلبئی ما خلفک ابوبکر و عمر...، به سلمان گفتم: آیا بی اجازه، به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام وارد شدند؟ گفت: آری به خدا قسم، با آنکه فاطمه سرپوش مناسبی نداشت. پس فاطمه فریاد زد: آه پدرم! رسول خدا! آه پدرم! پس از تو، ابوبکر و عمر بسیار زشت و وقیحانه عمل کردند. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. ۵. فقال ابوبکر لقنفذ: ارجع فان خرج، و الا فاقتحم (فاهجم) علیه بیته... فانطلق قنفذ الملعون فاقتحم هو و اصحابه بغیر اذن؛ ابوبکر به قنفذ گفت: برگرد، اگر بیرون آمد (که هیچ) وگرنه به خانه‌اش حمله کن. قنفذ ملعون هم راه افتاد و فرمان او را عملی کرد و همراه یارانش، بدون اجازه به خانه وارد شد. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸ ص ۲۶۹؛ الاحتجاج، ج ۱ ص ۲۱۱. ۶. قال ابوبکر فی مرضه الذی قبض فیه: وددت انی لم اکشف بیت فاطمة. ابوبکر در هنگام مرگ می‌گفت: ای کاش به خانه‌ی فاطمه بی احترامی نکرده، در آن نگشوده بودم. الایضاح ابن شاذان، ص ۱۶۱ (ص ۸۳ چاپ بیروت)، خصال صدوق، ص ۱۷۱؛ الشافی، سید مرتضی ج ۴، ص ۱۳۷؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۶- ۳۷۷، اثبات الهدة، ج ۲، ص ۳۶۷- ۳۶۸؛ حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۲۵۲؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۲۳ و ۱۳۶ و ۳۵۲؛ تشیید المطاعن، ج ۱، ص ۳۴۰؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۷۰؛ النص و الاجتهاد، ص ۸۲؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۳۲؛ السبعة من السلف، ص ۱۶؛ عبدالله بن سبا، ج ۱، ص ۱۰۶؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۷۹. ۷. «فقال عمر: اذهبوا فان اذن لکم، و الا فادخلوا بغیر اذن؛ عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد (که هیچ) وگرنه بی اجازه وارد شوید. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸ ص ۲۶۸. الاحتجاج، ج ۱ ص ۲۱۰. [صفحه ۵۲۷] ۸. فاقام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و من معه من شیعته فی منزله بما احد ابیه رسول‌الله صلی الله علیه و آله فوجهوا الی منزله فهجموا علیه، و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها وضغطوا سیدة النساء بالباب حتی اسقطت محسنا؛ بر پایه‌ی عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه‌السلام داشت، او و شیعیانش در خانه‌اش گرد آمده آنگاه (عمر و قنفذ و دیگران) به سوی منزلش روانه شدند، و به او هجوم آوردند. درش را سوزاندند و او (علی علیه‌السلام) را به زور بیرون کشیدند. سرور زنان عالم را پشت در فشردند به گونه‌ای که محسن‌اش را سقط کرد. اثبات الوصیة، ص ۲۳. ۹. ثم ان عمر جمع جماعة من الطلقاء و المنافقین و اتوا بهم الی منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام... ثم انهم تواثبوا علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و هو جالس علی فراشه واجتمعوا علیه حتی اخرجوه سحبا من داره، ملببا بثوبه یجرونه الی المسجد...، عمر جماعتی از طلقاء (آزاد شدگان پیامبر) و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد... سپس به سوی وی که بر جایش نشسته بود، حمله کردند و او را در حصار خود قرار دادند و گریبانش را گرفته، و به زور از خانه بیرون آوردند کشان کشان به مسجد بردند. علم الیقین، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۶۸۶- ۶۸۷ (فصل بیست از باب ۴۱، مقصد سوم). ۱۰. سید بن طاووس نقلا من کتاب الوصیة للشیخ ایثار بن المستفاد الضریر عن موسی بن جعفرعن ابیه علیه‌السلام قال: بما حضرت رسول‌الله الوفاة، دعا الانصار و قال:... الا ان بابها بابی و بیتها بیتی. فمن هتکه فقد هتک حجاب الله. قال عیسی: فبکی ابوالحسن طویلا و قطع بقیة کلامه و قال: هتک والله حجاب الله،

هتک والله، هتک والله حجاب الله یا امه یا امه صلوات الله علیها؛ عیسی بن مستفاد ضریر از امام کاظم علیه‌السلام آن بزرگوار از پدرش علیه‌السلام روایت کرد که چون وفات پیامبر فرارسید، انصار را فراخواند و به آنان فرمود:... آگاه باشید در خانه‌اش (فاطمه)، در منزل من و خانه‌ی او خانه‌ی من است. هر که حرمتش را بریزد، حرمت الاهی را شکسته است. عیسی می‌گوید: امام [صفحه ۵۲۸] کاظم علیه‌السلام (با گفتن این جمله) شدیدا گریسته و سخنش را قطع کرد و فرمود: به خدا قسم، حرمت الاهی شکسته شد، به خدا قسم حرمت الاهی شکسته شد، به خدا قسم حرمت الاهی شکسته شد. وای مادر! وای مادر! درود خدا بر او باد. الطرف، سید بن طاووس، ص ۱۸- ۲۱؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۷ (به نقل از منبع پیشین). ۱۱. «قال العلامة الحلی: و بعث (ابوبکر) الی بیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لما امتنع من البیعة... و اخرجوا علیا کرها و کان معه الزبیر فی البیت، فکسروا سیفه و اخرجوه و من الدار...؛ چون علی علیه‌السلام از بیعت سر باز زد، ابوبکر، گروهی را به خانه‌اش گسیل داشت،... علی را به زور از خانه بیرون کردند. زبیر نیز با او بود. شمشیرش را شکستند و او را نیز از منزل بیرون کشیدند. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۷. ۱۲. عن زکریا بن آدم قال: انی لعند الرضا علیه‌السلام اذا جیء بابی جعفر له و سنه اقل من اربع سنین، فضرب بیده الی الارض و رفع راسه الی السماء و هو یفکر فقال له الرضا علیه‌السلام بنفسی انت، لم طال فکرک؟ فقال: فیما صنع بامی فاطمة؛ ای والله لاخرجنهما ثم لاحرقنهما ثم لاذرینهما ثم لانسفنهما فی الیم نسفا، فاستندناه و قبل بین عینیه، ثم قال: بابی انت و امی، انت لها (یعنی الامامة)؛ زکریا بن آدم می‌گوید: من نزد امام رضا علیه‌السلام بودم که فرزندش امام جواد علیه‌السلام را آوردند. وی که کمتر از چهار سال داشت، دستانش را بر زمین زد و سر به آسمان بلند کرد و به فکر فرورفت. امام رضا علیه‌السلام فرمود: جانم فدایت، چرا اندیشیدنت به درازا کشید: برای آن چه در حق مادرم فاطمه روا داشتند، به خدا سوگند آن دو را (از قبر) بیرون می‌کشم، آتششان می‌زنم. ذره ذره‌شان کرده، ذراتشان را در دریا پراکنده می‌کنم. امام رضا علیه‌السلام او را به خود نزدیک کرد و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت، تو سزاوار (امامتی). دلائل الامامة، طبری، ص ۲۱۲ (نسخه‌ی محقق ص ۴۰۰). اثبات الوصیة، ص ۱۸۴. ۱۳. المفید عن الصدوق عن ابیه عن احمد بن ادریس عن محمد بن عبدالجبار عن ابن ابی‌عمیر، عن [صفحه ۵۲۹] ابان بن عثمان، عن ابان بن تقلب عن اکرمة عن عبدالله بن العباس قال: لما حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله الوفاة بکی حتی بلت دموعه لحیته. فقیل له: یا رسول‌الله ما یبکیک؟ فقال: ابکی لذریتی ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی. کانی به فاطمة بنتی و ظلمة بعدی و هی تنادی: یا ابتاه، یا ابتاه، فلا یعینها احد من امتی...؛ عبدالله بن عباس می‌گوید: چون وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فرارسید، چنان گریست که اشکهایش محاسنش را تر کرد، به او گفتند: ای رسول خدا! چرا می‌گریید؟ فرمود: برای فرزندان و ذریه‌ام می‌گریم. برای آن چه ستمگران امتم پس از من بر آنان روا می‌دارند، گویا دخترم فاطمه را می‌بینم که پس از من ستمها دیده، فریاد می‌زند. وای پدرم! وای پدرم! ولی یک نفر از امتم به یاریش برنمی‌خیزد. الامالی، طوسی ج ۱ ص ۱۹۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۴۱ و ج ۴۳، ص ۱۵۶؛ اثبات الهداة، ج ۱۲، ص ۵۷۲، ح ۲۱۷. ۱۴. عن جابر بن عبدالله انصاری قال: دخلت فاطمة علیهاالسلام علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و هو فی سکرات الموت فانکبت الیه تبکی، ففتح عینه و آفاق ثم قال صلی الله علیه و آله. یا بنیة، انت المظلومة بعدی و انت المستضعفة بعدی. فقد اذاک فقد اذانی و من غاظک فقد غاظنی... و من ظلمک فقد ظلمنی لانک منی و انا منک، و انت بضعة منی و روحی التی بین جنبی ثم قال: الی الله اشکو ظالمیک من امتی؛ جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در سکرات موت بود و واپسین لحظه‌های عمرش را می‌گذرانید، فاطمه علیهاالسلام وارد شد و گریه کنان خودش را بر بدن رسول خدا انداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله چشمان خویش را گشود و به هوش آمد. آن گاه فرمود: دخترم! پس از من به تو ستم می‌کنند و از حقت محروم می‌سازند؛ هر که تو را بیازارد، مرا آزرده است و هر که تو را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است... هر که به تو ظلم کند، به من ستم کرده است. چون تو از منی و من از تو، تو پاره‌ی تن من و روح من و جان منی. سپس فرمود: به خدا، شکایت می‌برم از امتم، از آنان که به تو ظلم روا دارند. کشف الغمة، ج ۲ ص ۵۸؛

بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۷۶. [صفحه ۵۳۰] ۱۵. کشف الیقین باسناده عن سلمان عن رسول‌الله صلی الله علیه و آله انه قال:... انت تظلمین و عن حقک تدفعین... یا فاطمهٔ، انا سلم لمن سالمک و حرب لمن حاربک... پیامبر صلی الله علیه و آله (به فاطمه) فرمود... بر تو ستم شده و از حقت محروم می‌شوی... ای فاطمه، هر که با تو در صلح و صفاست، من نیز با او چنین کنم و هر که با تو بستیزد، من نیز با او بستیزم. کشف الیقین، ص ۱۸۸ و ۱۸۹؛ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۲۶۴ و ۲۶۵ (به نقل از کشف الیقین) ۱۶. روی السید بن الطاووس باسناده عن الکاظم عن ابیه علیه‌السلام قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله... یا علی ما انت صانع لو قد تامر القوم علیک بعدی و تقدموا علیک و بعث الیک طاغیتهم یدعوک الی البیعهٔ ثم لببت بثوبک تقاد کما یقاد الشارد من الابل مذموما و خذولا محزونا مهموما و بعد ذلک ینزل بهذه الذل؟ قال: فلما سمعت فاطمهٔ ما قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله صرخت و بکت. فبکی رسول‌الله صلی الله علیه و آله لبکائها...، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:... یا علی، چه خواهی کرد زمانی که این قوم، پس از من علیه تو توطئه کنند و بر تو پیشی گیرند و طاغوت آنان، افرادی را گسیل دارد تا تو را به بیعت وادارند. سپس پیراهنت را به گردنت افکنده، تو را چون شتری مهار شده با مذمت و خواری و حزن و غم بکشند و پس از آن، به این ذلت دچار آیی؟ چون فاطمه، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید، فریادی برآورد و گریست... بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۳ (به نقل از طرائف). ۱۷. عن ام‌الفضل بن العباس قالت: لما ثقل رسول‌الله صلی الله علیه و آله فی مرض الذی توفی فیه، افاق افاقهٔ و نحن نبکی. فقال: ماالذی یبکیکم؟ قلت: یا رسول‌الله! نبکی لغیر خصلهٔ، نبکی لفراقک ایانا انقطاع خبر السماء عنا و نبکی الامهٔ بعدک. فقال علیه‌السلام: اما انکم المقهورون والمستضعفون من بعدی؛ مادر فضل بن عباس می‌گوید: چون بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت یافت- بیماری که بدان سبب از دنیا رفت- لحظه‌ای به هوش آمد و ما را در حال گریه دید. فرمود: چرا می‌گریید؟ گفتیم: ای رسول خدا! برای [صفحه ۵۳۱] اموری چند گریه می‌کنیم. فراق شما، قطع شدن خبر آسمانی از ما و برای امت پس از شما. فرمود: پس از من، شمامقهور و مستضعف خواهید بود. الامالی، مفید، ص ۲۱۵؛ الامالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۲۲، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۴۰. ۱۸. عن الرضا علیه‌السلام عن آبائه علیه‌السلام عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لبنی‌هاشم: انتم المستضعفون بعدی؛ [۱۲۳۰] . امام رضا علیه‌السلام از پدرانش علیه‌السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به بنی‌هاشم فرمود: شما پس از من، مستضعف خواهید شد. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۰ (به نقل از عیون الاخبار) ۱۹. قالت فاطمهٔ فی خطبهٔ فدک: قد کان بعدک انباء و هنبثهٔ لو کنت شاهدها لم یکثر الخطب ... تجهمتنا رجال واستخف بنا لما فقدت و کل الارث مغتصب [۱۲۳۱] . فاطمه در خطبه‌ی فدک فرمود: (پدر جان) رفتی و پس از تو فتنه‌ها برخاست، که اگر تو می‌بودی، چنان بزرگ رخ نمی‌نمود. همین که تو رفتی، کسانی بر ما یورش آوردند و ما را کوچک شمردند و همه‌ی ارث را به یغما بردند. الامالی، شیخ مفید، ص ۴۱، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۹؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۶؛ اعیان الشیعهٔ، ج ۱، ص ۳۱۸. [صفحه ۵۳۲]

منابع اهل سنت

۱. قال ابوبکر فی مرضه الذی قبض فیه. وددت انی لم اکشف بیت فاطمهٔ [۱۲۳۲] ؛ ابوبکر هنگام مرگش گفت ای کاش، حرمت خانه‌ی فاطمه را نمی‌شکستم و در خانه‌اش را نمی‌گشودم. الاموال، ص ۱۹۳؛ الامامهٔ السیاسهٔ [۱۲۳۳] ، ج ۱، ص ۳۶ (لیتنی ترکت بیت علی)؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱ (با این تفاوت که به جای «لم اکشف» آمده است «لم افتش»)؛ تاریخ طبری ج ۳، ص ۴۳۰ (در ذکر وقایع سال ۱۳ هجری)؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی ج ۱، ص ۶۲؛ السقیفهٔ، جوهری، ص ۴۰ (تحقیق دکتر محمد هادی امینی) و در ص ۷۳ این گونه آورده است [صفحه ۵۳۳] «لیتنی لم اکشف...»؛ تاریخ دمشق (در شرح حال ابی‌بکر)، ج ۹، ص ۷۴۹ (مخلوط اردنیه)؛ شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۶ و ج ۶، ص ۵۱ و ج ۱۷، ص ۱۶۴ و ۱۶۸ و ج ۲۰، ص ۲۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۷- ۱۱۸ (تحقیق دکتر عمر عبدالسلام)؛ میزان

الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸ (تحقیق علی محمد البجاوی) در شرح حال «علوان بن داود البجلی»؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹ (در شرح حال علوان بن داود البجلی)؛ الجوامع الجامع، سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۵۹؛ کنزالعمال، ج ۵، ص ۶۳۱ و ۶۳۲ (کتاب الخلافة مع الامارة)؛ منتخب کنزالعمال (چاپ شده در حاشیه‌ی مسند احمد)، ج ۲، ص ۱۷۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲ (اختصار و تحقیق از سکینه شهابی بر منهج ابن منظور). ۲. و بلغ ابابکر و عمر ان جماعة من المهاجرین والانصار قد اجتمعوا مع علی بن ابی‌طالب فی منزل فاطمة بنت رسول‌الله. فاتوا فی جماعة حتی هجموا الدار و خرج علی و معه السیف، فلقیه عمر، فصارعه عمر، فصرعه و کسرسیفه و دخلوا الدار. فخرجت فاطمة فقالت والله لتخرجن او لاکشفن شعری والاعجن الی الله، فخرجوا و خرج من کان فی الدار و اقام القوم ایاما، ثم جعل واحد بعد الواحد یبایع؛ به ابوبکر و عمر خبر رسید که گروهی از مهاجران و انصار در منزل فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا، گرد علی بن ابی‌طالب جمع شده‌اند. آن دو با گروهی به منزل (آن حضرت) هجوم آوردند. علی با شمشیرش بیرون آمد و با عمر روبرو شد. عمر با او درگیر شد و او را بر زمین افکند و شمشیرش را شکست. آنگاه به خانه‌ی او وارد شدند. فاطمه خارج شد و گفت: بیرون روید وگرنه به خدا سوگند موهایم را آشکار کرده، به خدا شکوه (نفرین) می‌کنم. به ناچار همگی خارج شدند. مدتی گذشت و همه یکی پس از دیگری با خلیفه بیعت کردند. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶ . ۳.... فجاء عمر فی عصابة... فاقتحما الدار، فصاحت فاطمة...؛... عمر با جماعتی آمد... به خانه هجوم آوردند، فاطمه فریاد کشید... شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۷ (به نقل از السقیفة، جوهری). [صفحه ۵۳۴] ۴.... و کان خارج البیت مع خالد جمع کثیر من الناس، ارسلهم ابوبکر ردا لهما، ثم دخل عمر فقال لعلی: قم فبایع. فتلکا و احتبس فاخذ بیده و قال: قم، فابی ان یقوم فحمله و دفعه کما دفع الزبیر ثم امسکهما خالد، و ساقهما عمر و من معه سوقا عنیفا واجتمع الناس ینظرون وامتلات شوارع المدینة بالرجال و رأت فاطمة، ما صنع عمر، فصرخت و ولولت...، بیرون از خانه، جماعت زیادی با خالد بودند. ابوبکر آنها را فرستاده بود تا آن دو (علی و زبیر) را برگردانند. آن گاه عمر وارد شد و به علی گفت. برخیز، علی درنگ کرده، امتناع ورزید. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز، علی خودداری کرد. عمر او را بلند کرد و مانند زبیر بیرون کشید. خالد آن دو را بست. عمر و همراهانش آن دو را با شدت می‌کشیدند. مردم جمع شده بودند و می‌نگریستند. کوچه‌های مدینه پر از جمعیت شده بود. فاطمه چون اعمال عمر را دید فریاد برآورد و شیون سر داد. السقیفة، جوهری، ص ۷۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۹. ۵. قال ابن ابی‌الحدید:... و لم یتخلف الاعلی علیه‌السلام وحده، فانه اعتصم ببیت فاطمة علیهاالسلام فتحاموا اخراجه منه قسرا، ابن ابی‌الحدید می‌گوید:... جز علی علیه‌السلام کسی از بیعت خودداری نکرد و به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام پناه جست. (آنها، هم) اطرافش گرفته، به زور او را از خانه بیرون کشیدند. شرح نهج‌البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۱. ۶. قال ابن ابی‌الحدید: و اما حدیث الهجوم علی بیت فاطمة علیهاالسلام فقد تقدم الکلام فیه والظاهر عندی صحة ما یرویه المرتضی والشیعة ولکن لاکل ما یزعمونه بل کل بغض ذلک، و حق لابی‌بکر، ان یندم و یتاسف علی ذلک و هذا یدل علی قوة دینه و خوفه من الله تعالی فهو بان یکون منقبة له اولی منکونه طعنا علیه. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: اما جریان هجوم به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام قبلا گذشت و به نظر سخن «سید مرتضی» و شیعه صحیح است. لیکن نه همه‌ی گفتارشان، بلکه مقداری از آن. ابی‌بکر نیز حق داشت که پشیمان شده، از این کارش متاسف باشد. این مطلب قوت دین خداترسی ابوبکر را [صفحه ۵۳۵] می‌رساند. پس این پشیمانی و ندامت، به جای آن که بر او طعنی باشد، فضیلت و منقبت به شمار می‌رود. شرح نهج‌البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۱۶۸. ۷. قال النقیب ابوجعفر فی الرد علی الجوینی... فان قلتم: ان بیت فاطمة انما دخل و سترها انما کشف حفظا لنظام الاسلام، و... قیل لکم: و کذلک ستر عائشة... فاذا جاز دخول بیت فاطمة لامر لم یقع بعد، جاز کشف ستر عائشة علی ما قد وقع و تحقق، فکیف صار هتک عائشة من الکبائر التی یجب معها التخلید فی النار والبرائة من فاعله، و من اوکد عری الایمان، و صار کشف بیت فاطمة، والدخول علیها منزلها و جمع حطب ببابها، و تهددها بالتحریق من اوکد عری الدین؟...؛ نقیب ابوجعفر در رد سخنان جوینی می‌گوید: اگر بگویید ورود به خانه‌ی فاطمه و هتک حرمت آن، فقط

به جهت حفظ نظام اسلامی و... بود، در جوابتان می گویند: این سخن درباره‌ی عایشه نیز صادق است... چون اگر (شکست حرمت) و ورود به خانه‌ی فاطمه به سبب کاری که اتفاق نیفتاد، جایز باشد، پس شکستن حرمت عایشه نیز به جهت کاری که روی داد و محقق شد، (به طریق اولی) جایز است. پس چگونه است که هتک عایشه از گناهان کبیره گشته، فاعل آن مخلد در آتش و تبری و بیزاری از عامل آن از مؤکدترین پایه‌های ایمان شمرده می‌شود، اما گشودن خانه‌ی فاطمه و وارد شدن به منزل او و جمع هیزم بر در خانه و تهدید فاطمه به آتش زدن آن از مؤکدترین پایه‌های ایمان می گردد؟ شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۶ و ۱۷ (ابن ابی‌الحدید از قول استاد خود ابوجعفر نقل می کند که او می گفت: اصل این جواب از بعضی علمای زیدیه است که من آن را بسیار متین یافته، یادداشت کردم. آن گاه نوشته‌هایش را درآورد و در آن مجلس خواند و تمامی اهل مجلس آن را ستودند). ۸. ثم ان ابابکربعث عمر بن الخطاب الی علی و من معه لیخرجهم من بیت فاطمهٔ (رضی‌الله‌عنها) و [صفحه ۵۳۶] قال: ان ابوا علیک فقاتلهم...، ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا علی و کسانی را که گرد او جمع شده بودند، از منزل فاطمه- رضی‌الله‌عنها- بیرون آورد و به او چنین گفت: اگر نپذیرفتند، با آنها بجنگ. تاریخ ابی‌الفداء، ص ۱۶۵ (ذکر اخبار ابی‌بکر و خلافته). ۹. ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه، فلقیته فاطمهٔ. فقال: ادخلوا فیما دخلت فیه الامهٔ، عمر آمد، خانه‌ی علی را با همه‌ی کسانی که در آن بودند، به آتش بکشد، فاطمه او را دید. عمر گفت: چیزی را که همه‌ی امت پذیرفته‌اند، پذیرا باشید. تاریخ ابن‌شحنه [۱۲۳۴] در حاشیه کامل، ج ۷، ص ۱۶۴. ۱۰. حدثنی بکر بن الهیثم (ابن‌هاشم) قال حدثنا عبدالرزاق عن عمر عن الکلبی عن ابی‌صالح عن ابن‌عباس قال: بعث ابوبکر، عمر بن الخطاب را سراغ علی علیه‌السلام فرستاد چون که از بیعت با او سر باز زده بود و به او گفت: بی هیچ ملاحظه و نرمشی و با کمال خشونت او (علی) را بیاور. چون او را آورد. میان علی علیه‌السلام و عمر مشاجره درگرفت، علی به او گفت: تا می‌توانی بدوش، تو هم سهم می‌بری. به خدا سوگند، اشتیاق تو به سرپرستی و ولایت او، فقط به سبب این است که فردا تو را امیر سازد. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷. ۱۱. قال ابن ابی‌الحدید بعد نقله کلام عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام (کانت امنا صدیقهٔ، ابنهٔ نبی مرسل، و ماتت و هی غضبی علی قوم، فنحن غضاب لغضبها). قد اخذ هذا المعنی بعض شعراء الطالبین من اهل الحجاز، انشدنیه النقیب جلال‌الدین عبدالحمید [صفحه ۵۳۷] بن محمد بن عبدالحمید العلوی قال: انشدنی هذا الشاعر لنفسه و ذهب عنی انا اسمه قال یا اباحفص الهوینی و ما کنت ملیا بذاک لولا الحمام أ تموت البتول غضبی و نرضی ما کذا یصنع البنون الکرام یخاطب عمر و یقول له: مهلا و رویدا یا عمر، ای ارفق وائتد و لا تعنف بنا. و ما کنت ملیا، ای و ما کنت اهلا لان تخاطب بهذا و تستعطف، و لا کنت قادرا علی ولوج دار فاطمهٔ علی ذلک الوجه الذی ولجتها علیه، لولا ان اباها الذی کان بیتها یحترم و یصان، لاجله مات فطمع فیها من لم یکن یطمع. ثم قال: اتموت امنا و هی غضبی و نرضی نحن! اذا لسنا بکرام، فان الولد الکریم یرضی لرضا ابیه و امه، و یغضب لغضبها، ابن ابی‌الحدید پس از نقل کلام عبدالله بن موسی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام که (مادرمان که صدیقه بود و دختر پیامبر مرسل، در حالتی از دنیا رحلت کرد که بر قوم غضبناک بود، ما نیز به سبب غضب و خشم او، خشمگین و غضبناکیم)، گفته است: چنین مضمونی را بعضی از شاعران طالبین اهل حجاز، در اشعار خود به کار برده‌اند. نقیب جلال‌الدین عبدالحمید بن محمد بن عبدالحمید علوی می گوید: این شعر را شاعری که حال، نامش را فراموش کرده‌ام، برایم خوانده است. آهسته، ای اباحفص (عمر)- تو نمی‌توانستی وارد خانه شوی، اگر کبوتر از دنیا نرفته بود. آیا بتول با ناراحتی از دنیا رفته و ما رضایت دهیم! هرگز فرزندانی که بزرگوارند، چنین نکنند. (در این شعر عمر را مخاطب قرار داده و به او می گوید: آهسته. درنگ کن عمر یعنی مدارا کن و آسان گیر، با ما تندی مکن. تو نمی‌توانستی، یعنی تو کسی نبودی که به چنین جایگاهی طمع ورزی و اگر پدر فاطمه که خانه (فاطمه) به جهت او (پدر)حرمت و مصونیت داشت، از دنیا نمی‌رفت، هرگز نمی‌توانستی بدین گونه، وارد خانه‌اش شوی. بدینسان، آن که اهلیت طمع در آن نداشت، طمع ورزید. سپس، گوید: آیا مادرمان با ناراحتی از دنیا برود و ما رضایت دهیم! آن گاه قدر و منزلتی نداریم [صفحه ۵۳۸] چون فرزند

بزرگوار به رضایت پدر و مادر راضی و با ناراحتی آن دو، ناراحت و ناراضی است شرح نهج‌البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۹-۵۰. ۱۲. تمثلت فاطمة علیهاالسلام فی خطبة فدک بقول هند بنت اثاثة [۱۲۳۵] : قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب ابدت رجال لنا نجوی صدورهم لما قضیت و حالت دونک الکثب [۱۲۳۶] . تجهمتنا رجال واستخف بنا اذغبت عنا فنحن الیوم نغتصب پس از تو (ای پیامبر) رخدادها و حوادثی شگفت پیش آمد که اگر بودی چنان بزرگ جلوه نمی‌کرد. مردانی چند از امت تو، همین رفتی و خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه‌هایشان را آشکار کردند. چون فقدان تو را دیدند به ما روترش کردند و ما را کوچک ساختند و حق ما غصب شد. السقیفة جوهری، ص ۹۹؛ شرح نهج‌البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۲ و ۲۵۱ و ۲۵۳. [صفحه ۵۳۹]

تهدید

منابع شیعه

۱. فی حدیث عن فاطمة علیهاالسلام قالت فیه: فجمعوا الحطب الجزل [۱۲۳۷] . علی بابنا، واتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا فوقفت بعضادة الباب و ناشدتهم بالله و بابی ان یکفوا عنا و ینصرونا، حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: بر در خانه‌ی ما، کنده‌های (هیزم‌های تنومند و بزرگ) جمع کرده، آتشی فراهم ساختند تا در آن به آتش کشیده، ما را بسوزانند. آنگاه در کنار در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و ما را یاری کنند. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸ (به نقل از ارشاد القلوب). ۲. فغضب عمرو قال: ما لنا و للنساء؟ ثم امر اناسا حوله فحملوا حطبا و حمل معهم عمر، فجعلوه حول منزله و فیه علی و فاطمة و ابناهما علیهم‌السلام. ثم نادی عمر باعلی صوته حتی اسمع علیا علیه‌السلام: والله لتخرجن و لتبایعن خلیفة رسول‌الله صلی الله علیه و آله او لاضرم من علیک بیتک نارا؛ عمر خشمگین شد و گفت: ما را با زنان چه کار؟ آنگاه به جماعت گرد خود فرمان داد هیزم آوردند. خود نیزچنین کرد. آنها را اطراف منزلش نهادند، با آن که در آن، علی و فاطمه و فرزندانش علیهم‌السلام بودند. سپس عمر با تمام توان فریاد زد تا علی علیه‌السلام بشنود: سوگند به خدا، خارج می‌شوی و با خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت می‌کنی یا آن که خانه را بر تو [صفحه ۵۴۰] آتش می‌زنم. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۸۳۲. ۳. فانطلق قنفذ فاخبر ابابکر. فوثب عمر غضبان. فنادی خالد بن الولید و قنفذا فامرهما ان یحملا حطبا و نارا، ثم اقبل حتی انتهی الی باب علی علیه‌السلام و فاطمة علیهاالسلام قاعدة خلف الباب، قد عصبت راسها و نحل جسمها فی وفاة رسول‌الله صلی الله علیه و آله. فاقبل عمر حتی ضرب الباب. ثم نادی. یابن ابی‌طالب افتح الباب. فقالت فاطمة علیهاالسلام: یا عمر، ما لنا و لک؟ لا تدعنا و ما نحن فیه. قال: افتحی الباب و الا احرقناه علیکم؛ قنفذ رفت و به ابوبکر خبر داد. عمر با عصبانیت از جا پرید و خالد بن ولید و قنفذ را خواند و به آنها فرمان بداد که هیزم و آتشی همراه آورند. آنگاه عزم خانه‌ی علی علیه‌السلام کرد. به در خانه رسید فاطمه علیهاالسلام پشت در نشسته بود، در حالی که سرش را بسته و جسمش به جهت غم وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، ضعیف شده بود. عمر جلو آمد، در را کوبید و فریاد زد: پسر ابی‌طالب! در را بگشا، فاطمه علیهاالسلام فرمود: عمر! تو را به ما چه کار؟ چرا ما را به حال خود نمی‌گذاری؟ (عمر) گفت: در را باز کن، وگرنه آن را بر شما آتش می‌زنم! کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۹ و ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۰. ۴. روی ابن ابی‌شیبه بسنده عن اسلم انه حین بویع ابوبکر بعد رسول‌الله صلی الله علیه و آله... قال عمر:... و ایم الله، ما ذلک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان آمر بهم ان یحرق علیهم الباب، چون پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم با ابوبکر بیعت کردند... عمر گفت:... به خدا قسم، اینها، مانع نمی‌شود که اگر این افراد، نزد تو گرد هم آیند، دستور دهم که خانه را با آنان به آتش کشند. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۳؛ دلائل الصدق، ج

۳، ص ۸۷. ۵. قال والذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علی من فیها، فقیل له: یا اباحفص ان فیها فاطمهٔ! فقال: و ان؛ (عمر) گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست اوست! خارج می‌شوید یا خانه را با هر که [صفحه ۵۴۱] در آن است، به آتش می‌کشم، به او گفتند: اباحفص! در آن (خانه) فاطمه هست. گفت: باشد. الغدیر، ج ۷، صص ۷۷- ۷۸ (به نقل از ابن‌قتیبه در الامامهٔ و السیاسهٔ)؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۸۷ (به نقل از ابن‌قتیبه). ۶. روی المفضل عن الصادق علیه‌السلام فی حدیث طویل:... و اشعار النار علی باب امیرالمؤمنین و فاطمهٔ والحسن والحسین علیهم‌السلام لاحراقهم بها؛ امام صادق علیه‌السلام: (عمر) بر در خانه‌ی امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام، آتشی شعله‌ور ساخت تا آنان را بسوزاند. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴. ۷. قوله (عمر):... فاختاری ان شئت خروجه لبیعهٔ ابی‌بکر او احراقکم جمیعا؛ سخن (عمر) (خطاب به فاطمه)... اختیار با توست، با علی برای بیعت با ابوبکر خارج می‌شود یا همه‌ی شما سوزانده خواهید شد. پیشین، ص ۱۸. ۸. قال عمر: ان لم یخرج جئت بالحطب الجزل و اضرمتها نارا علی اهل هذا البیت و احرق من فیه او یقاد علی الی البیعهٔ، و اخذت سوط قنفذ فضربتها و قلت لخاد بن الولید: انت رجالنا، هلموا فی جمع الحطب، فقلت: انی مضرمها...؛ عمر گفت: اگر بیرون نیاید، با هیزم‌های تنومندی آمده، بر اهل این خانه آتش می‌افروزم و هر که را در آن است، می‌سوزانم، مگر این که به دنبال من برای بیعت آید. تازیانه‌ی قنفذ را گرفتم و به او (فاطمه علیهاالسلام) زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو و دیگر افرادمان، هیزم جمع کنید. من آتش می‌زنم. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. ۹. عن ابی‌الجارود عن ابی‌جعفر علیه‌السلام قال سالته متی یقوم قائمکم؟ قال:... ثم یحرقهما بالحطب الذی جمعاه لیحرقا به علیا و فاطمهٔ والحسن والحسین و ذلک الحطب عندنا نتوارثه؛ ابی‌جارود می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: چه هنگامی، قائم شما قیام می‌کند؟ فرمود:... آن گاه آن دو را با هیزمی [صفحه ۵۴۲] که برای آتش زدن علی و فاطمه و حسن و حسین جمع‌آوری کرده بودند، آتش می‌زدند.این هیزم، نسل به نسل نزد ماست. دلائل الامامهٔ، ص ۲۴۲ (نسخه‌ی محقق، ص ۴۵۵). ۱۰. اخبرنی ابوبکر محمد بن عمر الجعابی قال: حدثنا ابوالحسین العباس بن المغیرهٔ قال: حدثنا ابوبکر احمد بن منصور الرمادی قال: حدثنا سعید بن عفیر قال:حدثنی ابن لهیعهٔ، عن خالد بن یزید، عن ابن ابی‌هلال عن مروان بن عثمان قال: لما بایع الناس ابابکر دخل علی علیه‌السلام والزبیر والمقداد بیت فاطمهٔ علیهاالسلام و ابوا ان یخرجوا، فقال عمر بن الخطاب.اضرموا علیهم البیت نارا، فخرج الزبیر و معه سیفه. فقال ابوبکر: علیهم بالکلب، فقصدوا نحوه، فزلت قدمه و سقط الی الارض و وقع السیف من یده.فقال ابوبکر: اضربوا به الحجر، فضرب بسیفه الحجر حتی انکسر و خرج علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نحو العالیهٔ، فلقیه ثابت بن قیس بن شماس. فقال: ما شانک یا اباالحسن؟ فقال: ارادوا ان یحرقوا علی بیتی و ابوبکر علی المنبر یبایع له و لا یدفع عن ذلک و لا ینکره. فقال له ثابت: و لا تفارق کفی یدک حتی اقتل دونک، فانطلقا جمیعا حتی عادا الی المدینهٔ و اذا فاطمهٔ علیهاالسلام واقفه علی بابها و قد خلت دارها من احد من القوم و هی تقول: لا عهد لی بقوم اسوا محضرا منکم، ترکتم رسول‌الله جنازهٔ بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستامرونا، و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا لنا حقا، مروان بن عثمان می‌گوید: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی علیه‌السلام و زبیر و مقداد به منزل فاطمه علیهاالسلام رفته، بیرون نیامدند. عمر بن خطاب گفت: خانه را بر آنان آتش کشید. زبیر با شمشیرش بیرون آمد، ابوبکر گفت: سگ را دریابید. به سراغ زبیر رفتند. پایش لغزید و بر زمین افتاد و شمشیر از کفش رها شد. ابوبکر گفت: شمشیرش را به سنگ بزنید. پس آن قدر شمشیرش را به سنگ کوبیدند که شکست. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به سوی بلندی خارج از شهر بیرون رفت. در راه ثابت بن شماس به او برخورد. گفت یا اباالحسن! تو را چه شده؟ گفت: می‌خواستند خانه را به رویم آتش زنند و ابوبکر بالای منبر بود، با او بیعت می‌کردند و او نه آنان را از این کار منع کرد، نه به این اقدام اعتراض کرد. [صفحه ۵۴۳] ثابت به او گفت: دست از تو برنمی‌دارم تا در راهت کشته شوم.با هم به راه افتادند تا به مدینه برگشتند. فاطمه علیهاالسلام کنار در ایستاده بود. مهاجمان از منزلش رفته بودند و او می‌گفت: همنشینی بدتر از شما مردم ندیدم. بدن رسول خدا را نزد ما رها کرده، و میان خودتان توافق کردید و ما را به امارت برنگزیدید و با ما کردید آنچه کردید و هیچ حقی برای ما در نظر نگرفتید! الامالی،

شیخ مفید، صص ۴۹- ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۳۱- ۲۳۲ (به نقل از امالی مفید). ۱۱. قال الشیخ المفید: «و لماجتمع الی دار فاطمهٔ من بنی‌هاشم و غیرهم للتحیز عن ابی‌بکر و اظهار الخلاف علیه، انفذ عمر بن الخطاب قنفذا و قال له: اخرجهم من البیت فان خرجوا، و الا فاجمع الاحطاب علی بابه و اعلمهم انهم ان لم یخرجوا للبیعهٔ. اضرمت البیت علیهم نارا! ثم قال بنفسه فی جماعهٔ، منهم المغیرهٔ بن شعبهٔ الثقفی و سالم مولی ابوحذیفهٔ حتی صاروا الی باب علی علیه‌السلام فنادی: یا فاطمهٔ بنت رسول‌الله! اخرجی من اعتصم ببیتک لیبایع و یدخل فیما دخل المسلمون، و الا والله اضرمت علیهم نارا، شیخ مفید می‌گوید: چون بنی‌هاشم و دیگران برای عدم بیعت با ابوبکر و اظهار مخالفت با او در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام گرد هم آمدند، عمر بن خطاب قنفذ را فرستاد و به او گفت: آنان را از خانه بیرون آر. اگر بیرون آمدند (که هیچ) وگرنه بر در خانه‌اش هیزم‌هایی جمع ساز و به آنها بگو. اگر برای بیعت خارج نشوند، خانه را با آنان آتش می‌زنم. خودش نیز به همراه جماعتی از جمله مغیرهٔ بن شعبه ثقفی و سالم، غلام ابوحذیفه حرکت کرد تا به خانه‌ی علی علیه‌السلام رسید.فریاد زد: ای فاطمه، دختر رسول خدا! هر که به خانه‌ات پناه آورده، از خانه بیرون کن تا بیعت کند و آنچه را همه‌ی مسلمانان پذیرفته‌اند، پذیرا شوند، وگرنه به خدا سوگند، آنان را به آتش می‌کشم. الجمل، شیخ مفید، صص ۱۱۷- ۱۱۸. ۱۲....فجاء عمر و معه قبس، فلقیته فاطمهٔ علی الباب، فقالت: یابن الخطاب! اتراک محرقا علی بابی؟ قال: نعم، و ذلک اقوی فیما جاء به ابوک؛ عمر به همراه پاره‌ای آتش آمد. فاطمه علیهاالسلام او را نزد در دید، [صفحه ۵۴۴] فرمود: ای پسر خطاب، آیا تو را در حال آتش زدن خانه‌ام می‌بینم؟ گفت: آری. این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می‌باشد». الشافی، سید مرتضی [۱۲۳۸] ج ۳، ص ۲۴۱؛ تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۷۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸ صص ۲۶۸ و ۳۸۹ و ۴۱۱. ۱۳. عن عبدالله بن عبدالرحمان قال: ثم ان عمر... اقبل فی جمع کثیر الی منزل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فطالبه بالخروج فابی. فدعا عمر بحطب و نار و قال: الذی نفس عمر بیده! لیخرجن او لاحرقنه علی ما فیه، فقیل له: ان فیه فاطمهٔ بنت رسول‌الله و ولدی رسول‌الله و آثار رسول‌الله، فانکر ذلک من قوله، فلما عرف انکارهم قال: ما بالکم اترونی فعلت ذلک؟ انما اردت التهویل...؛ عبدالله بن عبدالرحمان می‌گوید: سپس عمر... با جمع زیادی رو به منزل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آورد و از او خواست، خارج شود. او خودداری کرد، عمر هیزم و آتشی طلب کرد و گفت: قسم به آن که جان عمر به دست اوست! خارج می‌شوند یا خانه را با آنچه در اوست، آتش می‌زنم. به او گفتند: در این خانه، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان او و آثار پیامبر خداست. و سخنش را ناشایست دانستند! چون اعتراض‌شان را دریافت، گفت: شما را چه شده آیا فکر می‌کنید، چنین می‌کنم. مقصودم فقط تهدید آنان بود.... الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۴؛ النص والاجتهاد، ص ۷۹. ۱۴.... فاقبل عمر بشیء (بقبس) من نار علی ان یضرم الدار، فلقیته فاطمهٔ و قالت: الی این یاین الخطاب، اجئت لتحرق دارنا؟ قال نعم او تدخلوا فیما دخل فیه الامهٔ؛ عمر با پاره‌ای از آتش آمد تا در را به آتش کشد.فاطمه او را دید، گفت: کجا پسر خطاب؟ آیا آمده‌ای خانه‌ی ما را بسوزانی؟ (عمر) گفت: [صفحه ۵۴۵] آری، مگر، آنچه را مردم پذیرفته‌اند، پذیرا شوید. الطرائف، صص ۲۳۸ - ۲۳۹؛ نهج الحق، صص ۲۷۱ - ۲۷۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۹؛ الغدیر، ج ۷، ص ۷۷. ۱۵. قال زید بن اسلم. کنت ممن حمل الحطب مع عمر الی باب فاطمهٔ... فقال عمر لفاطمهٔ اخرجی من فی البیت و الا احرقته و من فیه...؛ زید بن اسلم می‌گوید: من از کسانی بودم که به همراه عمر، هیزم‌ها را به منزل فاطمه بردند. عمر به فاطمه گفت: آنهایی را که در خانه‌اند، بیرون کن وگرنه خانه را با هر که در آن است آتش می‌زنم. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۹؛ نهج الحق، ص ۲۷۱ (به نقل از غرر ابن خیزرانهٔ)؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۷۸ (نقل از نهج الحق). ۱۶. و حدث الواقدی: قال حدثنا ابن ابی‌حنیفهٔ، عن داود بن الحصین، قال: غضب رجال من المهاجرین والانصار فی بیعهٔ ابی‌بکر، و قالوا: من غیر مشورهٔ و لا ـ رضی منا، و غضب علی والزبیر و دخلا بیت فاطمهٔ و تخلفا عن البیعهٔ، فجاءهم عمر فی عصابهٔ، فیهم اسید بن حضیر و سلمهٔ ابن اسلم بن جریش الاشهلی، فصاح عمر: اخرجوا او لنحرقنهم علیکم!، فابوا ان یخرجوا. فصاحت بهم فاطمهٔ و ناشدتهم الله، فامر عمر سلمهٔ بن اسلم، فدخل علیهما، و اخذ سیف احدهما فضرب به الجدار حتی کسره، ثم اخرجه ما یسوقهما حتی

بایعا؛ داود بن حصین می گوید: عده‌ای، مهاجر و انصار از ماجرای بیعت با ابوبکر خشمگین بوده، می گفتند: بدون مشورت و رضایت ما بوده است. علی و زبیر نیز غضبناک بودند. داخل خانه‌ی فاطمه شده، از بیعت سر باز زدند.عمر با جماعتی نزدشان آمد که اسید بن حضیر و سلمهٔ ابن اسلم بن جریش اشهلی در میانشان بودند، عمر فریاد کشید.بیرون آیید، وگرنه خانه را به رویتان آتش می‌زنیم، ولی آنان خارج نشدند. فاطمه بر آنان فریاد زد و آنان را به خدا سوگند داد. عمر به سلمه بن اسلم امر کرد (سلمه) بر آنان وارد شد، شمشیر یکی از آنان (زبیر) را گرفت آن قدر به دیوار کوبید تا آن را شکست. سپس او را [صفحه ۵۴۶] بیرون راند، آنگاه آنها را کشان کشان بردند تا بیعت کردند. المسترشد، صص ۳۷۹- ۳۷۸؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۳۸۳. ۱۷. ثم ان عمر جمع جماعة من الطلقاء والمنافقین، و اتی بهم الی منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام فوافوا بابه مغلق، فصاحوا به. اخرج یا علی، فان خلیفة رسول‌الله یدعوک، فلم یفتح لهم الباب، فاتوا بحطب فضعوه علی الباب و جاؤوا بالنار لیضرموه، فصاح عمر و قال: والله لئن لم تفتحوا لنضرمنه بالنار؛ عمر گروهی از طلقاء و منافقان را جمع کرد و آنان را نزد منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورد. در بسته بود. فریاد کشیدند: ای علی! خارج شو، خلیفه‌ی پیامبر، تو را می‌خواند. در برایشان باز نشد. هیزم آوردند و در آستانه‌ی در قرار دادند، آتشی مهیا ساختند تا آن را شعله‌ور سازند. عمر فریاد کشید و گفت: به خدا سوگند، اگر در را نگشایید، آن را به آتش می کشم. علم الیقین، ج ۲، صص ۶۸۶ و ۶۸۷ (فصل ۲۰). ۱۸... فصاروا الی داره و ارادوا ان یضرموها علیه و علی فاطمة علیهاالسلام نارا، سپس راهی خانه‌اش شدند و خواستند آن را با علی و فاطمهٔ علیهماالسلام آتش بزنند. المسترشد، ص ۳۷۳. ۱۹. هذا الدعاء رفیع الشان عظیم المنزلة و رواه عبدالله بن عباس عن علی علیه‌السلام انه کان یقنت به و قال: ان الداعی به کالرامی مع النبی صلی الله علیه و آله فی بدر و احد و حنین بالف الف سهم. الدعاء: اللهم العن صنمی قریش و جبتیها و... اللهم العنهما و انصارهما، فقد اخربا بیت النبوة و ردما بابه و نقضا سقفه...؛ این دعا را که مرتبه‌ای رفیع و منزلتی عظیم دارد، عبدالله بن عباس از علی علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت همواره در قنوت خویش می‌خواند و می‌فرمود: آن که چنین دعایی کند، گویا همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر و احد و حنین، هزاران هزار تیر افکنده است. دعا چنین است: خدایا دو بت و طاغوت قریش را لعنت کن.خدایا آن دو و یارانش را لعنت کن چون که خانه‌ی پیامبر را خراب کرده، در آن را بسته، سقف آن را ویران کردند. البلد الامین، صص ۵۵۱- ۵۵۲؛ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۰؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۷۰۱. [صفحه ۵۴۷] قال الشارع (الشیخ العالم ابوالسعادت اسعد بن عبدالقاهر فی کتابه رشح البلاء) و قوله: «فقد اخربا بیت النبوة» اشارة الی ما فعله الاول والثانی مع علی علیه‌السلام و فاطمة علیهاالسلام من الایذاء و ارادا احراق بیت علی علیه‌السلام بالنار و قاداه قهرا کالجمل المخشوش و ضغطا فاطمة علیهاالسلام فی بابها حتی سقطت بمحسن وامرت ان تدفن لیلا لان لا یحضرالاول والثانی جنازتها و غیر ذلک من المناکیر؛ شارح دانشمند- ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر در کتاب خویش «رشح البلاء» می گوید: مراد از جمله‌ی: «خانه‌ی پیامبر را خراب کردند»؛ آزارهایی است که اولی و دومی به علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام روا داشتند و می‌خواستند خانه‌ی علی علیه‌السلام را به آتش بکشند و او را مانند شتر مهار کرده، به زور می کشاندند و نیز فشردن فاطمه علیهاالسلام در میان در به گونه‌ای که محسن را سقط کرد و سفارش کرد که شبانه دفن شود تا اولی و دومی در تشییع جنازه‌ی او حضور نیابد و اشاره است به امور منکر دیگری. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۲ (باب القنوتات الطویلة). ۲۰. قال العلامة الحلی: «انه طلب هو (ابوبکر) و عمر احراق بیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و فاطمة و ابناها و جماعة من بنی‌هاشم، لاجل ترک مبایعة ابی‌بکر. ذکر الطبری فی تاریخه قال: اتی عمر بن الخطاب منزل علی فقال: والله لاحرقن علیکم او لتخرجن للبیعة. ذکر الواقدی: ان عمر جاء الی علی فی عصابة فیهم اسید بن الحضیر و سلمة بن اسلم، فقال اخرجوا او لنحرقنها علیکم. نقل ابن‌خیزرانة فی غرره: قال زید بن اسلم: کنت ممن حمل الحطب مع عمر الی باب فاطمة، حین امتنع علی و اصحابه، عن البیعة ان یبایعوا، فقال عمر لفاطمة: اخرجی من فی البیت، و الا احرقته و من فیه قال: و فی البیت علی و فاطمة والحسن والحسین و جماعة من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله فقالت فاطمة: تحرق علی ولدی؟ فقال: ای والله، او لیخرجن و

لیبایعن. قال ابن عبدربه و هو من اعیان السنهٔ: فاما علی والعباس، فقعدوا فی بیت فاطمهٔ، و قال له ابوبکر: ان ابیا فقاتلهما، فاقبل بقبس من نار علی ان یضرم علیهما الدار، فاقیته فاطمهٔ، فقالت: یابن الخطاب، اجئت لتحرق دارنا؟ قال نعم. [صفحه ۵۴۸] نحوه روی مصنف کتاب «المحاسن و انفاس الجواهر»؛ علامه‌ی حلی می‌گوید: او (یعنی ابوبکر) و عمر خواستار سوزاندن خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدند با آن که در آن، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و فرزندانشان و جماعتی از بنی‌هاشم بودند چون آنان از بیعت با ابوبکر سر باز زده بودند. طبری در تاریخ خود می‌گوید: «عمر بن خطاب به خانه‌ی علی آمد و گفت: به خدا قسم، خانه را بر شما آتش می‌کشم، مگر آنکه برای بیعت خارج شوید.» ابن خیزرانه در «غرر» خویش آورده است که زید بن اسلم گفت: من جزو کسانی بودم که چون علی و اصحابش از بیعت خودداری کردند، به منزل فاطمه هیزم بردند. عمر به فاطمه گفت: آنان را که در خانه‌اند، بیرون کن، وگرنه آن را با هر که در آن است، می‌سوزانم (زید بن اسلم) گفت: با آن که در خانه، علی و فاطمه و حسن و حسین و گروهی از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. فاطمه گفت: فرزندانم را می‌سوزانی؟ گفت: آری، سوگند به خدا، مگر آن که خارج شده، بیعت کنند. ابن عبدربه که از بزرگان اهل سنت است، می‌گوید: اما علی و عباس، در منزل فاطمه خانه‌نشین شدند. ابوبکر به او گفت: اگر قبول نکردند، با آنها بجنگ. سپس با پاره ی آتش آمد تا خانه را بر آنان آتش زند. فاطمه او را دید و گفت: ای پسر خطاب! آیا آمده‌ای، خانه‌ی ما را بسوزانی؟ گفت: آری. به همین صورت مؤلف کتاب «محاسن و انفاس الجواهر» نیز نقل کرده است. نهج الحق، صص ۲۷۱ و ۲۷۲. ۲۱. قال السید المرتضی فی جواب القاضی عبدالجبار. قد بینا ان اخبر الاحراق قد رواه غیر الشیعهٔ ممن لا یتهم علی القوم...، سید مرتضی در جواب قاضی عبدالجبار می‌گوید: گفتیم که خبر احراق را غیر شیعه نیز روایت کرده‌اند یعنی، کسانی که پیش مردم به شیعه بودن متهم نیستند. الشافی، ج ۴، صص ۱۱۹– ۱۲۰. ۲۲. قال البیاضی: طلب هو و عمر احراق بیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لما امتنع هو و جماعهٔ من البیعهٔ. ذکره [صفحه ۵۴۹] الواقدی فی روایته والطبری فی تاریخه و نحوه ذکر ابن عبدربه، بیاضی می‌گوید: او (ابوبکر) و عمر خواستار سوزاندن خانه‌ی امیرالمومنین علیه‌السلام شدند چون که او و جماعتی، از بیعت با وی سر باز زده بودند. واقدی نیز چنین روایت کرده، طبری در تاریخ خویش و ابن عبدربه نیز چنین آورده‌اند. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۳۰۱. ۲۳.قال الشیخ الحر العاملی فی النص علی علی علیه‌السلام من طریق العامهٔ. و منها: انه طلب هو (ابوبکر) عمر احراق بیت امیرالمؤمنین لما امتنع هو و جماعهٔ من البیعهٔ، ذکره الواقدی فی روایته والطبری فی تاریخه و نحوه ذکر ابن عبدربه و هو من اعیانهم و کذا مصنف کتاب انفاس الجواهر، شیخ حر عاملی در روایتی با اسناد اهل سنت آورده است: او (ابوبکر) و عمر خواستار سوزاندن خانه‌ی امیرالمؤمنین شدند، چون او (علی) و جماعتی از بیعت با وی سر باز زدند. واقدی در روایت خویش و طبری در تاریخ خود چنین آورده‌اند. به همین صورت نیز، ابن عبدربه از بزرگان عامه و نویسنده‌ی کتاب انفاس الجواهر گفته‌اند. اثبات الهداهٔ، ج ۲، ص ۳۶۸ و نیز ر. ک: ص ۳۳۴ و ۳۶۱ و ۳۷۶ و ۳۷۷ (به نقل از ابن‌قتیبه در الامامهٔ و السیاسهٔ) و صص ۳۸۳ و ۳۸۴. ۲۴. قال السید المرتضی فی انکار صاحب المغنی، ضرب فاطمهٔ علیهاالسلام والهجوم علی دارها والتهدید بالاحراق و... و قوله «انا لا نصدق ذلک و لا نجوزه»: فانک لم تسند انکارک الی حجهٔ او شبههٔ فنتکلم علیها، والدفع لما یروی بغیر حجهٔ لا یلتفت الیه؛ سید مرتضی در جواب صاحب مغنی (که زدن فاطمه و هجوم بر خانه‌ی او و تهدید به آتش سوزی را انکار کرده و گفته است: ما این مساله را تصدیق نکرده و نمی‌پذیریم، می‌گوید: شما، انکار خود را به هیچ دلیل یا احتمالی مستند نساخته‌اید تا بر اساس آن سخن بگوییم. رد بی دلیل، ارزشی ندارد. الشافی، ج ۴، صص ۱۱۰– ۱۱۳. ۲۵. قال الشیخ الطوسی: والمشهور الذی لا خلاف فیه بین الشیعهٔ... و ما ارادوا من احراق البیت [صفحه ۵۵۰] علیها، حین التجا الیها قوم، وامتنعوا من بیعته و لیس لاحد ان ینکر الروایهٔ بذلک. لانا قد بینا الروایهٔ الواردهٔ من جههٔ العامهٔ من طریق البلاذری و غیره و روایهٔ الشیعهٔ مستفیضهٔ به، لا یختلفون فی ذلک، شیخ طوسی می‌گوید: مشهور این است و شیعه در آن، هیچ اختلافی ندارد. چون مردم به او (فاطمه) پناه آورده، از بیعت (ابوبکر) سر باز زدند. آنان تصمیم گرفتند که خانه را به همراه او بسوزانند. هیچ کسی نمی‌تواند منکر این قضیه شود چون

این روایت از طرق اهل سنت از بلاذری و دیگران نقل شده است. شیعه هم به طور مستفیض آن را روایت کرده، ذره‌ای در آن اختلاف ندارد. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶. ۲۶. قال قاضی القضاة فی المغنی: و من جملة ما ذکروه (الشیعة من الطعن) ادعاؤهم ان فاطمة (علیهاالسلام) لغضبها علی ابی‌بکر و عمر اوصت ان لا یصلیا علیها، و ان تدفن سرا منهما، فدفنت لیلا و ادعوا بروایة رووها عن جعفر بن محمد (علیهماالسلام) و غیره، ان عمر ضرب فاطمة (علیهاالسلام) بالسوط و ضرب الزبیر بالسیف و ذکروا ان عمر قصد منزلها و علی علیه‌السلام والزبیر والمقداد و جماعة ممن تخلف عن بیعة ابی‌بکر مجتمعون هناک، فقال لها: ما احد بعد ابیک احب الینا منک، و ایم الله لئن اجتمع هؤلاء النفر عندک لنحرقن علیهم! فمنعت القوم من الجتماع، قاضی القضاة در مغنی آورده است: از مواردی که شیعه (باب طعن و عیب) ذکر کرده، این ادعاست که فاطمه علیهاالسلام به سبب ناراحتی از ابوبکر و عمر، وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگذارند و شبانه به دور از چشم آنها دفن گردد. بدین جهت، فاطمه شبانه دفن شد، و به استناد روایاتی از جعفر بن محمد و دیگران، مدعی شده‌اند که عمر، فاطمه علیهاالسلام را با تازیانه و زبیر را با شمشیر زد و گفته‌اند که عمر، چون علی علیه‌السلام و زبیر، مقداد و گروهی از بیعت با ابوبکر سر باز زده، در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام گرد هم آمدند، سراغ خانه‌ی او آمد و به او گفت: با آن که، هیچ کس پس از پدرت، نزد ما از تو محبوب‌تر نیست، لیکن به خدا سوگند اگر این افراد نزد تو گرد آیند، آنان را می‌سوزانیم. از این رو فاطمه علیهاالسلام آنان را از این اجتماع بازداشت. الشافی، ج ۴، ص ۱۱۰، شرح نهج‌البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۱ (به نقل از شافی). [صفحه ۵۵۱] ۲۷. قال المجلسی... اذ تبین بالمتفق علیه من اخبارهم و اخبارنا ان عمر هم باحراق بیت فاطمه علیهاالسلام بامر ابی‌بکر او برضاه و قد کان فیه امیرالمؤمنین و فاطمة والحسنان (صلوات‌الله‌علیهم) و هددهم و آذاهم مع ان رفعة شانهم عندالله و عند رسوله صلی الله علیه و آله مما لا ینکره الا من خرج عن السلام، مجلسی می‌گوید:... زیرا با اخبار مقبول نزد ما و آنها روشن شد که عمر مطابق دستور ابی‌بکر و رضایت او، مصمم بود خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را بسوزاند با آن که در آن، امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنان (صلوات‌الله‌علیهم) بودند. آنان را تهدید کرد و آزارشان داد، با آن که هیچ کسی منکرشان و منزلتشان نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله نیست، مگر آن که از اسلام بیرون رفته باشد. بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۴۰۸- ۴۰۹. ۲۸. قال المحدث البحرانی فی طهارة المخالفین: ان من العجیب الذی یضحک الثکلی والبین البطلان... و لا یحکم بنجاسة من یسب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اخرجه قهرا مقادا یساق بین جملة العالمین و ادار الحطب علی بیته لیحرقه علیه و علی من فیه و...، محدث بحرانی می‌گوید. از امور عجیب و بدیهی البطلانی که ما در جوان مرده را نیز به خنده وامی‌دارد... فتوا ندادن به نجاست کسی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دشنام داده، او را به زور و کشان کشان از خانه بیرون کشیده، در میان مردم، به قهر و غلبه‌ی او به جلو رانده، گرداگرد خانه‌ی او هیزم فراهم کرد تا آن را با هر که در آن است، بسوزاند. الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۱۸۰. ۲۹. قال شبر: انه (عمر) هم باحراق بیت فاطمة علیهاالسلام و قد کان فیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمة علیهاالسلام والحسنان و هددهم و اذاهم مع ما عرفت من تضافر الروایات من ان من اذاهم فقد اذی رسول‌الله صلی الله علیه و آله، شبر می‌گوید: عمر مصمم بود خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را بسوزاند با آن که امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسان در آن بودند. آنها را تهدید کرد و آزارشان داد، با آن که روایات فراوانی هست که هر که آنان را بیازارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزرده است. حق الیقین، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸. [صفحه ۵۵۲] ۳۰. مؤلف تشیید المطاعن می‌گوید: مخفی و محتجب نماند که از اعمال شنیعه و افعال قطیعه و مطاعن قبیحه کفریات صریحه‌ی عمران است که تخویف و تهدید حضرت فاطمه (علیها الصلوة والسلام) به تحریق بیت جنابش کرده و به قصد احراق آن آستانه‌ی فیض کاشانه، اسباب آن از قبیل هیزم و نار آورده و جسارت عمر برین خسارت یعنی ایذای اهل‌بیت عصمت و طهارت به ترهیب و تخویف به احراق بیت به روایات ثقات اهل سنت و اعاظم معتمدین و اکابر محدثین ایشان ثابت گردیده. بسیاری از اکابر و اعاظم متقدمین و متاخرین اهل سنت روایت آن (تهدید عمر به احراق) کرده‌اند، مثل طبری و واقدی و عثمان بن ابی‌شیبه و ابن عبدربه و ابن‌خزابه و مصنف المحاسن و انفاس الجواهر و عبدالله بن

ابی‌شیبه و بلاذری و ابن عبدالبر صاحب استیعاب و ابوبکر جوهری صاحب کتاب السقیفهٔ و قاضی جمال‌الدین واصل و ابوالفداء اسماعیل بن علی بن محمود صاحب کتاب المختصر و ابن‌قتیبه و ابراهیم بن عبدالله الیمنی الشافعی صاحب کتاب الاکتفاء و سیوطی صاحب جمع الجوامع و ملاعلی متقی صاحب کنزالعمال و شاه ولی الله... (و آنگاه نص کلام تمامی آنها را در شش صفحه ۴۳۴ تا ۴۴۰ ذکر می‌کند). تشیید المطاعن، ج ۱، صص ۴۳۳- ۴۳۴، سید محمد قلی موسی نیشابوری هندی (والد مؤلف عبقات الانوار).

۳۱. قال السید شرف‌الدین: تهدیدهم علیا بالتحریق ثابت بالتواتر القطعی، سید شرف‌الدین می‌گوید: به تواتر قطعی ثابت شده است که علی علیه‌السلام را به سوزاندن تهدید کرده‌اند. المراجعات، ص ۳۵۷. ۳۲. قال العلامهٔ المظفر: و بالجملهٔ یکفی فی ثبوت قصد الاحراق روایهٔ جملهٔ من علمائهم له، روایهٔ [صفحه ۵۵۳] الواحد منهم له، لا سیما مع تواتره عند الشیعهٔ، و لا یحتاج الی روایهٔ البخاری و مسلم و امثالهما ممن اجهده العداء لا محمد صلی الله علیه و آله والولاء لاعدائهم، و دوام التزلف الی ملوکهم و امرائهم، و حسن السمعهٔ عند عوامهم، علامه‌ی مظفر می‌گوید..خلاصه این که، برای اثبات قصد سوزاندن، با توجه به تواتر نزد شیعه، روایت عده‌ای از علمای آنها (اهل سنت) بلکه روایت یک نفرشان کافی است و نیاز به روایت بخاری و مسلم و افرادی مثل این دو نیست که تمام سعی‌شان، دشمنی با خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوستی با دشمنان آنهاست و پیوسته دنبال تملق‌گویی سلاطین و شاهان و حسن شهرت نزد توده‌ی عوام بوده‌اند. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۹۱. ۳۳. قال العلامهٔ الامینی: واقبل عمر بقبس من نار الی دار فاطمهٔ الزهرا علیهاالسلام بعد ما قال عمر: لتخرجن الی البیعهٔ او لاحرقنا علی من فیها. علامه‌ی امینی می‌فرماید: عمر با پاره‌ای آتش راهی منزل فاطمه شد.پس از آن که گفته بود. برای بیعت بیرون آیید یا خانه را با هر که در آن است آتش می‌کشم. الغدیر، ج ۵، ص ۳۶۹. [صفحه ۵۵۴]

منابع اهل سنت

۱. المدائنی، عن مسلمهٔ بن محارب، عن سلیمان التیمی، عن ابن عون: ان ابابکر ارسل الی علی علیه‌السلام یرید البیعهٔ، فلم یبایع. فجاء عمر، و معه فتیلهٔ. فتلقته فاطمهٔ علی الباب، فقالت فاطمهٔ یا ابن الخطاب، اتراک محرقا علی بابی؟ قال نعم، و ذلک اقوی فیما جاء ابوک...؛ ابن‌عون می‌گوید: ابوبکر افرادی را سراغ علی علیه‌السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی او بیعت نکرد. عمر با پاره‌ای آتش آمد. فاطمه او را نزد در دید. به او گفت: ای فرزند خطاب! آیا تو را در حال آتش زدن خانه‌ام می‌بینم؟ گفت: آری این بهترین کار برای تقویت دین پدر توست. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ العقدالفرید، ج ۴، صص ۲۵۹ و ۲۶۰، ج ۲، ص ۲۵۰، ج ۳ ص ۶۳؛ شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۴۷؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷. ۲. حدثنا محمد بن بشر، حدثنا عبیدالله بن عمر، حدثنا یرید بن اسلم عن ابیه اسلم، انه حین بویع لابی‌بکر بعد رسول‌الله صلی الله علیه و آله کان علی والزبیر یدخلان علی فاطمهٔ بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و یشاورنها و یرتجعون فی امرهم، فلما بلغ ذلک عمر بن خطاب خرج حتی دخل علی فاطمهٔ، فقال: یا بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله والله ما من احد احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک، و ایم الله ما ذلک بمانعی ان اجتمع هؤلاء نفر عنک ان آمرنهم علیهم البیت. قال: فلما خرج عمر جاؤها فقالت: تعملون ان عمر قد جاءنی فقد خلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت، و ایم الله لیمضین و ما خلف علیه، فنصرفوا راشدین فروا رایکم و لا ترجعوا الی فانصرفوا عنها فلم یرجعوا علیها بایعوا لابی‌بکر؛ اسلم می‌گوید: چون، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه علیهاالسلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، با او مشورت و در کارهایشان به او رجوع می‌کردند. [صفحه ۵۵۵] وقتی عمر بن خطاب از این ماجرا با خبر شد، حرکت کرد و به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام رسید و گفت: ای دختر رسول خدا به خدا سوگند هیچ کس نزد ما از پدرت محبوب‌تر نبوده، پس از پدرت هیچ کس نزد ما از تو محبوب‌تر نیست. با این حال، به خدا قسم، این مطلب مرا از این بازنخواهد داشت که دستور دهم خانه را بر این افرادی که نزد تو جمعند، آتش زنند. راوی می‌گوید: چون

عمر خارج شد، آنان نزد فاطمه آمدند. و فاطمه گفت: می‌دانید عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر دوباره برگردید، خانه را بر شما آتش می‌زند و به خدا قسم، او طبق آن چه سوگند خورده، عمل می‌کند، پس برگردید و خود بیاندیشید و دیگر نزد من برنگردید. پس آنها بازگشتند و دیگر نزد او مراجعه نکردند تا این که با ابوبکر بیعت کردند. المصنف، ابن ابی‌شیبه، ج ۱۴، صص ۵۶۷ و ۵۶۸ (المغازی، ح ۱۸۸۹۱) (و نسخه ۸ جلدی، ج ۸ ص ۵۷۲)، الاستیعاب (در حاشیه الاصابهٔ) ج ۲، صص ۲۵۴- ۲۵۵، السقیفه، جوهری، ص ۳۸ (تحقیق دکتر محمد هادی امینی) با کمی تفاوت؛ شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۵، الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱ (در شرح حال عبدالله بن عثمان ابوبکر)، کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱، منتخب کنز العمال، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. قال المسعودی: و کان عروهٔ بن الزبیر یعذر اخاه عبدالله فی حصر بنی‌هاشم فی الشعیب و جمعه الحطب لیحرقهم و یقول: انما اراد ذلک الا تنتشر الکلمهٔ و لا یختلف المسلمون و ان یدخلوا فی الطاعهٔ فتکون الکلمهٔ واحدهٔ کما فعل عمر بن خطاب بنی‌هاشم لما تاخروا عن بیعهٔ ابی‌بکر، فانه احضر الحطب لیحرق علیهم الدار، مسعودی می‌گوید: عروهٔ بن زبیر، عمل برادرش عبدالله در محاصره‌ی بنی‌هاشم در دره و جمع آنجا هیزم برای سوزاندن آنها را چنین توجیه می‌کرد که مقصود او، فقط وحدت کلمه و جلوگیری از اختلاف مسلمانان بود و می‌خواست آنها تحت فرمان باشند تا وحدت کلمه برقرار گردد چنان که عمر بن خطاب، چون بنی‌هاشم در بیعت با ابوبکر خودداری کردند، هیزمی فراهم ساخت تا خانه را به رویشان آتش زند. مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۶، چاپ المیمنیه (گفتنی است: در تمامی نسخه‌های دیگر [صفحه ۵۵۶] متاسفانه عبارت «کما فعل عمر بن خطاب... الخ؛... چنان که عمر بن خطاب چنین کرد...» حذف شده است)؛ انساب الاشراف (تحقیق محمودی) ج ۱، ص ۲۸۲ (پانوشت)؛ شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۴۷ (به نقل از مروج الذهب مسعودی). شایان ذکر است که نسخه‌های چاپ شده‌ی شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، از روی نسخه‌ای افست شده که در سال ۱۳۲۹ هجری در مصر به چاپ رسیده. این هم شاهد دیگری است بر تحریف بعضی کتاب‌ها [۱۲۳۹] (این نخستین انحراف در اسلام نبود) ۴. آن ابابکر تفقد قوما تخلفوا عن بیعهٔ عند علی علیه‌السلام فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی علیه‌السلام، فابوا ان یخرجوا فرعا بالحطب و قال والذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علی من فیها. فقیل له یا اباحفص! ان فیها فاطمهٔ. فقال و ان؛ ابوبکر، جویای کسانی شد که از بیعت او سر باز زده، نزد علی علیه‌السلام بود. عمر را به سراغشان فرستاد. آنان را که در خانه‌ی علی علیه‌السلام بودند، عمر فراخواند و آنها از بیرون آمدن، خودداری کردند. (عمر) هیزم خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر دست اوست، خارج می‌شوید یا خانه را بر هر که در آن است می‌سوزانم. به او گفتند: اباحفص! فاطمه در آن است! گفت: باشد. الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ السقیفهٔ والخلافهٔ، عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۱۴. ۵. روی الطبری فی تاریخه باسناده عن زیاد بن کلیب قال اتی عمر بن الخطاب منزل علی علیه‌السلام و فیه طلحهٔ والزبیر و رجال من المهاجرین. فقال والله لاحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعهٔ، فخرج علیه الزبیر مصلتا بالسیف، فعثر فسقط السیف من یده. فوثبوا علیه فاخذوه، طبری از زیاد بن کلیب نقل می‌کند. [صفحه ۵۵۷] عمر بن خطاب به منزل علی علیه‌السلام آمد، در آن خانه، طلحه و زبیر و مردانی از مهاجر بودند. عمر گفت: به خدا سوگند یا بر شما آتش می‌افکنم یا برای بیعت خارج شوید. در پاسخ او، زبیر با شمشیری کشیده، بیرون آمد. لیکن پایش لغزید، شمشیر از دستش افتاد. بر سرش ریخته، او را گرفتند. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲ (وقایع سال ۱۱ باب حدیث السقیفهٔ)؛ السقیفهٔ والخلافهٔ، عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۱۴. ۶. قال ابوبکر الجوهری حدثنی ابوزید عمر بن شبه عن رجال قال: جاء عمر الی بیت فاطمهٔ فی رجال من الانصار و نفر قلیل من المهاجرین. فقال: والذی نفسی بیده لتخرجن الیس البیعهٔ او لاحرقن البیت علیکم، عمر به همراه جماعتی از انصار و اندکی از مهاجران به خانه‌ی فاطمه آمد. گفت: قسم به آن که جانم به کف اوست، خارج می‌شوید و بیعت می‌کنید یا خانه را بر شما می‌سوزانم. السقیفهٔ جوهری، ص ۵۰، شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸. ۷. فاتاهم عمر لیحرق علیهم البیت فخرج الیه الزبیر بالسیف و خرجت فاطمهٔ علیهاالسلام تبکی و تصیح فنهنهت من الناس؛ عمر آمد تا خانه را بر

آنان آتش زنـد. زبیر با شمشیرش بیرون آمد. فاطمه علیهاالسـلام گریان و فریاد کنان بیرون آمد و از مردم شـکوه سـر داد. السـقیفهٔ جوهری، ص ۵۱. ۸. قال ابوبکر (الجوهری)... جاء عمر الی بیت فاطمـهٔ فی رجال من الانصار و نفر قلیل من المهاجرین فقال: والـذی نفسـی بیـده لتخرجن الی البیعه او لاحرقن البیت علیکم. فخرج الیه الزبیر مصـلتا بالسـیف، فاعتنقه زیاد بن لبید الانصاری و رجل اخر، فنـدر السـیف مـن یـده فضـرب بـه عمر الحجر فکسـره. ثـم اخرجهـم بتلابیبهم یساقون سوقـا عنیفـا حـتی بـایعوا ابـابکر، ابـوبکر (جوهری)می گویـد:... عمر بـا جمـاعتی از انصـار و انـدکی از مهـاجران به خـانه‌ی فاطمه آمـد و گفت: قسم به آن که جانم به کف اوست، برای بیعت خـارج می‌شویـد یا خانه را بر شـما آتش می‌کشم! زبیر با شمشیری کشـیده، بیرون آمـد، زیاد بن لبیـد انصاری و مردی دیگر، او را محکم گرفتند. شمشیر از کفش افتاد. عمر شمشیر را به سـنگ زد و آن را شـکست. سپس [صفحه ۵۵۸] آنها را در حالی که گریبانشان را گرفته بودند، با خشونت بیرون کشـیدند تا با ابوبکر بیعت کردند. شـرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸. ۹. قال الشهرسـتانی فی ترجمهٔ النظام: «... و کان یصـیح: احرقوا دارها بمن فیها و ما کان فی الدار غیر علی و فاطمهٔ والحسـن والحسین» [۱۲۴۰] . (عمر) فریاد می‌زد: خانه را با هر که در آن است آتش کشـید آن که در خانه، کسی جز علی و فاطمه و حسن و حسـین نبود. الملـل و النحـل، ج ۱، ص ۵۷. ۱۰. ثـم ان ابـابکر بعـث عمر بـن خطـاب الی علی و مـن معـه لیخرجهم من بیت فـاطمهٔ (رضی‌الله‌عنها) و قال: ان ابوا علیک، فقاتلهم. فاقبل عمر بشیء من نار علی ان یضرم الدار فلقیته فاطمهٔ (رضی‌الله‌عنها) و قالت الی این یـابن الخطـاب؟ اجئت لتحرق دارنا؟ قال نعم، او تـدخلوا فیما دخل فیه الامامـهٔ. فخرج علی حتی اتی ابابکر فبایعه؛ کـذا نقله القاضـی جمال‌الـدین ابن وصال و اسـنده الی ابن عبـدربه المغربی؛ ابوبکر عمر بن خطاب را به سـراغ علی و کسانی فرسـتاد که با او بودند، تا آنها از خانه‌ی فاطمه علیهاالسـلام بیرون سازد و به او گفت: اگر نپذیرفتند، با آنان بجنگ. عمر با پاره‌ای آتش راهی شد که خانه را آتش زنـد. فاطمه (رضـی‌الله‌عنها) او را دید گفت: کجا، ای پسـر خطاب؟ آیا آمده‌ای خانه‌ی ما را آتش بزنی؟ گفت: آری مگر آن که با امت هماهنگ شویـد و با ابوبکر بیعت کنید. پس علی نزد ابوبکر رفت و با او بیعت کرد. قاضـی جمال‌الدین پسـر واصل چنین روایت کرده است و این مطلب را به ابن عبـدربه مغربی نسبت داده است. تاریـخ ابی الفـداء، ج ۱، ص ۱۶۵. [صفحه ۵۵۹] ۱۱. ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه. فلقیته فاطمـهٔ فقال: ادخلوا فیما دخلت فیه الامـهٔ، عمر آمد، خانه‌ی علی را با هر که در آن است، آتش زنـد، فاطمه او را دید (به فاطمه) گفت: آنچه را امت پذیرفته‌اند، پذیرا شوید. تاریخ ابن‌شـحنه (در حاشـیه‌ی الکامل، ج ۷، ص ۱۶۴). ۱۲. قـال النقیب ابی‌جعفر فی الرد علی الجوینی: فکیف صـار هتـک ستر عائشـهٔ من الکبائر التی یجب معها التخلیـد فی النـار والبرائـهٔ من فـاعله، و من اوکـد عری الایمـان و صـار کشف بیت فاطمـهٔ و الـدخول علیهـا منزلها و جمع حطب ببابها و تهـددها بالتحریق من اوکـد عری الدین...؛ نقیب ابی‌جعفر در رد جوینی می گوید: پس چگونه است که هتک عایشه از گناهان کبیره گشـته، فاعل آن مخلد در آتش و طبری و بیزاری از عامل آن از مؤکدترین پایه‌های ایمان شـمرده می‌شود، ولی هتک حرمت خانه‌ی فاطمه و ورود به آن و انباشـتن هیزم نزد در آن و تهدید به آتش زدنش از مؤکدترین پایه‌های ایمان! شـرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، صص ۱۶- ۱۷ (اصـل این جواب از یکی از علمـای زیـدیه است که ابوجعفر نقیب آن را پسـندیده و آرزوی آن نوشـته است). ۱۳... فهلا کان علی کابن عبادهٔ حریا فی نظر ابن الخطاب بالقتل حتی لا تکون فتنهٔ و لا یکون انقسام؟! کان هذا اولی بعنف عمر الی جانب غیرته علی وحدهٔ الاسـلام،... و هو یسـیر فی جمع من صـحبه و معاونیه الی دار فاطمهٔ،... ثم تحدث غیر هؤلاء و هؤلاء بان النار هی الوسـیلهٔ المثلی الی حفظ الوحـده والرضا والاقرار!... و هل علی السـنهٔ الناس عقال یمنعها ان تروی قصهٔ حطب امر به ابن الخطاب فاحاط بـدار فاطمهٔ و فیها علی و صـحبه لیکون عدهٔ الاقناع او عدهٔ الایقاع؟... و راحت الزهراء و هی تسـتقبل المثوی الطاهر، تسـتنجد بهذا الغائب الحاضر: یا ابت رسول‌الله... ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه؟! فما ترکت کلماتها الا قلوبا صدعها الحزن، و عیونـا جرت دمعا؛ اکنون در نظر عمر، علی چرا ماننـد ابن‌عباده [صـفحه ۵۶۰] سـزاوار قتل نباشـد تا فتنه و اختلاف از میان برخیزد! این گونه نظر و انـدیشه با سرسـختی و خوی و تنـدروی عمر سازگارتر بود از غیرت و دلسوزی او برای وحدت اسـلام... در آن روز

میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده، با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانه‌ی فاطمه رهسپار گشته، اندیشه‌ی آن را دارد که عموزاده‌ی رسول خدا را- بخواهد یا نخواهد- بدانچه تا حال نپذیرفته وادار کند. مردم حدس‌ها می‌زدند، دسته‌ای می‌گفتند: تنها در برابر دم شمشیر سر اطاعت خم می‌شود!... گروهی پیش‌بینی می‌کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می‌شود!... کسانی که از این و آن نبودند یگانه وسیله‌ی حفظ وحدت را «آتش» می‌پنداشتند!... مگر دهان مردم بسته و بر زبان‌ها بند است که داستان «هیزم» را بازگو نکنند؟ چه با این دستور زاده‌ی خطاب دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا بدین وسیله آنان را قانع سازد یا بی محابا بتازد! ... باز زهرا نزدیک‌تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می‌کرد. «بابا ای رسول خدا... پس از تو دست زاده خطاب و ابی‌قحافه چه بر سر آمد! دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد. [۱۲۴۱] . ... هنوز جنازه‌ی پیامبر را به آرامگاهش تشییع نکرده بودند که دیوانگی به سرشان زد، دستخوش هوای نفس شدند و چون پیروان و دستیاران شیطان به طرف خانه‌ی دخترش به راه افتادند! شعله‌ی آتشی با خود داشتند، با هیزم و جنگ افزار. قصدشان آتش زدن، ویران کردن... در پرتو شعله‌ای که خانه را در برگرفته بود و افق را روشن می‌ساخت و محیط اطراف را می‌سوزانید، عمر پیدا شد که چهره‌اش از خشم دگرگون و از عرق خیس شده است، دود شعله از ریشش بیرون می‌زند و شمشیرش در دست راست او چون شعله‌ی آتش می‌درخشد... توده را تحریک و فتنه را شدیدتر می‌کرد و هیزم آماده می‌ساخت تا آتش روشن کند... امروز هم [صفحه ۵۶۱] همان انگیزه و ته مانده‌های حسد اجداد و بغض و کینه‌های پدرانش وی را تحریک کرده است. همان هوای نفس او را به پیش می‌کشاند و از راه راست منحرف می‌کند و وادار می‌سازد و دسته‌ای که در حمله به خانه، وی را پشتیبانی کرده‌اند، فریاد می‌زند. قسم به کسی که جان عمر در دست قدرت اوست، باید بیرون بیایید یا خانه را بر سر ساکنانش آتش می‌زنم! عده‌ای... به او گفتند اباحفص فاطمه در خانه است! بی پروا فریاد زد: باشد... طنین استغاثه زهرا بلند شد: پدر، ای رسول خدا... [۱۲۴۲] . امام علی علیه‌السلام، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۲۲۵ (و نیز ر. ک: ج ۴، «واقعه صفین»، صص ۲۷۳- ۲۷۸ که این داستان را آشکارتر ذکر کرده است). ۱۴. و قولهٔ لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها حرقت دارک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها ما کان غیر ابی حفص یفوه بها امام فارس عند نان و حامیها چه سخنی است که عمر به علی گفت، شنونده را گرامی داشته، گوینده‌اش را بزرگ بدارد. اگر بیعت نکنی خانه‌ات را آتش می‌زنم، با آن که دختر پیامبر در آن است، و نمی‌گذارم در آن بمانی. غیر از ابوحفص (عمر) کسی نمی‌توانست این سخن را در مقابل شهسوار دودمان عدنان و مدافع آنان بگوید. دیوان محمد حافظ ابراهیم (شاعر مصری) ج ۱، ص ۷۵. [صفحه ۵۶۲]

احراق

منابع شیعه

۱. روی ابراهیم بن سعید الثقفی قال: حدثنی احمد بن عمر البجلی قال: حدثنا احمد بن حبیب العامری عن حمران بن اعین عن ابیس عبدالله جعفر بن محمد علیهماالسلام قال: والله، ما بایع علی حتی رای الدخان قد دخله بیته؛ ثقفی (مؤلف الغارات) به سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام چنین روایت می‌کند: به خدا قسم! علی علیه‌السلام بیعت نکرد، مگر هنگامی که دید دود خانه‌اش را فراگرفته است. الشافی، ج ۳، ص ۲۴۱؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۹۰. ۲. فهجموا علیه واحرقوا بابه واستخرجوه منه کرها وضغطوا سیدهٔ النساء بالباب حتی اسقطت محسنا...، مسعودی می‌گوید: بر علی علیه‌السلام هجوم آوردند و در خانه‌اش را سوزاندند و آن حضرت را با اجبار از خانه بیرون کشیدند و سرور زنان، فاطمه علیهاالسلام را میان در و دیوار فشار دادند تا محسن خود را سقط نمود. اثبات الوصیهٔ، ص ۱۴۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۸. ۳.... و دعا عمر بالنار فاضرمها فی الباب فاحرق الباب...،...

عمر آتش خواست و آن را به در خانه زد و در را سوزانـد. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۵ و ۸۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸ صص ۲۹۹ و ۲۶۹ و ج ۴۳ ص ۱۹۷. [صـفحه ۵۶۳] ۴. عن هارون بن موسی عن احمـد بن محمـد، عم عمار العجلی الکوفی، عن عیسی الضریر، عن الکاظم علیه‌السلام. قلت لابی فما کان بعـد خروج الملائکـهٔ من عند رسول‌الله صـلی الله علیه و آله قال: ثم دعا علیا و... (الی ان قـال) و ویل لمن هتک حرمتها، و ویل لمن احرق بابها، و ویل لمن اذی حلیلها (خلیلها) و ویل لمن شاقها و بارزها. اللهم انی منهم بریء و هم منی براء امـام کـاظم علیه‌السـلام فرمود که به پـدرم گفتم: پس از آن که ملائـکه از نزد پیـامبر صـلی الله علیه و آله رفتنـد، چه اتفـاقی افتاد؟ فرمود: (پیامبر) علی را خوانـد... (تا این که فرمود): وای بر کسـی که حرمت (فاطمه) را هتک کنـد. وای بر کسـی کـه در خـانه‌اش بسوزانـد. وای بر کسـی که همسـرش را بیـازارد. وای بر کسـی که او را به زحمت انـداخته، هویـدایش کند (مجبورش کند در میان مردم ظاهر شود) خدایا! من از آنها بیزار و آنها از من بیزارند. خصائص الائمهٔ، سید رضی، ص ۴۷؛ الطرف، صص ۲۹- ۳۴، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۵. ۵. فبکی المفضل بکاءا طویلا ثم قال: یابن رسول‌الله ان یومکم فی القصاص لاعظم من یوم محنتکم. فقـال الصـادق علیه‌السـلام: و لاـ کیوم محنتنـا بکربلاء ان کان یوم السـقیفهٔ واحراق النار علی باب امیرالمؤمنین و فاطمه والحسن والحسـین و زینب و ام‌کلثوم و فضهٔ و قتل محسن بالرفسه اعظم و ادهی و امر، لانه اصل یوم العذاب؛ مفضل مدتی گریست. سپس گفت: ای فرزنـد رسول خـدا! دوران قصاص و انتقامتان از دوران غم و محنت‌تان، بسـی عظیم‌تر است. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: نه مثـل روز محنت مـادر کربلاـ گرچه روز سـقیفه و سوزانـدن در خـانه‌ی امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسـین و زینب و ام‌کلثوم و فضه و کشـتن محسن با ضـربه‌ی لگـد، بزرگ‌تر و سـخت‌تر و تلـخ‌تر بود. چون ریشه‌ی (دردها و) روز عذاب بود. الهدایهٔ الکبری، الحضینی (م- ۳۳۴)، ص ۴۱۷ (چاپ بیروت) و ص ۲۱۲ نسخه‌ی خطی (کتابخانه‌ی آیهٔ الله مرعشی، شماره مسلسل ۲۹۷۳). ۶.... فجمعوا الحطب الجزل علی بابنا، واتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا... والنار تسـعر و تسـفع وجهی؛ هیزم‌های بزرگ و تنومندی بر در خانه‌ی ما انباشتند. آتشی آوردند تا آن را آتش [صفحه ۵۶۴] کشیده، و ما را بسوزانند... آتش زبانه می‌کشید و شعله‌هایش صورتم را می‌گـداخت. بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۴۸ و ۳۴۹ (به نقـل از ارشاد القلوب) ۷. عن الحسـین حمدان، عن محمد بن اسـماعیل و علی بن عبـدالله الحسـنی عن ابی‌شـعیب و محمـد بن نصـیر عن عمر بن فرات عن محمـد بن المفضل بن عمر (فی حدیث طویل) قال سئلت سـیدی الصادق علیه‌السـلام... قال:... و اشـعال النار علی باب امیرالمؤمنین و فاطمهٔ والحسن والحسـین (علیهم‌السـلام) لاحراقهم بها... و جمعهم الجزل و الحطب علی الباب لاحراق بیت امیرالمؤمنین و فاطمهٔ والحسن والحسین و زینب و ام‌کلثوم و فضهٔ و اضرامهم النـار علی البـاب... فاختـاری ان شـئت خروجه لبیعـهٔ ابی‌بکر او احراقکم جمیعـا... و اخـذت النـار فی خشب البـاب...؛ مفضل بن عمر می‌گوید: از مولایم صادق علیه‌السـلام پرسـیدم... حضرت فرمود:... شعله‌ور ساختن آتش بر در خانه‌ی امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسـین علیهم‌السـلام برای سوزانـدن آنها و انباشـتن کنـده و هیزم بر در آنان برای سوزاندن خانه‌ی امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسـین، زینب و ام‌کلثوم و فضه و آتش زدن در... (و این سـخن به فـاطمه) انتخـاب کن خروج (علی) برای بیعت بـا ابـوبکر یـا همه سوزانـده شوید... (عمر گفت:) آتش را به چوبه‌ی در گرفتم... بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱- ۳۵. (آن چه به عنوان شاهد آورده شد صص ۱۴ و ۱۸ و ۱۹) ۸. قال سید بن طاووس قدس‌سره فی کتاب زوائد. روی ابن ابی‌العلاء الهمدانی الواسطی و یحیی بن محمد بن حویـج البغـدادی قالا: تنازعنا فی ابن الخطاب واشـتبه علینا امر. فقصـدنا جمیعا احمـد بن اسـحاق القمی صاحب ابی‌الحسن عسـکری علیه‌السـلام بمـدینه قم... (فروی احمـد بن اسـحاق القمی عن الامـام العسـکری عن ابیه علیهماالسـلام) ان حذیفـهٔ بن الیمان دخل فی ذلک الیوم (التاسع من شـهر ربیع الاول) علی جدی رسول‌الله و هو یتبسم فی وجوههم و یقول: لولدیه الحسن والحسـین علیهماالسلام کلا هنیئا لکما برکـهٔ هـذا الیوم و سـعادته. فانه الیوم الـذی یهلک الله فیه عدوه و عدو جدکما... ثم قال رسول‌الله صـلی الله علیه و آله فدخل بیت امسـلمه [صفحه ۵۶۵] (رضـی‌الله‌عنها) و رجعت عنه و انا غیر شاک فی امر الثانی حتی رایت بعـد وفاهٔ رسول‌الله صـلی الله علیه و آله واتیـح الشـر و عـاود الکفرو ارتـد عن الـدین، و شـمر للملک و حرف القرآن و احراق بیت الوحی... و کـذب فاطمـهٔ بنت

رسول‌الله واغتصب فدک منها... و اسخط قرة عین المصطفی و لم یرضها... و لطم وجه الزکیة...؛ سیر بن طاووس در کتاب الزوائد می‌گوید: ابن ابی‌الغلاء همدانی داسطی و یحیی بن محمد بن حویج بغدادی می‌گویند: جماعتی در مورد پسر خطاب اختلاف نظر داشتند. امر بر ما مشتبه شد. همه نزد احمد بن اسحاق قمی، وکیل امام حسن عسکری علیه‌السلام در شهر قم رفتیم. احمد بن اسحاق از امام حسن عسکری ایشان از پدرشان علیهماالسلام روایت فرمود که حذیفه بن یمان در چنین روزی (۹ ربیع الاول) بر جدم رسول خدا وارد شد، در حالی که پیامبر به رویشان لبخند زده، به فرزندانش حسن و حسین علیهماالسلام می‌فرمود: بخورید گوارایتان باد برکت و سعادت این روز. چون در چنین روزی خداوند دشمن خویش و دشمن جد شما را نابود می‌سازد... تا این امام فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست داخل خانه‌ی ام‌سلمه (رضی‌الله‌عنها) شد و بازگشت. من در امر دومی شکی نداشتم تا این که (دیدم) پس از رسول خدا بدی‌ها پدید آورد. کفر را برگرداند و از دین برگشت. مهیای حکومت گشت، قرآن را تحریف کرده، خانه‌ی وحی را سوزاند... فاطمه دختر رسول خدا را دروغگو خواند و فدک را غاصبانه از او گرفت... نور چشم مصطفی را خشمگین ساخته، از او رضایت نگرفت... و بر چهره‌ی پاکش سیلی زد. بحارالانوار، ج ۹۵، صص ۳۵۱- ۳۵۵. ۹. عن المحقق الطوسی (ره) فی کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد [۱۲۴۳] : و بعث (ابوبکر) الی بیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لما امتنع من البیعة فاضرم فیه النار و فیه فاطمة والحسن والحسین و جماعة من بنی‌هاشم... محقق طوسی می‌گوید: چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، (ابوبکر) [صفحه ۵۶۶] فرستاد تا خانه‌اش را با آن که فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از بنی‌هاشم در آن بودند، آتش زنند. آنگاه علامة الحلی در شرحش می‌گوید: و بعث (ابوبکر) الی بیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لما امتنع البیعة فاضرم فیه النار و فیه فاطمة والحسن والحسین و جماعة من بنی‌هاشم و اخرجوا علیا علیه‌السلام کرها و کان معه الزبیر فی البیت فکسروا سیفه و اخرجوه من الدار و ضربت فاطمة علیهاالسلام فالقت جنینا اسمه محسن...؛ علامه‌ی حلی می‌گوید: چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام از بیعت سر باز زد، ابوبکر فرستاد تا خانه‌ی او را آتش زنند، با آن که در آن فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از بنی‌هاشم بودند. علی علیه‌السلام را به زور بیرون آوردند، زبیر هم که با او در خانه بود، شمشیرش را شکسته، او را نیز از آنجا بیرون راندند. فاطمه علیهاالسلام کتک خورد و جنینی که نامش محسن بود، سقط شد. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۶ و ۳۷۷. ۱۰. مؤلف تشیید المطاعن می‌گوید: وقوع احراق خانه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام در روایات وارد گشته، امارات و قرائن صادقه‌ی آن در کتاب اهل سنت هم یافت می‌شود. تشیید المطاعن، سید محمد قلی موسوی (والد صاحب عبقات الانوار)، ج ۱، ص ۴۷۴. ۱۱. قال العلامة المظفر: و من سیرة عمر و غلظته مع رسول‌الله صلی الله علیه و آله قولا و فعلا، لا یستبعد منه وقع الاحراق فضلا عن مقدماته علی ان الاحراق لو وقع لیس باعظم من غصب الخلافة و مخالفة نص الغدیر و غیره، علامه‌ی مظفر می‌گوید: هر کس سیره عمر و برخورد تند او در گفتار و رفتار با رسول خدا صلی الله علیه و آله را بداند، آتش زدن خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام توسط او را بعید نخواهد داشت، چه رسد به فراهم کردن مقدمات آن، همچنین اگر آتش زدن واقعا صورت گرفته باشد، مهم‌تر از غصب خلافت و مخالفت با روایت صریح غدیر و دیگر موارد نیست. دلائل الصدق، ج ۳، صص ۸۹ و ۹۰. [صفحه ۵۶۷] ۱۲. قال البرقی [۱۲۴۴] . و کللا النار من نبت و من حطب والمضرمان لمن فیه یسبان ولیس فی البیت الاکل طاهرة من الناس و صدیق و سبطان فلم اقل غدرا بل قلت قد کفرا والکفر ایسر من تحریق ولدان و کل ما کان من جور و من فتن ففی رقابهما فی النار طوقان آن دو نفر را در محاصره‌ی آتش قرار دادند و آن را به آتش کشیدند و اهل خانه را دشنام می‌دادند. با آن که در خانه نبود جز فاطمه و علی و حسنین که پاک و طاهرند. آن دو نفر ظلم نکردند بلکه کفر ورزیدند و کفر از سوزاندن طفلان آسان‌تر است. و آن چه از ستم و فتنه بود، به گردن آن دو نفر است و در گردن آن دو طوق‌هایی از آتش است. الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳. ۱۳. قال علاءالدین حلی [۱۲۴۵] . و اجمعوا الامر فیما بینهم و غوت لهم امانیهم والجهل والامل ان یحرقوا منزل الزهرا فاطمة فیا له حادث مستصعب جلل بیت به خمسة جبریل سادسهم من غیر ما سبب بالنار یشتعل امید و آرزو و نادانی گمراهشان کرد تا متفق شدند که خانه زهرا را

آتش بزنند! چه بزرگ کاری و چه دشواری کردی! خانه‌ای که پنج تن درآنند و جبرئیل ششمین آنان است، چرا باید بسوزد به آتش سوزان! الغدیر ج ۶، ص ۳۹۱ (قصیده‌ی پنجم). [صفحه ۵۶۸]

منابع اهل سنت

۱. اما حدیث التحریق و ما جری مجراه من الامور الفظیعهٔ، و قول من قال: انهم اخذو علیا علیه‌السلام یقاد بعمامته والناس حوله، فامر بعید، والشیعهٔ تنفرد به علی ان جماعهٔ من اهل الحدیث قد رووا نحوه؛ اما قضیه‌ی سوزاندن و کارهای فجیع دیگر و این سخن که آنان، علی را گرفته، عمامه را به گردنش انداخته، در میان مردم می‌کشیدند، امری بعید است و تنها شیعه چنین می‌گوید، گرچه عده‌ای از اهل حدیث مانند آن را روایت کرده‌اند. شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۱. ۲. آن ابابکر بعد ما اخذ البیعهٔ لنفسه من الناس بالارهاب والسیف والقوهٔ، ارسل عمر و قنفذ او جماعهٔ الی دار علی و فاطمهٔ (علیهاالسلام) و جمع عمر الحطب علی دار فاطمهٔ و احرق باب الدار و لما جائت فاطمهٔ خلف الباب لترد عمر و اصحابه، عصر عمر فاطمهٔ خلف الباب حتی اسقطت جنینها و نبت مسمار الباب فی صدرها و سقطت مریضهٔ حتی ماتت، پس از آن که ابوبکر با زور و تهدید برای خودش بیعت از مردم گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به منزل علی و فاطمه علیهماالسلام فرستاد. عمر نزد در خانه‌ی فاطمه هیزم‌هایی گرد آورد و در را سوزاند. چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را برگرداند، وی فاطمه را پشت در چنان فشرد که جنین او سقط شد. میخ، در سینه‌اش فرونشست و او مجروح بر زمین افتاد و همواره چنین بود تا از دنیا رفت. الامامهٔ والخلافهٔ، مقاتل بن عطیهٔ، ص ۱۶۰ و ۱۶۱. [صفحه ۵۶۹]

مضروبه

برای پس گرفتن فدک

منابع شیعه

۱. ابن‌قولویه بسنده عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله الی السماء... و اما ابنتک فتظلم و تحرم و یوخذ حقها غصبا الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و یدخل علیها و علی حریمها و منزلها بغیر اذن، ثم یمسها هوان و ذل لا تجد مانعا و تطرح ما فی بطنها من الضروب و تموت من ذلک الضرب... [۱۲۴۶] ؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به سفر آسمانی رفت... (به او گفتند) به دخترت ستم شود. از آن چه تو برای او قرار دادی، محروم شده، حقش غاصبانه گرفته می‌شود و او را در حال بارداری می‌زنند و به حریم و منزلش بدون اذن وارد می‌شوند. آنگاه وی را خواری و ذلتی رسد که راه گریزی از آن نباشد. آنچه را در شکم دارد، به سبب ضربه‌ها می‌افکند و بدین سان از دنیا می‌رود. کامل الزیارات، صص ۳۳۲-۳۳۳، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۶۱. ۲. عبدالله بن سنان عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام: ان ابابکر قد کتب لفاطمهٔ کتابا برد فدک، فخرجت والکتاب معها فلقیها عمر، فقال: یا بنت محمد! ما هذا الکتاب الذی معک؟ فقالت: کتاب کتب لی [صفحه ۵۷۰] ابوبکر برد فدک، فقال هلمیه الی، فابت ان تدفعه الیه، فرفسها برجله و کانت علیهماالسلام حاملهٔ یابن اسمه «المحسن». فاسقطت المحسن من بطنها ثم لطمها، فکانی انظر الی قرط فی اذنها حین نقفت ثم اخذ الکتاب فخرقه. فمضت و مکثت خمسهٔ و سبعین یوما مریضهٔ مما ضربها عمر، ثم قبضت، امام صادق علیه‌السلام فرمود: ابوبکر برای فاطمه متنی نوشت تا فدک برگردانده شود. فاطمه در حالی که نوشته را همراه داشت از پیش او بیرون رفت. عمر او را دید و پرسید: ای دختر محمد این نوشته چیست؟ گفت: متنی است ابوبکر برایم نوشته

تا فدک برگردد. (عمر) گفت: به من بده، فاطمه خودداری کرد. عمر با لگدی به سینه‌اش زد و او را بر زمین انداخت با آن که باردار پسری به نام محسن بود. و او محسن را سقط کرد. آن گاه (عمر) به صورت فاطمه، سیلی زد- گویا گوشواره‌ی او را می‌بینم که از گوشش کنده شده بود- سپس نوشته را گرفته، پاره کرد و رفت. بر اثر ضربه‌ای که عمر به فاطمه زد، او هفتاد و پنج روز بیمار شد و بدان سبب از دنیا رفت. الاختصاص، ص ۱۸۳- ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲. ۳. قال العلامهٔ المقرم: و دعا (ابوبکر) بکتاب کتب فیه بارجاع فدک الی الزهرا علیهاالسلام فخرجت من عنده والکتاب معها، فصادفها عمر فی الطریق و عرف انها کانت عند ابی‌بکر، فسالها عن شانها فاخبرته بکتابهٔ ابی‌بکر برد فدک علیها، و طلب الکتاب منها، فامتنعت، فرفسها برجله و اخذ الکتاب منها قهرا، و بصق فیه و خرقه، و قال هذا فیی للمسلمین یشهد بذلک عائشهٔ و حفضهٔ و اوس بن الحدثان، فقالت علیهاالسلام: بقرت کتابی بقر الله بطنک. علامه‌ی مقرم می‌گوید: ابوبکر، متنی به فاطمه داد که در آن نوشته شده بود، فدک به زهرا علیهاالسلام برگردد. فاطمه با این نوشته از نزد او بیرون آمد. عمر در راه با او برخورد کرد و فهمید که پیش ابوبکر بوده است، مطلب را پرسید. (فاطمه)از نوشته‌ی ابوبکر درباره‌ی برگرداندن فدک به خود خبر داد. عمر نوشته را خواست و فاطمه خودداری کرد. عمر با لگدی به سینه‌اش زد و او را بر زمین انداخت و به زور نوشته را گرفت. در آن آب دهان افکند و پاره پاره‌اش کرد و گفت: این (فدک) فیی (متعلق به همه‌ی) مسلمانان است. عایشه و حفصه و اوس بن الحدثان به این ماجرا شهادت می‌دهند. [صفحه ۵۷۱] فاطمه علیهاالسلام فرمود: نوشته‌ام را دیدی، خدا شکمت را بدرد. وفاهٔ الصدیقهٔ الزهرا علیهاالسلام، علامه‌ی مقرم، ص ۷۸. ۴. و اما ما یرویه رجال الشیعهٔ والاخبار ون منهم فی کتبهم من قولهم. انهما اهاناها و اسمعاها کلاما غلیظا، و ان ابابکر رق لها حیث لم یکن عمر حاضرا، فکتب لها بفدک کتابا، فلما خرجت به وجدها عمر، فمد یده الیه لیاخذ مغالبهٔ، فمنعته، فدفع بیده فی صدرها و اخذ الصحیفهٔ فخرقها بعد ان تفل فیها فمحاها، و انها دعت علیه فقالت: بقر الله بطنک کما بقرت صحیفتی، فشیء لا یرویه اصحاب الحدیث و لا ینقلونه، و قدر الصحابهٔ یجل عنه، و کان عمر اتقی لله، و اعرف لحقوق الله من ذلک، اما آن چه رجال شیعه و راویان آن در کتاب‌های خویش آورده‌اند که آن دو (عمر و ابوبکر) به او (فاطمه) اهانت کرده، سخنان تندی به او گفتند و ابوبکر زمانی که عمر حاضر نبود، به نفع فاطمه متنی نوشت و برایش در مورد فدک نوشته‌ای داد و چون فاطمه از نزد ابوبکر بیرون رفت، عمر او را دید، دستش را دراز کرد تا به زور آن را بگیرد، فاطمه مانع شد و عمر با دست خود به سینه‌ی زهرا زد و نوشته را گرفت و پس از آن که در آن آب دهان افکند، آن را پاره کرد و فاطمه بر او نفرین کرد و فرمود: خدا شکمت را پاره سازد، همان گونه که نوشته‌ام را دریدی؛ این مطالب را اصحاب حدیث نقل کرده‌اند. شان صحابه برتر از این است! عمر باتقواتر بود و بهتر حقوق خدا را می‌دانست که چنین کاری کند. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، صص ۲۳۴ و ۲۳۵. ۵. اما الاخباریون من الشیعهٔ فقد ذکروا ان ابابکر و عمر اسمعا فاطمهٔ کلاما غلیظا و ان ابابکر رق لها حیث لم یکن عمر حاضرا، فکتب لها بفدک کتابا فلما خرجت به وجدها عمر، فمدیده الیه لیاخذ مغالبهٔ، فمنعته، فدفع بیده فی صدرها و اخذ الصحیفهٔ فحرقها بعد ان تفل فیها فمحانا و انها دعت علیه. فقالت: بقر الله بطنک، کما بقرت صحیفتی، اما راویان شیعه گفته‌اند که ابوبکر و عمر سخن تندی به فاطمه گفتند و ابوبکر موقعی که عمر نبود، متنی به نفع فاطمه نوشت؛ یعنی برایش در مورد فدک نوشته‌ای داد و چون فاطمه از نزد ابوبکر بیرون رفت، عمر او را دید و دستش را دراز کرد تا آن را به زور بگیرد، [صفحه ۵۷۲] فاطمه مانع شد، (عمر) با دست به سینه‌ی زهرا زده، نوشته را گرفت و پس از آن که در آن آب دهان افکند، آن را سوزاند و نابود ساخت و فاطمه بر او چنین نفرین کرد. «خدا شکمت را پاره سازد همان گونه که نوشته‌ام را دریدی». اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۴. ۶. مهیار دیلمی [۱۲۴۷] شاعرشیعی قرن چهارم در ضمن قصیده‌ای طعن و مذمت غاصبانه فدک را چنین بیان می‌کند. کیف لم تقطع ید مد الیک ابن صهاک [۱۲۴۸] . فرحوا یوم اهانوک بما ساء اباک چگونه بریده نباشد دستی که فرزند صهاک به سوی تو دراز دارد. خوشحال شدند روزی که به تو اهانت کردند، اهانتی که پدرت را آزرد. شرح نهج‌البلاغهٔ، ج ۱۶، ص ۲۳۵، دیوان مهیار دیلمی، ج ۲، صص ۳۶۷ و ۳۶۸. [صفحه ۵۷۳]

منابع اهل سنت

۱. اخبرنی علی بن محمود قال کان البلخی الواعظ کثیرا مایـد من فی مجالس سب الصـحابهٔ. فحضـرت مرهٔ مجلسه فقال: بکت فاطمهٔ یوما فقال لها علی: یا فاطمهٔ، لم تبکین علی؟ ءاخذت منک فیئک (فدک) اغصبتک حقک، افعلت کذا، افعلت کذا، وعد الاشیاء مما یزعم الروافض ان الشـیخین فعلاها فی حق فاطمهٔ قال: فضج المجلس بالبکاءمن الرافضهٔ الحاضـرین. توفی فی صفر سنهٔ ست و تسعین و خمس ماهٔ (۵۹۶ ه) [۱۲۴۹] ؛ بلخی واعظ، همواره در مجلس خود به صـحابه ناسزا می گفت. یکبار در جلسه‌ی او حاضر بودند که گفت: روزی فاطمه گریست. علی به او گفت: چرا به من گریه و گلایه می کنی؟ آیا من مال تو (فدک) را گرفتم؟ آیا من حق تو را غضب کردم؟ آیـا من چنین کردم؟ آیا من چنان کردم؟ امری را شـمرد که شـیعیان می‌پندارنـد شـیخین در حق فاطمه روا داشـته‌اند، مجلس از گریه‌ی شـیعیانی که حاضـر بودند، غرق ضـجه شد. او (بلخی واعظ) در صـفر سال پانصد و نود و شش از دنیا رفت (۵۹۶ ه). لسـان المیزان، ج ۵، ص ۲۱۸ (در شـرح حـال محمـد بن عبـدالله بن عمر بن محمـد بن الحسن الفارس ابوالحیاهٔ الواعظ البلخی)؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۴۴. ۲ و ۳. ر. ک: منابع شیعه، شماره‌های ۴ و ۵. [صفحه ۵۷۴]

برای دفاع از علی (هنگام هجوم به خانواده‌اش به آنگاه که علی را به زور برای بیعت می‌بردند)

صورت و سینه

منابع شیعه

۱. حـدثنا محمـد بن الحسن بن احمـد بن الولید قال: حدثنا احمد بن ادریس و محمد بن یحیی العطار جمعا، عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشـعری قال: حـدثنا ابوعبـدالله الرازی عن الحسن بن علی بن ابی‌حمزهٔ عن سـیف بن عمیرهٔ عن محمـد بن عتبـهٔ بن محمـد بن عبـدالرحمان عن ابیه عن علی بن ابی‌طـالب قـال: بینا انا و فاطمـهٔ والحسن والحسـین عنـد رسول‌الله صـلی الله علیه و آله اذا التفت الینـا فبکی! فقلت: مـا یبکیـک یـا رسول‌الله؟ فقـال: ابکی ممـا یصـنع بکم بعـدی. فقلت: و ما ذاک یا رسول‌الله؟ قال: ابکی من ضربتک علی القرن، و لطم فاطمـهٔ خـدها، و طعنهٔ الحسن فی الفخذ والسم الذی یسـقی، و قتل الحسـین...؛ حضـرت علی علیه‌السـلام می گویـد: زمـانی من و فـاطمه حسن و حسـین نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بودیم که حضـرت به ما نگاهی فرموده گریست! گفتیم: ای رسول خدا! برای چه می گریید! حضـرت فرمود: برای آنچه نسـبت به شـما روا می‌دارند. گفتم: چه چیزی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمـود: می گریم به سـبب ضـربه‌ای که بر فرق تـو وارد سازنـد و سـیلی که به صـورت فـاطمه (زننـد) و اهـانت به حسن با ضربه‌ای که به رانش وارد آرنـد و سـمی که به او می‌نوشاننـد کشـتن حسـین... الامالی، صدوق، صـص ۱۱۵ – ۱۱۶؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۹، اثبات الهداه، ج ۱، ص ۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۱ و ج ۴۴، ص ۱۴۹. [صفحه ۵۷۵] ۲. روی المفضل عن الصـادق علیه‌السـلام:... و صـفقهٔ خـدها حتی بـدا قرطاهـا تحت خمارهـا...؛ امـام صادق علیه‌السـلام فرمود: سـیلی‌ای به صورتش (خورد) به حـدی که گوشواره‌های زیر مقنعه‌اش، هویـدا شد. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۹. ۳.... فصـفقت صفقهٔ علی خدیها من ظاهر الخمار فانقطع قرطها و تناثرت الی الارض!... از روی مقنعه، سـیلی‌ای به صورتش خورد که گوشواره‌اش (از گوش) کنـده شـد و بر زمین افتاد. ۴.... فضـر بنی بیده حتی انتثر قرطی من اذنی؛ مرا با دستش چنان زد که گوشواره از گوش‌هایم افتاد. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹ (به نقـل از ارشـاد القلوب). ۵. روی حذیفـهٔ عـن النـبی صـلی الله علیه و آله فی اخبـاره الظلم علی اهـل‌البیت:... و لطم وجه

الزکیه علیهاالسلام، حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات ظلم بر اهل‌بیت آورده است... چهره‌ی پاکش سیلی می‌خورد. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۵۴. ۶. عن الباقر و الصادق علیهم‌السلام: انه (النبی) کان لا ینام حتی یقبل عرض وجه فاطمهٔ و یضع وجهه بین ثدیی فاطمهٔ و یدعوا لها (فی روایهٔ حتی یقبل عرض و جنهٔ فاطمهٔ او بین ثدییها)؛ امام باقر و امام صادق علیه‌السلام فرمودند: پیامبر نمی‌خوابید مگر پس از آن که تمام صورت فاطمه را می‌بوسید و صورتش را روی سینه فاطمه می گذاشت و به او دعا می کرد. در روایت دیگری آمده است: تا این که تمام گونه‌ی فاطمه را یا سینه‌ی او را می‌بوسید. المناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۴. ۷. عن حذیفه قال: کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله لا ینام حتی یقبل عرض و جنهٔ فاطمهٔ علیهاالسلام او بین ثدییها! حذیفه می گوید: پیامبر نمی‌خوابید مگر آن که تمام گونه‌ی فاطمه علیهاالسلام یا سینه‌ی او را می‌بوسید. عن جعفر بن محمد علیه‌السلام: کان النبی صلی الله علیه و آله لا ینام لیلهٔ حتی یضع وجهه بین ثدی فاطمهٔ، امام [صفحه ۵۷۶] صادق علیه‌السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ شبی نمی‌خوابید مگر آن که صورت بر سینه‌ی فاطمه می گذارد. کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۹۳؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۷۸ و ۴۲. (به راستی چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره بر بوسیدن عرض صورت (از بناگوش تا چانه) زهرا علیهاالسلام و سینه‌ی او اصرار داشت تا آنجا که هرگز آن را ترک نمی کند؟ چه سری در کار است؟ شاید با این روایت یکی از اسرار روشن شود: کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله اذا دخل الحسین اجتذبه الیه ثم یقول امیرالمؤمنین علیه‌السلام: امسکه، ثم یقع علیه فیقبله و یبکی، فیقول: یا ابه، لم تبکی؟ فیقول: یا بنی اقبل موضع السیوف منک و ابکی...؛ هر گاه که حسین علیه‌السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد، پیامبر او را به سوی خود می کشید و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: حسین را نگه دار. سپس او را در آغوش می کشید و می‌بوسید و می گریست حسین علیه‌السلام می‌پرسید. پدر جان چرا می گریید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: پسرکم! جایگاه اصابت شمشیرها را می‌بوسم و می گریم. (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۱ به نقل از کامل الزیارات، ص ۷۰) همین روایت‌ها برای مجروح شدن سینه‌ی زهرا علیهاالسلام کافی است، گرچه مقاتل بن عطیهٔ در «الامامهٔ و الخلافهٔ» نیز همین حقیقت را ذکر کرده، آشکار را نشان از میخ در سخن می گوید. ۸. قال: صاحب الحدائق فی الطهارهٔ المخالفین: و ضرب الزهرا (علیهاالسلام) حتی اسقطها جنینها و لطمها حتی خرت لوجهها و جبینها و خرجت لوعتها و حنینها؛ صاحب حدائق می گوید: به زهرا چنان ضربتی وارد ساخت که جنین او را انداخت و سیلی‌ای به او زد که به روی پیشانی به زمین افتاد و فریادش بلند شد. الحدائق الناضرهٔ، ج ۵، ص ۱۸۰. ۹. وفی روایهٔ اخی. انهم لما ارادوا الدخول الی بیتها و اخراج علی منه، ارادت ان تحول بینهم و بین ذلک، ضربها قنفذ علی وجهها و اصاب عینها؛ آنان چون می‌خواستند وارد خانه‌اش شوند و علی را بیرون کشند، خواست مانع شود که قنفذ به صورتش زد و چشمش آسیب دید. سیرهٔ الائمهٔ الانثی عشر، ج ۱، ص ۱۳۲. [صفحه ۵۷۷]

منابع اهل سنت

۱. قال الذهبی فی ترجمهٔ احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی دارم [۱۲۵۰] المحدث... و قال محمد بن احمد بن حماد الکوفی الحافظ بعد ان ارخ موته: کان مستقیم الامر عامهٔ دهره، ثم فی اخر ایامه کان اکثر ما یقرا علیه المثالب، حضرته و رجل یقرا علیه. «ان عمر رفس فاطمهٔ حتی اسقطت بمحسن، ذهبی در شرح حال احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی دارم محدث...» (آورده است.) محمد بن احمد بن حماد کوفی حافظ پس از آن که تاریخ وفات او را ذکر می کند، چنین گوید: او در همواره در راه است قدم برمی‌داشت، لیکن در اواخرعمرش، بیش‌ترین چیزی که بر او خوانده می‌شد، مثالب روایاتی در طعن و قدح خلفا) بود. روزی نزد او بودم که مردی برایش روایتی چنین می‌خواند: عمر چنان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸. ۲. و لما جائت فاطمهٔ خلف الباب لترد عمرو اصحابه، عصر عمر فاطمهٔ خاف الباب حتی اسقطت جنینها و بنت مسمار الباب فی صدرها، چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را برگرداند. عمر فاطمه را پشت در چنان فشرد

که جنینش سقط شد و میخ در به سینه‌اش نشست. الامامهٔ و الخلافهٔ، مقاتل بن عطیهٔ، ص ۱۶۰. [صفحه ۵۷۸]

دست و بازو

منابع شیعه

۱....فضربت کفیها بالسوط، فالمها فسمعت لها زفیرا و بکاء...، تازیانه به دستانش خورد، درد شدیدی به جانش نشست و ناله و گریه‌اش به گوش رسید. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. ۲. فاستقبلته فاطمهٔ علیهاالسلام و صاحت یا ابتاه، یا رسول‌الله! فرفع عمر السیف و هی فی غمده فوجا به جنبها، فصرخت یا ابتاه، فرفع السوط فضرب به ذارعها، فنادت یا رسول‌الله! لبئس ما خلفک ابوبکر و عمر؛ فاطمه علیهاالسلام با او روبرو شد و فریاد برآورد: پدرم! ای رسول خدا! عمر شمشیر را که در غلاف بود، بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد (فاطمه) ناله در داد: پدرم! عمر، تازیانه را بلند کرد و بر بازوان او زد. فاطمه ندا داد. ای رسول خدا پس از تو، ابوبکر و عمر چه وقیحانه رفتار کردند. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹. ۳. روی ابان عن سلیم انه قال: انتهیت الی حلقهٔ فی مسجد رسول‌الله صلی الله علیه و آله لیس فیها الاـ هاشمی، غیر سلمان و ابی‌ذر و حمد بن ابی‌بکر و عمر بن ابی‌سلمهٔ و قیس بن سعد بن عبادهٔ. فقال العباس لعلی علیه‌السلام: ما تری عمر منعه من ان یغرم قنفذا کما اغرم (غرم) جمیع عماله؟ فنظر علی علیه‌السلام الی من حوله ثم اغرو رقت عیناه بالدموع ثم قال: شکر له ضربهٔ ضربها فاطمهٔ (علیهاالسلام) بالسوط، فماتت و فی عضدها اثره کانه الدملج، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمعی رسیدم که هاشمی بودند، جز سلمان، ابوذر و محمد بن ابوبکر و عمر بن ابوسلمه و قیس بن سعد بن عباده. عباس بن علی علیه‌السلام گفت: به نظر [صفحه ۵۷۹] شما، چرا عمر با این که تمام عمال خود، مالیات گرفت، از قنفذ چیزی مطالبه نکرد؟ علی علیه‌السلام به اطرافش نگاهی کرد. چشمانش پر از اشک شد، فرمود: به سبب تشکر از ضربه‌ای که او با تازیانه به فاطمه علیهاالسلام زده بود. فاطمه در حالی که از دنیا رفت. بر بازویش اثر آن مثل بازوبندی مانده بود. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۷۵؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۰۳. ۴. روی ابان عن سلیم انه قال: فلقیت علیا (صلوات‌الله‌علیه) فسالته عما صنع عمر فقال: هل تدری لم کف عن قنفذ و لم یغرمه شیئا؟ قلت: لا. قال: لانه هو الذی ضرب فاطمه علیهاالسلام بالسوط حین جائت لتحول بینی و بینهم، فماتت (صلوات‌الله‌علیها) و ان اثر السوط لفی عضدها مثل الدملج؛ سلیم می‌گوید: علی (صلوات‌الله‌علیها) را دیدم و از کار عمر پرسیدم، حضرت فرمود: آیا می‌دانی چرا عمر از قنفذ دست برداشت و از او چیزی مطالبه نکرد؟ گفتم: نه. وی فرمود: چون وقتی فاطمه آمد میان من و آنان حائل شود، با تازیانه به او زد. فاطمه (صلوات‌الله‌علیها) هم در حالی از دنیا رفت که اثر تازیانه مانند بازوبندی بر بازویش بودم. ۵. روی سلیم عن سلمان: و حالت بینهم و بینه فاطمهٔ علیهاالسلام عند باب البیت، فضربها قنفذ الملعون بالسوط، فماتت حین ماتت و ان فی عضدها کمثل الدملج من ضربته لعنه الله، سلمان می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام کنار در خانه، میان آنان و (علی)حائل شد، قنفذ ملعون با تازیانه بر او زد. فاطمه در حالی از دنیا رفت که به سبب ضربه‌ی او- لعنت الله علیه- بر بازویش اثری مانند بازوبند مانده بود. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. ۶. روی مفضل بن عمر عن الصادق علیه‌السلام. «... و ضرب ید الصدیقهٔ الکبری فاطمهٔ بالسوط... و ضرب عمر لها بالسوط علی عضدها حتی صار کالدملج الاسود؛ دست صدیقه‌ی کبرا، فاطمه را با تازیانه زد... و عمر با تازیانه چنان بر بازویش زد که مانند بازوبندی سیاه شد.» بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۴ و ۱۹. [صفحه ۵۸۰] ۷.... فالتوی السوط علی عضدی حتی صار کالدملج، چنان تازیانه بر رستم زد که چون بازوبندی به دور بازویم حلقه زد. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹ (به نقل از ارشاد القلوب). ۸. و فی روایهٔ ثانیهٔ. ان عمر بن الخطاب ضربها بالسوط فاثر ذلک فی عضدها کالدملج علی حد تعبیر الراوی، در روایت دوم آمده است که عمر بن خطاب او را با تازیانه زد و بر بازویش اثری مانند بازوبند

گذارد. (طبق تعبیر راوی) سیرهٔ الائمهٔ الانثی عشر، ج ۱، صص ۱۳۲ و ۱۳۳ ۹. عن عائشهٔ قالت: «... و کانت اذا دخلت علیه اخذ بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه» [۱۲۵۱] ...، عایشه می‌گوید: فاطمه به گونه‌ای بود که چون بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد، پیامبر دستان او را می‌گرفت، او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند. کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۷۹ (به نقل از کتب اهل سنت)، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵ (به نقل از امالی شیخ طوسی). [صفحه ۵۸۱]

منابع اهل سنت

۱. اخبرنا یزید بن هارون، اخبرنا ابراهیم بن سعد عن محمد بن اسحاق عن علی بن فلان بن ابی‌رافع عن ابیه عن سلمی قالت: مرضت فاطمهٔ بنت رسول‌الله عندنا، فلما کان الیوم الذی توفیت خرج علی، قالت لی: یا امهٔ، اسکبی لی غسلا. فسکبت لها فاغتسلت کاحسن ما کانت تغتسل. ثم قالت ائیتنی بثیابی الجدد، فاتیتها بها فلبستها. ثم قالت: اجعلی فراشی وسطا لبیت. فجعلته فاضطجعت علیه واستقبلت القبلهٔ ثم قالت لی. یا امهٔ، انی مقبوضهٔ الساعهٔ و قد اغتسلت فلا یکشفن احد لی کتفا. قالت: فماتت، فجاء علی فاخبرته فقال لا والله، لا یکشف لها احد کتفا. فاحتملها فدفنها بغسلها ذلک؛ سلمی می‌گوید: فاطمه دختر رسول خدا، نزد ما در آن بیماری خود را گذراند. چون روز وفاتش فرارسید، نزد من آمد. به من فرمود: ای مادر! آب بریز تا غسل کنم من آب ریختم، ایشان به بهترین وجه او را غسل داد سپس گفت: لباسی دیگری برایم بیاور، آوردم آنها را پوشید. آن گاه فرمود: بسترم را در وسط خانه بگذار. آن گاه رو به قبله بر روی آن به پشت آرمید و فرمود. ای مادر! من اکنون جان می‌دهم، غسل کرده‌ام، مبادا کسی شانه‌ام را هویدا سازد. سلمی می‌گوید: او از دنیا رفت. علی آمد. به او خبر داد. وی فرمود: به خدا سوگند! کسی شانه‌اش را هویدا نخواهد کرد. پس عهده‌دار (مراسم) او شد و با همان غسل (فاطمه) را دفن کرد. الطبقات الکبری، ابن‌سعد، ج ۸، ص ۲۷ (ط صادر) و ص ۱۸ (ط لیدن). ۲. الریاشی عن عثمان بن عمر، ابن‌اسرائیل عن میسرهٔ بن حبیب، عن المنهال بن عمر، عن عائشهٔ بنت طلحهٔ، عن عائشهٔ ام مؤمنین انها قالت: ما رایت احد من خلق الله اشبه حدیثا کلاما برسول‌الله صلی الله علیه و آله من فاطمهٔ و کانت اذا دخلت علیه اخذ بیدها فقبلها و رحب بها و اجلسها فی مجلسه...؛ عایشه می‌گوید: من کسی از بندگان خدا را از نظر گفتار، شبیه‌تر از فاطمه علیهاالسلام به پیامبر ندیدم. فاطمه هر گاه بر پیامبر وارد می‌شد، پیامبر دستش را می‌گرفت، او را می‌بوسید و به او خوش آمد می‌گفت و او را در جای خود می‌نشاند. العقد الفرید، ج ۳، صص ۲۳۰- ۲۳۱، ینابیع المودهٔ، ج ۱، ص ۲۰۳؛ مقتل خوارزمی، ص ۵۴؛ فاطمهٔ الزهراء، عباس محمود العقاد، ص ۳۸. [صفحه ۵۸۲]

شکستن پهلو

منابع شیعه

۱. روی الصدوق باسناده عن ابن‌عباس فی خبر طویل فی ما اخبر النبی صلی الله علیه و آله بظلم اهل‌البیت، انه قال صلی الله علیه و آله: و اما ابنتی فاطمهٔ فانها سیدهٔ نساء العالمین من الاولین والاخرین... و انی لما رایتها ذکرت ما یصنع بها بعدی، کانی بها و قد دخل الذل بیتها... کسرت جنبتها... اللهم العن من ظلمها... و خلد فی نارک من ضرب جنبیها...؛ صدوق با سندش از ابن‌عباس در روایتی طولانی که در آن پیامبر خبر از ظلم به اهل‌بیت می‌دهند، آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما دخترم فاطمه، سرور تمامی زنان جهان است چون او را می‌بینم، گویا او را می‌نگرم که ذلت و خواری به خانه‌اش وارد شده... پهلویش شکسته شده است. خدایا هر که به او ظلم کند لعنت نما و هر که به پهلویش زدند، در آتش عذابت جاودان ساز. الامالی، شیخ صدوق، صص ۱۰۰- ۱۰۱، بشارهٔ المصطفی، صص ۱۹۷- ۲۰۰، الفضائل، ابن‌شاذان، صص ۸- ۱۱. ارشاد القلوب، ص ۲۹۵، اثبات الهداهٔ، ج ۱،

صص ۲۸۰- ۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۷- ۴۰ و ج ۴۳، صص ۱۷۲ و ۱۷۳. ۲.... فحالت فاطمهٔ علیهاالسلام بینهم و بین بعلها... فامر عمر قنفذ بن عمران یضربها بسوطه. فضربها قنفذ بالسوط علی ظهرها و جنبیها الی عن أن انهکها و اثر فی جسمها الشریف، و کان ذلک الضرب اقوی ضرر فی اسقاط جنبینها، فاطمه علیهاالسلام میان آنها و همسرش حائل شد. عمر، قنفذ عمران را فرمان داد تا او را با تازیانه‌اش بزند قنفذ با تازیانه به پشت و پهلوی او چنان زد که او را شدید بیمار ساخت و اثرش در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت علت اصلی سقط جنین او شد. علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۷. [صفحه ۵۸۳] ۳. روی انه دخل النبی صلی الله علیه و آله یوما الی فاطمهٔ (علیهاالسلام)... فهبط جبرائیل علیه‌السلام یقول: سجدت شکرا لفرحک باهلک؟ فقلت: نعم. فقال: الا اخبرک بما یجری علیهم بعدک؟ فقلت: بلی یا اخی، یا جبرئیل! فقال: اما ابنتک فهی الاول اهلک لحاقا بک بعد ان تظلم و یؤخذ حقها و تمنع ارثها و یظلم بعلها و یکسر ضلعها...؛ روایت شده که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه علیهاالسلام آمد... جبرائیل علیه‌السلام در حالی که چنین می گفت، نازل شد: به شکر شادمانی اهلت، سجده کردی؟ (پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:) گفتم: آری (جبرئیل) گفت: آیا بگویم، پس از تو بر آنان چه روی می‌دهد! گفتند: آری، جبرئیل! (جبرئیل) گفت: دخترت نخستین کسی است از اهلت که به تو می‌پیوندد، پس از آن که ظلم شده به یغما رفته، از ارث منع شود. به شوهرش ظلم روا شده، پهلویش شکسته گردد. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۴۴. ۴. قال سید بن طاووس: و زیادهٔ مولاتنا فاطمهٔ (صلوات‌الله‌علیها) تقول: وصل علی البتول الطاهرهٔ، الصدیقهٔ المعصومهٔ،... المسکور ضلعها...؛ سید بن طاووس در زیارت سرور ما فاطمه (صلوات‌الله‌علیها) آورده است. ... و بر بتول طاهره، صدیقه‌ی معصومه،... آن که پهلویش شکسته شد... درود فرست. اقبال الاعمال، سید بن طاوس، ص ۶۲۵؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۰. ۵. ثم اقبل (رسول‌الله) علی ابنته فقال:... و سترین بعدی ظلما و غیظا حتی تضربی و یکسر ضلع من اضلاعک؛ پیامبر رو به دخترش فرمود:... به زودی پس از من کینه‌ها و ستمها بینی تاآنجا که کتک می‌خوری و استخوان پهلویت می‌شکند. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۹۰۷. ۶. فالجاها قنفذ الی عضادهٔ بیتها و دفعها فکسر ضلعا من جنبها...؛ قنفذ او (زهرا) را واداشت به چوبه‌ی در خانه‌اش پناه ببرد. آن گاه در را به درون راند استخوان پهلویش را شکست. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۸، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. ۷.... فرفع عمرالسیف و هو فی غمده فوجابه جنبها...؛ عمر شمشیر را که در غلاف بود، بلند کرد و به پهلویش زد. [صفحه ۵۸۴] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹. ۸. در این میانه عمر با اصحاب عناد و نفاق سر رسید و گفت: یابن ابی‌طالب در را بگشا و گرنه در خانه بر سر تو سوزانم. فاطمه گفت: یا عمر اتق الله فی حرم رسول‌الله تدخل فان علیک حرام؛ گفت ای عمر، از خدا بترس و در حرم رسول خدا داخل مشو که بر تو حرام است. عمر عناد کرد و با منافقان وارد خانه شد. فاطمه فریاد برآورد. «یا ابتاه! ما لقینا من ابی‌بکر و عمر بعدک؛ ای، پدرم! پس از تو از ابوبکر و عمر بد مصیبتی به ما رسید. آنگاه عمر شمشیر برآورد و با غلاف پهلوی مبارک فاطمه زد قنفذ تازیانه بر دوش فاطمه زد فاطمه فریاد برآورد. «یا ابتاه! ما لقی اهل بیتک من ابی‌بکر و عمر من بعدک؛ وای پدرم، از آنچه اهل‌بیت پس از تو، از عمر و ابوبکر دیده‌اند. کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۰۶. مقداد برابر ایشان ایستاد و گفت: دختر رسول خدا از دنیا رفت و خون از پشت و پهلوی او می‌رفت، به سبب ضربت شمشیر و تازیانه که شما بر او زدید. پیشین، ص ۳۱۲ (برای اطلاع از تمامی این بخش از کامل بهایی ر. ک: به بخش «پشت و شکم») [صفحه ۵۸۵]

منابع اهل سنت

۱. عن ابن‌عباس عن النبی صلی الله علیه و آله قال:... کانی بها فقد دخل الذل بیتها... و کسر جنبها... اللهم العن من ظلمها... و خلد فی نارک من ضرب جنبها...؛ ابن‌عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند. گویا او را می‌بینم در حالی که ذلت به خانه‌اش وارد شده... پهلویش شکسته شده است... خدایا هر که به او ستم روا داشت، لعنت نما... و هر که به پهلویش زد، در آتش

(عـذابت) جاودان ساز. فرائد المسـمطین، ج ۱، صص ۳۴- ۳۶ (تمـامی حـدیث بـا ذکر روات آن در بخش پایانی «شـهیده» خواهد آمد). [صفحه ۵۸۶]

پشت و شکم

منابع شیعه

۱. و قد انهم ضـربوا بالسـیاط والمشـهور الذی لا خلاف فیه بین الشـیعه: ان عمر ضرب علی بطنها...؛ روایت شده، آنها او را با تازیانه زدنـد و بـدون هیـچ اختلافی در میان شـیعه مشـهور است که عمر به شـکم فاطمه زد. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶. ۲. قال الامام الحسن علیه‌السـلام للمغیرة:... و انت والذی ضـربت فاطمة بنت رسول‌الله حتی آدمیتها والقت ما فی بطنها...؛ امام حسن علیه‌السـلام به مغیره فرمود: تو همـانی که فاطمه دختر رسول خـدا، را چنان زدی که خونریزی کرد و آن چه را در شـکم داشت، افکنـد. الاحتجاج [۱۲۵۲] ج ۲، ص ۴۰؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷ (به نقل از احتجاج). ۳. و ضغطوا سیدة النساء بالباب حتی اسقطت...؛ سرور زنان را چنـان به در فشـردند که بچه‌اش را سـقط نمود. اثبـات الوصـیة، ص ۱۱۶؛ بحارالانـوار، ج ۲۸، ص ۳۰۸. ۴.... فامر عمر، قنفـذ بن عمران یضربها بسوطه، فضربها قنفذ بالسوط علی ظهرها...؛ عمر به قنفذ بن عمران دستور داد که او (فاطمه) را با تازیانه‌اش بزنند. پس قنفـذ با تازیانه به پشت فاطمه زد... علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۷. [صفحه ۵۸۷] ۵. چون خلق بازگشـتند و پاره‌ای از شب رفت و مردم به خواب رفتند، جنازه‌ی فاطمه را حاضـر کردند. علی علیه‌السـلام و حسن و حسین علیهماالسلام وس لمان و ابوذر. و مقداد و عباس و پسـران او، عبدالله و فضل، و عقیل بن ابی‌طالب و عبدالله بن جعفر و بریدة و عمار و زبیر و اسامة و دختران علی علیه‌السـلام و زنان قریش از حاضـران بر جنازه‌ی او نماز کردند و او را پیش رسول‌الله صلی الله علیه و آله از جانب منبر دفن کردند. چون روز شد مردم برای نماز میت روی به خانه فاطمه نهادنـد. مقـداد ابوبکر را دید و گفت: ما دوش او را به خاک سپردیم. عمر گفت: ای ابابکر، من به تو نگفتم که ایشـان چنین خواهنـد کرد؟ مقـداد گفت: فاطمه چنین وصـیت کرد تا شـما بر جنازه‌ی او نماز نگذاریـد. عم ردسـت برآورد و بر سـر و صورت مقداد زد. او را چندان زد که خسـته شد و مردم که حاضـر بودند، او را خلاص کردند. مقداد برابر ایشان ایسـتاد و گفت: دختر رسول‌الله از دنیا رفت و خون از پشت و پهلوی او می‌رفت، به سـبب ضرب شمشیر و تازیانه که شما بر او زدید و من پیش شـما حقیرترم از علی و فاطمه. چون این کلام شـنیدند، گفتنـد: والله لاحق الناس بالضـرب والعقوبـة علی بن ابی‌طالب؛ به خـدا سوگنـد علی بن ابی‌طـالب از همه‌ی مردم به مجـازات و تنبیه سـزاوارتر است. آنان نزد علی علیه‌السـلام آمدنـد و او بر در خانه نشسـته بـود. اصـحاب او گرد او درآمدنـد. عمر گفت: ای فرزنـد ابوطـالب! این حسـد قـدیم را ترک خـواهی کرد؟ رسول‌الله را بی حضور ما غسل دادی و بر جنازه‌ی فاطمه بی ما نماز کردی! عقیل به جواب شروع کرد و گفت: و انتم والله لاشد الناس حسدا و اقدم عداوة لرسول‌الله و اهل بیته ضـربتموها بالامس و خرجت من الدنیا و ظهرها بدم و هی غیر راضـیة عنکما؛ شـمایید به خدا حسودترین مردم و دشـمن‌ترین مردم با رسول خدا و اهل‌بیت او. شما دیروز او را زدید و بیرون رفت از دنیا و پشت و پهلوی او به خون آلوده و از شـما ناراضی بود. کامل بهائی، ج ۱، صص ۳۱۲- ۳۱۳. [صفحه ۵۸۸] ۶. از مطـاعن او (عمر) که با همه‌ی طعن‌ها برابر است، این که چون به حکم او آتش بردند که خانه‌ی فاطمه زهرا را بسوزانند، دیدند و دانستند که فاطمه علیهاالسلام در پشت در نشسته است. حکم به زدن او کرد و عمر در را به شکمش زد و غلام تازیانه بر کتفش زد که از آن جهت فرزندش ساقط شد و اثر آن مدتی ماند و به همان سبب بیمار شده، رحلت یافت و این همه به حکم او بود و هیچ یک از اهل سنت منکر مطاعن مذکور نیستند، لکن بعضی درصـدد جواب برآمده‌انـد، ماننـد ملاعلی قوشـچی که جواب‌های بی مزه و پوچ گفته است [۱۲۵۳] . خـدا انصافشان دهـد. حدیقة الشیعة، صص ۲۶۵ و ۲۶۶. همچنین ر. ک: منابع «سقط محسن» [صفحه ۵۸۹]

منابع اهل سنت

۱. قال الملک: انک ایها العلوی: قلت فی اول الکلام: ان ابابکر اساء الی فاطمهٔ الزهرا بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله فما هی اساءته الی فاطمهٔ؟ قال العلوی: ان ابابکر بعد ما اخذا لبیعهٔ لنفسه من الناس بالارهاب والسیف والتهدید والقوهٔ، ارسل عمر و قنفذا و خالد بن الولید و اباعبیدهٔ الجراح و جماعهٔ اخری من المنافقین الی دار علی و فاطمهٔ (علیهاالسلام) و جمع عمر الحطب علی باب فاطمهٔ (ذلک الباب الذی طالما وقف علیه رسول‌الله و قال: السلام علیکم یا اهل‌بیت النبوهٔ، و ما کان یدخله الا بعد الاستئذان) و احرق الباب النار. و لما جائت فاطمهٔ خلف الباب لترد عمر و حزبه، عصر عمر فاطمهٔ بین الحائط والباب عصرهٔ شدیدهٔ قاسیهٔ حتی اسقطت جنینها و نبت مسمار الباب فی صدرها و صاحت فاطمهٔ: ابتاه، یا رسول‌الله! انظر ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه! فالتفت عمر الی من حوله و قال: اضربوا فاطمهٔ، فانهالت السیاط علی حبیبهٔ رسول‌الله و بضعته حتی ادموا جسمها، و بقیت آثار العصرهٔ القاسیهٔ و الصدمهٔ المریرهٔ تنحر فی جسم فاطمهٔ، فاصبحت مریضهٔ علیلهٔ حزینهٔ فارقت الحیاهٔ بعد ابیها بایام، ففاطمهٔ شهیدهٔ بیت النبوهٔ، فاطمهٔ قتلت بسبب عمر بن الخطاب. قال الملک للوزیر: هل ما یذکر العلوی صحیح؟ قال الوزیر: نعم انی رایت فی التواریخ ما یذکر العلوی، پادشاه گفت: ای علوی، تو در آغاز سخن، گفتی که ابوبکر به فاطمه‌ی زهرا، دختر رسول خدا، بدی‌های روا داشته است بدی‌های او نسبت به فاطمه چه بود؟ علویه گفت: پس از آن که ابوبکر با تهدید و زور از مردم برای خود بیعت گرفت. عمر، قنفذ و خالد بن ولید را با عبیده‌ی جراح و جماعتی دیگر از منافقان، به خانه‌ی علی و فاطمه علیهاالسلام فرستاد عمر نزد در خانه‌ی فاطمه هیزم جمع کرد (همان دری که پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزد آن می‌ایستاد و می‌فرمود: السلام علیکم یا اهل‌بیت النبوهٔ و هیچ گاه بدون اجازه وارد آن نمی‌گشت). در را آتش زد. و چون فاطمه پشت در آمده بود تا عمر و باند او را منصرف سازد،او را میان در و دیوار چنان [صفحه ۵۹۰] بیرحمانه فشرد که جنینش را انداخت. میخ در، در سینه‌اش جا گرفت. فاطمه ناله سر داد. پدرم ای رسول خدا!! بنگر پس از تو ما از ابن‌خطاب و ابن‌قحافه چه‌ها دیدیم. آنگاه عمر به اطرافیانش گفت: فاطمه را بزنید: پس تازیانه‌ها بر حبیب رسول خدا و پاره‌ای تن او، باریدن گرفت به احدی که بدنش را خونین کرد آثار این فشار بیرحمانه و صدمات تلخ، بر جسم فاطمه چنان باقی ماند که بیمار، زمین گریه و غرق غم گشت. چند روزی نگذشت که از دنیا رفت. بنابراین، فاطمه شهید خانه‌ی نبوت است، و فاطمه به دست عمر بن خطاب کشته شد. پادشاه به وزیر گفت: آیا سخنان علویه صحیح است؟ وزیر گفت: آری، به همین صورت که علویه می گوید، من (نیز) در کتاب‌های تاریخی دیده‌ام. مؤتمر علماء البغداد [۱۲۵۴] . مقاتل بن عطیهٔ، صص ۶۳ و ۶۴. الامامهٔ و الخلافهٔ، مقاتل ابن عطیهٔ (م ۵۰۵ ه)، صص ۱۶۰ و ۱۶۱. نیز ر. ک: منابع «سقط محسن». [صفحه ۵۹۱]

روایات مطلقه‌ی «ضرب»

منابع شیعه

۱. روی مفضل بن عمر عن الصادق علیه‌السلام فی حدیث طویل: قال الصادق علیه‌السلام: تقوم فاطمهٔ بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله فتقول: اللهم: انجز وعدک و موعدک فیمن ظلمنی و عصبنی و ضربنی و جزعنی بکل اولادی؛ امام صادق علیه‌السلام در روایتی مفصل چنین فرمود: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله (در روز قیامت) برخاسته، می گوید: خدایا وعده‌ی (عذابت) را عملی ساز درباره‌ی کسی که به من ظلم و حقم را غصب کرد، مرا زد و با ستم بر فرزندانم مرا آزرد. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۳. ۲. قال الصادق علیه‌السلام:... و کان سبب وفاتها ان قنفذ امولی الرجل لکزها بنعل السیف بامره؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود:... سبب

وفات او (فاطمه)این بود که قنفذ غلام آن مرد (عمر)، به دستور اربابش، فاطمه را با غلاف شمشیر زد). دلائل الامامهٔ، ص ۴۵ (نسخه‌ی محقق، ص ۱۳۴)، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰ (گفتنی است که این حدیث صحیح است و جمعی راویان آن از اعظم و ثقات علمای شیعه هستند) ۳. قال الصادق علیه‌السلام: لما اسری بالنبی... و اما ابنتک... و تضرب...؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون پیامبر به معراج رفت... (به او گفته شد...) دخترت... مضروب می‌شود... کامل الزیارهٔ، ص ۳۳۲. ۴. فارسل الیه الثلاثهٔ عمر رجلاـ یقال له قنفذ فقامت فاطمهٔ بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله تحول بینه و بین علی علیه‌السلام فضربها، فانطلق قنفذ و...؛ با رسوم عمر مردی را فرستاد به او قنفذ گفته می‌شد، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله میان او و علی علیه‌السلام حائل گشت، او (فاطمه) را زد، قنفذ رفت و... تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۷- ۳۰۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۱. [صفحه ۵۹۲] ۵. قال السید المرتضی فی جواب صاحب المغنی و قوله ان روایات ضرب فاطمهٔ و... کروایات الحلول: الست تعلم ان هذا المذهب یذهب الیه اصحابه الحلول، والعقل دال علی بطان قولهم؟ فهل العقل دال علی استحالهٔ ما روی من ضرب فاطمهٔ (علیهاالسلام) فان قال هماسیان، قیل له: فبین استحالهٔ ذلک فی العقل کما بینت استحالهٔ الحول و قد ثبت مرادک و معلوم عجزک عن ذلک. سید مرتضی در پاسخ صاحب مغنی و (رد) این کلام او که روایت ضرب و جرح فاطمه و... مانند روایت حلول (محال) است، چنین می گوید: آیا نمی‌دانی عقل بر بطلان عقیده‌ی اصحاب حلول دلالت دارد؟ آیا عقل، روایت زدن فاطمه علیهاالسلام را محال می‌داند؟ آیا اگر بگویید (حلول و زدن فاطمه) هر دو مساوی است، پاسخ این است که استحاله‌ی عقلی چنین امری (زدن فاطمه را) مانند محال بودن حلول، بیان کند در این صورت، به مقصود خود رسیده‌ای (و حق با توست) لیکن بدیهی است که نمی‌توانیم. الشافی، ج ۴، ص ۱۱۷. و بعد، فلا فرق بین ان یهدد بالاحراق للعلهٔ التی ذکرها و بین ضرب فاطمهٔ لمثل هذه العلهٔ، فان احراق المنازل اعظم من ضربهٔ بالسوط... فلاـ وجه لا متعاض صاحب الکتاب من ضربهٔ سوط و تکذیب ناقلها؛ ضمنا نسبت به دلیلی که ذکر کرد، فرقی نمی کند صرفا تهدید به احراق باشد یا فاطمه به همین دلیل زده شده باشد چون سوزاندن منازل، از زدن تازیانه، بدتر است. پس وجهی ندارد که بر صاحب کتاب، زدن با تازیانه سنگین آمده، آن را نپذیرفته، ناقلش را دروغگو می‌شمارد. الشافی، ج ۴، ص ۱۲۰. ۶. و مما انکر علیه ضربهم لفاطمهٔ علیهاالسلام و قد روی انهم ضربوها بالسیاط؛ از اموری که نپذیرفته (و بروی گران آمده) زدن فاطمه علیهاالسلام توسط آنهاست، با آن که روایت شده، آنان با تازیانه او (فاطمه) را زدند. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶. [صفحه ۵۹۳] ۷. قال القاضی عبدالجبار بن احمد الهمدانی [۱۲۵۵] . فی کتابه (المغنی): ان الشیعه: ادعوا روایهٔ رووها عن جعفر بن محمد علیه‌السلام و غیره ان عمر سبب فاطمهٔ بالسوط. قاضی عبدالجبار فرزند احمد همدانی در کتابش «مغنی» می گوید: شیعه مدعی روایتی است که آن را از جعفر بن محمد (علیه‌السلام) و دیگران نقل کرده‌اند که عمر، فاطمه را با تاریانه زد. الشافی، ج، ۴ ص ۱۱۹؛ شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۶۱، ص ۲۷۱. ۸. قال العلامهٔ الحلی:... و ضربت فاطمهٔ علیهاالسلام...؛... فاطمهٔ علیهاالسلام زده شد... کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۷. ۹. علی بن محمد عن ابی‌جمهور، عن ابیه، عن فضالهٔ بن ایوب، عن السکونی قال: دخلت علی ابی‌عبدالله علیه‌السلام و انا مغموم مکروب، فقال لی: یا سکونی فما غمک؟ قلت: ولدت لی ابنهٔ. فقال لی: یا سکونی علی الارض ثقلها و علی الله رزقها تعیش فی غیر اجلک و تاکل من غیر رزقک. فسری والله عنی. فقال لی: ما سمیتها؟ قلت: فاطمهٔ. قال: آه آه ثم وضع یده علی جبههٔ فقال:... اما اذا سمیتها فاطمهٔ فلا تسبها و لا تلعنها و لا تضربها؛ سکونی می گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم. با آن که غمگین بودم. به من فرمود: ای سکونی! چرا غمگینی؟ گفتم: دختردار شده‌ام فرمود: سکونی، سنگینی‌اش بر زمین است، رزقش بر عهده‌ی خداست، از عمر تو نمی کاهد، خود رزقی دارد (رزق تو را نمی‌خورد). (با این سخن)به خدا سوگند خیال مرا آسوده ساخت. آن گاه به من فرمود: نامش را چه گذاردی؟ گفتم: فاطمه. فرمود: آه آه، سپس دستش را پیشانی خویش نهاد و فرمود:... حال که نامش فاطمه گذاردی، دشنامش نده، نفرینش نکن و او را نزن. الکافی، ج ۶، صص ۴۸- ۴۹؛ تهذیب، ج ۸، ص ۱۱۲. [صفحه ۵۹۴] ۱۰. سید حمیری [۱۲۵۶] . شاعر شیعی معاصر امام صادق علیه‌السلام چنین

سروده است: ضربت واهتضمت من حقها واذیقت بعده طعم السلع قطع الله یدی ضاربها و ید الراضی بذاک المتبع لا عفا الله له عنه و لا کف عنه هول یوم المطلع زهرا را زدند و حقش را ربودند و پس از آن، طعم جراحت و زخم را به او چشاندند. بریده باد دست زنده‌ی او و کسی که راضی و پیرو او باشد. خدا از او نگذرد و او را از هول روز قیامت بازندارد. [صفحه ۵۹۵]

منابع اهل سنت

۱. قال الاسفرائینی فی کتابه عند ما تکلم عن النظام: و طعن فی الفاروق عمر و زعم انه شک یوم الحدیبیهٔ فی دینه و شک وفاهٔ النبی صلی الله علیه و آله و انه کان فیمن نفر بالنبی صلی الله علیه و آله لیلهٔ العقبهٔ و انه ضرب فاطمهٔ و منع میراث العترهٔ و انکر علیه تغریب نصر بن الحجاج من المدینه الی البصرهٔ و زعم انه ابتدع صلاهٔ التراویح و نهی عن متعهٔ الحج و حرم نکاح الموالی للعربیات؛ اسفراینی در کتاب خود، چون از نظام سخن می‌آورد، چنین می‌گوید: (نظام) به عمر طعنه زده، پنداشته است که او روز صلح حدیبیه در دین شک کرد. روز وفات پیامبر نیز به خود تردید راه داد و از کسانی بود که هنگام بازگشت از تبوک در عقبه شتر پیامبر را رم دادند. فاطمه را زد و عترت را از ارث منع کرد (نظام) به تبعید نصر بن حجاج از مدینه به بصره به او (عمر) معترض بود و می‌پنداشت او نماز تراویح را بدعت نهاده، متعه‌ی حج را نهی ازدواج موالی (غیر عرب) را با زنان عرب حرام اعلام کرده است. الفرق بین الفرق، ابی‌منصور عبدالقاهر بن طاهر البغدادی الاسفرائینی (م ۴۲۹ ه)، صص ۱۴۷- ۱۴۸ (در بعضی نسخ ۱۰۷). [صفحه ۵۹۶]

سقط

منابع شیعه

۱. روی ابن قولویه بسنده [۱۲۵۷] عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام: «لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله الی السماء قیل له ان الله تبارک و تعالی یختبرک (مختبرک) فی ثلاث لینظر کیف صبرک. قال لامرک یا رب و لا قوهٔ لی علی الصبر الا بک... و اما ابنتک فتظلم تحرم یوخذ حقها غصبا الذی نجعله لها و تضرب و هی حامل و... و تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلک الضرب... و اول من یحکم فیه محسن بن علی علیه‌السلام فی قاتله ثم قنفذ فیؤتیان هو و صاحبه فیضربان بسیاط من نار، لو وقع سوط منها علی البحار، لغلت من مشرقها الی مغربها و لو وضعت علی الجبال الدنیا لذابت حتی تصیر رمادا فیضربان بها، امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به سفر آسمانی رفت، به او گفته شد: خداوند بزرگ در سه چیز تو را می‌آزماید تا بنگرد صبرت چگونه است. (پیامبر) فرمود: پروردگارا تسلیم امر توام. مرا جز به (مدد) تو، قوتی بر صبر نیست... دخترت ستم می‌بیند از حقی که برای او می‌نهی، مرحوم شده، حقش غاصبانه گرفته می‌شود با آن که باردار است، کتک می‌خورد... بچه‌اش را می‌اندازند و بر اثر ضربه از دنیا می‌رود... نخستین قضاوتی که (در قیامت) می‌شود، مساله‌ی محسن بن علی و قاتل اوست آن گاه قنفذ همراهش را می‌آورد. با تازیانه‌هایی از آتش بر آن [صفحه ۵۹۷] دو می‌نوازند، تازیانه‌هایی که اگر یکی از آنها در دریاها افتد، تماما (از مشرق تا مغرب آن) به جوش آید و اگر بر کوه‌های دنیا نهند، (کوه‌ها) ذوب شده، خاکستر گردد، چنین تازیانه‌ای بر آن دو می‌نوازند. کامل الزیارهٔ، صص ۳۳۲- ۳۳۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۶۱- ۶۴. ۲. روی الصدوق فی امالیهٔ بسند کالموثق فی خبر طویل عن النبی صلی الله علیه و آله و قد اخبر بما یجری علی اهل بیته (علیهم‌السلام) من الظلم: و اما ابنتی فاطمهٔ... و انی لما رایتها ذکرت ما یصنع بها بعدی کانی بها و قد دخل الذل بیتها وانتهکت حرمتها و غصبت حقها، و منعت ارثها و کسر جنبها واسقطت جنینها و هی تنادی: یا محمداه، فلا تجاب و تستغیث فلا تغاث... فاقول عند ذلک: اللهم العن من ظلمها... و خلد فی نارک من ضرب جنینها حتی القت ولدها، فتقول الملائکهٔ عند ذلک، آمین؛ صدوق در امالی خویش به سندی چون موثق، روایتی طولانی از پیامبر

صلی الله علیه و آله آورده است و در آن از ستم‌هایی که بر اهل‌بیت می‌شود خبر داده است... دختر فاطمه... چون او را می‌بینم، آن چه پس از من در حقش روا می‌دارند، به نظر می‌آورم گویا او را می‌بینم که ذلت به خانه‌اش وارد شده، حرمتش شکسته، حقش غضب شود، از ارث منع شده، پهلویش می‌شکنند. جنین‌اش سقط می‌گردد. با آن که ندا درمی‌دهد. یا محمداه، لیکن جوانی داده نمی‌شود و کمک می‌طلبد، یاری نمی‌شود... من در این موقع گویم. خدایا هر که به او ستم نموده لعنت کن... و در آتش (عذابت) جاودن ساز، کسی را که چنان به جنین او زده (فاطمه) فرزند خویش را انداخت و ملائکه‌ی امین گویند. الامالی، صدوق ص ۹۹؛ بشارة المصطفی، صص ۱۹۷- ۲۰۰؛ فضائل ابن شاذان، صص ۸- ۱۱؛ اثبات الهداة، ج ۱، صص ۲۸۰- ۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۷ و ج ۴۳، ص ۱۷۲ . ۳. کلینی بسنده عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام عن ابائه (علیهم‌السلام) قال: قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام ان اسقاطکم اذا لقومکم یوم القیامة و لم تسموهم یقول السقط لابیه: الا سمیتنی و قد سمی رسول‌الله صلی الله علیه و آله محسنا قبل ان یولد، امام صادق علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام نقل فرمودند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: روز قیامت، چون فرزندان سقط شده‌ی شما که نامی بر آنها ننهاده‌اید، شما را ببیند هر یک به پدر خود [صفحه ۵۹۸] می‌گویند: چرا بر من نگذاردید با آن که پیامبر، پیش از آن که محسن به دنیا آید او را نام نهاد. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵. ۴. فی حدیث عن فاطمة علیهاالسلام قالت: «فجمعوا الحطب الجزل علی بابنا، و اتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا، فوقفت بعضاده الباب، و ناشدتهم بالله و بابی ان یکفوا عنا و ینصرونا، فاخذ عمر السوط من ید قنفذ- مولی ابی‌بکر- فضرب به عضدی، فالتوی السوط علی عضدی حتی صار کالدملج، و رکل الباب برجله، فرده علی و انا حامل فسقطت لوجهی، والنار تسعر و تسفع وجهی، فضر بنی بیده، حتی انتثر قرطی من اذنی، و جائنی المخاض، فاسقطت محسنا قتیلا- بغیر جرم؛ فاطمه علیهاالسلام فرمود: هیزم‌های تنومندی کنار در خانه‌ی ما جمع کردند و آتش آوردند تا آن را روشن کنند تا ما را بسوزانند. کنار چوبه‌ی در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که از ما دست بردارند و ما را یاری کنند. عمر تازیانه از دست قنفذ- غلام ابوبکر- گرفت و با آن به بازویم زد. تازیانه هم چون بازوبندی به دور بازویم حلقه زد و با آن که باردار بودم، با لگدی به در کوبید و آن را به من زد، به رو بر زمین افتادم. آتش زبانه می‌کشید و صورتم را می‌گداخت. (عمر) چنان سیلی به من زد که گوشواره از گوشم جدا شد و افتاد. درد زایمان پیش آمد و محسن بی جان و بی گناه سقط نمودم. بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۴۸- ۳۴۹ (به نقل از ارشاد القلوب). ۵. قال الطبرسی فیما احتج به الحسن علیه‌السلام علی معاویة و اصحابه، و اصحابه، انه قال لمغیرة ابن شعبه: انت ضربت فاطمة بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله حتی أدمیتها و ألقت ما فی بطنها...، طبرسی می‌گوید: امام حسن علیه‌السلام در احتجاجی که با معاویه و یارانش داشت، به مغیره ابن شعبه فرمود: تو فاطمه- دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه زدی که خونریزی کرد و بچه‌اش را انداخت. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۱۴. ۶. روی عبدالله بن سنان عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام «ان ابابکر کان قد کتب لها کتابا برد فدک... فلقیها [صفحه ۵۹۹] عمر... فقال: هلمیه الی، فابت ان تدفعه الیه، فرفسها برجله و کانت (علیهم‌السلام) حاملة بابن اسمه المحسن فاسقطت المحسن من بطنها...؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: ابوبکر برای فاطمه نوشته‌ای داد که فدک (به او) برگردد... عمر او را دید گفت: نامه را به من بده فاطمه خودداری کرد و با آن کودکی به نام محسن باردار بود، عمر با لگدی به سینه‌ی او زد. در نتیجه (فاطمه) محسن را انداخت. الاختصاص، ص ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲. ۷. حدثنی ابوالحسن محمد بن هارون بن موسی التلعکبری عن ابیه عن محمد بن همام و عن احمد البرقی احمد بن محمد بن عیسی و عن عبدالرحمن ابن ابی‌نجران عن ابن‌سنان و عن ابن‌مسکان عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام قال:... و کان سبب وفاتها ان قنفذا مولی عمر لکزها بنعل السیف [۱۲۵۸] بامره، فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک شدیدا، و لم تدع احدا ممن اذاها یدخل علیها؛ امام علیه‌السلام فرمود: سبب وفاتش این بود که قنفذ غلام عمر به فرمان او با غلاف شمشیر چنان به فاطمه زد که حسین را انداخت و بدین سبب به بیماری شدید دچار گشت و به کسانی که او را آزرده بودند، اجازه نداد به حضورش آید. دلائل الامامة، ص ۴۵ (نسخه‌ی محقق، ص ۱۳۴). (سند صحیح است)؛

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰. ۸. روی مفضل بن عمر عن الصادق علیه‌السلام فی حدیث طویل:... و ادخال قنفذ یده (لعنه الله) یروم فتح الباب و ضرب عمر لها بالسوط علی عضدها حتی صار کالدملج الاسود، و رکل الباب برجله، حتی اصب بطنها و هی حاملة بالمحسن، لسته اشهر و اسقاطها ایاه و هجوم عمر و قنفذ و خالد بن الولید و صفقة خدها حی بدا قرطاها تحت خمارها و هی تجهر بالبکاء و تقول: وا ابتاه، وا (رسول‌الله، ابنتک فاطمة تکذب و تضرب و یقتل جنین فی بطنها... و صاح [صفحه ۶۰۰] امیرالمؤمنین بفضة) یا فضة مولاتک فاقبلی منها ما تقبله النساء فقد جاءها من الرفسة و رد الباب فاسقطت محسنا. فقال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: فانه لا حق بجده رسول‌الله فیشکوا الیه... و باتی محسن تحمله خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت اسد ام‌المؤمنین علیه‌السلام و هن صارخات و امه فاطمة تقول: هذا یومکم الذی کنتم توعدون... ثم قال مفضل: یا مولای ما تقول فی قوله تعالی (و اذا المؤدة سئلت بای ذنب قتلت) قال: والموؤدة والله محسن، لانه منا لا- غیر، فمن قال غیر فکذبوه؛ مفضل از امام صادق علیه‌السلام چنین روایت می‌کند: قنفذ- لعنت خدا بر او باد- دستش را داخل (در) کرد تا آن را بگشاید، عمر با تازیانه چنان بر بازوی (فاطمه) زد که چون بازوبندی سیاه رنگ شد، و به در لگدی زد، در به شکم فاطمه برخورد کرد. فاطمه محسن شش ماهاش را سقط کرد. عمر و قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند و سیلی‌ای به صورتش خورد که گوشواره از زیر مقنعه‌اش هویدا شد. او بلند بلند می‌گریست و می‌فرمود: پدرم! رسول خدا!- دخترت فاطمه تکذیب شده، کتک می‌خورد و جنین در شکمش کشته می‌شود... امیرالمؤمنین فریاد زده و فضه را خواند فضه مولایت را دریاب و چون زنان قابله او را تیمار دار. چون از ضربه‌ی لگد و فشردن در، فاطمه را درد وضع حمل رسیده است. فاطمه محسن را سقط کرد. امیرالمؤمنین فرمود: محسن به جدش رسول خدا پیوست و به او شکوه می‌کند... (روز قیامت) محسن را خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد مادر مومنان ناله‌کنان می‌آورند و مادرش فاطمه می‌گوید: امروز روزی است که شما وعده‌ی (عذاب) شده بودید. سپس مفضل گفت: مولای من درباره‌ی این سخن خدا: چون از «مؤودة» (فرزند زنده به گور شده) پرسیدند که به کدامین گناه کشته شدی، چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: به خدا قسم، «مؤودة» محسن است چون او، فقط از ماست نه از دیگران، هر که جز این که بگوید، دروغگویش بخوانید. بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۹ و ۲۳. ۹. فی خبر طویل عن الجزء الثانی من دلائل الامامة للطبری باسناده عن جابر الجعفی، عن سعید بن [صفحه ۶۰۱] المسیب، ان عمر کتب الی معاویة و فیه: «... فرکلت الباب، و قد الصقت احشاءها بالباب تترسه و سمعتها و قد صرخت صرخة حسبتها قد جعلت اعلی المدینة اسفلها و قالت یا ابتاه یا رسول‌الله! هکذا کان یفعل بحبیبتک و ابنتک، آه یا فضة الیک فخذینی، فقد والله قتل ما فی احشائی من حمل...؛ عمر در نامه‌ای به معاویه نوشت:... به در لگدی زدم در حالی که فاطمه خود را به آن چسبانده بود تا آن را نگه دارد، شنیدم فریاد زد- فریادی که گمان کردم مدینه را زیر و رو ساخت- گفت پدرم! ای رسول خدا! آیا چنین به محبوب و دخترت روا می‌دارند! آه، فضه! مرا دریاب، به خدا سوگند، کودکی که در درون داشتم، کشته شد... الهدایة الکبری الحضینی، ص ۴۱۷ (چاپ بیروت) و نسخه‌ی مخطوط، ص ۲۱۲ (شماره‌ی مسلسل کتابخانه آیة الله مرعشی ۲۹۷۳)؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۴. ۱۰. روی سلیم بن قیس عن سلمان انه قال فقال علی علیه‌السلام یا ابابکر ما اسرع ما توثبتم علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله... و قد کان قنفذ (لعنه الله) ضرب فاطمة بالسوط... فاضربها قنفذ الی عضادة بیتها و دفعها فکسر ضلعا من جنبها فالقت جنینا من بطنها، فلم تزل صاحبه فراش حتی ماتت من ذلک شهیدة؛ سلمان از علی علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: ای ابوبکر، چه زود به مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستید و بر او شوریدید. قنفذ- لعنت خدا بر او باد فاطمه را با تازیانه زد... و او را به چهارچوب در کوفت و بر زمینش افکند، در نتیجه استخوان پهلویش را شکست و بدین سبب (فاطمه) جنین‌اش را سقط کرد. در بستر بیماری بود تا به شهادت رسید. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۹. ۱۱. سید ابن طاووس باسناده الی سعد بن عبدالله، عن ابی‌جعفر، عن محمد بن اسماعیل بن بزیع و بکیر بن صالح عن سلیمان بن جعفر، عن الرضا علیه‌السلام انهما قالا: دخلنا علیه و هو ساجد فی سجدة الشکر، فاطال فی سجوده ثم رفع راسه فقلنا: اطلت السجود! فقال: من دعا فی سجدة الشکر بهذا الدعاء کان کالرامی مع رسول‌الله صلی الله

علیه و آله یوم بدر. قالا قلنا: فنکتبه. قال: اکتبا؛ اذا انتما سجدتما [صفحه ۶۰۲] سجدهٔ الشکر فقولا: اللهم العن الذین بدلا دینک و غیر انعمتک، واتهما رسولک صلی الله علیه و آله... و قتلا ابن نبیک...، اسماعیل ابن بزیع و بکیر بن صالح از سلیمان بن جعفر روایت می کند که نزد امام رضا علیه‌السلام رفتیم و او در حال سجده‌ی شکر یافتیم. سجده‌ای طولانی کرد، سپس سر از سجده برداشت. به او گفتیم: سجده‌ای طولانی کردید؟ فرمود: هر که در سجده‌ی شکر چنین دعایی کند مثل کسی است که روز بدر همراه رسول خدا تیر انداخته است. آن دو گفتند: بنویسیم. امام فرمود: بنویسید: چون سجده‌ی شکر می کنید، چنین بگویید: خدایا مشمول لعنت خود ساز آن دو فردی که دینت دگرگون کرده، نعمتت را تغییر دادند و به پیامبرت تهمت زدند... و پسر پیامبرت را کشتند... مهج الدعوات، ص ۲۵۷؛ مصباح الزائد، کفعمی، ص ۵۵۴؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۹۳ و ج ۸۳، ص ۲۲۳ (به نقل از مهج الدعوات)؛ مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج ۲، ص ۶۵. ۱۲. قال سید بن طاووس: و فی زیارهٔ مولاتنا فاطمه (صلوات‌الله‌علیها) تقول: و صل علی البتول الطاهرهٔ... الممنوعهٔ ارثها، المسکور ضلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولدها؛ سید بن طاووس می گوید: در زیارت حضرت فاطمه می گویی: خدایا بر طاهره‌ی بتول درود فرست... او که از ارتش منع شده، پهلویش شکسته گشته، همسرش مظلوم و فرزندش کشته شد. اقبال الاعمال، ص ۶۲۵؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۰. ۱۳. قال الصدوق: قول رسول‌الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه‌السلام: «یا علی ان لک کنزا فی الجنهٔ و انت ذو قرینها»، و قد سمعت بعض المشایخ یذکران هذا الکنز هو ولده المحسن علیه‌السلام و هو السقط الذی القته فاطمهٔ علیهاالسلام لما ضغطت بیت البابین واحتج فی ذلک بما روی فی السقط من انه یکون محبنطا علی باب الجنهٔ، فیقال له: ادخل الجنهٔ، فیقول: لا، حتی یدخل ابوای قبلی؛ صدوق می گوید: درباره‌ی این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام: ای علی، تو در بهشت گنجی داری که همنشین آنی، شنیدم بعضی از بزرگان می گویند (منظور از) این گنج، فرزندش محسن است، همان که فاطمه علیهاالسلام چون میان در و دیوار فشرده شد، او را [صفحه ۶۰۳] سقط کرد به این دلیل استناد کرده‌اند که درباره‌ی سقط آمده است: ناراحت در کنار در بهشت می‌ایستد. به او می گویند: وارد بهشت شو. هرگز، تا پدر و مادرم پیش از من به بهشت درنیایند، وارد نمی‌شوم. معانی الاخبار، صص ۲۰۵ و ۲۰۶. ۱۴. قال الشیخ الطوسی: مما انکر علیه (القاضی عبدالجبار) ضربهم (ابوبکر و عمر و من کان معهم فی واقعهٔ الدار) لفاطمهٔ علیهاالسلام و قد روی انهم ضربوها بالسیاط والمشهور الذی لا خلاف فیه بین الشیعهٔ: ان عمر ضرب علی بطنها حتی اسقطت فسمی السقط محسنا، والروایهٔ بذلک مشهورهٔ عندهم؛ شیخ طوسی می گوید: از چیزهای قاضی عبدالجبار انکار کرده، این است که ابوبکر و عمر و یارانش در قضیه‌ی خانه، فاطمه علیهاالسلام را زده باشند، با آن که روایت شده، آن‌ها او را با تازیانه زدند و بی هیچ اختلافی، در میان شیعه مشهور است که عمر چنان بر شکم فاطمه زد که بچه‌اش را سقط کرد آن که را محسن نام نهادند و روایت در این باره، نزد شیعه مشهور است. تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۱۵۶. ۱۵. قال علی بن محمد بن العمری النسابهٔ (و هو من اعلام القرن الخامس): و لم یحتسبوا بمحسن لانه ولد میتا و قد روت الشیعهٔ خبر المحسن والرفسهٔ، و وجدت بعض کتب اهل النسب یحتوی علی ذکر المحسن و لم یذکر الرفسهٔ من جههٔ اعول علیها؛ علی بن محمد بن عمری که از علمای نسب‌شناس و از بزرگان قرن پنجم است، می گوید: (برخی از اهل سنت) محسن را به حساب نیاورده‌اند. چون مرده بدنیا آمد، در حالی که شیعه ماجرای محسن و لگد به سینه را روایت کرده‌اند. بعضی از کتب علمای نسب شناس، محسن را ذکر می کنند، ولی به دلیلی، جریان لگد به سینه را ذکر نکرده‌اند. المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲. ۱۶. قال ابن‌شهر آشوب: «و اولادها: الحسن والحسین والمحسن سقط»؛ ابن‌شهر آشوب می گوید: [صفحه ۶۰۴] فرزندان فاطمه علیهاالسلام: حسن و حسین و محسن است که سقط شد. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۵۸؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۳. ۱۷. قال المسعودی: وضغطوا سیدهٔ النساء بالباب حتی اسقطت محسنا، مسعودی می گوید: سرور زنان را چنان به در فشردند که محسن را سقط کرد. اثبات الوصیهٔ، ص ۱۲۳. ۱۸. قال المجلسی: و قد استفاض فی روایاتنا بل فی روایاتهم ایضا انه (عمر) روع فاطمهٔ علیهاالسلام حتی القت ما فی بطنها و قد سبق فی الروایات المتواتره و سیاتی ان ایذاءها

(صلوات‌الله‌علیها) ایذاء للرسول و آذیا (عمر و ابوبکر) علیا علیه‌السلام و قد تواتر فی روایات الفریقین قول النبی صلی الله علیه و آله من اذی علیا فقد آذانی و قد قال الله تعالی: (ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة و اعد لهم عذابا مهینا) (احزاب، ۵۷)؛ مجلسی می‌گوید: ما روایات فراوانی داریم، بلکه آنها (عامه) نیز روایات فراوانی دارند که عمر فاطمه علیهاالسلام را به حدی ترساند که آن چه را در شکم داشت افکند، در حالی که در روایات متواتر گذشت و خواهد آمد که آزار فاطمه علیهاالسلام آزار رسول خداست. آن دو (عمر و ابوبکر) علی علیه‌السلام را آزردند، با آن که در روایات فریقین (شیعه و عامه) این سخن پیامبر آمده است. هر که علی را بیازارد، مرا آزرده است و خدا فرموده است آنان که خدا و رسولش را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنشان فرموده، برای آنان عذاب خوار کننده‌ای مهیا ساخته است. بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۴۰۹ و ۴۱۰. ۱۹. قال العلامة محمد تقی المجلسی... و سقط بالضرب غلام کان اسمه محسن؛ مجلسی بزرگ می‌گوید: به ضربه‌ی آن غلام، کودکی به نام «محسن» سقط شد. روضة المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲ (کامل آن در «مقتوله‌ی شهیده» شماره‌ی ۱۵ از منابع شیعه خواهد آمد). ۲۰. عبدالجلیل قزوینی رازی می‌گوید: آنچه گفته است: «و گویند عمر بر شکم [صفحه ۶۰۵] فاطمه زد و کودکی را در شکم وی کشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده بود، جواب آن است که این خبری است درست و بر این وجه نقل کرده‌اند و در کتاب‌های شیعی و سنی مذکور و مسطور است.» النقض [۱۲۵۹] (در بعض مثالب النواصب فی نقض (بعض فضائح الروافض) [۱۲۶۰] ص ۳۱۷ (با حواشی مرحوم محدث ارموی) از تصانیف حدود ۵۶۰ هجری تالیف نصیرالدین عبدالجلیل قزوینی رازی. ۲۱. قال المفید والاربلی: و فی الشیعة من یذکران فاطمة علیهاالسلام اسقطت بعد النبی صلی الله علیه و آله و لذا ذکرا کان سماه رسول‌الله صلی الله علیه و آله- و هو حمل- محسنا، مفید و اربلی می‌گویند: برخی از شیعه می‌گویند: فاطمه علیهاالسلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در شکم مادرش، محسن نام نهاده بود. الارشاد المفید، ج ۱، ص ۳۵۵ (در ذکر اولاد امیرالمؤمنین)؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۶۷. ۲۲. قال العلامة الحلی: و ضربت فاطمة علیهاالسلام فالقت جنینا اسمه محسن؛ علامه‌ی حلی می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام چنان کتک خورد که جنینی را که نامش محسن بود، افکند. کشف الغمة فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۷. ۲۳. فضربها قنفذ بالسوط... و کان ذلک الضرب اقوی ضرر فی اسقاط جنینها و قد کان رسول‌الله قد سماه محسنا، قنفذ او را با تازیانه زد و این ضربه در سقط جنین او از همه چیز مؤثر بود، جنینی که رسول خدا او را محسن نام نهاده بود. علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۷. ۲۴. و فی روایة ثالثة: انها وقفت خلف الباب لتمنعهم من دخوله فاندفعوا نحو الباب و دفعوه نحوها و کانت حاملا فاسقطت ولدا کان رسول‌الله قد سماه محسنا، در روایت سوم آمده است. او (فاطمه) پشت [صفحه ۶۰۶] در ایستاد تا مانع آنان شود. به سوی در حمله کردند و در را به طرف او فشار دادند و او فرزندی را که پیامبر، محسن نامیده بود، سقط کرد. سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۳. ۲۵.قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: سموا اولادکم قبل ان یولدوا؛ فان لم تدروا اذکر ام انثی فسموهم بالاسماء التی تکون للذکر والانثی. فان اسقاطکم اذا لقوکم یوم القیامة و لم سموهم، یقول السقط لابیه: الا سمیتنی و قد سمی رسول‌الله محسنا قبل ان یولد؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: فرزندانتان را پیش از آن که متولد شوند،نام گذاری کنید. پس اگر نمی‌دانید پسر است یا دختر، نام‌هایی بر آنها بگذارید که میان پسر و دختر مشترک است. چون فرزندهای سقط شده‌ی شما که نامی بر آنها ننهاده‌اید، اگر شما را روز قیامت ببینند، هر یک به پدر خود می‌گویند: چرا بر من نامی ننهادی با آن که پیامبر صلی الله علیه و آله محسن را پیش از آن که به دنیا آید، نام نهاد؟ الکافی، ج ۶، ص ۱۸. ۲۶. ولد لامیرالمؤمنین علیه‌السلام من فاطمة علیهاالسلام الحسن والحسین والمحسن سقطه، و ام‌کلثوم و زینب؛ برای امیرالمومنین علیه‌السلام از فاطمه علیهاالسلام، حسن و حسین متولد شدند. تاریخ اهل البیت (تحقیق سید محمدرضا حسینی)، ص ۹۳. ۲۷.سبب وفاتها هی من الضرب الذی اصلبها و اسقطت بعده بالجنین؛ سبب وفات فاطمه، ضربه‌ای بود که به او رسید و با آن ضربه، جنین (اش) سقط شد. التتمة فی تواریخ الائمة، سید تاج‌الدین علی بن احمد الحسینی العاملی (من اعلام القرن ۱۱ ه) ص ۴۳. ۲۸. قال ابن ابی‌الثلج بغدادی: ولد لامیرالمؤمنین

علیه‌السلام من فاطمهٔ علیهاالسلام الحسن والحسین و محسن سقط... ابن ابی‌الثلج بغدادی می‌گوید: برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام از فاطمه علیهاالسلام حسن و حسین و محسن [صفحه ۶۰۷] سقط شده... متولد شدند. تاریخ الائمهٔ، ص ۱۶. ۲۹. قال الطبرسی: کان لامیرالمؤمنین علیه‌السلام ثمانیهٔ و عشرون ولدا،... الحسن والحسین والمحسن الذی اسقط...؛ طبرسی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۲۸ فرزند داشت،... حسن حسین و محسن که سقط شد. تاج الموالید، ص ۱۸. ۳۰. گویند که فاطمه علیهاالسلام محسن علیه‌السلام از شکم بینداخت به سبب آنکه عمر بر شکم او زده بود. کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۰۹. ۳۱. قال البیاضی: منها ما رواه البلاذری واشتهر فی الشیعهٔ انه حصر فاطمهٔ فی الباب حتی اسقطت محسنا، بیاضی می‌گوید: از این موارد روایتی است که بلاذری نقل کرده، در میان شیعه نیز مشهور شده است که او (عمر) فاطمه را چنان به در فشرد که محسن را سقط کرد. الصراط المستقیم، ج، ۳، ص ۱۲؛ اثبات الهداهٔ، ج ۲، ص ۳۷۰. [صفحه ۶۰۸]

منابع اهل سنت

۱. روی الجوینی بسنده عن النبی انه قال:... و اما ابنتی فاطمهٔ... و انی لما رایتها ذکرت ما یصنع بها بعدی؛ کانی بها و قد دخل الذل بیتها... و کسر جنبها واسقطت جنینها... و خلد فی نارک من ضرب جنبیها حتی القت ولدها، فتقول الملائکهٔ عند ذلک آمین، جوینی با سند خویش از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است:... دخترم فاطمه... چون او را می‌بینم به یاد چیزهایی می‌افتم که پس از من بر او روا می‌دارند؛ گویا او را می‌بینم که ذلت به خانه‌اش وارد، پهلویش شکسته، جنین او ساقط شده است... (خدایا) جاودان آتش (عذابت) ساز، کسی را که به پهلوی او زد، به حدی که فرزند خویش افکند. در این موقع ملائکه، همه گویند: آمین. فرائد السمطین، ج ۲، صص ۳۴ و ۳۵ (تمامی روایت در قسمت پایانی «شهیده» خواهد آمد). ۲. قال الشهرستانی [۱۲۶۱] فی ترجمهٔ النظام [۱۲۶۲] انه یقول: ان عمر ضرب بطن فاطمهٔ یوم البیعهٔ حتی ألقت [صفحه ۶۰۹] الجنین من بطنها، و کان یصیح. احرقوا دارها بمن فیها و ما کان فی الدار غیر علی و فاطمهٔ والحسن والحسین؛ شهرستانی در شرح حال نظام می‌گوید: روز بیعت، عمر به شکم فاطمه، چنان ضربه‌ای زد که جنین از شکم افکند و (عمر) فریاد می‌کشید. خانه، را با هر که در آن است، بسوزانید، با آن که در آن خانه، جز علی و فاطمه و حسن و حسین نبودند. الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷ (فقط قسمت اول کلام او را نقل کرده است). ۳. و قالوا عن احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی‌دارم المحدث: کان مستقیم لا امر عامهٔ دهره، ثم فی آخر ایامه کان اکثر ما یقرا علیه المثالب، حضرته و رجل یقرا علیه. ان عمر رفس فاطمهٔ حتی اسقطت بمحسن، درباره‌ی احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی‌دارم محدث، چنین گفته‌اند: او در تمام زندگی، در راه راست قدم برمی‌داشت، اما در آخر عمر خود، اکثر آن چه بر او قرائت می‌شد، درباره مثالب (معایب خلفا) بود. نزد او بودم که مردی بر او چنین می‌خواند: عمر به سینه‌ی فاطمه چنان لگدی زد که محسن را سقط کرد. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸. [صفحه ۶۱۰] ۴. قال ابن ابی‌الحدید المعتزلی الشافعی: انه فیه القرا علی شیخه ابی‌جعفر النقیب قصهٔ زینب [۱۲۶۳] و هبار الاسود فقال (النقیب): اذا کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله اباح دم هبار بن الاسود لانه روع زینب فالقت ذابطنها، فظهر الحال انه لو کان حیا لاباح دم من ورع فاطمهٔ حتی القت ذابطنها؛ ابن ابی‌الحدید می‌گوید: چون بر استاد خویش، ابی‌جعفر نقیب، ماجرای زینب و هبار اسود را گفتم؛ نقیب گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار بن اسود را به سبب این که زینب را ترساند و سبب سقط جنین او شد.، مباح خواند، بسیار روشن است که اگر (پیامبر) زنده بود و خون آن را که فاطمه را چنان ترساند که فرزندش سقط گردید، نیز مباح اعلام می‌کرد. شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳. ۵. روی ابن‌شهر آشوب عن کتاب (المعارف لابن قتیبه) انه قال: ان محسنا فسد من زخم قنفذ العدوی [۱۲۶۴] . ابن‌شهر آشوب از کتاب «معارف» ابن‌قتیبه نقل می‌کند. بی تردید محسن بر اثر ضربه‌ی قنفذ [صفحه ۶۱۱] سقط شده و به هلاکت رسید». مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۵۸؛ بحارالانوار،

ج ۴۳، ص ۲۳۳. ۶. عصر عمر فاطمهٔ خلف الباب حتی اسقطت جنینها. عمر فاطمه را (به) پشت در چنان فشرد که جنینش سقط شد. الامامهٔ والخلافهٔ، مقاتل بن عطیه، ص ۱۶۰. ۷. قال الکنجی الشافعی، و هو یتحدث عن الشیخ المفید. «و زاد (المفید) علی الجمهور، و قال: ان فاطمهٔ علیهاالسلام اسقطت بعد النبی ذکرا، کان سماه رسول‌الله صلی الله علیه و آله محسنا. هذا شیء لم یوجد عند احد من اهل النقل الا عند ابن‌قتیبه [۱۲۶۵] گنجی شافعی، در نقل سخن از شیخ مفید، می‌گوید: مفید بر نظر جمهور چنین افزوده است: «فاطمه علیهاالسلام پس از پیامبر، پسری را انداخت که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده بود؛ در حالی که احدی از اهل نقل جز ابن‌قتیبه این سخن را نمی‌گوید! کفایهٔ الطالب، ص ۴۱۳. ۸. منها رواه البلاذری، واشتهر فی الشیعهٔ. انه حصر فاطمهٔ علیهاالسلام فی الباب حتی اسقطت محسنا مع علم کل احد بقول ابیها: فاطمهٔ بضعهٔ منی؛ من آذاها فقد آذانی [۱۲۶۶] مورد دیگر چیزی است که بلاذری روایت کرده و نزد شیعه مشهور شده است که عمر فاطمه علیهاالسلام را چنان به در فشرد که محسن را سقط کرد، با این که همه، سخن پدرش را می‌دانستند که «فاطمه پاره‌ی تن من است. هر که او را بیازارد، مرا [صفحه ۶۱۲] آزرده است». الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲؛ اثبات الهداهٔ، ج ۲، ص ۳۷۰. ۹. قال ابن‌البطریق: و فی روایهٔ: ان فاطمهٔ (صلوات‌الله‌علیها) اسقطت بعد رسول‌الله صلی الله علیه و آله ذکرا کان سماه النبی و هو حمل، محسنا؛ ابن‌بطریق می‌گوید: در روایتی آمده است که فاطمه (صلوات‌الله‌علیها) پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری سقط کرد که پیامبر او را در شکم مادر، محسن نام نهاده بود. العمدهٔ، ص ۷۴. ۱۰. قال ابن‌صباغ المالکی: و ذکروا ان فیهم محسنا شقیقا للحسن والحسین (علیهماالسلام) ذکرته الشیعهٔ و انه کان سقطا، ابن‌صباغ مالکی می‌گوید: گفته‌اند از فرزندانش، محسن است، که برادر حسن و حسین است. شیعه نام او را برده و(گفته‌اند)که او سقط شده است. الفصول المهمهٔ، ص ۱۳۵. ۱۱. قال الصفوری الشافعی: اولاد فاطمهٔ خمسهٔ، الحسن والحسین والمحسن کان سقطا...؛ صفوری شافعی می‌گوید: فرزندان فاطمه پنج نفرند. حسن وحسین ومحسن که سقط شد. نزههٔ المجالس، ۲، ص ۱۹۴. ۱۲. قال عباس محمود العقاد: و لم یکن بالزهراء من سقم کان یعرف من وصفه، فان العرب لوصافون و ان من کان حولها من آل‌بیتها لمن اقدر العرب علی وصف الصحهٔ والسقم، فما وقفنا من کلامهم و هم یصفونها فی احوال شکواها علی شیء یشبه اعراض الامر انی التی تذهب بالناس فی مقتبل الشباب وکل ما یتبین من کلامهم انه الجهد والضعف والحزن، و ربما اجتمع الیها اعیاء الولادهٔ فی غیر موعدها، ان صح انها اسقطت محسنا بعد وفاهٔ النبی کما جاء فی بعض الاخبار؛ عباس محمود العقاد می‌گوید: زهرا دارای بیماری کهنه و مزمنی نبود تا توصیف گران حضرت بدانند (تا بگوییم حضرت بر اثر بیماری کهنه و مزمنی که داشت از دنیا رفت) چون که عرب توصیف‌گر دقیقی است. مخصوصا خانواده و اطرافیان حضرت که از میان عرب بهتر از همه، توانایی توصیف بیماری و سلامت (حضرت) را داشتند. به هر حال ما، در میان سخنانشان به چیزی دست نیافتیم که نشان دهنده‌ی رنج حضرت از بیماری مهمی باشد [صفحه ۶۱۳] که در دوران جوانی برای او پیش آمده. تمام آن چه که از کلام آنها مشخص است، کوشش ضعف و حزن حضرت است، البته ایشان دچار ناراحتی‌ها و بیماری‌های زایمان بی هنگام شده‌اند، اگر ماجرای سقط محسن، پس از وفات پیامبر صحیح باشد، چنانکه در بعضی اخبار آمده است. فاطمهٔ الزهراء والفاطمیون، ص ۵۰. ۱۳. قال المقدسی: و ولدت محسنا و هو الذی تزعم الشیعهٔ انها اسقطته من ضربهٔ عمر و کثیر من اهل الآثار لا یعرفون محسنا؛ مقدسی می‌گوید: فاطمه، محسن را به دنیا آورد، همان که شیعه گمان دارد فاطمه او را بر اثر ضربه‌ی عمر سقط کرد، با آن که اثر «وقایع نگاران» محسن را نمی‌شناسند. البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۰. شایان ذکر است که خود او در جلد ۵، ص ۷۳ به «محسن» تصریح می‌کند، «کان له (علی «ع») ثمانیهٔ و عشرون ولدا، احد عشر ذکرا و سبعهٔ عشر انثی. منهم من فاطمهٔ علیهاالسلام خمسهٔ الحسن والحسین و محسن و ام‌کلثوم الکبری و زینب الکبری والباقیون من امهات شتی من الحرائر و الاماء؛ برای علی علیه‌السلام بیست و هشت فرزند بود، یازده پسر و هفده دختر؛ ۵ تن از فاطمه: به نام‌های حسن و حسین و ام‌کلثوم الکبری و زینب الکبری و باقی از مادران کنیز یا آزاد دیگر. همچنین در صفحه‌ی ۷۵ می‌نویسد: فاما محسن بن علی فانه هلک صغیرا، اما محسن بن علی در کودکی جان باخت». از «مقدسی» که بگذریم،

بسیاری دیگر نیز به «محسن» فرزند فاطمه علیهاالسلام تصریح کرده‌اند، گرچه به علت مرگ او اشاره‌ای نکرده‌اند (و نباید هم انتظار داشت!!) قال سبط بن الجوزی الحنفی: و ذکر الزبیر بن بکار ولدا آخر من فاطمهٔ بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله اسمه محسن مات طفلا؛ زبیر بن بکار، فرزند دیگری به اسم محسن از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نام برده، که در کودکی از دنیا رفت. [صفحه ۶۱۴] نیز«و قد زاد بن اسحاق فی اولاد فاطمهٔ من علی علیه‌السلام محسنا مات صغیرا؛ ابن‌اسحاق به فرزندان فاطمه از علی علیه‌السلام، محسن را افزوده است که در کودکی از دنیا رفت. تذکرهٔ الخواص، صص ۵۴ و ۳۲۲؛ نیز ر. ک: حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۳۶؛ صفوهٔ الصفوهٔ، ج ۲، ص ۵. قال البلاذری: فولدت فاطمهٔ لعلی: الحسن و تکنی أبامحمد، والحسین و تکنی أباعبدالله، و محسنا مات صغیرا؛ بلاذری می‌گوید: فاطمه برای علی (چنین فرزندانی) به دنیا آورد. حسن که کنیه‌اش ابامحمد است. حسین که کنیه‌اش اباعبدالله است و محسن که در کودکی جان باخت. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴. قال ابن بری: وجدت ابن خالویه قد ذکر شرح هذه الاسماء. فقال: شبر و شبیر و مشبر، هم اولاد هارون (علیه‌السلام) و معناها بالعربیهٔ: حسن و حسین و محسن، قال: و بها سمی علی (رضی‌الله‌عنه) اولاد شبر و شبیرا و مشبرا، یعنی حسنا و حسینا و محسنا؛ ابن‌بری می‌گوید: دیدم که ابن‌خالویه، شرح این اسامی را آورده و گفته است: شبر و شبیر و مشبر فرزندان هارون علیه‌السلام بودند و معنایشان به زبان عربی چنین است: حسن و حسین و محسن. بدین جهت علی علیه‌السلام فرزندانش را شبر و شبیر و مشبر یعنی حسن و حسین و محسن نام نهاد. تاج العروس، ج ۱۲، ص ۱۲۷ (شبر)؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۳۹۳؛ قاموس اللغهٔ، فیروزآبادی، ج ۲، ص ۷۹. نیز ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳؛ جمهرهٔ انساب العرب، ص ۱۶؛ الائمهٔ الاثنا عشر، ابن‌طولون الحنفی، ص ۵۸؛ الطبقات، ابن‌سعد (ترجمهٔ الامام الحسن «ع») قسمت غیر مطبوع، چاپ شده در مجله‌ی تراثنا شماره‌ی ۱۱، صص ۱۲۷ و ۱۲۸ (تهذیب و تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی)؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۳؛ کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۳۹۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۶، ص ۳۳۲؛ مقتل خوارزمی، ص ۸۳؛ [صفحه ۶۱۵] ینابیع المودهٔ، ص ۲۰۱؛ الاصابهٔ، ج ۳، ص ۴۷۱؛ سیره‌ی ابن‌اسحاق، ص ۲۴۷؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۱۷؛ الذریهٔ الطاهرهٔ، صص ۹۲ و ۹۹؛ منتخب کنزالعمال، ج ۵، ص ۱۰۸؛ جامع الاصول، ابن‌اثیر، ج ۹، صص ۹ و ۱۰؛ أدب المفرد، بخاری، ص ۱۲۰؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۸، سنن بیهقی، ج ۶، ص ۱۶۶ و ج ۷، ص ۶۳؛ اسد الغابهٔ، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۴، ص ۳۰۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۳۹؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۴؛ کنزالعمال، ج ۱۳، صص ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۴؛ نورالابصار، ص ۴۷؛ فاطمهٔ الزهراء، العقاد، ص ۲۹، و بسیاری از مدارک دیگر. [صفحه ۶۱۶]

مقتوله‌ی شهیده

منابع شیعه

۱. فی الکافی بسند صحیح عن الامام موسی الکاظم علیه‌السلام قال: ان فاطمهٔ علیهاالسلام صدیقهٔ شهیدهٔ؛ کافی به سند صحیح از امام موسی کاظم علیه‌السلام چنین آورده است. فاطمه صدیقه‌ی شهیده است. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸. ۲. عن محمد بن الحمیری عن ابیه، عن علی بن محمد بن سالم، عن محمد بن خالد، عن عبدالله بن حماد البصری، عن عبدالله بن عبدالرحمن الاصم، عن حماد بن عثمان عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام، لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله قیل له: ان الله یختبرک فی ثلاث... و اما ابنتک فتظلم و تحرم و یوخذ حقها غصبا الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و یدخل علیها و علی حریمها و منزلها بغیر اذن ثم یمسها هو ان و ذل ثم لا تجد مانعا و تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلک الضرب، امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، به او گفته شد خدا تو را در سه چیز می‌آزماید دخترت ستم می‌بیند و حقی که تو بر او نهاده‌ای، غاصبانه گرفته شده

از آن محروم می‌شود و با آن که باردار است کتک می‌خورد و به حرم و منزلش بدون اذن وارد می‌شوند... او را ذلت و خواری فرامی‌گیرد که از آن گریزی نیابد. آن چه را در شکم دارد، به سبب ضربه‌ها می‌افکند و بدینسان از دنیا می‌رود. کامل الزیارات، ص ۳۳۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۶۲. ۳. الدقان عن الاسدی عن النخفی عن النوفلی عن ابن‌البطائنی عن ابیه عن ابن‌جبیر عن [صفحه ۶۱۷] ابن‌عباس، قال: ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم... فتکون اول من یلحقنی من اهل‌بیتی فتقدم علی محزونة مکروبة مغمومة مقتولة، ابن‌عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود... از اهل‌بیتم، تو نخستین کسی هستی که به من می‌پیوندی، حزون، ناراحت، غمدیده و مقتول نزد من آیی. الامالی الصدوق، ص ۹۹؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۷ و ج ۴۳، ص ۱۷۲. ۴. روی الطبری بسند صحیح عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام: «... و کان سبب وفاتها ان قنفذ مولی الرجال لکزها بنعل السیف لامره، فاسقطت محسنا، و مرضت من ذلک مرضا شدیدا و لم تدع احد ممن آذاها یدخل علیها، امام صادق علیه‌السلام فرمود: سبب وفات فاطمه این بود که قنفذ- غلام آن مرد (عمر)- به فرمان او با سر غلاف شمشیر چنان به فاطمه زد که محسن را افکند و بدین سبب دچار بیماری شدیدی شد. او به هیچ یک از کسانی که او را آزرده بودند، اجازه نداد نزدش آیند. دلائل الامامة، ص ۴۵ (نسخه‌ی محقق، ص ۱۳۴)؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰. ۵. و مما حدثنا به الشیخ الفقیه ابوالحسن ابن شاذان قال حدثنی ابی (رضی‌الله‌عنه) قال حدثنا ابن‌الولید محمد بن الحسن قال حدثنا الصفار محمد بن الحسین قال حدثنا محمد بن زیاد عن مفضل بن عمر عن یونس بن یعقوب (رضی‌الله‌عنه) قال سمعت الصادق جعفر بن محمد (علیهماالسلام) یقول:... یا یونس، قال جدی رسول‌الله صلی الله علیه و آله ملعون ملعون! من یظلم بعدی فاطمة ابنتی و یغصبها حقها و یقتلها. ثم قال: یا فاطمة البشری فلک عندالله مقام محمود تشفعین فیه لمحبیک و شیعتک فتشفعین. یا فاطمة، لو ان کل نبی بعثه الله و کل ملک قربه شفعوا فی کل مبغض لک غاصب لک، ما اجرحه الله من النار ابدا، یونس بن یعقوب می گوید: شنیدم امام صادق علیه‌السلام جعفر بن محمد علیه‌السلام فرمود: ای یونس، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملعون است ملعون است، آن که پس از من دخترم، فاطمه را بیازارد، حقش را غصب کند و او را بکشد. سپس فرمود: فاطمه بشارت باد تو را نزد خدا مقامی ستوده است. با این مقام دوستان و شیعیان خود را شفاعت می کنی و شفاعت (تو) پذیرفته می‌شود. ای فاطمه، اگر تمام پیامبران و فرشتگان مقرب، درباره‌ی دشمنان و [صفحه ۶۱۸] غاصبان حقت، شفاعت کنند، باز خدا آنان را از آتش نمی‌رهاند. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۴۹. ۶. احمد بن محمد بن عیسی عن ابیه، والعباس بن معروف عن عبدالله بن المغیره قال: حدثنی عبدالله ابن عبدالرحمن الاصم عن عبدالله بن بکر الارجایی قال صحبت اباعبدالله علیه‌السلام فی طریق مکه... فقال:... و نحو نمرود الذی قال قهرت اهل الارض و قتلت من فی السماء و قاتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و قاتل فاطمة علیهاالسلام و قاتل المحسن و قاتل الحسن والحسین علیهم‌السلام، عبدالله بن بکر ارجایی می گوید: در راه مکه، همراه امام صادق علیه‌السلام بودم... حضرت فرمود: و مانند نمرود که می گفت بر اهل زمین چیره شده، اهل آسمان را کشته‌ام و قاتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و قاتل فاطمه علیهاالسلام و قاتل محسن و قاتل حسن و حسین علیهم‌السلام. الاختصاص، ص ۳۴۴؛ کامل الزیارات، ص ۳۲۷ (به سندی دیگر از عبدالله بن اصم)؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۷۳ (به نقل از کامل الزیارات). ۷. روی عبدالله بن سنان الصادق علیه‌السلام (فی حدیث فدک):... و مکثت خمسة و سبعین یوما مریضة بما ضربها عمر ثم غضبت، عبدالله بن سنان (در روایت فدک) از امام صادق علیه‌السلام آورده است: به سبب ضربه‌ای که عمر بر او وارد ساخت هفتاد و پنج روز بیماری شد تا از دنیا رفت. الاختصاص، ص ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲. ۸. قال سلیم:... فلم تزل صاحبة فراش، حتی ماتت من ذلک شهیدة؛ سلیم می گوید:... (فاطمه) پیوسته (بیماری) بستری بود تا این که بدین سبب شهید شد. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۱ و ج ۴۳، ص ۱۹۸. ۹. لما قتل الحسین بن علی بن ابی‌طالب بکی ابن‌عباس بکاء شدیدا ثم قال:... و لقد دخلت علی ابن عم رسول‌الله صلی الله علیه و آله بذی قار فاخرج لی صحیفة و قال لی: یا ابن‌عباس! هذه صحیفة املاها رسول‌الله و خطی [صفحه ۶۱۹] بیدی قال: فاخرج لی الصحیفة فقلت یا امیرالمؤمنین! اقراها علی، فقراها و اذا فیها کل

شیء منذ قبض رسول‌الله... و کان فیما قراه کیف یصنع به و کیف تستشهد فاطمهٔ، و... چون حسین بن علی بن ابی‌طالب شهید شد ابن‌عباس شدیدا گریست و گفت: در «ذی قار» (منطقه‌ای در نزدیکی شهر بصره) خدمت پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، نوشته‌ای برایم آورد. و فرمود: ابن عباس، این نوشته را رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، من به خط خویش نوشته‌ام. (ابن‌عباس) می‌گوید نوشته‌ای برایم آورد. گفتم: یا امیرالمؤمنین برایم بخوانید. نامه را خواند و در آن تمام رویدادهای پس از رحلت رسول خدا بود... و در آن چگونگی برخورد با او وکیفیت شهادت فاطمه و... آمده بود. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۷۳. ۱۰. روی سلیم عن ابن‌عباس:... فقلتم ابنته بالامس ثم تریدون الیوم ان تقتلوا اخاه و ابن عمه و وصیه و ابا ولده کذبتم و رب الکعبهٔ؛ ابن‌عباس (گفت:) دیروز دخترش را کشدید و امروز می‌خواهید برادر و پسر عمو و وصی و پدر فرزندانش را بکشید؟ به خدای کعبه دروغ می‌گویید که مسلمان هستید. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۷۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۶؛ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۴. ۱۱. ورد فی زیارتها (علیهاالسلام): «السلام علیک ایتها الصدیقهٔ الشهیدهٔ...؛ در زیارت او آمده است: سلام بر تو ای صدیقه‌ی شهیده. من لا یحضر الفقیه، ج ۲، ص ۳۴۲، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰؛ البلد الامین، کفعمی، ص ۲۷۸؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس ص ۶۲۴؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۵؛ ملاذ الأخیار، ج ۹، ص ۲۶- ۲۷؛ روضهٔ المتقین، ج ۵، ص ۳۴۵؛ جامع احادیث الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۲۶۴. ۱۲. السلام علیک ایتها البتول الشهیدهٔ (علی البتولهٔ الشهیدهٔ) سلام بر تو ای بتول شهیده (سلام بر بتول شهیده). المقنعهٔ، ص ۴۵۹، المزار، شیخ مفید، ص ۱۷۹؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۸؛ البلد الامین، ص ۲۷۸. ۱۳. اللهم صل علی السیدهٔ المفقودهٔ، الکریمهٔ المحمودهٔ، الشهیدهٔ العالیهٔ،...؛ خدایا بر سرور گمنام، [صفحه ۶۲۰] بزرگوار ستوده، شهید عالی مقام درود فرست. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۰. ۱۴. قال المجلسی: ان فاطمهٔ علیهاالسلام کانت شهیدهٔ و هو من المتواترات و کان سبب ذلک...؛ مجلسی می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام شهید است و این مساله متواتر است. سبب این امر... مراهٔ العقول، ج ۵، ص ۳۱۸. ۱۵. قال العلامهٔ الشیخ محمد تقی المجلسی فی شرح علی (الفقیه): و شهادتها (صلوات‌الله‌علیها) کانت من ضربهٔ عمر... الباب علی بطنها عند ارادهٔ امیرالمؤمنین لبیعهٔ ابی‌بکر... و ضرب قنفذ غلام عمر السوط علیها باذنه والحکایهٔ مشورهٔ عند العامهٔ و الخاصهٔ و مفصله فی کتاب سلیم بن قیس الهلالی و سقط بالضرب غلام کان اسمه محسن مجلسی می‌گوید: شهادت فاطمه- درود خدا بر او باد- به سبب ضربه‌ی در به شکمش توسط عمر بود... هنگامی که می‌خواستند امیرالمؤمنین را به بیعت با ابوبکر وادارند. قنفذ غلام عمر تازیانه را به دستور او به فاطمه زد. این داستان نزد اهل سنت و شیعه مشهور است و مفصل آن در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده است. با این ضربه، کودکی که محسن نام داشت، سقط شد. روضهٔ المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۵، ص ۳۴۲. [صفحه ۶۲۱]

منابع اهل سنت

۱. انبانی ابوطالب علی بن انجب بن عبیدالله بن الخازن عن کتاب الامام برهان الدین ابی‌الفتح ناصر بن ابی‌المکارم المطرزی عن ابی‌المؤید ابن الموفق، انبانا علی بن احمد بن موسی الدقاق قال انبانا محمد بن ابی‌عبدالله الکوفی قال: انبانا موسی بن عمران عن عمه الحسین بن یزید النوفلی عن الحسن بن علی بن حمزهٔ عن ابیه عن سعید بن جبیر عن ابن‌عباس قال: ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم اذا اقبل الحسن فلما رآه بکی... ثم اقبلت فاطمه علیهاالسلام فلما راها بکی ثم قال: الی یا بنیهٔ فاطمهٔ. فاجلسها بین یدیه... فقال صلی الله علیه و آله والذی بعثنی بالنبوهٔ واصطفانی علی جمیع البریهٔ، انی و ایاهم لاکرام الخلائق علی الله عزوجل و ما علی وجه الارض نسمهٔ احب الی منهم... و اما ابنتی فاطمهٔ فانها سیدهٔ نساء العالمین من الاولین والآخرین... و انی لما رایتها ذکرت ما یصنع بها بعدی؛ کانی بها و قد دخل الذل بیتها وانتهکت حرمتها و غصب حقها و منعت ارثها و کسر جنبها واسقطت جنینها و هی تنادی یا محمداه، فلا تجاب و تستغیث فلا تغاث... فتکون اول من یلحقنی من اهل‌بیتی و فتقدم علی محزونهٔ مکروبهٔ مغمومهٔ مغصوبهٔ مقتولهٔ، یقول رسول‌الله صلی الله علیه و آله عند ذلک اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها و ذلل من أذلها و خلد فی نارک من

ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول الملائکهٔ عند ذلک آمین، ابن‌عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود که حسن علیه‌السلام وارد شد. هنگامی که پیامبر او را دید، گریست سپس فاطمه علیهاالسلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن او نیز گریست. آنگاه فرمود: دخترم، فاطمه، نزد من آی، نزد من آی. او را نزد خود نشاند... سپس فرمود: قسم به آن که مرا به پیامبری برگزید و مرا بر تمام بشر برتری داد، من و آنان گرامی‌ترین بندگان خدای بزرگ هستیم. کسی از اهل زمین، نزد من، محبوب‌تر از [صفحه ۶۲۲] ایشان نیست. ... اما دخترم فاطمه، سرور زنان جهان هستی است از آغاز تا فرجام... چون او را می‌بینم که ذلت و خواری به خانه‌اش ره یافته، حرمتش شکسته، حقش غصب شده، از ارثش منع گشته، پهلویش شکسته، جنین او سقط می گردد و او ندا می‌دهد: وای پدرم! لیکن جوابی نمی‌شنود. دادرسی می‌طلبد، کسی به فریادش نمی‌رسد... از اهل‌بیتم او نخستین کسی است که به من پیوندد. نزدم می‌آید در حالی که محزون، ناراحت غمدیده و حقش سلب شده و شهید است. در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: هر که به او ظلم کرده، لعنت کن و هر که حق او غصب کرده، عذاب کن، آن که به او اهانت کرده، خوار ساز و آن که به پهلویش چنان زده که فرزند خویش افکنده، در آتشت جاودان ساز. ملائکه هم می گویند: آمین. فرائد السمطین، ج ۲، صص ۳۴- ۳۶. ۲. و لما جائت فاطمهٔ خلف الباب لترد عمر و اصحابه عصر عمر فاطمهٔ خلف الباب حتی اسقطت جنینها و نبت مسمار الباب فی صدرها و سقطت مریضهٔ حتی ماتت؛ چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را بازگرداند، عمر، فاطمه را پشت در چنان فشرد که جنین‌اش را سقط کرد و میخ در به سینه‌اش فرورفت و به بستر بیماری افتاد تا این که از دنیا رفت. الامامهٔ و الخلافهٔ، مقاتل بن عطیهٔ، صص ۱۶۰ و ۱۶۱. [صفحه ۶۲۳] گرچه بنا نداشتم از اشعار شعرای معاصر و حتی قرون اخیر به عنوان مؤید شعری بیاورم اما دریغم آمد که در انتهای این پیوست، قسمتی از شعر بلندی که مرحوم آیهٔ الله علامه شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی) در رثای فاطمه علیهاالسلام سروده نیاورم. [۱۲۶۷] . و ما اصبها من المصاب مفتاح بابه حدیث الباب و آن چه از مصیبت‌ها بر وی (فاطمه علیهاالسلام) رسید، سرآغازش «ماجرای در» (هجوم و به آتش کشاندن درب خانه‌ی او) است. ان الحدیث الباب ذو شجون مما جنت به ید الخون همانا ماجرای (هجوم و به آتش کشاندن) در (خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام) دارای غم و اندوه شدید است، از آن چه که دست‌های خیانت کار آن را مرتکب شدند. ایهجم العدی علی بیت الهدی و مهبط الوحی و منتدی الندی؟ آیا باید دشمنان بر خانه‌ی هدایت و محل نزول وحی و مرکز همه‌ی خوبی‌ها و خیرات هجوم آورند!؟ ایضرم النار بباب دارها و آیهٔ النور علی منارها؟ آیا باید به در خانه‌ی وی آتش زنند، به در خانه‌ای که آیه‌ی نور بر فراز آن می‌درخشید!؟ [صفحه ۶۲۴] و بابها باب نبی الرحمهٔ و باب ابواب نجاهٔ الامهٔ و در خانه‌ی (فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام) که درب خانه‌ی پیامبر رحمت است و از برترین درهای نجات امت می‌باشد. بل بابها باب العلی الاعلی فثم وجه الله قد تجلی بلکه در خانه‌ی او در خانه‌ی پروردگار بزرگ بلند مرتبه است، همان جا که وجه خداوند تجلی کرده است. ما اکتسبوا بالنار غیر العار و من ورائه عذاب النار با آتش زدن در، جز ننگ چیزی بدست نیاوردند و پس از آن به آتش دوزخ گرفتار خواهند شد. ما اجهل القوم فان النار لا تطفیء نور الله جل و علا چه قدر نادان بودند آن جماعت، چرا که آتش، نور خدای بزرگ بلند مرتبه را خاموش نمی کند. لکن کسر الضلع لیس ینجبر الا بصمصام عزیز مقتدر لیکن شکستن استخوان پهلو جبران نخواهد شد مگر به شمشیر عزیز قدرتمند (امام عصر علیه‌السلام). [صفحه ۶۲۵] اذ رض تلک الاضلع الزکیهٔ رزیهٔ لا مثلها رزیهٔ زیرا که خرد کردن آن پهلوی پاک، مصیبتی است که همتایش هیچ مصیبتی نیست. و من نبوع الدم من ثدییها یعرف عظم ما جری علیها و از فوران خون از دو سینه‌اش، سختی آن چه بر وی گذشت، شناخته می‌شود. و جاوزوا الحد بلطم الخد شلت ید الطغیان والتعدی و با ضربه زدن به صورت وی از حد خود تجاوز کردند. شکسته باد دست طغیان و تجاوز. فاحمرت العین، و عین المعرفهٔ تذرف بالدمع علی تلک الصفهٔ پس چشم وی سرخ و خونین شد و چشم معرفت بر چنین کاری به شدت اشک خواهد ریخت. و لا تزیل حمرهٔ العین سوی بیض السیوف یوم ینشر اللواء از بین نمی‌برد سرخی چشم را مگر سفیدی شمشیرها، در روز برافراشته شدن پرچم (امام عصر علیه‌السلام). و للسیاط رنهٔ، صداها فی

مسمع الدهر فما اشجاها و برای تازیانه صدایی بود که آن صدا را در گوش زمانه طنین می‌افکند و چه تاثرانگیز است. [صفحه ۶۲۶] والاثر الباقی کمثل الدملج فی عضد الزهرا اقوی الحجج و نقشی که در بازوی (حضرت زهرا علیهاالسلام) مانند بازوبند و دستبند باقی ماند بهترین دلیل است. و من سواد منتها اسود الفضا یا ساعد الله الامام المرتضی و از سیاهی پشت او، آسمان تیره و تار شد. ای خدا! امام (علی) مرتضی علیه‌السلام را یاری کن. و وکز نعل السیف فی جنبیها اتی بکل ما اتی علیها و ضربه‌ی (آهن یا نقره‌ی پایین) غلاف شمشیر بر دو پهلوی حضرتش به سر وی آورد آن چه را که آورد. ولست ادری خبر المسمار سل صدرها خزانۀ الاسرار و من نمی‌دانم خبر میخ در را، از سینه‌اش بپرس که مخزن اسرار و رازهاست. و فی جنین المجد ما یدمی الحشا و هل لهم اخفاء امر قد فشی و درباره‌ی جنین بلندمرتبه‌ی وی، دل خون می‌شود و آیا برای آنان امکان مخفی کردن چنین مطلب آشکاری هست؟ والباب والجدار والدماء شهود صدق ما به خفاء و در و دیوار و خون، شاهدان صادقی هستند بر آن چه مخفی و پوشیده می‌شد. [صفحه ۶۲۷] لقد جنی الجانی علی جنینها فاندکت الجبال من حنینها همانا جانی، جنایتی بر جنین وی انجام داد که از ناله‌ی او کوه‌ها از هم متلاشی شدند. اهکذا یصنع بابنۀ النبی حرصا علی الملک فیا للعجب؟! آیا با دختر پیامبر به خاطر طمع و حرص در حکومت این گونه باید رفتار شود؟ چه امر شگفت و عجیبی! اتمنع المکروبۀ المقروحۀ عن البکاء خوفا من الفضیحۀ؟ آیا مصیبت زده‌ی مجروح را از ترس رسوایی، از گریه باز باید داشت؟ تالله ینبغی لها تبکی دما ما دامت الارض و دارت السما به خدا سوگند شایسته است مادامی که زمین و آسمان برقرار است بر وی خون گریه شود. لفقد عزها ابیها السامی و لاهتضامها و ذل الحامی به خاطر از دست دادن مایه‌ی عزتش که پدر بزرگوارش باشد و (نیز) ظلم به وی و این که یاورش را خوار ساختند. اتستباح نحلۀ الصدیقۀ و ارثها من اشرف الخلیقۀ؟ آیا هبه و بخشش (پیامبر صلی الله علیه و آله به) حضرت صدیقه علیهاالسلام، وارث اشرف مخلوقات مباح می‌گردد؟ [صفحه ۶۲۸] کیف یرد قولها بالزور اذ هو رد آیۀ التطهیر چگونه سخن وی به بهانه‌ی این که سخن دروغ است، رد می‌شود؟ در حالی که این کار رد آیه‌ی تطهیر است. ایوخذ الدین من الاعرابی و ینبذ المنصوص فی الکتاب آیا دین باید از یک جاهل بدوی گرفته شود و نص کتاب خدا به کناری افکنده شود. فاستلبوا ما ملکت یداها وارتکبوا الخزریۀ منتهاها پس آن چه را در دست او بود از وی گرفتند و رسوایی را به نهایت خود رساندند. یا ویلهم قد سالوها البینۀ علی خلاف السنۀ المبینۀ وای بر آنان! که بر خلاف سنت روشن پیامبر صلی الله علیه و آله از وی بینه و دلیل خواستند. و ردهم شهادۀ الشهود اکبر شاهد علی المقصود و رد کردن آنان شهادت شهود را، بزرگ‌ترین شاهد را بر مقصود است. و لم یکن سد الثغور غرضا بل سد بابها و باب المرتضی آری مقصود (آنان از این کار) حفظ مرزها نبود بلکه مقصود، بستن در خانه‌ی او و (علی) مرتضی بود. [صفحه ۶۲۹] صدوا عن الحق و سدوا بابه کانهم قد آمنوا عذابه از حق روی گردان شدند و در خانه‌ی حق را بستند گویا که خود را از عذاب خدا در امان می‌دیدند. ابضعۀ الطهر العظیم قدرها تدفن لیلا و یعفی قبرها؟ آیا پاره‌ی تن پیامبر پاک که منزلتش عظیم است باید شبانه دفن شود و قبرش بی نشان باشد؟ ما دفنت لیلا بستر و خفا الا لوجدها علی اهل الجفا وی به شب و در پوشیدگی و خفا دفن نشد مگر به خاطر غضبش بر اهل جفا. ما سمع السامع فیما سمعا مجهولۀ بالقدر والقبر معا هیچ شنونده‌ای این را نشنیده است که کسی هم قدر و هم قبرش مخفی باشد. یا ویلهم من غضب الجبار بظلمهم ریحانۀ المختار وای بر آنان از غضب خدای جبار، به خاطر ظلمی که بر ریحانه‌ی پیامبر برگزیده (ی خدا) انجام دادند. [صفحه ۶۳۰]

پیوست ۲: دعا

اشاره

از حقیقت دعا و ضرورت، گونه‌ها، زمینه‌ها، آداب، موانع، آثار روش بهره بردن از آن که در روایات آمده، در جای دیگر گفتگو

شده و در این جا به اشاره می گذرم.

حقیقت

حقیقتش: عشق است و فقر، طلب است و نیاز. به قول اقبال: وادی عشق بسی دور و دراز است ولی طی شود جاده‌ی صد ساله به آهی گاهی

ضرورت

ضرورت: روح‌های پر کشیده از هستی، همان‌هایی که هستی و زندگی ایشان را در رفتن‌ها می‌دانند و ماندن را گندیدن و پوسیدن، اینها در این جریان مانع‌هایی روبرو می‌شوند. مانع‌هایی که روح‌هایی که سترگ حتی به عظمت کوه را هم به تزلزل و اضطراب می کشاند. سرچشمه‌ی امن و امان دو چیزاست: یکی قرآن و دیگری پیوند و دعا.

گونه‌ها

گونه‌ها: ۱. وسیله‌ای در هنگام شکستن دیگر وسیله‌ها. ۲. وسیله‌ای در کنار دیگر وسیله‌ها. [صفحه ۶۳۱] ۳. وسیله نیست، هدف است، مقصد است. آنهایی که می‌خواهند در یک جمله از فقر و ضعف و عجز خویش و از توجه و لطف و قرب و بخشش او حرفی بزنند و با یک جمله این همه را نشان بدهند، اینها دعا می کنند تا نشان بدهند که فقیرند و نشان بدهند که غنی و سمیع و قریب و مجیبی هم هست، اینها با دعا فقط می‌خواهند از این ربط و پیوند نشانی بدهند و می‌خواهند که غنا و قرب و سمع و اجابت او را یک جا امضا نمایند. [۱۲۶۸] .

زمینه‌ها

زمینه‌ها: معرفت است و شناخت، خلوت است و تمرکز. معرفتی به عظمت و جمال رب و به فقر و نیاز خود به بلندای راه و به عمق و وسعت گناه، تا آن حد که گناهان را نه تنها در غیبت و زنا و لواط و شراب و... که حتی در طاعات و خوبی‌های خود جستجو کنیم. «الهی من اکن محاسنه مساوی فکیف لا تکون مساویه مساوی» «الهی من کان حقایقه دعاوی فکیف لا تکون دعاویه دعاوی» باری درک این وسعت از گناه می‌توان از مقایسه‌ها کمک گرفت. مقایسه‌ی کارها و اعمال خودمان با امکانات و نعمت‌های خدا. و مقایسه‌ی خودمان با اهل دنیا که آنها در باطل خود استوارند و ما در حقمان سست و کوتاه. و مقایسه‌ی خودمان با خودمان که در راه هوس‌ها کوشا هستیم و در راه تکالیف عذرتراش تسویف گر و قانع و متوقع. انسان نیاز به خلوت و سکوت و اشک را در خود احساس می کند و اگر به این [صفحه ۶۳۲] نیاز اصیل پاسخ ندهد، در ابتذال زندگی روزمره رسوب می کند و فسیل می‌شود و آن گاه دلمردگی حداقل غرامتی است که باید بپردازد. و این خلوت زمینه‌ی تمرکز و توجه را فراهم می کند تا خواست‌هایش از عمق جان باشند، و نه با دلی بازیگر و تنها لقلقه‌ی زبان.

آداب

آداب [۱۲۶۹] : از آداب باطنی گرفته. توبه و رد مظالم و با تمامی وجود دعا کردن و خواستن و... تا آداب ظاهری: بسم الله و حمد و صلوات و اختیار اوقات شریفه و رو به قبله با دست‌های بلند، صدای آهسته و تکلف به خرج ندادن در عبادت، تضرع و خشوع و در حال سجده و دو رکعت نماز خواندن، و امید به استجابت و حاجت خود را نام بردن، استفاده از دعاهای وارده و عمومیت دعا و

دیگران را هم در نظر داشتن، دعا در اجتماع و به همراه دیگران، گریه و اشک، اعتراف به گناهان، همواره دعا کردن حتی قبل از نیاز و گرفتاری، واسطه قرار دادن ائمه و اولیا، حقیر نشمردن دعا، همت عالی در طلب و درخواست، اصرار در دعا و...

موانع

موانع: این موانع یا مانع از اصل دعاست، یا مانع از استجابت دعا. موانع اصل دعا: غضب، روزمرگی، اشتغال زیاد، احساس بی نیازی، نداشتن اهداف بلند، ترس از برچسب ایده‌آلیستی و عرفان منفی و... نداشتن مربی و همراه نبودن با کسانی که او را متذکر کنند و... موانع استجابت دعا: درخواست غیر جایز و حرام، درکی غیر صحیح از خدا، شتاب و عجله، به صلاح نبودن، سوء نیت، نفاق، تاخیر نماز، بد زبانی، حرام خواری، ترک [صفحه ۶۳۳] صدقه، بخل، ترک امر به معروف و نهی از منکر، ادا نکردن حق خداوند، مخالفت با سنت رسول، اطاعت نکردن، شکر نکردن نعمت‌های خدا، به عیوب دیگران توجه کردن و از عیوب خود غافل بودن، مخالفت نکردن با شیطان و تحت ولایت او بودن، ترس نداشتن عقاب اخروی، عمل نکردن و اقدام نداشتن، و گاهی هم برای علاقه خدا به عبدش تا باز هم صدای بنده‌اش را بشنود و...

آثار

آثار: شناخت بیشتر خدا، تحصیل صفات الهی، دمیدن روح امید در کالبد انسان و جامعه، اعتماد به نفس، آرامش روانی، ساختن و رشد شخصیت، پایمردی در حوادث، شرح صدر، زدودن خوی کبر و نفاق، سعی در تحصیل شرایط استجابت دعا، تربیت و سازندگی ایجاد روح معنویت و اتحاد و تعاون در جامعه، جلب برکت و حضور ملائکه، فرار شیاطین، نجات از هلاکت و بلاها، برقراری رابطه عبودیت، به کارگیری تمامی توانایی‌ها و استعدادها، ایجاد همت عالی و خواسته‌های بالاتر و والاتر، حفظ جامعه از فساد و زوال تا آنجا که عده‌ای نبود دعا در میان یک ملت را مساوی با سقوط آن ملت می‌دانند، رسیدن به درجات بالاتر سلوک و قرب، و نهایتا باید گفت: نیایش و پرستش نه تنها در طول تاریخ با رقه‌ی عشق را در فرهنگ انسان در عمق فطرت انسانی تجلی می‌داده و مشتعل و فروزان نگه می‌داشته، بلکه به عنوان یکی از بزرگ‌ترین عوامل و منابع تربیتی موجب تلطیف همیشگی روح انسان می‌شده چون در برابر عشق و دوست داشتن هر اندازه که انسان خاکسار است، خدایی است.

روش بهره بردن

تسلط

۱. تسلط: تسلط بر تمامی دعاها تا حدی که همچون سرودی جاری زمزمه شود تا در حوادث آن چه از آن مورد نیاز تو است بر تو بتابد و روح و قلب تو را سرشار کند و [صفحه ۶۳۴] تو را به رزقی و حیاتی برساند. با این دید دعا درسی است که می‌توان همراه با نیازها و در لحظه‌های بحرانی با جمله‌هایی از آن استفاده کرد. من خودم این را تجربه کرده‌ام و در حالاتی، فرازی از دعا آن چنان در من می‌درخشید و بزرگ می‌شد. به طوری که ساعت‌ها مرا در خودش نگه می‌داشت و چه بسا به فراز بعدی هم نمی‌رسیدم.

سؤال

۲. سؤال: مهم‌ترین مرحله برای آنهایی که دعاها و میراث عظیم نیایش‌ها را برای درس گرفتن می‌شناسد همین طرح سوال‌های اساسی در کنار دعاهاست که چرا این گونه و از اینجا شروع شد؟ چرا در یک مرحله طلب است و درخواست، و سپس استفهام،

حیرت، وحشت و دوباره استفهام و انس و نجوا و تصمیم و حمد و توبه و بازگشت و...؟ و چرا این همه با پشتوانه و همواره با معرفی بلند و عمیق از توحید و شناخت انسان و جهان و جمال رب و بلاـ و توفیق و ریشه‌یابی غفلت‌ها و عصیان‌ها و عذرها و بهانه‌ها؟ چون هر جمله‌ی دعا، پیش از آن که یک جمله باشد یک احساس است و این احساس نیاز، همراه با شناخت‌هایی است و این شناخت‌ها هم نتیجه‌ی تفکرها و مطالعه‌هایی. نمی‌توان یک کلمه را به زبان آورد پیش از آن که احساسش در دل و شناختش در سر و توجه مطالعه و بررسی‌هایش در تمامی حواس ما رخنه نکرده باشد. این سوالات به همراه توجه به این نکته که دعاهای اسلامی از فصاحت و موسیقی کلام (کلمه، کلمات، حروف) و معرف فکری و اجتماعی بلندی برخوردار است به طوری که این موسیقی و آن معارف عمیق تمامی ابعاد وجود انسان، از تخیل و احساس و فکر و عقل و روح او را در بر می‌گیرد و تمامی عذرها [صفحه ۶۳۵] و بهانه‌ها و غفلت‌های او را درهم می‌پیچد. دعاهای اسلامی علاوه بر زیبایی و فصاحت، متن تدریس و تعلیم فکری و اعتقادی هم مست منتها در شکل خطاب به خدا و به صورت اعلام نیاز و از زبان خود انسان، و در قالب یک نوع جهان‌بینی و خداشناسی و انسان شناسی عمیق و لطف و زیبا و اثر بخش. با توجه به این سوالات و به همراه این نکته می‌بینی که دعا چگونه جریان می‌یابد و از پیچ و خم‌ها می‌گذرد و تمامی زوایای روح تو را می‌گیرد و با خود می‌برد و چگونه این همه با نوع آهنگ جمله و موسیقی کلمات، هماهنگ و متناسب است و این همه آن قدر حکیمانه و ظریف به کار گرفته شده که روح و فکر و عقل و احساس تو را سرشار کند و تو گویی که انسان زیر بارش بی امان فضل خدا، خود را شستشو می‌دهد و تطهیر می‌کند. روحی که در برخوردها و حرکت‌هایش رنج‌ها دیده و گره‌ها خورده، این گونه باز می‌شود و شکل می‌گیرد و حتی با اشک‌هایش خالی نمی‌شود که به میثاق‌ها و پیمان‌ها و عهدهایی روی می‌آورد. تو می‌توانی در دعاهای کمیل، ابوحمزه، ندبه، مناجات خمسه عشر، زیارت آل‌یاسین، زیارت عاشورا و... این گونه وارد شوی و به دستاوردها و برداشت‌های وسیع‌تری برسی که از این همه در جایی دیگر گفتگو شده است.

نیاز

۳. نیاز: دستاوردها و بهره‌های بیشتر از دعاها سهم کسانی است که خواسته‌هاشان با نیازشان هماهنگ باشد، خواسته‌ها باید برخاسته از دنیا باشد نه تقلیدی و لقلقه‌ای بی رمق بر زبان. اگر نیاز چیزی را درک نمی‌کنی به تقلید مخواه، که این جز بازیگری نیست و این بازیگری جز سیاهی قلب و خستگی و دلزدگی چیزی نمی‌آورد. آنان که [صفحه ۶۳۶] با دل بازیگری و تنها با زبان خویش دعا می‌کنند، مرحوم می‌شوند و رانده و دور آنان که وسعت راه و کمی آذوقه را دیده‌اند، نیازهاشان از سطح خانه و فرش و شغل و... و بالاتر رفته و همت‌هایی عالی‌تر می‌یابند و اضطرار انسان را نه در این سطوح که در حد خلیفهٔ اللهی می‌دانند.

عمل

۴. عمل: آنان که پای حرکت دارند و راه نمی‌رروند، توان اقدام دارند و گاهی برنمی‌دارند و از امکانات خود بهره نمی‌برند، هنوز نیاز خود را باور نکرده‌اند. اینان در واقع خواسته‌ای ندارند تا برآورده شوند. کسی که خواسته و نیازش را احساس و با تمام وجودش دعا می‌کند نمی‌تواند امکانات خود را راکد بگذارد. [۱۲۷۰] . [صفحه ۶۳۷]

پیوست ۳: توسل

اشاره

از مفهوم، ضرورت، زمینه‌ها، آثار و دلیل توسل می گذرم که مقصودم در این جا پرداختن به این‌ها نیست. اما اشاره‌اش خالی از لطف نیست چون همان طور که گفتم گاهی نم بهتر از خشکی است.

مفهوم

توسل همان تقرب است و نزدیکی جستن. همان وسیله جویی برای کسب فیض از مبدا هستی.

ضرورت

ضرورتش برخاسته از بلندی راه و کمی توشه و از فقر ما و غنای آنهاست.

زمینه‌ها

زمینه‌اش معرفت است. معرفتی به وسعت و استمرار هستی و حق ولایت و محبت و رحمت آنها به ما و این محبت و رحمت نه غریزی که بر اساس سعه‌ی وجودی آنان است.

آثار

آثارش هم شکلی است و هم سویی، هدایت است و تربیت، وصول است و نجات، فوز است و فلاح و...

دلائل

اشاره

دلیلش (گرچه با وجود ضرورت چه بسا نیازی به بحث از دلیل نباشد، چون ضرورت فرع بر وجود است، اما به سبب پاسخ گویی به شبهاتی که در این زمینه هست آن را هم ذکر کردم و آن را در آخر آوردم تا کمی بیشتر توضیح دهم) آیات، احادیث، سیره‌ی مسلمین، ادعیه و وقوع (مشاهدات) است. [صفحه ۶۳۸]

آیات

- (یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلهٔ و شاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون) [۱۲۷۱] . (امام ثعلبی و دیگران در تفسیر این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند: ان المراد من الوسیلهٔ فی الایهٔ الشریفهٔ عترهٔ الرسول صلی الله علیه و آله و اهل بیته علیهم‌السلام.) [۱۲۷۲] . - (واعتصموا بحبل الله جمیعا) [۱۲۷۳] . (عن جابر بن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: و آل‌محمد صلی الله علیه و آله هم حبل الله الذی امر بالاعتصام به فقال: (واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا) [۱۲۷۴] . - (و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفرو الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما) [۱۲۷۵] . - (قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطبین قال سوف استغفر لکم ربی) [۱۲۷۶] . - (ادع لنا ربک) [۱۲۷۷] . - (فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه). [۱۲۷۸] . (قال ابن‌عباس سئلت النبی علیه‌السلام عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه؟ قال: ساله بحق محمد و علی و فاطمهٔ والحسن والحسین الا تبت علی فتاب [صفحه ۶۳۹] الله علیه.) [۱۲۷۹] . - (و لما جائهم من عندالله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنهٔ الله علی الکافرین) [۱۲۸۰] . (یهود در جنگ با مشرکین قبل از بعثت رسول صلی الله علیه و آله

می گفتند: اللهم انا نستغفرک بحق النبی الامی الا نصرتنا علیهم.) [۱۲۸۱] . - (قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلهٔ ایهم اقرب و یرجون رحمته و یخافون عذابه) [۱۲۸۲] .

احادیث

اشاره

احادیث: از احادیث شیعه گرفته تا اهل سنت.

شیعه

- اذا نزلت بکم شدهٔ فاستعینوا بنا علی الله و هو قول الله عزوجل: ولله الاسماء الحسنی [۱۲۸۳] . - یا جابر اذا اردت ان تدعو الله فیستجیب لک فادعه باسمائهم فانها احب الاسماء الی الله عزوجل. [۱۲۸۴] . - ان رسول‌الله یوم القیامهٔ اخذ بحجزهٔ الله و نحن آخذون بحجزهٔ نبینا و شیعتنا آخذون بحجزتنا. [۱۲۸۵] . - قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله. الائمهٔ من ولد الحسین من اطاعتهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد [صفحه ۶۴۰] عصی الله هم العروهٔ الوثقی و هم الوسیلهٔ الی الله تعالی. [۱۲۸۶] . - عن سلمان الفارسی: سمعت محمدا یقول ان الله عزوجل یقول یا عبادی او لیس من له الیکم حوائج کبار و لا تجودون بها الا ان یحتمل علیکم باحب الخلق الیکم تقضونها کرامهٔ لیشفیهم الا فاعلموا ان اکرم الخلق علی و افضلهم لدی محمد صلی الله علیه و آله و اخوه علی علیه‌السلام و من بعدهم الائمهٔ علیهم‌السلام الذین هم الوسائل الی الا فلید عنی من اهمته حاجهٔ یرید نفعها او دهته داهیهٔ یرید کف ضررها بمحمد و آله الطیبین الطاهرین اقضیتها له احسن ما یقتضیها من تستشفعون الیه باعز الخلق علی [۱۲۸۷] ؛ سلمان فارسی می گوید: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: خداوند می‌فرماید ای بندگان من! آیا چنین نیست که کسی حاجات بزرگی از شما می‌خواهد و شما حوایج او را برنمی‌آورید، مگر این که کسی را نزد شما شفیع قرار دهد که محبوب‌ترین مردم نزد شماست. آنگاه حاجت. او را به احترام آن شفیع برمی‌آورید، حال آگاه باشید و بدانید که گرامی‌ترین خلق و افضل آنان نزد من محمد صلی الله علیه و آله است و برادر وی علی علیه‌السلام و امامان پس از وی، همانانی که وسیله‌ی مردم به سوی من هستند. اینک بدانید که هر کس حاجتی دارد و نفعی را طالب است و یا آن که دچار حادثه‌ای بس صعب و زیانبار گشته و رفع آن را خواهان است، باید مرا به محمد صلی الله علیه و آله و آل‌طاهرینش بخواند تا به نیکوترین وجه حاجت او را برآورم. - ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه الایمان به و برسوله والجهاد فی [صفحه ۶۴۱] سبیله... [۱۲۸۸] ؛ پس انجام فرایض وسیله‌ی قرب است و یکی از مهم‌ترین فرایض که همتای اجر رسالت قرار گرفته، مودت اهل‌بیت است: (قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی) [۱۲۸۹] . چه در حیات آنان و چه در شهادت آنان، قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: علمی بعد مماتی کعلمی فی حیاتی. [۱۲۹۰] . عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: عبدالله حبر من احبار بنی‌اسرائیل حتی صار مثل الخلال فاوحی الله عزوجل الی نبی زمانه قل له و عزتی و جلالی و جبروتی لو انک عبدتنی حتی تذوب الالیه فی القدر ما قبلت منک حتی تاتینی من الباب الذی امرتک [۱۲۹۱] خداوند به عزت و جلال و جبروت خود قسم خورده که اگر کسی او را آن قدر عبادت کند به طوری که هم چون چربی در دیگ آب شود از او نخواهد پذیرفت مگر از همان طریقی که خودش امر کرده او را بخواند. و توسل همان راه است، بل برای آنان که زندگی را حرکت می‌دانند و فقر خود و غنای آنان را یافته‌اند تنها راه است.

اهل سنت

– اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک محمد صلی الله علیه و آله نبی الرحمهٔ. [۱۲۹۲] . – اللهم انی اسئلک بحق السائلین علیک... [۱۲۹۳] . – لما اذنب آدم الذی اذنبه رفع راسه الی السماء فقال اسئلک بحق محمد ان [صفحه ۶۴۲] لا غفرت لی. [۱۲۹۴] . – هو وسیلتک و وسیلهٔ آدم. [۱۲۹۵] (کلام امام مالک به منصور دوانیقی). آل‌النبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی ارجو بهم اعطی غدا بیدی الیمین صحیفتی [۱۲۹۶] . «خاندان پیامبر وسیله من به سوی خدایند. به خاطر آنان امید دارم که نامه‌ی عمل مرا به دست راست بدهند». (امام مالک شافعی) – قوم (محمد و علی و فاطمهٔ والحسن والحسین) بهم غفرت خطیئهٔ آدم و هم الوسیلهٔ والنجوم الطلع؛ [۱۲۹۷] محمد صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت اطهارش قومی هستند که به حرمت آنان لغزش آدم بخشیده شد و همانانند وسیله و ستارگان فروزان هدایت.

سیره‌ی مسلمین

از طریق شیعه

از طریق شیعه: بسیار فراوان است. برای نمونه کلام حسین علیه‌السلام در کنار قبر رسول صلی الله علیه و آله هنگام وداع نقل می‌شود: اللهم ان هذا قبر نبیک محمد صلی الله علیه و آله و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت اللهم انی احب المعروف وانکر المنکر و انا اسئلک یا ذاالجلال والاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسولک رضی. [۱۲۹۸] . [صفحه ۶۴۳]

از طریق اهل سنت

و اما از طریق اهل سنت: – ان عمر بن الخطاب کان اذقحطوا استسقی بالعباس بن عبدالمطلب قدس‌سره و قال اللهم کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا و انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا قال: فیسقون. – بیهقی و ابن ابی‌شیبهٔ نقل می‌کنند که در زمان خلافت خلیفه دوم سالی قحطی شد. بلال به همراهی عده‌ای از صحابه بر سر قبر پیامبر آمد و چنین گفت: یا رسول‌الله استسق لامتک... فانهم قد هلکوا. [۱۲۹۹] . – ابوبکر در کنار قبر رسول صلی الله علیه و آله می‌گفت: یا محمد انی اتوسل الیک. [۱۳۰۰] .

ادعیه

– شیخ صدوق به اسناد خود از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که در روز قیامت عده‌ای از گنه‌کاران در جهنم به خداوند عرضه می‌دارند. یا رب اسئلک بحق محمد و اهل بیته لما رحمتنی؟ و خداوند در جواب می‌فرماید: اما و عزتی و جلالی لولا من سالتنی بحقهم عندی لاطلت هو انک فی النار ولکنه حتم علی نفسی ان لا یسالنی عبد بحق محمد و اهل بیته الا غفرته له ما کان بینی و بینه و قد غفرت لک الیوم؛ آگاه باش به عزت و جلال خودم سوگند اگر نبودند آن کسانی که مرا به حقشان قسم دادی هر آینه بر مدت ذلت و خواریت در آتش می‌افزودم ولیکن بر خودم حتم کرده‌ام که هر بنده‌ای مرا به حق محمد و اهل‌بیتش قسم داه و سعادت خویش را از من بخواهد او را بیامرزم و از گناهانی که بین من و اوست بگذرم و اینک تو را آمرزیدم و از گناهانت

درگذشتم (آن [صفحه ۶۴۴] - گاه او را به امر خدا به بهشت می‌برند). [۱۳۰۱] . - اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمهٔ صلی الله علیه و آله یا محمد انی اتوجه بک الی الله ربک و ربی فی قضاء حاجتی. [۱۳۰۲] . - اللهم انا نتوجه الیک فی هذه العشیهٔ التی فرضتها و عظمتها بمحمد نبیک و رسولک و خیرتک من خلقک. [۱۳۰۳] . - رب صل علی اطائب اهل‌بیته الذین... جعلتهم الوسیلهٔ الیک والمسلک الی جنتک؛ [۱۳۰۴] . پروردگارا رحمت فرست بر پاکیزه‌تران از اهل‌بیت او- رسول اکرم- که ایشان را...وسیله تقرب به خود و راه بهشت خود قرار دادی. - و جعلتهم الذریعهٔ الیک والوسیلهٔ الی رضوانک. [۱۳۰۵] . - فانکم (ای الائمهٔ) و سیلتی الی الله. [۱۳۰۶] . - الهی و سیدی دللتنی علی سوال الجنهٔ و عرفتنی فیها الوسیلهٔ الیک و انا اتوسل الیک بتلک الوسیلهٔ محمد صلی الله علیه و آله و آله علیهم‌السلام. [۱۳۰۷] . - اللهم بذمهٔ الاسلام اتوسل الیک و بحرمهٔ القرآن اعتمد الیک و بحبی النبی الامی القرشی الهاشمی العربی التهامی المکی المدنی، ارجو الزلفهٔ لدیک. [۱۳۰۸] . - یا فاطمهٔ الزهراء یا بنت محمد یا قرهٔ عین الرسول یا سیدتنا و مولاتنا انا توجهنا و [صفحه ۶۴۵] استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیههٔ عندالله اشفعی لنا عندالله. [۱۳۰۹] .

وقوع (مشاهدات)

بهترین دلیل بر امکان وجود یک چیزی وقوع آن است. چگونه می‌شود منکر اثر توسل شد و حال آن که هر روز شاهدیم بسیاری از مردم به برکت توسل به اهل‌بیت به مقصود خود می‌رسند. داستان توسل مرحوم آیهٔ الله بروجردی و شفای درد چشم ایشان و یا هزاران هزار مورد دیگر شهره‌ی خاص و عام است. [۱۳۱۰] به هر حال آفتاب آمد دلیل آفتاب. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد [۱۳۱۱] .

پاورقی

[۱] آنچه در (متن) شماره گذاری شده در (شرح) ذیل همان شماره توضیحش آمده است، به عبارتی روشن‌تر شماره‌های بالا صفحه در قسمت (شرح توضیح همین شماره‌هایی است که در (متن) آمده است. [۲] عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام انه قال: «انا انزلناه فی لیله القدر- اللیله فاطمه و القدر الله- فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرک لیله القدر» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵) امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: تاویل لیله در (انا انزلناه فی لیله القدر) فاطمه است و تاویل قدر، الله تبارک و تعالی است. پس هر آنکه فاطمه را به حقیقت شناسایی و آن گونه که سزاوار است، بشناسد شب قدر را درک نموده است. [۳] «فقال عز و جل هم اهل‌بیت و النبوه و معدن الرساله و ابوها و بعلها و بنوها»؛ که پدر و شوهر و فرزندان در حول این محورند. (حدیث شریف کساء). [۴] عن مولانا المهدی علیه‌السلام: «و فی ابنه رسول‌الله صلی الله علیه و آله لی اسوه حسنه» (الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۸۶؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۳۷؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰)؛ امام زمان علیه‌السلام می‌فرماید دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من الگویی نیکو است و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم می‌فرماید: «فاقتدوا (فاهتدوا) بالزهره». (معانی الاخبار، ص ۱۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۶). [۵] این دو حالت حقیقتی است که ما خود در هنگام رحلت امام راحل- قدس الله نفسه الزکیه- تجربه کردیم و شاهد بودیم که چگونه از شدت اندوه و مصیبت، حتی بزرگانی بر سر و روی خود می‌زدند و نگران و متحیر بودند؛ اما، به برکت خون شهیدان و دعای آن پیر راحل چیزی نگذشت که پس از روح‌الله روح الامین سکان‌دار شد و تمامی نقشه‌های دشمنان اسلام نقش بر آب گردید. [۶] تذکره الخواص، ص ۳۶ (به نقل از نهج الحق، ص ۲۷۴، پاورقی)؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ۴۷۴ و ۴۹۸؛ الطبقات، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۳، شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۵؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۲۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۹۳ و ج ۳، ص ۳۶۴؛ المراجعات، ص ۲۶۶؛ النص و الاجتهاد، ص ۱۵۵؛ تاریخ ابن‌عساکر، ج ۶، ص ۴۵۱؛

السبعه من السلف، ص ۱۴۹؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶۳؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۶، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۱؛ نهج الحق، ص ۲۷۳؛ السیره الحلبیه ج ۳، ص ۳۸۱ و بسیار منابع دیگر. [7] ان علی بن ابی‌طالب و... دخلوا علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی قبض فیه فقالوا: یا رسول‌الله هذه الانصار فی المسجد تبکی رجالها و نساءها علیک. فقال ما یبکیهم؟ قالوا: یخافون ان تموت. فقال... (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۴) -... ثم حمل فوضع علی منبره فلم یجلس بعد ذلک علی المنبر، واجتمع له جمیع اهل المدینه من المهاجرین و الانصار حتی برزت العواتق من خدورهن، فبین باک و صائح و صارخ و مسترجع و النبی یخطب ساعه و یسکت ساعه و... (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۶). -... و صاح المسلمون یضعون التراب علی رووسهم. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۹) -... و الناس علی الباب و فی المسجد ینتحبون و یبکون. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۲) - لما قبض رسول‌الله صلی الله علیه و آله بات آل‌محمد باطول لیله حتی ظنوا ان لاسماء تظلهم و لا ارض تقلهم لان رسول‌الله و تر الاقربین و الابعدین فی الله. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۳۷) - اجتمعت نسوه بنی‌هاشم وجعلن یذکرن النبی صلی الله علیه و آله فقالت فاطمه اترکن التعداد و علیکن بالدعا. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۲) - ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال لفاطمه اذا انامت فلا تخمشی علی وجها و لا ترخی علی شعرا و لا تنادی بالویل و لا تقیمی علی نائحه. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۶) - فارتفعت الاصوات بالزجره والبکاء. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۱) - فرایت الناس من اهل بیتی بین جازع لا یملک جزعه و لا یضبط نفسه و لا یقوی علی حمل فادح ما نزل به، قد اذهب الجزع صبره و اذهل عقله و حال بینه و بین الفهم و الافهام و القول و الاستماع و سائر الناس من غیر بنی عبدالمطلب بین معزی یامر و بین مساعد باک لبکائهم لجزعهم. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۲) - لما قبض رسول‌الله صلی الله علیه و آله ارتجت مکه. (انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۸۹) - قال ابوذئیب الهذلی: «قدمت المدینه و لها ضجیج بالبکاء کضجیج الحاج اذا اهلوا بالاحرام فقلت به؟ فقالوا قبض رسول‌الله». (اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۸۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۴۶) (هذلی می‌گوید: وارد مدینه شدم، صدای ضجه و گریه تمامی فضای مدینه را گرفته بود آن چنان که صدای حاجیان هنگام احرام بستن برای حج، فضا را پر می‌کند گفتم: چه خبر است؟ گفتند: رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) درگذشته است). [8] بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۴۷ و ۵۴۸. [9] الطبقات، ج ۲، صص ۳۱۹- ۳۳۳. [10] قال ابوعبدالله علیه‌السلام: «اول من سبق الرسل الی «بلی» رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ذلک انه کان اقرب الخلق الی الله تبارک و تعالی». (بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۵). [11] (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی). (احزاب، ۵۶). [12] ... فقال جبرئیل: یا احمد ان الله تبارک و تعالی قد اشتاق الی لقائک. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۵)؛ یا محمد ان ربک الیک مشتاق. (بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۵۳۲). [13] اذا مات العالم انثلم فی الاسلام ثلمه لا تسد الی یوم القیامه. (خصال صدوق، ص ۵۰۴)؛ اذا مات المومن الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها شیء. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸). [14] فخطب جلیل، استوسع وهنه، واستنهر فتقه، وانفتق رتقه، و اظلمت الارض لغیبته و کسفت الشمس والقمر، وانتثرت النجوم لمصیبته... فتلک والله النازله الکبری والمصیبه العظمی، لامثلها نازله و لا بائقه عاجله. (فرازی از خطبه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه در دفاع از امیرالمومنین علیه‌السلام و حق غصب شده‌اش. ر. ک: خطبه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام، در مسجد مدینه در همین کتاب فراز ۱۲). [15] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۴۳؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۷. در روایتی دیگر آمده است: «ان الله لما قبض رسول‌الله صلی الله علیه و آله دخل علی فاطمه من وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا الله عز و جل فارسل الیها ملکا یسلی غمها و یحدثها.» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵). [16] نهج‌البلاغه‌ی، صبحی صالح، خطبه‌ی ۲۳۵ و فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۲۶: (و اگر مرا به شکیبایی امر و از ناله و فغان نهی نکرده بودی، هر آینه در فراغ تو چشمه‌های اشک چشم را با گریه‌های بسیار خشک می‌کردم و درد و غم پیوسته و حزن و اندوه و همیشه باقی بود و خشک شدن اشک چشم و همیشگی بودن حزن و اندوه در مصیبت تو کم است». و علی علیه‌السلام در کلامی دیگر می‌گوید. «فنزل بی من وفاه رسول‌الله مالم اکن اظن الجبال لو حملته عنوه کانت تنهض به... و حملت نفسی علی الصبر عند وفاته بلزوم الصمت و الاشتغال بما امرنی به من تجهیزه و...» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۲). [17] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۲؛

الطبقات، ابن‌سعد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۷۸. «قال ابوعبدالله علیه‌السلام: اذا اصبت بمصیبه فاذکر مصابک برسول‌الله صلی الله علیه و آله فان الناس لم یصابوا بمثله و لن یصابوا بمثله ابداً.» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵). [۱۸] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۳؛ الطبقات، ج ۲، ص ۲۷۵. [۱۹] باید مردم خود قیام به قسط کنند و به پا بایستند نه این که به پا داشته شوند، (تفاوت «لیقوم» با «لیقام»). [۲۰] سیره‌ی ابن‌هشام ج ۲، ص ۱۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶؛ الطبقات، ج ۳، ص ۱۵۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵۸؛ السبعه من السقف، ص ۳۹؛ و بسیاری منابع دیگر. [۲۱] الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۱۸۹. «کنا عند ابی‌جعفر علیه‌السلام فذکرنا ما احدث الناس بعد نبیهم صلی الله علیه و آله و استذلالهم امیرالمومنین علیه‌السلام... فقال ابوجعفر علیه‌السلام... اما والله لوان حمزه و جعفرا کانا بحضرتهما ما وصلا الی ما وصلا الیه و لو کانا شاهدیهما لاتلفا نفسیهما». ابن ابی‌الحدید نیز نقل می‌کند. آن گاه که علی علیه‌السلام را برای بیعت به طرف مسجد می‌بردند ناله‌کنان می‌گفت. (واجعفراه! و لا جعفر الی الیوم، واحمزتاه! و لا حمزه لی الیوم). شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۱۱. و نیز می‌گفت: «لو کان بعد رسول‌الله صلی الله علیه و آله عمی حمزه و اخی جعفر لم ابایع کرها و لکننی منیت برجلین حدیثی عهد بالاسلام (باسار) العباس و عقیل...» حق الیقین، ج ۲، ص ۷۱۷. [۲۲] بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۱۳ و ۲۷۰ و ج ۳۳، ص ۱۵۱؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، صص ۲۲ و ۴۷. در کتاب الصراط المستقیم، ص ۱۲ این گونه آمده است: «لو وجدت اربعین یوم بویع لاخی تیم لجاهدتهم». **صفحه=۳۷ [۲۳] الکافی، ج ۸، (روضه)، ص ۳۲. [۲۴] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶- ۶۸؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۴- ۱۸۷. «... فرفع راسه الی السماء ثم قال: اللهم انک تعلم ان النبی الامی صلی الله علیه و آله قال لی: ان تموا عشرین فجاهدهم و هو قولک فی کتابک (ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا ماتین) اللهم انهم لم یتموا عشرین- حتی قالها ثلاثا ثم انصرف». [۲۵] «فنظرت، فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت و اغضیت علی القذی و شربت علی الشجی و صبرت...» نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۶. [۲۶] دلائل الامامه، ص ۳۹. [۲۷] کتاب سلیم بن قیس (چاپ سه جلدی تحقیق محمد باقر انصاری)، ج ۲ ص ۵۶۸؛ بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۵۱، (اوصانی رسول‌الله فقال: یا علی ان وجدت فئه تقاتل بهم فاطلب حقک و الا فالزم بیتک، فانی قد اخذت لک العهد یوم غدیر خم بانک خلیفی و وصیی و اولی الناس بالناس من بعدی. فمثلک کمثل بیت الله الحرام یاتونک الناس و لا تاتیهم)؛ علم الیقین، ج ۲ ص ۷۱۷ (و قد کان رسول‌الله عهد الی عهدا فقال: یابن ابی‌طالب ولاء امتی فان ولوک فی عافیه واجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم، و ان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیه فان الله سیجعل لک مخرجا. فنظرت فاذا لیس لی وافد و لا معی مساعد الا اهل بیتی فضننت بهم عن الهلاک و لو کان لی بعد رسول‌الله...). [۲۸] الاختصاص، شیخ مفید، ص ۴؛ قرب الاسناد ص ۲۵؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۹۶ و ج ۲، ص ۴۴۰؛ رجال کشی، ص ۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹ و ۲۸۲ و ج ۲۲، صص ۳۵۲ و ۴۴۰ و ج ۳۴، ص ۲۷۴ و ج ۶۷، ص ۱۵۶. [۲۹] العصر الجاهلی، ص ۵۹. [۳۰] بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، ج ۱، ص ۳۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۵ (یکبار عباس برای خرید طعام از شعب خارج شد، ابوجهل قصد او را کرد اما خداوند او را نجات داد. - شایان ذکر است که عباس در آن زمان هنوز مسلمان نبود و تنها به دلیل حمایت خانوادگی از رسول صلی الله علیه و آله در شعب وارد شده بود)؛ نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۹ (حضرت امیر در یکی از نامه‌های خود به معاویه می‌نویسد: پس مردم ما- قریش- خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را برکنند... مومن ما از این کار خواهان مزد الهی بود و کافر ما از تبار خویش حمایت می‌نمود)؛ و نیز ر. ک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۵۰۴ (درگیری ابوالبختری با ابوجهل. نکته مهم این که در شعب ابی‌طالب، تنها بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب بودند و نه همه مسلمانان. چنان که اسکافی معتزلی می‌گوید؛ آن حال که علی علیه‌السلام با دیگر بنی‌هاشم در شعب بودند، ابوبکر با خانواده‌اش در آرامش و امنیت بود. ر. ک: المعیار و الموازنه، ص ۸۸). [۳۱] عقد الفرید، ج ۱، ص ۵۸. [۳۲] آیات (الاعراب اشد کفرا و نفاقا) (توبه، ۹۷)، (من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما و یتربص بکم الدوائر علیهم دائره السوء...) (توبه، ۹۸)، (و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه) (توبه، ۱۰۱) و بسیاری آیات دیگر، نشان‌گر روحیه‌ی قبایل است. و همان طور که می‌بینی انفاق‌های واجب مانند

زکات را ضرر و غرامت و یک نوع باج می‌دانند و مترصد حوادث سوء به زیان مسلمانان مدینه بودند. (باید توجه داشت که اعراب که همان بادیه‌نشینان و بدوی‌ها هستند، غیر عرب می‌باشند.) [۳۳] امالی مفید، ص ۳۳۹ (مجلس چهلم)؛ الغارت، ج ۱، صص ۱۷- ۲۲ (تحقیق محدث ارموی)؛ صفین، ص ۱۳۰. [۳۴] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳. [۳۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۱. [۳۶] تا آن جا که خداوند به ملائکه خود مباهات نمود «یباهی الله بک الملائکه» و آیه‌ی ۲۰۷ بقره: (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله...) را در شأن او فرستاد (بحارالانوار، ج ۱۹، صص ۳۹ و ۸۵ و ۸۷ و تفاسیر ذیل آیه‌ی مذکور). [۳۷] بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۷۸ - ۹۳؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۲۳۸. [۳۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹. [۳۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶. [۴۰] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۶. [۴۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۶. [۴۲] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، صص ۶۳ و ۷۳. [۴۳] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، صص ۴۴- ۴۶. وی (در ج ۴، ص ۷۳) از قول استادش ابوجعفر اسکافی نقل می‌کند: «تحقیقا این مطلب است که بنی‌امیه از اظهار فضایل علی علیه‌السلام ممانعت می‌کردند و راوی آن را مجازات می‌نمودند. کار به جایی رسیده بود که اگر کسی از او حدیثی نقل می‌کردند که هیچ ربطی هم به فضایل وی نداشت، بلکه مربوط به احکام دین بود (با این حال) جرات نداشت نام او را ذکر کند پس (به کنایه) می‌گفت: عن ابی‌زینب». و نیز در (ج ۲، ص ۶) می‌نویسند: «معاویه هنگامی که بسر بن ارطاه را به سوی یمن می‌فرستاد (۳۹ ه) به او نوشت: (واقتل شیعه علی حیث کانوا) هر کجا شیعه‌ی علی هستند آنان را بکش». و نیز ر. ک: تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۱۲۴؛ تهذیب التهذیب (حاشیه) ج ۳، ص ۲۷۶. [۴۴] «کانت بنوامیه اذا سمعوا بموائذ اسمه علی قتلوه فبلغ ذلک رباحا فقال هو علی.» الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۱۰۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۱۹. و نیز برای اطلاع بیشتر از کینه‌های بنی‌امیه نسبت به علی علیه‌السلام مراجعه شود به: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، صص ۷۳ و ۶۳ و ج ۱۱ صص ۴۴- ۴۶. [۴۵] ینابیع الموده، ص ۳۴۶؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۲؛ موتمر علماء بغداد، صص ۶۱ و ۶۲ و اضافه می‌کند؛ «و ما فعل باشیاخنا یوم بدر و حنین». [۴۶] «ابکی لضغائن من صدر قوم لن تبدوا لک الا من بعدی» بحارالانوار، ج ۴۱، صص ۴ و ۵ ج ۲۸، ص ۶۶؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۶۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۲۴۰؛ الایضاح، ص ۱۳۴؛ المسترشد، در روایات زیادی وارد شده که پیامبر، علی علیه‌السلام را از ستم امت بر او پس از خودش با خبر کرده بود و او را آماده نموده بود. (لتغدرن بک الامه من بعدی) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۵؛ ارشاد مفید، ص ۱۳۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۹؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۳۳۷ (به نقل از مناقب ابن مغازلی) و ص ۳۶۲. [۴۷] تاریخ العرب و الاسلام، ص ۸۹. [۴۸] الطبقات، ج ۲، ص ۱۶۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲ ص ۳۰۰؛ بحارالانوار، ج ۲۱، صص ۳۶۰- ۳۶۳. [۴۹] صحیح بخاری (باب الجهاد، بعث علی بن ابیطالب و خالد الی الیمن)، ج ۵، ص ۱۶۳؛ السیره النبویه، ابن‌کثیر، ج ۴، ص ۳۰۲. [۵۰] مردم یمن به ویژه دو قبیله‌ی همدان و مذحج از همان زمان به آن حضرت علاقه‌مند شدند و بعدها در کوفه در شمار نزدیکترین یاران آن امام درآمدند. در راس آنان می‌توان از مالک اشتر (که از قبیله‌ی مذحج بود) نام برد. امام علی علیه‌السلام در مورد او می‌گفت: «کان لی کما کنت لرسول‌الله.»، «مالک برای من، هم چون من برای پیامبر بود.» (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵۱، ص ۹۸). و نیز ر. ک: نهج‌البلاغه‌ی، صبحی صالح، حکمت ۴۴۳ و نامه‌ی ۳۱ و ۳۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۷۲. [۵۱] در مورد کینه‌های قریش از علی علیه‌السلام می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد: از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله: حدیث حدیقه که گذشت و دیگر منابع این حدیث: (ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۵۶ و ج ۲۸، صص ۵۴ و ۷۵ و ۷۸؛ سیرتنا و سنتنا، ص ۲۶؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۱۸۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۸؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۳۱؛ کفایه الطالب، ص ۷۲؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۲۴۰؛ و...) کنزالعمال، ج ۱۳، صص ۸۸ و ۸۹ و ۸۳ و ج ۱۶، ص ۲۵۴؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۸؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۴۰؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۲؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۲۸؛ بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، ص ۲۶ و ج ۲۸، ص ۷۱. از زبان علی علیه‌السلام: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۱۹ و ج ۴، صص

۱۰۴ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ج ۶، ص ۹۶ و ج ۸، ص ۱۸ و ج ۹، صص ۲۸ و ۲۹ و ۵۲ و ۵۴ و ۵۷ و ۱۳۲ و ج ۱۲، صص ۷۹ و ۸۰ و ۸۴ و ۲۶۶ و ج ۱۴، ص ۲۹۹ و ج ۱۵، ص ۱۵۱ و ج ۲۰، صص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ جمل، ص ۹۱؛ بحارالانوار؛ ج ۸ (ط قدیم)، صص ۱۵۲ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۶۱ و ۶۲۱ و ۶۷۲ و ۶۸۳ و ۶۹۷ و ۷۳۰ و ج ۲۹، صص ۴۸۳ و ۴۸۵ و ۴۹۷ و ۵۰۹ و ۵۴۹ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۲ و ۶۰۵ و ۶۰۷ و ۶۱۰ و ۶۱۲ و ۶۱۵ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۹ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ج ۳۰، ص ۸ و ج ۲۸، صص ۷۱ و ۲۱۰؛ نهج البلاغه‌ی (عبده)، خطبه‌ی ۳۳ و ۲۱۷ و ۱۶۰ و... از زبان زهرا علیهاالسلام خطبه‌های زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه و در جمع زنان مهاجر و انصار؛ سخن زهرا علیهاالسلام به امسلمه، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶؛ العوالم، ص ۲۰۴ و... از زبان اهل‌بیت علیهم‌السلام بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، ص ۱۵۱ به نقل از عیون و علل الشرایع (عن ابی‌الحسن علیه‌السلام قال: سالته عن امیرالمومنین کیف مال الناس عنه الی غیره و قد عرفوا فضله و سابقته و مکانه من رسول‌الله صلی الله علیه و آله فقال: انما مالوا عنه الی غیره و قد عرفوا فضله لانه قد کان قتل من آبائهم و اجدادهم و اخوانهم و اعمامهم و اخوالهم و اقربائهم المحادین لله و لرسوله عددا کثیرا و کان حقدهم علیه لذلک فی قلوبهم الحدیث). برای بررسی بیشتر مراجعه شود به منابع ذیل: بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، صص ۲۳۸ و ۶۷۶ و ۷۰۳ و ج ۱۰، ص ۱۳۸ و ج ۲۸، ص ۸۵؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۴ ص ۱۰۴: بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۸۲ (به نقل از مناقب)؛ ینابیع الموده، ص ۴۷۹؛ کشف الغمه، ج ۲ ص ۱۰۷ (سئل زین‌العابدین علیه‌السلام و ابن‌عباس: لم ابغضت قریش علیا علیه‌السلام قال: لانه اورد اولهم و قلد آخرهم العار). از زبان کینه‌توزان: قال عثمان لعلی علیه‌السلام «ما اصنع ان کانت قریش لا تحبکم قریش و قد قتلتم منهم یوم بدر سبعین» ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۲۹. قال ابن‌عمر لعلی علیه‌السلام: «کیف یحبک قریش و قد قتلت فی بدر و احد من ساداتهم سبعین سیدا تشرب انوقهم الماء قبل شفاههم». بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، ص ۱۵۱ (به نقل از مناقب). - قال عبدالله بن زبیر: «انی لاکتم بغضکم اهل هذا البیت منذ اربعین سنه». ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۶۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۰. - «کان معاویه علی اس الدهر مبغضا شدید الانحراف عنه»... ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۳۸. - قال ابوسفیان: «مثل محمد فی بنی‌هاشم مثل ریحانه فی وسط النتن». دلائل النبوه، ج ۱، صص ۱۳۱ و ۱۳۳؛ بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۲۷۸ و ۲۹۴ (و فیه ان القائل هو عمر)؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴. برای تحقیق بیشتر به منابع ذیل مراجعه شود: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۸۹ و ج ۲، ص ۵۸ و ج ۳، ص ۱۹۰ و ج ۶، صص ۳۵ و ۳۲۶ و ج ۹، ص ۲۳ و ج ۱۲، ص ۹ و ۲۱ و ۲۲ و ۴۶ و ۵۱ و ۵۲ و ۸۰ و ۸۲ و ج ۲۰، ص ۱۵۵؛ بحارالانوار، ج ۴۰ ص ۱۲۵ و ج ۸ (ط قدیم)، صص ۲۰۹ و ۲۶۶ و ۳۶۶ و ۶۰۳؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ الغدیر، ج ۶، ص ۳۴۴؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۱۲ و ۱۳؛ دلائل النبوه، ج ۱ صص ۱۳۱ و ۱۳۳؛ النهایه، ماده (کبا) و نیز لسان العرب؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۳۶. از زبان دیگران: عن ابی‌زید النحوی الانصاری قالت سالت الخلیل بن احمد العروضی فقلت له: لم هجر الناس علیا علیه‌السلام و قرباه من رسول‌الله صلی الله علیه و آله قرباه و موضعه من المسلمین موضعه و عناه فی الاسلام عناه فقال: بهر والله نوره انوارهم و غلبهم علی صفو کل منهل و الناس الی اشکالهم امیل اما سمعت قول الاول یقول: کل شکل لشکله الف- اما تری الفیل یالف الفیلا بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم) ص ۱۵۱ (ج ۲۹، ص ۴۷۹) عن العل و الامالی و المناقب و نیز به منابع مراجعه شود: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، صص ۸ و ۷۴ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ج ۷، صص ۳۹ و ۴۰ و ج ۹، صص ۵۲ و ۱۹۲ و ج ۱۲، صص ۷۹ و ۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، صص ۸۸ و ۸۹؛ الطبرانی، ج ۱۶ ص ۲۵۴؛ بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، صص ۲۶ و ۶۷۶ و ۷۰۳ و ج ۲۸، صص ۷۱ و ۹۳ و ۹۴ و ۱۰۲ و ۱۴۹ و ۱۵۱؛ معالم المدرستین، ج ۳، صص ۲۳۱- ۲۳۳؛ الغارت، ج ۲، صص ۵۱۳- و ۵۶۹؛ جمل، ص ۲۱۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۳؛ طبری ج ۳، ص ۲۸۹ و... بغض عایشه نسبت به علی علیه‌السلام: بخاری، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۱۷۶ و ج ۳، ص ۲۰۷؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۳؛ السبعه من السلف، ص ۱۶۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۹۲؛ معالم المدرستین، ج ۳، صص ۲۳۱ و ۲۳۲ (به نقل از الطبقات، ج ۲، ص ۲۳۲)؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۱۴۹- ۱۵۱؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۳۳ (به نقل از مقاتل الطالبیین، ص ۴۳: (لما ان جاءت عائشه قتل الامام علی علیه‌السلام سجدت). به علت همین کینه‌ها بود که رسول خدا

صلی الله علیه و آله حب و بغض علی علیه‌السلام را معیار ایمان و نفاق قرار داده است: صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ (ح ۷۸ و ۱۳۱) و ج ۴، ص ۱۷۸ (ح ۲۴۰۴)؛ ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲ (ح ۳۷۱۲)، و ص ۶۳۵ (ح ۳۷۱۹) و ۶۴۳ (ح ۳۷۳۷) و ج ۱۳، ص ۱۶۸ و ج ۱۴ ص ۱۷۷؛ نسائی، ج ۸، صص ۱۱۵ و ۱۱۷؛ کتاب الایمان، (باب علامه المنافق)؛ ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ مستدرک حاکم؛ ج ۲ ص ۱۲۹؛ المصنف، ج ۱۲، صص ۵۶ و ۷۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴ و ۹۵ و ۱۲۸ و ج ۶، ص ۲۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۳۲، و ۱۳۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، صص ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۱۲ و ج ۱۲، صص ۲۰۰ و ۲۱۹ و ج ۱۳، صص ۸۹ و ۹۰ و ج ۱۵، صص ۹۶ و ۱۰۵ و ۱۵۷؛حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۹۸ و ج ۴، ص ۹۵ و ج ۶ ص ۲۹۵ و ج ۷، ص ۱۹۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۵۴؛ جامع الاصول، ج ۸، ص ۶۵۶ (ح ۶۴۹۹ و ۶۵۰۰)؛ مشکاه المصابیح، ج ۳، ص ۲۴۲ (ح ۶۰۷۹) و ص ۲۴۵ (ج ۶۰۹۱)؛ الفردوس، ج ۵، ص ۳۱۶ (ح ۸۳۰۴) و ج ۳، ص ۵۴۲ (ح ۵۶۸۹)؛ اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، صص ۵۰- ۶۱ (با حواشی شیخ محمودی)؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، صص ۱۰ و ۲۷۳ و ج ۴، صص ۸۳ و ۱۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲۹، صص ۴۴۱- ۶۴۵ و ج ۳۹، صص ۲۵۱ و ۲۵۶ و ۲۶۲ و ۲۶۵ و ۲۶۷ و ۲۹۴ و ۲۹۶ و ۳۰۱ و ۳۰۳؛ الغدیر، ج ۳، صص ۱۸۲- ۱۸۶ و ج ۴، صص ۳۲۲ و ۳۲۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۸ و ج ۱۳، ص ۱۸۳؛ مجله‌ی تراثنا، شماره‌ی ۱۲، صص ۹۲ و ۹۳ (پاورقی و تحقیق عبدالعزیز طباطبائی) و بسیاری منابع دیگر. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «فی الخبر الصحیح المتفق علیه انه لا یحبه الا مومن و لا یبغضه الا منافق» و علامه امینی پس از اخراج این حدیث به الفاظ گوناگون و با اساتید متعدد می‌گوید: «لو کان هناک حدیث متواتر یقطع بصدوره عن صدر الرساله فهو هذا الحدیث او انه من اظهر مصادیقه». [۵۲] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۰۸: «... ان الله لما قبض نبیه صلی الله علیه و آله استاثرت علینا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس کافه فرایت ان الصبر علی ذلک افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثو عهد بالاسلام و الدین یمخض مخض الوطب، یفسده ادنی وهن و یعکسه اقل خلف فولی الامر قوم لم یالوا فی امرهم اجتهادا...». [۵۳] توبه، ۲۹. [۵۴] الطبقات، ج ۷، ص ۷۹ و ج ۱، ص ۳۶۶. [۵۵] الطبقات، ج ۱، ص ۳۳۸. [۵۶] سیره‌ی ابن‌هشام، ج ۴، ص ۲۰۵. [۵۷] الطبقات، ج ۱، ص ۳۴۳؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۰. [۵۸] اصول مالکیت در اسلام، احمدی میانجی، ج ۲، ص ۷. [۵۹] توبه، ۱۴. [۶۰] السیره النبویه، ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۱۶؛ کامل، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۳۲۴. [۶۱] نفاق به شهادت قرآن (سوره‌های ماعون، مدثر، هود (آیه‌ی ۵) و عنکبوت (آیه‌ی ۱۰ و ۱۱) که سوره‌های مکی هستند) و اخبار (بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۴۵، باب ۲۰)، از همان دوران مکی شکل گرفته است. نیز ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۳۰۱؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۷. [۶۲] و روی عن امامنا القائم علیه‌السلام فی حدیث سعد بن عبدالله فی عله اسلام بعض المغتصبین للخلافه: «بل اسلما طمعا، لانهما کان یجلسان الیهود و یستخبرانهم کانوا یجدون فی التوراه و سائر الکتب المتقدمه الناطقه بالملاحم...و بایعاه طمعا فی ان ینال کل منهما من جهته ولایه بلد.» (الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۳۲؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۸۶). [۶۳] عن زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام: «والله لو تمکن القوم ان طلبوا الملک بغیر التعلق باسم رسالته کانوا قد عدلوا عن نبوته». (بیت الاحزان، ص ۵۷). [۶۴] قال له- علی علیه‌السلام- قائل: یا امیرالمومنین ارایت لو کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله ترک ولدا ذکرا قد بلغ الحلم و آنس منه الرشد، اکانت العرب تسلم الیه امرها؟ «لا، بل کانت تقتله ان لم یفعل ما فعلت... و لو لا ان قریشا جعلت اسمه ذریعه الی الرئاسه و سلما الی العز و الامره، لما عبدت الله بعد موته یوما واحدا». (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸. [۶۵] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۹- ۵۹۱ و ۷۳۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، (متن و پاورقی) صص ۸۵- ۸۷، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲ و ۳۱۹- ۳۲۱، و ج ۱۰، صص ۲۹۶- ۲۹۷ (احتجاج هشام بن حکم با اهل سنت در مورد صحیفه‌ی عمر و حقیقت آن)؛ کشف الیقین، ص ۱۳۷، ارشاد القلوب دیلمی؛ صص ۱۳۵- ۱۱۲. و نیز مراجعه شود به: روایات از طریق امامیه در تفسیر آیه‌ی ۷۹ از سوره‌ی زخرف (ام ابرموا امرا فانا مبرمون). راجع به عنوان صحیفه در کتب اهل سنت (بدون ذکر محتوای آن) ر. ک: تاریخ اسلام ذهبی، ج ۳ (خلفاء الراشدین)، ص ۱۲۰؛ صفوه الصفوه، ج ۱، ص

۲۹۲؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۱۰۹. [۶۶] بحارالانوار، ج ۸، (قدیم) ص ۲۸. [۶۷] اگر ترتیب نزول آیات قرآن را بررسی کنیم می‌بینیم که اکثر آیات مربوط به منافقان در واپسین سال‌های احزاب، محمد صلی الله علیه و آله فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر، بیان‌گر این حقیقت است. [۶۸] پیشتر منابع آن گذشت. [۶۹] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۲. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا همه مهاجر و انصار تحت فرماندهی «اسامه بن زید» که بیش از ۱۷ یا ۱۸ سال نداشت، عازم تبوک شوند. در این سپاه تمام مهاجر و انصار به ویژه کسانی که جزو پیروان قوم بودند باید شرکت می‌کردند. از جمله کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وجودشان را در سپاه اسامه لازم شمرد و بسیار تاکید می‌کرد، ابوبکر و عمر بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با قید اسم معرفی کرد (الطبقات، ج ۲، ص ۱۹۰، و ج ۴، ص ۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۴) اما آنان از رفتن عمدا سر باز می‌زدند تا آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله با تن بیمار به مسجد آمده و با پاسخ دادن به بهانه‌هایشان لعنت بر کسانی کرد که از رفتن تخلف کنند. (طبری، ج ۲، ص ۴۲۹؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۲). اگر چه اینان با اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله از شهر خارج شدند، اما مدام در بین شهر و لشکرگاه رفت و آمد می‌کردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد. از امام علی علیه‌السلام نقل شده که فرستادن آنان به خارج از مدینه برای تثبیت امامت او بوده (بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۷۳)؛ زیرا علی علیه‌السلام و اهل‌بیت از دستور رسول صلی الله علیه و آله مستثنی بودند. [۷۰] بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۹۷ و ۱۰۰ و ۳۲۰ (پاورقی). [۷۱] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۹ و ۷۳۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۰۰؛ المسترشد، ص ۱۸۶ (به نقل از رواۀ اهل سنت)؛ تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۹۰ (پاورقی به نقل از دلایل النبوۀ بیهقی و مغازی ابن اسحاق)؛ المحلی، ج ۱۱، صص ۲۲۰ و ۲۲۱ و نیز در صفحه ۲۲۴ می‌نویسد: «فانه قد روی اخبارا فیها ان ابابکر و عمر و عثمان و طلحۀ و سعد بن ابی‌وقاص ارادوا قتل النبی و القاءه من العقبۀ فی تبوک». [۷۲] خصال صدوق، ص ۴۹۹ (اصحاب العقبۀ اربعۀ عشر رجلا). [۷۳] کشاف، ج ۲، ص ۲۹۱، ذیل آیه‌ی ۷۴ سوره‌ی توبه (و هموا بما لم ینالوا). (و محشی در پاورقی روایت را از مسند احمد و طبرانی نقل می‌کند)؛ المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۱ (در ذیل روایت آمده که سه نفر از آنان عذر آوردند که سخن رسول خدا را در مورد این که کسی نباید به عقبه نزدیک شود، نشنیدند و جزو آن دوازده نفر نبودند و از تصمیمات آنان کاملا بی‌اطلاع بودند). [۷۴] الطبقات، ج ۲، صص ۲۶۶ و ۲۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۸ و ج ۲، ص ۴۰ و ج ۱۲، ص ۱۹۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، صص ۵۶۵ و ۵۶۶؛ اثبات الهداۀ، ج ۲، ص ۳۸۴ (به نقل از ابونعیم در حلیۀ الاولیاء). [۷۵] با توجه به نقل‌های متفاوت و متعارضی که در این مورد هست، این ادعا که ابوبکر در آن هنگام، خارج از مدینه بوده، مورد تردید است. اگر چه ابن ابی‌الحدید می‌گوید که همه تواریخ و سیره‌نویسان این گونه نوشته‌اند (ج ۲، ص ۴۰) اما خود او نیز در همان کتابش نقل‌های متعارضی دارد. (ر. ک: ج ۶، ص ۵۲). من بر این اعتقادم که ابوبکر در مدینه بود و نه در سنح (نام محلی است خارج از مدینه) چون آنچه مسلم است این است که ابوبکر و عمر از بیرون رفتن با سپاه اسامه امتناع کردند؛ زیرا می‌خواستند خلافت پیامبر را تصاحب کنند. مگر این که بگوییم برای تماس قبیله بدوی بنی‌اسلم از شهر خارج شده بود؛ همان قبیله‌ای که کار خلافت او را محکم کردند. (توضیح بیشترش خواهد آمد). [۷۶] ر. ک: نهج الحق، علامه‌ی حلی، صص ۱۷۲- ۲۲۰. و به یک قول ۳۰۰ آیه (تاریخ الخفاء، ص ۱۷۲، به نقل از ابن‌عساکر). [۷۷] پیامبر صلی الله علیه و آله به عاشیه می‌فرمود: ای عایشه! روزی بیاید که سگان حوأب- نام منطقه‌ای در مسیر بصره «ر. ک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۱۴»- بر تو پارس کنند و تو با علی می‌جنگی و در حق او ظلم می‌کنی. حدیث «کلاب حوأب» از احادیث متواتره است و در بسیاری از مصادر آمده است ر. ک: الغدیر، ج ۳، صص ۱۸۸- ۱۹۱ (بیش از سی مصدر از مصادر این حدیث از کتب اهل سنت آورده شده است). الجمل، شیخ مفید ص ۲۳۴ که محقق آن در پاورقی حدود ۳۰ مصدر از مصادر آن را برمی‌شمرد. [۷۸] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۶۷؛ اثبات الهداۀ، ج ۲ ص ۳۷۴ (حدیث ۲۶۱). [۷۹] ر. ک: «اقرار» و «آیه» از همین کتاب. [۸۰] بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۲۷۱؛ الفتوح، ج ۲، ص ۱۵۷؛ الطبقات، ج ۴، ص ۲۲۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج

۳، ص ۵۶. [۸۱] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳ ص ۵۶ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۷ و ج ۳۱، صص ۱۷۴- ۱۷۸ و صص ۲۷۰- ۲۷۹. [۸۲] سیوطی در خصایص بر تواتر این حدیث تصریح کرده و علامه‌ی امینی در الغدیر (ج ۹، صص ۲۱- ۲۲) منابع آن را یادآور شده. نیز ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۳۲۶ و ۳۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۳ (جزء ۶) ص ۲۱؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۳۱۰؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، صص ۲۰ و ۱۷۲؛ مصنف ابن ابی‌شیبة، ج ۱۵، ص ۳۰۲؛ الطبقات، ج ۳، ص ۲۵۲. [۸۳] صفین، صص ۳۳۲- ۳۳۶؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵، صص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۶ و ج ۸، صص ۱۶- ۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۳۰۸. [۸۴] ر. ک: منتخب الاثر فی امام الثانی عشر علیه‌السلام، صافی گلپایگانی، صص ۴۳- ۱۸۷. [۸۵] ر. ک: «حدیث ثقلین» از همین کتاب. [۸۶] غدیر (با اندکی تغییر). [۸۷] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲؛ الامامه و السیاسة، ص ۷. [۸۸] الامامة و السیاسة، ص ۷؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۴. [۸۹] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۸. [۹۰] و لقد کان سعد لما رأی الناس یبایعون ابابکر نادی: ایها الناس انی والله ما اردتها حتی رأیتکم تصرفونها عن علی... (علم الیقین، ج ۲، ص ۷۱۳). [۹۱] الطبقات، ج ۲، ص ۲۵۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۳. (تحقیق شیخ محمودی) [۹۲] سیره‌ی ابن‌هشام، ج ۴، صص ۱۴۷- ۱۴۸؛ المغازی، ج ۳، صص ۹۵۷- ۹۵۸؛ الارشاد، ص ۶۷. [۹۳] الکافی، ج ۲، ص ۴۱۱؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۷۷ و ج ۹۳، ص ۵۷. [۹۴] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۶. [۹۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۴. [۹۶] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳. [۹۷] تاریخ الخمیس، ص ۱۶۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۳۸ به نقل از طبری، ج ۳، ص ۲۱۸ (بر طبق این نقل، ابتدا عمر از جریان انصار با خبر شد و او بود که ابوبکر را آگاه کرد.)؛ انساب الاشراف، ج ۷۱ ص ۵۸۱ (بر طبق این نقل ابتدا ابوبکر با خبر شد). [۹۸] الطبقات، ج ۲، صص ۲۶۶- ۲۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۲. [۹۹] الغدیر، ج ۷، ص ۱۸۴؛ به نقل از منابع اهل سنت. گویا عمر از یاد برده بود که در جنگ احد در هنگام فرار، فریاد زده بود: «ما اری رسول‌الله الا قد قتل» (بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۸۹ و ۳۹۰- پاورقی- به نقل از الطبقات و منتخب کنز العمال و سیره ابن‌هشام و تاریخ طبری) البته بعدها در توجیه اینکه چرا در هنگام فوت رسول آنگونه گفته بود می‌گفت: من گمان می‌کردم که پیامبر پس از همه اصحابش خواهد مرد!! «و لا یموت حتی یکون آخرنا» (همان و نیز الجمع بین الصحیحین، به نقل از اثبات الهداة، ص ۳۳۸) غافل از این که اگر این گونه باشد پیامبر هرگز نخواهد مرد؛ زیرا همواره اصحابی جدید خواهد یافت. به راستی که دروغ‌گو رسوا است. [۱۰۰] البیان والتبیین، ج ۳، ص ۱۸۱ (ان هذا الامر ان تطاولت الیه الخزرج لم تقصر عنه الاوس و ان تطاولت الیه الاوس لم تقصر عنه الخزرج و قد کانت بین الحیین قتلی لا تنسی و جراح لا تداوی، فان نعق منکم ناعق فقد جلس بین لحی اسد یضغمه المهاجری و یجرحه الانصاری)؛ تاریخ اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۲۰۴ «حذر (ابوبکر) الانصار ان ولیته الاوس ان تنفس الیها الخزرج، و ان ولیته الخزرج ان تنفس علیها الاوس». [۱۰۱] برای آگاهی بیشتر از جریان سقیفه و تحلیل خطبه ابوبکر به کتاب سقیفه از علامه‌ی مظفر مراجعه شود. [۱۰۲] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۰. [۱۰۳] هم چنان که «حباب بن منذر» در همان سقیفه به «بشیر» گفت: تو از روی حسادتی که با «سعد» داشتی با ابوبکر بیعت کردی. (الامامة و السیاسة، ص ۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۰). [۱۰۴] (بعد أن داسوا سعد بن عباده و وطئوا بطنه) اثبات الوصیة، ص ۱۱۶؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۰. [۱۰۵] الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۸. [۱۰۶] انساب الاشراف، ج ۱، صص ۵۹۰ و ۵۹۱؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۰. [۱۰۷] مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۴۴؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۲۲۰؛ الطبقات، ج ۳، ص ۳۴۳؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۰؛ ایضاح ابن شاذان، ص ۱۳۴؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۱؛ تاریخ الخلفاء ص ۶۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، صص ۵۸۳ و ۵۹۱. [۱۰۸] (ان ابابکر و عمر لم یشهدا دفن النبی). کنزالعمال، ج ۳، ص ۴۱۰. ر. ک: عبدالله بن سبأ، ص ۱۰۱. [۱۰۹] سیره‌ی ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶۸؛ المصنف ابن ابی‌شیبة، ج ۱۴، ص ۵۸۶، ح ۱۸۸۹۲؛ و نیز ر. ک: عبدالله بن سبا، ص ۱۰۱. [۱۱۰] امالی مفید، ص ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۲؛ الامامة و السیاسة، ص ۱۹. (من هیچ اجتماعی را بدتر از این اجتماع را به یاد ندارم. جناره رسول خدا

را نزد ما رها کردید و به جانب سقیفه شتافتید و بی مشورت ما بین خود هر چه خواستید، کردید و حق مسلم ما را به ما بازنگرداندید). [۱۱۱] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۹۷؛ الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۳۴۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۳. [۱۱۲] الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۲ (ط جدید)؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۳؛ شافی ص ۴۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱؛ ایضاح ابن شاذان، ص ۴۵۷. [۱۱۳] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۹؛ نهایه الارب، ج ۴، ص ۳۵ (ان اسلم اقبلت بجماعتها حتی تضایق بهم السکک فبایعوا ابابکر فکان عمر ما هو الا ان رایت اسلم فایقنت بالنصر). [۱۱۴] کامل، ج ۲، ص ۳۳۱ (و جائب اسلم فبایعت فقوی ابوبکر بهم و بایع الناس بعد). [۱۱۵] جمل، شیخ مفید، ص ۱۱۹ (و روی ابومخنف لوط بن یحیی الازدی عن محمد بن سائب الکلبی و ابی‌صالح، و رواه ایضا عن رجاله عن زائدة بن قدامة قال: کان جماعة من الاعراب قد دخلوا المدینة لیمتادوا منها، فشغل الناس عنهم به موت رسول‌الله صلی الله علیه و آله فشهدوا البیعة و حضروا الامر، فانفذ الیهم عمر و استدعاهم و قال لهم: خذوا بالحظ و المعونه علی بیعة خلیفة رسول‌الله صلی الله علیه و آله و اخرجو الی الناس و احشروا هم لیبایعوا، فمن امتنع فاضربوا رأسه و جبینه! قال: فوالله لقد رأیت الاعراب قد تحزموا و اتشحوا بالازر الصنعانیه و اخذوا بایدیهم الخشب و خرجوا حتی خبطوا الناس خبطا، و جاؤوا بهم مکرهین البیعة). ابن ابی‌الحدید نیز در ج ۱، ص ۲۱۹ نیز قسمتی از همین نقل را دارد: (... و هم محتجزون بالازر الصنعانیة لا یمرون باحد الاخبطوه، و قدموه فمدوا یده فمسحوها علی ید ابی‌بکر یبایعه، شاء ذلک او ابی). همچنین مسعودی در اثبات الوصیة، ص ۱۱۶ می‌گوید: (و بایع عمر بن الخطاب ابابکر و صفق علی یدیه، ثم بایعه فومه ممن المدینه ذلک الوقت من الاعراب و المؤلفة قلوبهم، و تابعهم علی ذلک غیرهم). [۱۱۶] ر. ک: الطبقات، ج ۸، ص ۲۹۴، در شرح حال «امسنبلة اسلمیة». [۱۱۷] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۹؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۴۷۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۴. [۱۱۸] کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۱. [۱۱۹] پاسخ ابوبکر در برابر خطبه‌ی غرای زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه. تمامی این خطبه به همراه اسناد آن در بخش خطبه‌های زهرا علیهاالسلام خواهد آمد. [۱۲۰] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۳، کنزالعمال، ج ۵، ص ۶۰۶؛ منتخب الکنز (در حاشیه‌ی مسند احمد) ج ۲، ص ۱۶۸، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۸۶. [۱۲۱] (و خشیت الفتنة) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۶۹ و ج ۶، ص ۴۷؛ تاریخ الخمیس؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۷، جمع الجوامع سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۴۲ (مسند ابوبکر). [۱۲۲] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۷۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۸۴؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۴ (ابن ابی‌الحدید تصریح می‌کند که علت این کار آرام کردن مخالفانی بود که محورشان علی علیه‌السلام بوده است). [۱۲۳] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۷ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری)، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۴، عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹. [۱۲۴] امالی مفید، صص ۴۹ و ۵۰، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸. [۱۲۵] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۹۳. [۱۲۶] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۹۳. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۰. [۱۲۷] بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۴۸۸. [۱۲۸] بحارالانوار، ج ۳، ص ۴۸۸. [۱۲۹] بیت الاحزان، ص ۱۲۳. [۱۳۰] الغدیر، ج ۷، صص ۷۷ و ۷۶، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۰، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۶۷، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲. [۱۳۱] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۹۳. [۱۳۲] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۰؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۵۳؛ اضواء علی السنة المحمدیة، ص ۲۹؛ حیاة الصحابه، ج ۳، صص ۲۷۳ و ۲۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۴۹؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۹۴. [۱۳۳] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۷۳۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۱۲۷، ۲۳۹ و ۲۵۹ و ج ۳۷، ص ۳۳۱؛ رجال کشی، ص ۱۱. [۱۳۴] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۳. می‌گویند ابوحنیفه از مؤمن طاق پرسید: اگر خلافت حق علی علیه‌السلام بود، چرا با آن که قوی و شجاع بود آن را مطالبه نکرد؟ وی در جواب گفت. «خاف ان یقتله الجن؛ می‌ترسید، جن او را هم بکشد!» شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۳. [۱۳۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۲۸؛ الطبقات، ج ۳، ص ۶۱۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۶. [۱۳۶] اگر چه مرحوم ممقانی در رجال خود

سعی دارد او را طرفدار علی علیه‌السلام نشان دهد؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۸. [۱۳۷] (و قد لعن ابوبکر و عمر، سعد بن عبادهٔ و هو حی و برئا منه، و اخرجاه من المدینهٔ الی الشام). شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۷؛ فخر رازی در کتاب نهایهٔ العقول می‌گوید که سعد به خاطر ترس از عمر از مدینه مهاجرت کرد. با این حال باز هم او را کشتند. ر. ک: اثبات الهداهٔ، ج ۲، ص ۳۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۹. [۱۳۸] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۹. [۱۳۹] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۹. [۱۴۰] (یا خالد لا تفعل ما امرتک به- ثلاثا-) الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ الایضاح، ص ۱۵۵؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۲؛ رجال کشی، ج ۲ ص ۶۹۵ (شرح حال سفیان الثوری)؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲ (اشاره به آن دارد)؛ المسترشد، ص ۴۵۱؛ اثبات الوصیهٔ، ص ۱۱۸؛ بحارالانوار، ج ۲۹، صص ۱۲۶ و ۱۳۳ و... [۱۴۱] «ان وجدت علیهم اعوانا فجاهدهم و نابذهم، و ان لم تجد اعوانا فبایعم و احقن دمک». بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۵. [۱۴۲] الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶ و ج ۶، ص ۱۱۵. در مورد حقیقت و چگونگی این مسئله و دیگر منابع آن نیز مراجعه شود به: (فاطمه الزهراء بهجهٔ قلب المصطفی)، رحمانی همدانی، صص ۶۵۰- ۶۵۶؛ «زندگانی حضرت زهرا و زینب کبری»، رسولی محلاتی، صص ۳۶۹- ۳۷۲؛ مجله‌ی تراثنا، شماره‌ی (۳۰- ۳۱)، ص ۳۷۸ با تحقیق: سید علی حسینی جلالی. [۱۴۳] «فصحبته مناصحا» با او مصاحبت می‌کردم در حالی که خیرخواه بودم. (الغارات، ج ۱، ص ۳۰۷). [۱۴۴] چه در هنگام هجوم به خانه‌اش و چه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در هنگام به زمین زدن خالد که منابع این همه پیش‌تر گذشت. [۱۴۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۱. امی المؤمنین علیه‌السلام خود نیز می‌فرمود. «والله لقد بایع الناس ابابکر، و انا اولی الناس بهم منی بقمیصی هذا، فکظمت غیظی، و انتظرت امر ربی و الصقت کلکلی بالارض»؛ به خدا سوگند مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که شایستگی من به این لباسم بیشتر بود. با این حال خشم خود را فروبرده و منتظر امر پروردگار ماندم و سینه‌ام را به زمین نهادم (کنایه از این که آرام گرفتم و اقدامی ننمودم). (امالی مفید، ص ۱۵۳، مجلس ۱۹). [۱۴۶] خوله‌ی حنفیه (مادر محمد حنفیه و همسر امیرالمؤمنین علیه‌السلام) که در ابتدا از همسران مالک بن نویره بود می‌گوید: هدف مالک این بود که زکات باید به خلیفه‌ی منصوب از جانب پیامبر داده شود نه کس دیگر. (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۵۷، به نقل از الروضهٔ، ابی‌الفضل شاذان بن جبرییل قمی، ص ۹۹). [۱۴۷] الایضاح، ص ۷۲؛ الاصابهٔ، ج ۲، ص ۲۰۹؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۸۱؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۸؛ کنزل العمال، ج ۳، ص ۱۳۲؛ و فیات الاعیان، ج ۵، ص ۶۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۹۲۷؛ نهایهٔ الارب، ج ۴، ص ۷۲؛ تاریخ الردهٔ، ص ۴۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۹ و ج ۱۷، ص ۲۰۲؛ کامل، ج ۲، ص ۳۵۷؛ تاریخ ابی‌الفداء، ص ۱۶۶ (فقال مالک قد کان صاحبکم یقول ذلک قال خالد اوما تراه لک صاحبا والله لقد هممت ان اضرب عنقک ثم تجولا فی الکلام فقال له خالد: انی قاتلک فقال له او بذلک امرک صاحبک). بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۴۸۸ (و قد روی اصحابنا ان مالکا انما منع ابابکر الزکوهٔ لان رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال له لما سئل ان یعلمه الایمان هذا وصیی من بعدی و اشار الی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فلما توفی رسول‌الله صلی الله علیه و آله رجع فی بنی‌تمیم الی المدینه فرأی ابابکر علی منبر رسول‌الله صلی الله علیه و آله فتقدم الیه و قال من ارقاک هذا المنبر و قد جعل رسول‌الله صلی الله علیه و آله علیا علیه‌السلام وصیه امرنی بموالاته فامر ابوبکر باخراجه قنفذ بن عمیر و خالد بن الولید ثم وجه ابوبکر خالدا و قال له لقد علمت ما قال و لست امن ان یفتق علینا فتقا لا یلتئم فاقتله فقتله خالد تزوج امرأته فی لیلته). [۱۴۸] در حالی که در مواردی نظیر این، افرادی را برای تعیین تکلیف نزد ابوبکر فرستاده بود. السیرهٔ النبویهٔ، ج ۴، ص ۵۴). [۱۴۹] منابع آن در صفحه قبل گذشت. شایان ذکر است که ابن‌اعثم می‌گوید همه مورخین در این مطلب هم عقیده‌اند (ترجمه‌ی تاریخ اعثم کوفی، ج ۱، ص ۷). [۱۵۰] الاشتقاق، ص ۱۴۹. و یا به گفته‌ی ابن‌اعثم، خالد خود این لقب را بر خود گذاشت و ابوبکر نیز آن را تأیید کرد (الفتوح، ج ۱، ص ۱۴۹). [۱۵۱] کامل، ج ۳، ص ۴۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۱۰؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۹؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۸۴. [۱۵۲] الفتوح، ج ۱، ص ۲۳، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۹. [۱۵۳] الامامهٔ و السیاسهٔ، ابن‌قتیبه، ص ۲۴. [۱۵۴] فتوح

البلدان، ص ۱۳۶، کامل، ج ۲، ص ۳۵۹؛ المسترشد، ص ۵۱۳؛ تاریخ ابن‌کثیر، ج ۹، ص ۱۳۹؛ الاصابهٔ ج ۲، ص ۲۱۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۳۴؛ جمهرهٔ الانساب ابن حزم، ص ۲۶۱؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۵۰۹ و ۵۱۰؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۲؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۹. [۱۵۵] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۸، الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ تاریخ ابن‌کثیر، ج ۹، ص ۳۱۹؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۶۶ و ۷۸، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷ و بسیاری منابع دیگر. ر. ک: پیوست شماره ۱ (حور در آتش). [۱۵۶] البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۶، ص ۳۱۱ «و جعلت وفود العرب تقدم المدینهٔ یقرون بالصلوهٔ و یمنعون من اداء الزکات و منهم من امتنع من اداء الزکاهٔ من الصدیق... و انشد بعضهم: اطعنا رسول‌الله...». [۱۵۷] البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۳. [۱۵۸] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸، «تنبا جماعهٔ من العرب، و ارتد جماعهٔ، و وضعوا التیجان علی رؤوسهم، و امتنع قوم من دفع الزکاهٔ الی ابی‌بکر». [۱۵۹] المحلی، ج ۱۱، ص ۱۹۳: «قوم اسلموا و لم یکفروا بعد اسلامهم لکن منعوا الزکاهٔ من ان یدفعوها الی ابی‌بکر فعلی هذا قوتلوا و لا یختلف الحنفیون و لا الشافعیون فی ان هؤلاء لیس لهم حکم المرتد اصلا و هم قد خالفوا فعل ابی‌بکر فیهم و لا یسمیهم اهل الردهٔ، و دلیل ما قلنا شعر الحطیئهٔ المشهور الذی یقول فیه. اطعنا رسول‌الله...» و نیز ر. ک: بدایهٔ المجتهد، ج ۱، ص ۲۵۰ (احکام زکاهٔ). [۱۶۰] فرق الشیعهٔ، ص ۷، ترجمه و تعلیقات: دکتر محمد جواد مشکور؛ المقالات و الفرق، سعدبن عبدالله ابی‌خلف اشعری قمی، تصحیح و تعلیق: دکتر محمد جواد مشکور، ص ۴. «و قد کان فرقهٔ اعتزلت ان ابی‌بکر فقالت لا تودی الزکاهٔ الیه حتی یصح عندنا لمن الامر و من استخلفه رسول‌الله صلی الله علیه و آله بعد و نقسم الزکاهٔ بین فقرائنا و اهل الحاجهٔ منا». [۱۶۱] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۵۵: «لا والله لا نبایع اباالفصیل ابدا» و مقصودشان از اباالفصیل (بچه شتر) ابوبکر بود که از روی تحقیر او را این گونه می‌خواندند. [۱۶۲] المجموعهٔ الکاملهٔ، ج ۱، ص ۳۰۶ (عبقریهٔ الصدیق). [۱۶۳] الصدیق الاکبر، ص ۹۶. (به نقل از سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی، ص ۳۵۳) و نیز ر. ک: البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۲۳. [۱۶۴] تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۲۱۶. [۱۶۵] تاریخ الاسلام و العرب، ص ۷۱. [۱۶۶] نصوص الردهٔ فی تاریخ الطبری، ص ۹۱. [۱۶۷] نصوص الردهٔ فی تاریخ الطبری، ص ۸۹. [۱۶۸] نصوص الردهٔ فی تاریخ الطبری، صص ۱۰۱ و ۱۰۲. [۱۶۹] الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۹۳- ۱۹۷ به نقل از: «نصوص الردهٔ فی تاریخ الطبری»، صص ۹۰ و ۹۴ و ۹۵. [۱۷۰] عبدالله بن سبأ، ص ۱۴۱. و نیز ر. ک: سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی، صص ۳۵۱- ۳۵۶؛ تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، صص ۲۷۵- ۲۸۵؛ الصوارم المهرقه فی نقد الصواعق المحرقه، قاضی نورالله تستری، ص ۸۲. [۱۷۱] تاریخ الردهٔ، کلاعی بلنسی، ص ۱۰ (از علمای اندلس در قرن ۶ و ۷). «و کان الذین حبسوا صدقات قومهم و فرقوها بین قومهم مالک بن نویره و قیس بن عاصم و الاقرع بن حابس التمیمی». [۱۷۲] مجمع الامثال، ج ۲، ص ۶۵. [۱۷۳] شایان ذکر است که او در ابتدای کتابش می‌گوید: «ان هیهنا اخبارا لم تذکرها لئلا یجعلها الشیعهٔ متمسکا لهم». [۱۷۴] «قال حارثهٔ بن سراقهٔ: طاعه نحن انما اطعنا رسول‌الله اذا کان حیا و لو قام رجل من اهل بیته لا طعناه و اما ابن ابی‌قحافه فلا والله ماله فی رقابنا طاعهٔ و لا بیعهٔ ثم انشأ حارثهٔ بن سراقهٔ یقول ابیاتا من جملتها: اطعنا رسول‌الله اذ کان بیننا- فیا عجبا ممن یطیع ابابکر الفتوح، ج ۱، ص ۵۸؛ کتاب الرده، واقدی، ص ۱۷۱- ۱۷۲. [۱۷۵] «و قال اشعث بن قیس. فانی اعلم ان العرب لاتقر بطاعهٔ بنی‌تمیم بن مره و تدع سارات البطحاء من بنی‌هاشم آل غیره». ج ۱، صص ۵۹- ۶۰؛ کتاب الردهٔ، واقدی، ص ۱۷۵ (لازم به تذکر است که «تمیم بن مره» تحریف «تیم» است که مقصود همان قوم ابوبکر است، زیرا ابوبکر از عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره است. جمهرهٔ النسب، صص ۱۳۶- ۱۳۷ به نقل از: کتاب الردهٔ، واقدی، ص ۱۷۳، پاورقی). [۱۷۶] «فاقبل الیه (زیاد بن لبید) رجل من سادات بنی‌تمیم یقال له الحارث بن معاویه فقال لزیاد انک لتدعوا الی طاعهٔ رجل لم یعهد الینا و لا الینا و لا الیکم فیه عهد» فقال له الحارث... لا والله ما ازلتموها عن اهلها الا حسدا منک لهم و ما یستقر فی قلبی ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله خرج من الدنیا و لم ینصب للناس علما یتبعونه فارحل عنا ایها الرجل فانک تدعوا الی غیر رضا... فوثب عرفجهٔ بن عبدالله الذهلی فقال: صدق والله الحارث بن معاویه اخرجوا هذا الرجل عنکم و فما صاحبه باهل للخلافهٔ و لا یستحقها بوجه من الوجوه، و ما المهاجرون و الانصار

بانظر لهذه الامة من نبیها محمد ۹... ثم وثبوا الی زیاد بن لبید فاخرجوه، من دیارهم و هموا بقتله. قال فجعل زیاد لا یأتی قبیلة من قبایل کنده فیدعوهم الی الطاعه الا ردوا علیه ما یکره فلما رأی ذلک سار الی المدینة الی ابی‌بکر فخبره بما کان من القوم واعلمه ان قبایل کنده قد ازمعت علی الارتداد و العصیان (!) فاغتم ابوبکر غما شدیدا» الفتوح، صص ۶۰- ۶۲؛ کتاب الردة، واقدی، صص ۱۷۷- ۱۷۹. [۱۷۷] الفتوح، ج ۱، صص ۶۵- ۶۶، کتاب الردة، واقدی، صص ۱۸۶ و ۱۸۸ (واقدی به جای «بنوالعاقل»، «بنوالعاتک» نوشته است و به جای «بنوحمیر»، «بنوجمر». [۱۷۸] الفتوح، ج ۱، صص ۶۶- ۸۷. [۱۷۹] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۴۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۸۶؛ جمل، ص ۱۱۸؛ الایضاح، ص ۱۳۲. [۱۸۰] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۴۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۸۶؛ جمل، ص ۱۱۸؛ الایضاح، ص ۱۳۲ به اضافه‌ی الشعر و الشعراء، ص ۶۵؛ الاغانی، ج ۲، ص ۱۵۷ (به نقل از جمل، شیخ مفید، ص ۱۱۸)؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۷۱؛ تاریخ الردة، صص ۳ و ۱۶۲. [۱۸۱] الطبقات، ابن‌سعد، ج ۷، ص ۳۹۶ (در شرح حال خالد بن ولید)؛ الریاض النضرة، ج ۱، ص ۱۰۰؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۵. [۱۸۲] الطبقات، ابن‌سعد، ج ۷، صص ۱۰۱- ۱۰۲؛ الفتوح، ج ۱، صص ۷۳- ۷۴. [۱۸۳] طبری، ج ۳. [۱۸۴] برای اطلاع از شرح حال «سیف بن عمر» ر. ک: «خمسون و مأة صحابی مختلق» از علامه‌ی عسکری و نیز «نصوص الرده فی تاریخ الطبری» از شیخ محمد حسن آل‌یاسین، صص ۲۴- ۲۹. [۱۸۵] ر. ک: نصوص الردة فی تاریخ الطبری، ص ۲۱. آن چه طبری از غیر سیف (ابومخنف، هشام الکلبی، ابن‌اسحاق و مدائنی) نقل می‌کند بسیار اندک است و با این حال یا به لحاظ سند مخدوش است و یا در آن هیچ ذکری از خروج از اسلام نشده است. نصوص الرده فی تاریخ الطبری، صص ۳۴- ۵۳. [۱۸۶] نصوص الرده فی تاریخ الطبری، ص ۱۰۲. [۱۸۷] نصوص الرده فی تاریخ الطبری، ص ۱۰۲. [۱۸۸] سنن ترمذی، ج ۵، ۶۶۲. توضیح بیشتر به همراه دیگر منابع این حدیث خواهد آمد. [۱۸۹] به شهادت آیه‌ی (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) (مائده، ۳) دین مرضی خداپسند دین همراه مقام ولایت است. [۱۹۰] چه ولایت معصوم و چه ولایت فقیه، که ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت معصوم و در حقیقت زمینه‌ساز حکومت معصوم است. [۱۹۱] برای اطلاع از آیه‌ها و سوره‌های نازل شده در شأن زهرا علیهاالسلام ر. ک: فاطمة الزهرا علیهاالسلام، علامه‌ی امینی و الکلمة الغراء فی تفضیل الزهرا علیهاالسلام، علامه‌ی شرف‌الدین. [۱۹۲] تمامی احادیث از جلد ۴۳ بحارالانوار نقل شده. نیز ر. ک: فاطمة الزهرا علیهاالسلام، علامه‌ی امینی. [۱۹۳] ر. ک: الغدیر، ج ۷، صص۲۳۲- ۲۳۵ (در ۵۹ کتاب اهل سنت این حدیث نقل شده است). [۱۹۴] اخیرا برخی برای فضیلت زهرا علیهاالسلام به حدیث غیر معتبری تمسک می‌کنند که مناسب است، اشاره‌ای به آن داشته باشیم. فی کشف اللئالی للعالم الجلیل الشیخ صالح بن عبدالوهاب بن العرندس الحلی من اعلام القرن التاسع: انه روی عن الشیخ ابراهیم بن الحسن الذراق عن الشیخ علی بن هلال عن الجزایری عن الشیخ احمد بن فهد الحلی عن الشیخ زین‌الدین علی بن الحسن الخازن الحائری عن الشیخ ابی‌عبدالله محمد بن مکی الشهید بطرقه المتصلة الی ابی‌جعفر محمد بن علی بن موسی بن بابوبه القمی بطریقه الی جابر بن یزید الجعفی عن جابر بن عبدالله الانصاری عن رسول‌الله صلی الله علیه و آله عن الله تبارک و تعالی انه قال: «یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمة لما خلقتکما» ثم قال: یا جابر هذا من الاسرار التی امرنا رسول‌الله صلی الله علیه و آله بکتمانه الا عن اهله. و رواه المرندی فی «ملتقی البحرین»، ص ۱۴ و السید میرجهانی فی «الجنة العاصمة»، ص ۱۴۸ و مستدرک سفینة البحار، ج ۳، ص ۳۳۵ (به نقل از «ضیاء العالمین» از شیخ ابوالحسن جد امی شیخ محمد حسن صاحب جواهر). آن چه واضح است این است که مسلما مقصود، یک نحوه شرافت و افضلیت علی علیه‌السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا فاطمه علیهاالسلام بر آن دو بزرگوار نیست بلکه می‌توان گفت: روایت بر فرض صدور (چون سند ندارد) در صدد بیان این است که این سه تن علیهم‌السلام غرض غایی از خلقت عالم و همه موجودات می‌باشند و بدون این انوار مقدسه، مقصود از خلقت تأمین نمی‌شود و هستی به مقصود خود نمی‌رسد. (گرچه توجیهات دیگری هم دارد که از ذکر آن می‌گذرم. چون عمده این است که این روایت به اعتراف اهل فن هیچ اصل و سندی ندارد از این رو وقت گذاشتن برای توجیه آن بی‌اساس است. به خاطر دارم روزی از آیت الله

احمدی میانجی درباره‌ی صحت و سقم این روایت و معنای آن سؤال کردم و گفتم توجیهاتی هم برای آن نیز دارم. ایشان بدون آن که حاضر به شنیدن توجیهات باشند، بلافاصله فرمودند. ما هم توجیهاتی داریم اما از ابتدا می‌گویی سند ندارد و خودمان را معطل نمی‌کنیم و بدین وسیله بهانه به دست اخباری‌ها و خیلی‌های دیگر نمی‌دهیم. آن قدر روایات معتبر داریم که نوبت به این روایات غیر معتبر نمی‌رسد. [۱۹۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۴ و بسیاری منابع دیگر. [۱۹۶] فاطمة الزهرا علیهاالسلام، علامه‌ی امینی، ص ۱۷؛ الاسلام الشیعة، محمود شهابی، ج ۱، ص ۲۲۳ (به نقل از مسند احمد حنبل)؛ المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۳، ح ۱۰۰۲ (ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله کان یمر بیت فاطمة ستة اشهر اذا خرج الی صلاة الصبح و یقول. الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا). [۱۹۷] معانی الاخبار، ص ۱۱۴. [۱۹۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ۲۱۴. [۱۹۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳. [۲۰۰] دیوان اقبال لاهوری. [۲۰۱] بقره، ۶۰. [۲۰۲] این گام‌ها بر غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن قدر آشکار است که «عالم معروف شیخ حسن بناء رهبر اخوان المسلمین در عذر شیعه بر رد خلافت ابوبکر گفته است که: «کانت هذه عقیدة فاطمة» این عقیده، عقیده‌ی فاطمه است. و در برابر آن جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول چاره‌ای نخواهد داشت. مرحوم استاد آیت الله آقای سید محمد تقی خوانساری قدس‌سره که در قدس و تقوی غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم‌نظیر بود نقل می‌فرمود که: در سفر حج بیت الله الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه‌ی طیبه یا مکه‌ی معظمه (تردید از این جانب است) مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم بالاخره در مسجد مدینه یا مسجدالحرام (که باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده‌ی آن‌ها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید و گفت: «کانت هذه عقیدة فاطمة» مقصودش این بوده است که این عقیده‌ی شیعه بر غصب خلافت، عقیده‌ای نیست که کسی بتواند آن‌ها را بر آن مؤاخذه کند. زیرا عقیده‌ی فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام است». (امامت و مهدویت، آیت الله صافی گلپایگانی، ج ۱، مقاله‌ی «پیرامون معرفت امام علیه‌السلام»، ص ۳۵). [۲۰۳] در برخی از نقل‌ها تنها «انصار» ذکر شده است مانند نقل جوهری از امام باقر علیه‌السلام که در پاورقی بعدی خواهد آمد؛ زیرا انصار مردمی صمیمی‌تر و بی‌طرف‌تر بودند و در حکومت جدید سهمی نداشتند و کاندیدای آنان سعد بن عباده پس از آن که به شدت مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفت، در راه شام به وسیله جنیان ترور شد!! وانگهی آنان اکثریت داشتند و در واقع همه‌ی مردم مدینه بودند. اما مهاجرین بیشتر از قریش بودند و سخت هوای یکدیگر را داشتند و یک بافت سیاسی دیرینه، آنان را به هم پیوند می‌داد، اکنون نیز خلیفه از آنان بود و شیخ با نفوذ آنان، و همه در حکومت او سهیم بودند. [۲۰۴] الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۲، اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ صفین؛ نصر بن مزاحم، ص ۱۸۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳، از ابوبکر جوهری به سندش امام باقر علیه‌السلام: «ان علینا حمل فاطمة علی حمار، و ساربها لیلا الی بیوت الانصار یسألهم النصرة و تسألهم فاطمة الانتصار له...». و نیز ابن ابی‌الحدید در ج ۲، ص ۴۷ می‌نویسد: «و من کتاب معاویة المشهور الی علی علیه‌السلام و عهدک امس تحمل قصیدة بیتک لیلا علی حمار و یداک فی یدی ابنیک الحسن و الحسین یوم بویع ابوبکر الصدیق فلم تدع احدا من اهل بدر و السوابق الا دعوتهم الی نفسک و مشیت الیهم بامرأتک و ادلیت الیهم بابنیک و استنصرتهم علی صاحب رسول‌الله. فلم یجبک منهم الی اربعة او خمسة و لعمری لو کنت محقا لاجابوک و لکنک ادعیت باطلا و قلت ما لا یعرف و رمت ما لا یدرک و مهما نسیت فلا انسی قولک لابی‌سفیان، حرککک و هیجک: لو وجدت اربعین ذوی عزم منهم لناهضت القوم». در کتاب سلیم بن قیس این قسمت با تفصیل بیشتری نقل شده است (ج ۲، صص ۵۸۰ - ۵۸۱). و نیز زهرا علیهاالسلام خود در وصیتنامه‌اش می‌نویسد: «... وطنت علیهم فی بیوتهم و امیرالمؤمنین یحملنی و معی الحسن والحسین لیلا و نهارا الی منازلهم و اذکرهم بالله و رسول الا تظلمونا حقنا الذی جعله الله لنا، فیجیبونا لیلا و یقعدون عن نصرتنا نهارا...» (ارشاد القلوب دیلمی به نقل از الکوکب الدری، ص ۲۶۳)، آنان در روز یاری ما در خانه‌های خود خزیدند و دست از یاری کشیدند. امیرالمؤمنین مرا همراه با حسن و حسین شب و روز برای امت غفلت‌زده به خانه‌های مهاجر و انصار می‌برد و من آنان را به خدا و رسول صلی الله

علیه و آله و حقوق الهی هشدار می‌دادم و می گفتم به ما اهل‌بیت ستم روا مدارید و حق مسلمی را که خدا به ما ارزانی داشته، غصب نکنید. در تاریک شب جواب مساعد می‌دادند، اما در روز روشن دست از یاری ما برمی‌داشتند. [۲۰۵] ر. ک: الحیاه السیاسیه للامام الحسن علیه‌السلام فی عهد الرسول صلی الله علیه و آله و الخلفاء الثلاثه، جعفر مرتضی. [۲۰۶] الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، جعفر مرتضی عاملی، ج ۲، ص ۲۰۴. [۲۰۷] الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله علی السمع و الطاعه، فی العسر و الیسر، و المنشط و المکره و ان لا تنازع الامر اهله و ان نقول (نقوم)، بالحق حیثما کنا، لا نخاف فی الله لومه لائم» و قال السیوطی: «یرید الملک و الاماره». [۲۰۸] الاختصاص، شیخ مفید، صص ۱۸۳- ۱۸۴. «... ثم خرجت (فاطمه) و حملها علی علی اتان علیه کساء له خمل، فدار بها اربعین صباحا فی بیوت المهاجرین و الانصار والحسن والحسین علیهم‌السلام معهما و هی تقول: یا معشر المهاجرین و الانصار، انصروا الله فانی ابنه نبیکم و قد بایعتم رسول‌الله صلی الله علیه و آله یوم بایعتموه ان تمنعوه و ذریته مما تمنعون منه انفسکم و ذراریکم ففوا لرسول‌الله صلی الله علیه و آله بیعتکم...». [۲۰۹] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳. [۲۱۰] مائده، ۱۶۷ (ای پیامبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای و خدا تو را از شر و آزار مردم محفوظ خواهد داشت و خداوند قوم کافران را هدایت نمی کند). به تأکید، تهدید، تضمین، قاطعیت و هشدار آیه خوب توجه شود. تأکید در ابلاغ (تفاوت بلغ با ابلاغ به نقل راغب در مفردات) آن هم با آوردن عنوان رسول به جای نبی و نیز ابلاغ آن را معادل با ابلاغ همه رسالت قرار دادن، تهدید رسول به این که اتمام رسالتش در گرو این ابلاغ است، تضمین و تأمین رسول از خطر منافقان و در انتها قاطعیت و هشدار (ان الله لا یهدی القوم الکافرین)، بسیار قابل توجه است. به راستی رسول از چه چیزی تا این حد در هراس و نگرانی بود؟ آن هم رسولی که در برابر تمامی جزیرهٔ العرب یک تنه هم چون کوه ایستاده بود. و مظهر (فاستقم کما امرت) بود. مگر این امر چه امری است که باعث ناامیدی کفار است و به شهادت آیه‌ی ۳ سوره مائده، اکمال و اتمام دین در گرو آن است؟. [۲۱۱] الغدیر، ج ۱ و ۲. [۲۱۲] در سرزمینی به نام «رابر» که در سه مایلی «جحفه» قرار داشت. جحفه محلی بود بین مکه و مدینه که راهیان مدینه و عراق و مصر و نجد پس از بازگشت از مکه در آن جا از یکدیگر جدا می‌شدند. ر. ک: لسان العرب و نهایه ابن اثیر، ماده خم. شایان ذکر است که حتی عده‌ای حدود ۱۲/۰۰۰ (دوازده هزار) نفر از اهل یمن که مسیرشان به سمت شمال نبود همراه حضرت تا غدیر آمدند. [۲۱۳] جمعیت حاضر در غدیر را گوناگون نقل کرده‌اند. «۹۰/۰۰۰ نفر»، «۱۱۴/۰۰۰ نفر»، «۱۲۰/۰۰۰ نفر» و «۱۲۴/۰۰۰ نفر» نیز نقل کرده‌اند. ر. ک: تذکره الخواص، ص ۳۳؛ سیره‌ی حلبی، ج ۳، ص ۲۵۷؛ الغدیر، ج ۱، ص ۹. به نقل ابوالفداء در تاریخ خود (ج ۱، ص ۱۵۴) چهل هزار نفر و به نقل سبط ابن جوزی (تذکره الخواص، ص ۳۳) تمامی یکصد و بیست هزار نفر با علی بیعت کردند. [۲۱۴] و در ضمن خطبه به مردم فرمود: بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به آن دو کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد. برای اطلاع از تمامی خطبه‌ی مفصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ر. ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۶. [۲۱۵] هر کس را که من سرپرست او هستم، این علی نیز سرپرست اوست. خداوندا! دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد». برخی از کم‌مایگان می گویند «مولا» در این جا به معنای دوست داشتن است نه به معنای سرپرستی. در حالی که قرائن و شواهد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد «مولا» در اینجا فقط به معنای «اولی» یعنی سرپرستی، تولیت امور، امامت و پیشوایی است. در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: ۱. زمان: آخرین سال عمر پیامبر و چند ماه قبل از رحلت او (حجه الوداع)، در پایان سفر حج، بعد از نماز ظهر و در اوج گرمای روز. ۲. مکان: محل جدایی کاروان‌ها از یکدیگر. ۳. شکل اجتماع: جمعیتی عظیم و اجتماعی شکوهمند و بی‌نظیر با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله که تاریخ رسول صلی الله علیه و آله همانندی برایش نمی‌شناسد. ۴. روش اعلام: اعلام خبر رحلت و خداحافظی با مردم (کانی دعیت فاجبت... الا و انی اوشک ان افارقکم. الغدیر، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷ و ۳۰ و...)، امر به این که کسانی که جلو رفته‌اند، برگردند و منتظر ماندن برای کسانی که هنوز نرسیده‌اند، اقرار به توحید و نبوت و معاد و...، سخن گفتن از ثقلین، تکرار جمله‌ی

«فمن کنت مولاه فعلی مولاه» سه مرتبه، حاضر کردن علی علیه‌السلام در کنار خود و بالا بردن دست او، دستور به تبریک و بیعت مردم با علی علیه‌السلام پس از اتمام خطبه. ۵. اقرار گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم با این عبارت: الستم اولی بکم من انفسکم (که اشاره به آیه‌ی ۶ سوره‌ی احزاب (النبی اولی بالمومنین من انفسهم) است). علامه‌ی امینی این جملات صدر حدیث را از ۶۴ نفر از بزرگان اهل حدیث عامه از جمله: احمد بن حنبل، طبری، ذهبی، بیهقی، ابن‌ماجه، ترمذی، طبرانی، نسائی، حاکم نیشابوری، دارقطنی، و... نقل می‌کند. (الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۱ و نیز ر. ک: عبقات الانوار، ج ۱۰، ص ۲۸۸). ۶. دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اعلام جانشینی علی علیه‌السلام: «اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه...». این دعا در روایات صحیح الاسناد غدیر نیز آمده است و برای آن توجیهی نمی‌توان یافت مگر این که بگوییم برای موقعیت‌های سیاسی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است و این که ولایت علی علیه‌السلام در معرض دشمنی‌ها و کارشکنی‌ها و هوس‌ها قرار می‌گیرد. ۷. بیعت از مردم. (در حالی که محبت به علی علیه‌السلام که بیعت نمی‌خواهد. بیعت به خاطر پذیرفتن او امر و اطاعت از رهبری است). در برخی از روایات آمده است که بیعت تا بعد از نماز عشاء و در برخی دیگر نقل شده که تا سه روز ادامه داشت. (الغدیر، ج ۱، ص ۲۷، روایات محمد بن جریر طبری در کتاب «الولایة» از زید بن ارقم). ۸. فهم تمامی حاضران در غدیر از شنیدن این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله همین امارت و سرپرستی بود: (سخن ابوبکر و عمر، شعر حسان، شعر قیس بن سعد بن عبادة (الغدیر، ج ۲، ص ۶۷)، شعر عمروعاص (الغدیر، ج ۲، ص ۱۱۴)، امام علی علیه‌السلام در نامه‌ی به معاویه (الغدیر، ج ۲، ص ۲۵)، حارث بن نعمان فهری که از خداوند خواست که اگر این مسئله حقیقت دارد عذابی بر وی نازل شود (سئل سائل بعذاب واقع) علامه‌ی امینی این ماجرا را از ۳۰ مصدر اهل سنت نقل کرده است (الغدیر، ج ۱، ص ۲۴۶). ۹. تهنیت مردم و خلفا: (بخ بخ لک یابن ابی‌طالب، هنیئا لک یابن ابی‌طالب...) تبریک و تهنیت بر امری نو و حادث ابراز می‌گردد. ۱۰. نقل حدیث به صورت «من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» (عبقات الانوار، ج ۸، ص ۲۲۶). و «من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه. فانزل الله تعالی ذکره: الیوم اکملت لکم دینکم» (فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۵). نقل حدیث به این گونه به خوبی نشانگر فهم راویان از کلام رسول صلی الله علیه و آله است و برای مخالفان چاره‌ای جز پذیرش معنای «اولی» باقی نمی‌گذارد. ۱۱. نزول آیه‌ی (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک... والله یعصمک من الناس) (مائده ۶۷) پیش از این حادثه‌ی بزرگ: نگرانی پیامبر صلی الله علیه و آله از اعلام آن و آن را همتای رسالت رسول صلی الله علیه و آله دانستن. (این آیه به تصریح جمعی از محدثان و مفسران روز هجدهم ذوالحجه- روز غدیر- در خصوص اعلان ولایت امام علی علیه‌السلام نازل شده است. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸، فتح الغدیر، ج ۳، ص ۵۷؛ تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۶۳۶؛ روح المعانی، ج ۲، ص ۳۴۸؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳؛ اسباب النزول، ص ۱۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ۱۸۷- ۱۹۳ و نیز ر. ک: الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴. علامه‌ی امینی ۳۰ مصدر از اهل سنت را نام می‌برد). شایان ذکر است که این بیم موجب نقص و ایراد بر پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، زیرا آن حضرت نه بر خویشتن که از اختلاف امت و ایجاد آشوب توسط منافقان می‌ترسید. خداوند درباره‌ی حضرت موسی علیه‌السلام نیز می‌گوید: فاوجس فی نفسه خیفة موسی (طه، ۶۷). ۱۲. نزول آیه‌ی (الیوم اکملت لکم دینکم و...) (مائده، ۴). بعد از حماسه‌ی شکوهمند غدیر و آن را عامل کمال دین، تمامیت نعمت و ناامیدی کفار دانستن. (الغدیر، ج ۱، ص ۲۳۰ از مصادر متعدد اهل سنت، الاتقان، ج ۱، ص ۷۵؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۵۹؛ الکافی ج ۱، ص ۱۹۸ و ۲۸۹). البته ناگفته نماند «مولا» به معنای «محبوب» چنان که ابن‌حجر و برخی دیگر مدعی شده‌اند و روایات غدیر را بر آن حمل کرده‌اند (الصواعق، ص ۶۵) در ادبیات عرب جایی ندارد و در برخی از کتاب‌های لغت یادی از آن نشده است. چنان که علامه میر حامد حسین می‌گوید: هیچ یک از منابع لغوی زیر «محبوب» را یکی از معانی «مولی» ندانسته است: صحاح اللغة، قاموس اللغة، فائق، النهایة مجمع البحار، تاج المصادر، مفردات القرآن، اساس البلاغة، مصباح المنیر. (عبقات الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱۰). جدای از این که علامه‌ی امینی پس از بحث و بررسی در تمامی بیست و هفت معنایی که برای کلمه‌ی «مولی» ذکر شده است،

تمامی آن‌ها را به معنای «اولی» برمی‌گردانند و ادعا می‌کنند که در تمام آن‌ها جهت اولویتی بوده است که کلمه‌ی مولا به آن‌ها اطلاق شده است و چون از کلمه‌ی مولی معنای «اولی» تبادر می‌کرده است، مسلم در «صحیح» خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: عبد به سید و آقای خویش، مولی نگوید چرا که مولی خداوند است. (الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۰) شیخ سلیم البشری، شیخ جامع الازهر مصر نیز پس از بیان استدلالی سید شرف‌الدین درباره‌ی این که مولی در حدیث غدیر به معنای «اولی» هست می‌نویسد: من یقین دارم که حدیث بر همان معنا که شما می‌گویید (اولی) دلالت دارد. (المراجعات، ص ۱۴۱). برای اثبات این که «مولی» به معای «اولی به تصرف» است کافی است به الغدیر (ج ۱، صص ۳۴۴- ۳۴۸) مراجعه شود که از چهل منبع تفسیری ادبی و حدیثی نقل می‌کند که «مولی» در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی حدید (مأواکم النار هی مولاکم) به معنای «اولی» است در ۲۷ منبع «مولی» منحصرا به «اولی» تفسیر شده و در بقیه‌ی منابع «اولی» از جمله معانی «مولی» در این آیه یاد شده است. علامه میر حامد حسین یک جلد کامل و بخشی از جلد دیگر کتاب «عبقات» را به همین نکته اختصاص داده است و سخنان کسانی که «مولی» را به معنای «اولی» صحیح دانسته‌اند با شرح حال آنان و موضوع سخن آن‌ها بیان کرده است (عبقات الانوار، تمام جلد ۸ و هشتاد صفحه از جلد ۹ و برخی از موارد متفرقه‌ی دیگر). بزرگان ادب و لغت عرب نیز بر این معنا اذعان دارند از جمله. ابوالعباس (م ۳۸۶ ه ق) صاحب کتاب «الکامل»، ابواسحاق زجاج صاحب کتاب «معانی القرآن»، ابن‌انباری، ابوزکریا فراء، ثعلب (م ۲۹۱ ه ق)، ابن‌مبارک (م ۲۰۲ ه ق)، جوهری صاحب کتاب «صحاح اللغة» و ابن‌منظور صاحب «لسان العرب». البته چنانچه گذشت با توجه به مقدمات حدیث غدیر و دیگر قرائن و شواهد، معنای کلمه‌ی «مولی» متعین در معنای «اولی به تصرف»، «ولی امر» و «حاکم» است. [۲۱۶] الدر المنثور، ج ۲، صص ۲۵۹ و ۲۹۸. (امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و از این که اسلام دین شما باشد، خشنود گردیدم). [۲۱۷] فرازهایی از خطبه‌ی بلند و بسیار ارزشمند امام علی علیه‌السلام معروف به خطبه‌ی «غدیریه». این خطبه را امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ایام خلافت بود در یک جمعه‌ای که مصادف با عید غدیر بود، بر مردم خواند. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۲؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۶۹۴؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ص ۴۶۱. [۲۱۸] ر. ک: الغدیر، ج ۱، صص ۱۵۶- ۲۱۳؛ المراجعات، صص ۲۶۵- ۲۷۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۳ و ج ۲، ص ۲۹۶. [۲۱۹] عن فاطمة بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله قالت: انسیتم قول رسول‌الله یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه؟ الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۷؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳ (واعجبا انسیتم یوم غدیر خم). [۲۲۰] هل ترک ابی یوم غدیر خم لاحد عذرا. (خصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۳). [۲۲۱] از جمله در: سقیفه، شورا، دوره‌ی خلافت عثمان، روز ورود به جنگ جمل و صفین. ر، ک: الغدیر، ج ۱، صص ۱۵۹ و ۱۹۵. [۲۲۲] تاریخ دمشق، ج ۲، صص ۵۴۸ و ۵۵۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱؛ الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۲؛ عبقات الانوار، ج ۱، ص ۲۸۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۵۶؛ فضایل الخمسة، ج ۱، ص ۲۵۰؛ کنزالعمال، ج ۱۰، صص ۶۰۷ و ۶۰۸، البدایة و النهایة، ج ۵، صص ۲۱ و ۲۰۹؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۶ و ده‌ها مصادر دیگر، ر. ک: الغدیر، ج ۱، صص ۲۷۲- ۲۸۳. (علامه‌ی امینی تبریک شیخین را از شصت مصدر از اهل سنت نقل می‌کند). [۲۲۳] صاحب الاغانی می‌گوید: تمامی عرب اجماع و اتفاق کرده‌اند که شاعرترین مردمان، مردم مدینه‌اند و شاعرترین آنان حسان بن ثابت است. (الاغانی، ابوفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۱۴۳). [۲۲۴] به علی (علیه‌السلام) فرمود: برخیز که من دوست دارم تو پس از من امام و هادی انسان‌ها باشی. پس هر کس را که من مولا و سرپرست اویم همانا این علی (علیه‌السلام) ولی و سرپرست اوست. او را از صمیم دل دوست داشته و برای وی پیروانی راستین باشید. (علامه‌ی امینی این اشعار را از ۱۲ مصدر از عامه و ۲۶ مصدر از خاصه نقل کرده است. الغدیر، ج ۲، ص ۳۴). رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از سرودن این اشعار برای حسان دعا کرد و فرمود: «یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما کافحت عنا بلسانک». [۲۲۵] الغدیر. [۲۲۶] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۷۷. [۲۲۷] سیره‌ی ابن‌هشام، ج ۲، ص ۵۲۰؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۷. [۲۲۸] «فی مسند احمد من عدة طرق و فی صحیح بخاری و مسلم من عدة طرق ان النبی لما خرج الی تبوک استخلف علیا فی المدینة و علی

اهله فقال علی: ما کنت اوثر ان تخرج فی وجه الا انا معک، فقال أما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». مسند احمد، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۱۷۳ و ۱۷۵ و ۱۸۵)، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸ بطریقین؛ صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲ و ۲۴؛ کتاب الفضائل و مسند ابی‌داود، ج ۱، ص ۲۹؛ صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰؛ اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۶ و ج ۵، ص ۸؛ خصائص النسائی، صص ۱۵ و ۱۶؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۴۰۲؛ ذخایر العقبی، ص ۱۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۰۹- ۱۱۱ (به نقل از نهج الحق و کشف الصدق، علامه‌ی حلی، ص ۲۱۶) و بسیاری از منابع دیگر. شایان ذکر است که یک جلد کتاب عبقات الانوار تنها به همین حدیث و اسنادش اختصاص یافته و از صاحب شواهد التنزیل نقل شده است که ابوحافظ عبدولی از ابناء ابن‌مسعود حدیث منزلت را با پنج هزار سند نقل کرده است. نکته آخر این که پیامبر نه تنها در جریان تبوک که در هنگام عقد اخوت خود با علی علیه‌السلام نیز همین کلام را فرمود. [۲۲۹] اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، صص ۳۲- ۳۳؛ تاریخ دمشق، ترجمة امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۹۵ (با تحقیق محمودی)؛ الغدیر ج ۱، ص ۱۹۷؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۸۲. خود علی علیه‌السلام نیز در روز سقیفه به همین دو احتجاج می‌کرد. «انشدکم الله اسمعتم رسول‌الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم کذا و کذا و فی غزوة تبوک کذا و کذا فلم یدع علیه‌السلام شیئا قاله فیه رسول‌الله صلی الله علیه و آله علانیة للعامة الا ذکرهم ایاه. قالوا: اللهم نعم». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۹؛ بحارالانوار، ج ۲۸ ص ۲۷۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳. [۲۳۰] الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، صص ۳۱۵- ۳۰۴؛ بحارالانوار، ج ۲۹، صص ۳- ۱۸. [۲۳۱] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۹؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۳؛ الاحتجاج،ج ۱، ص ۲۱۳. [۲۳۲] آل‌عمران، ۶۱. [۲۳۳] (احزاب، ۳۳) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ مسند ابی‌داود، ج ۸، ص ۲۷۴؛ تفسیر طبری، ج ۲۲ ص ۵؛ تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۱۹۳؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۶۰؛ اسباب النزول نیشابوری، ص ۲۶۷. [۲۳۴] برای آگاهی از واقعه‌ی مباهله ر. ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸؛ صحیح ترمذی؛ ج ۲، صص ۲۶۶ و ۳۰۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تفسیر طبری، ج ۳، صص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۵۰ الفضایل (در کتاب علوم حدیثش (ص ۶۴) می‌گوید: «اخبار این واقعه در حد تواتر است» (به نقل از نهج الحق، ص ۲۱۶)، تفسیر فخر رازی، ج ۸ ص ۸۵؛ مجمع البیان، ذیل آیه‌ی مباهله، سیره‌ی حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ اقبال، ص ۴۹۶، کامل ابن اثیر، ص ۱۱۲؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۷۶ و ده‌ها ماخذ دیگر (ابومجتبی در پاورقی «النص والاجتهاد» شرف‌الدین، ص ۵۷؛ قریب به پنجاه و هفت منبع از منابع تفسیری و روایی را با ذکر آدرس و جزئیات آن، نام می‌برد که همگی تطبیق آیه‌ی مباهله را بر اهل‌بیت مورد اذعان قرار داده‌اند). [۲۳۵] در احتجاج علی علیه‌السلام با ابوبکر آمده است که علی علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا، ای ابوبکر! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله من و اهل من و فرزندانم را برای مباهله همراه برد یا تو و اهل فرزندان تو را؟ گفت: تو و اهل فرزندان تو را. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۱۸ (چاپ قدیم). [۲۳۶] الفصول المختارة، شیخ مفید، ص ۳۸؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۵۷. [۲۳۷] برای آگاهی از منابع اهل سنت در مورد این حدیث شریف ر. ک: نهج الحق، ص ۲۲۵؛معالم المدرستین، ج ۱، ص ۴۵۳. [۲۳۸] عبقات الانوار، ج ۴- ۳، صص ۱۰- ۱۱ و نیز ج ۲- ۱، صص ۵۸۳- ۵۷۵. [۲۳۹] عبقات الانوار، ج ۲- ۱، صص ۸۲۴- ۱۵. [۲۴۰] عبقات الانوار،ج ۴- ۳، ص ۱۱. [۲۴۱] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸. [۲۴۲] فی مسند احمد من عده طرق: ان النبی صلی الله علیه و آله امر بسد الابواب الا باب علی، فتکلم الناس، فخطب رسول‌الله صلی الله علیه و آله فحمدالله و اثنی علیه ثم قال. اما بعد، فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی، فقال فیه قائلکم، والله ما سددت شیئا و لا فتحته، و انما امرت بشیء فاتبعته، (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۵ و ج ۴، ص ۳۶۹) و نیز ر. ک: مستدرک الحاکم، ج ۳، صص ۴ و ۱۱۶ و ۱۲۵؛ خصائص النسائی، ص ۱۳؛ صحیح الترمذی؛ ج ۲، ص ۳۰۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۲؛ الصواعق المحرقه، ص ۷۶؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ اسدالغابة، ج ۲، ص ۳۱۴. (به نقل از نهج الحق و کشف الصدق، علامه‌ی حلی، ص ۲۱۷). و نیز احقاق الحق، ج ۴ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ که احادیث بسیاری از منابع اهل سنت نقل کرده است و هم چنین الغدیر، ج ۳، ص ۲۰۲. [۲۴۳] الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۶؛

بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۸. [۲۴۴] احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۶۰ و ج ۴، صص ۶۰ و ۷۰ و ج ۱۴ و ۱۵، ص ۴۲۳ و ج ۲۰، ص ۱۴۴، با منابع بسیاری از اهل سنت و نیز ر. ک: کتب تفسیری ذیل آیه‌ی انذار. [۲۴۵] کنزل العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۳؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۳۵. [۲۴۶] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۱؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۰۶؛ الفصول المهمهٔ، ص ۳۷. (آن هم پس از شکست و فرار ابوبکر و عمر). [۲۴۷] الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۰۹. [۲۴۸] (مائده، ۵۵). احقاق الحق، ص ۳۹۹ از ۸۵ کتاب اهل سنت در تفسیر و حدیث، نزول این آیه را در شأن علی علیه‌السلام نقل می‌کند. [۲۴۹] (احزاب، ۳۳). مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶ و نیز ر. ک: کتب تفسیری ذیل آیه. [۲۵۰] الصواعق المحرقه، ص ۷۵؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸. [۲۵۱] این حدیث از احادیث متواتر بین شیعه و سنی است. در کتاب عبقات الانوار آن را از زبان ۹۰ نفر از بزرگان اهل سنت نقل کرده و صاحب احقاق الحق موارد دیگری نیز بر آن افزوده است. [۲۵۲] ر. ک: کشف الحق، نهج الصدق، صص ۱۷۲، ۲۲۰. [۲۵۳] ابن‌عساکر از ابن‌عباس نقل می‌کند: «نزلت فی علی ثلثمائهٔ آیهٔ»، سیصد آیه درباره‌ی علی علیه‌السلام نازل شده است. (تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۲) [۲۵۴] مناقب خوارزمی، ص ۳؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۵۹۲. «عن ابن‌عباس- و قد قال له رجل: سبحان الله ما اکثر مناقب علی و فضائله انی لاحسبها ثلاثهٔ الاف منقبه- قال او لا یقول انها الی ثلاثین الف اقرب». [۲۵۵] مناقب خوارزمی، ص ۲۷۷؛ کنزالعمال، ج ۵، ص ۴۵۷، ح ۱۳۵۹۸. نیز می‌گفت: «اقضانا علی». رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرموده بود: «اقضاکم علی» اخبار القضاهٔ، محمد بن خلف بن حیان معروف به وکیع، ج ۱، ص ۸۸. [۲۵۶] ابوبکر درباره‌ی اعزام علی علیه‌السلام برای سرکوبی ارتداد قبایل حضرموت، می‌گوید: من در نظر دارم علی علیه‌السلام را بفرستم (فانه عدل رضا عند اکثر الناس لفضله و شجاعته و قرابته و علمه و فهمه...)، عمر در پاسخ او می‌گوید. ان علیا کما ذکرت و فوق ما وصفت. (الفتوح، ج ۱، ص ۲۷). [۲۵۷] برای آگاهی از توضیحات آیات و احادیث یا مستندات آن‌ها از کتب اهل سنت و دیگر توضیحات ر. ک: نهج الحق و کشف الصدق، علامه‌ی حلی، با تعلیقات: الحسنی الارموی، صص ۱۷۲- ۲۲۰؛ الغدیر، علامه‌ی امینی؛ الالفین، علامه‌ی حلی و الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۲۰ (حدیث منا شدهٔ) که در آن جا امیرالمؤمنین در بیانی گویا و زیبا در برابر اعضای شورای تحمیلی به بخشی از فضایل و نصوص خلافت خود اشاره می‌کند. [۲۵۸] ق، ۳۷. [۲۵۹] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۳ و ج ۳۳، ص ۱۵۱؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۷. نیز ر. ک: شرح ۱، قسمت (کمبود یاران توانمند و مخلص). [۲۶۰] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳ (معروف به شقشقیه). [۲۶۱] «و ان وجدت علیهم اعوانا فجاهدهم و نابذهم، و ان لم تجد اعوانا فبایعهم و احقن دمک» بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۴؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۵. [۲۶۲] ر. ک: «ترور علی علیه‌السلام» از همین کتاب. [۲۶۳] «و ایم الله لولا- مخافهٔ بین المسلمین، و ان یعود الکفر، و یبور الدین، لکنا علی غیر ما کنا لهم». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۰۷. ر. ک: جمل، شیخ مفید، ص ۴۳۷؛ امالی، شیخ مفید، ص ۱۵۵؛ الارشاد، ص ۱۳۱ که با کمی تفاوت این گونه آمده: «و ایم الله فلولا مخافه الفرقه بین المسلمین ان یعود الی الکفر لکنا غیرنا ذلک ما استعطنا»؛ به خدا سوگند! اگر بیم آن نبود که مسلمانان پراکنده شوند، و به کفر بازگردند، و دین کژ ناهموار گردد همانا تا آن جا که توان داشتیم شرایط کنونی را دگرگون می‌ساختیم. [۲۶۴] «لقد علمتم انی احق الناس بها من غیری والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصهٔ» نهج‌البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۷۴. [۲۶۵] «اما حقی فترکته مخافهٔ ان یرتد الناس عن دینهم». بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱ (به نقل از دلایل الامامهٔ، طبری). [۲۶۶] «فصبرت وفی العین قذی وفی الحق شجا». نهج‌البلاغه، خطبه‌ی شقشقیه؛ جمل، ص ۱۲۶. [۲۶۷] الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۲، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری، ص ۶۰)؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، صص ۳۲۵ و ۳۳۱؛ الغدیر، ج ۷، ص ۸۰. نیز ر. ک: پیوست ۱ (هجوم). [۲۶۸] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۳ و ۸۶۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۲۷ و ۲۹۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۸؛ المسترشد، صص ۳۷۷ و ۳۷۴؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۴. [۲۶۹] الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۹؛ المسترشد، ص ۳۷۷؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۳؛

الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸ ص ۲۲۶ و ۲۹۷؛ و در بعضی نقل‌ها هم ابوبکر خود مستقیما این فرمان را صادر می‌کند. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری، ص ۷۱). [۲۷۰] «ان ابیا فقاتلهما». عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۵۰؛ تاریخ ابی‌الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷. نیز ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۷۱] «و قال ائتنی به باعنف العنف». انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷. [۲۷۲] «فقال عمر: انه لا یستقیم لنا امر حتی نقتله، فخلنی آتیک برأسه». بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۸؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۳. [۲۷۳] ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۷۴] «ثم ان عمر جمع جماعة من الطلقاء والمنافقین». علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۶. ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۷۵] ر. ک: پیوست ۱ (هجوم). [۲۷۶] ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۷۷] «اغلقت الباب فی وجوههم». تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶. «فاجافت الباب و اغلقته». الاختصاص، مفید، ص ۱۸۴. [۲۷۸] «فخرجت فاطمه علیهاالسلام فوقفت من وراء الباب». بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. «و خطابها لهم من وراء الباب». بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸. [۲۷۹] «ایها الضالون المکذبون ماذا تقولون؟ و ای شیء تریدون؟». بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. [۲۸۰] «فقالت: یا عمر اما تتقی الله؟ تدخل علی بیتی؟» کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹. [۲۸۱] «و خروج فاطمة الیهم، و خطابها لهم من وراء الباب، و قولها: و یحک یا عمر ما هذه الجرأة علی الله و علی رسوله؟ ترید ان تقطع نسله من الدنیا تفنیه و تطفیء نور الله؟ والله متم نوره». بحارالانوار، ج ۵۳،ص ۱۸. [۲۸۲] «قالت: الی این یابن الخطاب؟ اجئت لتحرق دارنا؟». تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۱۶۵. ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۸۳] «فقالت فاطمة تحرق علی ولدی؟» غرر ابن خیزرانه (به نقل از: نهج الحق، ص ۲۷۱. ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۸۴] «فقالت الی این یابن الخطاب؟ اجئت لتحرق دارنا؟ قال نعم او تدخلوا فیما دخل فیه الامة». تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۵. ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۸۵] «فلما سمعت اصواتهم نادت باعلی صوتها: یا ابت، یا رسول‌الله، ماذا القینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه». الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۹. [۲۸۶] «فوقفت بعضادة الباب و ناشدتهم بالله بابی ان یکفا عنا و ینصرونا» بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸. [۲۸۷] پیوست ۱ (احراق). [۲۸۸] بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. [۲۸۹] «والله ما بایع علی حتی رأی الدخان قد دخل بیته». ر. ک: پیوست ۱ (احراق). [۲۹۰] «و رکل الباب برجله». بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹ و ج ۵۳، ص ۱۹. ر. ک: پیوست ۱ (احراق). [۲۹۱] «قلت لسلمان: ادخلوا علی فاطمة بغیر اذن؟! قال: ای والله و ما علیها من خمار» کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. ر. ک: پیوست ۱ (هجوم). [۲۹۲] ر.ک: پیوست ۱ (سقط محسن). [۲۹۳] ر.ک: پیوست ۱ (سقط محسن). [۲۹۴] «فما سمع القوم صوتها و بکاءها انصرفوا باکین، فکادت قلوبهم تنصدع و اکبادهم تنفطر». الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۶ (به نقل از همان). به راستی مگر مهاجمان چه دیدند که گریه‌کنان بازگشتند و نزدیک بود قلوبشان پاره گردد و دل‌هاشان متلاشی شود؟ آیا به غیر از صحنه‌ی مولم سقط،هیچ صحنه‌ی دیگری می‌توانست آن جماعت سنگ‌دل و ظالم را این گونه متأثر کند؟ (شایان ذکراست که ابن‌قتیبه از اعاظم علمای اهل سنت است). [۲۹۵] «و بقی عمر معه قوم، فاخرجوا علیا». الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۴. [۲۹۶] «نادت بأعلی صوتها: یا ابت، یا رسول‌الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه» همان و المسترشد، ص ۳۷۸. [۲۹۷] ر. ک: پیوست ۱ (مضروبه). [۲۹۸] ر. ک: پیوست ۱ (مضروبه: صورت و سینه). [۲۹۹] «ان النبی کان لا ینام حتی یقبل عرض وجه فاطمة و یضع وجهه بین ثدیی فاطمة و یدعولها» مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۴، کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۶۷، بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۷۸. ر.ک: پیوست ۱ (مضروبه: صورت و سینه) و نقل کامل بهایی در (پشت و شکم). [۳۰۰] «فوثب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فأخذ بثلابیب عمر، ثم هزه فصرعه، و وجأ انفه و رقبته و هم بقتله، فذکر قول رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ما اوصی به من الصبر والطاعة، فقال: والذی کرم، محمد صلی الله علیه و آله بالنبوة یابن صهاک، لولا کتاب من سبق لعلمت انک لا تدخل بیتی». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۹. [۳۰۱] «فارسل عمر یستغیث فاقبل الناس حتی دخلوا الدار». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۶، بحارالانوار، ص ۲۸، ص ۲۶۹. [۳۰۲] «ان عند امیرالمؤمنین علیه‌السلام اسم الله الاعظم، لو تکلم به لاخذتهم الارض». بحارالانوار، ج

۲۸، ص ۲۳۹ (به نقل از رجال کشی، ص ۱۱). [۳۰۳] «ثم اخرجهم بتلابیبهم یساقون سوقا عنیفا». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶،صص ۴۸ و ۴۹. معاویه نیز در نامه‌ای به علی علیه‌السلام می‌نویسد: «... حتی حملت الیه قهرا، تساق بخزائم الاقتسار کما یساق الفحل المخشوش...» و علی علیه‌السلام هم در جوابش نوشت: «... و مالی علی المسلم من غضاضهٔ فی ان یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی دینه...» شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، صص ۱۸۶ و ۱۸۳. [۳۰۴] «والقوا فی عنقه حبلا اسود و حالت فاطمهٔ علیهاالسلام بین زوجها و بینهم عند باب البیت». الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۱. [۳۰۵] «فحالت فاطمهٔ علیهاالسلام بینهم و بین بعلها و قالت: والله لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلما، ویلکم ما اسرع ما خنتم الله و رسوله فینا اهل البیت و قد اوصاکم رسول‌الله صلی الله علیه و آله باتباعنا و مودتنا والتمسک بنا! فقال الله تعالی: قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی». علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۷. [۳۰۶] «قالت: اما والله یابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له، لعلمت انی ساقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابهٔ». الکافی، ج ۱، ص ۴۶۰. [۳۰۷] ر. ک: پیوست ۱ (مضروبه). [۳۰۸] «قال (عدی بن حاتم). ما رحمت احدا رحمتی علیا حین اتی به ملبیا...». بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۹۳ (به نقل از: تخلیص الشافی، ج ۳، ص ۷۹). نیز ر. ک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۵ (خبر لیث بن سعد). [۳۰۹] «واجتمع الناس ینظرون، وامتلات شوارع المدینهٔ بارجل فصرخت و ولولت». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۹. [۳۱۰] الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۹؛ الاختصاص، ص ۱۸۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸، المسترشد، ص ۳۷۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۰ و ۲۲۸؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۸. [۳۱۱] «ثم انطلقوا بعلی علیه‌السلام ملبیا حتی انتهوا به الی ابی‌بکر، و عمر قائم بالسیف علی رأسه، و معه خالد بن الولید والمخزومی و ابوعبیدهٔ بن الجراح و سالم والمغیرهٔ بن شعبه و اسید بن حصین و بشیر بن سعد، و سائر الناس قعود حول ابی‌بکر و معهم السلاح». الاحتجاج، ج ۱، صص ۲۱۲- ۲۱۳، کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. [۳۱۲] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. [۳۱۳] «فقال علی علیه‌السلام: ما اسرع ماتوثبتم علی اهل بیت نبیکم! یا ابابکر، بای حق و بای میراث و بای سابقهٔ تحث الناس الی بیعتک؟! الم تبایعنی بالامس بامر رسول‌الله صلی الله علیه و آله». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۵۸ و ۸۶۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. [۳۱۴] «و هو یقول: اما والله لو وقع سیفی بیدی لعلمتم انکم لن تصلوا الی هذا منی و بالله لا الوم نفسی فی جهد ولو کنت فی اربعین رجلا لفرقت جماعتکم، فلعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. [۳۱۵] «دع انک هذه الاباطیل». بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۱؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۸ و ۸۶۶. [۳۱۶] الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۹ و منابع پاورقی بعدی. [۳۱۷] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸؛ المسترشد، ص ۳۷۸؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۸ و ۸۶۶. بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۷۱ و ۳۰۱. [۳۱۸] «انک لست متروکا حتی تبایع». شرح ابن ابی‌الحدید ج ۶، ص ۱۱ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری، ص ۶۰) و در الاحتجاج اضافه می‌کند. «طوعا او کرها». ج ۱، ص ۱۸۳. [۳۱۹] «احلب یا عمر حلبا لک شطره! اشد له الیوم امره لیرد علیک غدا». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱، انساف الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳. [۳۲۰] «والله لا اقبل قولک و لا ابایعه» شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری، ص ۶۱)؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳. [۳۲۱] «عن لیث بن سعد، قال: تخلف علی عن بیعهٔ ابی‌بکر، فاخرج ملبیا، یمضی به رکضا، و هو یقول: معاشر المسلمین علام تضرب عنق رجل من المسلمین، لم یختلف لخلاف و انما تخلف لحاجهٔ، فما مر بمجلس من المجالس الا یقال له. انطلق فبایع». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۵. [۳۲۲] «فما بقیت هاشمیهٔ الا خرجت معها». بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶. [۳۲۳] الکافی، ج ۸ (روضه)، صص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۲. [۳۲۴] الکافی ج ۸ (روضه)، ص ۲۳۸؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۵؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۷ و ج ۲۸، ص ۲۰۶ و ج ۲۷، ص ۲۲۷. [۳۲۵] الاختصاص، ص ۱۸۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۰۶ و ۲۲۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲. در روایت آمده که به خدا قسم اگر زهرا علیهاالسلام سر خود را برهنه کرده بود، همگی می‌مردند: «عن ابی‌جعفر علیه‌السلام قال: والله لو نشرت شعرها ماتوا طرا». الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۲۳۸.

نیز ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۸، رجال کشی، ص ۷. [۳۲۶] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۸، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷. [۳۲۷] الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۲۳۸. [۳۲۸] الکوکب الدری، ص ۱۹۶. [۳۲۹] «ثم اخذت بیده فانطلقت به». الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۲۳۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۲. [۳۳۰] فدک قریه‌ای بود که تا مدینه دو روز (حدود ۱۴۰ کیلومتر) فاصله داشت و دارای چشمه‌های جوشان و نخلستان فراوان بود. (معجم البلدان، ماده فدک). طبق نقل «حموی» در معجم البلدان و «ابن ابی‌الحدید» (از قول یکی از علمای امامیه) درختان خرمای آن با درختان خرمای شهر کوفه در قرن ششم برابری می‌کرد (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶) و آن را حوائط (باغهای) هفتگانه می‌نامیدند. طبق نقل «ابن‌طاووس» در (کشف المحجة، ص ۹۴) در سال درآمدی بین ۲۴ تا ۷۰ هزار دینار داشت. «قطب راوندی» نیز می‌نویسد: «پیامبر سرزمین فدک را به مبلغ بیست و چهار هزار دینار اجاره داد. در برخی از احادیث هفتاد هزار دینار نیز نقل شده است. و این اختلاف به حسب تفاوت درآمد سالانه‌ی آن بوده است.» ابن ابی‌الحدید (ج ۱۶، ص ۲۱۶) می‌نویسد: «هنگامی که معاویه به خلافت رسید فدک را میان سه نفر تقسیم کرد یک سوم آن به مروان بن حکم و یک سوم آن را به عمرو بن عثمان و ثلث آخر را به فرزند خود یزید داد و چون مروان به خلافت رسید همه‌ی آن را جزو تیول خود قرار داد». این نحوه‌ی تقسیم نشان دهنده این است که فدک سرزمین قابل توجهی بوده است. و اما این که چرا فدک را غصب کردند و از تحلیل آن، در نوشته‌ی «تحلیلی از تاریخ اسلام» فصل اقدامات خلفا، بر علیه علی علیه‌السلام گفت و گو کرده‌ام. و نیز ر. ک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۴؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۴؛ سیره‌ی حلبی، ج ۳، ص ۴۰۰. [۳۳۱] «مهدی» خلیفه عباسی از حضرت خواست که حدود «فدک» را بگوید تا آن را به آنها بازگرداند. حضرت فرمود: یک سمت آن «کوه احد»، سمت دیگرش «عریش مصر»، و مرز سوم آن «دریای احمر»، و مرز چهارمش «دومة الجندل» است. مهدی برآشفت که آیا همه آنها که گفتی حدود فدک است؟ امام علیه‌السلام فرمود: آری! همه این سرزمین‌ها از مناطقی است که با لشگرکشی و جنگ بازستانده نشده است و همین بود که مهدی عباسی کینه‌ی حضرت را به دل گرفت و تا حضرت را نکشت آرام نگرفت. (الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳). در مناقب ابن‌شهر آشوب به نقل از کتاب «اخبار الخلفاء» این گفت و گو را بین امام موسی بن جعفر علیه‌السلام و هارون الرشید با حدود و ثغور دیگری نقل می‌کند (ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴ و ج ۲۹، ص ۲۰۰). [۳۳۲] هم چنان که زهرا علیهاالسلام خود نیز در کلامی که به او نسبت می‌دهند در گفت و گوهایش با علی علیه‌السلام به آنان اشاره دارد. (هذا ابن ابی قحافة... حتی حبستنی قیلة نصرها، والمهاجرة وصلها، و غضت الجماعة دونی طرفها، فلا دافع و لا مانع). [۳۳۳] از مفهوم، ابعاد، قلمرو خصوصیات و آثار (حمد) باید در جای دیگر گفت و گو شود، اما با توجه به خطبه‌های نهج‌البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه این نکته مشخص می‌شود که حمد، وسیله شکر است (خ ۱۸۲ و ۱۹۰ نهج‌البلاغه و دعای ۵۱ صحیفه)، وسیله‌ی رسیدن به رضای خدا و اراده او است (خ ۱۸۲ و ۱۵۹ و دعای ۱) و وسیله‌ی ادای حقوق او است (خ ۱۸۲ و دعای ۱). در یک کلمه، حمد، میزان انسانیت و مرز میان بهایم و آدمی است (دعای ۱.) با این نمونه‌ها مشخص می‌شود که حمد کلمه نیست و فقط ستایش نیست که ستایش زمینه‌ی حمد است. آن جا که حمد وسیله‌ی شکر است دیگر نمی‌تواند فقط ستایش باشد. شکر بکار گرفتن نعمت در راه خدا است. پس حمد وسیله شکر و سپاس است، وسیله‌ی طاعت و عبودیت و ادای حقوق است. با این توضیح می‌یابیم حمد همان گامهای است که باید در این راه برداشته شود و همان حقوقی است که باید ادا شود و همان اطاعت و عبودیتی است که انسان را تا آن اوجها می‌کشاند. [۳۳۴] مفهوم (انعام) با (تنعیم) تفاوت دارد. باب افعال تفعیل این واژه از نکته‌های متفاوتی برخوردارند. نعمت‌هایی که داریم تمامی تنعیم و بهره‌مند ساختن و زمینه را فراهم کردن هستند. هنگامی که نعمت‌ها در برابر صبر و شکر به انسان می‌رسند دیگر تنعیم نیستند که انعام می‌شوند. انعام پاداش به انبیا و شهدا و صدیقین تعلق دارد که از داده‌های حق درست و کامل کار کشیده‌اند و بازدهی سالم و زیاد داشته‌اند. (من یطع الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء...) (نساء، ۶۹). [۳۳۵] زعمتم حقا لکم لله فیکم عهد، قدمه الیکم و نحن بقیة استخلفنا علیکم و

معنا کتاب الله. و در بعضی از نقل‌ها گونه‌ی دیگری آمده و تماما از «کتاب خدا» سخن گفته شده که در این صورت ابتدا کتاب معرفی می‌شود و آن گاه عترت. [۳۳۶] و آی فینا منکشفهٔ سرائره. «و از کتاب خدا آن چه درباره‌ی ما است پدیدار و آشکار است». ر. ک: «سخنرانی زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه» در همین کتاب. [۳۳۷] ر. ک: وسایل الشیعهٔ، ج ۱، باب اول، روایات «بنی الاسلام علی خمس: علی الصلوهٔ والزکاهٔ والحج والصوم والولایه» و «بنی الاسلام علی خمس: شهادهٔ ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اقام الصلوهٔ...». [۳۳۸] «و بایعوه علی ان یمنعوه و اهله مما یمنعون منه انفسهم و اهلیهم و اولادهم و ان یوؤهم و ینصروهم». الصحیح من سیرهٔ النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۲۰۴، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۴- ۴۵. [۳۳۹] الامامهٔ و السیاسهٔ، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۹. [۳۴۰] نهج‌البلاغه، خ ۶۴ (به اصل درخت استدلال نمودند ولی میوه‌ی آن را نابود کردند.)؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴؛ نیز می‌فرمود: انا احتج علیکم بمثل ما احتججتم به علی الانصار (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱، المسترشد، ص ۳۷۴). و همواره می‌فرمود: «واعجباه! تکون الخلافهٔ بالصحابهٔ و لا تکون بالقرابهٔ والصحابهٔ؟!». علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۸. [۳۴۱] برای ما انتظار بلا داشتید، و منتظر رسیدن اخبار وحشت‌انگیز بودید و به هنگام نبرد کنار می‌کشیدید و از جنگ می‌گریختید. [۳۴۲] این شیوه‌ی همیشگی او بود، پیشتر هم در سقیفه به همین حیله در خواباندن رگ احساسات مردم متوسل شده بود و در برابر هجوم سخت و استدلال‌های قوی علی علیه‌السلام برای جلوگیری از احساسات و تحریک مردم به دل‌جویی از علی علیه‌السلام پرداخت. (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳) هم چنان که بعد از آن نیز وقتی حسن علیه‌السلام در حالی که طفلی بیش نبود، در مسجد به او اعتراض کرد و گفت: «انزل عن منبر ابی» باز هم به همین حیله روی آورد. (بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۲ به نقل از تاریخ بغداد؛ جوامع الجامع، سیوطی، صص ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲). [۳۴۳] گاهی انصاف به خرج دادن و تظاهر به آن زمینه و مقدمه یک حیله است. هم چنانکه در قرآن آمده است یهودیان برای بازگرداندن مسلمانان به یکدیگر می‌گفتند. اول روز به رسول و کتابش ایمان بیاورید و آخر روز به آن کافر گردید. شاید آنها از این خود بازگردند. (آل‌عمران، ۷۲) اول روز ایمان بیاورید تا دلیل بر انصاف شما بدانند و آخر روز بازگردید تا دلیل تحقیق شما بگیرند!. [۳۴۴] اشعار هند دختر اثاثه یا دختر ابان بن عبدالمطلب. برای آگاهی از تمامی این اشعار رجوع کنید به «سخنرانی زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه» در همین کتاب. [۳۴۵] «و لم یر الناس اکثر باک و لا باکیهٔ منهم یومئذ» (اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۲، کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۱۱۵). [۳۴۶] ر. ک: الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۶. [۳۴۷] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، صص ۲۱۴ و ۲۱۵. در مورد «سباب» بودن ابوبکر مراجعه شود به الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۴. در «شبهای پیشاور» است که از بعضی از تواریخ (انما هی ثعالهٔ شهیدها ذنبها) آمده است. شاید مراد از قذف فاطمه علیهاالسلام بر منابر، همین گفته‌های ابوبکر باشد (اخرج الشیخ فی تهذیب الاحکام، ج ۴، صص ۱۴۹ و ۱۵۰ عن ابی‌الصامت عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام فی حدیث: «و اما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمهٔ علی منابرهم»). [۳۴۸] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵. [۳۴۹] «لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق». امالی مفید، ص ۳۰۸ (مجلس ۳۶)؛ صحیح مسلم (باب الایمان شماره ۷۸)، ترمذی (مناقب ۳۷۳۷)؛ نسایی، ج ۸، ص ۸۱۷؛ انساب الاشراف، ص ۹۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴ و ۹۵؛ فضایل الصحابهٔ، احمد حنبل، ص ۶۸۵؛ ترجمهٔ الامام علی علیه‌السلام (تاریخ دمشق)، تحقیق شیخ محمودی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ حیلهٔ الاولیاء، ج ۴، ص ۱۸۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۶۳۴. نیز ر. ک: آخرین پی نوشت از «کینه از علی علیه‌السلام» در همین کتاب. [۳۵۰] در «دلایل الامامهٔ»، ص ۳۸ آمده است که ابوبکر پس از تهدید انصار گفت. با این همه فردا بیایید حقوقتان را از بیت‌المال دریافت کنید.!! و سپس به انصار گفت: بدانید من راز کسی را آشکار نمی‌سازم و با دست و زبان، کسی را نمی‌آزارم مگر کسی که مستحق کیفر باشد. [۳۵۱] توبه، ۳۸. [۳۵۲] ابن‌شهر آشوب در مناقب (ج ۲، ص ۲۰۸) در ادامه‌ی خطبه بدون ذکر سند و به صورت مرصل، و شیخ طوسی در امالی (ص ۶۸۳، مجلس ۳۸) جدای از خطبه و به طور مسند، نقل می‌کنند: چون دختر رسول، آن گفتار را در پاسخ خود شنید دل آزرده و خشمناک به خانه رفت و به شوهر خود علی علیه‌السلام چنین گفت: ای پسر ابوطالب تا کی دست‌ها به زانو

بسته‌ای و چون تهمت زدگان به گوشه‌ی خانه خزیده‌ای؟ مگر تو... اما من نیاوردم، نه آن که از توجیهات آن بی خبرم، (ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۹، صص ۳۲۵- ۳۲۴؛ ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۳۴۱) بلکه گذشته از این که ربطی به سخنان آن حضرت در مسجد ندارد، چگونه می‌توان پذیرفت که زهرا علیهاالسلام شوهر خود را این چنین سرزنش کند؟ آن هم برای نان خورش بچگانش. و از اینها گذشته (به گفته‌ی استاد محقق آقای شهیدی) چه کسی دیده یا شنیده که زن و شوهری در خانه با یکدیگر این گونه به سجع سخنان گله‌آمیز بگویند، مگر زهرا علیهاالسلام می‌خواست قدرت خود را در سخنوری به علی علیه‌السلام نشان دهد؟ این گونه سخن گفتن که مملو از صنعت‌های معانی و بیان است و فراوان از استعاره و تشبیه، سجع و... استفاده شده برای خطبه خواندن و در حضور جمع سخن گفتن مناسب است، چون سخن باید در دل شنونده نفوذ کند. اما در محیط خانه و گفت و گوی صمیمی زن و شوهر چه نیازی به این گونه سخن گفتن است. مگر اینکه گفته شود زهرایی که همیشه درمان دردهای علی علیه‌السلام و تسلی بخش اوست می‌خواهد علی علیه‌السلام را تحریک کند و به کاری ناخواسته وادارد!!! و یا نمی‌دانم توجیهاتی دیگر. [۳۵۳] بی دلیل نبود که اهل‌بیت فرزندان خود را ملزم به حفظ این خطبه می‌کردند. هم چنان که ملزم به حفظ قرآن می‌کردند. (کان اهل البیت یلزمون اولادهم بحفظها کما یلزمونهم بحفظ القرآن المراجعات، ص ۴۱۰؛ و نیز ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۳۵؛ بلاغات النساء، ص ۱۴. [۳۵۴] در مورد سن حضرت زهرا علیهاالسلام بین شیعه و اهل سنت اختلاف است (که انگیزه این اختلاف از جانب اهل سنت بر اهل تحقیق پوشیده نیست. فتدبر.) اهل سنت معتقدند که سال تولد حضرت زهرا علیهاالسلام پنج سال قبل از بعثت بوده (الطبقات، ج ۸، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۶۹ و ج ۱۳، ص ۲۴۳۴؛ انساب الاشراف، ص ۴۰۲، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۴۱؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۸؛ الاستیعاب، ص ۷۵۰ و...). اما شیعه به دلیل روایات متعدد قایل به این است که سال تولد حضرت زهرا علیهاالسلام پنج سال بعد از بعثت بوده است (الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۷؛ کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۴۴۹؛ بحارالانوار به نقل- از دلایل الامامهٔ و دیگر کتاب‌ها- ج ۴۳،ص ۷ به بعد و...) و ما نیز به همین اعتقادیم به دلیل این که اهل‌البیت ادری بما فی البیت هستند. و به قرینه‌ی روایاتی که انعقاد نطفه‌ی زهرا علیهاالسلام را از میوه‌ای بهشتی می‌داند که در معراج به رسول صلی الله علیه و آله دادند (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵ به نقل از علل الشرایع) و یا روایاتی که اسم فاطمه را نازل شده از جانب خدا به وسیله‌ی جبرییل می‌داند و نیز دلایلی دیگر. (ر. ک: مناقب ابن مغازلی، ص،۳۵۸- ۳۶۰، پاورقی). ناگفته نماند که از اهل سنت نیز روایاتی که مؤید قول شیعه هست نقل شده است. ر. ک: الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۵۳ ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی اسراء، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۱۸؛ مجمع الزواید، ج ۹، ص ۲۰۲. حاکم نیز در مستدرک از سعد بن مالک روایت می‌کند که می‌گفت: «قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: اتانی جبرئیل بسفر جلهٔ من الجنهٔ فاکلتها لیلهٔ اسری بی فعلقت خدیجهٔ بفاطمهٔ، اذا اشتقت الی رائحهٔ الجنهٔ شممت رقبهٔ فاطمهٔ». (مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۶). [۳۵۵] کشف الغمهٔ، ص ۱۰۳؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۶؛ تاریخ مدینهٔ، ج ۱، ص ۱۹۷. [۳۵۶] کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۳۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴. [۳۵۷] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۷ و ج ۲، ص ۱۹. [۳۵۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۸، الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۳. [۳۵۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳. [۳۶۰] بحارالانوار، ج ۲، صص ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷. [۳۶۱] انسان، ۱۰. [۳۶۲] انسان، ۷. [۳۶۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹. [۳۶۴] قبل از آن هم در جایی دیگر در جواب آنان گفته بود. «علی در کنار جسد پیامبر مشغول مراسم تدفین بود. آیا می‌توانست پیامبر را ترک کند؟» (الامامهٔ و السیاسهٔ، ص ۱۲) خود علی علیه‌السلام هم می‌گفت. «افکنت ادع رسول‌الله صلی الله علیه و آله فی بیته؟ لم ادفنه واخرج انازع الناس سلطانه؟» آیا می‌توانستم جنازه‌ی رسول خدا را در خانه‌اش رها کنم و مراسم تدفین را نادیده گرفته، به میان مردم رفته و در حکومت و خلافت به منازعه بپردازم؟ (همان). [۳۶۵] خصال، ج ۱، ص ۱۷۳. [۳۶۶] متن تصحیح و مقابله شده‌ی این خطبه با نسخ متعدد به همراه اسناد و ترجمه‌ی آن در قسمت خطبه‌ها خواهد آمد. [۳۶۷] اشاره به سوره‌ی دهر (هل اتی) که به اتفاق همه مفسران شیعه و سنی در شأن

اهل‌بیت نازل شده است. [۳۶۸] خوبی‌ها را کم دیدن و بدی‌ها را زیاد دیدن. «دعای مکارم الاخلاق». [۳۶۹] اگر شما دوستدار خدا هستید پس از من پیروی کنید. آیه نمی‌گوید «فاحبونی» که می‌گوید: (فاتبعونی). [۳۷۰] قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله انی سمیت ابنتی فاطمهٔ لان الله عزوجل فطمها و فطم من احبها من النار (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲) و نیز ر. ک: «ولاء زهرا علیهاالسلام» در همین کتاب. [۳۷۱] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۹۴؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۲ (به نقل از من لا یحضره الفقیه). [۳۷۲] در سفینهٔ البحار آمده است که بال زیر بار بیعت با ابوبکر نرفت از این رو عمر او را به شام تبعید کرد. «و روی ان بلالا ابی ان یبایع ابابکر و ان عمر اخذ بتلابیبه و قال... فقال عمر لا ابا لک لا تقوم معنا فارتحل الی الشام...«سفینهٔ البحار، ج ۱، صص ۱۰۴- ۱۰۵. [۳۷۳] اسدالغابهٔ،ج ۱،ص ۱۸۵. [۳۷۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷؛ من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۱، ص ۱۹۴؛ اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۲۸۵ البته از نقل اسد الغابهٔ حسنین علیهماالسلام از بلال خواستند که اذان بگوید. و به نظر می‌رسد داستان اذان بلال دو مرتبه اتفاق افتاده است یکی در زمان صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام و به وسیله‌ی آن حضرت و دیگری پس از شهادت آن حضرت و توسط حسنین علیهماالسلام. ر. ک: الحیاهٔ السیاسهٔ للامام الحسن علیه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، ص ۱۰۰؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۳۹. [۳۷۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵. [۳۷۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶. [۳۷۷] (تالله تفتؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین. قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون) یوسف، ۸۵- ۸۶. [۳۷۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶. «ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شب را چگونه صبح کردی؟ فرمود: با غم و اندوه گذراندیم، پدرم را از دست داده‌ام و خلافت شوهرم غصب شده است و بر خلاف دستور خدا و رسول، امامت را از او گرفتند». [۳۷۹] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۷۷ و ۳۵. [۳۸۰] ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۲۵۰ به نقل از: کفایت الاثر. [۳۸۱] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱،صص ۲۰۷ و ۳۰۷ و ج ۱۳، ص ۳۰۱؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۷۵. [۳۸۲] «فلم ترد علیها و حولت وجهها عنهما». [۳۸۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷ و ج ۲۸، ص ۳۵۷؛ علل الشرایع، باب ۱۴۸، ص ۱۸۷؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۳. [۳۸۴] الامامهٔ و السیاسهٔ، ص ۱۴، فاطمهٔ الزهراء والفاطمیون، عباس محمود العقاد، صص ۴۴- ۴۵. [۳۸۵] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۵۹ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ج ۷۸، ص ۲۵۵، معانی الاخبار، ص ۳۵۶، کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۶۸، تاریخ مدینهٔ، ج ۱، ص ۱۹۷. [۳۸۶] امالی صدوق، ص ۵۲۳. «عن ابن نباته قال. سئل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام عن علهٔ دفنه فاطمهٔ بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله لیلا؟ فقال: انها کانت ساخطهٔ علی قوم کرهت حضورهم جنازتها...» و در علل الشرایع، ص ۱۸۵ نیز آمده است. «سألت اباعبدالله لای علهٔ دفنت فاطمهٔ علیهاالسلام باللیل و لم تدفن بالنهار؟ قال: لانها اوصت ان لا یصلی علیها الرجلان الاعرابیان». [۳۸۷] سعدی. حافظ نیز می‌گوید: ما را چه غم که بارگه ما کجا کنند چون سینه‌های مردم عارف مزار ماست. [۳۸۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲ و ج ۷۸، ص ۳۱۰؛ امالی مفید، ص ۲۸۱، دلایل الامامهٔ، ص ۴۴، مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۳؛ السبعهٔ من السلف، ص ۲۳؛ تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۹۷. امام صادق علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید: زهرا علیهاالسلام وصیت کرد که کسی از قبرش آگاهی نیابد. «و لا تعلم قبری احدا»؛ قبر مرا به هیچ کس اطلاع نده تا مخفی بماند. [۳۸۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۹. عمر می‌گفت: «والله لقد هممت ان انبشها فاصلی علیها». [۳۹۰] اعیان الشیعهٔ، ج ۱، ص ۳۲۲ به نقل از دلایل الامامهٔ (... فبلغ ذلک امیرالمؤمنین علیه‌السلام فخرج مغبضا قد احمرت عیناه و درت اوداجه و علیه قباؤه الاصفر الذی کان یلبسه فی کل کریهه و هو متکیء علی سفیه ذی الفقار حتی ورد البقیع...). [۳۹۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۹. [۳۹۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۶. «... و کادت ان تقع فتنهٔ». [۳۹۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱. «فضج الناس و لام بعضهم بعضا و قالوا لم یخلف نبیکم فیکم الا بنتا واحدهٔ تموت و تدفن و لم تحضروا وفاتها والصلوهٔ علیها و لا تعرفوا قبرها». [۳۹۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۹. (قال ابن‌عباس: فقبضت فاطمهٔ علیهاالسلام من یومها فارتجب المدینه بالبکاء و من الرجال والنساء و دهش الناس کیوم قبض فیه رسول‌الله صلی الله علیه و آله). اعیان الشیعهٔ، ج ۱، ص ۳۲۱. (و روی ابونعیم فی الحلیهٔ... فلما توفیت صاح اهل المدینه صیحهٔ واحدهٔ واجتمعت نساء بنی‌هاشم فی دارها فصرخن صرخهٔ واحدهٔ کادت المدینهٔ تتزعزع من صراخهن

و هن یقلن یا سیدتاه یا بنت رسول‌الله واقبل الناس مثل عرف الفرس الی علی علیه‌السلام و هو جالس والحسن والحسین علیهم‌السلام بین یدیه یبکیان فبکی الناس لبکائهما). دلایل الامامهٔ، ص ۳۸ (...ارتجت المدینهٔ و هاج الناس وارتفعت الاصوات). [۳۹۵] همین است که زهرا علیهاالسلام اولین کسی است که وارد بهشت می‌شود؛ «ان اول شخص یدخل الجنهٔ فاطمهٔ بنت محمد صلی الله علیه و آله». (فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۶۹، ح ۸۳؛ کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۱۱۰، ح ۳۴۲۳۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۸؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۶) و نیز ر. ک: فاطمهٔ الزهراء علیهاالسلام، علامه‌ی امینی، ص ۱۰۳. [۳۹۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۱. «فجاء علی علیه‌السلام فدخل فی حجرته فلم یر فاطمهٔ علیهاالسلام فاشتد لذلک غمه و عظم علیه». [۳۹۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. «قال علی علیه‌السلام فوالله ما اغضبتها و لا اکرهتها علی امر حتی قبضها الله عزوجل و لا اغضبتنی و لا عصمت لی امرا و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنی الهموم و الاحزان». [۳۹۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴. «ثم اخبرا علیا و هو فی المسجد فغشی علیه حتی رش علیه الماء ثم افاق». [۳۹۹] در جنگ صفین در شب لیلهٔ الهریر علی علیه‌السلام آن چنان شمشیر می‌زد و از سپاه معاویه می‌کشت که یاران علی علیه‌السلام درشگفت و دشمن در وحشت شد، و به التماس و زاری برآمد که بر باقی مردان رحم کنید و به زنان و فرزندان ببخشایید. یا معشر العرب الله الله فی الحرمات والنساء والبنات و از غرائب آن شب آن که امیرالمؤمنین هر نابکاری را که به ذوالفقار آتش بار می‌گذرانید، یک فریاد تکبیر به گوش اهل معرکه می‌رسانید. آن شب شمردند پانصد و بیست و سه تکبیر از آن حضرت شنیدند. علامات کشته‌های آن حضرت در آن روز معلوم بود. چه ضربات همه بر یک و تیره بود. اگر بر طول زده بود قد راست کرده بود و اگر بر عرض زده بود دو نیم راست شده بود. (کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۲۴۶. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۶۰۰، الفتوح، ص ۶۶۷). دیگر راوی می‌گوید: به خدا قسم! در آن شب هرگز صولت شیری در دشمن ستیزی بیش از سطوت علی علیه‌السلام نبود. او چنان که شمارش کردند بیش از پانصد تن از بزرگان عرب را بکشت... (صفین، صص ۴۷۷- ۴۷۸). [۴۰۰] بمن العزاء یا بنت محمد؟ کنت بک اتعزی ففیم العزاء من بعدک» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۷). [۴۰۱] میان دو یار سرانجام روزی جدایی هست، اما هیچ چیز به قدر جدایی تحملش مشکل نیست. همه چیز جز فراغ مرگ تحملش آسان است. این که من بلافاصله بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه علیهاالسلام را از دست دادم خود دلیل بر این است که دوستی دوام ندارد. (به روایت مدائنی- که از کهن‌ترین سندها است- این دو بیت را امیرالمومنین انشاء کرد. «و انشاء یقول». الاخبار الموفقیات، زبیر بن بکار، ص ۱۹۴؛ ابن‌شهر آشوب، در مناقب (ج ۱، ص ۵۰۱) و به تبع او علامه‌ی مجلسی در بحارالانوار (ج ۴۳، ص ۱۸۴). البته در روایت مدائنی («واحدا بعد واحدا» ذکر شده اما در بحارالانوار «فاطما بعد احمد» آمده است). مجلسی می‌نویسد: روایت شده که هاتفی شعراو را پاسخ داد و سپس چهار بیت نقل می‌کند (ج ۴۳، ص ۱۸۴). [۴۰۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳. (رجوع شود به شرح ۳۸). [۴۰۳] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۸۸ و ۱۸۷ و ۱۷۲. [۴۰۴] الطبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۷. «فلا یکشفن احد لی کتفا». [۴۰۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴. «حنطنی و غسلنی و کفنی بالیل». [۴۰۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۸: «... فحالت بینهم و بینه فاطمهٔ عند باب البیت. فضربها قنفذ الملعون بالسوط فماتت حین ماتت و ان فی عضدها الدملج من ضربته لعنه الله فالجاها الی عضادهٔ بیتها و دفعها فکسر ضلعها من جنبها فالقت جنینا من بطنها فلم تزل صاحبهٔ الفراش حتی ماتت من ذلک شهیدهٔ» (دملج همان برآمدگی و ورم را گویند غده‌ای مثل دمل) و نیز ر. ک: بخش پیوست‌ها، پیوست ۱ «مضروبه». [۴۰۷] الکافی، ج ۱، ص ۴۷۹ (باب مولد ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام). [۴۰۸] تفسیر لاهیجی، ج ۴، صص ۱۰۱- ۱۰۲. [۴۰۹] جنات الخلود- جدول فاطمیه- ص ۱۸. [۴۱۰] برای اطلاع از حقیقت لیلهٔ القدر و تاویل آن به فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام ر. ک: انسان و قرآن، آیهٔ الله حسن‌زاده آملی. صص ۲۳۱- ۲۵۵. [۴۱۱] امالی صدوق، ص ۱۱۶، معانی الاخبار، ص ۴۰۳، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳؛ تذکره الخواص، ص ۳۲۰؛ تاریخ دمشق، ترجمهٔ الامام الحسین (تحقیق محمودی)، ص ۱۲۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۲؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۱ (و بسیاری منابع دیگر. ر. ک: فاطمهٔ الزهراء علیهاالسلام، علامه‌ی امینی، ص ۵۸). «فلما قبض رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال علی علیه‌السلام

هـذا احد رکنی الذی قال لی رسول‌الله صـلی الله علیه و آله فلما ماتت فاطمهٔ علیهاالسـلام قال علی علیه‌السـلام هذا الرکن الثانی الذی قال رسول‌الله صـلی الله علیه و آله». [۴۱۲] الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۰ و ۱۰۷. و بدون قسمت آخر- علی ظهر الارض من آدم و من دونه- بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۹۷ و ۱۴۱ و ۱۴۵، کنوز الحقایق، مناوی، ص ۱۲۴. [۴۱۳] مانند همتایی آنان با قرآن «حـدیث ثقلین» و هماننـدی آنان با سـفینه نوح که حرکت و سـکون آن با نام خدا بود، نه با علل و عوامل طبیعی، «مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح...» و یا ملاک حق و باطل بودن و... به هر حال آنچه در آیات و روایات و زیارت جامعه در شأن اهل‌بیت آمده است، شامل زهرا علیهاالسـلام نیز می‌شود. [۴۱۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳. [۴۱۵] «نادت فاطمهٔ ادن لاحدثک بما کان و بما هو کائن و بما لم یکن الی یوم القیامـهٔ حین تقوم الساعـهٔ» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸، ح ۱۱. [۴۱۶] «سمیت فاطمهٔ علیهاالسلام البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۳. [۴۱۷] «ان الله اعطی عشرهٔ اشیاء لعشرهٔ من النساء... والعلم لفاطمهٔ زوجهٔ المرتضـی» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴. [۴۱۸] حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰. [۴۱۹] بحارالانوار، ج ۲، ص ۳، و نیز ر. ک: «ادب زهرا علیهاالسـلام» در همین نوشـته. [۴۲۰] ر. ک: وحی و رهـبری، آیـهٔ الله جوادی آملی، مقـاله‌ی سوم، حضـرت زهرا علیهاالسلام، ص ۲۲۵ «همتایی امیرالمؤمنین و صـدیقه‌ی کبری در تبین معارف الهی». [۴۲۱] ر. ک: وحی و رهبری، آیـهٔ الله جوادی آملی، مقاله‌ی سوم، حضـرت زهرا علیهاالسلام، ص ۲۲۵ «همتـایی امیرالمؤمنین و صـدیقه‌ی کبری در تبین معارف الهی». [۴۲۲] این دو از کنیه‌های آن حضـرت است (ریاحین الشریعهٔ، ص ۹). [۴۲۳] از ایمان و مراحل، آثار و حقوقی که بر عهـده می‌آورد، بایـد در جـایی دیگر گفت و گو شود، امـا اشـاره‌اش خالی از لطف نیست. ایمان. همان عشق است و نفرت (توضـیح بیشتر آن در متن آمـده است). مراحل. این عشق به تدریج شـکل می‌گیرد و این گیاه آهسته سربلند می‌کند تا از تمامی وجود آن سرازیر می‌شود و از دست و پـا، چشم و گوش و فکر و خیـال، جوانه می‌زنـد و بـار می‌آورد. «ان الایمـان مبثوث علی الجوارح»؛ ایمـان بر تمـامی وجود آدمی پراکنـده است. (وسایل، باب جهاد با نفس) ممکن است دست ایمان آورده باشـد ولی هنوز چشم ایمان نیاورده و خالی مانده باشد. هر یـک از اعضـای و جوارح که از این عشق زنـده شدنـد به ایمان می‌رسـند، تا آن جا که «روح ایمان» در تمامی وجود آدمی سایه می‌گستراند. (وسایل، جهد با نفس) سرعت و شتاب یا کندی و حتی خشکیدن این گیاه عشق به تو بستگی دارد که چگونه سیرابش کنی و بارورش سازی. هر چه بیشتر شکر کنی و بیشتر گام برداری، زودتر می‌رسی و بیشتر بار می‌گیری؛ زیرا داستان آدمی، داستان شکر و کفراست. (لئن شـکرتم لازیـدنکم ولئن کفرتم ان عـذابی لشدید). همین است که ایمان عمل را می‌زاید و عمل هم ایمان را بـارور می‌سازد. آثار و علامت‌ها: مؤمن به امر می‌رسـد. (اولئک لهم الامن) (انعام، ۸۲). همین است که نه خوفی از آینـده دارد و نه حزنی بر گذشـته. (و لاـ خوف علیهم و لاـ هم یحزنون) (بقره، ۱۱۲) و نه حیرتی در حـال. (من یؤمن بـالله یهـد قلبه) (تغابن، ۱۱). با همین امن به تسـلط می‌رسد. (انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین) (آل‌عمران،۱۳۹). او ذلیل نخواهـد شد. (ولله العزهٔ و لرسوله و للمؤمنین) (منافقین، ۸) حتی ذلیل قدرت و توانایی خود نمی‌شود، چون کسی که به عزت رسیده و بر قدرت خود مسلط شده است، ذلت در او راهی ندارد. این تسـلط او را به شهادت می‌رساند که تمامی حادثه‌ها در وجود او پیش‌بینی شده است: (تلک الایام نداولها... و یتخذ منکم شهداء) (آل‌عمران، ۱۴۰) و با این شهادت به انتظار می‌رسد: (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر) (احزاب، ۲۳). این امن و تسـلط و شـهادت و انتظـار، علامت‌هـای این وجود راه یافته و این مؤمن خود یافته است و همان گونه که گـذشت، در وسـعت امن، خوف و حزن و حیرت و ذلت راه ندارد. مؤمن را باید با این علامت‌ها شناخت نه با عمل‌ها، و این علامت‌ها در حالت‌های او هستند نه در اعمال او. آدمی نه با حرف و نه با عمل که با علامت‌ها شناسایی می‌شود. آدم‌هایی را می‌بینی که کوچک‌ترین حادثه آن‌ها را درهم می‌پیچـد و زمین می‌زنـد. این وجود راه نیافته و خود نیافته است وگرنه کوچک‌ترها او را زیر و رو نمی‌کردنـد. حقوقی که بر دوش می‌آورد. وجودی که این گونه راه افتـاد و بـا آتش عشق پخته شـد و سوخت، این وجود سوخته، عـاشق است بر همه عالم که همه عالم از اوست. برای او حب محبوب خدا، حب خداست. از این رو مسئولیتی عظیم بر دوش او می‌نشیند، تا آن جا که به گفته‌ی

امام علی علیه‌السلام حتی در برابر زمین‌ها و حیوانات نیز مسئولیت خواهد داشت: «انکم مسئوولون حتی عن البقاع والبهائم» که باید از آن‌ها بهره بگیرد و آن‌ها را از رکود و بی حاصلی درآورد. (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص ۲۴۲) این مسؤولیت در برابر آدمیان هست. او در برابر ناس (مردم) مسؤول هدایت است و در برابر کسانی که این هدایت را پذیرفته و ایمان آوردند، مسؤول نصر و یاری است. و اگر هجرت کردند و راه افتادند، مسؤول ولایت آنان و عهده‌دار در برابر آنهاست. امام صادق علیه‌السلام در برابر سؤال معلی بن خنیس که از حقوق مسلمانان می‌پرسد، جواب نمی‌دهد، مبادا او آن را ضایع کند و نتواند به آن عمل کند. سرانجام در برابر اصرار معلی، حضرت این حقوق را می‌شمردند و این حقوق در هفت مرحله بیان می‌شود. انصاف، اطاعت، اعانت، حفاظت، رحمت، انفاق و بخشش، مواسات و برابری و عهده‌داری و ولایت که اگر احتیاج دارد پیش از ابراز برآورده‌اش کنی تا آنجا که به مرحله ایثار و فداکاری برسی. این‌ها حقوق و تکلیف‌هایی هستند که بر عهده‌ی تو می‌نشیند و هر قدر وجود تو گسترده شود و وسعت بگیرد، این عهده‌داری بیشتر خواهد شد. این همه حقوق برای کسی که ریشه دارد، یک حاصل طبیعی است که نه خسته می‌شود و نه به غرور می‌رسد. این وجود به وسعت رسیده دیگر نه با زور که با شوق گام برمی دارد و ابتکار و ذوق در او می‌شکفد و لطافت و ظرافت در حرکاتش نقش می‌بندد. از خشونت‌ها و قدی‌ها بیرون می‌آید و این وجود لطیف به آگاهی‌ها و خبرگی‌ها می‌رسد که (ان الله لطیف خبیر)، لطافت خبرگی می‌آورد. (به نقل از صراط، ص ۸۲- ۸۵) [۴۲۴] «هل الایمان الا الحب والبغض»، باب جهاد با نفس. [۴۲۵] هم چنان که اسلام حد ذهنی مذهب است و تقوا حد عملی آن. [۴۲۶] (الذین آمنوا اشد حبا لله) (بقره، ۱۶۵). در آیه‌ی دیگر هم آمده که اعراب گفتند ما ایمان آورده‌ایم. بگو شما ایمان نیاورید، بگویید ایمان آورده‌ایم هنوز ایمان در دل شما راه نیافته است. هنوز عشق خدا در سینه‌هاتان خرگاه نزده است و هنوز دیگران پاسدار دل‌هاتان هستند. (قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم) (حجرات، ۱۴). [۴۲۷] «یا سلمان! ان ابنتی فاطمه ملأ الله قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها تفرغت لطاعه الله» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۶. [۴۲۸] «ان ابنتی فاطمه ملاـ الله قلبها و جوارحها ایمانا و یقینا». بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹. [۴۲۹] کشف الغمه، ج ۲، ص ۹۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲؛ دلائل الامامهٔ، ص ۵۶؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۷۷. [۴۳۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵؛ مجمع البحرین، ماده بتل. [۴۳۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵. [۴۳۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵. [۴۳۳] قال الحسن: «ما کان فی الدنیا اعبد من فاطمهٔ علیهاالسلام کانت تقوم حتی تتورم قدماها» بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۷۶ و ۸۴. [۴۳۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲. [۴۳۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۵. [۴۳۶] احقاق الحق، ج ۴، ص ۴۸۱. «فانشدک ان الله ان قمت الی الصلوهٔ فنعبد الله تعالی هذه اللیلهٔ». [۴۳۷] قالت «شغلنی عن مسئلته لذه خدمته، لا حاجهٔ لی غیر النظر الی وجه الکریم فی دارالسلام». ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۱۰۵. [۴۳۸] برای آگاهی از دعاهای وارده از حضرت زهرا علیهاالسلام ر. ک: «دعاهای زهرا علیهاالسلام» در همین کتاب. [۴۳۹] بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۰۴. [۴۴۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۶. «فسمعت فاطمهٔ تقرأ القرآن من جوا». [۴۴۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۸. (و ما عندالله خیر و أبقی) (قصص، ۶۰). [۴۴۲] بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۷. «اذا أنامت... فاکثر فی تلاوهٔ القرآن والدعاء فانها ساعهٔ یحتاج المیت الی انس الاحیاء». [۴۴۳] بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۸۷. [۴۴۴] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۳. [۴۴۵] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۷۵. [۴۴۶] فرازی از خطبه‌ی زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه: «کتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضیاء الامع، بینه بصائره، منکشفه سرائره، منجلیه ظواهره، مغتبطه به اشیاعه، قائد الی الرضوان اتباعه، مود الی النجاه استماعه، به تنال حجج الله المنوره، و عزائمه المفسره، و محارمه المحذره، و بیناته الجالیه و براهینه الکافیه و فضائله المندوبه، و رخصه الموهوبه و شرائعه المکتوبه». برای آگاهی از منابع این خطبه ر. ک: «خطبه‌های زهرا علیهاالسلام»؛ خطبه‌ی مسجد مدینه در همین کتاب. [۴۴۷] نقل: یعنی تصریح به اینکه این سخن را خداوند فرموده است. مثل ترکتم کتاب الله... اذ یقول: (و ورث سلیمان داود)، (تعداد ۵ آیه). اقتباس: ذکر آیه‌ای در کلام بدون اینکه یادآوری شود این آیه‌ای از قرآن است. مثل: (اتقوالله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون)، (حدود ۳۰ آیه). تلمیح: اشاره به

محتوای آیه بدون ذکر آیه. مثل: «لاستزادتها لشکر» که اشاره است به آیه‌ی (لئن شکرتم لازیدنکم)، (حدود ۳۰ آیه). (برای آگاهی بیشتر در مورد این اصطلاحات ر. ک: مختصر المعانی، چاپ جدید، صص ۲۳۴ و ۲۴۱؛ مطول، چاپ سنگی، صص ۳۷۷ و ۳۸۰) البته چه بسا با دقت بیشتر و یا با توجه به نقل‌های مختلف تعداد آیه‌ها بیش از این‌ها باشد. [۴۴۸] همان که حافظ می‌گوید:غلام همت آنم که زیر چرخ کبود- ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. [۴۴۹] علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الزهد بین کلمتین من القرآن. قال الله تعالی: (لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتاکم) و من لم ییاس علی الماضی و لم یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه»؛ زهد در دو جمله قرآن خلاصه شده: «برای این که تاسف نخورید بر آن چه از شما فوت می‌شود، و شاد نگردید به آن چه به شما می‌دهند»، هر کس بر گذشته اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود، بر هر دو جانب زهد دست یافته است. [۴۵۰] توبه، ۳۸. [۴۵۱] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۲. [۴۵۲] انا لله و انا الیه راجعون، الی ربک الرجعی، الیه المصیر،... [۴۵۳] «آه من قلة الزاد و طول الطریق» (نهج‌البلاغه، حکمت ۷۷)، آه از دوری راه و کمی توشه. [۴۵۴] (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه) (انشقاق، ۶). [۴۵۵] آل‌عمران، ۹۲. [۴۵۶] در کتاب الکافی، ج ۵، ص ۳۷۷، به نقل از ائمه علیهم‌السلام مقدار آن را ۳۰ درهم ذکر می‌کند و در کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۴۹، به نقل از انس از مناقب خوارزمی، مبلغ آن را ۴۰۰ مثقال نقره، و در ص ۳۵۵، ۴۰۰ درهم نقره ذکر می‌کند. که البته با توجه به سند و هم اینکه نقل کافی اضبط و دقیق‌تر است، نقل کافی مورد پذیرش است. شایان ذکر است که هر درهم نقره، ۶/ ۱۲ نخود یعنی حدود نیم مثقال است. (نخود ۲۴: ۱ مثقال). [۴۵۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۴، مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۲، احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۶۹. علامه‌ی اربلی نقل می‌کند که وقتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم چشمش به جهیزه‌ی اندک فاطمه علیهاالسلام افتاد اشک از دیدگانش جاری شد. آنگاه سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «اللهم بارک لاهل بیت جل انیتهم الخزف»؛ خدایا این زندگی را برای خاندانی که بیشتر ظرف‌هاشان گلی است مبارک گردان. (کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۵۹). [۴۵۸] نزهة المجالس، ص ۲۸. [۴۵۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲؛ اهل البیت، ص ۱۳۹. [۴۶۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲ «... فاصابها من ذلک ضرر شدید». [۴۶۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۳؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۳۳۴. [۴۶۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸. [۴۶۳] بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۴۰ و ج ۴۳، ص ۷۲. [۴۶۴] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۱، ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۰۴. [۴۶۵] مفاتیح الجنان، زیارتنامه‌ی فاطمه علیهاالسلام. [۴۶۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵. [۴۶۷] «لیس لکم الدنیا انما لکم الاخرة و میعادکم الجنة. ما تصنعون بالدنیا فانها زائلة غرارة.». [۴۶۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۷. [۴۶۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۸. [۴۷۰] الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۸. مقصود از دنیا در این کلام زهرا علیهاالسلام دنیای وصفی است نه اسمی. به عبارت دیگر مقصود تعلق‌های دنیاست وگرنه خود دنیای خاکی که محل نزول ملائکه و انبیا و متجر اولیاء الله و مسجد احباء الله است و به هر حال مشتی سنگ و خاک بیش نیست. به بیان ساده‌تر فرق است بین این که «دنیا» غایت انسان باشد یا ظرف عمل انسان. [۴۷۱] «قبضه الله الیه قبض رأفة و اختیار و رغبة و ایثار فمحمد من تعب هذه الدار فی راحة قد حف بالملائکة الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاورة الملک الجبار» (سخنرانی زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه). [۴۷۲] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۳، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۷ و ج ۳۹، ص ۲۷۸ و ج ۳۷، ص ۶۸. [۴۷۳] «حالنا کما تری فی کساء نصفه تحتنا و نصفه فوقنا». [۴۷۴] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۵۷ «ما عندنا شیء و اننی منذ یومین اعلل الحسن والحسین». [۴۷۵] بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۵۲ «ما فی بیتی شیء الا برکة رسول‌الله». [۴۷۶] «اصبحنا و لیس فی بیتنا شیء یذوقه ذائقتی و انا لنحمد الله تعالی». [۴۷۷] «یا ابه ان لنا ثلاثا ما طعمنا طعاما و ان الحسن والحسین اضطربا علی من شدة الجوع ثم رقدا کانهما فرخان منتوفان» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۲). [۴۷۸] «والله ما اصبح یا نبی الله فی بیت علی طعام و لا دخل بین شفتی طعام منذ خمس ولالنا ثاغیة و لا داغیة و لا اصبح فی بیته سفة» (احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۲۳). [۴۷۹] «والذی عظم حقک ما کان عندنا منذ ثلاث الا شیء اثرتک به». [۴۸۰] «کان رسول‌الله نهانی ان اسألک شیئا فقال لا تسألی ابن عمک شیئا. ان جائک بشیء عفوا والا فلا تسألیه» بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۷. [۴۸۱] «یا

بنیه اصبری فان موسی بن عمران اقام مع امرائة عشر سنین مالهما فراش الا عباءة قطوانیة» کشف الغمة، ج ۲، ص ۷۸. (عبای قطوانیه: ای بیضاء کثیر الحمل، یعنی پارچه‌ی سفیدی که پرز آن زیاد است). [۴۸۲] مفاتیح الجنان، زیارت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام. [۴۸۳] بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۶. قال الصادق علیه‌السلام «اعمل بفرائض الله تکن اتقی الناس». [۴۸۴] ر. ک: میزان الحکمة، ج ۱۰، تنها در روایت آخر، ر. ک: ج ۶۸، ص ۲۰۴. [۴۸۵] بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۸. [۴۸۶] امالی شیخ مفید، مجلس ۲۳. [۴۸۷] ر. ک: میزان الحکمة، ج ۱۰؛ بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۱۹۴. [۴۸۸] زهرا علیهاالسلام در خطبه‌ی غرائش در مسجد مدینه، روزه را یکی از عوامل استحکام و استقرار اخلاص می‌داند. «والصیام تثبیتا للاخلاص». [۴۸۹] اخلاص سه مرحله دارد: در عمل، که خوب و بد، حق و باطل مخلوط نشوند و آمیخته نباشند. در نیت، که از خوف جهنم و عشق به بهشت به مرحله بالاتر راه بیابد. در دعای مکارم آمده است: «و انته بنیتی الی احسن النیات»، نیت مرا به عالی‌ترین نیت‌ها برسان. در دین، آن هم با این تعبیر (مخلصا له الدین). این نوع تعبیر هر نوع التقاطی گری و نؤمن ببعض و نکفر ببعض را نفی می‌کند. [۴۹۰] ر. ک: میزان الحکمة، ج ۳، صص ۶۳ و ۶۴. [۴۹۱] ر. ک: میزان الحکمة، ج ۳، صص ۶۳ و ۶۴. [۴۹۲] ر. ک: میزان الحکمة، ج ۳، صص ۶۳ و ۶۴. [۴۹۳] «لا حاجة لی غیر النظر الی وجهه الکریم»، ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۱۰۵. [۴۹۴] «یا سلمان هذا شیء امضیناه لله عزوجل لسنا تأخذ منه شیئا»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۳. [۴۹۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۷. [۴۹۶] بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۴ و ج ۷۰، ص ۲۴۹. (برای شرح این روایت ر. ک: مواعظ زهرا علیهاالسلام، در همین کتاب). [۴۹۷] احزاب، ۶. [۴۹۸] «ان الله تبارک و تعالی و یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها» برای آگاهی از منابع این حدیث از کتاب‌های شیعه و سنی ر. ک: فاطمه زهرا علیهاالسلام، علامه‌ی امینی، ص ۹۴. [۴۹۹] «فاطمة بضعة منی من اغضبها اغضبنی» و یا «من آذاها فقد آذانی» و یا «یؤذینی ما اذاها» و... برای آگاهی از منابع این حدیث از طریق فریقین ر. ک: پیشین، ص ۹۲. [۵۰۰] ر. ک: وحی و رهبری (مقاله‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام) آیة الله جوادی آملی، فاطمة الزهراء علیهاالسلام، علامه‌ی امینی؛ الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء علیهاالسلام، سیر عبدالحسین شرف‌الدین، فاطمة علیهاالسلام برترین بانوی اسلام، ابراهیم امینی. [۵۰۱] ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۱۵۲. [۵۰۲] مراجعه شود به تفاسیر مجمع البیان و نور الثقلین و دیگر تفاسیر، ذیل سوره‌های نام برده. [۵۰۳] تفسیر برهان، جلد آخر، ص ۵۱۲ (ذیل سوره‌ی کوثر). [۵۰۴] مؤمنون، ۵۵- ۵۶. [۵۰۵] توبه. ۵۵. [۵۰۶] (یرید الله ان یعذبهم) یا (یرید الله لیعذبهم) این دو تعبیر در این دو آیه عذاب حاضر و عذاب آینده را در بر می‌گیرد. [۵۰۷] این درست است که در مواردی بر نعمت‌های دنیا و یا اسب سواری خیر اطلاق شده ولی این بدان معنا نیست که هر نعمتی، خیر باشد. خیر نعمت هست ولی هر نعمتی خیر نیست. [۵۰۸] در آنجا باید گفت و گو کرد از این که: تفاوت اعطاء یا ایتاء، و فصل لربک با اقم الصلوة لذکری در چیست؟ شروع سوره با فعل ماضی و همراه تحقق عطاء چه نکته‌ای دارد؟ صلوة ذکر و صلوة حضور چه تفاوتی دارند؟ چه ارتباطی بین اعطاء کوثر با صلوة لربک و نحر است؟ آیا می‌توان با توجه به این که هنوز آیات حج تشریع نشده‌اند، نحر را به معنای انتصاب و اعتدال و رفع الرأس حتی یظهر النحر عند القیام، گرفت. و محکم و سرفراز و سربلند ایستادن معنا کرد. (ر. ک: تفسیر صافی، ذیل همین سوره). و سرانجام این که پس از بخشش کوثر و امر به صلوة و نحر، چه جای تأکید و توضیح این نکته است که سوره هم با آن تمام می‌شود: (ان شانئک هو الابتر). آیا خبر از آینده است یا توضیح یک قانون و بیان یک اصل و این که دشمنی با کسی که به کوثر دست یافته، باعث شکست و ناتمامی است؟ در هر حال در این سوره خیلی بیش از آن که تاکنون گفته شده، باید تدبر کرد. (ر. ک: تطهیر با جاری قرآن، سوره‌ی کوثر). [۵۰۹] عن اسامة بن زید قال: «سألت رسول‌الله علیهاالسلام ای اهل بیتک احب اهلی الی فاطمة». المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۳؛ ج ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸. قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله «فاطمة بضعة منی من سرها فقد سرنی و من ساءها قد ساءنی. فاطمة اعز الناس علی» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳، حدیث ۱۷)؛ فاطمه پاره‌ی وجود من است، هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که او را بیازارد مرا آزار داده. فاطمه در نزد من عزیزترین مردم است. «... ما کان من الرجل احب الی رسول‌الله صلی الله علیه و آله من علی علیه‌السلام و لا- من النساء

احب الیه من فاطمهٔ علیهاالسلام» (بحارالانوار، حدیث ۱۸)، محبوبترین افراد در نزد رسول از مردان علی و از زنان فاطمه بود. عن عایشهٔ، قالت: «ما رأیت من الناس احدا اشبه کلاما و حدیثا برسول‌الله صلی الله علیه و آله من فاطمهٔ کانت اذا دخلت علیه رحب بها و قبل یدیها و اجلسها فی مجلسه» (بحارالانوار، ص ۲۵)؛ هیچ کس شبیه‌تر از فاطمه به رسول خدا در سخن گفتن نبود. وقتی نزد رسول خدا می‌رفت رسول به استقبالش می‌شتافت و دست او را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند. در روایتی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله زهرا علیهاالسلام را زیاد می‌بوسید: «یکثر تقبیل فاطمهٔ» و نیز آمده: «کان النبی اذا رأی فاطمهٔ فرح بها» (بحارالانوار، ص ۸۸) رسول هر گاه فاطمه را می‌دید مسرور می‌شد. در روایتی دیگر آمده است: رسول خدا نمی‌خوابید تا پیشانی زهرا را می‌بوسید و سرش را بر سینه‌ی او می گذارد و او را دعا می کرد (بحارالانوار، ص ۷۸، البته ناگفته نماند که این روایات از طریق اهل سنت نقل شده و نه از طریق شیعه). در این کلام رسول صلی الله علیه و آله خوب تأمل کن. «فاطمهٔ حوراء انسیهٔ فکلما اشتقت الی رائحهٔ الجنهٔ شممت رائحهٔ ابنتی فاطمهٔ»؛ (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴)؛ فاطمه فرشته‌ای در سیمای انسان است، هر گاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم دخترم فاطمه را می‌بویم. [۵۱۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۳. [۵۱۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳. [۵۱۲] مرحوم مجلسی در علت این که چرا فاطمه را «صدیقه» می‌نامند، یکی از احتمالات را همین می‌داند (مراهٔ العقول، ج ۵، ص ۳۱۵). [۵۱۳] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۳۱، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۱. و نیز ر. ک: «احادیث زهرا علیهاالسلام» در همین کتاب. [۵۱۴] «رضیت بما رضی الله لی و رسوله»؛ (مناقب، ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۴). [۵۱۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۶. [۵۱۶] شیخ صدوق به سندش از اسماء بنت عمیس روایت کرده که گوید: روزی در خدمت فاطمه علیهاالسلام نشسته بودم و در گردنش گردن‌بندی از طلا بود که علی علیه‌السلام آن را از سهم غنایم جنگی خود برای فاطمه علیهاالسلام خریده بود، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی وی درآمد و همین که چشمش به آن گردن‌بند افتاد به او گفت: ای فاطمه مردم نمی گویند فاطمه دختر محمد زیور آلات جباران را به تن کرده؟ رسول صلی الله علیه و آله بیش از این چیزی نگفت، اما فاطمه علیهاالسلام با شنیدن همین تذکر بلافاصله گردن‌بند را بیرون آورد و آن را فروخته و با پول آن بنده‌ای خرید و آزاد نمود. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱). اما در نقل ابن‌شهر آشوب (مناقب، ج ۳، ص ۳۴۳) این گونه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یغرنک الناس ان یقولوا بنت محمد و علیک لبس الجبابرهٔ فقطعتها واشترت بها رقبهٔ فاعتقها فسر رسول‌الله بذلک»، ای دخترم تو را فریب ندهند و مغرور نکند همین که مردم تو را دختر محمد می‌نامند، در صورتی که جامه‌ی جباران را به تن داری. فاطمه علیهاالسلام آن را از گردن خود بیرون آورد و فروخت و با پول آن بنده‌ای را خرید و آزاد کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کار فاطمه علیهاالسلام خوشحال شد. [۵۱۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷ «والله لاوثرن بها رسول‌الله علی نفسی و غیری» و نیز می‌فرمود: «انت اولی بما تری» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۹. [۵۱۸] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۲۰ و ۴۰. [۵۱۹] افراد زیادی از زهرا علیهاالسلام خواستگاری می کردند، ولی همگی پاسخ رد می‌شنیدند. رسول صلی الله علیه و آله به بعضی از آنها می‌فرمود: «انتظر امر الله فیها»؛ (سیره‌ی حلبی، ج ۲، ص ۲۰۵)؛ منتظر فرمان خدایم. یا «امرها الی ربها» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۵) کار فاطمه به دست پروردگار است. یا می‌فرمود: «امرها الی القضاء» (مناقب، ج ۲، ص ۱۸۲)، تا تقدیر چه پیش آرد. برخی را هم به این عنوان که فاطمه هنوز کوچک است و وقت ازدواج او نیست رد می کرد (مناقب، ج ۳، ص ۳۴۵). اما از همه جالب‌تر حدیثی است که در کتاب «تذکرهٔ الخواص» از کتب اهل سنت آمده است. در آنجا نقل شده که عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان که هر دو از ثروتمندان بزرگ بودند به عزم خواستگاری به نزد رسول آمدند. عبدالرحمن عرض کرد ای رسول خدا اگر فاطمه را به همسری من درآوری حاضرم یکصد شتر سیاه و آبی چشم که همگی بارشان پارچه‌های کتان اعلای مصری باشد با ده هزار دینار پول مهریه‌اش کنم!! عثمان هم عرض کرد من نیز حاضرم همین مهریه را بدهم و امتیازی که بر عبدالرحمن دارم این است که زودتر از او مسلمان شده و سابقه‌ی بیشتری در اسلام دارم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سخنان آن دو بسیار عصبانی شد به طوری که مشتی سنگریزه

برداشته و به طرف عبدالرحمن پاشید و فرمود. خیال می کنی من بنده پول و ثروتم که با آنها بر من فخر می‌فروشی؟ (تذکرة الخواص، ص ۳۰۶)و در نقل ابن‌شهر آشوب (مناقب، ج ۳، ص ۳۴۵) در ادامه آن آمده است که آن سنگریزه‌ها به صورت مرجان و جواهرات قیمتی درآمد و پیامبر بدین وسیله به آنان فهماند که احتیاجی به این پول‌ها ندارد. به هر حال رسول صلی الله علیه و آله با این اقدام خود عملا به همه دختران و پدران فهماند که ملاک در ازدواج تنها کفو ایمانی است و نباید هم چون بعضی از ثروتمندان از خدا بی خبر که با دختران خود معامله می کنند، آنها را به پول فروخت. رسول صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را در مقابل زره‌ای که سی درهم می‌ارزید (الکافی، ج ۵، ص ۳۷۷)و یا چهارصد درهم (کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۵۹) به عقد علی علیه‌السلام درآورد و بدین وسیله تمامی ملاک‌های جاهلی را درهم شکست و آموخت که باید دختر را به مرد داد نه به مهر. علی علیه‌السلام می گوید آن گاه که زره‌ام را فروختم، پولش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم. نه او از من پرسید این پول‌ها چقدر است و نه من به او چیزی در این باره گفتم. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۴). و زهرا علیهاالسلام هم با حسن انتخاب خود نشان داد که ادامه دهنده‌ی راه رسول صلی الله علیه و آله است و او نیز هم چون پدرش ملاک را کفو ایمانی می‌داند. از احمد بن حنبل در کتاب مناقب نقل شده که گفت: هنگامی که فاطمه به خانه‌ی علی آمد جز مقداری ریگ که در اتاق پهن شده بود و یک سبو و یک کوزه چیز دیگری در آنجا نیافت. (احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۵۹ و ۳۹۹). (برای آگاهی از جهیزه‌ی ساده‌ی زهرا علیهاالسلام ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۴؛ احقاق الحق، ج ۸۰، ص ۳۶۹). [۵۲۰] مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۲. [۵۲۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۹. [۵۲۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵. [۵۲۳] ر. ک: «بخش اشعار و شکوه‌های زهرا علیهاالسلام در فقدان نبی صلی الله علیه و آله»، در همین کتاب. [۵۲۴] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۷۷۳۵. [۵۲۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷. [۵۲۶] به طرق متعدد از شیعه و سنی روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله این کنیه را بر دختر خود زهرا علیهاالسلام نهاد. (مناقب ج ۳، ص ۳۵۷، کشف الغمة، ج ۲، ص ۸۸؛ المعة البیضاء، ص ۵۰؛ الاصابة، ج ۴، ص ۳۵۶؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۹۷؛ ح ۹۸۵) و با توجه به این که کنیه‌ها و القاب ائمه خالی از حکمت و دلیل نیست (مراجعه شود به کتاب معانی الاخبار در علت نامیده شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوالقاسم، که بسیار قابل تأمل است و همچنین القاب دیگر ائمه علیهم‌السلام) در معنای امابیها وجوهی ذکر شده و بعضی تا شانزده وجه نام برده‌اند: اصل، ثمر و مقصود و هدف، شاغول و تراز، مرکز، راه مستقیم، مدبر، هیئت و مانند، بی نظیر، جامع تمامی خیرات، راهنمایی هدایت، نعمت، پناه و مأوی، کنایه از شدت محبت و یا کنایه از این که اگر زنان رسول صلی الله علیه و آله ام المؤمنین‌اند، زهرا علیهاالسلام مادر رسول صلی الله علیه و آله است (و تفاوت این دو از ثری تا به ثریاست) و... از همه‌ی این‌ها گذشته شاید مقصود این باشد که زهرا علیهاالسلام ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله است و دین رسول با زهرا علیهاالسلام تولدی دوباره می‌یابد و حیات دین مدیون اوست. چنانکه ام‌القری یعنی مادر شهرها، یعنی شهری که دیگر شهرها از او متولد می‌شوند و حیات می‌یابند. به هر حال دین رسول صلی الله علیه و آله با زهرا علیهاالسلام تولدی دوباره یافت و اگر زهرا علیهاالسلام نبود می‌رفت که چشمه‌ی زلال غدیر در پس ابرهای پلشت و سیاهی‌های سرشار مدفون شود و علی علیه‌السلام؛ این چشمه‌ی نور بخشکد. اگر رسول به فرزند زهرا علیهاالسلام می گوید: «حسین منی و انا من حسین» به زهرا علیهاالسلام می گوید: «امابیها». [۵۲۷] فاطمه پاره‌ی وجود و نور دو چشم و میوه‌ی قلب من است. او روح و جان من است که در میان دو پهلویم قرار گرفته. او حوریه‌ای است در سیمای انسان. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲). [۵۲۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷؛ روض الفائق، ص ۲۱۴؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲ (به نقل از اهل سنت). [۵۲۹] ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۲۰۳. [۵۳۰] «لا یشغله شأن عن شأن»، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۵۹. [۵۳۱] «یا ابة خیر زوج»؛ ای پدر علی بهترین همسر است. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۳. [۵۳۲] عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۶۲۸ و ۶۲۹. [۵۳۳] کشف الغمة، ج ۲، ص ۶۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۱ و ۹۵ و ۱۱۴ و ۱۳۳؛ عوالم، ج ۱۱، ص ۵۸۵. [۵۳۴] بحارالانوار، ج ۴۳،

صص ۳۱ و ۷۶ و ۸۱ و ۸۴ و ۸۵ و ۱۳۴ و ۱۵۱. [۵۳۵] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۳۱ و ۷۶ و ۸۱ و ۸۴ و ۸۵ و ۱۳۴ و ۱۵۱. [۵۳۶] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۳۱ و ۷۶ و ۸۱ و ۸۴ و ۸۵ و ۱۳۴ و ۱۵۱. [۵۳۷] کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۷۸، بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۴۳ و ۱۱۷. [۵۳۸] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۷۵ و ۴۵ و... [۵۳۹] بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۷. [۵۴۰] «روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء یا ابالحسن ان کنت فی خیر کنت معک و ان کنت فی شر کنت معک»، علی جان روح و جانم فدای تو باد. همواره در خوبی‌ها و رنج‌ها شریک تو هستم. (الکوکب الدری، ج ۱، ص ۱۹۶). [۵۴۱] بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۴۴ و ج ۳۸، ص ۱۹ و ج ۴۱، ص ۲۵۷ و ج ۳۷، ص ۲۵۲. [۵۴۲] روحی لروحک الفداء و نفسی... [۵۴۳] «لا اغضبتنی»، (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴). در مناقب خوارزمی، ص ۲۵۶ آمده که علی علیه‌السلام می‌گفت: زهرا هرگز مرا عصبانی نکرده و به خدا قسم من هم او را عصبانی نکردم. (اگر در برخی نقل‌ها از اهل سنت برخلاف این آمده، بدون تردید جعلی و بی‌اساس است و ظاهرا انگیزه‌ی جاعلان آن، توجیه آزارهای برخی از زنان پیامبر نسبت به آن حضرت است). [۵۴۴] «لا عصت لی أمرا»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. [۵۴۵] «اسمع له و اطیع»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۷. [۵۴۶] «البیت بیتک و انا امتک»، علل الشرایع و بسیاری منابع دیگر. [۵۴۷] «و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنی الهموم والاحزان»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. [۵۴۸] «فجاء علی فدخل فی حجرته فلم یر فاطمه علیهاالسلام فاشتد لذلک غمه و عظم علیه»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. [۵۴۹] «کنت بک اتعزی»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۷. [۵۵۰] «فغشی علیه حتی رش علیه الماء ثم افاق»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴. [۵۵۱] «قالت: کان رسول‌الله نهانی ان اسألک شیئا فقال. لا تسألین ابن عمک شیئا ان جاءک بشیء والا فلا تسألیه»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱. [۵۵۲] «یا اباالحسن انی لاستحیی عن الهی ان اکلف نفسک ما لا تقدر»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۹. [۵۵۳] «فقضی رسول‌الله علی فاطمهٔ بخدمهٔ مادون الباب و قضی علی علی بما خلفه. قال: فقالت فاطمهٔ: فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفائی رسول‌الله تحمل رقاب الرجال»، بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۸۱ و ۳۱. [۵۵۴] «کان امیرالمؤمنین یحتطب و یستسقی و یکنس و کانت فاطمهٔ تطحن و تعجن و تخبز»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵. [۵۵۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۶. [۵۵۶] بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۸۴؛ زهرا علیهاالسلام نقل می‌کند که پدرش فرمود: «ان السعید کل السعید حق السعید من احب علیا فی حیاتی و بعد موتی»؛ سعادت هر سعادتمندی و حق هر سعادتی از آن کسی است که علی را در حیات من و پس از وفاتم دوست بدارد. [۵۵۷] الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۷. «قالت: أنسیتم قول رسول‌الله یوم غدیر خم. من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله: انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی»؛ آیا فراموش کردید گفتار رسول خدا را در روز غدیر خم که می‌فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست. و نیز این گفتار حضرتش را که در جای دیگر فرمود: علی، نسبت تو به من چون نسبت هارون است به موسی. [۵۵۸] «قالت: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: یا علی انک قسیم الجنهٔ والنار و انک تقرع باب الجنهٔ و تدخلها بلا حساب»، فاطمه علیهاالسلام می‌گوید رسول خدا فرمود: ای علی تویی قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم و تویی که بر کوبه درب بهشت می‌زنی و بدون حساب محبان خود را به بهشت داخل می‌کنی. (بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۹۳) و بسیاری روایات دیگر. (ر. ک. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۵۹۰؛ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۸۳ و ج ۴۳، ص ۱۱۸ و ج ۴۱، ص ۲۵۴ و...). [۵۵۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸، «عن جعفر بن محمد عن آبائه قال: لما حضرت فاطمهٔ الوفاهٔ بکت فقال لها امیرالمؤمنین یا سیدتی ما یبکیک؟ قالت: ابکی لما تلقی بعدی.». [۵۶۰] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۱۷. [۵۶۱] «الحانیهٔ: المشفقهٔ علی زوجها و اولادها»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷. [۵۶۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲، «و کانت من احب اهله الیه». [۵۶۳] علی خود می‌گوید: «ولی الفخر بفاطمهٔ و ابیها ثم فخری برسول‌الله اذ زوجنیها» و نیز در خطابه‌اش در مسجد مدینه در برابر کودتاگران می‌گوید: «انا وصیه و زوج ابنته سیدهٔ نساء العالمین فاطمهٔ بنت محمد و ابوحسن و حسین سبطی رسول‌الله» (بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۸). و در نامه‌ای در جواب معاویه می‌نویسد: «منا خیر نساء العالمین و منکم حمالهٔ الحطب» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۸). و نیز به عنوان مفاخر خود در خطبه‌اش در کوفه پس از مراجعت از نهروان می‌گوید: «و انا زوج البتول سیدهٔ نساء العالمین فاطمهٔ التقیهٔ النقیهٔ الزکیهٔ المبرهٔ المهدیهٔ،

حبیبهٔ حبیب الله و خیر بناته و سلالته و ریحانهٔ رسول‌الله» (معانی الاخبار، صص ۵۸ و ۵۹). نیز ر. ک: امالی صدوق، ص ۷۷ و بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۳۴۱. [۵۶۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳، «فلما ماتت فاطمهٔ علیهاالسلام قال علی هذا الرکن الذی قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله». [۵۶۵] صحیح ترمزی، ج ۱۳، ص ۲۴۹، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۷ و...، «قالت یا اباالحسن ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله عهد الی و حدثنی انی اول اهله لحوقا به و لابد منه فاصبر لامر الله تعالی و ارض بقضائه»؛ ای اباالحسن همانا رسول خدا با من پیمان بسته و خبر داده است که من اولین کسی خواهم بود که به آن حضرت می‌پیوندم و گریزی از آن نیست. علی جان در برابر فرمان و خواست خداوند بزرگ بردبار و به حکم او راضی باش. [۵۶۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۷. [۵۶۷] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۸۸، الفصول المهمهٔ، ابن‌صباغ مالکی، ص ۱۴۰. [۵۶۸] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۹ «فاما الحزن فانه لم یزل حزینا اذا ذکرت فاطمهٔ، هکذا وردت الروایهٔ عنه». [۵۶۹] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴۳، ص ۲۱۶. [۵۷۰] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴۳، ص ۲۱۳. [۵۷۱] نهج‌البلاغه‌ی فیض، کلام ۱۹۳؛ امالی مفید، ص ۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۹۳ و ۲۱۰. «درود بر تو ای رسول خدا، از من و از دخترت که در جوار تو فرود آمد و خیلی زود به تو پیوست. ای رسول خدا شکیبایی من از مفارقت و جدایی برگزیده‌ی تو کم گردیده و طاقت و توانایی من از رفتن او از دست رفت... همانا امانت- فاطمه علیهاالسلام- پس گرفته و گروگان دریافت شد ولی در این مصیبت همواره بعد از این در اندوه بوده، شبم به بیداری خواهد گذشت، تا اینکه خداوند برای من سرایی که تو در آن اقامت گزیده‌ای اختیار نماید و مرا به تو ملحق فرماید و به همین زودی دخترت به تو خبرخواهد داد از اجتماع امت بر ستم به آن مظلومه- حقش را نشناخته پهلویش را شکسته و جنینش را سقط و خانه‌اش را آتش و فدکش را غصب کردند-... و بر هر دوی شما درود باد، درود و وداع کننده‌ی با محبت و دوستی نه درود خشمگین و رنجیده و دلتنگ. پس اگر بروم نه از بی علاقگی است و اگر بمانم نه از بدگمانی است و آن چه خداوند به شکیبایان وعده داده. من از نزد شما می‌روم در حالی که همواره و همه جا به یاد شما هستم». [۵۷۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶. [۵۷۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۷. [۵۷۴] بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۷، «اوصیک فی ولدی خیرا». [۵۷۵] شأن نزول سوره‌ی هل اتی (تفسیر نور الثقلین). [۵۷۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۹. [۵۷۷] بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۰۴، «قالت یا رسول‌الله ادع الله لابنک ان یشفیه». [۵۷۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷. [۵۷۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶. [۵۸۰] رسول برای تشویق حسنین علیهماالسلام به خطاطی و ایجاد رقابت بین آن دو فرمود: هر کس خط او زیباتر است قدرت او بیشتراست. حسنین علیهماالسلام هر کدام خطی نوشتند اما رسول صلی الله علیه و آله قضاوت نکرد و آن دو را به مادرشان هدایت کرد. مادر در ابتدا گفت من چه می‌توانم بکنم و چگونه میان دو کودکم داوری کنم؟ اما بعد از مدتی راهی به خاطرش آمد و گفت عزیزانم من دانه‌های این گردن بند را پاره کرده و بر سر شما می‌ریزم هر کدام از شما که دانه‌های بیشتری جمع کند خط او بهتر و قدرت او بیشتر است. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۹). [۵۸۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱. [۵۸۲] دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۲. [۵۸۳] دعائم الاسلام، بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۰ (به نقل از دعائم الاسلام)، مستدرک الوسایل ج ۷، ص ۴۷۰. [۵۸۴] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۸، «این ابوکما الذی کان یکرمکما و یحملکما مرهٔ بعد مرهٔ؟ این ابوکما الذی کان اشد الناس شفقهٔ علیکما...؟»، کجاست پدر مهربان شما دو فرزندم که شما را عزیز و گرامی می‌داشت و همواره شما را روی دوش خود می‌گرفت...؟» [۵۸۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۱، «قالت: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: الولد ریحانهٔ و ریحانتای الحسن والحسین علیهماالسلام»؛ زهرا علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرزند دسته گلی است خوشبو و حسن و حسین دسته گل خوشبوی من هستند. [۵۸۶] مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۳۶ و ج ۵، ص ۲۳۰؛ الذریهٔ الطاهرهٔ، دولابی، ص ۱۴۹، «عن فاطمهٔ الکبری بنت محمد صلی الله علیه و آله ان رسول‌الله کان یعوذ الحسن والحسین و یعلمهما هؤلاء الکلمات کما یعلمهما السورهٔ من القرآن. یقول اعوذ بکلمات الله التامهٔ من شر کل شیطان و حامهٔ و من کل عین لامهٔ»؛ فاطمه علیهاالسلام فرمود پدرم برای حسن و حسین تعویذ می‌نوشت و به آنها این کلمات را تعلیم می‌داد آن چنان که آنان را سوره‌ای از

قرآن آموزش می‌داد. [۵۸۷] پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام در جواب سرزنش و حسادت عایشه به خدیجه علیهاالسلام، اینگونه فرمود: «ان بطن امک کان للامامهٔ وعاء»، مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۵. [۵۸۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۱، به خدا قسم هیچ کس به مقامات و مواهب الهی دست نمی‌یابد مگر به اطاعت و عمل. [۵۸۹] «هیهات منا الذلهٔ یابی الله لنا ذلک و رسوله والمؤمنون و حجور طابت و طهرت...»، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷. [۵۹۰] آل‌عمران، ۹۲. [۵۹۱] اسراء، ۱۰۰. [۵۹۲] پیشتر در بحث از«زهد زهرا علیهاالسلام» به منابع این دو اشاره شد. [۵۹۳] پیشتر در بحث از «زهد زهرا علیهاالسلام» به منابع این دو اشاره شد. [۵۹۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰ و ۸۳. [۵۹۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸ و ج ۲۹، ص ۱۲۵. [۵۹۶] ر. ک: پاورقی بحث «فدک» از همین کتاب. [۵۹۷] بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۱۸ «... و کان کل سنهٔ کذلک، و یاخذ منه قوتها». [۵۹۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۸. [۵۹۹] هر چند خود به چیزی نیازمند باشند، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند. (حشر، ۹). [۶۰۰] برای رضای خدا- و یا علیرغم نیازی که خود دارند- خوراکشان را به نادار و بی‌سرپرست و دربند می‌دهند. (دهر، ۸). [۶۰۱] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۵۹. [۶۰۲] «خذها یا محمد هناک الله فی اهل بیتک»، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۷۰؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۴۷. [۶۰۳] این خوف دوم در ظرف روزی سخت جلوه می‌کند. این خوف حتی در فرض عصمت و تطابق عمل با توانایی شکل می‌گیرد که تمامی اعمال و افعال و طاعات تو به اندازه‌ی مطلوب تو نیست و قرب و لقا و رضا و رضوان با این پس اندازها دست یافتنی نیست. [۶۰۴] فضه اگر چه در اصل ایثار و عمل با اهل‌بیت (علیهم‌السلام) سهیم است، اما در این سوره داخل نیست؛ زیرا اعمال یکسان و برابر، ارزش‌ها و اجرهای یکسان و برابری ندارند. عمل هم چون اسکناس است که ارزشش به پشتوانه‌ی آن است. آن چه به عمل ارزش می‌دهد: جهت و هدف عمل، نیت‌ها و انگیزه‌ها، بینش و درکی نسبت به آثار و عمل و شکل و کیفیت عمل است. تفاوت جهت‌ها و انگیزه‌ها، و تفاوت درک‌ها از رابطه‌ها و آثار یک عمل، روی کیفیت و شکل عمل اثر می‌گذارند. بی جهت نیست که «ضربهٔ علی یوم الخندق افضل من عبادهٔ الثقلین» زیرا علی علیه‌السلام در این ضربه این همه را در نظر دارد و می‌بیند و این است که به همین اندازه بهره برمی‌دارد. سر این که افضل الاعمال در روایات گوناگون، متعدد آمده و کارهای زیادی به عنوان افضل الاعمال معرفی شده، شاید همین است که نسبت به افراد و زمان‌های مختلف نظر دارد. [۶۰۵] دهر (انسان)، ۲۱. [۶۰۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۳. [۶۰۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۶. [۶۰۸] ر. ک: پیوست ۱، «حصن» در همین کتاب. [۶۰۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲، «... فلما حملت بفاطمهٔ کانت فاطمهٔ تحدثها من بطنها و تصبرها...». [۶۱۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳؛ «... فلما سقطت الی الارض اشرق منها النور حتی دخل بروتات مکه و لم یبق فی شرق الارض و لا غربها موضع الا أشرق فیه ذلک النور». [۶۱۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳، امالی، صدوق، ص ۴۷۵، مناقب، ابن‌شهر آشوب، ج ۴۳، ص ۳۴۰؛ الاختصاص، مفید، ص ۳۱. برخی از علمای اهل سنت نقل می‌کنند که زهرا علیهاالسلام پس از تولد سر به سجده گزارده و انگشتان خود را از زمین بلند کرد. (وسیلهٔ المال، علامه‌ی حضرمی، ص ۷۷؛ نزهة المجالس، صفوری، ج ۲، ص ۲۲۷؛ ینابیع المودهٔ، قندوزی، ص ۱۹۸). [۶۱۲] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۵۸؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۰؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۱ و بسیاری از منابع دیگر. [۶۱۳] آل‌عمران، ۳۷. [۶۱۴] بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۲۷ و ۶۸ و ۷۴ و ۷۷ و ج ۲۵، ص ۲۵۱ و ج ۲۱، ص ۲۰. [۶۱۵] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۲۸ و ۲۹، «... اما علمت ان لله ملائکهٔ سیارهٔ فی الارض یخدمون محمدا و آل محمد الی ان تقوم الساعهٔ» و در روایتی دیگر می‌فرماید: «... اما علمت ان لله ملائکهٔ موکلین بمعونهٔ آل‌محمد صلی الله علیه و آله...». [۶۱۶] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۳۰. [۶۱۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰. این داستان را آوردم تا نتیجه بگیرم بر فرض صحت (چون علاوه بر نداشتن سند، تاریخ از یهود معاند چنین تحولی را سراغ ندارد. البته اگر خیلی خوش‌بین باشیم می‌توان گفت. شاید خداوند شاید می‌خواسته با آنها اتمام حجت نماید)، ملاک و میزان در رفتن به این گونه مجالس و هر مجلسی و بلکه تمامی رفت و آمدها، رشد و تعالی بخشیدن است یا تحول و رشدی را ایجاد کنیم و یا آن را بپذیریم و یا لااقل زمینه‌ی آن را ایجاد کنیم. زهرا علیهاالسلام آن گاه به آن مجلس می‌رود که می‌داند و یا احتمال قوی می‌دهد که بتواند

تحولی ایجاد کند و یا لااقل حجت را تمام نماید. گرچه اثبات این حقیقت احتیاجی به امثال این داستان ندارد. اما آن را آوردم تا اگر آن را شنیدیم برداشت غلط از آن نکنیم و آن را به محکمات ارجاع دهیم. [۶۱۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۸. در همین روایت از قول امام صادق علیه‌السلام آمده که. به همین سبب زهرا علیهاالسلام را «محدثه»می‌نامند. [۶۱۹] العوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰؛ دلائل الامامهٔ، ص ۲۸. [۶۲۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۹. [۶۲۱] «قال رسول‌الله: سلمان منا اهل البیت»؛ رسول خدا فرمود: سلمان از ما اهل‌بیت است. (بحارالانوار، ج ۲۲ صص ۳۲۶ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۴۳ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و...). ابن‌عربی می گوید این حدیث مشهور و متواتر دلالت بر عصمت سلمان دارد. (الفتوحات المکیهٔ، تحقیق عثمان یحیی و ابراهیم مدکور، ج ۲، صص ۲۲۹ و ۲۳۰). [۶۲۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۶ و ج ۸۳، ص ۳۲۲ و ج ۹۱، ص ۲۲۶ و ج ۹۲، ص ۳۶ و ج ۲۲، ص ۳۵۲؛ الدعوات، سید بن طاوس، ص ۵؛ دلائل الامامهٔ، ص ۲۸؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۲۵۸ و ۱۶۱؛ الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۵۳۲؛ معالم الزلفی، ص ۴۰۶؛ الثاقب فی المناقب، ص ۲۹۷؛ رجال کشی، ص ۶؛ ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۱۳۵ (با اختلاف در روات و عبارات). [۶۲۳] الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱، بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۷۹ و ۱۹۴ و ۱۵۶. (این حدیث از احادیث صحیحه است). نیز ر. ک: «مصحف فاطمه علیهاالسلام»، در همین کتاب. [۶۲۴] فاطمهٔ الزهراء والفاطمیون، عباس محمود العقاد، ص ۵۱. [۶۲۵] «قالت: اوصانی رسول‌الله ان تکون الخدمهٔ لها یوما ولی یوما فکان امس یوم خدمتها والیوم یوم خدمتی» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸، دلائل الامامهٔ، ص ۴۸، مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵۰، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۱۶؛ ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ذخائر العقبی، ص ۵۱. [۶۲۶] احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۷۷. [۶۲۷] «فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله بأکفائی رسول‌الله تحمل رقاب الرجال»بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۸۱ و ۳۱؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۱۲۳؛ قرب الاسناد، ج ۲۵؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۸۲، ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۱۹۲. [۶۲۸] «ان لم یکن یرانی فانی اراه و هو یشم الریح». [۶۲۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۱ و ج ۱۰۱، ص ۳۸، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۹، ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۲۱۶؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۵۸. [۶۳۰] «انا اوصیک... و اتخذلی نعشا فانی رأیت الملائکهٔ یصفونه لی» بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۴. [۶۳۱] «عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: سألته عن اول من جعل له النعش، فقال: فاطمهٔ بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲. [۶۳۲] «انی قد استقبحت ما یصنع بالنساء، انه یطرح علی المرأهٔ الثواب فیصفها لمن رأی. فلا تحملینی علی سریر ظاهر استرینی سترک الله من النار»؛ زهرا علیهاالسلام فرمود: من بسیار زشت می‌دانم که جنازه من پس از مرگ بر روی تابوت سر باز گذاشته و روی آن پارچه‌ای می‌اندازند، چرا که حجم اندامهای آنان معلوم می‌شود، مرا روی تابوتی آن چنانی نگذار و بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش جهنم بازدارد. (بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۸۹ و ۲۱۲ و ج ۲، ص ۶۷ و ج ۷۸، صص ۲۵۰ و ۲۵۵؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۲، ص ۸۷۶؛ الطبقات، ج ۸، ص ۲۸، کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۲۸۹؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۹۴). [۶۳۳] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۸۹ و ۲۱۲ و...، وسائل الشیعهٔ، ج ۲، ص ۸۷۶ و نیز مصادر پاورقی قبل. [۶۳۴] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۵۴ و ۸۴. [۶۳۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ج ۱۰۰، ص ۲۵۰. [۶۳۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۶. [۶۳۷] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۸۴. در حالی که «کلامنا» کافی بود، ولی حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «معانی کلامنا» فقیه کسی است که مقصود شناس باشد. از آن جا که این نوع کج فهمی از روایات در میان برخی شایع است و کم نیستند کسانی که یک روایت را می‌خوانند و زود به نتیجه می‌رسند، لازم دیدم این قسمت را با آوردن نمونه‌هایی بیشتر توضیح دهم. نمونه‌هایی که گرچه در ظاهر مربوط به بحث نیست ولی بسیار روشنگر است. [۶۳۸] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۷، ص ۴۸. [۶۳۹] قال النبی علیه‌السلام: «شاوروهن و خالفوهن»؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵ (به نقل از عوالی اللئالی)؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۹۹. شایان ذکر است که این حدیث سند ندارد. [۶۴۰] مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله با ام‌سلمه همسر خود در غزوه‌ی حدیبیه و این که پیامبر رأی او را پذیرفت و در آن خیر و برکت بود. (تحریر المرأهٔ فی عصر الرسالهٔ، ج ۱، ص ۱۲). [۶۴۱] ر. ک: پیوست ۱ بخش (تهدید)حدیث ۲. [۶۴۲] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۰ «ان النساء نواقص الایمان...». [۶۴۳] حشر، ۲. [۶۴۴] علامه‌ی حلی در

«رسائل السعدیهٔ» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «ان الله تعالی لیسئل العبد فی جاهه کما یسئل فی ماله فیقول: یا عبدی رزقتک جاها فهل اعنک به مظلوما او اغثت به ملهوفا»؛ همانا خدای تعالی از آبروی بنده‌اش سؤال می‌کند، چنان که از مالش پرسش خواهد نمود. پس می‌فرماید: ای بنده‌ی من آبرو و اعتبارت را من به تو دادم، آیا با آن مظلومی را یاری و یا گرفتار و درمانده‌ای را فریادرسی نمودی؟ و در حدیث دیگری اضافه شده است «و قمعت به ظالما» و آیا با آن به مبارزه و نابودی ظالمی شتافتی؟ (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۱، ح ۹ و ۱۱). و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «... ان لم یکن لکم مال فمن جاهلکم تبذلونه لاخوانکم المؤمنین تجرون به الیهم المنافع و تدفعون به عنهم المضار...»، اگر شما را مالی نیست پس از آبرویتان برای برادران مؤمن خود بذل کنید تا به آنها منافع و خیر رسانده و مضرات و مشکلات را از آنان دفع نمایید. (بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۰). از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل است که فرمود: «... و ان لم یکن عنده، تکلف حتی یقضیها له...» و هر گاه شخص خودش نتوانست نیاز برادر مسلمانش را بر طرف کند باید نزد دیگران به سعی و کوشش بپردازد تا آن را روا سازد. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۷). و نیز آن حضرت به یکی از یارانش که گمان می‌کرد مؤمن باید به برادر مؤمنش تنها از زیادی مالش انفاق کند و به او بدهد، فرمود: «یعطیه من نفسه و روحه، فان بخل علیه بنفسه فلیس منه»؛ علاوه بر کمک مالی باید از نفس و جان خود برای او مایه بگذارد و اگر از اینها بخل بورزد در وادی ایمان نخواهد بود (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۵). شیخ صدوق می‌گوید: مقصود از دادن نفس و جان همان مایه گذاشتن از اعتبار و وجه‌ی خویش به هنگام احتیاج و همیاری اوست. در احوالات مرحوم آیهٔ الله شیخ زین‌العابدین مازندرانی آورده‌اند که او پیوسته قرض می‌کرد و به مردم کمک می‌نمود. روزی که مرحوم میرزای شیرازی در هنگام عیادت، به او دلداری می‌داد، در پاسخ میرزا گفت: «من هیچ گونه نگرانی از مرگ ندارم ولیکن نگرانی من این است که بنا به عقیده‌ی ما امامیه وقتی می‌میریم، روح ما را به امام عصر علیه‌السلام عرضه می‌کنند. اگر امام سوال بفرمایند: زین‌العابدین ما به تو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم، تا بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی، چرا نکردی؟ من به آن حضرت چه جوابی می‌توانم بدهم؟ (سیمای فرزانگان، ص ۳۵۷). [۶۴۵] (فان مع العسر یسرا مع العسر یسرا) (انشراح، ۵ و ۶) در این آیه دو راحتی مطرح است، چون تکرار نکره (یسرا) افاده‌ی تعدد می‌کند و آن دیگری هم در آیه‌ای دیگر آمده. (سیجعل الله بعد عسر یسرا) (طلاق، ۷). پس با هر سختی سه راحتی است دو تا با خودش و همراهش و یکی هم بعدش از باب تقریب به ذهن و به توان نمونه می‌توان گفت: یک کارگر با کاری که انجام می‌دهد و رنج و مشقتی که تحمل می‌کند، هم توانش را به جریان انداخته و استعدادش را از رکود می‌رهاند و هم قوی‌تر و خبره‌تر می‌شود و در آخر روز هم به مزدی می‌رسد. [۶۴۶] «عن عایشهٔ، قالت: لما مرض رسول‌الله صلی الله علیه و آله دعا ابنته فاطمهٔ فسارها فبکت، ثم سارها فضحکت، فسألتها عن ذلک. فقالت: اما حیث بکیت اخبرنی انه میت ثم اخبرنی انی اول اهل بیته لحوقا به فضحکت». عایشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض فوت خود، فاطمه را طلبید و به وی سخنانی سری گفت: آن گاه فاطمه گریه کرد. بعد از آن سخنان پنهانی دیگری گفت: سپس زهرا زلبخند زد. من این حال را از او سؤال کردم. فرمود: در ابتدا که گریستم به خاطر این بود که پدرم فرمود: ای فاطمه غم مخور، اولین کسی که از اهل‌بیت به من ملحق شود تویی. این حدیث از احادیث متواتری است که به اسناد متعدد و مختلف بیان شده و در حدود یکصد کتاب نقل شده که ما تنها به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم. (مسند احمد، ج ۶، ص ۷۷، و ۲۴ و ۲۸۲ و...؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴ و ج ۷، ص ۱۴۳ و ج ۲ باب فضائل فاطمه علیهاالسلام، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۷۱۰؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۲ و ج ۴، ص ۲۴۸ و ج ۸، ص ۷۸ و ج ۵، ص ۲۶؛ الطبقات، ابن‌سعد، ج ۲، ص ۲۴۷؛ کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۴۵۳؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۶۷۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۶۴۹؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۳۱ و ج ۳۶ و ج ۲۸، ص ۱۰ و ج ۵۱، ص ۹۱ و ج ۲۸، ص ۵۲ و ج ۳۷، ص ۶۷ و ج ۴۳، ص ۵۱ و ۱۸۲ و ۴۳، و ۲۵؛ فضائل الخمسهٔ، ج ۱، ص ۱۷۳؛ اعلام النساء، ج ۲، ص ۱۲۰، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۹؛ و...) [۶۴۷] «عن

ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین علیه السلام لفاطمهٔ ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم و من دونه.» (کافی، ج ۱، ص ۴۶۱، بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۹۲ و ۹۷ و ۱۰۷ و ۱۴۱ و ۱۴۷؛ کنوز الحقایق مناوی، ص ۱۲۴؛ احقاق الحق، ج ۱۰؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۲۴؛ و بسیاری منابع دیگر. [۶۴۸] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵، به خدا سوگند من از کودک به سینه‌ی مادرش به مرگ مأنوس‌ترم. [۶۴۹] «یا رب انی قد سئمت الحیاهٔ و تبرمت بأهل الدنیا فالحقنی بأبی الهی عجل وفاتی سریعا»؛ پروردگارا از زندگی خسته و روی گردان شده‌ام و از شیفتگان به دنیا بلاها و مصیبت‌های ناگوار دیدم، خدایا مرا به پدرم متصل گردان و مرگ مرا زود برسان. (العوالم، ج ۱۱، ص ۴۸۷؛ احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۱۶۰). [۶۵۰] اشاره به خطبه‌ی حسین علیه‌السلام در غروب تاسوعا که اهل‌بیت و اصحاب خود را بهترین اهل‌بیت و اصحاب می‌خواند. «فانی لا اعلم اصحابا اولی و لا خیر من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی جمیعا خیرا»؛ من اصحاب و یارانی بهتر بهتراز یاران خود ندیده‌ام و اهل‌بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق‌تر از اهل‌بیت خود سراغ ندارم، خداوند به همه شما جزای خیر دهد. (طبری، ج ۷، ص ۳۲۱، کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۵؛ ارشاد مفید، ص ۲۳۱؛ الملهوف، ص ۱۵۱). [۶۵۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۸؛ اعیان الشیعهٔ، ج ۲، ص ۲۷۶. [۶۵۲] «و رویا انه کان بینهما شیء فقالت عایشهٔ: یا رسول‌الله سلها فانها لا تکذب» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۴). [۶۵۳] «و عن رسول‌الله صلی الله علیه و آله انه قال لعلی علیه‌السلام: اوتیت ثلاثا لم یؤتهن احد و لا انا. اوتیت صهرا مثلی و لم اوت انا مثلی، و اوتیت زوجهٔ صدیقهٔ مثل ابنتی و لم اوت مثلها زوجهٔ، و اوتیت الحسن والحسین من صلبک و لم اوت من صلبی مثلهما، ولکنکم منی و انا منکم.» (الریاض النضرهٔ، ج ۲، ص ۲۰۲ به نقل از الغدیر، ج ۲، ص ۳۰۵). [۶۵۴] «... و هی (فاطمهٔ) الصدیقهٔ الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵). [۶۵۵] «عن مفضل بن عمر، قال قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام من غسل فاطمهٔ؟ قال: ذاک امیرالمؤمنین... فقال لا تضیقن فانها صدیقهٔ لم یکن یغسلها الا صدیق اما علمت ان مریم لم یغسلها الا عیسی» (وسائل الشیعهٔ، ج ۲، ص ۷۱۴، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۶)؛ مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد. فاطمه را چه کسی غسل داد؟ فرمود: امیرالمؤمنین، گویا این مطلب بر من سنگین آمد... فرمود: بر تو سنگین نیاید، زیرا جده‌ام زهرا صدیقه بود و صدیقه را جز صدیق غسل نمی‌دهد، آیا نمی‌دانی که مریم را کسی جز عیسی غسل نداد. [۶۵۶] «عن علی بن جعفر عن اخیه عن ابی‌الحسن علیه‌السلام قال: ان فاطمهٔ علیهاالسلام صدیقهٔ الشهیدهٔ» الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸). [۶۵۷] «عن النبی صلی الله علیه و آله فی حدیث طویل: یا علی انی قد اوصیت فاطمهٔ ابنتی باشیاء و امرتها ان تلقیها الیک، فانفذها فهی الصادقهٔ الصدوقهٔ، ثم ضمها الیه و قبل رأسها و قال: فداک ابوک یا فاطمهٔ». (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۱). [۶۵۸] «ان الحسن والحسین کان علیهما ثیاب خلق. و قد قرب العید فقال لامهما فاطمهٔ علیهاالسلام ان بنی فلان خطیت لهما الثیاب الفاخرهٔ افلا تخیطن لنا ثیابا للعید یا اماه؟ فقالت: «یخاط لکما ان‌شاءالله» فلما ان جاء العید جاء جبرئیل بقمیصین من حلل الجنهٔالی رسول‌الله صلی الله علیه و آله فقال له رسول‌الله صلی الله علیه و آله ما هذا یا اخی جبرئیل؛ فاخبره بقول الحسن والحسین لفاطمهٔ و بقول فاطمهٔ «یخاط لکما ان‌شاءالله» ثم قال جبرئیل: قال الله تعالی لما سمع قولها: لا نستحسن ان نکذب فاطمهٔ بقولها. «یخاط لکماان‌شاءالله». (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۵). [۶۵۹] حجر، ۴۳ و ۴۴. [۶۶۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۷؛ و ج ۸، ص ۳۰۳؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۳۰. [۶۶۱] کهف، ۴۷. «روی جماعهٔ من اعلام العامهٔ فی کتبهم فمنهم العلامهٔ ابوعبدالله الحارث بن اسد المحاسبی البصری المتوفی فی بغداد سنه ۲۴۳: (دخل النبی صلی الله علیه و آله علی فاطمهٔ الزهراء علیهاالسلام فوجدها تبکی، فقال: یا قرهٔ عینی ما الذی ابکاک؟ قالت: ذکرت قول الله تعالی (حشرناهم فلم نغادر منهم احدا). (ملحقات احقاق الحق، ج ۲۵. ص ۵۲۷). [۶۶۲] «کانت فاطمه علیهاالسلام تنهج فی الصلوه من خیفه الله تعالی» (عده الداعی، علامه‌ی حلی، باب ۴، ص ۱۳۹) و نیز ر. ک: «عبادت‌های زهرا علیهاالسلام» در همین کتاب. [۶۶۳] دیوان آیه الله محمد حسین غروی اصفهانی. (دیوان کمپانی). [۶۶۴] همو در دیوان الانوار القدسیه. من از داستان میخ در اطلاعی ندارم، از سینه‌ی زهرا علیهاالسلام که مخزن اسرار الهی است سوال کن. [۶۶۵] عن مولانا المهدی ارواح من سواه فداه. «... و فی ابنهٔ رسول‌الله لی اسوهٔ

حسنهٔ...» (بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۸۰- ۱۷۹). و عن العسکری علیه‌السلام: (نحن حجج الله علی خلقه وجدتنا فاطمهٔ حجهٔ الله علینا) تفسیر اطیب البیان ج ۱۳، ص ۲۲۵ (متأسفانه مؤلف کتاب مأخذ و سند روایت را نقل کرده است و ما هم در جوامع روایی آن را نیافتیم). [۶۶۶] دعای کمیل. [۶۶۷] گرچه هر یک از اینها به نوبه‌ی خود مفید است، اما مشکل آنجاست که برخی کار تربیت و ساندگی را در همین‌ها خلاصه می‌کنند. و اعتراض من در حقیقت به محدودیت این دیدهاست نه محکومیت این شیوه‌ها. [۶۶۸] عن النبی صلی الله علیه و آله ان الله تعالی اذا بعث الخلائق من الاولین والاخرین نادی منادی ربنا من تحت عرشه. «یا معشر الخلائق غضوا ابصارکم لتجوز فاطمهٔ بنت محمد سیدهٔ نساء العالمین علی الصراط فتغض الخلائق کلهم ابصارهم فتجوز فاطمهٔ علی الصراط لا یبقی احد فی القیامهٔ الاغض بصره عنها الا محمد و علی والحسن والحسین والطاهرین من اولادهم فانهم اولادها...» (بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۸). [۶۶۹] زخرف، ۸۹. [۶۷۰] زمر، ۳۷. ظاهر اشتباهی در کتابت شده، آن چه در قرآن آمده این آیه است «و من یهدی الله فما له من مضل». [۶۷۱] اعراف، ۳۱. [۶۷۲] فصلت، ۴۴. [۶۷۳] آل‌عمران، ۹۱. [۶۷۴] ق، ۳۸. البته در قرآن بعد از والارض «و ما بینهما» دارد. [۶۷۵] انبیاء، ۸. [۶۷۶] بقره، ۲۸۶. [۶۷۷] انبیاء، ۲۲. [۶۷۸] زخرف، ۱۳ «مستحب است برای رفع خطرات و بلاها هنگام سوار شدن بر وسیله این آیه خوانده شود». [۶۷۹] ص، ۲۶. [۶۸۰] آل‌عمران، ۱۳۸. [۶۸۱] مریم، ۱۳. [۶۸۲] طه، ۱۱ و ۱۳. [۶۸۳] کهف، ۴۶. [۶۸۴] قصص، ۲۶. [۶۸۵] بقره، ۲۶۳. [۶۸۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۶؛ «... هذه امنا فضهٔ جاریهٔ الزهرا علیهاالسلام ما تکلمت منذ عشرین سنهٔ الا بالقرآن». [۶۸۷] بی‌مناسب نیست که نامه‌ی عارف سالک، شیخ حسنعلی اصفهانی (نخودکی) قدس‌سره را در پاسخ کسی که علم کیمیا طلب نموده بود در این جا بیاورم. «ای طالب راه خدا و ای سالک طریق هدی! جستن کبریت احمر عمر ضایع کردن است. روی بر خاک سیه آر که یکسر کیمیاست، شیخ بهایی علیه الرحمه می‌فرماید: گیرم که نحاس را تو زر کردی- زر کن مس خویشتن اگر مردی ای برادر! یقین دار که قنطار طلای احمر برای کسی که از این عالم داخل آن عالم شد به قدر ذره‌ای نفع و اثر ندارد. چنان فرض کن که انسان عمری را صرف نمود و آن علم را پیدا کرد، بعد امر به انتقال به آن عالم شد. از این جا که رفته، در آنجا هم چنین علمی ذره‌ای نفع ندارد. پس اکسیری حاصل کن که برای آن عالم به درد خورد و آن اکسیر را حضرت حق توسط پیغمبر بر حق حضرت محمد بن عبدالله علیه الاف التحیهٔ والثناء برای شما آورده است و هو: (واستعینوا بالصبر والصلوهٔ و انها لکبیرهٔ الا علی الخاشعین) (سوره بقره، ۴۵)؛ (از صبر و نماز یاری بجوئید که آن، جز برای اهل خشوع در برابر حق، گران و دشوار است). انسان باید ابتدا مقدمه‌ی آن را که خشوع است پیدا کرده و سپس درصدد ساختن آن اکسیر برآید، که هر کس دارای آن مقام باشد یقینا رستگار شده است. ولی همین قدر بدانید که هم چنان اگر کسی بخواهد خوشنویس شود به آسانی ممکن نیست و باید زحمت بکشد و مواظبت نماید تا درست شود و از همان اول مرتبه ممکن نیست، هم چنین حضور قلب برای انسان از ابتدا مشکل است باید مقید شد که نماز در اول وقت گزارده شود و برای انجام نماز در اول وقت باید از هر کاری دست کشید. سپس لازم است که معانی کلمات نماز را درک کرد، آن گاه نکات و مزایای دیگر. باری سعی کنید که معانی نماز را خوب بفهمید و در هنگام قرائت به معنای مزبور توجه نمایید و در طریقه‌ی حقیر اصل همه کارها توجه به معانی نماز است، بعد چیزهای دیگر». (نشان از بی نشان‌ها، ص ۱۱۶). [۶۸۸] جسد اصطلاحی است بین اهل کیمیا. [۶۸۹] این روایت در بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۷۲، باب معجزات علی علیه‌السلام این گونه آمده است. «بان فضهٔ کانت بنت ملک الهند و کانت عندها ذخیرهٔ من الاکسیر...» فضه دختر پادشاه هند بود ولی چگونه به مدینه راه یافته چندان روشن نیست، زیرا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله لشکر اسلام به هندوستان نرفته بود و آنجا در دوره‌ی عبدالملک بن مروان فتح شد. در ریاحین الشریعهٔ آمده است. ممکن است سلطان حبشه نجاشی که در تحت بیرق اسلام وارد شده بود، با ملک هند جنگی کرده و فضه را به غنیمت گرفته باشد و او را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه فرستاده یا آن که قیصر روم مکرر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه می‌فرستاد و از جمله آنها فضه بوده است، یا آن که آن مخدره نور اسلام در دلش تابیده و خودش را در معرض اسارت درآورده تا به خدمت

رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شود، چنانچه علیا مخدره نرجس خاتون همین عمل را کرد که به خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام برسد و در آخر می‌نویسد: کیف کان مطلب روشن نیست. والله العالم بحقایق الامور. (ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۲۰). [۶۹۰] اعلام النساء المؤمنات، ص ۳۷۶؛ ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۱۷. [۶۹۱] (و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذی کفروا للذی آمنوا أنطعم من لو یشاء الله اطعمه) یس، ۴۷. [۶۹۲] (الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم) بقره، ۱۴۶. [۶۹۳] (و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به) بقره، ۸۹. [۶۹۴] بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۳ و ۲۹۰. [۶۹۵] آن گاه که زهرا علیهاالسلام زخمی به کناری افتاد، او مونس خود فضه را می‌خواند و صدا می‌زد. «آه یا فضهٔ الیک فخذینی فقد والله قتل ما فی احشایی من حمل» بحارالانوار، و نیز مراجعه شود به بخش پیوست‌ها (پیوست ۱) سقط محسن. [۶۹۶] ورقهٔ بن عبدالله الازدی نقل می‌کند: من به زیارت بیت الله الحرام مشرف شدم، در حین طواف زنی را دیدم با چهره‌ی نورانی و بسیار نمکین که در نهایت فصاحت سخن می‌گفت و ندا می‌داد: «اللهم رب البیت الحرام والحفظهٔ الکرام و زمزم والمشاعر العظام و رب محمد خیر الانام والبررهٔ الکرام ان تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و ابنائهم الغر المحجلین المیامین الا فابشروا یا جماعهٔ الحجاج والمعتمرین ان موالی خیرهٔ الاخیار و صفوهٔ الابرار الذی علا قدرهم علی الاقدار وارتفع ذکرهم فی سائر الامصار المرتدین بالفخار». پیش رفتم و گفتم ای جاریه گمان می‌کنم که تو از موالیان اهل‌بیت باشی، گفت: آری، گفتم: خود را معرفی کن. گفت: «انا فضهٔ امهٔ فاطمهٔ الزهراء بنت المصطفی». گفتم: مرحبا بک و اهلا و سهلا، من مشتاق کلام و منطق تو هستم و از تو خواهشی دارم که پس از طواف در بازار گندم فروشان توقف کنی تا من خدمت شما برسم و سؤالی دارم، خداوند بر اجر شما بیفزاید. ورقه گوید: چون از طواف فارغ شدم، به بازار گندم فروشان رفتم و فضه را دیدم در کناری نشسته و منتظر من است. او را به جای آرامی بردم و گفتم: ای فضه مرا خبر ده از احوال زهرا علیهاالسلام و آن چه در هنگام وفات پدرش و هنگام وفات خودش دیدی. چون فضه این کلام را شنید، سیلاب اشکش جاری شد و ناله بلند کرد و گفت ای ورقه! حزن مرا تازه کردی و مصیبت‌های مستور قلبم را آشکار نمودی. سپس فضه وفات فاطمه و گریه‌ها و ناله‌های او را بعد از پدرش نقل کرد که به تفصیل در بحارالانوار آمده است. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۴) و نیز مراجعه شود به «شکوه‌های زهرا علیهاالسلام» همان طور که آنجا آوردیم این روایت مفصل هم راوی آن ناشناخته است و هم از کتاب معتبری نقل نشده است. [۶۹۷] در کتاب الکافی، ج ۱، ص ۴۶۵، روایتی آمده است که نشان می‌دهد فضه در واقعه‌ی عاشورا نیز حضور داشته است اما از آنجا که این حدیث مرسله است و همه‌ی راویان آن سنی هستند نمی‌توان به آن اعتماد کرد. البته علاوه بر ضعف سند به لحاظ متن و محتوای آن نیز از نقطه ضعف‌های متعددی برخوردار است که بر اهل فن پوشیده نیست. البته این احتمال هم که این فضه غیر آن فضه‌ی کنیز زهرا علیهاالسلام باشد نیز چندان بعید نیست. [۶۹۸] قال علی علیه‌السلام: «الهم بارک فی فضتنا»، خداوندا! به فضه‌ی ما برکت عنایت فرما. (نزهة الابرار، سید هاشم بحرانی به نقل از ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۲۲۲). [۶۹۹] پس از آن که زهرا علیهاالسلام از دار دنیا رحلت کرد، علی علیه‌السلام می‌گوید. او را غسل دادم «فلما هممت ان اعقد الرداء نادیت یا ام‌کلثوم یا زینب یا سکینهٔ یا فضهٔ یا حسن و یا حسین هلموا تزودوا من امکم» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹). این روایت ادامه‌ی همان روایتی است که در صفحه قبل از قول ورقهٔ عبدالله الازدی آورده شد و مرحوم مجلسی آن را از منبع قابل اعتمادی نقل نمی‌کند. شایان ذکراست که در کتب رجالی هیچ نامی از عبدالله الازدی نیست. [۷۰۰] «قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: اخذت علی فاطمهٔ عهدالله و رسوله انها اذا توفت لا اعلم احدا الا امسلمهٔ زوج رسول‌الله و امایمن و فضهٔ و من الرجال ابنیها و سلمان الفارسی و عمار بن یاسر والمقداد و ابوذر و حذیفهٔ» (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۰). [۷۰۱] «و فی الاصابهٔ روی عن الصادق علیه‌السلام عن آبائه عن علی علیه‌السلام قال: ان رسول‌الله اخدم فاطمهٔ ابنته جاریهٔ اسمها فضهٔ النوبیهٔ و کانت تشاطرها الخدمهٔ فعلمها رسول‌الله صلی الله علیه و آله دعا تدعو به فقالت لها فاطمهٔ أتعجنین او تخبزین؟ فقالت بل اعجن یا سیدتی واحتطب فذهبت واحتطبت و بیدها حزمهٔ فارادت حملها فعجزت فدعت بالدعاء الذی علمها صلی الله علیه و آله و هو: «یا واحد لیس کمثله احد،

تمیت کل احد و انت علی عرشک و احد لا تأخذه سنهٔ و لا نوم». فجاء اعرابی کانه من ازد شنوءهٔ فحمل الحزمهٔ الی باب فاطمهٔ علیهاالسلام، (اعلام النساء المؤمنات، ص ۵۹۵). امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که وقتی رسول خدا، فضه را به فاطمه (علیهاالسلام) داد. فاطمه کارها را با او تقسیم کرد رسول خدا دعائی به فضه آموخته بود که با آن دعا می‌کرد. روزی فاطمه علیهاالسلام به او گفت: آیا خمیر می‌کنی یا اینکه نان می‌پزی؟ فضه جواب داد: ای بانوی من خمیر می‌کنم و هیزم می‌آورم. آنگاه برای جمع کردن هیزم از خانه خارج شد، هیزم‌ها را جمع کرد و آنها را با ریسمان محکم به هم بست، وقتی خواست آنها را بر دوش بگیرد و بیاورد، نتوانست آنها را بلند کند. به یاد دعای رسول افتاد و دعا کرد. در دم مردی که گویا از قبیله‌ی ازد بود آمد و همه‌ی هیزم‌ها را تا در خانه برای او آورد. [۷۰۲] ابن‌شهر آشوب در مناقب از مالک بن دینار روایت می‌کند که گفت: در ایام حج زنی ضعیفه را دیدم که بر حیوانی نحیف سوار است، عده‌ای او را نصیحت می‌کردند که بازگردد. چون به وسط بادیه رسیدم، دیدم که حیوانی که بر آن سوار است از راه رفتن بازمانده و توان حرکت ندارد. او را ملامت کردم که چرا با این چنین مرکبی حرکت کرده است. او سر به آسمان بلند کرد و گفت: «لا فی بیتی ترکتنی و لا الی بیتک حملتنی فوعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک»، نه مرا به خانه‌ام گذاردی و نه به خانه‌ات رساندی، به عزت و جلالت قسم اگر غیر تو این کار را با من می‌کرد شکایتش را به حضرت تو می‌آوردم. بلافاصله شخصی در بیابان پیدا شد که در دستش زمام ناقه‌ای بود. پرسیدم: تو کیستی؟ گفت: من شهره دختر مسکه دختر فضه کنیز فاطمه‌ی زهرایم. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۶). همان طور که می‌بینی فضه از زهرا علیهاالسلام آموخت که نباید تنها به فکر خود بود و در دوره‌ی غربت، مرثیه خوان ظلم بود بلکه باید به سازندگی پرداخت که بعد از تولد نوبت تولید است. (و والد و ما ولد). [۷۰۳] در طبقات ابن‌سعد آمده. «امأیمن و اسمها برکهٔ مولاهٔ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و حاضنته کان رسول‌الله ورثها من ابیه و خمسهٔ اجمال اوراک و قطعهٔ غنم فاعتق رسول‌الله امایمن حین تزوج خدیجهٔ». امایمن اسمش برکهٔ و آزاد شده‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله است. او پرستار و عهده‌دار رسول صلی الله علیه و آله بود در کودکی و آن گاه که پدر رسول‌الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت به همراه پنج شتر قوزک پهن و قطعه‌ای از گوسفند به رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسید و آن حضرت در هنگام ازدواج با خدیجه علیهاالسلام او را آزاد کرد. (الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۳). و ابن‌اثیر جزری در اسد الغابهٔ گوید: «امایمن مولاهٔ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و حاضنته و هی حبشیه واسلمت قدیما اول الاسلام و هاجرت الی الحبشهٔ ثم الی المدینه و بایعت النبی». امایمن آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و پرستار و نگهدار او بود، او اهل حبشه و از اولین پشگامان و گروندگان به اسلام بود، او دو هجرت کرد یکی از مکه به حبشه و دیگری از مکه به مدینه، او با پیامبر خدا بیعت کرد. واقدی هم چون ابن‌سعد می‌گوید: امایمن کنیز عبدالله بن عبدالمطلب بود و به ارث به رسول صلی الله علیه و آله رسید و به قولی کنیز آمنه مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و رسول صلی الله علیه و آله هم او را آزاد کرد. و آنگاه که آمنه به رحمت خدا رفت سرپرستی و پرستاری رسول صلی الله علیه و آله با امایمن بود، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «امایمن امی بعد امی». [۷۰۴] ابن‌سعد در طبقات می‌گوید: «کانت امایمن تلطف النبی صلی الله علیه و آله و تقوم علیه» (ج ۸، ص ۲۲۴)، امایمن با رسول صلی الله علیه و آله بسیار با ملاطفت و مهربانی رفتار می‌کرد و همیشه به احترامش می‌ایستاد. [۷۰۵] «قال عبدالمطلب لام ایمن و کانت تحضن رسول‌الله صلی الله علیه و آله. بارکهٔ لا تغفلی عن ابنی فان اهل الکتاب یزعمون ان ابنی نبی هذه الامهٔ» (سفینهٔ البحارالانوار، ج ۲، ص ۷۳۶)، عبدالمطلب در ایامی که امایمن سرپرستی و حضانت رسول خدا را بر عهده داشت به او گفت ای امایمن مبادا از فرزند من غفلت کنی. چرا که اهل کتاب معتقدند که این همان پیامبر این امت است. از این رو امایمن بسیار مراقب و هشیار بود تا اهل کتاب و خصوصا یهود، به پیامبر صلی الله علیه و آله آسیبی نرسانند. [۷۰۶] ر. ک: پاورقی شماره ۱ (صفحه‌ی قبل). «فاعتق رسول‌الله امایمن حین تزوج خدیجهٔ». [۷۰۷] ر. ک: پاورقی شماره ۱ (صفحه‌ی قبل): «...واسلمت قدیما اول الاسلام...». [۷۰۸] در استیعاب آمده: «... هاجرت الهجرتین الی ارض حبشه و الی المدینه...» و البته یک هجرت دیگر هم داشت که

آن از مدینه به مکه، پس از شهادت زهرا علیهاالسلام و اعتراض به خلفا بود که توضیح آن خواهد آمد. [۷۰۹] قطب راوندی می‌گوید: «و روی ان النبی صلی الله علیه و آله کانت عنده ودائع بمکهٔ فلما اراد ان یهاجر اودعها امایمن و امر علیا علیه‌السلام بردها علی اصحابها» (فقه القرآن، ج ۲، ص ۶۱، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۰۴). [۷۱۰] او هم مادر شهید است و هم همسر شهید. ابن‌سعد در ادامه همان روایتی که در پاورقی شماره ۱ در صفحه قبل آورده شده می‌گوید: «... فاعتق رسول لله امایمن حین تزوج خدیجه بنت خویلد فتزوج عبید بن زید من بنی‌الحارث بن خزرج، امایمن فولدت له ایمن صحب النبی و قتل حنین شهیدا»؛ وقتی امایمن به ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید رسول او را در هنگام ازدواج با خدیجه علیهاالسلام آزاد کرد و به عقد عبد خزرجی درآورد و از او فرزندی به دنیا آمد به نام ایمن که از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بوده و در جنگ حنین به شهادت رسید. (الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۳). و صاحب اعیان الشیعهٔ می‌گوید: او عنان اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست داشت و تا لحظه‌ی شهادت آن را رها نکرد (ج ۲، ص ۲۲۷). و نیز صاحب الطبقات نقل می‌کند: خدیجه علیهاالسلام عبدی داشت به نام زید بن حارثه که او را به رسول صلی الله علیه و آله بخشید و رسول هم او را آزاد کرد و پس از نبوتش امایمن را به عقد او درآورد و از او فرزندی به نام اسامهٔ متولد شد. و البته سخن درباره‌ی اسامه زیاد است و مورخین در مورد او به اختلاف سخن گفته‌اند و اگر چه صاحب اعیان الشیعهٔ از کارهای ناصواب او دفاع می‌کند و بالاخره او را در شمار اهل ولا به حساب می‌آورد، اما با همه‌ی اینها جای تأمل دارد. (ریاحین الشریعهٔ، ج ۲ ص ۲۳۷) «و قال علی القاری فی شرح شفا للقاضی عیاض: امایمن الحبشیه مولاهٔ رسول‌الله ۹ و حاضنته و مرضعته ورثها من ابیه ثم اعتقها لما تزوج خدیجه فتزوجها عبید بن زید من بنی الحارث فولدت له ایمن و به کنیت ثم تزوجها بعد النبوهٔ زید بن حارثه فولدت اسامهٔ بن زید». (به نقل از اعیان الشیعهٔ، ج ۳، ص ۵۵۵) «و عن ربیع الشیعهٔ و اعلام الوری... اعتقاد رسول‌الله و زوجها عبید الخزرجی بمکه فولدت له ایمن فمات زوجها فزوجها النبی من زید فولدت له اسامهٔ اسود یشبهها فاسامهٔ و ایمن اخوان لام». [۷۱۱] از معدود زنانی که نامش زینت بخش تاریخ جنگ‌های اسلام شده امایمن است. او در جبهه‌ی جنگ به مداوای مجروحان و آب دادن به مجاهدان می‌پرداخت (الاصابهٔ، ج ۴، ص ۴۳۳). صاحب الطبقات (ج ۸، ص ۲۲۵) از قول واقدی می‌نویسد: «و قد حضرت امایمن احدا و کانت تسقی الماء و تداوی الجرحی و شهدت خیبر مع رسول‌الله صلی الله علیه و آله»، امایمن در احد حاضر بود و به لشکریان آب می‌داد و مجروحان را مداوا می‌کرد و هم چنین در جنگ خیبر با رسول صلی الله علیه و آله بود. واقدی می‌نویسد: آن گاه که شایعه شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط مشرکین منتشر شد، مردم جبهه را رها کردند و برخی به مدینه بازگشتند. نخستین کسی که این خبر را به مدینه آورد، سعد بن عثمان و سپس مروان بود. آن دو وقتی به خانه‌ی خود رفتند همسران آنان پرسیدند: «آیا از رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار کرده‌اید؟ اوس بن قیظی به همراه تنی چند از بنی‌حارثه نیز از جبهه احد فرار کرده، خود را به «شقره» رسانیدند. أمایمن با دیدن آنان خاک به چهره‌شان پاشید و برای برخی از آنان دوک آورد و گفت: (شمشیرت را بده، نخ بریس!) آنگاه به همراه بعضی از آنان عازم جبهه‌ی احد شد. (المغازی، ج ۱، ص ۲۷۷). [۷۱۲] او خود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایاتی را نقل می‌کند و تعدادی از صحابه نیز از قول او از پیامبر حدیث کرده‌اند، از جمله انس بن مالک و جیش بن عبدالله الضعافی و ابوزید المدنی (اعلام النساء، ص ۲۵۲) و در معجم رجال الحدیث (ج ۲۲، ص ۱۷۴) درباره‌ی امایمن می‌نویسد: «عدها البرقی ممن روی عن رسول‌الله من النساء»، برقی، او را از جمله کسانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند، شمرده است. از جمله روایت مفصلی است که امایمن برای زینب علیهاالسلام نقل می‌کند. (ر. ک: ریاحین الشریعهٔ، ج ۳، ص ۶۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۰). [۷۱۳] در الطبقات (ج ۸، ص ۲۲۴) و نیز الاصابهٔ (ج ۴، ص ۴۱۶) نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من سره ان یتزوج امراهٔ من اهل الجنهٔ فیتزوج امایمن فتزوجها زید بن حارثهٔ فولدت له اسامهٔ بن زید»، هر که می‌خواهد خوشحال شود به تزویج زنی از اهل بهشت با امایمن ازدواج کند. زید بن حارثه چون این سخن را شنید او را تزویج کرد و اسامه از او متولد شد. خود او هم در جریان فدک آن گاه که به عنوان شاهد صدیقه‌ی

کبری علیهاالسلام حاضر شد. قبل از شهادت از عمر و ابوبکر همین اهل بهشت بودن خود را اقرار گرفت و آن دو هم اقرار کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را شنیده‌اند. «روی الجوهری فی کتاب السقیفهٔ بسنده ان فاطمهٔ اتت ابابکر فقالت ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله اعطانی فدک فقال له اهل لک علی هذا بینهٔ، فجائت بعلی فشهد لها، ثم جاءت امایمن فقالت. الستما تشهدان (ابوبکر و عمر) انی من اهل الجنهٔ؟ قالا- بلی: قالت فأنا اشهد ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله اعطاها فدک. فقال ابوبکر: فرجل آخر و امرأهٔ اخری لتستحقی بها القضیهٔ. (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۹؛ السقیفهٔ و فدک، ابوبکر جوهری، تحقیق محمد هادی امینی، ص ۱۰۷). و در نقلی دیگر آمده که عمر گفت: شهادت امایمن ارزشی ندارد چرا که او زنی عجمیه است!! و نکته اینجاست که نگفت او دروغ می‌گوید، چون هیچ کس غیر از سخن راست از او نشنیده بود. این بود که عمر مجبور شد بگوید که او عجمی است، پس شهادتش ارزشی ندارد!! و زهرا علیهاالسلام پس از رد شدن شهادت امایمن از جانب ابوبکر و عمر، خطاب به آن دو فرمود: «ألم تسمعا من ابی‌رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول: اسماء بنت عمیس و امأیمن من اهل الجنه؟ قالا: بلی»، مگر شما از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده‌اید که فرمود اسماء و امایمن، از اهل بهشتند؟ و آن دو گفتند: آری شنیده‌ایم. (العوالم ج ۱۱، ص ۴۳۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۷ و ۲۰۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴) و در الکافی، ج ۳، ص ۲۹۸ از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که حضرت فرمود: «فانی اشهد انها من اهل الجنهٔ». [۷۱۴] ر. ک: پاورقی شماره ۶ (مجاهد) صفحه قبل. [۷۱۵] امایمن شبی تا صبح می‌گریست. همسایگان به رسول صلی الله علیه و آله خبر دادند و حضرت او را خواست و از او علت را جویا شد، گفت خواب بدی دیدم و از گفتن خواب عذر می‌آورد، تا رسول صلی الله علیه و آله به او مژده داد که تعبیر خوابت نه آن گونه است که پنداشتی، پس آن گاه خواب خود را بازگو کرد و گفت: در خواب دیدم که پاره‌ای از اعضای شما در خانه من افتاده رسول صلی الله علیه و آله فرمود. چه خواب نیکویی! آسوده باش ای امایمن، همانا از فاطمه پسری به نام حسین متولد می‌شود که حضانت و پرستاری او با تو خواهد بود و این بود که تا حسین علیه‌السلام متولد شد. امایمن قنداقه او را نزد رسول صلی الله علیه و آله آورد، حضرت فرمود: مرحبا به حامل و محمول و آن گاه افزود. این تأویل همان خواب توست. (امالی صدوق، مجلس ۱۹ به نقل از امام صادق علیه‌السلام، اعیان الشیعهٔ، ج ۳، ص ۵۰۰). و نیز آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت بسیار می‌گریست، وقتی علت را از او پرسیدند، گفت چرا نگریم با این که با رفتن رسول‌الله صلی الله علیه و آله، وحی از ما قطع شد، «و لما قبض النبی صلی الله علیه و آله بکت امایمن فقیل لها ما یبکیک؟ قالت: ابکی علی خبر السماء» (الطبقات ج ۸، ص ۲۲۶) و باز در همان جا آمده. «ان امایمن بکت حین مات النبی صلی الله علیه و آله فقیل لها اتبکین؟فقالت: ای والله لقد علمت ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله سیموت ولکنی انما ابکی علی الوحی اذ انقطع عنا من السماء». این جواب علاوه بر این که علاقه او به رسول صلی الله علیه و آله می‌رساند، نشان دهنده‌ی فضل و درک بالای او نیز هست. [۷۱۶] «کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول لامایمن: یا امه و کان اذا نظر الیها قال: هذه بقیهٔ اهل بیتی. (الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۳)، رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه امایمن را به عنوان ما در صدا می‌کرد و هر گاه به او نظر می‌کرد و او را می‌دید، می‌فرمود. این باقی مانده‌ی اهل‌بیت من است. [۷۱۷] الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۳. [۷۱۸] «لما توفیت امنهٔ النبی صلی الله علیه و آله قال صلی الله علیه و آله امأیمن امی بعد امی و کان یکرمها و یزورها»، (اعیان الشیعهٔ، ج ۳، ص ۵۵۵)، آن گاه که آمنه وفات کرد رسول صلی الله علیه و آله امایمن را ما در خود می‌خواند و همیشه بزرگش می‌کرد و به دیدارش می‌رفت. [۷۱۹] اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۵۵، «... و کان یکرمها...» همیشه بزرگش می‌داشت. [۷۲۰] «جائت امایمن الی النبی صلی الله علیه و آله فقالت: احملنی قال: احملک علی ولد الناقه. فقالت: یا رسول‌الله انه لا یطیقنی و لا اریده، فقال لا- احملک الا علی ولد الناقه، یعنی انه کان یمازحها و کان رسول‌الله یمزح و لا یقول الا حقا و الابل کلها ولد النوق. (الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۴)، امایمن روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد. یک شتر سواری به من مرحمت کن. حضرت فرمود: تو را سوار نمی‌کنم مگر بر بچه ناقه و غرض آن حضرت مزاح با امایمن بود و مزاح آن حضرت همه راست و

درست بود، زیرا تمام شترها بچه شتر بودند. [۷۲۱] مراد نزول آیه «اکمال دین»در روز غدیر خم است. (الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) (مائده، ۳). اکمال و اتمام دین در این روز می‌شود و دین خداپسند همان دینی است که همراه با ولی است. [۷۲۲] اشاره به حدیث ثقلین که در نزد شیعه و سنی متواتر است «... ما آن تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». [۷۲۳] اشاره به حدیث ثقلین که در نزد شیعه و سنی متواتر است «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». [۷۲۴] از جمله می‌توان به سه مورد زیر اشاره کرد: الف- شیخ طوسی در امالی روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۳ درهم صداق فاطمه را سه قسمت نمودند: قسمتی را به امایمن داد برای تهیه‌ی اثاث منزل و قسمتی را به اسماء بنت عمیس برای عطر و قسمتی را به امسلمه برای طعام. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱). ب- از عقد علی و زهرا علیهماالسلام مدتی می‌گذشت. اما علی علیه‌السلام از شدت حیا نمی‌توانست از رسول صلی الله علیه و آله بخواهد که زهرا علیهاالسلام را به منزل خود ببرد، تا این که امایمن واسطه شد و این سکوت را شکست و با تلاش خود، هر چه زودتر زهرا علیهاالسلام را به خانه علی علیه‌السلام فرستاد. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱). امایمن تا آنجا که می‌توانست از بچه‌های زهرا علیهاالسلام پرستاری می‌کرد. (ر، ک: پاورقی ۱، ص ۳۲۲). [۷۲۵] در الطبقات و الاصابهٔ (ج ۴، ص ۴۵) و بحارالانوار (ج ۴۳، ص ۲۸) و دیگر کتب فریقین نقل شده که چون زهرا علیهاالسلام از دنیا رفت، امایمن نتوانست جای خالی او را تحمل کند، لذا از مدینه به جانب مکه بیرون آمد در حالی که (به روایت ابن‌سعد) روزه بود. در آن هوای گرم عطش به او فشار آورد. به حدی که بیم هلاکتش می‌رفت. به روایت ابن‌شهر آشوب آن گاه که بر جان خود بترسید چشم‌ها را به آسمان دوخت و عرضه داشت. ای خدا مرا تشنه می‌خواهی با این که خادمه‌ی فاطمه هستم؟ در این هنگام دلو آبی از آسمان نازل شد. امایمن آن را گرفت، و آشامید. و به روایت ابن‌سعد بعد از آن دیگر هرگز تشنه نشد، با این که در روزهای گرم روزه می‌گرفت، و این کرامت، علو مقام او در نزد خدای سبحان می‌رساند. حنیئا لها و رزقنا الله منها. و باز در فضیلت او بس که در «خصائص فاطمیه» نام سیزده زن آمده که در زمان ظهور امام زمان (عج) برمی‌گردند و در خدمت آن حضرت و مجروحان لشکرش خواهند بود و از جمله ایشان امایمن است. (به نقل از ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۳۱). [۷۲۶] «لما ذهبوا بامیرالمؤمنین علیه‌السلام. الی ابی‌بکر للبیعهٔ اقبلت امایمن حاضنهٔ رسول‌الله صلی الله علیه و آله فقالت یا ابابکر ما اسرع ما ابدیتم حسدکم و نفاقکم فامر بها عمر فاخرجت من المسجد و قال ما لنا و للنساء» (سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۷۳۶)، هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای بیعت با ابوبکر بردند. امایمن- پرستار رسول‌الله صلی الله علیه و آله- به مسجد رفت و به ابوبکر گفت: چه زود حسد و نفاق خود را آشکار کردید!! عمر رو به او کرد و گفت: ما را با زنان کاری نیست و دستور داد او را از مسجد بیرون کردند. [۷۲۷] «فلما مات رسول‌الله صلی الله علیه و آله ادعت فاطمهٔ علیهاالسلام انه کان ینحلها فدکا، فقال ابوبکر: انت اعز الناس علی فقرا و احبهم الی غنا لکنی لا اعرف صحهٔ قولک. فلا یجوز ان احکم لک، فشهدت لها امایمن و امیرالمؤمنین فطلب منها ابوبکر الشاهد یجوز قبول شهادته فی الشرع... (ابن حجر و بلاذری و ابن ابی‌الحدید و ابن‌تیمیه و فخر رازی و... همه همین گونه نقل کرده‌اند با این تفاوت که به جای جمله «امیرالمؤمنین» در کلام فخر رازی «مولی لرسول‌الله» ذکر شده)، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت فاطمه علیهاالسلام ادعا کرد که پیغمبر فدک را به او بخشیده، ابوبکر به او گفت: ای فاطمه تو چه در فقر و چه در ثروت، در هر دو حال نزد من عزیز و محبوب هستی!! اما من به درستی گفتار تو تردید دارم و نمی‌توانم به نفع تو حکم کنم. و سپس امایمن و یکی از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله به نفع فاطمه گواهی دادند، ولی ابوبکر شهادت آن دو را نپذیرفت و گفت باید شهودی بیاوری که شهادتشان پذیرفته باشد!! (الصواعق المحرقه، ص ۲۱، شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۶؛ الشافی، ص ۴۰۸؛ الاحتجاج، طبرسی، ص ۵۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۲؛ و بسیاری منابع دیگر.). [۷۲۸] «لما نعی الی فاطمهٔ علیهاالسلام نفسها ارسلت الی امایمن و کانت اوثق نسائها عندها و فی نفسها فقالت: یا امایمن ان نفسی نعیت الی فادعی لی علیا فدعته لها» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۴)؛ آن گاه که فاطمه در واپسین لحظات عمر

خود بود، امایمن را که مورد وثوق بیشتر و نزدیک‌ترین زنان نزد او بود خواست و به او گفت: علی را نزد من بخوان و او هم اجابت کرد. و نیز در بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۱ نقل شده که زهرا علیهاالسلام در بستر بیماری امایمن و اسماء بنت عمیس و علی علیه‌السلام را خواست و در حضور آنها وصیت خود را به علی علیه‌السلام گفت: از این اخبار جلالت قدر امایمن دانسته می‌شود. رضی‌الله‌عنها. [۷۲۹] از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که حضرت زهرا علیهاالسلام در لحظه‌ی آخر زندگی خود خطاب به علی علیه‌السلام چنین گفت: «اذا توفیت لا تعلم احدا الا امسلمهٔ و امایمن و فضهٔ و من الرجال، ابنی والعباس و سلمان و عمارا و المقداد و اباذر و حذیفهٔ و لا تدفنی الا لیلا و لا تعلم قبری احدا»؛ (علی جان) وقتی وفات کردم هیچ کس را خبر مکن، مگر امسلمه و امایمن و فضه را و از مردان دو فرزندم حسن و حسین و عباس و سلمان و عمار و مقداد و اباذر و حذیفه را. مرا دفن مکن مگر در شب و قبر مرا به هیچ کس اطلاع مده تا مخفی بماند. (دلائل الامامهٔ، طبری ص ۴۴ و چاپ محقق ص ۱۳۳؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۱۰؛ و بیت الاحزان، ص ۱۷۶). [۷۳۰] «خرجت امایمن الی مکه لما توفیت فاطمهٔ علیهاالسلام و قالت: لا اری المدینهٔ بعدها». (بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۴۶)، وقتی که زهرا علیهاالسلام از دنیا رفت، امایمن از مدینه به مکه هجرت کرد و گفت: نمی‌توانم مدینه را از زهرا علیهاالسلام خالی ببینم. و چگونه در مدینه طاقت بیاورد، در حالی که آن گونه با زهرا علیهاالسلام رفتار کردند و علی علیه‌السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر زهرا علیهاالسلام را خانه‌نشین کردند. از این‌ها گذشته با اختناقی که از جانب خلفا حاکم شده بود، امکان هیچ گونه تحرک سیاسی نبود. از این رو امایمن بهتر دید از مدینه خارج شود و در مکه پایگاه تبلیغاتی و ام القرای اسلام جا بگیرد و بدین وسیله پیام مظلومیت علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام را به گوش همگان برساند، شاید گوشی شنوا و همتی بیدار، یافت شود. [۷۳۱] در وفات امایمن اختلاف شده. واقدی و ابن‌حبان و حاکم و ابن‌حجر می‌گویند: او پس از مرگ عمر و در ابتدای خلافت عثمان درگذشت. اما بخاری می‌گوید: «توفیت امایمن بعد النبی صلی الله علیه و آله بخمسهٔ اشهر»؛ امایمن پس از رسول خدا پنج ماه بیشتر زنده نبود. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۲۵۲، اعیان الشیعهٔ، ج ۳، ص ۵۵۵) [۷۳۲] شیخ طوسی در رجال خود می‌نویسد: اسماء بنت عمیس از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه‌السلام است. «و کانت من المهاجرات السابقات الی الاسلام»، اسماء از اولین مسلمانان و از جمله مهاجرین است و ابن‌سعد در طبقات می‌نویسد: او با همسرش جعفر به حبشه مهاجرت کرد و در فتح خیبر از حبشه آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد. (به نقل از ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۰۷). [۷۳۳] عمر از او سؤال می‌کرد و تعبیر خواب می‌پرسید و شیخ طوسی در رجالش او را از صحابیات (زنان صحابی) می‌شمارد. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۷) [۷۳۴] تعداد زیادی از صحابه و تابعین از او نقل روایت می‌کنند. از جمله عمر و ابوموسی و فرزند ارجمندش عبدالله بن جعفر و ابن‌عباس و قاسم بن محمد بن جعفر الطیار و عبدالله بن شداد و عروهٔ بن زبیر بن العوام و ابن المسیب و... (ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۱۳)، صاحب اعلام النساء المؤمنات نقل می‌کند که اسماء شصت حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده. صدوق حدیث رد الشمس و مجلسی گردنبند طلای زهرا علیهاالسلام را از او نقل می‌کنند و چه مناسب است در همین جا روایت گردنبند را که بسیار با ارزش و درس آموز و سازنده است، گرچه پیشتر نیز در پاورقی «زهرا علیهاالسلام و رسول صلی الله علیه و آله» آوردم، باز هم بیاورم. حضرت سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: از اسماء بنت عمیس شنیدم که گفت: من در نزد جده‌ی تو فاطمه علیهاالسلام نشسته بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که گردنبندی از طلا که علی علیه‌السلام از سهم خود برای فاطمه علیهاالسلام خریده بود؛ به گردن او بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاطمه این گفته‌ی مردم تو را مغرور نکند که بگویند این دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است و در بر تو زینت جبابره و زورمندان باشد. پس فاطمه آن را از گردنش جدا کرد و فروخت و با آن بنده‌ای را خرید و آزاد کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کار او بسیار مسرور و خوشحال شد. (... فقال النبی صلی الله علیه و آله یا فاطمهٔ لا یغرنک الناس ان یقولوا بنت محمد و علیک لباس الجبابرهٔ فقطعتها و باعتها فاشترت بها رقبهٔ فاعتقها فسر رسول‌الله علیهاالسلام بذلک) (بحارالانوار، ج ۴۳، ص

۸۱؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۱۱. [۷۳۵] صدوق در خصال به سند خود از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «رحم الله الاخوات من اهل الجنهٔ اسماء بنت عمیس و کانت تحت جعفر بن ابی‌طالب و...»، خدا رحمت کند خواهرهای اهل بهشت را اسماء همسر جعفر و... و به روایت استیعاب این چهار خواهر از یک پدر و مادر بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عمیس اکرم الناس اصهارا» (به نقل از ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۰۴) و نیز رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اسماء و امایمن اهل بهشتند. (بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۷ و ۳۰۲). [۷۳۶] شوهرش، جعفر در جنگ موته شهید شد و دو فرزندش محمد و عون نیز به شهادت رسیدند، اولی در مصر به دست سپاه معاویه و دومی در کربلا به دست سپاه ابن‌زیاد. (ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۱۳). [۷۳۷] ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۱۳. [۷۳۸] در روایت است که رسول صلی الله علیه و آله پس از شهادت جعفر، نزد اسماء رفت و فرزندان او را صدا کرده و دست نوازش و محبت بر سر آنها می‌کشید. اسماء گفت: «شما آن چنان فرزندانم را نوازش می‌کنید که گویا یتیم شده‌اند». رسول از عقل و هوش او درشگفت شد: (فعجب رسول‌الله من عقلها و فراستها) و آن گاه رسول صلی الله علیه و آله خبر شهادت جعفر را به او داد و فرمود: «ای اسماء گریه نکن که خدایم به من خبر داد که به شوهرت دو بال عطا شد تا در بهشت پرواز کند. اسماء در جواب گفت: اگر این خبر را در حضور همه بگویید، هرگز فضیلت جعفر از یادها نمی‌رود. و رسول صلی الله علیه و آله باز هم از عقل او درشگفت شد. (فعجب النبی من عقلها) (به نقل از ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۰۷). [۷۳۹] ابن‌سعد در الطبقات به سند خود از اسماء حدیث کند که در بامدادان روز که جعفر شهید شد، بیست تخته پوست را دباغی کردم (و به نقل اعیان الشیعهٔ: چهل تخته) و آردی برای نان خمیر کردم و صورت فرزندان خود را شستم و گیسوان را روغن زدم. صاحب اعیان الشیعهٔ می‌گوید: این دلالت می‌کند بر حسن اداره و سخت کوشی و توجه او به امور اطفال. [۷۴۰] علی بن ابراهیم به سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: در خانه‌ی ابوبکر پس از مشورت کردن درباره‌ی قتل علی علیه‌السلام قرار بر این شد که چون ابوبکر سلام نماز را بدهد، خالد بن ولید، علی را به قتل برساند. اسماء از این تصمیم مطلع شده و فورا جاریه خود را به خانه حضرت فرستاد و گفت برو روبروی آن حضرت این آیه را بخوان: (ان الملاـ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین) چون جاریه به گفته اسماء عمل کرد، حضرت فرمود: به اسماء بگو: «فمن یقتل الناکثین والقاسطین والمارقین؟ و ان الله یحول بینی و بینهم و ان الله بالغ امره»، کنیز آن چه شنیده بود برای اسماء نقل کرد و اسماء یقین حاصل کرد که قادر بر قتل او نخواهد بود. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۵، الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۴۱، ریاحین الشریعهٔ، ج ۲ ص ۳۰۸، بحارالانوار، ج ۸، چاپ قدیم، ص ۹۲، اثبات الوصیهٔ، ص ۱۱۸). [۷۴۱] اسماء آن گاه که فرزندش محمد در مصر شهید شد از شدت غضب خون در سینه‌اش آمد و امام صادق علیه‌السلام فرمود: محمد نجابت را از مادرش به ارث برد. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۸). [۷۴۲] رسول صلی الله علیه و آله از قبل شهادت حسین علیه‌السلام را به او خبر داده بود. (اعلام النساء المومنات، ص ۱۱۹). [۷۴۳] ابن عبدالله در الاستیعات روایت کرده: «ان فاطمهٔ علیهاالسلام قالت لاسماء بنت عمیس اذا انا مت فغسلینی انت و علی و لا تدخلی علی احدا». و مانند این روایت را ابونعیم در حلیهٔ الاولیاء نقل کرده: «ثم قال: فلما توفیت غسلها علی علیه‌السلام و اسماء». و در روضهٔ الواعظین آمده است. «فغسلها علی علیه‌السلام فی قمیصها و اعانته علی غسلهااسماء بنت عمیس» (همان، ص ۱۱۶). [۷۴۴] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۶. [۷۴۵] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۵. [۷۴۶] اشاره به ساختن تابوت برای زهرا علیهاالسلام تا بدن او نمایان نباشد، و لبخند رضایت زهرا علیهاالسلام از دیدن آن. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۶.) [۷۴۷] ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۰۸. [۷۴۸] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۷. [۷۴۹] ر. ک: پاورقی شماره‌ی ۳، در صفحه ۳۲۸. [۷۵۰] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۸. [۷۵۱] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۲. [۷۵۲] ر. ک: پاورقی شمار ی ۶، ص ۳۲۷. [۷۵۳] ر. ک: پاورقی شماره‌ی ۶، ص ۳۲۷. [۷۵۴] اخبار الدول و آثار الاول، احمد بن یوسف دمشقی، ص ۸۸. «و قد ورد فی الخبر انها لما سمعت بان اباها زوجها و جعل الدراهم مهرا لها. فقالت: یا رسول‌الله ان بنات الناس یتزوجن بالدراهم فما الفرق بینی

و بینهن؟ اسئلک نردها و تدعوا الله ان یجعل مهری الشفاعة فی امتک، فنزل جبرئیل علیه‌السلام و معه بطاقة من حریر مکتوب فیها. جعل الله مهر فاطمة الزهراء شفاعة المذنبین من امة ابیها. فلما احتضرت اوصت بان توضع تلک البطاقة علی صدرها تحت الکفن فوضعت و قالت: اذا حشرت یوم القیامة رفعت تلک البطاقة بیدی و شفعت فی عصاة امة ابی». و نیز علامه‌ی صفوری در نزهة المجالس نقل می‌کند که نسفی گوید: فاطمه از پدرش درخواست کرد که مهریه‌اش را شفاعت گنهکاران امت او قرار دهد. این دو روایت از طریق اهل سنت وارد شده و اما روایات در این باب از طریق شیعه فراوان است. (ر. ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۶۹ و ج ۱۹، ص ۱۲۹). [۷۵۵] امام خمینی قدس‌سره در درس اخلاق می‌فرمود: مغرور به حدیث «ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی» نباشید؛ زیرا ذخیره را انسان در آخر کار استفاده می‌کند و اگر شفاعتی در کار باشد مربوط به قیامت خواهد بود. اما در قبر و عالم برزخ چه باید کرد؟ و عالم برزخ با خود شماست، در حالی که عالم برزخ معلوم نیست چه مدت طول خواهد کشید و همه‌ی انسان‌ها از اول خلقت تا حال در عالم برزخ گرفتارند. (روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۰ فروردین ۷۵، شماره‌ی ۴۸۷۵، ص ۱۲، به نقل از آیة الله شیخ علی پناه اشتهاردی). [۷۵۶] الملهوف، ص ۱۲۶؛ شف الغمة، ج ۲، ص ۲۹، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. این سخن را امام علیه‌السلام در مکه در ضمن خطبه‌ای به هنگام قصد غنیمت به عراق و شهادتگاه خود، بر مردم خواند. شگفت آن که با این که هنوز خبر شهادت مسلم به حضرت نرسیده است، حضرت خبر از مرگ و شهادت می‌دهد «خط الموت علی ولد آدم... و خیر لی مصرع انا لاقیة. کانی باوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا... من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا...». [۷۵۷] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی ائمه المؤمنین. [۷۵۸] سوره‌ی فجر، که همان سورة الحسین علیه‌السلام است. [۷۵۹] بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۱۴۹- ۱۵۱. [۷۶۰] بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۱۴۹- ۱۵۱. [۷۶۱] ج ۴۴، صص ۲۶۴ و ۲۲۱. [۷۶۲] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی ائمه المؤمنین. [۷۶۳] «انا صنایع ربنا والناس بعد صنایع لنا». ما تربیت یافته‌ی پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته‌ی ما هستند (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۸). [۷۶۴] «آیا تو یتیم نبودی پس پناهت دادیم و گم نبودی پس هدایتت نمودیم؟» (ضحی، ۶ و ۷). «ضال» گمی و قدر خود را نشناختن است نه گمراهی که «ضل السبیل» به معنای گمراهی است. در روایات هم آمده. «ان الله عزوجل ادب نبیه فاحسن ادبه فلما اکمل له الادب قال: (انک لعلی خلق عظیم). ثم فوض الیه امر الدین و الامامة لیسوس عبادة فقال عزوجل. (ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا). و ان رسول‌الله کان مسددا موفقا مؤیدا بروح القدس لا یزل و لا یخطی فی شیء مما یسوس به الخلق فتاب بآداب الله» (الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶)؛ «ان الله ادب نبیه علی محبته فقال: (انک لعلی خلق عظیم). ثم فوض الیه الامر فقال: (ما اتاکم الرسول فخذوه...) (الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵)، و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ی قاصعه در نهج‌البلاغه، در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسئلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره، همواره خداوند از دوران شیرخوارگی محمد صلی الله علیه و آله بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را همراه وی قرار داده بود تا راه بزرگواری و اخلاق نیکوی جهانی را شب و روز به او بیاموزد.». [۷۶۵] من تو را برای خود پرورش دادم. (طه، ۴۱) [۷۶۶] تا در برابر دیدگان من پرورش یابی. (طه، ۳۹). [۷۶۷] (ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی) (طه، ۱۲۲)، (کذلک یجتبیک ربک) (یوسف، ۶)؛ (و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم) (انعام، ۸۷). [۷۶۸] فقالت امسلمة «تزوجنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و فوض امر ابنته الی فکنت اؤدبها و کانت والله أدأب منی واعرف بالاشیاء کلها» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰). [۷۶۹] نور، ۶۳. [۷۷۰] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۲، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳. [۷۷۱] «یا رسول‌الله انت اولی بما تری» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۹). [۷۷۲] قالت علیهاالسلام: «هاتی و سلی عما بدالک، أرأیت من اکتری یوما یصعد الی السطح بحمل ثقیل و کراه مأة الف دینار یثقل علیه؟» قالت: لا قالت علیهاالسلام: «اکتریت انا بکل مسألة باکثر من ملء ما بین الثری الی العرش لؤلؤا فاحری ان لا یثقل علی» (بحارالانوار، ج ۲، ص ۳). [۷۷۳] بحارالانوار (ادامه حدیث): (سمعت ابی رسول‌الله صلی الله علیه و آله: یقول: علماء شیعتنا یحشرون فیخلع علیهم من

خلع الکرامات علی قدر کثرهٔ علومهم و جدهم فی ارشاد عباد الله حتی یخلع علی الواحد منهم الف الف خلعهٔ من نور- الی ان قالت: یا امهٔ الله ان سلکهٔ من تلک الخلع لافضل مما طلعت علیه الشمس الف الف مرهٔ و ما فضل فانه منسوب بالتنغیص والکدر؛ از پدرم شنیدم که می‌فرمود: دانشمندان شیعه در روز قیامت که محشور می‌شوند به اندازه کثرت علومشان وجدیت و تلاششان در ارشاد بندگان خدا خلعت‌های کرامت بر آنان می‌پوشانند. تا آن جا که بر بعضی از آنان میلیون‌ها خلعت نور پوشانده می‌شود- تا آنجا که فرمود: ای زن! رشته‌ای از آن خلعت‌ها میلیون‌ها بار برتر است از آن چه خورشید بر آن تابیده است). [۷۷۴] الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۹ و ۱۹۴ و ۱۵۶. [۷۷۵] صحیفه‌ی نور، ج ۱۹، صص ۲۷۸ و ۲۷۹. [۷۷۶] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۹. [۷۷۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷. [۷۷۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۴. برای اطلاع از بقیه‌ی اشعار و ترجمه‌ی آن مراجعه شود به قسمت اشعار زهرا علیهاالسلام. ناگفته نماند که مرحوم مجلسی در مورد این نقل مفصل که ما تنها قسمتی از آن را آوردیم می‌گوید: این خبر را از منبع قابل اعتمادی نگرفته‌ام (بحارالانوار، ص ۱۷۴). در حقیقت نه کتاب معتبر است و نه گوینده‌ی آن (ورقهٔ بن عبدالله الازدی)که در هیچ یک از کتاب‌های معتبر رجالی نامی از او نیست. در این نقل مفصل (که شش صفحه و نیم از بحارالانوار را به خود اختصاص داده) علاوه بر برخی فرازهای صحیح و قابل پذیرش که مطابق برخی نقل‌های معتبر است. موارد متعددی از ضعف وجود دارد که بر اهل فن پوشیده نیست و ما برای پرهیز از اطاله‌ی کلام از آوردن آن اجتناب می‌کنیم. [۷۷۹] مصادر خطبه: الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۲- ۲۰۳؛ امالی شیخ مفید، ص ۵۰؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۳۰، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۵ (به نقل از الاحتجاج، طبرسی). [۷۸۰] «الاحتجاج»، و خرجت فاطمهٔ بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله الیهم فوقفت خلف الباب. در «الامامهٔ و السیاسهٔ» و «امالی شیخ مفید» و در برخی از نسخ «الاحتجاج» این گونه آمده است. فوقفت فاطمهٔ علی بابها، کنار درب منزل ایستاد. [۷۸۱] «الامامهٔ و السیاسهٔ» و «امالی شیخ مفید». اسوء محضر. [۷۸۲] «الامامهٔ و السیاسهٔ» حضروا اسوء محضرا منکم. [۷۸۳] «الامامهٔ و السیاسهٔ» و «امالی شیخ مفید»: لم تستأمرونا. «امالی» در ادامه چنین دارد. وضعتم بنا ما وضعتم. [۷۸۴] «الامامهٔ و السیاسهٔ»: لم تردوا لنا حقا. «امالی شیخ مفید»: و لم ترونها حقا. (امالی شیخ مفید و الامامهٔ و السیاسهٔ خطبه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام را تا همین جا نقل کرده‌اند). [۷۸۵] برای نمونه ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۱ (تنها اشاره‌ای به این خطبه دارد و یک بیت از اشعار آن حضرت را در شکایت به پدرش از خلیفه‌ی وقت و همدستانش می‌آورد.)، علل الشرایع (که فقط قسمتی از آغاز خطبه را آورده است). [۷۸۶] علاوه بر چهار منبع نام برده شده در متن می‌توان از منابع زیر نام برد: الشافی، سید مرتضی، ج ۴، صص ۷۲- ۸۵؛ الطرائف، ابن‌طاووس، صص ۲۶۴- ۲۶۶ (بخشی از خطبه را که حضرت زهرا علیهاالسلام شکوه دارد و احتجاج می‌کند از کتاب الفائق، ابن سقروهٔ به سندش از عایشه نقل می‌کند.)، شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، صص ۲۱۱، ۲۱۵ (از سه طریق: ۱. حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام؛ ۲. عایشه؛ ۳. از کتاب السقیفهٔ و فدک نوشته ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری؛ که او خود به چهار طریق روایت می‌کند: زینب دختر علی علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام، امام باقر علیه‌السلام عبدالله بن حسن بن حسن علیه‌السلام)، بحارالانوار، مجلسی، ج ۲۹، صص ۲۲۰- ۲۳۳ (به نقل از الاحتجاج طبرسی)، مناقب آل‌ابی‌طالب، ابن‌شهر آشوب، ج ۲، ص ۵۰. [۷۸۷] متن «الاحتجاج» در ایران رواج بیش‌تری دارد، وگرنه نسخه‌ی بلاغات النساء یا کشف الغمهٔ که از روی نسخه‌ی جوهری نوشته شده است، از استحکام و اعتبار بیشتری برخوردار است. [۷۸۸] بلاغات النساء، الامام ابی‌الفضل احمد بن ابی‌طاهر طیفور، قم، انتشارات الشریف الرضی. [۷۸۹] محقق شوشتری می‌نویسد: مسلما نویسندگان حدیث را در ضبط سند حدیث سهوی دست داده است. زیرا زید بن علی بن الحسین به سال ۱۱۲ ه شهید شده است و ابن‌طیفور به سال ۲۰۴ ه به دنیا آمده است، نمی‌توان ادعا کرد که او چنین پرسشی را از زید بن علی بن الحسین کرده باشد و احتمالا این گفت و گو میان احمد بن ابی‌طاهر و زید بن علی بن الحسین بن زید بوده است. مؤید این نظر سخن ابن‌طیفور است که در جای دیگری از کتاب خود، حدیثی از زید بن علی بن حسین بن زید العلوی آورده است و جای بسی شگفتی است که این اشتباه را ابن ابی‌الحدید

هم مرتکب شده است. قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، ج ۴، ص ۲۵۹. [۷۹۰] معروف به عبدالله محض، فرزند حسن مثنی و او نیز فرزند امام حسن علیه‌السلام است و مادرش، فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام است و به لحاظ انتسابش به این دو امام همام علیهماالسلام و خلوص در سیادت، وی را عبدالله محض نامیده‌اند. وی شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگ بنی‌هاشم در زمان خود و نیز بسیار شجاع بود. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۵۹. [۷۹۱] در بلاغات النساء آمده است زینب بنت الحسین که ظاهرا اشتباه است و صحیح زینب اخت الحسین (علیهماالسلام) یا زینب بنت علی (علیهماالسلام). [۷۹۲] کشف الغمهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتح الاربلی، تعلیق سیدهاشم الرسولی، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ ه، ق. [۷۹۳] در مورد شخصیت جوهری ر. ک: شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۰ «و ابوبکر الجوهری هذا عالم محدث کثیر الادب، ثقهٔ ورع، أثنی علیه المحدثون و رووا عنه مصنفاته»، و ص ۲۳۴ «و هو من الثقات الامناء عند اصحاب الحدیث». و نیز السقیفهٔ و فدک، تحقق دکتر محمد هادی امینی، ص ۷- ۳۴. [۷۹۴] ر. ک: شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱. [۷۹۵] دلائل الامامهٔ، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری، قم، مؤسسهٔ البعثهٔ، ۱۴۱۳ ه، ق. [۷۹۶] برای شرح حال این دو رجوع کنید به دلائل الامامهٔ، ص ۱۱۱، پاورقی. [۷۹۷] برای شرح حال این دو رجوع کنید به دلائل الامامهٔ، ص ۱۱۱، پاورقی. [۷۹۸] الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی‌طالب الطبرسی، تحقیق: الشیخ ابراهیم البهادری و الشیخ محمد هادی به، باشراف العلامهٔ الشیخ جعفر السبحانی، قم، انتشارات اسوهٔ، ۱۴۱۳ ه، ق. [۷۹۹] علامه‌ی مجلسی در بحارالانوار، ج ۲۹، صص ۲۱۵- ۲۲۰ اسناد این خطبه را آورده است. [۸۰۰] این کلمه فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۸۰۱] در «دلائل الامامهٔ» عبارت از آغاز تا این جا بدین گونه است: لما بلغ فاطمهٔ علیهاالسلام اجماع ابی‌بکر علی منعها فدک و انصرف عاملها منها... [۸۰۲] در «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ» عبارت «علی راسها» نیست. [۸۰۳] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۸۰۴] «کشف الغمهٔ»: و نساء قومها، تجرأ دراعها و... (ادراع: جمع درع به معنی الثوب). [۸۰۵] «بلاغات النساء»: ما تخرم من مشیهٔ رسول‌الله صلی الله علیه و آله شیئا. [۸۰۶] «دلائل الامامهٔ»: و قد حفل حوله المهاجرین...، کشف الغمهٔ: قد حشد المهاجرین. [۸۰۷] عبارت «و غیر هم» فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۸۰۸] در «کشف الغمهٔ» از عبارت «فنیطت»تا اینجا این گونه آمده است. فضرب بینهم بریطهٔ بیضاء و قیل قبطیهٔ. (الریطهٔ: الازار؛ القبطیهٔ: ثیاب بیض رقاق من کتان سوبهٔ الی القبط) [۸۰۹] این کلمه در «دلائل الامامهٔ» و «بلاغات النساء» نیامده است. در «کشف الغمهٔ» آمده است: طویلا. [۸۱۰] در «دلائل الامامهٔ» از عبارت «حتی اذا سکن» اینگونه آمده است. حتی هدأت فورتهم و سکنت روعتهم و افتتحت الکلام فقالت... (الروعهٔ: الفزعهٔ). در «بلاغات النساء» آمده است. حتی سکن نشیج القوم و هدأت فورتهم فافتتحت...، در «کشف الغمهٔ» آمده است. حتی سکنوا من فورتهم ثم قالت.... [۸۱۱] «دلائل الامامهٔ»: ابتدء بالحمد لمن هو أولی بالحمد و المجد و الطول، ثم قالت: الحمدلله.... [۸۱۲] «دلائل الامامه»: و احسان منن والاها. [۸۱۳] «کشف الغمهٔ»: مزیدها، «دلائل الامامهٔ»: عن المجازاهٔ امدها. [۸۱۴] «بلاغات النساء». آمالها. [۸۱۵] در «دلائل الامامهٔ» از عبارت «و ندبهم»تا اینجا بدین گونه آمده. استدعی الشکور بافضالها...، در «بلاغات النساء»: و استثن الشکر بفضائلها، در «کشف الغمهٔ»: و استتب الشکر بفضائلها. [۸۱۶] «کشف الغمهٔ»: واستخذی الخلق بانزالها، و استحمد... (استخدی: انقاد). [۸۱۷] «دلائل الامامهٔ»: و امر. [۸۱۸] که افزایش نعمت در گرو آن است، لئن شکرتم لازیدنکم (سوره ابراهیم، آیه‌ی ۷). [۸۱۹] «دلایل الامامهٔ» بدون «وحده لا شریک له». [۸۲۰] «بلاغات النساء». و أنی فی الفکرهٔ. «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ». و ابان فی الفکر. [۸۲۱] «دلائل الامامهٔ». و من الاوهام الاحاطهٔ به. [۸۲۲] در «بلاغات النساء» از عبارت «کان قبلها» تا این جا این گونه آمده. قبله و احتذاها بلا مثال لغیر فائدهٔ زادته الا اظهارا...، و در «کشف الغمهٔ»: کان قبله و أنشأها بلا احتذاء مثله و سماها بغیر فائدهٔ زادته الا اظهارا...، و در «دلائل الامامهٔ». کان قبلها و أنشأها بلا احتذاءامثلهٔ وضعها لغیر فائدهٔ زادته الا اظهارا.... [۸۲۳] «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ». لاهل دعوته. [۸۲۴] در «کشف الغمهٔ» از عبارت «علی طاعته» تا این جا این گونه آمده. لاهل طاعته و وضع العذاب علی اهل معصیته...، و در «بلاغات النساء». علی طاعته والعقاب.... [۸۲۵] در «دلائل الامامهٔ»

و بعضی نسخ «الاحتجاج» اینگونه آمده، ولی در سایر نسخه‌ها «زیاده» با «ز» آمده است، که به نظر می‌رسد در این جا مناسب نباشد. [۸۲۶] «بلاغات النساء»: جیاشا. [۸۲۷] مقصود رهایی از شرک‌ها و ذات اقدس الهی را خالص و منزه از همه‌ی نقایص دانستن؛ چنان که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: و «و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه». [۸۲۸] در «دلائل الامامهٔ» از عبارت «اختاره» تا اینجا این گونه آمده است. اختاره قبل ان یجتبله، واصطفاه قبل ان یبعثه، و سماه قبل ان یستنجبه. (الجبل: آفریدن). [۸۲۹] «دلائل الامامهٔ». فی الغیب. «بلاغات النساء». بالغیوب. [۸۳۰] «دلائل الامامهٔ»: بسد الاوهام مصونهٔ، در «کشف الغمهٔ». بستر الاهاویل مضمونهٔ. [۸۳۱] «دلائل الامامهٔ»: علما من الله فی غامض الامور...، «الاحتجاج»: بمایلی الامور. [۸۳۲] در «کشف الغمهٔ»: عبارت این گونه آمده است. و معرفهٔ منه بمواقع المقدور وابتعثه اتماما لعلمه...، و در «بلاغات النساء»: و معرفهٔ بمواضع...، در «دلائل الامامهٔ»: اتماما لعلمه. [۸۳۳] «کشف الغمهٔ»: حقه. «دلائل الامامهٔ» بدون «انفاذا لمقادیر حتمه». [۸۳۴] «دلائل الامامهٔ». و فرج. [۸۳۵] «دلائل الامامهٔ»: عمهها و عن الانفس غممها. [۸۳۶] در «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ» و «بلاغات النساء» از «وقام فی الناس» تا اینجا نیست. [۸۳۷] «دلائل الامامهٔ»: رحمهٔ و اختیار. [۸۳۸] «بلاغات النساء». بابی. [۸۳۹] «دلائل الامامهٔ»: و رغبهٔ لمحمد صلی الله علیه و آله عن تعب هذه الدار. [۸۴۰] «بلاغات النساء»: موضوع عنه العب، والأوزار. «دلائل الامامهٔ»: موضوعا عنه اعباء الاوزار، محفوفا بالملائکهٔ الابرار. و در«بلاغات النساء» به جای محفوفا، «محتف» آمده است، (اعباء: جمع عب، ثقل و سنگینی، بار) [۸۴۱] «کشف الغمهٔ»: جوار. [۸۴۲] «بلاغات النساء». علی محمد نبی الرحمهٔ. [۸۴۳] «دلائل الامامهٔ». و صفیه و رضیه و خیرته من خلقه و نجیه فعلیه الصلاهٔ والسلام. [۸۴۴] «دلائل الامامهٔ»: لجمیع المهاجرین و الانصار: و. [۸۴۵] «کشف الغمهٔ»: حملهٔ کتاب الله. [۸۴۶] «کشف الغمهٔ» الی الامم حولکم. [۸۴۷] «بلاغات النساء»: زعمتم حقا لکم؟ الله فیکم عهد قدمه الیکم. «دلائل الامامهٔ»: زعیم لله فیکم. «کشف الغمهٔ»: لله فیکم عهد قدمه الیکم، و بقیه استخلفها علیکم، کتاب الله بینهٔ بصائره. در بعضی از نسخه‌های احتجاج اینگونه آمده: اضعتم حقا له فیکم و عهدا. و در برخی دیگر اینگونه: و زعمتم حق لکم، لله فیکم عهد، قدمه الیکم (ر. ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۸). [۸۴۸] «بلاغات النساء»: و نحن بقیهٔ استخلفا علیکم. [۸۴۹] «بلاغات النساء»: و معنا کتاب الله. [۸۵۰] در «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ» و «بلاغات النساء» از «الناطق» تا اینجا نیست. [۸۵۱] «بلاغات النساء»: و آی فینا. «دلائل الامامهٔ»: و آی منکشفهٔ سرائره. [۸۵۲] «دلائل الامامهٔ»: و برهان فینا متجلیهٔ. «بلاغات النساء»: و برهان منجلیهٔ ظواهره. [۸۵۳] بعد از این کلمه در «بلاغات النساء» اینگونه آمده است: مدیم البریهٔ اسماعه. و در «دلائل الامامهٔ» آمده است: مدیم للبریهٔ للبریه استماعهٔ. [۸۵۴] «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ»: اشیاعه. [۸۵۵] «بلاغات النساء»: فیه بیان. «دلائل الامامهٔ»: فیه تبیان. (تبیان: روشنگر). [۸۵۶] «کشف الغمهٔ»: المنیرهٔ. [۸۵۷] در «دلائل الامامهٔ» قبل از عبارت آمده است. و مواعظه المکررهٔ. و در «کشف الغمهٔ» به جای المکررهٔ، المکرورهٔ آمده است. [۸۵۸] این عبارت در «کشف الغمهٔ» نیست. [۸۵۹] در «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ». قبل از این عبارت آمده است. و احکامه الکافیهٔ. [۸۶۰] در«دلائل الامامهٔ» این جمله نیست. [۸۶۱] در «دلائل الامامهٔ» قبل از این عبارت آمده است. و رحمته المرجوهٔ. [۸۶۲] «کشف الغمهٔ»: المکنونهٔ. [۸۶۳] به واقعه‌ی غدیر هم می‌تواند اشاره باشد. آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هل بلغت؟ قالوا: بلی. قال: اللهم فاشهد. آنگاه فرمود: فلیبلغ الشاهد منکم الغائب؛ پس امر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را حاضران به غائبان برسانند. [۸۶۴] در معنای عبارت (زعیم حق) و نیز دو عبارت بعدی، احتمالات متعددی است. الف. مقصود همان قرآن (کتاب الله ناطق) است که در ابتدا اجمال و بعد به طور تفصیل آمده است و ما همین وجه را انتخاب کردیم. این انتخاب افزون بر هماهنگی با نسخه‌ی الاحتجاج، با ادامه‌ی خطبه (کتاب الله...) و مقصود حضرت (که استشهاد به قرآن است برای اثبات ارث) و با نسخه‌ی کشف الغمهٔ که به نظر می‌رسد از نسخه‌های دیگر معتبرتر باشد، نیز هماهنگ است. ب. مقصود از «زعیم حق» و «بقیهٔ» امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و مقصود از «عهد همان پیمان بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد که در غدیر از همگان گرفته شده بود. این احتمال با سیاق و ادامه‌ی خطبه مطابق نسخه‌ی الاحتجاج هماهنگ به نظر می‌رسد. مگر این که در قسمت آخر مطابق با نسخه‌ی بلاغات النساء «و معنا

کتاب الله» ترجمه کنیم. یا مقصود از «حق» حق ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد و «عهد» هم همان عهد ولایت است و در فقره‌ی سوم نسخه‌ی بلاغات النساء (نحن بقیهٔ استحلفها علیکم و معنا کتاب الله) آورده شود که اشاره به همان متواتر ثقلین است. ج. مقصود از «زعیم حق» و «عهد» و «بقیهٔ» مطابق حدیث ثقلین، کتاب وعترت است. از این رو در ادامه‌ی خطبه حضرت فرمود: «کتاب الله الناطق» که مراد اهل‌بیت است. چنانکه امام علی علیه‌السلام فرمود: «أنا کتاب الله الناطق»، و«القرآن الصادق» که مقصود قرآن است. آنگاه از قرآن توضیح می‌دهد و از شأن و منزلت قرآن می گوید. این احتمال تنها با نسخه‌ی الاحتجاج می‌تواند هماهنگ باشد. از این احتمالات که بگذریم نسخه‌ی بلاغات النساء که از همه‌ی نسخه‌ها کهن‌تراست (۲۰۴ تا ۲۸۰ ه. ق) از استحکام بیشتری برخوردار است مطابق این نسخه، متن و ترجمه چنین است. «زعمتم حقا لکم؟ الله فیکم عهد قدمه الیکم نحن بقیهٔ استخلفنا علیکم و معنا کتاب الله بینهٔ بصائره و ای فینا منکشفهٔ سرائره و...»، (آیا گمان کردید حقی در خلافت برای شماست؟ آیا خدا را با شما پیمانی است که به سویتان فرستاده است؟ در حالی که ماییم یادگار و خاندانی که بر شما به خلافت گماشت، و کتاب خدا با ماست، صحبت‌های آن آشکار و آنچه درباره‌ی ماست هویداست و...) [۸۶۵] «دلائل الامامهٔ»: ففرض الله علیکم. [۸۶۶] «دلائل الامامهٔ»: والزکاهٔ تزییدا فی الرزق. [۸۶۷] (بلاغات النساء): اثباتا. «کشف الغمهٔ»: والصیام تبیینا امامتنا. (که ظاهرا اشتباه است چون معنای روشنی ندارد). [۸۶۸] «بلاغات النساء»: تسلیهٔ، «کشف الغمهٔ»: تسنیهٔ. [۸۶۹] «بلاغات النساء»: والحق تسکینا للقلوب. «بلاغات النساء» و «کشف الغمهٔ»: والعدل تنسکا للقلوب. «دلائل الامامهٔ»: والعدل تنسیقا للقلوب و تمکینا للدین. [۸۷۰] «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ»: و امامتنا لما للفرقه. «بلاغات النساء»: و امامتنا امنا من الفرقهٔ. [۸۷۱] «بلاغات النساء»: وحبنا. [۸۷۲] «کشف الغمهٔ»: والصبر مؤنهٔ للاستیجاب، «بلاغات النساء»: والصبر منجاهٔ والقصاص.... [۸۷۳] «دلائل الامامهٔ» در ادامه این گونه دارد: والنهی عن المنکرتنزیها للدین. [۸۷۴] «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ»: والبر بالوالدین. [۸۷۵] «کشف الغمهٔ»: السخطهٔ. [۸۷۶] «کشف الغمهٔ»: منساهٔ للعمر و...، «دلائل الامامهٔ»: و صلهٔ الارحام منماهٔ للعدد و زیادهٔ فی العمر. [۸۷۷] «الاحتجاج»: خ ل: حصنا. [۸۷۸] «دلائل الامامهٔ»: والوفاء بالنذور (بالعهود خ ل) تعرضا للمغفرهٔ. [۸۷۹] «دلائل الامامهٔ»: و وفاء المکیال والمیزان تغییر اللبخس والتطفیف. «کشف الغمهٔ» تغییرا للبخسهٔ. «بلاغات النساء»: تعبیرا للنحسهٔ (در پاورقی کتاب این عبارت این گونه توضیح داده شده است. تعبیرا من عبر الدرهم او المتاع نظر ما وزنها والنحسهٔ مبلغ اصل الشی). [۸۸۰] «دلائل الامامهٔ»: والتناهی عن شرب الخمور... «کشف الغمهٔ»: والاجتناب عن شرب الخمور تنزیها من الرجس. [۸۸۱] «دلائل الامامهٔ»: و اجتناب القذف والمحصنهٔ حجابا عن اللعنهٔ «بلاغات النساء»: اجتنابا للعنهٔ «کشف الغمهٔ»: حجابا من اللعنهٔ. [۸۸۲] «دلائل الامامهٔ»: و مجانبهٔ السرقهٔ. «کشف الغمهٔ»: و ترک السرق. [۸۸۳] «دلائل الامامهٔ»: والتنزه عن اکل مال الیتیم والاستیثار به اجارهٔ من الظلم، والنهی عن الزنا تحصنا من المقت، والعدل فی الاحکام ایناسا للرعیهٔ، و ترک الجور فی الحکم اثباتا للوعید (و دوری جستن از خوردن مال یتیمان واختصاص غنایم به خود آنان را برای حفظ از ظلم به آنان، و نهی از زنا را برای حفظ از غضب الاهی، و عدالت در احکام را مایه دل گرمی مردم. و ظلم نکردن در حکم را برای ترس از حق قرار داد) (استیثار: برگزیدن؛ مقت. غضب، دشمن گرفتن؛ ایناس: دل گرم شدن انس گرفتن). «کشف الغمهٔ»: والتنزه عن اکل اموال الایتام والاستیثار بفیئهم اجارهٔ من الظلم، والعدل فی الاحکام ایناسا للرعیهٔ. [۸۸۴] «دلائل الامامهٔ»: والنهی عن الشرک. «کشف الغمهٔ»: والتبری من الشرک اخلاصا للربوبیهٔ. [۸۸۵] سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۰۲. در «دلائل الامامهٔ» اینگونه آمده: و لا تتولوا مدبرین. [۸۸۶] «دلائل الامامهٔ»: اطیعوه. [۸۸۷] سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸. در (دلائل الامامهٔ) در ادامه اینگونه آمده است: فاحمدوا الله الذی بعظمته و نوره ابتغی من فی السماوات و من فی الارض الیه الوسیلهٔ، فنحن وسیلته فی خلقه و نحن آل‌رسوله و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجهٔ غیبه و ورثهٔ انبیائه؛ (پس خدایی را ستایش کنید که به عظمت و نورش تمامی اهل آسمان و زمین در جستوجوی وسیله‌ای به سوی اویند و مائیم آل‌رسول خدا و مائیم مقربان و جایگاه قدس او و مائیم حجت غیبی و وارثان انبیای او). عبارت «و نحن خاصته و محل قدسه» از شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید (ج ۱۶، ص ۲۱۱) است. [۸۸۸] یا غضب پدر و مادر. (مرحوم مجلسی این وجه را

اظهر می‌دانـد. ر. ک: بحارالانـوار، ج ص ۲۶۰). [۸۸۹] بـا پر دادن پیمانه‌هـا و وزن‌هـا را برای دگرگـونی و تبـدیل نقص و کمی(به افزونی و برکت) در مال کم فروش قرار داد. زیرا پر دادن پیمانه و وزن سبب برکت و زیادی مال است. [۸۹۰] زنا، لواط و مساحقه. [۸۹۱] یـا لعنت قـاذف یـا مقـذوف، امـا لعنت و دوری از رحمت الهی اظهر است. (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۶۱). ایـن بخش از آیه می‌توانـد اشاره به این آیه باشـد: (ان الـذین یرمون المحصـنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الـدنیا والاخرة و لهم عذاب عظیم) (نور، ۲۳). بی شـک افرادی که زن‌هـای عفیف و بی خبر و بـا ایمان را به زنا تهمت می‌زننـد، در دنیا و آخرت مورد لعن و دوری رحمت خداونـد قرار می‌گیرند. و بر آنان عذاب دردناکی است. [۸۹۲] «خشیت» با «خوف» تفاوت دارد. خشیت ترس از عظمت را گویند، مثل حالتی که از دیـدن یک کوه بزرگ در دل انسان پدیـد می‌آیـد، اما خوف، ترس از عقاب و مجازات و یا فراق و جدایی است. در این جا با توجه به سیاق کلام می‌توان «فاتقوالله» و «یخشـی الله» را به «بترسـید خدایی را» و «تنها دانایان از خدا می‌ترسـند» ترجمه کرد. [۸۹۳] «دلائل الامامـة» و «بلاغات النساء» عبارت را این گونه آورده‌انـد: أیها الناس انا فاطمـة. [۸۹۴] «الاحتجاج». عودا و بدءا، «کشف الغمة». أقول عودا علی بدء. [۸۹۵] «دلائل الامامة»: و ما أقول اذ أقول سرفا و لا شططا، «کشف الغمة»: و ما أقول ذلک سرفا و لا شططا. فاسمعوا الی بأسماع واعیة و قلوب راعیة ثم قالت. [۸۹۶] معرفی حضرت خودش را بدین سبب است که از سویی پشتوانه‌ای باشد بر سـخنانش و از سوی دیگر فاصله‌ای را که در این چند روز پدید آمده و سبب شده تا قدر او مجهول شود، نشان دهد. [۸۹۷] این عبارت حضـرت نشان می‌دهد که در این چند روز فراموشـی، و انکار شـکل گرفته است. از این رو در بیانات بعدی حضرت در کنار اقدامات رسول نسـبت خودش و علی علیه‌السـلام را با پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می‌کند. [۸۹۸] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۲۸. [۸۹۹] «دلائـل الامامـة»: فان تعزوه تجـدوه. [۹۰۰] «بلاغـات النسـاء»: آباءکم. [۹۰۱] در «دلائـل الامامـة» و «کشف الغمـة» و «بلاغات النسـاء» عبـارت «و لنعـم المعزی الیه» نیست. [۹۰۲] «کشف الغمـة» و «بلاغـات النساء» و «دلائل الامامـة»: بلغ النـذارة صادعا بالرسالـة. [۹۰۳] «دلائل الامامة»: ناکبا عن سـنن المشـرکین، (ناکبا ای مائلا) «بلاغات النساء»: مائلا علی مدرجة المشرکین. «کشف الغمة» ناکبا (مائلا خ ل) عن سنن المشرکین. [۹۰۴] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة»: لثبجهم، «دلائل الامامة»: لاثباجهم. [۹۰۵] «بلاغات النساء»: بکظمهم. [۹۰۶] «بلاغات النساء»: یهشم، «الاحتجاج»: یجف. (خ ل) (نابود کردن)، «دلائل الامامـة»: یجد (جذذت الشـیء: کسـرته و قطعته). [۹۰۷] «دلائل الامامـة»: ینکت. (به رو انـداختن، به سـر درافکنـدن) [۹۰۸] «بلاغـات النساء»: هزم. [۹۰۹] «بلاغـات النساء»: و تغری اللیل. [۹۱۰] در «دلائل الامامـة» در ادامه این گونه آمـده است: و هـدأت فورة الکفر (و آتش کفر خاموش گردید). [۹۱۱] در «دلائل الامامـة» از «وطاح...» تا اینجا نیست. [۹۱۲] «کشف الغمـة»: مع النفر البیض الخماص الـذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. [۹۱۳] آل‌عمران، آیه‌ی ۱۰۳. در «دلائل الامامـة» بعـد از این آیه این گونه آمـده است. فأنقذکم منها نبیه، تعبدون الاصـنام و تستقسـمون بالازلام (پیامبر شـما را نجات داد، بت می‌پرستیدیـد و قمار می‌کردید). و در«کشف الغمة». اینگونه آمده است: فانقذکم منها مذقة الشارب. [۹۱۴] «دلائل الامامة»: الرنق. (آب کدر) [۹۱۵] «دلائل الامامـة»: القدة. «الاحتجاج»: القد و الورق (خ ل) (الورق: برگ درخت). [۹۱۶] «دلائل الامامـة» و «کشف الغمة»: خاشـعین. [۹۱۷] برگرفتـه از آیه‌ی ۲۶ سـوره‌ی انفـال. (واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون أن یتخطفکم الناس فاویکم و أیدکم بنصره و رزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون). [۹۱۸] توجه شود که حضرت چگونه برای امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام زمینه سازی می‌کند. [۹۱۹] اشاره به آیه (یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیک من ربـک و ان لم تفعـل فما بلغت رسالته...) (مائـده، ۶۷). آن ابلاـغی که تمـامی رسـات در گروه آن است و بـاعث اکمـال دین (الیوم اکملت لکم دینکم) (مائـده، ۳)و ناامیـدی تمـامی کفـار است (الیوم یئس لـذی کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون) (مائـده، ۳) همـان نصب امیرالمؤمنین علیه‌السـلام به فرمـان خـدا در غـدیر به عنوان خلیفه و جانشـین پیـامبر است. [۹۲۰] اشاره به آیه‌ی (وانـذر عشـیرتک الاقربین) و یوم الانذار، که پیامبر صـلی الله علیه و آله در آن روز علی علیه‌السـلام را به عنوان برادر، خلیفه و وصی معرفی کرد. (ر. ک: به بحث عـدیر از همین کتاب) پس می‌توان این عبارت را اینگونه ترجمه کرد. در حالی که رسالت خود را با انذار در

یوم الانذار آغاز کرد. پس از «دارالانذار» گرفته تا امروز رسالت خود را در نصب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به انجام رسانده است. [۹۲۱] اشاره به آیه‌ی (ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن) (نحل، ۱۳۵) این روش دعوت به حکمت و وعظ حسن، باعث فروریختن بت‌ها و فروریختن سرکش‌ها و گردنکشان می‌شود. [۹۲۲] به جای «حتی» کلمه «واو» در اینجا مناسب‌تر است همچنان که در نقل «بلاغات النساء» آمده است. (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۴۶) [۹۲۳] تفوه و به زبان آوردن کلمه‌ی اخلاص که با تحقیق و تثبیت آن در قلب فاصله دارد، مثلی برای آنان که از مجاهدان راستین هنوز فاصله دارند. [۹۲۴] برای توضیح بیشتر این عبارت رجوع کنید به معنای لغوی آن. [۹۲۵] در نهج‌البلاغه آمده است که «ان الخطاب فی تلک الایه لقریش خاصة، والمراد بالناس سائر العرب او الاعم» برای اطلاع بیشتر از وضعیت عرب‌ها قبل از بعثت پیامبر بنگرید به خطبه‌ی قاصعه (خ ۲۳۴، فیض الاسلام). [۹۲۶] «بلاغات النساء»: فانقذکم الله برسوله و «الاحتجاج»: بنبیه (خ ل). «دلائل الامامة»: فانقذکم بنبیه محمد صلی الله علیه و آله. [۹۲۷] «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء»: مامنی. [۹۲۸] «دلائل الامامة»: بدون «و مردة اهل الکتاب». [۹۲۹] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة». حشوا. [۹۳۰] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۴. [۹۳۱] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة»: و. [۹۳۲] «بلاغات النساء»: للضلال. «دلائل الامامة»: الضلالة. «الاحتجاج»: قرن شیطان (خ ل). [۹۳۳] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة» و. در«کشف الغمة» اینگونه آمده است: و فغر فاغر. [۹۳۴] «دلائل الامامة»: فاغرة المشرکین. [۹۳۵] «بلاغات النساء»: باخیه. [۹۳۶] «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء»: صماخها (صماخ: سوراخ گوش، گوش). یطأ صماخها: کنایه از سرکوب کردن و از بین بردن. [۹۳۷] «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء»: بحده. [۹۳۸] «کشف الغمة»: مکدودا دؤوبا. (داب فی العمل: اذا جد و تعب). [۹۳۹] این عبارت در «دلائل الامامة» و «کشف الغمة» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۴۰] «الاحتجاج»: سید اولیاء الله. (خ ل) [۹۴۱] این عبارت فقط در«الاحتجاج» است. [۹۴۲] «بلاغات النساء»: و انتم فی بلهنیة آمنون وادعون فرحون تتوکفون... «کشف الغمة»: و أنتم فی رفهنیة و رفعینة وادعون وادعون آمنون تتوکفون... «بلاغات النساء»: و أنتم فی بلهنیة وادعون آمنون حتی اذا اختار الله... (بلهنیة: رفاه، آسایش). [۹۴۳] «کشف الغمة»: عن. [۹۴۴] این عبارت فقط در «الاحتجاج» است. «بلاغات النساء»: تنکصون عند النزال علی الاعقاب حتی أقام الله بمحمد صلی الله علیه و آله عمود الدین فلما اختار... [۹۴۵] مقصود این است که آنان از ابتدا منافق بودند و هرگز ایمان نیاورده بودند (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۱). [۹۴۶] این عبارت در «بلاغات النساء» و «کشف الغمة» نیست. در «کشف الغمة» پس از «دار انبیائه» این گونه آمده است: و أتم علیه ما وعده. [۹۴۷] «بلاغات النساء»: خلة النفاق: «دلائل الامامة»: ظهرت حسیکة النفاق. [۹۴۸] «دلائل الامامة»: انسمل. [۹۴۹] «دلائل الامامة»: و سمل جلباب الدین و أخلق ثوبه و نحل عظمه و اودت رمته. [۹۵۰] «دلائل الامامة»: و ظهر نابغ و نبغ خامل و نطق کاظم و هدر... «کشف الغمة»: و سمل جلباب الاسلام فنطق کاظم و نبغ خامل و هدر... «بلاغات النساء»: خامل الافلین و هدر... [۹۵۱] «دلائل الامامة»: الباطل. «کشف الغمة»: الکفر. [۹۵۲] «دلائل الامامة» و «کشف الغمة»: یخطر. [۹۵۳] «دلائل الامامة»: معرسه صارخا بکم فألفاکم غضابا... (معرس: محل استراحت). [۹۵۴] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة»: فوجدکم لدعاته. [۹۵۵] «الاحتجاج»: للغرة (خ ل) (ای وجدتم طالبین للغرة، بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۳): یا در او نظر به عزت می‌کنید. [۹۵۶] «بلاغات النساء»: اجمشکم. [۹۵۷] «کشف الغمة»: فوجدکم. [۹۵۸] «دلائل الامامة»: فخطمتم. [۹۵۹] «دلائل الامامة»: و اوردتموها. [۹۶۰] «کشف الغمة»: شربا لیس لکم. «دلائل الامامة»: غیر مشربکم بدارا، زعمتم... (شرب: سهمیه آب). [۹۶۱] این عبارت در «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۶۲] «دلائل الامامة»: بدارا. و ابتدارا مفعول له برای افعال گذشته و یا مفعول مطلق برای فعل محذوف است. [۹۶۳] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۴۹. التفات از خطاب به غیبت در «سقطوا» برای موافقت با قرآن است. [۹۶۴] عبارت از «فهیهات منک» تا اینجا در «الاحتجاج» اینگونه آمده است ولی در بلاغات النساء«آمده است. فهیهات منکم و انی بکم و انی توفکون و هذا کتاب الله بین اظهرکم و زواجره بینة و شواهده لائحة و اوامره واضحة و در «کشف الغمة» اینگونه آمده است. فهیهات منکم و کیف بکم و انی توفکون و کتاب الله جل و عز بین اظهرکم قائمة فرائضه واضحة دلائله نیرة شرائعه، زواجره

واضحهٔ و اوامره لائحهٔ. و در «دلائل الامامهٔ» اینگونه آمده است: فهیهات منکم و این بکم و انی توفکون و کتاب الله بین اظهرکم؟ زواجره لائحهٔ و اوامره لامحهٔ و دلائله واضحهٔ و اعلامه بینه و قد خلفتموه رغبهٔ عنه فبئس للظالمین بدلا ثم لم تلبثوا...، و بعد سوره‌ی آل عمران «و من یبتغ» آمده است. در «دلائل الامامهٔ» آیه‌ی شریفه بعد از عبارت «لقوم یوقنون» آمده است. [۹۶۵] «بلاغات النساء»: تدبرون. [۹۶۶] سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۰. [۹۶۷] سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۸۵. [۹۶۸] «کشف الغمهٔ»: هذا ثم لم تبرحوا ریثا. دو جمله‌ی «ثم لم تلبثوا الا ریث». «ثم اخذتم تورون و قدتها» عطف به جمله‌ی «و سمتم غیر ابلکم» می‌باشد و علت عطف به «ثم» فاصله‌ی زمانی میان غصب خلافت و توطئه‌ی براندازی اهل‌بیت علیهم‌السلام است. [۹۶۹] از«ثم اخذتم» تا اینجا در «دلائل الامامهٔ» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۷۰] «دلائل الامامهٔ»: تسرون حسوا بارتغاء. «بلاغات النساء»: ثم لم تریثوا الاریث ان تسکن نغرتها تشربون حسوا و تسرون فی ارتغاء. [۹۷۱] «کشف الغمهٔ»: الخمر. [۹۷۲] این عبارت در «دلائل الامامهٔ» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۷۳] «الاحتجاج»: و یصیر (خ. ل). [۹۷۴] این عبارت در «دلائل الامامهٔ» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۷۵] این نکته که با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و روی کار آمدن یک باند قوی و منافق، و کنار زدن امیرالمؤمنین از خلافت، ردا و پوشش دین کهنه و فرسوده می‌شود، بسیار در خور تامل است. به راستی چگونه است که علیرغم فتوحات و کشورگشایی‌ها در دوران خلفا و بنی‌امیه و بنی‌عباس در دوره‌های بعد و باز هم زهرا چنین دینی را پوسیده می‌داند؟ او می‌دانست که کنار زدن علی علیه‌السلام و تصدی نااهلان و نادانان، در حقیقت آغاز غروب و فرسودگی دین است؛ خشت اول گر نهد معمار کج... در نگاه حضرت زهرا علیهاالسلام که بحق هم هست، طراوت و شادابی و زنده بودن دین در گرو ولایت و امامت است. [۹۷۶] کنایه از غصب خلافتی است که در آن حقی نداشتند. [۹۷۷] یا از عهد پیامبر با شما در بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در غدیر چیزی نگذشته بود، این احتمال با سیاق هماهنگ نیست، گرچه بعید هم نیست. [۹۷۸] یعنی غصب ولایت. [۹۷۹] قرآن مجید می‌فرماید: (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (نساء، ۵۹)؛ (الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و...) (مائده، ۳)؛ (کونوا مع الصادقین) (توبه، ۱۹)؛ و...، [۹۸۰] در این بخش خلافت به چارپایی که رمنده و گریزان است، و استقرار خلافت به آرام گرفتن آن چارپا. [۹۸۱] «دلائل الامامهٔ»: و زعمتم ان لا ارث... «کشف الغمهٔ»: ثم انتم اولاء تزعمون... [۹۸۲] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۰، و در قرآن «یبغون» است. [۹۸۳] از «افلا تعقلون» تا اینجا در «دلائل الامامهٔ» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۸۴] «دلائل الامامهٔ»: ایها معشر المسلمین، أابتز ارث ابی؟. «بلاغات النساء»: ویها معشر المهاجرین أأبتز... «کشف الغمهٔ»: ایها معاشر المسلمهٔ أر أبتز ارثیه أالله أن ترث... «الاحتجاج»: ارثیه (خ ل) (ارثیه بمعنی المیراث و الهاء للسکت، بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۹). [۹۸۵] «دلائل الامامهٔ»: یابن ابن ابی‌قحافهٔ ابی الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟! لقد جئت شیئا فریا. جرأهٔ منکم علی قطیعهٔ الرحم ونکث العهد. [۹۸۶] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۷. [۹۸۷] «دلائل الامامهٔ»: فعلی عمد ما ترکتم کتاب الله بین اظهرکم و نبذتموه اذ یقول و ورث... [۹۸۸] سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۶. [۹۸۹] «کشف الغمهٔ»: مع ما اقتص «بلاغات النساء»: و قال الله عزوجل فیما قص. «الاحتجاج»: فیما اقتص. [۹۹۰] «کشف الغمهٔ»: و«دلائل الامامهٔ»: و زکریا. [۹۹۱] سوره‌ی مریم آیات ۵ و ۶. در «دلائل الامامهٔ»: افزوده است: واجعله رب رضیا. [۹۹۲] سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۷۵. زیادی در «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ» نیست. [۹۹۳] سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱. [۹۹۴] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۸۰. [۹۹۵] «بلاغات النساء»: حق.»دلائل الامامهٔ»: حظ. [۹۹۶] این عبارت در «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ» نیست. [۹۹۷] «کشف الغمهٔ»: ام تقولون اهل ملتین لا یتوارثان؟ «دلائل الامامهٔ»: ملتین لا یتوارثون؟ [۹۹۸] این عبارت در «کشف الغمهٔ» نیست. [۹۹۹] «دلائل الامامهٔ» و «بلاغات النساء»: من النبی. [۱۰۰۰] عبارت «و ابن عمی» تنها در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۰۱] «دلائل الامامهٔ»: مرحولهٔ مزمومهٔ (من الزمام و هو الخیط الذی یشد فی البرهٔ او فی الخشاش ثم یشد فی طرفی المقود. «لسان العرب»). [۱۰۰۲] «دلائل الامامهٔ»: والموعد القیامهٔ، و عما قلیل تؤفکون. [۱۰۰۳] «دلائل الامامهٔ»: و عند الساعهٔ ما تحرسون. [۱۰۰۴] این عبارت فقط در «الاحتجاج»است. [۱۰۰۵] سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۷. [۱۰۰۶] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۳۹ و سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۹ و ۴۰. [۱۰۰۷] که دختران را از ارث محروم می‌ساختند. [۱۰۰۸]

مثلا پدر و مادر و فرزند هر میت به میراث او از عمو و دایی و خاله و... سزاوارترند و تا فرزند و پدر و مادر هستند، به اقوام دورتر ارث نمی‌رسد. [۱۰۰۹] ضمیر «دونکها» با توجه به این که هیچ سخنی در رابطه با فدک نبوده، نیز به قرینه‌ی «محظومهٔ مرحولهٔ» به خلافت برمی‌گردد. [۱۰۱۰] «بلاغات النساء»: ثم انحرفت الی قبر النبی صلی الله علیه و آله... «دلائل الامامهٔ»: ثم التفتت الی قبر ابیها متمثلهٔ بابیات صفیهٔ بنت عبدالمطلب. «کشف الغمهٔ»: ثم التفت الی قبر ابیها متمثلهٔ بقول هند ابنهٔ اثاثهٔ. [۱۰۱۱] «دلائل الامامهٔ»: واجتث اهلک مذعیبت واغتصبوا. «کشف الغمهٔ»: واختل قومک لما غبت وانقلبوا. [۱۰۱۲] «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ»: فحوی. [۱۰۱۳] «دلائل الامامهٔ»: نایت، «کشف الغمهٔ»: قضیت. [۱۰۱۴] «دلائل الامامهٔ»: الکثب. [۱۰۱۵] «دلائل الامامهٔ»: تهضمتنا (به معنای ظلم و غصب) [۱۰۱۶] «دلائل الامامهٔ»: دهر فقد ادرکوا فینالذی طلبوا، در شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید (ج ۱۶، ص ۲۱۲) آمده است اذا غبت عنا فنحن الیوم نغتصب و در (ص ۲۵۳) اینگونه آمده است: مذغبت عنا و کل الارث قد غضبوا. «کشف الغمهٔ»: وارغبت عنا فحن الیوم نغتضب. [۱۰۱۷] «دلائل الامامهٔ»: قد کنت للخلق نورا... [۱۰۱۸] «دلائل الامامهٔ»: تنزل. [۱۰۱۹] «دلائل الامامهٔ»: فغاب عنا فکل... [۱۰۲۰] «در کشف الغمهٔ»: به جای مصرع دوم چنین آمده است. قوم تمنوا فاعطوا کلما طلبوا. [۱۰۲۱] در «کشف الغمهٔ»: تنها ابیات ۱، ۲، ۴، ۸ و ۵ به ترتیب آمده است. بیت چهارم در «کشف الغمهٔ» اینگونه است: ضاقت علی بلادی بعد ما رحبت و سیم سبطاک خسفا فیه لی نصب «شهر من با آن وسعتش بر من تنگ شده و دو سبط تو خوار گشتند که در این برای من بلایی است.» در «دلائل الامامهٔ» فقط ابیات ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، به ترتیب آمده است و در «بلاغات النساء» تنها دو بیت نخست آمده است. در امالی مفید افزون بر ابیات فوق دو بیت آمده است که در هیچ یک از این چهار نسخه‌ای که ما منابع اصلی خطبه قرار داده‌ایم، یافت نمی‌شود (ر. ک: امالی مفید). [۱۰۲۲] «بلاغات النساء»: لما فرقت من کلام ابی‌بکر و المهاجرین عدلت الی مجلس الانصار فقالت:... «کشف الغمهٔ»: قال فما رایت اکثر باکیهٔ و باک منه یومئذ ثم عدلت الی مسجد الانصار فقالت:... «دلائل الامامهٔ» کلام حضرت زهرا علیهاالسلام را بعد از گفت و گوی ایشان با ابوبکر آورده است. ابوبکر نامه‌ای نوشت و فدک را به حضرت بازگرداند. و آنگاه عمر نامه را گرفت و پاره کرد و فاطمه علیهاالسلام عمر را نفرین کرد و آنگاه به مجلس انصار بازگشت، از این جهت عبارت را این گونه آورده است. و اتت من فورها ذلک الانصار فقالت... [۱۰۲۳] «الاحتجاج»: الفتیهٔ (خ ل) (جمع فتی: جوانمردان، بخشندگان و بزرگان). «دلائل الامامهٔ»: معشر البقیهٔ. [۱۰۲۴] «کشف الغمهٔ» یا عماد الملهٔ. [۱۰۲۵] «بلاغات النساء»: حصون. «کشف الغمهٔ»: حصنهٔ. [۱۰۲۶] در شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید (ج ۱۶، ص ۲۱۲) این گونه آمده است. ما هذه الفترهٔ عن نصرتی والونیهٔ عن معونتی و... (الونیهٔ: سستی و ضعف). [۱۰۲۷] «کشف الغمهٔ»: الفترهٔ. در «شرح النهج» الغمزهٔ. [۱۰۲۸] «دلائل الامامهٔ»: اما کان رسول‌الله امر بحفظ المرء فی ولده؟. «کشف الغمهٔ»: اما کان لرسول‌الله أن یحفظ فی ولده؟ [۱۰۲۹] «بلاغات النساء»: سرعان ما أجد بتم فأکدیتم. [۱۰۳۰] در «شرح النهج» عجلان ما اتیتم. در «بلاغات النساء»: و عجلان ذا اهانهٔ (ای ما اعجلکم فی اهانتکم ایای بما فعلتم معی). [۱۰۳۱] از «و لکم طاقهٔ» تا اینجا فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۳۲] «کشف الغمهٔ»: اتزعمون. [۱۰۳۳] «کشف الغمهٔ» و «بلاغات النساء»: رسول‌الله صلی الله علیه و آله. «شرح النهج»: الئن مات رسول‌الله صلی الله علیه و آله امتم دینه؟ ها ان موته لعمری خطب جلیل. [۱۰۳۴] «بلاغات النساء» و «دلائل الامامهٔ»: وهیه (الوهی: شکاف و پارگی وسیع در چیزی) [۱۰۳۵] «کشف الغمهٔ»: استهتر. «شرح النهج» استبهم. [۱۰۳۶] «بلاغات النساء»: و بعد وقته. «دلائل الامامهٔ» و فقد راتقه. [۱۰۳۷] «کشف الغمهٔ»:... لغیبته واکتابت لخیرهٔ الله و خشعت الجبال و اکدت الامال واضیع الحریم... «دلائل الامامهٔ»:... لغیبته، و اکتبت و خیرهٔ الله لمصیبته. [۱۰۳۸] از «و کسفت» تا اینجا فقط در «الاحتجاج» است. [۱۰۳۹] «دلائل الامامهٔ»: و اذیلت الحرقه بموت محمد. در «شرح النهج» از عبارت «واضیع» تا اول آیه (و ما محمد...) این گونه آمده است: و اضیع بعد الحریم وهتکت الحرمهٔ و اذیلت المصونهٔ و تلک نازلهٔ اعلن بها کتاب الله قبل موته و انباکم بها قبل وفاته فقال: «و ما محمد...» [۱۰۴۰] از «والله النازلهٔ» تا اینجا در «الاحتجاج» آمده است. در «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ» اینگونه آمده است. فتلک نازلهٔ اعلن... «بلاغات النساء»: و تلک نازل علینا بها کتاب... [۱۰۴۱] کلمه «فی» فقط در

«الاحتجاج» آمده است. [۱۰۴۲] «بلاغات النساء»: یهتف بها فی اسماعکم هتافا. [۱۰۴۳] «صراخا و تلاوتا و الحانا» فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۴۴] «دلائل الامامهٔ»: و لقبل ما خلت به انبیاء... [۱۰۴۵] «حکم فصل و قضاء حتم» فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۴۶] سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۴۴. [۱۰۴۷] مقصود از بین رفتن حریم و حرمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. [۱۰۴۸] «دلائل الامامهٔ»: ابنی قیلهٔ اهتضم. [۱۰۴۹] «بلاغات النساء» و «کشف الغمهٔ»: ابیه. [۱۰۵۰] «بلاغات النساء»: منه. و در دیگر نسخه‌ها بدون «منی». [۱۰۵۱] «و منتدی و مجمع» فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۵۲] «دلائل الامامهٔ»: الجبن. «بلاغات النساء»: و تثملکم الحیرهٔ. «شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید»: تبلغکم الدعوهٔ و یشملکم الصوت. [۱۰۵۳] «دلائل الامامهٔ»:... والعدد لکم الدار والجنن. (الجنن هنا الدار ایضا، و یقال لکل ما ستر: جن و اجن). [۱۰۵۴] از «والادهٔ و القوهٔ» تا این جا فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۵۵] «دلائل الامامهٔ»: و انتم نخبهٔ الله التی امتحن و نحلته التی انتحل و خیرته التی انتخب لنا اهل البیت فنابذتم فینا العرب و ناهضتم... «بلاغات النساء»:... نخبهٔ الله التی انتخب لدینه و انصار رسوله و اهل الاسلام والخیرهٔ... «کشف الغمهٔ» و انتم الاولی، نخبهٔ الله التی انتخب خیرته التی اختار لنا اهل البیت، فبادیتم العرب و بادهتم الامور و کافحتم البهم. [۱۰۵۶] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۵۷] «دلائل الامامهٔ»: ناهضتم. [۱۰۵۸] «بلاغات النساء»: لا نبرح نامرکم و تامرون. [۱۰۵۹] «بلاغات النساء» و «کشف الغمهٔ»: دارت لکم. «دلائل الامامهٔ»: دارت بنا و بکم. [۱۰۶۰] «بلاغات النساء»: الانام. «دلائل الامامهٔ» البلاد. [۱۰۶۱] «دلائل الامامهٔ». بغوهٔ. [۱۰۶۲] «کشف الغمهٔ»: الشرک. [۱۰۶۳] «دلائل الامامهٔ»: خبت نار الحرب. «بلاغات النساء»: باخت نیران الحرب. [۱۰۶۴] «دلائل الامامهٔ»: و هدات روعهٔ الهرج. «کشف الغمهٔ» و هدت دعوهٔ الهرج. [۱۰۶۵] «دلائل الامامهٔ» جرتم. «شرح النهج»: افتأحزتم بعد الاقدام. [۱۰۶۶] «دلائل الامامهٔ» بعد الاقدام عن قوم نکثوا ایمانهم... [۱۰۶۷] «شرح النهج»: و جبنتم بعد الشجاعهٔ. [۱۰۶۸] سوره‌ی توبه آیات ۱۲ و ۱۳. در «کشف الغمهٔ» و «دلائل الامامهٔ» قبل از این آیه چنین آمده است. (وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمهٔ الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون. الا- تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم). در «دلائل الامامهٔ» قسمت آخر آیه (الا تقاتلون) نیامده است. [۱۰۶۹] «کشف الغمهٔ» أری والله. [۱۰۷۰] از «و ابعدتم» تا این جا فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۷۱] «دلائل الامامهٔ»: و رکنتم الی الدعهٔ. [۱۰۷۲] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. و در «بحارالانوار» این گونه آمده است: نجوتم من الضیق بالسعهٔ. [۱۰۷۳] در «دلائل الامامهٔ» و «بلاغات النساء». قبل از این عبارت این گونه آمده است: فعجتم عن الدین. [۱۰۷۴] «دلائل الامامهٔ»: فمحجتم الذی استوعیتم. «بلاغات النساء»: بججتم. «کشف الغمهٔ»: فمججتم الذی اوعیتم. «شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید»: وسغتم. [۱۰۷۵] «دلائل الامامهٔ»: دسعتم ما استرعیتم. الا و ان تکفروا... «کشف الغمهٔ»: ولفظتم الذی سوغتم. «شرح نهج‌البلاغه»، «ابن ابی‌الحدید»: وسغتم. [۱۰۷۶] سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۹. «دلائل الامامهٔ» در ادامه، آیه‌ی دیگر سوره‌ی ابراهیم (آیه‌ی ۹) را نیز آورده است: (الم یاتکم نباء الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود والذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی افواهم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و انا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب). [۱۰۷۷] «بلاغات النساء»: الا و قد قلت الذی قلته. «دلائل الامامهٔ»: الا و قد قلت الذی قلت. «شرح نهج‌البلاغه»، «ابن ابی‌الحدید»: و قد قلت لکم ما قلت. [۱۰۷۸] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. و در «بلاغات النساء» آمده است:... علی معرفهٔ منی بالخذلان الذی خامر صدورکم و استشعر قلوبکم. «کشف الغمهٔ»: بالخذلهٔالتی خامرتکم و خور القناهٔ و ضعف الیقین ولکنه فیضهٔ النفس. [۱۰۷۹] «بلاغات النساء»: ولکن قلته. [۱۰۸۰] در «دلائل الامامهٔ» این عبارت نیامده است. [۱۰۸۱] «دلائل الامامهٔ» معذرهٔ. [۱۰۸۲] «بلاغات النساء» و «کشف الغمهٔ»: مدبرهٔ. «شرح النهج»: فاحتووها مدبرهٔ. [۱۰۸۳] «دلائل الامامهٔ»: نافیهٔ الخف. [۱۰۸۴] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. «شرح النهج»: موسومهٔ الشعار. [۱۰۸۵] سوره‌ی همزه، در «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ». ادامه سوره همزه نیز آمده است. (انها علیهم موصدهٔ فی عمد ممددهٔ). [۱۰۸۶] سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۷. [۱۰۸۷] «کشف الغمهٔ»: بنت. [۱۰۸۸] سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۶. [۱۰۸۹] سوره‌ی هود، آیات ۱۲۱- ۱۲۲. در «دلائل الامامهٔ» در ادامه‌ی این آیات، آیاتی دیگر نیز آمده است. (و سیعلم الکفار لمن عقبی الدار) (رعد، ۴۲)، (و قل اعلموا فسیری

الله عملکم و رسوله والمؤمنون) (توبه، ۱۰۵)، (و کل انسان الزمناه طائرهٔ فی عنقهٔ) (اسراء، ۱۳)، (فمن یعمل مثقال ذرهٔ خیرا یره و من یعمل مثقال ذرهٔ شرا یره) (زلزال، ۸ و ۷)، «و کان الامر قد قصر». [۱۰۹۰] نه به شما سواری می‌دهد و نه برایتان راه می‌رود. [۱۰۹۱] از اینجا تا عبارت «و ناطقا فصلا یقول» در «دلائل الامامهٔ» این گونه آمده است: فقالت فاطمهٔ: یا سبحان الله! ما کان رسول‌الله لکتاب الله مخالفا و لا عن حکمه صادفا لقد کان یلتقط أثره و یقتفی سیره أفتجمعون الی الظلامهٔ الشنعاء والغلبهٔ الدهیاء اعتلالا بالکذب علی رسول‌الله و اصافهٔ الحیف الیه؟ و لا عجب ان کان ذلک منکم و فی حیاته ما بغیتم له الغوائل و ترقبتم به الدوائر، هذا کتاب الله حکم عدل و قائل فصل عن بعض أنبیائه اذ قال یرثنی... [۱۰۹۲] «بلاغات النساء»: یقول عن نبی من انبیائه. [۱۰۹۳] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۶. [۱۰۹۴] سوره‌ی نمل آیه‌ی ۱۶. [۱۰۹۵] سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۸. در «بلاغات النساء» بعد از «ما تصفون» می‌افزاید. و هذان نبیان؛ و در «دلائل الامامهٔ» بعد از «ما تصفون» این عبارت آمده است: قد زعمت ان النبوهٔ لا تورث و انما یورث ما دونها. فمالی امنع ارث ابی؟ أأنزل الله فی کتابه: الا فاطمهٔ بنت محمد؟! فدلنی علیه اقنع به! («بلاغات النساء» فتدلنی علیه فأقنع به. [۱۰۹۶] اشاره به داستان عقبه است که جماعتی از اصحاب پیامبر با رم دادن شتر آن حضرت، هنگام بازگشت از تبوک، تصمیم به ترور آن حضرت داشتند که به مدد الاهی موفق نشدند. برای توضیح بیشتر بحث «ترور ناکام» در همین کتاب را بخوانید. [۱۰۹۷] در «دلائل الامامهٔ» از این جا تا عبارت «و خسر هنا لک المبطلون» این گونه آمده است: قال: فقالت فاطمهٔ علیهاالسلام لمن بحضرته. ایها الناس أتجتمعون الی المقبل بالباطل والفعل الخاسر؟ لبئس ما اعتاض المبطلون ر ما یسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین. اما والله لتجدن محملها ثقیلا، و عباها وبیلا، اذا کشف لکم الغطاء، فحینئذ لات حین مناص و بدالکم من الله ما کنتم تحذرون. در دیگر نسخه‌ها این بخش از خطبه نیامده است. [۱۰۹۸] سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله، آیه‌ی ۲۴. در آیه چنین است: یتدبرون. [۱۰۹۹] سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۷۸. [۱۱۰۰] «کشف الغمهٔ»: دنیاکم، در «بلاغات النساء» و «دلائل الامامهٔ» این گونه آمده است: اصبحت والله عائفهٔ لدنیاکم قالیهٔ لرجالکم. [۱۱۰۱] «کشف الغمهٔ»: اذ عجمتهم... [۱۱۰۲] در «دلائل الامامهٔ» از عبارت «لفظتهم» تا اینجا چنین آمده است. شناتهم بعد اذ عرفتهم و لفظتهم بعد اذ سبرتهم و رمیتهم بعد ان عجمتهم. [۱۱۰۳] در «بلاغات النساء»: از عبارت «واللعب بعد الجد» تا اینجا این گونه آمده است و خور القناه و خطل الرای، در «کشف الغمهٔ» آمده است: و خور القناهٔ و خطل الرای، در «دلائل الامامهٔ» آمده است: و خطل الرای و عثور الجد و خوف الفتن. [۱۱۰۴] «دلائل الامامهٔ»: لبئس ما... [۱۱۰۵] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۰. (در آیه لبئس آمده است). [۱۱۰۶] زیادی از «الاحتجاج». [۱۱۰۷] «بلاغات النساء»: و شنت علیهم عارها، «کشف الغمهٔ»: و سننت علیهم عارتها، «دلائل الامامهٔ و شننت علیهم عارها». [۱۱۰۸] «کشف الغمهٔ»: و عقرا و سحقا للقوم الظالمین (سحقا: دور باد). [۱۱۰۹] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۴. [۱۱۱۰] ضمیر در «ربقتها» به خلافت بازمی‌گردد. [۱۱۱۱] ترجمه سه جمله اخیر بر این اساس است که «الربق» و «الاوق» و «العار» مفعول واقع شوند. ولی چنانچه فاعل باشند که چندان هم بعید نیست ترجمه سه جمله اخیر چنین می‌شود: «ناچار ریسمان این مسئولیت (یا قلاده‌ی این وزر و وبال) بر گردن ایشان قرار گرفت، و سنگینی آن بر ایشان حمل گردید، و ننگ و عار از هر سو برایشان فرود آمد.» [۱۱۱۲] «کشف الغمهٔ»، أین. [۱۱۱۳] «بلاغات النساء» و «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ»: زحزحوها. (زحزحوها: آن را از جایش حرکت دادند). [۱۱۱۴] زیادی از «الاحتجاج». [۱۱۱۵] «دلائل الامامهٔ»: و مهبط الروح الامین بالوحی المبین. [۱۱۱۶] «بلاغات النساء»: الطبن، «کشف الغمهٔ»: الضنین. [۱۱۱۷] «دلائل الامامهٔ» و «کشف الغمهٔ»: بامر الدنیا والدین. [۱۱۱۸] سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵. [۱۱۱۹] «دلائل الامامهٔ»: بدون واو. [۱۱۲۰] در «بلاغات النساء» از عبارت «والله منه» این گونه آمده است: والله منه نکیر سیفه و شدهٔ و طائهٔ و نکال وقعهٔ و تنمره فی ذات الله، و در «دلائل الامامهٔ» این گونه آمده است: والله منه شدهٔ وطائه و نکال وقعته و نکیره سیفه و تبحره فی کتاب الله و تنمره فی ذات الله، در «کشف الغمهٔ» آمده است: والله نکیر سیفه و شدهٔ و طأته و نکال وقعته و تنمر فی ذات الله عزوجل. [۱۱۲۱] در «کشف الغمهٔ» از عبارت «تالله» تا اینجا این گونه آمده است، و تالله لو تکافوا عن زمام نبذه الیه رسول‌الله صلی الله علیه و آله لاعتلقه، در «دلائل الامامهٔ» این گونه آمده است: و أیم الله لو تکافوا عن زمام نبذه الیه رسول‌الله لاعتلقه

ثم، در «بلاغات النساء» این گونه آمده است: و یالله لو تکافئوا علی زمام نبذه رسول‌الله صلی الله علیه و آله. (تکافوا: دست کشیدند، پس زدند، زمام، افسار، لگام؛ نبذ: انداخت، داد، اعتلق: دوست داشت، پیوند خورد.) [۱۱۲۲] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶. در «بلاغات النساء» از عبارت «و لا یکل سائره» تا اینجا این گونه آمده است: و لا یتعتع راکبه و لا وردهم منهلا رویا فضفاضا تطفع صفتاه و لاصدرهم بطانا قد تحری بهم الری غیر متجل منهم بطائل بعلمه الباهر وردعه سورة الساغب و لفتحت علیهم برکات من السماء و سیاخذهم الله بما کانوا یکسبون. در «کشف الغمة» این گونه آمده است: و لا یتعتع راکبه، و لاوردهم منهلا رویا صافیا فضفاضا تطفح ضفتاه ثم لاصدرهم بطانا قد تخیر لهم الری غیر متحل منه بطائل الا بغمر الماء وردعه سورة الساغب و لا نفتحت علیهم برکات من السماء والارض، ولکنهم بغوا فسیاخذهم الله بما کانوا یکسبون. در «کشف الغمة» این گونه آمده است. و لا یتعتع راکبه و لا وردهم منهلا نمیرا فضفاضا تطفح ضفتاه و لاصدرهم بطانا قد تختر بهم الری غیر متحل منه بطائل الا بغمر الماء وردعه سورة الساغب و لفتحت علیهم برکات السماء والارض و سیاخذهم الله بما کانوا یکسبون. [۱۱۲۳] سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۱. [۱۱۲۴] سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۵. [۱۱۲۵] از عبارت «الاهلم» تا اینجا در «بلاغات النساء» این گونه آمده است: ألا هلمن فاسمعن و ما عشتن اراکن الدهر عجبا الی لجا لجاوا و اسندوا و بای عروة تمسکوا؛ در «دلائل الامامة» این گونه آمده است: الا فاسمعن و من عاش اراه الدهر العجب و ان تعجبن فانظرن الی ای نحو اتجهوا و علی ای سند استندوا و بای عروة تمسکوا و لمن اختاروا و لمن ترکوا؟. در «کشف الغمة» این گونه آمده است: الا هلم فاسمع ما عشت اراک الدهر العجب، و ان تعجب، فقد اعجبک الحادث، الی ای لجا اسندوا و بای عروة تمسکوا. [۱۱۲۶] سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۳. [۱۱۲۷] سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۰. این آیه در «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء» نیامده است. [۱۱۲۸] سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۴. [۱۱۲۹] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲. [۱۱۳۰] این کلمه در «دلائل الامامة» نیست. [۱۱۳۱] سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۵. [۱۱۳۲] «بلاغات النساء»: لعمر الهکن، «دلائل الامامة»: لعمر الله، «کشف الغمة»: لعمر الهک. [۱۱۳۳] «دلائل الامامة»: فانظروها. [۱۱۳۴] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة» و «دلائل الامامة»: طلاع القعب. [۱۱۳۵] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة» و «دلائل الامامة»: ذعافا ممقرا. (ممقر: تلخ). [۱۱۳۶] تضمینی از آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی غافر، اصل آیه چنین است: و خسر هنا لک المبطلون. و در سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۷ این گونه آمده است: یخسر المبطلون. [۱۱۳۷] «دلائل الامامة»: خسر المبطلون و عرف التالون... [۱۱۳۸] «بلاغات النساء»: ثم اطیبوا عن انفسکم نفسا، «دلائل الامامة»: ثم طیبوا عن انفسکم نفسا، «کشف الغمه»: ثم طیبوا عن انفسکم انفسنا. [۱۱۳۹] «بلاغات النساء»: و طأمنوا. «کشف الغمة»: فطامنوا. [۱۱۴۰] این جمله تنها در «الاحتجاج» آمده است. [۱۱۴۱] «بلاغات النساء»: بقرح، «کشف الغمة» و «دلائل الامامة»: و هرج. [۱۱۴۲] «بلاغات النساء»: فیکم. [۱۱۴۳] «دلائل الامامة»: فیا خسری لکم. [۱۱۴۴] «کشف الغمة»: لکم. [۱۱۴۵] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۲۸ «دلائل الامامة»: والحمدلله رب العالمین والصلاة علی ابی سید المرسلین، «کشف الغمة»: والحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد خاتم النبیین و سید المرسلین. [۱۱۴۶] (و رفعنا لک ذکرک) (انشراح، ۴) بسیاری این آیه را به بالا رفتن نام رسول صلی الله علیه و آله و بلند آوازه شدن او معنا کرده‌اند، در حالی که آیه نمی‌گوید «رفعنا لک اسمک» که می‌گوید (رفعنا لک ذکرک) ذکر تو را رفعت دادیم نه اسم تو را. [۱۱۴۷] گفتنی است چند تا از مواعظ آن حضرت را با شرح و توضیح بیشتری همراه کردیم تا از عمق کلام حضرت بیتشر بهره‌مند شویم. چون توضیح همه‌ی آن‌ها از عهده‌ی این کتاب خارج است و فرصت دیگری می‌طلبد. علاقه‌مندان برای آگاهی بیشتر می‌توانند به برخی از کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، مراجعه نمایند. [۱۱۴۸] بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹. [۱۱۴۹] وارثان عاشورا، ص ۱۴۹. [۱۱۵۰] الامالی، صدوق، ص ۴۰۲. [۱۱۵۱] وارثان عاشورا، ص ۲۰۵. [۱۱۵۲] تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام، ص ۳۵۴، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۳۷۵. [۱۱۵۳] وارثان عاشورا، ص ۱۶۸. [۱۱۵۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۸. [۱۱۵۵] مسند فاطمة، سیوطی، ص ۱۱۶. [۱۱۵۶] الذریة الطاهرة، ص ۱۴۷. [۱۱۵۷] حلیة الاولیاء ج ۲، ص ۴۰. [۱۱۵۸] بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۱؛ الامالی، طوسی، ج ۲، ص ۸۹. [۱۱۵۹] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲. [۱۱۶۰] مسند فاطمه علیهاالسلام، سیوطی، ص

۷۰. [۱۱۶۱] کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۵۳. [۱۱۶۲] مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۵۶۵؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۵. [۱۱۶۳] بحارالانوار، ج ۲، ص ۳. [۱۱۶۴] الامامة و السیاسة، ص ۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ج ۱۰۰، ص ۲۵۰. [۱۱۶۵] عوالم العلوم، ج ۲۱، ص ۳۵۴؛ مأة منقبة، فضل بن شاذان، ص ۶۴. [۱۱۶۶] بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۵. [۱۱۶۷] بحارالانوار، ج ۲۳ ص ۲۶۱ (به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام ص ۳۳۴). [۱۱۶۸] عوالم، ج ۱۱، ص ۵۹۵، ص ۵۸. [۱۱۶۹] دلائل الامامة، ص ۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۸۲، ص ۸۱؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۳۱. [۱۱۷۰] برای سرگذشت حدیث و حدیث سوزی خلفا مراجعه شود به «سرگذشت حدیث» از علامه‌ی عسکری و «مقدمه‌ای بر تاریخ تدوین حدیث»، رسول جعفریان. [۱۱۷۱] برای اطلاع از تمامی احادیثی که از زهرا علیهاالسلام رسیده، ر، ک: «مسند فاطمة الزهرا علیهاالسلام» از حسین شیخ الاسلامی. و «مسند فاطمة الزهرا علیهاالسلام» عزیزالله عطاردی. [۱۱۷۲] ینابیع المودة، ص ۴۰. [۱۱۷۳] بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹ (به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام ۳۳۰). [۱۱۷۴] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳. [۱۱۷۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱. [۱۱۷۶] المناقب، ص ۳۶۳. [۱۱۷۷] دلائل الامامة، ص ۱ (نسخه‌ی محقق، ص ۶۵)؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۲۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۱۳. [۱۱۷۸] دلائل الامامة، صص ۴- ۵(نسخه‌ی محقق، ص ۷۱)، معانی الاخبار، ص ۳۹۹. [۱۱۷۹] بحارالانوار، ج ۸۰، ص ۲۱. [۱۱۸۰] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۰، بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۰۹، و ج ۱۰۰، ص ۲۴۵. [۱۱۸۱] الغدیر، ج ۲، ص ۲. [۱۱۸۲] نظام وفا (به نقل از هنر در قلمرو مکتب، جواد محدثی). [۱۱۸۳] نزار قبانی. (همان). [۱۱۸۴] از سخنان درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. «به راستی برخی از سخنان و گفتارها همانند سحر، دارای جاذبه هستند و روح و جان آدمی را تسخیر و جذب می‌کنند. و به راستی برخی از شعرها از تفکری محکم و استوار برخوردار است». سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۰۳، المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۲۷. [۱۱۸۵] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۳. [۱۱۸۶] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۱۶۶؛ العوالم، ج ۱۱، ص ۲۵۴، اهل البیت، ص ۱۶۲. [۱۱۸۷] اهل البیت، توفیق ابوعلم، ص ۱۶۴- ۱۶۵؛ السیرة النبویة، زینی دحلان، ج ۳، ص ۳۶۴. [۱۱۸۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷، اهل البیت، ص ۱۶۲ (به غیر از بیت آخر). [۱۱۸۹] به جهت اختصار از آوردن بقیه دعاها صرفنظر شد. می‌توان به کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است، مراجعه کرد. [۱۱۹۰] «کان امیرالمؤمنین رجلا دعاء» علی مردی بسیار دعا کننده بود. (امام صادق علیه‌السلام). [۱۱۹۱] و نکته این که آخرین وصیت حسین علیه‌السلام به سجاد علیه‌السلام دعایی بود که از مادرش زهرا علیهاالسلام آموخته بود. [۱۱۹۲] فرازهایی از دعاهای صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام پس از تعقیب نماز عصر، به نقل از مسند فاطمة الزهرا علیهاالسلام، شیخ الاسلامی، ص ۴۰۱. [۱۱۹۳] قسمت‌هایی از دعای صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام در تعقیب نماز مغرب، به نقل از صحیفة الزهرا علیهاالسلام، جواد القیومی الاصفهانی. [۱۱۹۴] فقراتی از دعای حضرت در روزهای جمعه، به نقل از صحیفة الزهرا علیهاالسلام، جواد القیومی الاصفهانی. [۱۱۹۵] نفس المهموم، ص ۳۷۴، به نقل از دعوات راوندی. [۱۱۹۶] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱. [۱۱۹۷] بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۲۵. برای آگاهی از دیگر دعاهای حضرت بویژه دعاهای عمیق و مبسوط آن حضرت در تعقیبات نمازهای یومیه مراجعه شود به مسند فاطمة الزهرا علیهاالسلام، سید حسین شیخ الاسلامی، و صحیفة الزهرا علیهاالسلام، جواد القیومی‌الاصفهانی. [۱۱۹۸] مناقب، ج ۱، ص ۷۱، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۶۰. [۱۱۹۹] سیره ابن‌هشام، ج ۱، ص ۴۱۶. [۱۲۰۰] صحیح بخاری، کتاب الصلوة، ج ۲، ص ۱۴۱، صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسیر، ج ۵، ص ۱۷۹. [۱۲۰۱] سیره‌ی ابن‌هشام، ج ۳، ص ۱۰۶، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۰۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۴؛ صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۶، ص ۴۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸. [۱۲۰۲] الطبقات، ابن‌سعد، ج ۱، ص ۴۰۰. [۱۲۰۳] الطبقات، ابن‌سعد، ج ۱، ص ۴۰۰. [۱۲۰۴] عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام «... تاتی قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین. الاثنین والخمیس» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵، ح ۲۴. [۱۲۰۵] عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: «ان فاطمة علیهاالسلام کانت تاتی قبور شهداء فی کل غداة سبت فتاتی قبر حمزة و تترحم علیه و تستغفر له»بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۰، در سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۸، هر جمعه آمده است.

[۱۲۰۶] «اوصیک یا اباالحسن ان لا تنسانی و تزورونی بعد مماتی» (الکوکب الدری، ج ۱، ص ۲۵۳). [۱۲۰۷] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۸۸، الفصول المهمهٔ، ص ۱۴۰. [۱۲۰۸] قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: «انی سمیت ابنتی فاطمهٔ لان الله عزوجل فطمها و فطم من احبها من النار» (بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۲- ۱۶ و ۱۸ و ۱۷۲) این حدیث در بسیاری از کتابهای اهل سنت نیز آمده، از جمله «تاریخ بغداد» و «صواعق المحرقه» و «کنزالعمال» و... و عن سلمان قال: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: «... یا سلمان من احب فاطمهٔ ابنتی فهو فی الجنهٔ معی و من ابغضها فهو فی النار. یا سلمان! حب فاطمهٔ ینفع فی ماهٔ من المواطن، ایسر ذلک المواطن الموت و القبر و المیزان و المحشر و الصراهٔ و المحاسبه...» (مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ص ۵۹؛ ینابیع المودهٔ، ص ۲۶۳). [۱۲۰۹] قرآن می‌فرماید: (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی) نمی‌گوید «فاحبونی». از همین رو در روایتی «حی علی خیر العمل» به ولایت اهل‌بیت تفسیر شده است. (بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۴۴) پس ولایت اهل‌بیت عمل است و آن هم بهترین عمل. از همین رو زهرا علیهاالسلام در فرازی از کلامش می‌فرماید: شیعه کسی است که اوامر ما را اطاعت و نواهی ما را ترک کند. (بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۱۵۵). برای درک این حقیقت مرور کردن بعضی از روایاتی که صفات شیعه را توضیح می‌دهد مفید است: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ان شیعتنا من شیعنا و تبعنا فی اعمالنا» (بحارالانوار ج ۶۵، ص ۱۵۵)؛ شیعه ما کسی است که در اعمال خود از ما تبعیت و پیروی نماید. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: هنگامی‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود، بر کوه صفا ایستاد و فرمود: «یا بنی‌هاشم و یا بنی‌عبدالمطلب، انی رسول‌الله الیکم و انی شفیق علیکم. لا تقولوا: ان محمدا منا فوالله ما اولیائی منکم و لا من غیرکم الا المتقون. الا فلا اعرفکم تاتونی یوم القیامهٔ تحملون الدنیا علی رقابکم و یاتی الناس یحملون الآخرهٔ. الا و انی قد اعذرت فیما بینی و بینکم و فیما بین الله عزوجل و بینکم. و ان لی عملی و لکم عملکم» (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۸)؛ ای بنی‌هاشم! و ای پسران عبدالمطلب! من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم و نسبت به شما خیرخواه و مهربانم. مبادا بگویید محمد از ما است و به خود مغرور شوید، به خدا قسم، دوستان من چه از شما و یا غیر شما، تنها پرهیزگارانند. آگاه باشید، مبادا روز قیامت شما را ببینم در حالی که دنیا را بر گرده‌ی خود حمل می‌کنید و سایر مردم آخرت راحمل می‌کنند. آگاه باشیدکه من حجت را بر شما تمام کردم و عذری میان خود و شما و میان خداوند بزرگ و شما باقی نگذاشتم. عمل من برخودم و عمل شما برای خودتان خواهد بود. امام باقر علیه‌السلام به جابر می‌فرماید: «یا جابر، بلغ شیعتی السلام و اعلمهم انه لا قرابهٔ بیننا و بین الله عزوجل و لا یتقرب الیه الا بالطاعهٔ له. یا جابر من اطاع الله و احبنا فهو ولینا و من عصی الله لم ینفعه حبنا» (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۹)، ای جابر از جانب من به شیعیانم سلام برسان و آنها را آگاه ساز که میان ما و خداوند بزرگ قرابت و نسبتی وجود ندارد، و تقرب به او جز به عبادت و بندگی ممکن نیست. ای جابر! کسی که خدا را اطاعت کند و ما را دوست بدارد، او از شیعیان و محبان ما خواهد بود. و آن کس که خدا را نافرمانی کند، محبت ما او را فایده نمی‌بخشد. امام باقر علیه‌السلام به جابر می‌فرماید: محبت ما اهل‌بیت به تنهایی کافی نیست. آنگاه می‌افزاید: «فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه»، به خدا قسم شیعه‌ی ما کسی است که تقوا و اطاعت را دارد. تا آنجا که می‌فرماید:-«والله لا تنال و لا یتنا ولایتنا الا بالعمل» (الامالی، شیخ طوسی، ص ۹۷). به خدا قسم تنها با عمل است که می‌توان به ولایت ما رسید. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «لا تذهب بکم المذاهب، فوالله ما شیعتنا الا من اطاع الله عزوجل» (الکافی، ج ۲، ص ۷۳)، مبادا شیطان شما را بفریبد و گرفتار آراء باطله کند. به خدا سوگند شیعه ما نیست مگر آن کسی که در عمل، خدای بزرگ را اطاعت کند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «لیس من شیعتنا من یکون فی مصر یکون فیه آلاف و یکون فی المصر اورع منه» (بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۴)؛ شیعه ما نیست کسی که در شهری چندین هزار نفری زندگی کند و از همه با تقواتر نباشد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «قوم یزعمون انی امامهم والله ما انا لهم بامام لعنهم الله کلما سترت سترا هتکوه. اقول: کذا و کذا فیقولون: انما یعنی کذا و کذا انما انا امام من اطاعنی» (بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۰)؛ جماعتی گمان می‌کنند که من امام و پیشوای آنانم، در حالی که به خدا سوگند من هرگز امام آنان نیستم. درست نقطه مخالف اعمال مرا انجام می‌دهند و گفته‌های مرا

بر طبق میل و هوای نفس خود تفسیر می‌کنند. من فقط امام و رهبران کسی هستم که در همه‌ی اعمالش از من اطاعت و تبعیت نماید. امام رضا علیه‌السلام به یکی از اصحاب خود می‌فرماید: «... لقد کان ابنه ولکن لما عصی الله عزوجل، نفاه الله عن ابیه، کذا من کان ما لم یطع الله فلیس منا و انت اذا اطعت الله فانت منا اهل البیت.» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۰)،... پسر نوح گرچه از نوح و پس او بود، ولی چون نافرمانی خدای بزرگ را کرد، خدا او را از پدرش نفی کرد. همین طور آنان که منسوب به ما هستند و اطاعت خدا را نمی‌کنند از ما نیستند و تو هم (ای حسن وشاء) هر گاه طاعت خدا را بکنی، از ما اهل‌بیت هستی. برای اطاعت بیشتر، ر: ک. بحارالانوار، ج ۶۵، باب صفات الشیعهٔ، میزان الحکمهٔ، ذیل کلمه‌ی شیعه، چهل حدیث، امام خمینی (قدس الله نفسه الزکیه). [۱۲۱۰] «عارفا بحقکم موالیا لاولیائکم و معادیا لاعدائکم» (مفاتیح الجنان، زیارت امام رضا علیه‌السلام). عرفان به حق ولایت ائمه است- و نه به حسب و نسب و تاریخ... آنها- که در ما تولی و تبری را ایجاد می‌کند. [۱۲۱۱] نفس: (افرایت من اتخذ الهه هواه) (جاثیه، ۲۳). دنیا: «الناس عبید الدنیا» (کلام امام حسین علیه‌السلام)؛ (زین للناس حب الشهوات...) (آل‌عمران، ۱۴)، شیطان: (الم اعهد الیکم یا بنی‌آدم الا تعبدوا الشیطان) (یس، ۶۰)، خلق: (ان کان ابائکم و ابنائکم و... احب الیکم من الله و رسوله...) (توبه، ۲۴). [۱۲۱۲] اشاره به سیر اعمال حج از آن هنگام که چیزهایی را بر خود حرام می‌کنی (احرام)، تا به معرفت و بینشی برسی (عرفات)، و به تدریج شعور به حدود و حرمات الهی در تو شکل بگیرد (مشعر الحرام)، و در این مرحله تویی که از عرفات و مشعر گذشته‌ای، باید بر حذر باشی که شیطان‌ها در تو طمع دارند و تو را به آرزوها و وسوسه‌ها می‌بندند و اگر تا حال با تو کاری نداشتند به این علت بود که مطاعی نداشتی تا در تو سرمایه گذاری کنند. پس باید مسلح بود و توانمند تا بتوان در سرزمین (منی) در مصافی همیشگی با شیطان وسوسه‌ها را (رمی) و آرزوها را (ذبح) کرد و تا چهار رگ دنیا، شیطان، خلق و نفس را به یکباره با تیزی وحدت، در راستای هدف- رو به قبله- ذبح نکنی (قربانی) و از زیبایی‌ها و آن چه داری برای خدا نگذاری و سر تسلیم فرود نیاری و سر به عبودیت حق نسپری (حلق)، از احرام بیرون نمی‌آیی و به حرم راه نداری. [۱۲۱۳] «البلاء للولاء» هر که بامش بیش برفش بیش‌تر. ر. ک: میزان الحکمهٔ، ج ۲، ص ۲۴۰. [۱۲۱۴] در برابر بلاها چند گونه می‌توان موضع گرفت: ۱- جزع ۲- صبر ۳- شکر و طلب و در آخر زیارت عاشورا همین آخری خواسته شده و مطلوب است «اللهم لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصابهم». تو مقام آنانی را می‌خواهی که در برابر مصیبت‌ها نه تنها جرع ندارد و صابرند که بالاتر شاکرند و طالب. [۱۲۱۵] عن مولاناالمهدی (ارواحنا له الفداء): «و فی ابنته رسول‌الله لی اسوه حسنهٔ» (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰)، امام زمان علیه‌السلام می‌فرماید: دختر رسول خدا برای من الگوی خوبی است. (بحث از الگو و ضرورت آن و نیز الگوی خوب، فرصت دیگری را می‌طلبد، اما همین قدر گفتنی است که اسوه خوب (حسن) کسی است که ملاک‌ها و معیارها را به تو بیاموزد، نه امر و نهی‌ها و بکن و نکن‌ها را.) و در روایت معانی الاخبار که پیشتر آوردم نیز چنین آمده بود. فاقتدوا (فاهتدوا) بالزهرهٔ. (معانی الاخبار، ص ۴۴) و در روایت دیگری هم آمده که زنی خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و عرضه داشت: تصمیم دارم هرگز ازدواج نکنم تا بدین وسیله به فضیلت و کمال بیشتری برسم. حضرت فرمود: اگر این فضل و کمال بود، فاطمه علیهاالسلام از تو سزاوارتر بود، زیرا هیچ کس در تحصیل فضل و کمال از فاطمه علیهاالسلام پیشی نگرفته است. (به عبارت دیگر حضرت می‌خواهد بفرماید که تو اگر طالب فضلیت هستی راه او را پیش گیر.) وسایل الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۱۱۷؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۰، مجلس ۱۳، ح ۷۹۵. (در آن جا این روایت از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است). [۱۲۱۶] توسل الی ربه بوسیلهٔ: تقرب الیه بعمل (مصباح المنیر). الوسیلهٔ: التوصل الی الشیء برغبهٔ... (مفردات راغب)، وسیله: رسیدن به هدف با میل و اشتیاق است و حقیقت وسیله جویی به سوی خدا این است که راه خدا با دانش و پرستش بپیماییم و در جستجوی مکارم اخلاق باشیم. این لفظ بسان قرب است. (که در معنی «ما یتقرب به» بکار می‌رود). توسل الیه بوسیلهٔ اذ اتقرب الیه بعمل... (لسان العرب)، اگر کسی به عملی تقرب جوید می‌گویند: توسل الیه و در حقیقت به هر وسیله‌ای که نسبت به هدفی اتخاذ شود وسیله می‌گویند، هر عمل خالصی که برای خدا بیاورند وسیله به سوی خداست (مانند انجام فرائض و

مستحبات). الوسیلة... والجمع: الوسائل، قال الجوهری الوسیلة ما یتقرب به الی الغیر (تاج العروس)، وسایل جمع وسیله است. جوهری می‌گوید: هر چیزی که مایه‌ی نزدیکی به دیگری بشود به آن وسیله می‌گویند. [۱۲۱۷] علی علیه‌السلام در مورد آیه‌ی (وابتغوا الیه الوسیلة) می‌فرمود: «انا وسیلته» (تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۶۹؛ المیزان، ج ۵، ۳۳۳) و زهرا علیهاالسلام هم در خطبه‌اش فرمود: «نحن وسیلة فی خلقه» (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱). و امام صادق علیه‌السلام فرمود: «نحن السبب بینکم و بین الله عزوجل» (الامالی، شیخ مفید) و رسول هم از قبل خبر داده بود. «هم- الائمة من ولد الحسین- العروة الوثقی و هم الوسیلة الی الله تعالی» (نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۲۶). [۱۲۱۸] بحارالانوار، ج ۹۱، و ۲۷؛ ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۵۲. [۱۲۱۹] سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۷۴، ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۱۱۹ (به نقل از دلائل الامامة طبری). [۱۲۲۰] سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۷۴، ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۱۱۹ (به نقل از دلائل الامامة طبری). [۱۲۲۱] حلیة الابرار فی فضائل محمد صلی الله علیه و آله و آله الاطهار علیهم‌السلام، سید هاشم بحرانی، ج ۲، ص ۵۹۸؛ بیت الاحزان، ص ۱۰۰. [۱۲۲۲] ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۵۸. [۱۲۲۳] یکی از بزرگان عرفا و اهل سیر و سلوک که شاگردان بسیاری را تربیت کرده است. مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی- معروف به نخودکی- در خاطرات خود می‌گوید: پس از تحصیل علوم دینی در ایران تکمیل معارف به نجف اشرف و به کنار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شدم نخستین روزی که برای زیارت و درک حضور مرحوم سید مرتضی کشمیری، به محل سکونت ایشان در یک مدرسه رفتم، اتفاقا روز جمعه بود و کسی را در صحن و سرای مدرسه نیافتم که جویای اتاق آن مرد بزرگ شوم، ناگهان از داخل یکی از حجرات در بسته صدایی شنیدم که مرا با نام نزد خود می‌خواند. به سوی اتاق رفتم، مردی در را به سوی من گشود و فرمود: بیا کشمیری منم.» [۱۲۲۴] به نقل از نشان از بی نشان‌ها، ص ۱۷ و داستان‌های شگفت، شهید دستغیب، ص ۱۷۲. [۱۲۲۵] به نقل از «صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام»، عقیقی بخشایشی، ص ۲۴۴ (با کمی تصرف). [۱۲۲۶] محدث قومی می‌گوید: زمانی که حاجتی به درگاه رب العالمین داشتی که سینه‌ات از آن به تنگ آمده بود، پس دو رکعت نماز گزار، چون سلام نماز را دادی سه بار تکبیر گفته تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام را به جا آور. پس از آن به مسجد رفته یکصد بار ذکر «یا مولاتی یا فاطمة اغیثینی» بازگو، سپس جانب راست و بعد جانب چپ را بر خاک نه و این ذکر را صد مرتبه تکرار کن و در آخر به سجده رفته یکصد و ده مرتبه ذکر یاد شده را تکرار کن که اگر خدا بخواهد حاجتت برآورده به خیر خواهد شد. (مفاتیح الجنان، در حاشیه‌ی موسم به الباقیات الصالحات). [۱۲۲۷] به نقل از توسلات، تاج لنگرودی، ص ۱۱۲ (با کمی تصرف). [۱۲۲۸] اخرج ابن‌مردویه عن انس بن مالک و بریده قال: «قرا رسول‌الله صلی الله علیه و آله هذه الآیه (فی بیوت اذن الله ان ترفع) فقام الیه رجل فقال: ای بیوت هذه یا رسول‌الله؟ قال: بیوت الانبیاء. فقام الیه ابوبکر فقال: یا رسول‌الله هذه البیت منها؟- لبیت علی و فاطمه- قال: نعم من افاضلها»؛ پیامبر این آیه را تلاوت کرد: در خانه‌هایی که خدا رخصت داده است که (قدر و منزلت) آنها رفعت یابد. مردی برخواست و پرسید: یا رسول‌الله! کدام خانه‌ها؟ حضرت فرمود: خانه‌های پیامبران. با شنیدن این سخن، ابوبکر برخاست و گفت: ای رسول خدا!- آیا خانه‌ی علی و فاطمه هم از آنها است؟ پیامبر در پاسخ وی فرمود: آری از برترین آنها است. الدر المنثور ج ۶، ص ۲۰۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۰؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴. [۱۲۲۹] مناسب بود پیش از این، در فصلی با عنوان «اخبار النبی» اخباری را نقل کنیم که رسول خدا از حوادث ناگواری سخن گفته است که پس از او بر اهل‌بیتش رخ می‌دهد، (چه به صراحت و چه به اشاره) و آنها را پیشاپیش آماده کرده است؛ ولی از آنجا که این اخبار فراوان است، از نقل آنها صرف‌نظر شد و تنها به برخی از آنها در ضمن منابع «هجوم» اشاره خواهد شد. برای بررسی بیش‌تر ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۷- ۸۴. [۱۲۳۰] چند نمونه‌ی اخیر از همان مواردی است که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل‌بیت خود را از حوادث ناگوار پس از رحلتش، آگاه و بدین وسیله آنان را آماده می‌سازد گفتنی است: آوردن این اخبار در قسمت «هجوم» به این معنا نیست که تنها همین هجوم را در برمی‌گیرد. بلکه پرواضح است که عموم این اخبار حوادث دردناک دیگر را هم شامل می‌شود. سبب ذکر اینها در قسمت هجوم، سخن آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی

(کمپانی) قدس‌سره در کتاب «الانوار القدسیه» است که کلید آغازین مصیبت‌ها ماجرای در است. و ما اصابها من المصاب- مفتاح بابه حدیث الباب. [۱۲۳۱] برای اطلاع از تمامی اشعار و ترجمه‌ی آنها ر. ک: بخش اشعار زهرا علیهاالسلام، در همین کتاب. همان گونه که اشاره شد، وسعت این اشعار بیش از هجوم را در بر می‌گیرد. [۱۲۳۲] علامه‌ی امینی قدس‌سره در مورد این خبر می‌گوید: «والاسناد صحیح رجاله، کلهم ثقات، اربعهٔ منهم من رجال الصحاح الست؛ همه‌ی رجال این سند صحیح و ثقه هستند. چهار تن از آنها از راویان صحاح شش گانه‌اند». (الغدیر، ج ۷، ص ۱۷۱) مؤلف تشیید المطاعن می‌گوید: «به گفته‌ی بزرگان اهل سنت: انه حدیث حسن الا انه لیس فیه شیء عن النبی صلی الله علیه و آله این حدیث حسن است جز آن که چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است». (تشیید المطاعن، ج ۱، ص ۳۴۱). با این همه فاضل قوشچی در شرح تجرید الاعتقاد (ص ۴۰۷) برای فرار از این عمل توجیه ناپذیر خلیفه، می‌گوید: «اجیب عنه بانه لم یثبت الکشف عن الثقات، جواب این است که قضیه‌ی کشف (هتک حرمت خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام) از افراد ثقه نقل نشده است! [۱۲۳۳] ابن‌قتیبه از اعاظم و اعیان علمای اهل سنت است. چنانچه از مطالعه‌ی «و فیات الاعیان» ابن خلکان و «مرات الجنان»یافعی و «جامع الاصول»ابن اثیر الجزری و «تهذیب الاسماء» علامه‌ی نووی و «انساب» سمعانی و «میزان الاعتدال» ذهبی و «بغیهٔ الوعاهٔ» سیوطی و غیر آن ظاهر است. و نسبت کتاب «الامامهٔ و السیاسهٔ» به ابن‌قتیبه نیز مسلم و محقق است. چنان چه عمر بن فحد ملک مکی شافعی در کتاب «اتحاف الوری باخبار ام القری» در وقایع سال ۹۰۳ و همچنین تفسیر شاهی که از معتبرترین تفاسیر اهل سنت است در سوره‌ی نور در ذیل آیه‌ی (اذاعوا الله و رسوله لیحکم بینهم) به آن تصریح کرده است. (نقل از ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۲۸۲ پانوشت) [۱۲۳۴] ابوالولید محب‌الدین محمد بن شحنه‌ی حنفی از قضات عامه در حلب، متوفای ۸۱۵ یا ۸۱۷ هجری و نام کتابش «روضهٔ المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر» است که در حاشیه‌ی کامل ابن اثیر چاپ شده است. [۱۲۳۵] هند، دختر اثاثهٔبن عبدالمطلب، یکی از شعرای عرب است که اسلام آورد و با پیامبر بیعت کرد. ر: ک. اعلام النساء، ج ۵، ص ۲۱۶؛ الطبقات، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سیره‌ی ابن‌هشام، ج ۳، ص ۴۳. [۱۲۳۶] الکثب، جمع کثیب: رمل، شن. [۱۲۳۷] حطبا جزلا: ای غلیظا قویا (النهایهٔ، ج ۱، ص ۲۷۰). [۱۲۳۸] سید مرتضی قدس‌سره پس از نقل این خبر می‌گوید: و هذا الخبر قد روته الشیعهٔ من طرق کثیرهٔ و انما الطریف ان یرویه بروایهٔ شیوخ محدثی العامهٔ ولکنهم کانوا یروون ما سمعوا بالسلامهٔ. و ربما تنبهوا علی ما فی بعض ما یروونه علیهم، فکفوا منه؛ این روایت را شیعه از طرق زیادی نقل کرده لیکن در این جا از بزرگان محدثان اهل سنت نقل شده. امثال این گونه روایات و اخبار نخست بدون حذف و تحریف نقل می‌شد، ولی به آن چه در این روایات علیه آنها بود، متوجه شدند و از نقل آنها خودداری کردند. [۱۲۳۹] برای اطلاع بیش‌تر از این سنت نسخه!! که اخیرا شیوع بیش‌تری یافته است! و برخی دیگر از کتاب‌های تحریف شده است ر. ک: دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام از علامه جعفر مرتضی، مقاله یکم (اعراف الکتب المحرفهٔ). [۱۲۴۰] شهرستانی در ملل و نحل از «نظام» یکی از دانشمندان اهل سنت (متوفای ۵۴۸ ه) نقل می‌کند که او می‌گفت: عمر در هنگام بیعت آن قدر به پهلوی فاطمه زد تا محسنش را سقط کرد و مدام فریاد می‌زند. خانه را با هر که در خانه است، آتش بزنید و در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین کسی نبود. [۱۲۴۱] به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ج ۱، ص ۳۲۶ تا ۳۲۸. [۱۲۴۲] به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ج ۴، صص ۲۷۳- ۲۷۸. [۱۲۴۳] متوفای سال ۶۷۲ ه. ق. [۱۲۴۴] عبدالله بن عمار ابومحمد برقی یکی از شعرای اهل بیت است که به جرم اشعارش در دفاع از مظلومیت آنان، به دستور متوکل زبانش را بریدند و دیوانش را سوزاندند. چند روز از این واقعه‌ی دردناک از دنیا رفت. (سال ۲۴۵ از هجرت) اشعار بالا قسمتی از قصیده‌ی نونیه اوست. ر. ک: معالم العلماء، ابن‌شهر آشوب، ص ۱۴۸؛ الغدیر، ج ۴، ص ۱۴۰. [۱۲۴۵] ابوالحسن علاءالدین، علی بن حسین حلی، از علما و شاعران قرن هشتم هجری، معاصر شهید اول است که قصیده‌های هفتگانه‌ی او معروف است و شهید اول یکی از آن قصیده‌ها را شرح کرده است. [۱۲۴۶] محتمل است این خبر شاهدی برای پس گرفتن فدک باشد؛ وگرنه، بدون شک باید در فصل بعدی (دفاع از علی) آورده شود. [۱۲۴۷] متوفای سال ۴۲۸ هجری، برای شرح حال و آشنایی با اشعار او ر. ک: الغدیر، ج ۴، صص ۲۳۲- ۲۶۲.

[۱۲۴۸] صهاک مادربزرگ عمر است که از زنان بد نام و آلوده‌ی زمان خود بود. [۱۲۴۹] پر واضح است که این نقل تمامی مصائب وارده بر زهرا علیهاالسلام را در برمی‌گیرد، و در حقیقت شاهدی است برای همه‌ی آنها. [۱۲۵۰] متوفای ۳۵۷ ه. ق. [۱۲۵۱] گفتنی است که «ید» به تمامی دست هم اطلاق می‌شود و «کتف» را هم در بر می‌گیرد. [۱۲۵۲] شایان ذکر است که صاحب احتجاج در بیان سبب حذف اسانید احادیث کتابش چنین می‌گوید: «لکونها متواترة او محفوفا بالقرائن العقلیة او النقلیة القطعیة. چون روایت متواتر یا توام با قرائن عقلی و نقلی بود.». [۱۲۵۳] خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ه) در «تجرید الاعتقاد» می‌گوید: و منها انه بعث الی بیت امیرالمؤمنین لما امتنع من البیعة، فاضرم فیه النار و فیه فاطمة و جماعة من بنی‌هاشم و اخرجوا علیا و ضربوا فاطمة (علیهاالسلام) فالقت جنینا... مورد دیگر، چون امیرالمؤمنین از بیعت سر باز زد، (ابوبکر) افرادی را به منزل حضرت فرستاد تا خانه را با افرادش که فاطمه و جماعتی از بنی‌هاشم بودند، آتش زدند، علی را بیرون کشیده، فاطمه را چنین زدند که جنین افکند. قوشچی (متوفای ۷۹ ه) در جواب می‌نویسد: اجیب عنه. بان تاخر علی عن بیعة ابی‌بکر لم یکن عن شقایق و مخالفة و انما کان لعذر و طرو امر و لهذا اقتدی به و اخذ من عطائه...؛ پاسخ این است. درنگ علی در بیعت با ابوبکر، به سبب مخالفت و جبهه‌گیری نبود، بلکه به واسطه‌ی عذر و صرفا پیشامدی بوده است، بدین جهت (علی علیه‌السلام)به او اقتدا کرد، و عطایای او را پذیرفت. شرح تجرید الکلام، ص ۴۰۷ (و در نسخه‌های محشی، ص ۴۸۲). شایان ذکر است پیش از قوشچی نیز شمس‌الدین اسفرائینی (متوفای ۸۴۶ ه) عین همین جواب را در شرح خود «تسدید العقائد فی شرح تجرید القواعد» که به «شرح قدیم»معروف است، به خواجه می‌دهد. (نسخه‌ی خطی نوشته شده در سال ۸۹۰ ه) تنها بعد از آن می‌افزاید و لم ینقل شیء من ذلک علی السنة الثقات و ارباب العدالة من الرواة! (هیچ یک از این موارد بر زبان افراد ثقه و عادل در (نقل) روایات، جاری نشده است! (به راستی خدا انصافشان دهد). [۱۲۵۴] کتاب (مؤتمر علماء بغداد)، بنا به گفته مرحوم آیت الله مرعشی نجفی تالیف مورخ جلیل القدر ثقه، ابی الهیجاء شبل الدولة مقاتل بن عطیة بن مقاتل البکری، از بزرگان علمای حنفی مذهب قرن پنجم هجری است. ایشان در معرفی این کتاب می‌نویسد: فانه مع صغر حجمه و خفة جرثومته، و قلة وزنه، حاو لامور هامة مهمة من مناظرة جرت بین عالم شریف علوی شیعی، و عالم قرشی عباسی سنی فی بغداد بمحضر «السلطان ملکشاه السلجوقی» مع نظارة وزیره الفاضل المورخ المتتبع المضطلع «الخواجه نظام الملک ابی علی الحسن الخراسانی المتوفی ۴۸۵» موسس المدرسة النظامیة تلک البلدة و فی اخر الامر کانت الغلبة للعلوی؛ این کتاب با همه‌ی کم حجمی‌و کوچکی، حاوی مناظرات مهمی‌است میان عالمی‌شریف که علویه شیعی است و عالمی‌قریشی و عباسی سنی در بغداد، در محضر سلطان ملکشاه سلجوقی و با نظارت وزیر دانشمند، مورخ و محقق و دانشمندش خواجه نظام الملک ابی علی الحسن خراسانی، متوفای ۴۸۵، موسس مدرسه‌ی نظامیه‌ی آن شهر، روی داده که سرانجام پیروزی با فرد علوی بوده است. اخیرا نسخه‌ای دیگر از این کتاب تحقیق و مقدمه‌ای محققانه، با نام (الامامة و الخلافة) در بیروت به چاپ رسیده که با نسخه‌ی چاپ شده در قم، اندک تفاوتهایی دارد که چندان مهم نیست. (برای توضیح بیشتر در مورد این نسخه مراجعه شود به فهرست ماخذ). [۱۲۵۵] «کان شافعی المذهب و هو مع ذلک شیخ الاعتزال و له المصنفات الکثیرة فی طریقهم و فی اصول الفقه... توفی سنة (۴۱۵ ه)؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۲۰۳. و نیز ر. ک: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، صص ۱۱۳ - ۱۱۵ از مشهورترین کتاب‌هایش «المغنی فی التوحید والعدل» است که در آخر آن، پیرامون امامت بحث می‌کند. [۱۲۵۶] متوفای سال (۱۷۳ ه) برای شرح حال و بعضی از اشعار او ر. ک: الغدیر ج ۲، صص ۲۱۳- ۲۹۰؛ الاغانی ج ۷، صص ۲۲۹- ۲۷۸؛ اعیان الشیعة، ج ۳، صص ۴۰۵- ۴۳۰؛ الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۹ صص ۲۶۷- ۲۶۸. [۱۲۵۷] در سند روایت، عبدالله بن عبدالرحمن الاصم قرار دارد و توثیق و تضعیف او اختلافی است. بنابر قول اول، سند روایت صحیح است. (ر. ک: معجم الرجال الحدیث، ج ۱۰ ص ۲۴۲) [۱۲۵۸] نعل السیف: ما یکون فی اسفل غمد السیف من حدید او فضة و نحوهما. (الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۳۲). [۱۲۵۹] ر. ک: الذریعة، ج ۳، ص ۱۳۰. [۱۲۶۰] کتاب فضائح از شهاب الدین رازی شافعی است (پیشین) [۱۲۶۱] محمد بن عبدالکریم بن احمد

الشافعی از متکلمان قرن ششم، (۴۷۹- ۵۴۸ ه) [۱۲۶۲] ابراهیم بن سیار بن هانی بصری، النظام المعتزلی متوفای سال ۲۳۱ ه. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۹۷ می گوید: «ابواسحاق النظام ورد بغداد، کان احد فرسان اهل النظر والکلام علی مذهب المعتزلهٔ و به فی ذلک تصانیف عدیدهٔ و کان ایضاء متادبا و له شعر دقیق المعانی علی طریقهٔ المتکلمین»، ابوالسحاق نظام وارد بغداد شد. از یکه تازان اندیشه و کلام معتزله بود. در این باره کتاب‌های متعددی دارد. همچنین اهل ادب بود و دارای شعری با معانی بالا به روش متکلمان است. و زرکلی در اعلام ج ۱، ص ۴۳ می گوید: «من ائمهٔ المعتزلهٔ قال الجاحظ: الاوائل یقولون فی کل الف سنهٔ رجل لا ـ نظیر له فان صح ذلک فابوا اسحاق من اولئک تبحر فی علوم الفلسفهٔ، واطلع علی اکثر ما کتب رجالها من طبیعیین والهیین...»؛ او از ائمه‌ی معتزله است. جاحظ می گوید: «پیشینیان می گویند که در هر هزار سال، مردی است که هیچ نظری ندارد؛ اگر چنین مطلبی درست باشد، ابواسحاق از چنین افرادی است. متبحر در علوم فلسفه بود و از بیشتر از آن چه، طبیعیون و الهیون نوشته‌اند مطلع بود. ابن‌خلکان در وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۷۳ می گوید: «ابوالفتح محمد بن ابی‌القاسم عبدالکریم بن ابی‌بکر الشهرستانی المتکلم علی مذهب الاشعری کان اماما مبرزا فقیها، متکلما و برع فی الفقه و قرا الکلام علی ابی‌القاسم الانصاری تفرد فیه و صنف کتابا منها کتاب «الملل و النحل»؛ ابوالفتح محمد بن ابی‌القاسم عبدالکریم بن ابی‌بکر شهرستانی متکلم مذهب اشعری بود. پیشوای برجسته و فقیه بود. توانمند و چیره‌دست در فقه بود. علم کلام را در محضر علی ابن القاسم انصاری آموخت و در آن منحصر به فرد شد و کتاب‌هایی نگاشت، مانند نهایهٔ الاقدام و ملل و نحل. و نیز ر. ک: لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۹؛ النجوم الزاهرهٔ، ج ۲، ص ۲۳۴. [۱۲۶۳] زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر پسر خاله‌اش ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بود. در جنگ بدر ابوالعاص به همراه دیگر اسرای کفار، به اسارت مسلمین درآمد و بنا شد که هر یک از اسرا برای رهایی خود فدیه بدهند. ابوالعاص به همسر خود زینب پیغام فرستاد که برای او فدیه بفرستد، و او هم مالی تهیه کرده، همراه گردنبندی که از مادرش خدیجه علیهاالسلام به او رسیده بود، خدمت پیامبر فرستاد حضرت از یاد خدیجه بسیار محزون شد و بدون فدیه ابوالعاص را رها کرد. اما به او فرمود: چون زینب به تو حرام است، او را روانه مدینه نما. او هم قبول کرد. حضرت زید بن حارثه را که از انصار بود، با او روانه کرد تا زینب را بیاورد. هنگامی که مشرکان از حرکت زینب آگاه شدند، جمعی راه افتادند. و در «ذی طوی» به آنها رسیدند. هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب زد و او بر اثر وحشت از این ضربه، بچه‌ای را که در رحم داشت، سقط کرد و رسول خدا در جریان فتح مکه خون «هبار» را به جرم همین جنایت هدر کرد و فرمود: او را هر جا یافتید؛ بکشید (شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، صص ۱۹۱- ۱۹۲ به نقل از سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۲۹۸ و ۲۹۹). نیز ر. ک: مختصر تاریخ دمشق...، ج ۱، ص ۲۶۷. [۱۲۶۴] شایان ذکر است که متاسفانه در چاپ‌های اخیر «المعارف» ابن‌قتیبه، این عبارت تحریف شده و به جای آن این گونه آمده است: «ولد علی بن ابی‌طالب؛ فولد علی، الحسن والحسین و محسنا... و اما محسن بن علی فهلک و هو صغیر، فرزندان علی بن ابی‌طالب. فرزندان علی، حسن و حسین و محسن و... بودند، اما محسن بن علی در کودکی از دنیا رفت». (المعارف، ص ۲۱۰). گذشته از نقل ابن‌شهر آشوب، نقل گنجی شافعی (که در مدرک بعدی ذکر شده) در کفایهٔ الطالب نیز بهترین گواه بر این تحریف است. [۱۲۶۵] گنجی شافعی از علمای بزرگ اهل سنت (المقتول ۶۵۸ ه) است. از گنجی جای تعجب است که می گوید غیر ابن‌قتیبه کسی این خبر را نقل نکرده است! [۱۲۶۶] بیاضی (متوفای ۸۷۷ ه) این سخن را در کتاب «الصراط المستقیم» از قول بلاذری در «انساب الاشراف» نقل می کند. [۱۲۶۷] ر. ک: دیوان «الانوار القدسیهٔ»، صص ۴۲- ۴۴. [۱۲۶۸] بشنو از نی، ص ۲۰. [۱۲۶۹] آن چه در اینجا و نیز در قسمت موانع و آثار دعا، نام برده می‌شود تماما مستند به روایاتی است که برای پرهیز از تفصیل، از آوردن آنها صرف‌نظر می‌شود. ر. ک: میزان الحکمهٔ و بحارالانوار، ج ۹۰. [۱۲۷۰] بشنو از نی، ص ۲۲- ۲۸. [۱۲۷۱] مائده، ۲۵. (امید فلاح و رویش برای کسانی است که پس از عشق و ایمان به اطاعت و توسل و جهاد روی آورده‌اند). [۱۲۷۲] الانتصار، مناظرات الشیعهٔ فی شبکات الانترنت، ج ۵، ص ۱۹۰. [۱۲۷۳] آل‌عمران، ۱۰۳. [۱۲۷۴] بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۸۵ (به نقل از تفسیر

عیاشی). [۱۲۷۵] نساء، ۶۴. [۱۲۷۶] یوسف، ۹۷. [۱۲۷۷] زخرف، ۴۹. [۱۲۷۸] بقره، ۳۷. [۱۲۷۹] گفتنی است که در قرآن «کلمات» بر ذوات و اشیاء نیز به کار رفته است. آل‌عمران، ۳۹؛ نساء، ۱۷۱؛ اعراف، ۱۳۷. [۱۲۸۰] بقره، ۸۹. [۱۲۸۱] الدلائل، ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۸۲. [۱۲۸۲] اسراء، ۵۶ و ۵۷. [۱۲۸۳] بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۵ و ۲۲. [۱۲۸۴] بحارالانوار، ص ۲۱. [۱۲۸۵] المیزان، ج ۵، ص ۳۳۴. [۱۲۸۶] عیون الاخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۵۸، ح ۲۱۷، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲۱، ح ۱۷۶. [۱۲۸۷] بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۲؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۰۰. [۱۲۸۸] نهج‌البلاغه، عبده، خ ۱۰۶. [۱۲۸۹] شوری، ۲۳. [۱۲۹۰] البراهین الجلیهٔ فی رفع تشکیکات الوهابیهٔ، ص ۲۷، (به نقل از نسایی). [۱۲۹۱] بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۶. [۱۲۹۲] صحیح ترمذی، کتاب الدعوات، ح ۳۵۷۸؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۱۳۸۵؛ مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۹، ص ۱۷؛ دلائل النبوهٔ، ج ۶، ص ۱۶۸. [۱۲۹۳] سنن ابن‌ماجه، ج ۱، باب مساجد، ص ۲۶۱؛ مسند، احمد حنبل، ج ۳، حدیث ۲۱. [۱۲۹۴] دلایل النبوهٔ، بیهقی، ج ۵، ص ۴۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۹ (به نقل از طبرانی و ابونعیم اصفهانی و بیهقی)؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۱۷ و بسیاری از تفاسیر اهل سنت ذیل آیه‌ی ۳۷، سوره‌ی بقره. [۱۲۹۵] وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۳۷۶؛ البراهین الجلیهٔ (به نقل از اهل سنت) ص ۳۷. [۱۲۹۶] الصواعق المحرقه، ص ۱۷۸. [۱۲۹۷] کشف الارتیاب، سید محسن امین، ص ۳۰۷. [۱۲۹۸] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶. [۱۲۹۹] التوصل الی حقیقهٔ التوسل، رفاعی، ص ۲۵۳. [۱۳۰۰] الدعوه الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۷. و نیز برای بررسی بیشتر در مورد توسل مراجعه شود به تفاسیر المیزان و نمونه ذیل آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی مائده، و کتاب‌های: توسل، آیه الله جعفر سبحانی؛ «البراهین الجلیله فی رفع تشکیکات الوهابیه»، سید محمد حسن قزوینی حائری؛ کشف الارتیاب، سید محسن امین. [۱۳۰۱] بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۲. [۱۳۰۲] الصحیفهٔ العلویهٔ، عبدالله بن صالح سماهیجی، دعای روز ۲۴ از هر ماه، ص ۵۳۳. [۱۳۰۳] دعای عرفه. [۱۳۰۴] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۴۷. [۱۳۰۵] دعای ندبه. [۱۳۰۶] دعای توسل. [۱۳۰۷] الصحیفهٔ العلویهٔ الجامعهٔ، دعای امان، ص ۱۲۷. [۱۳۰۸] دعای ابوحمزه. [۱۳۰۹] دعای توسل. [۱۳۱۰] ر. ک: داستان شگفت، توسلات، کرامات صالحین، کریمه‌ی اهل‌بیت، کرامات رضویه، کرامات المهدی علیه‌السلام. [۱۳۱۱] دیوان حافظ، غزل ۱۸۰.

www.noorfatemah.org